انوار حسینی بامر شاه سلطان حسین صفوی
و در عصر سلطان نادرشاه
ترجمه دهم بحار
که هشت مجلد دارد

۹/۲

۱۱۵۱۷

نهالی منفعتی نیست سرو قد تو را
کزین زمین بجز از این گیاه هیچ نروید

الواحید

فهرست

ا
... شرح

۳۲
در شرح فقرهٔ حدیث سی و دوم تحقیق لغت شنذره و شعب و اریکه و سندس و استبرق و فتق و مفرش و قبه و قبب و تحفه و قرة العین و فواید دیگر بیان و نمونه از احوال عمر بن عبد العزیز و رد فدک به حضرت امام محمد باقر و دیگر نمودن تسخیر امیر المؤمنین و وقت خلافت بنوامیه و فواید دیگر مفصلا ذکر شده

۳۳
در شرح فقرهٔ حدیث سی و سوم تحقیق لغت ثغر و ثغری و شند ده و وجنه و وجنه و از جاج و دجاء و محن و محن و وجنه از احوال مهدی خلیفه عباسی و عدد خلفای بنی عباس و مدت سلطنت ایشان و ربیع و فضل بن ربیع که وزیر اعظم بوده و شریک قاضی و در بیان آن کلمات طولانی و فواید دیگر بیان شده

۳۴ ۳۵
در شرح فقرهٔ حدیث سی و چهارم تحقیق لغت معنی و کبل و تکلان و لص و فواید دیگر مفصلا مذکور و در شرح فقرهٔ حدیث سی و پنجم تحقیق لغت جوالی و درانی و درز و بتر و وجه و قذف و عکبرا و تحقیق اسم و نسب و احوال شعبی که از اعاظم علمای اهل سنت است با فواید دیگر بیان شده

۳۶ ۳۷
در شرح فقرهٔ حدیث سی و ششم تحقیق لغت [illegible] و سایغ و فواید دیگر مذکور و در شرح فقرهٔ حدیث سی و هفتم تحقیق لغت [illegible] و عقل و [illegible] و سقط و مسقط و سقوط و سلیع و مسلوع [illegible] احوال ملک بن دینار و حسن بن ثابت [illegible] حضرت رسول [illegible] مختصر بیان است با فواید دیگر مذکور شده

۳۸ ۳۹
در شرح فقرهٔ حدیث سی و هشتم تحقیق لغت [illegible] با فواید دیگر مذکور و در شرح فقرهٔ حدیث سی و نهم [illegible] لغت [illegible] حضرت [illegible] بوده و احوال [illegible] و تقبل [illegible] و تحقیق جمل و لغت [illegible] و احوال و فضایل [illegible] با فواید دیگر بیان شده

۴۰ ۴۱
در شرح فقرهٔ حدیث چهلم تحقیق لغت هلال و قمر و فقره و عفره و ملتقی و وجه تسمیه هلال ذکر [illegible] در شرح فقرهٔ حدیث چهل و یکم [illegible] تحقیق لغت [illegible] و احوال [illegible] با فواید دیگر بیان شده

۴۲
در شرح فقرهٔ حدیث چهل و دوم تحقیق لغت [illegible] و احوال [illegible] و تحقیق [illegible] توجیه لطیفه حدیث شریف [illegible] مؤلف کتاب [illegible] و احوال [illegible] با فواید دیگر بیان شده

۴۳ ۴۴ ۴۵
در شرح فقرهٔ حدیث چهل و سوم تحقیق لغت [illegible] عرق و [illegible] و تحقیق مولانا خلیل قزوینی [illegible] احوال جابر بن [illegible] حضرت امیر المؤمنین [illegible] و تحقیق لغت [illegible] و دعا و [illegible] و احادیث وارده [illegible] مبارکه [illegible] و فواید دیگر بیان شده

۴۶ ۴۷
در شرح فقرهٔ حدیث چهل و ششم [illegible] و نقل [illegible] مؤلف کتاب [illegible] و احوال [illegible] سلمان علیه الرحمه [illegible] و فواید دیگر بیان شده

۴۸ ۴۹
در شرح فقرهٔ حدیث چهل و نهم تحقیق لغت [illegible] و [illegible] و احوال [illegible] و فواید دیگر بیان شده

۵۰ ۵۱
در شرح فقرهٔ حدیث پنجاهم تحقیق لغت [illegible] و احادیث [illegible] حضرت فاطمه زهرا [illegible] و فواید دیگر بیان شده

۵۲
در شرح فقرهٔ حدیث پنجاه و دوم تحقیق لغت قطیفه و قطائف و شوق و اسواق و نقض و بنا و جبل و عهد و سلک و سلک و نور و نوران و توجیه و وجه در بیان افضلیت حضرت فاطمه زهرا بر حضرت مریم با فواید دیگر مذکور و در شرح فقرهٔ حدیث پنجاه و سوم تحقیق لغت خمص و مخمصه و طاق و طاقچه و طبق و ذیب و کعک و کعکه و اقط و اقطان و قطیف و قطوف و وجه الکلبیه بودن آن لازم و متعدی و آمدن آن بمعنی [illegible] و جمع و فواید دیگر بیان شده

۵۴ ۵۵
در شرح فقرهٔ پنجاه و چهارم تحقیق معانی قنوت و اصل معنی آن و اصطفا و وجه تقدیم سجود بر رکوع در آیه مبارکه و معنی دیگر لفظ اصطفا که مشهور است بقبول [illegible] مشحون و جها لکم [illegible] و فواید و نکات دیگر مذکور و در شرح فقرهٔ حدیث پنجاه و پنجم تحقیق معنی محدثه و محدثه و استدلال شیخ ابن بابویه و در آن فواید دیگر بیان شده

۵۶
در شرح فقرهٔ پنجاه و ششم تحقیق لغت جفر و جامعه و نقل احادیث در آن و ذکر محمد بن عبد الله الحسنی ملقب بنفس زکیه و لغت ادیم و آدم و فخذ و فالج و [illegible] و مصحف و بحث و اطلال و معنی اراده و قول مولانا خلیل قزوینی در باب سؤال شیعیان از مصحف حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و ترجیح جواب با آن و لغت عزا و آمدن لطیب لازم و متعدی و اسامی مدینه طیبه و اسقاط کاتبان کتاب بحار نقل حدیث را از کتاب [illegible] و فواید و نکات دیگر بیان شده

۵۷ ۵۸
در شرح فقرهٔ حدیث پنجاه و هفتم تاریخ ولادت با سعادت و مدت عمر و امامت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و تحقیق معنی تظاهر و ظهور و لغت زندیق و زنادقه و ظهور مزدک در زمان قباد پدر انوشیروان و تاریخ ظهور دولت عباسی و خروج ابو مسلم مروزی و لشکر کشی سنباد مجوسی و شکست عظیم او بجنگ تدبیر سردار عظیم الشأن منصور دوانیقی و تحقیق لفظ و معنی شکوه و افاده مولانا خلیل قزوینی در تحقیق کلمه نکت که واقع است در آن حدیث و اینکه نوشته است در مصحف حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بخط مبارک حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اسامی هر پادشاه بنام نامی خود و شی و نام پدرش که پادشاهی نمایند در زمین الی یوم الدین با فواید دیگر مذکور و در شرح فقرهٔ حدیث پنجاه و هشتم تحقیق لغت فضل و فضیلت و نقص و نقیصت و منقبت و منقصت با فواید و نکات دیگر ذکر و بیان شده.

۱
باب چهارم در بیان طریقه و آداب و حالات حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و مکارم اخلاق آنحضرت و احوال بعضی از خدمتکاران آنحضرت و احادیث آن و در ضمن چهارده فقرهٔ حدیث شرح و بیان شده

۲ ۳
در شرح فقرهٔ حدیث اول معنی لطیفه و توجیه وجیه حدیث شریف محاکمه آمدن حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمه زهرا نزد رسول خدا [illegible] سؤال کتاب علیه الرحمه الی یوم الحساب مذکور و تحقیق لغت الکفا و [illegible] و در شرح فقرهٔ حدیث سوم [illegible] معجزه و فضیلت و ثواب [illegible] با فواید و نکات دیگر بیان شده

۴ ۵
در شرح فقرهٔ حدیث چهارم تحقیق لغت [illegible] ابن اثیر و تحقیق [illegible] و مقدار [illegible] احادیث [illegible] حلب و تحقیق [illegible] در شرح فقرهٔ حدیث پنجم تحقیق معنی سلام [illegible] حتی یوم ولدت و یوم یموت و یوم یبعث [illegible] و تحقیق لغت سوار [illegible] و قلب و مسکه و صبابه و [illegible] شان و فواید دیگر بیان شده

۶ ۷
در شرح فقرهٔ حدیث ششم تحقیق لغت [illegible] و توجیه [illegible] و تحقیق رعی و بودن [illegible] و تحقیق انواع [illegible] از اعاظم علمای اهل سنت اند مذکور و در شرح فقرهٔ حدیث هفتم تحقیق لغت [illegible] و معنی حدیث شریف [illegible] و احوال [illegible] محمد بن [illegible] از اهل سنت اند و فواید دیگر و [illegible] نقل معنی حدیث شریف [illegible] لطیفه [illegible] غریب بیان

۸
در شرح فقرهٔ هشتم تحقیق لغت التقاف و لفافه و شمله و شعفه و شعف و مسک و مسوک و کبش و اکبش و مرفقه و مخده و ادم و آدم و لیف و لیفه و مزق و تمزیق و عاقر و عقر و قفر و خلف و اختلاف و جرح و جرحی و اسیر و اسری و لیس و لباس و غزوه و احوال هرقل پادشاه روم که ملقب بوده است بقیصر و خسرو و پرویز و جدش انوشیروان عادل و پادشاهان قدیم عجم و ایران از اکاسره و ساسانیان و عدد

۵۳
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنای از حد افزون و سپاس و ستایش از عدد افزون لایق درگاه
حضرت مالک الملکیت جل جلاله و عم نواله که بحار انوار علوم قطره
از سحاب فیض دانش اوست و عین الحیوة وجود ذره از رشحات سحاب جود او حق
الیقین معرفتش جلاء العیون عارفان و حیوة القلوب حمد و ستایش زاد المعاد سالکان
مقربان بارگاه کبریائیش بزیور حلیة المتقین مزین گشته معتکفان صوامع جلالش
در زاویه اربعین نشسته برگزیدگان درگاه رفیعش محبت نبی امی مجلسی
و ممتاز محارم سرادق عزتش بمتابعت اهل البیت متقی و سرافراز شاهنشهی که
اطفال دیدها را جهت خواندن خطوط آثار خویش سواد مردمک داده و پیر
خرد دوراندیش را برای شناسایندن گنج خویش کتب اربعه چهار فصل در پیش
نهاده دل دانشمندان را در مدرسه سینه بمسند تدریس جای نموده و تلامذه حواس

پنجگانه را

پنجگانه را با شعشعه خورشید اخبار و هدایت آثار محمدی صلی الله علیه و آله از ظلمت
هر شک و شبهه پرداخته و صراط المستقیم بندگی را بنور ارشاد آن مهر سپهر
فرخندگی و ذریه اطهار او بر عالمیان روشن و مبرهن ساخته انامل اقلام را
وقوف گوهر حروف بر خیوط خطوط کشیدن الهام او فرمود و عقد مروارید
غلطان سخن را بر روی بر خط و خال ورق مشاطه حسن تدبیر او نمود آب
زندگانی ذکر فضائل و مناقب مقربان بارگاه را از انهار اقلام بوستان
خاطر دوستان میراب دانش او میرساند و سرمه آگاهی را در دیده دلها از نگاه
گاه و بیگاه بورق گردانی کتب سماوی سرانگشت بینش او میکشاند بیاض روز
بسر لوح آفتاب عالم تاب از کلک مذهب صنع او مزین گردید و آیینه شام را
سرخی شفق کاتب قدرت کامله او برکشید تعالی چه شان و جلالت
این تقدس چه قدر و کمالست این له الحمد وله الشکر وله المن وله الملک
وهو علی کل شیء قدیر سلام و صلوات غیر محدود و درود و تسلیمات غیر
معدود بر روضه منوره حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین اشرف اهل
آسمان و زمین برگزیده حضرت رب العالمین شیرازه بند قواعد شرع مبین گل
دسته بند شقایق ایمان و یقین طبیب مرض جهل و گناه شفیع عاصیان روسیاه
حبیب حضرت خالق باعث ایجاد کل خلایق سحاب باران فیوضات ربانی
خورشید انوار انعامات سبحانی چهره پرداز صور احکام الهی چمن آرای گلشن
نامتناهی سروری که آفتاب و ماه در سجده درگهش آیه سیماهم فی وجوههم من
اثر السجود خوانند و چرخ افلاک در طواف کعبه کویش لولاک لما خلقت الافلاک
بر زبان رانند امین خزانه راز مفتاح گنج نیاز شهباز لی مع الله خازن بار
قل هو الله طیار هوای انوار ستار عیوب اسرار الکریم بن الکریم مخاطب

وَاِنَّكَ لَعَلٰى خُلُقٍ عَظِيمٍ اطلس پوش وَالضُّحٰى طیلسان ور وَاللَّيْلِ اِذَا سَجٰى
مسندنشین بارگاه وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضٰى مجلس‌نشین محفل دَنٰى
فَتَدَلّٰى مکان قَابَ قَوْسَيْنِ اَوْ اَدْنٰى اعنی سیدنا و شفیع ذنوبنا ابو القاسم
محمد المصطفی صلی الله علیه و آله النجبا و بر آل اطهار و ذریت عالیمقدار آنحضرت
که کتاب آداب و دستور حق‌پرستی در کتابخانهٔ هستی همیشه برشتهٔ گفتار
هدایت آثار ایشان شیرازه و گلهای حقایق معارف در نرگس‌دان اوراق صحایف
تا انقراض جهان آب بکار فیض ارشاد ایشان تازه است و بی سفینهٔ محبت
و موالات ایشان از غرقاب هلاکت و ضلال نتوان رست و بی دستیاری
متابعت و فرمان‌برداری ایشان در دو جهان بر مسند کامکاری و فرمانفرمایی
نتوان نشست سیما بر آن شهنشاه عالی‌نسب خلافت‌منصبی که علم فتح و ظفر
علم و کمال در شکست جنود جهل و ضلال بر فرق فرقدان سای خیبر بار و لا دست ولایت او
برافراشته و تخم شقایق حقایق در حدائق قلوب کافهٔ خلایق باغبان تعلیم او کاشته
بلبل زبان هیچ نغمه‌سنج هرزه‌گوی افسرده و گلشن جان بی آب و رنگ محبتش بیرنگ و
بوی پژمرده در درگاه جهان‌پناهش اجابت گوش بر زنگ مطلب‌خواهی و دو
شاه راه دین مبین بدرقهٔ هدایتش چشم راه گمراهی از زنجیر فرمانش زیور گردن
انقیاد هیکل محبتش تعویذ بازوی اعتقاد خانه‌زاد خداوند عظیم صعود کننده
بدوش رسول کریم شکنندهٔ بتان کشندهٔ ملحدان پاک کنندهٔ کعبهٔ گل صفا دهندهٔ
کعبهٔ دل قسیم الجنة والنار کرار غیر فرار صاحب ذو الفقار آتش‌بار قالع باب
خیبر برادر باجان برابر حضرت پیغمبر حامی روز محشر داماد گرامی خیر البشر ساقی حوض کوثر
شوهر زهرای ازهر وارث محراب و منبر والد شبیر و شبر اعنی سید اوصیا و سند
اصفیا مسندنشین بارگاه اِنَّمَا شهسوار میدان لا فتی تاجدار گلشن هَلْ اَتٰى

معلم ساکنان ملأ اعلی اخی الرسول زوج البتول سیف الله المسلول اسد الله الغالب
غالب کل غالب مطلوب کل طالب مظهر العجائب مظهر الغرائب امام المشارق
والمغارب ابو الحسنین علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه نه عقل بسر حد جلال
تو رسد نه وهم بسر حد کمال تو رسد و بر روضهٔ مطهرهٔ سیدهٔ مظلومهٔ معصومهٔ جلیلهٔ نبیلهٔ
نونهال انجمن آفرینش نوگل حدائق اهل بینش گلدستهٔ چمن احمدی غنچهٔ دلبند گلشن
محمدی مردمک دیدهٔ خیر البشر فریادرس روز محشر فانوس خیال عالم مشکوة مصباح سجاد
نبی آدم قندیل محراب سوز و گداز شمع معبد راز و نیاز ابروی محراب عبادتش از بار گرانی
اجابت خم رتبهٔ مخزن مناجاتش با معراج حضرت پیغمبر توأم در قصر ایوان طهارتش هزاران
حور مثل مریم [illegible] بسته و در سرادق مجلس عصمتش صد چو ساره در کنج خجلت نشسته رقم
شاهد دنیا مهر وش تسبیح سبحان سر مهرش زلف کمند نو عروس عبارت از کنگرهٔ قصر رفیع
فضائلش قاصر و کوتاه و بلبل خوشخوان زبان نوجوان مبالغه در ادای مناقبش شرمنده
و عذرخواه برگزیدهٔ خداوند جلیل مخدومهٔ حضرت جبرئیل یگانه گوهر هفت صدف معدن یازده
جوهر عز و شرف صاحبة الفضائل والمناقب زوجة اسد الله الغالب اعنی مخلوقة من النور للنور
خاتون کل انس و حور بضعة الرسول العذراء البتول سیدة النساء ام الائمة النجباء الانسیة الحوراء
فاطمة الزهراء صلوات الله و سلامه علیها و ابیها و بعلها و بنیها الی یوم الدین اللهم ان هؤلاء اهل بیتی و
[illegible] طوبی لمن تمسک بذیل محبتهم و ویل لمن تخلف عن
سفینة مودتهم بعد از حمد و ثنای خداوند کریم اکبر و درود و صلوات حضرت پیغمبر و حضرت
امیر المؤمنین حیدر و حضرت فاطمهٔ زهرای ازهر و باقی ائمهٔ اثنی عشر صلوات الله و سلامه علیهم الی یوم
المحشر بر ذمت همت جمیع امت و پیروان طریقت آنحضرت واجب و لازم است دعا و ثنا
و طلب رحمت و مغفرت پادشاهان ذیشان سلاطین جنت‌مکین صفویه مروجان مذهب مصطفویه
خصوصا دعای دوام دولت و بقای سلطنت اعلیحضرت ظل اللهی که حرف اول نام همایی

مبارکش فاتحهٔ سلسلت و خاتمهٔ قرآن مجید است و ثانیش اثر لطف عام برکافهٔ عباد و ثالثش نشانهٔ
طول عمر و دولت است رابع و خامسش رمز بیست از آیهٔ وافی هدایهٔ نور الله نور السموات والارض
سادس آن اشارهٔ حمد و شکر بر این نعمت عظمی است برگزیده احمد مختار وحید کردگار است در
طلوب سیادتش حرف سابع مختوم الکلام سند و از آل یس بود نشش حرف ثامن من قبل فرقان
بقین مستند خاتمهٔ اسم اشرفش که نشانهٔ نور نبوت خاتم الانبیا است تاج و توج ولایت که
علم توحید از میان جان افراخته چون زره داودی محیط و نگه دار است ن والقلم وما یسطرون
خاقان سکندر شان ظل اللهی زینت بخش تاج و تخت شاهنشاهی جمجاهی که تشریف انی
جاعل فی الارض خلیفة بر قامت قابلیتش لایق است ملک سپاهی که خطاب مستطاب انا
فتحنا لک فتحا مبینا را حوال همایون فالش مطابق زایل کنندهٔ ظلم و عدوان منتعد فرمان قضا
جریان ان الله یامر بالعدل والاحسان حافظ بیضهٔ اسلام مالک رقاب انام بخشندهٔ ملک و مال ظل
مرحمت حضرت ذو الجلال سید سلاطین زمان سرور خواقین دوران سرو بوستان مصطفوی گل چه
گلستان مرتضوی سلطان جم خدم خاقان فرشته حشم وارث تاج و تخت حضرت سلیمان پادشاه
کل ممالک ایران تاج سلاطین صفویه ثامن مروجان مذهب ائنی عشریه شاهنشهی که قطره از بحار
عطایش آب روی پادشاهان جهان شده و بمین ذره از سحاب فیضش بیان احادیث مشکله در زبان
عالمین مثل آب روان گشته الحقّ من لدن حکیم علیم لطف جسیم و فضل عمیم حجر گوشهٔ بضعهٔ سید
المرسلین خلاصهٔ ذریهٔ حضرت امیر المؤمنین اعنی مجدد رسوم ائمهٔ اثنی عشر مروج مذهب حق اثنی عشر
فرزند دلبند حضرت خیر البشر السلطان بن السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان بن الخاقان
ابو المظفر ابو المنصور شاه سلطان حسین الصفوی الموسوی الحسینی بهادر خان که اسم
اشرفش از بینات ظل الله الکافی ٥٨٣ بر تنیه ظاهر و هویدا است جانم فداکه نامه و نامش مبارکت
اللّٰهم اقرن ایام دولته بظهور صاحب هذه الامر وطول ایام عمره الی قیام الناصر
واعن اعوانه بالنصرة والغلبة واشدد ارکان ملک لا زوال له وهب للمتحنین الجنان و
مکانا علیا ولا تجعل للمعرضین عن بابه ولیا ولا نصیرا وهذا دعاء الاربعة فانه لصلاح
لاصناف البریة شامل لا زال ایام دولته عالیة ونعمة العالمین آثار تربیته غالیة
من قال آمین ابقی الله مهجته فان هذا دعاء یشمل البریة اما بعد بعرض جواهر شناسان
درر دریای معرفت و سینه صدفان لآلی بحار شریعت میرساند این کمینه بی بضاعت
بنده باخلاص ائمهٔ انام ملا محمد حسین غلام که چون حسب الرقم قدر توأم آن اعلیحضرت پادشاه
دین پناه ظل الله فی العالمین بکمترین غلام زادگان باخلاص تو امان این آستان خلافت نشان
مقرر شده که جلد عاشر بحار الانوار را که مشتمل است بر احادیث غریبه و اخبار مشکله در احوال
حضرت فاطمهٔ زهرا و احوال حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهم السلام بعبارات فصیحه ترجمه
بفارسی نماید و باین شفقت نمایان و نوازش بی پایان این غلام را در میان بمقدار الایق داستته
بین الاقران والامثال مفتخر و سرافراز فرموده اند لهذا با وجود عدم قوت و استطاعت و کثرت
موانع و عوائق و قلت اعوان و موافق باستعجال تمام متوکلا علی الملک العلام و متوسلا بحضرت
سید الانام والائمة علیهم السلام بشروع شرح و بیان احادیث صحیحهٔ مذکوره حسب الامر الاعلی
نموده امید از رب رحیم آنکه توفیق رفیق نموده باحسن وجهی که لایق بارگاه خلایق امید گاه
و مستحسن نظر کیمیا اثر آن اعلیحضرت نواب خاقان سلیمان جاه دین پرور و مقبول طبع
شریف علمای فحول شرع گستر بوده باشد متیسر و مرزوق فرماید و کافهٔ ناس از عوام و
خواص از فواید آن منتفع گشته ثواب آن الی یوم النشور بروح کثیر الفتوح نواب خاقان
طوبی آشیان قدس مکان و بروزگار فرخنده آثار نواب کامیاب سپهر رکاب اشرف
اقدس ارفع همایون اعلی جعلنا الله فداه واصل و عاید گردد بحق محمد و آله الطاهرین آمین
یا رب العالمین و آن را بنام نامی آن اعلیحضرت ظل اللهی زیبندهٔ تاج و تخت شاهی بانوار حسینی
موسوم و مزین نمود و بعضی از برادران دینی و دوستان حقیقی سید عالم فاضل ابن فطحه را
بجهت تاریخ آن گفته الحمد لله بلطف شه خورشید غلام دل اجابات زین ترجمه شد چون گلشن

تازه شد خاطر ارباب صفا از تاریخ دیده عالم از انوار حسینی روشن ملتمس از خدمت
اصحاب دانش و هوش آنکه بنظر انصاف در آن نظر نموده العرض تقصیر حقیر را بکرم عمیم عفو فرمایند
و مضمون بلاغت مشحون إنَّ اللهَ عَفُوٌّ يُحِبُّ الْعَفْوَ عمل نموده بحکم الْمَأْمُونُ مَعْذُورٌ
معذور دارند شروع شد بمقصود بعون الله الملک المعبود مؤلف کتاب علیه الرحمة
الی یوم الحساب در ابواب تاریخ حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها ده باب ذکر نموده

باب اول در بیان ولادت سراسر سعادت و خلقت و صفت و اخلاق پسندیده
و حلیه و تواریخ حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها **باب** دوم در بیان اسماء گرامی
و بعضی از فضائل حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها **باب** سوم در بیان
مناقب و فضائل و بعضی از احوال و معجزات حضرت فاطمه زهرا صلوات الله
علیها **باب** چهارم در بیان طریقه و آداب و حالات و مکارم اخلاق
حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها و احوال بعضی از خدمتکاران آنحضرت
باب پنجم در بیان عروسی حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها
باب ششم در بیان کیفیت معاشرت حضرت فاطمه زهرا با حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیهما **باب** هفتم در بیان ظلمها و کربها
و حزنها و شکایتهای حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها است تا وقت
شهادت آنحضرت و غسل و دفن و جهت پنهان دفن نمودن آنحضرت است
باب هشتم در بیان تظلم حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها در روز قیامت
و کیفیت آمدن آنحضرت بصحرای محشر **باب** نهم در بیان اولاد
کرام و ذریه عظام حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها و احوال و فضائل اولاد امجاد آنحضرت **باب دهم**
در بیان اوقاف و صدقات حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها و تفصیل احوال حضرت امام حسن و حضرت
امام حسین علیهما السلام در اول مجلد احوال ایشان مفصلا مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی

باب ولادت با سعادت و حلیه و شمائل و جمل تواریخها صلوات الله علیها **شرح** حلیه بکسر
حاء مهمله و سکون لام و فتح یاء دو نقطه در زیر متصله بها در لغت بمعنی خلقت و صورت و صفت
آمده در قاموس مسطور است الْحِلْيَةُ بِالْكَسْرِ الْخِلْقَةُ وَالصُّورَةُ وَالصِّفَةُ و بمعنی خلقت در اینجا
انسب است **یعنی** این بابیست در بیان کیفیت ولادت با سعادت و خلقت و اوصاف پسندیده
و حلیه و تواریخ حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها و درین باب روایت **لی** احمد بن محمد الخلیلی
عن محمد بن ابی بکر الفقیه عن احمد بن محمد النوفلی عن اسحق بن یزید عن حماد بن عیسی
عن جعفر بن محمد عن المفضل قال قلت لابی عبد الله الصادق کیف کان ولادة فاطمة علیها السلام
فقال نعم ان خدیجة لما تزوج بها رسول الله هجرتها نسوة مکة فکن لا یدخلن علیها ولا
یسلمن علیها ولا یترکن امرأة تدخل علیها فاستوحشت خدیجة لذلک وکان جزعها وغمها
حذرا علیه فلما حملت بفاطمة کانت فاطمة تحدثها من بطنها وتصبرها وکانت تکتم ذلک من
رسول الله فدخل رسول الله یوما فسمع خدیجة تحدث فاطمة فقال لها یا خدیجة من تحدثین
قالت الجنین الذی فی بطنی یحدثنی ویؤنسنی قال یا خدیجة هذا جبرئیل یبشرنی انها انثی وانها
النسلة الطاهرة المیمونة وان الله تبارک وتعالی سیجعل نسلی منها وسیجعل من نسلها ائمة
ویجعلهم خلفاءه فی ارضه بعد انقضاء وحیه فلم تزل خدیجة علیها السلام علی ذلک الی ان
حضرت ولادتها فوجهت الی نساء قریش وبنی هاشم ان تعالین لتلین منی ما تلی النساء
من النساء فارسلن الیها انت عصیتنا ولم تقبلی قولنا وتزوجت محمدا یتیم ابی طالب فقیرا
لا مال له فلسنا نجیء ولا نلی من امرک شیئا فاغتمت خدیجة لذلک فبینا هی کذلک اذ دخل
علیها اربع نسوة سمر طوال کانهن من نساء بنی هاشم ففزعت منهن لما رأتهن فقالت احداهن
لا تحزنی یا خدیجة فانا رسل ربک الیک ونحن اخواتک انا سارة وهذه آسیة بنت
مزاحم وهی رفیقتک فی الجنة وهذه مریم بنت عمران وهذه کلثم اخت
موسی بن عمران بعثنا الله الیک لنلی منک ما تلی النساء من النساء فجلست واحدة

نسوة الیها
الیها الیها
لمن
قریش
الیک

عن يمينها والاخرى عن يسارها والثالثة بين يديها والرابعة من خلفها فوضعت
فاطمة عليها السلم طاهرة مطهرة فلما سقطت الى الارض اشرق منها النور
حتى دخل بيوتات مكة ولم يبق في شرق الارض ولا غربها موضع الا اشرق فيه
ذلك النور ودخل عشر من الحور العين كل واحدة منهن معها طست من الجنة
وابريق من الجنة وفي الابريق ماء من الكوثر فتناولتها المرأة التي كانت بين
يديها فغسلتها بماء الكوثر واخرجت خرقتين بيضاوين اشد بياضا من
اللبن واطيب ريحا من المسك والعنبر فلفتها بواحدة وقنعتها بالثانية
ثم استنطقتها فنطقت فاطمة بالشهادتين وقالت اشهد ان لا اله الا الله
وان ابي رسول الله سيد الانبياء وان بعلي سيد الاوصياء وولدي سادة
الاسباط ثم سلمت عليهن وسمت كل واحدة باسمها واقبلن يضحكن اليها وتباشرت منهن
الحور العين وبشر اهل السماء بعضهم بعضا بولادة فاطمة وحدث في السماء نور
زاهر لم تره الملائكة قبل ذلك وقالت النسوة خذيها يا خديجة طاهرة مطهرة
زكية ميمونة بورك فيها وفي نسلها فتناولتها فرحة مستبشرة والقمتها ثديها فدر عليها
فكانت فاطمة عليها السلم تنمي في اليوم كما ينمي الصبي في الشهر وتنمي في الشهر كما ينمي
الصبي في السنة **مصباح الانوار** عن ابي المفضل الشيباني عن موسى بن محمد الاشعري
ابن اخت سعد بن عبد الله عن الحسن بن محمد بن اسمعيل المعروف بابن ابي الكوار
عن عبيد الله بن علي بن اشيم عن يعقوب بن يزيد عن حماد مثله **شرح** تصبر بضم
تا منقوطه وسكون صاد مهمله وكسر با ... صيغه مفرد مونث غايبه از باب افعال و با فتح
صاد مهمله وتشديد با مكسوره از باب تفعيل است كه مراد امر بصبرست صاحب قاموس گفته اصبره
امره بالصبر كصبره جبرئيل بمعنى عبد الله است وجبر بمعنى عبد وئيل اسميست از اسماء الله تعالى عزوجل
وآن هم ملك مقربيست از ملائكه كه امين وحي الهيست واو را روح الامين نيز گويند

منقولست كه او نازل شد بر حضرت ابراهيم پنجاه بار و بحضرت موسى ع چهار صد بار و بحضرت عيسى
ده بار و بحضرت محمد مصطفى صلى الله عليه وآله بيست و چهار هزار و در اسم او لغات ديگر نيز آمده و در قاموس
تا يازده اسم مذكور شده نسل بفتح نون وسكون سين مهمله بمعنى فرزند است و درتبه رابيل ميگويند طست
بفتح طا مهمله وسكون سين مهمله است وبكسر طا مهمله نيز آمده وبعضى قائل شده اند كه
بشين منقوطه نيز در كلام عرب آمده وبعضى گفته اند كه طست لفظ عجميست ومعرب آن طس
بتشديد سين است پس بدل كرده اند يكى سين را بتاء منقوطه وطست گفته اند وجمع آن طساست
مثل سهم وسهام وطسوس نيز آمده بحسب اصل وطساة نيز آمده بحسب لفظ وبعضى از
لغويين نقل كرده اند كه ابريق معرب آب ريز وآب دست است وجمع آن اباريق است و
اسباط جمع سبط بكسر سين مهمله وسكون با بمعنى فرزند فرزند وقبيله وطايفه وقطعه درختى كه اصل آن يكى وشاخش
بسيار باشد آمده است ودر شان حسنين عليهما السلم جميع اين معانى مناسبست **يعنى** شيخ فقيه ابو
جعفر محمد بن على بن الحسين بن موسى بن بابويه القمى عليه الرحمه در كتاب امالى بسند معتبر روايت
كرده است از مفضل بن عمر كه او گفت كه من عرض كردم بخدمت حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد
الصادق عليهما السلم كه چگونه بود ولادت با سعادت حضرت فاطمه زهرا صلوات الله عليها پس
آنحضرت صلوات الله عليه در جواب فرمودند كه بلى بدرستيكه خديجه كبرى عليها السلم را چون تزويج
فرمود با حضرت رسول الله در زمان مكه معظمه ترك خدمت فيض موهبت حضرت خديجه كبرى ع
نمودند پس داخل نميشدند بسوى او وبخانه آنحضرت نمى آمدند وبخديجه كبرى ع سلام نميكردند ونميگذاشتند
كه زنى بخانه حضرت خديجه كبرى آيد وبخدمت او مشرف شود پس باين سبب حضرت خديجه متوحش
گرديده بود وغم وجزع حضرت خديجه كبرى بجهت حضرت رسول الله بود كه مبادا از شدت عداوت
آسيبى بآنحضرت رسانند پس چون حامله شد خديجه كبرى بحضرت فاطمه زهرا صلوات الله عليها
حضرت فاطمه زهرا عليها السلم در شكم او با او حرف ميزد وسخن ميگفت ومونس وهمدم مادر عاليقدر
خود بود واو را امر بصبر نموده دلدارى ميداد خديجه كبرى ع اين امر غريب بآنحضرت رسول الله ص اظهار

بعضى از فضايل ومناقب حضرت خديجه كبرى عليها السلم در باب ... مذكور شده هر كه خواهند آنجا ملاحظه فرمايند ح

نموده از آنحضرت پنهان مینمود پس روزی حضرت رسول الله صلعم داخل شدند شنیدند حرف زدن خدیجه کبری
با فاطمه زهرا را و کسی را در نزد حضرت خدیجه ندیدند پس آنحضرت صلعم با خدیجه کبری ع گفت که ای خدیجه با که
حرف میزنی و سخن میگویی پس حضرت خدیجه کبری ع عرض نمود که این طفلی که در شکم منست با من حرف
میزند و مونس و همدم منست پس حضرت رسول الله صلعم فرمودند که ای خدیجه اینست حضرت جبرئیل خبر
و بشارت میدهد مرا بانکه او دختر است و بدرستیکه او فرزند پاک و پاکیزه با میمنت است و بدرستیکه
زود باشد که بگرداند حق تعالی نسل مرا از آن دختر و میگرداند حق تعالی بزودی از نسل او امامان
و پیشوایان دین و میگرداند ایشانرا بعد از انقطاع وحی جانشینان خود در زمین پس همیشه خدیجه
کبری ع بر آنحالت بود و آن طفل در شکم متکلم و مونس او بود تا اینکه وقت ولادت سراسر
سعادت آنحضرت شد پس چون حضرت خدیجه را درد زاییدن گرفت فرستاد بسوی زنان قریش
و بنی هاشم و ایشانرا طلبید که بیایید برای اینکه مرتکب شوید از برای من آنچه را که مرتکب میشوند
زنان از برای زنان پس زنان قریش و بنی هاشم جواب فرستادند بحضرت خدیجه کبری ع
که تو نافرمانی ما کردی و حرف ما را قبول نکردی و شوهر کردی محمد صلعم را که یتیم ابوطالب بود و فقیر
و بی چیز بود و مالی از برای او نبود پس نمی‌آییم ما نزد تو و متوجه هیچ کار تو نمیشویم پس چون
حضرت خدیجه کبری ع جواب ایشانرا شنید از آنجهت غمگین و اندوهناک گردید پس در حینی که
حضرت خدیجه غمگین و اندوهناک بود داخل شدند با او چهار زن گندم گون بلند بالا که گویا
از زنان بنی هاشم بودند پس چون حضرت خدیجه کبری ع ایشانرا دید از ایشان ترسید پس یکی
از ایشان گفت که ای خدیجه مترس و محزون مشو بدرستیکه ما فرستادهای خداوند توایم
بسوی تو و ما خواهران توایم منم ساره زوجه ابراهیم خلیل الله و این آسیه بنت مزاحم است
و این رفیق تو خواهد بود در بهشت عنبر سرشت یعنی زوجه شوهر تو خواهد شد در بهشت
و این دیگری مریم بنت عمران مادر حضرت عیسی روح الله است و این یکی دیگر کلثوم خواهر
همشیره حضرت موسی کلیم الله است فرستاده است ما را حق سبحانه و تعالی بسوی تو که یاری

ومعاونت

و معاونت تو نماییم و مرتکب شویم از برای تو آنچیزی را که مرتکب میشوند زنان از برای زنان پس
یکی از ایشان در جانب راست حضرت خدیجه کبری علیها السلام و دیگری در جانب چپ او نشست و سیم
ایشان در پیش روی او و چهارم آن زنان مقدسه در جانب پشت حضرت خدیجه نشست پس حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام متولد شد پاک و پاکیزه پس چون حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بر زمین رسید
درخشان شد از او نوری که داخل خانهای مکه معظمه شد و آنها را روشن کرد و باقی نماند
موضعی در مشرق و نه در مغرب مگر اینکه تابید در آن از این نور و آن موضع را منور و روشن کرد و
و داخل شدند در آنوقت ده نفر از حور العین که با هر یک از ایشان بود طشتی از بهشت و ابریقی
از بهشت و در آن ابریق بود از آب کوثر پس آن زنی که در پیش روی خدیجه کبری علیها السلام نشسته بود
حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها را برداشت و در آب کوثر شست و دو پارچه سفید بیرون
آورد که سفیدتر از شیر و خوشبوتر از مشک و عنبر بود پس حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها را بیکی
از آن دو پارچه پیچید و بیکی دیگر مقنعه آنحضرت نمود پس طلب سخن گفتن از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
نمود پس بقدرت کامله الهی زبان معجز بیان آن بضعة الرسول بکلمه طیبه شهادتین گویا گشته گفت
اشهد ان لا اله الا الله و ان ابی رسول الله سید الانبیاء و ان بعلی سید
الاوصیاء و ولدی سادة الاسباط یعنی شهادت میدهم باینکه نیست خدایی بجز
خداوند یگانه بیهمتا و بدرستیکه پدرم حضرت رسول الله صلعم سید و بزرگ پیغمبران است و بدرستیکه شوهرم
سید و بزرگ اوصیاء پیغمبران است و فرزندان من سادات و بزرگان نوادها و فرزندزادگان
پیغمبرانند پس حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها بعد از تکلم بکلمه طیبه شهادتین و تمام آن بقدرت
الله تعالی بر آن زنان بزرگوار سلام کرد و هر یک را بنامش نام برد پس آن زنان مقدسه رو آوردند خندان
و خندان بسوی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و خوشنودی نمودند و حور العین شادی کردند و یکدیگر را
بشارت دادند و اهل آسمان یکدیگر را بشارت دادند بولادت باسعادت حضرت فاطمه زهرا صلوات الله
علیها و پیدا شد در آسمان نور تابان روشن که هرگز ملائکه قبل از آن چنان نوری مشاهده نکرده بودند

پس گفتند آن زنان بزرگوار بحضرت خدیجه کبری علیها السلام که ای خدیجه بگیر طفل خود را که پاک و پاکیزه
و پارسا و با میمنت و برکت است و قرار داده است خدای تعالی برکت را در او و در نسل او پس
حضرت خدیجه علیها السلام شادان و خندان فرزند دلبند خود را گرفت و پستان خود را در دهان مبارک
او گذاشت و شیر را او ریزان شد پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در روزی آنقدر بزرگ میشد که
طفل در ماهی بزرگ شود و در ماهی آنقدر نمو میفرمود که طفل در سالی نمو نماید انتهی کتاب مصباح الانوار تألیف
آن شیخ هاشم بن محمد که از بزرگان فضلا بوده و از کتب اصول معتبره خاصه و عامه روایت مینماید بسند معتبر
مذکور از حماد که از راویان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است مثل این حدیث را روایت کرده است
لی ن الهمدانی عن علی عن ابیه عن الهروی عن الرضا علیه السلم قال قال النبی صلی الله
علیه وآله لما عرج بی الی السماء اخذ بیدی جبرئیل علیه السلم فادخلنی الجنة فناولنی
من رطبها فاکلته فتحول ذلک نطفة فی صلبی فلما هبطت الی الارض واقعت خدیجة
فحملت بفاطمة علیها السلم ففاطمة حوراء انسیة فکلما اشتقت الی رائحة الجنة
شممت رائحة ابنتی فاطمة ج مرسلا مثله شرح نطفه در لغت بمعنی آب قلیل است و گاهی
در آب کثیر نیز استعمال مینمایند حورا بفتح حاء مهمله والف ممدوده مفرد حور است و در لغت نیز گویند که سیاهی
و سفیدی چشمش در نهایت کمال باشد و بعضی گفته اند که بمعنی سیاه بودن کل چشم است مثل چشم آهو
و گاو و در بنی نوع انسان بآن نحو نمیباشد و بعضی گفته اند که زنی را گویند که چشمش بسیار سیاه و پوست
بدنش در نهایت سفیدی و نازکی باشد و در حدیث واقع شده است که حوریان بهشت را حق تعالی
از خاک بهشت نورانی آفرید و لطافت و نزاکت ایشان بمرتبه ایست که مغز ساق پای ایشان مینماید
از عقب هفتاد جامه انسی بکسر همزه و سکون نون و کسر سین و تشدید یاء منقوط و انسی بفتح همزه و نون
ایضا مفرد انس را گویند و مونث آن انسیه و انسیه است و جمع انسی و انسی اناسی است چنانچه حق تعالی
در سوره مبارکه فرقان فرموده و نسقیه مما خلقنا انعاما واناسی کثیرا و بعضی گفته اند
که جایز است که بوده باشد اناسی جمع انسان پس خواهد بود یاء بدل از نون برای آنکه اصل آن اناسین

بنون

بنون بوده مثل سراحین که جمع سرحان است پس چون انداختند نون را از آخر آن بعوض نون یا را
آورده و در یای سابق ادغام نمودند و انسان اسم جنس است اطلاق آن بر مذکر و مونث و واحد
و جمع بلفظ انسان میشود و بزن انسان میگویند و بزن انسانه گفتن عامیانه است و اختلاف کرده اند
در اشتقاق انسان با وجود آنکه متفق اند در زیادتی الف و نون آخر مذهب بصریین آنست که
انسان مشتق از انس است پس همزه آن اصلی و وزن آن فعلان است الف و نون در آخر
زیاد شده و مذهب کوفیین آنست که انسان مشتق از نسیان است پس همزه زاید و وزن آن
افعان که اصل آن انسیان بر وزن افعلان بوده یا که لام الفعل بوده انداختند باقی ماند انسان بر
وزن افعان یعنی شیخ فقیه ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب
امالی و کتاب عیون اخبار الرضا بسند معتبر روایت کرده است از حضرت علی بن موسی الرضا علیه التحیة
والثنا که آنحضرت فرمودند که فرمود حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله که چون در معراج باسمان
رسیدم حضرت جبرئیل دست مرا گرفت و داخل بهشت عنبر سرشت نمود پس حضرت جبرئیل ع از رطب
من آورد و از رطب بهشت عنبر سرشت من آنرا خوردم پس گردید آن رطب نطفه در پشت من
پس چون فرود آمدم بزمین با حضرت خدیجه کبری علیها السلم نزدیکی نمودم پس آبستن شد
بحضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها پس حضرت فاطمه علیها السلم حوریه انسیه است یعنی در اخلاق و اوصاف
مثل حوریان و در ظاهر بصورت انسان است پس هر وقت که مشتاق میشوم من ببوی بهشت
میبویم دختر خود فاطمه را یعنی بوی بهشت را از او استشمام مینمایم و شیخ جلیل القدر
ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی علیه الرحمه نیز در کتاب احتجاج بسند مرسل مثل این حدیث را
روایت کرده است ع ابن المتوکل عن الحمیری عن ابن یزید عن ابن فضال عن
عبد الرحمن بن الحجاج عن سدیر الصیرفی عن ابی عبد الله علیه السلم عن
ابائه علیهم السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله خلق نور فاطمة
علیها السلم قبل ان یخلق الارض والسماء فقال بعض الناس یا نبی الله فلیست

هي انسية فقال عليه السلم فاطمة حوراء انسية قالوا يا نبي الله وكيف هي حوراء
انسية قال خلقها الله عز وجل من نوره قبل ان يخلق آدم عليه السلم اذ كانت
الارواح فلما خلق الله عز وجل آدم عرضت على آدم قيل يا نبي الله واين كانت
فاطمة قال كانت في حقة تحت ساق العرش قالوا يا نبي الله فما كان طعامها
قال التسبيح والتهليل والتحميد فلما خلق الله عز وجل آدم واخرجني من صلبه
واحب الله عز وجل ان يخرجها من صلبي جعلها تفاحة في الجنة واتاني بها جبرئيل
عليه السلم فقال لي السلم عليك ورحمة الله وبركاته يا محمد قلت وعليك السلم
ورحمة الله حبيبي جبرئيل فقال يا محمد ان ربك يقرئك السلم قلت منه السلم
واليه يعود السلم قال يا محمد ان هذه تفاحة اهداها الله عز وجل اليك من
الجنة فاخذتها وضممتها الى صدري وقال يا محمد يقول الله جل جلاله كلها
ففلقتها فرأيت نورا ساطعا وفزعت منه فقال يا محمد ما لك لا تأكل كلها
ولا تخف فان ذلك النور المنصورة في السماء وهي في الارض فاطمة قلت حبيبي
جبرئيل ولم سميت في السماء المنصورة وفي الارض فاطمة قال لانها فطمت
شيعتها من النار وفطم اعداؤها عن حبها وهي في السماء المنصورة وذلك
قول الله عز وجل ويومئذ يفرح المؤمنون بنصر الله ينصر من يشاء يعني نصر فاطمة
لمحبيها مخ مؤلف كتاب لباب الله فراه وجعل الجنة مثواه در بيان این حدیث گفته که شاید
بوده باشد بنای این تأویل بر اینکه قول حق تعالی در آیه مبارکه من بعد که قبل از یومئذ واقع شده
بسوی روز قیامت باشد **ابن غلام دلی** مرو ومی میدارد که چون در قرآن مجید دو من بعد در یکجا
شریف مذکور شده و آن در اول سوره روم است الم غلبت الروم في ادنى الارض وهم من بعد غلبهم سيغلبون
في بضع سنين لله الامر من قبل ومن بعد ويومئذ يفرح المؤمنون بنصر الله ينصر
من يشاء وهو العزيز الرحيم من بعد اول مراد است من بعد ثانی که قبل از یومئذ واقع شده مراد

بیان لعل هذا التأویل مبني على ان في من بعد قبل قوله يومئذ اشارة الى القيمة
انتهى

واشاره

واشاره است ظاهر آیه مبارکه چنانچه مفسرین تفسیر نموده اند من بعد اشاره است بروز فتح اهل روم
که اهل کتاب و معتقد بیت المقدس بودند مثل مسلمانان که اهل کتاب و معتقد کعبه معظمه اند بر اهل
فارس در آن روز خوشحال میشوند مؤمنان بنصرت دادن خداوند عالمیان اهل روم را بر اهل فارس
که مثل مشرکین قریش از فتح اهل فارس خوشحال و مسلمانان غمگین شدند حق تعالی اخبار بغیب نموده
فرمود که اهل روم بعد از مغلوب شدن غالب خواهند شد بر اهل فارس در کمتر از ده سال و در آن روز
مؤمنان خوشحال خواهند شد پس بعد از هفت سال رومیان غالب گشتند اهل فارس را از بیت المقدس
دفع و مغلوب نموده اسبان خود را در مداین بسته از غنایم فارس بنای شهر رومیه را کرده شد
و پادشاه روم بجهت شکر گزاری این فتح و ظفر بزیارت بیت المقدس پیاده روانه شد گل و گیاه
در راه میر یختند و پادشاه بر روی آن میرفت و گفته اند که این فتح در سال حدیبیه که سال ششم
هجرت پیغمبر صلی الله علیه وآله بود واقع شد و نیز روایت شده که چون در روز بدر که در سال
دوم هجرت بود مقاتله میان مسلمانان و کفار قریش واقع شد و حق تعالی فتح و ظفر بمسلمانان
عطا فرمود کفار قریش مغلوب و منکوب شدند در همان روز حضرت رسول صلی الله علیه وآله
خبر داد که در همین سنه اهل روم نیز بر اهل فارس غالب گشتند پس مسلمانان خوشحال شدند
در آن روز بفتح اهل اسلام و بفتح اهل روم و بغمگینی کفار قریش بهر دو جهت و باطن آیه مبارکه
بنابر تأویل که حضرت در این حدیث فرموده اند روز خوشحالی مؤمنان روز قیامت است که حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم دوستان خود را از آتش جهنم نجات و بهشت جزر شفت میرساند بسبب
ظهور فضل و شرف رتبه حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بر کافه عالمیان مؤمنان اولین و آخرین
و انبیاء و مرسلین خوشحال میشوند و مؤید این تأویل حضرت تتمه آیه وافی هدایه که فرموده
وعد الله لا يخلف الله وعده ولكن اكثر الناس لا يعلمون يعلمون ظاهرا
من الحيوة الدنيا وهم عن الآخرة هم غافلون و ظاهر آنست که اضافه نصر بفاطمه
اضافه مصدر بمفعول باشد و لام لمحبیها لام تعلیل و یا لام انتفاع باشد یعنی نصرت دادن

که فرموده دو در روایت واقع شده که
چون اهل فارس بر روم غالب
شدند کفار
قریش
م

بنابر آنست که در فتح اهل روم ... بیت المقدس پیاده ... پادشاه روم ...

حق تعالی فاطمه را از برای شفاعت دوستان او و منصوره نامیدن حضرت فاطمه علیها السلام نیز
مناسب است نه مناسب نصرت فاطمه دوستانش را و خوشحالی مؤمنان بجهة ظهور فضل و شرف
حضرت فاطمه است که حق تعالی چنین عطایی باو فرموده که هر که را خواهد در چنین روزی که پیغمبران
بکمال خود حیران مانده باشند یاری و شفاعت نماید نه بجهة نجات مجرمین بعد از تأمل
محاسن کثیره اسمی و عموم مؤمنین سابقین و لاحقین و انبیا و مرسلین و بملاحظه شب والده
و فی هدایه معلوم میشود و وجه اول از انتظام در تقدیم وجه تسمیه فاطمه بر منصوره بعد از تقدیم منصوره
بر فاطمه و در حسب از حضرت جبرئیل علیه السلام و سؤال حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله اشعار بجهة عدم اشتباه
چون در فاطمه یاری و نجات دادن حضرت فاطمه زهرا علیها دوستانش را از آتش معلوم شد
پس باید که هر دو وجه متحد نباشد و ممکن است که مراد از نصرت اذن شفاعت فاطمه و قبول
شفاعت آنحضرت باشد چنانچه در احادیث آینده مذکور و معلوم خواهد شد حقه بفتح حاء مهمله و تشدید
قاف مفتوحه متصله بیاء ظرفیت مشهور و بفتح حاء مهمله بمعنی حق و واجب و حقیقة ایضا
و دیگر حاء مهمله مشدده و یاء و بعد از آن گویند و حق و واجب نیز گویند چنانچه گفته اند هذه حقیقی
و هذا حقی بالتاء و المکسور شیخ فقیه ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی
بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب معانی الاخبار روایت کرده بسند معتبر از حضرت امام بحق ناطق
جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام و آنحضرت از پدران بزرگوار خود روایت فرموده اند که فرمود حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله که حق تعالی آفرید نور حضرت فاطمه علیها السلام را قبل از آفریدن زمین و
آسمان پس عرض کردند بعضی از صحابه که یا رسول الله پس حضرت فاطمه علیها السلام از نوع انسان
نیست آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که حضرت فاطمه حوریست و در ظاهر بصورت انسان است
پس صحابه عرض کردند که یا رسول الله چگونه حضرت فاطمه زهرا حوریه و در ظاهر بصورت انسان است
آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که حق سبحانه و تعالی آفرید حضرت فاطمه علیها السلام را از
نور خودش قبل از آنکه بیافریند آدم علی نبینا و علیه السلام را در وقتی که ارواح را آفرید پس چون

خداوند

خداوند عالمیان آدم علی نبینا و علیه السلام را آفرید حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را با آدم علیه السلام نمود
صحابه عرض کردند که یا رسول الله در کجا بود حضرت فاطمه علیها السلام آنحضرت صلی الله فرمودند
که در حقه بود در زیر ساق عرش حق تعالی صحابه عرض کردند که یا رسول الله پس چه چیز بود خوراک
و طعام حضرت فاطمه علیها السلام آنحضرت فرمودند که طعام او تسبیح و تهلیل و تحمید حق تعالی بود
پس چون حق تعالی آدم علیه السلام را آفرید و مرا از صلب حضرت آدم علیه السلام بیرون آورد و دوست
داشت حق تعالی اینکه بیرون آورد حضرت فاطمه زهرا را از صلب من کرد اورا سیبی در بهشت عنبر
سرشت و حضرت جبرئیل علیه السلام بامر خداوند جلیل آن سیب را بجهة من آورد پس گفت حضرت جبرئیل
از برای من السلام علیک و رحمة الله و برکاته یا محمد من گفتم و علیک السلام
و رحمة الله ای حبیب من جبرئیل پس حضرت جبرئیل گفت یا محمد بدرستیکه پروردگارت تو
سلام میرساند من گفتم که از حق تعالی است سلام و بسوی او برمیگردد سلام پس حضرت
جبرئیل گفت یا محمد تو بدرستیکه این سیبی است که حق جل و علا بهدیه فرستاده است بسوی تو
از بهشت عنبر سرشت پس من از حضرت جبرئیل علیه السلام آن سیب را گرفتم و بسینه خود چسبانیدم حضرت
جبرئیل علیه السلام گفت یا محمد خداوند عالمیان جل جلاله میفرماید که این سیب را بخور پس بامر الهی
پاره کردم من آن سیب را دیدم که نوری از آن ساطع شد و من ترسناک از آن شدم پس حضرت
جبرئیل علیه السلام گفت یا محمد چه میشود ترا که نمیخوری آنرا بخور و مترس پس بدرستیکه این نور از کسی است
که در آسمانها نام او منصوره و در زمین اسم مبارکش فاطمه است من گفتم که ای دوست من
جبرئیل چرا او را در آسمانها منصوره مینامند و در زمین فاطمه میگویند حضرت جبرئیل علیه السلام
گفت که نامیده شده است در زمین فاطمه برای آنکه بدرستیکه بریده است شیعه خود را
از آتش جهنم و بریده شده است دشمنان آنحضرت از محبت او و در آسمانها او را منصوره میگویند
بجهة نصرت و یاری حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در روز قیامت و اینست قول حق تعالی که فرموده است
و یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله ینصر من یشاء یعنی نصرت دادن حضرت

فاطمه زهرا علیها السلام از برای دوستانش ٤ القطان عن السکری عن الجوهری عن ابن
عمارة عن ابیه عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام عن جابر بن عبد الله قال قیل
یا رسول الله انک تلثم فاطمة و تلتزمها و تدنیها منک و تفعل بها ما لا
تفعله باحد من بناتک فقال ان جبرئیل علیه السلام اتانی بتفاحة من تفاح
الجنة فاکلتها فتحولت ماء فی صلبی ثم واقعت خدیجة فحملت بفاطمة علیها السلام
فانا اشم منها رائحة الجنة یعنی شیخ فقیه ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه
القمی علیه الرحمه در کتاب علل الشرایع بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده که
آنحضرت فرمودند که جابر بن عبد الله انصاری گفت که عرض کردند بخدمت حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله که بدرستیکه شما می بوسید حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها را و او را در بر مبارک
خود میگیرید و بسیار آنحضرت را نزدیک خود میطلبید و نسبت باو الطافی چند مبذول میدارید که با سایر
دختران خود نمیفرمایید منظور و مقصود قائل استعلام جهت و سبب آن بود پس آنحضرت صلی الله
علیه و آله فرمودند که بدرستیکه حضرت جبرئیل علیه السلام آورد از برای من سیبی از سیبهای بهشت عنبرسرشت
پس خوردم من آن سیب را پس گردید آن سیب آبی در پشت من و بعد از آن نزدیکی کردم
با حضرت خدیجه کبری علیها السلام پس حامله شد او بحضرت فاطمه علیها السلام پس من مییابم و استشمام
میکنم از او بوی بهشت عنبرسرشت را ٥ القطان عن السکری عن الجوهری عن
عمر بن عمران عن عبید الله بن موسی العبسی عن جبلة المکی عن طاوس الیمانی
عن ابن عباس قال دخلت عائشة علی رسول الله صلی الله علیه و آله و هو
یقبل فاطمة فقالت له اتحبها یا رسول الله قال اما والله لو علمت حبی لها
لازددت لها حبا انه لما عرج بی الی السماء الرابعة اذن جبرئیل و اقام میکائیل
ثم قیل لی ادن یا محمد فقلت اتقدم و انت بحضرتی یا جبرئیل قال نعم ان الله
عز و جل فضل انبیائه المرسلین علی ملائکته المقربین و فضلک انت خاصة

فدنوت

فدنوت فصلیت باهل السماء الرابعة ثم التفت عن یمینی فاذا انا بابراهیم
علیه السلام فی روضة من ریاض الجنة وقد اکتنفها جماعة من الملائکة ثم انی
صرت الی السماء الخامسة ومنها الی السادسة فنودیت یا محمد نعم الاب ابوک
ابراهیم ونعم الاخ اخوک علی فلما صرت الی الحجب اخذ جبرئیل بیدی فادخلنی
الجنة فاذا انا بشجرة من نور فی اصلها ملکان یطویان الحلل والحلی فقلت
حبیبی جبرئیل لمن هذه الشجرة فقال هذه لاخیک علی بن ابی طالب علیه السلام وهذان
الملکان یطویان له الحلی والحلل الی یوم القیمة ثم تقدمت امامی فاذا انا
برطب الین من الزبد واطیب رائحة من المسک واحلی من العسل فاخذت
رطبة فاکلتها فتحولت الرطبة نطفة فی صلبی فلما ان هبطت الی الارض
واقعت خدیجة فحملت بفاطمة ففاطمة حوراء انسیة فاذا اشتقت الی الجنة
شممت رائحة فاطمة علیها السلام یعنی شیخ فقیه ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن
موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب علل الشرایع بسند معتبر از عبد الله بن عباس روایت کرده است
که او گفت که داخل شد روزی عایشه بخدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در حالتی که آن
حضرت می بوسید حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را پس گفت عایشه که آیا دوست میداری او را
یا رسول الله آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که قسم بخداوند عالمیان که اگر بدانی تو دوستی مرا
باو یعنی چه مقدار او را دوست میدارم البته باید که زیاده کنی تو دوستی را از برای او بدرستی
که چون در شب معراج مرا باسمان چهارم بردند حضرت جبرئیل علیه السلام اذان نماز گفت و حضرت میکائیل
اقامه گفت پس حضرت جبرئیل علیه السلام گفت از برای من که پیش بایست یا محمد تا با تو نماز جماعت
گزاریم من گفتم که من پیش بایستم و حال آنکه تو در نزد من حاضر باشی ای جبرئیل یعنی من تقدم
جویم و امامت نمایم با وجود تو و در حالتی که تو ماموم باشی حضرت جبرئیل علیه السلام گفت که بلی
بدرستیکه حق سبحانه و تعالی فضیلت داده است انبیاء و مرسلین را بر ملائکه مقربین

وتفضیل داده است نور الخمسه بر جمیع عالمیان پس من پیش ایستادم ونماز کردم بجمیع اهل
آسمان چهارم پس ملتفت شدم بجانب راست خود حضرت ابراهیم علیه السلام را دیدم در باغی از
باغهای بهشت عنبر سرشت ودور آن باغ را جمعی از ملائکه فرا گرفته بودند پس بدرستیکه از آنجا بالا
رفتم بسوی آسمان پنجم واز آنجا بالا رفتم تا آنکه بآسمان ششم رسیدم پس در آنجا ندای حق سبحانه
وتعالی بمن رسید که یا محمد نیکو پدریست پدر تو حضرت ابراهیم ونیکو برادریست برادر تو حضرت
علی بن ابی طالب علیه السلام پس چون بحجب الهی رسیدم حضرت جبرئیل علیه السلام دست مرا گرفت
وداخل گردانید مرا بهشت عنبر سرشت پس ناگاه مشاهده کردم در بهشت درختی را که از نور بود
ودر پای آن درخت دو ملک دیدم که برهم می پیچیدند حلهها وزیورها را پس گفتم که ای حبیب من جبرئیل
این درخت نورانی از آن کیست حضرت جبرئیل گفت که این از برای برادر تو حضرت علی بن
ابیطالب است واین دو ملک پیوسته می پیچند وجمع میکنند از برای او زیورها وحلهها را تا روز
قیامت پس پیشتر رفتم رطبی مشاهده کردم از مسکه نرمتر واز مشک خوشبوتر واز عسل شیرینتر پس
یکدانه از آن رطب را برداشتم وخوردم پس گردید آن دانه رطب نطفه در پشت من وبعد از آنکه
فرود آمدم بزمین با حضرت خدیجه علیها السلام مقاربت کردم واو حامله شد بحضرت فاطمه علیها السلام
پس حضرت فاطمه حوریه انسیه است که در صفات واخلاق حوری ودر ظاهر بصورت انسان است
پس هر وقت که مشتاق میشوم من بسوی بهشت عنبر سرشت استشمام میکنم بوی حضرت فاطمه را واز او
بوی بهشت می یابم فس الحسن عن ابن محبوب عن ابن رئاب عن ابی عبیدة عن
ابی عبد الله علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه وآله یکثر تقبیل
فاطمة علیها السلام فانکرت ذلک عائشة فقال رسول الله صلی الله علیه وآله
یا عائشة انی لما اسری بی الی السماء دخلت الجنة فادنانی جبرئیل من شجرة
طوبی وناولنی من ثمارها فاکلته فحول الله ذلک ماء فی ظهری فلما هبطت
الی الارض واقعت خدیجة فحملت بفاطمة فما قبلتها قط الا وجدت رائحة

شجرة

شجرة طوبی منها یعنی شیخ جلیل القدر علی بن ابراهیم بن هاشم القمی رحمه الله در کتاب تفسیر خود
بسند معتبر روایت کرده است از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که آنحضرت
فرمودند که حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله بسیار می بوسید حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را
وبعضی از طبع عائشه این بسیار گران وناگوار بود تا آنکه آن ملعونه اظهار انکار وناخوشی
آن نمود پس حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله در رد انکار او فرمودند که ای عائشه چون در
شب معراج بردند مرا بسوی آسمان وداخل بهشت عنبر سرشت شدم پس حضرت جبرئیل علیه السلام مرا نزد درخت
طوبی برد وبنزدیک من آورد واز میوههای درخت طوبی پس خوردم من میوه آنرا وحق تعالی گردانید
آنرا آبی در پشت من پس چون فرود آمدم بسوی زمین با حضرت خدیجه کبری ع مقاربت کردم
واو حامله شد بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام پس من هر گاه حضرت فاطمه زهرا را بوسیدم مگر آنکه یافتم
بوی درخت طوبی را از او یعنی همیشه در وقت بوسیدن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بوی درخت
طوبی از او بشام من میرسد قب انس بن مالک قال سألت امی عن صفة فاطمة
علیها السلام فقالت کانت کأنها القمر لیلة البدر او الشمس کفرت غماما او خرجت
من السحاب وکانت بیضاء بضة عطاء عن ابن رباح قال کانت فاطمة بنت
رسول الله صلی الله علیه وآله تعجن وان قصتها تضرب الی الجفنة
روی انها کانت مشرفة الرباعیة جابر بن عبد الله ما رأیت فاطمة تمشی
الا ذکرت رسول الله صلی الله علیه وآله تمیل علی جانبها الایمن مرة وعلی جانبها
الایسر مرة ولدت فاطمة بمکة بعد النبوة بخمس سنین وبعد الاسراء
بثلث سنین فی العشرین من جمادی الآخرة واقامت مع ابیها بمکة ثمانی سنین
ثم هاجرت معه الی المدینة فزوجها من علی بعد مقدمها المدینة بسنتین اول
یوم من ذی الحجة وروی انه کان یوم السادس وتدخل بها یوم الثلثاء لست خلون
من ذی الحجة بعد بدر وقبض النبی صلی الله علیه وآله ولها یومئذ ثمانی عشرة

انتها

سنة وسبعة اشهر وقد ولدت الحسن ولها اثنتی عشرة سنة **شرح** مؤلف کتاب لمعات الله
ثراه وجعل الجنة مثواه در بیان این اخبار منقوله از کتاب مناقب کفته کفرت بر بنائیست
که از برای مجهولست یعنی اگر خواهی تشبیه کن حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را بآفتاب پوشیده
شده بابر از جهة ستر و عفت آنحضرت و یا از جهت امکان نکاه کردن بسوی آنحضرت و اگر
خواهی تشبیه کن آنحضرت را بآفتاب بیرون آینده از زیر ابر از جهة نور و درخشیدن روی مبارک
آنحضرت و احتمال دارد اینکه غرض از تشبیه بآفتاب بحالت ابتدای داخل شدن در ابر و بیرون
آمدن از آن بوده باشد تشبیه آنحضرت بآفتاب و مقنعه آنحضرت بابر از آنجا اینکه احاطه کند
ببعض شمس و یا اینکه کفته شود که تشبیه بآفتاب درین دو حالت از برای جمع کردن آفتابست
درین دو وقت میان ستر و تمکن از نظر و عدم محو کردن ضوء و شعاع آن و بر هر تقدیر ماخوذ است
از کفر که بمعنی پوشانیدن است میکویند کفرت الشیء اکفره بالکسر کفرا یعنی پوشانیدم من
آنرا و بمناسبه نازکی رنک و صفای آنست چنانچه اثر نماید در آن اندک چیزی **این غلام مدعی**
معروض میدارد که کفرت مجهول بضم کاف و کسر فا و فتح را مهمله مبنی از برای مفعولست
و معنی تقدیر آخر آنست که آفتاب در وقت داخل شدن بابر و در وقت بیرون آمدن
از ابر چون اول و آخر ابر اغلب آنست که تنک و نازکست متصف بدو صفتست
که دو صفت را در وقت دیکر ندارد و آن دو صفت مستور بودن و دیده شدن آنست و هر کاه
در وسط ابر باشد بجهت غلظت ابر غالبا دیده نمیشود و بس مستور غیر مشاهدست و هر کاه
ابری نباشد هر چند قرص آفتاب ظاهرست اما ضوء و شعاع آن روشنی دیده را محو و چشم را
خیره و تار میکرداند که نکاه بر آن متعذرست بض بفتح باء موحده و فتح و تشدید ضاد معجمه
مرد نازک پوست و بضه زن نازک پوست را کویند و لغویین آنرا ذکر کرده اند بحسب لفظ و معنی
انسب با حدیثست قصة بضم قاف و تشدید صاد مهمله موی پیشانی و موی سر زنان ضرب
بمعنی احاطه نیز آمده چنانچه لغویین ذکر کرده اند که ضربت علیهم الذلة والمسکنة

قوله کفرت علی البناء للمجهول ... [illegible]

محیطة بهم احاطة البیت المضروب علی اهله جفنة بفتح جیم و سکون فا و فتح نون کاسه مهین
چوبین است که باصطلاح اهل این عصر آنرا طبق خیر کویند لغویین نقل کرده اند که جفنه بزرکترین
کاسه های چوبین است بعد از آن در بزرکی قصعه است که ده نفر را سیر میکند بعد از آن صحفه است
که پنج نفر را سیر میکند بعد از آن مکیله است که دو نفر را سیر میکند بعد از آن صحیفه است که یکنفر را
سیر میکند رباعیه بفتح را مهمله و تخفیف یا دو نقطه در زیر مثل ثمانیه دندانیست که مابین دو
دندان پیش و دو دندان ناب که دندان پیشیست واقع است و در هر شخص چهار دندان
رباعیه است دو در بالا و دو در پائین از جمله چهار دندان پیش بالا و پائین دو دندانی
که هر یک بناب بیک طرف متصل است آنرا رباعیه کویند و جمع آن رباعیات بتخفیف یا دو نقطه
در زیر است و عبارت بعضی از لغویین موهم آنست که چهار دندان پیش را رباعیات کویند
بر فرض ثبوت آن بمعنی انسب با حدیث است مقصود از دو بیت اول وصف رخساره آفتاب
طلعت و رنک و نزاکت حضرت فاطمه زهرا علیها السلم است و از دو بیت دوم ذکر زلف و کیسوی
عنبر بوی آنحضرت و از دو بیت سوم کیفیت دندانهای منور مروارید نمای آنحضرت و از دو بیت
چهارم رفتار کبک خرام خوش نمای آنحضرتست و نقل شیخ صاحب مناقب علیه الرحمه که کفته در
وقت وفات حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله عمر شریف حضرت فاطمه زهرا علیها السلم هجده سال هشتماه
بود احتمال اشتباه دارد بجهة اینکه رحلت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از دار فانی بوفق
مشهور در روز دوشنبه بیست و هشتم شهر صفر بوده و هر کاه تولد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
در بیستم شهر جمادی الاخر بوده باشد چنانچه شیخ مذکور نیز ذکر نموده پس عمر شریف حضرت فاطمه
زهرا علیها السلم در وقت وفات حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله هجده سال و هشت ماه و هشت
روز خواهد بود اما چون شیخ در کتاب مناقب وفات حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را
در روز دوشنبه دوم شهر صفر نقل نموده بنا بر این هجده سال هفت ماه دوازده روز میشود
و چون مقصود شیخ تحقیق سال و ماه بوده دوازده روز را منظور نداشته سال و ماه را ذکر

نموده یعنی شیخ فقیه رشید الدین ابی جعفر محمد بن علی بن شهرآشوب مازندرانی رحمه الله در کتاب
مناقب روایت کرده است از انس بن مالک که او گفت پرسیدم از مادرم از صفت
رنگ در روی مبارک حضرت فاطمه زهرا علیها السلم پس گفت او که بدر بسنگ بود حضرت فاطمه زهرا
علیها السلم مثل ماه شب چهارده یا مثل آفتابی که ابر نازکی آن را پوشیده باشد و یا مثل آفتاب
درخشنده که از زیر ابر بیرون آمده باشد و بود آنحضرت سفید رنگ و نازک پوست و ایضا ابن
رباح روایت کرده است که بود حضرت فاطمه زهرا دختر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در روشنی
که خمیر میکرد زلف مشکین پشتم آنحضرت میخورد بر طبق خمیر و یا آنکه گیسوی مبارک عنبر بوی آنحضرت
احاطه مینمود طبق خمیر را و ایضا روایت کرده است که بدر بسنگ روشن و تابنده نور بود
چهار دندان پیش حضرت فاطمه زهرا علیها السلم و ایضا از جابر بن عبد الله انصاری روایت
کرده است که او گفت که من هرگز ندیدم که حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها راه رود مگر
اینکه بیاد آوردم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را که میل مینمود بیک جانب راست یکبار و
بجانب چپ یکبار یعنی رفتار آنحضرت چون شبیه برفتار حضرت پیغمبر بود هر وقت که رفتار
آنحضرت را میدیدم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بخاطرم میرسید و این رفتار مثل رفتار کبک
چنانچه وصف میکنند دلکی رفتار میگویند بعد از ذکر روایات شیخ صاحب مناقب گفته که ولادت
با سعادت حضرت فاطمه زهرا علیها السلم در مکه معظمه پنج سال بعد از رسالت حضرت پیغمبر در سال بعد از
معراج در بیستم ماه جمادی الآخر واقع شد پس آنحضرت با پدر بزرگوارش هشت سال در مکه معظمه
بود بعد از آن هجرت نمود با پدر عالیقدرش بسوی مدینه مشرفه پس تزویج کرد حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله او را بحضرت امیر المؤمنین علیه السلم بعد از آمدن بمدینه مشرفه بدو سال و در روز اول ماه ذی
الحجة الحرام و در روایتی است که بود آن در روز ششم شهر ذی الحجة الحرام و عروسی حضرت امیر المؤمنین با فاطمه
زهرا علیها السلم در روز سه شنبه ششم ماه ذی الحجة الحرام بود بعد از جنگ بدر و در وقت وفات
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله عمر شریف حضرت فاطمه زهرا علیها السلم هجده سال و هفت ماه بود

کشف ٨
و در وقت ولادت با سعادت حضرت امام حسن علیه السلم آن بضعة الرسول دوازده ساله بود
ذکر ابن الخشاب عن شیوخه یرفعه عن ابی جعفر محمد بن علی علیهما السلم قال ولدت
فاطمة بعد ما اظهر الله نبوة نبیه و انزل علیه الوحی بخمس سنین و قریش تبنی
البیت و توفیت و لها ثمانی عشرة سنة و خمسة و سبعون یوما و فی روایة صدقة
سبعين
ثمانیة عشر شهرا و خمسة عشر یوما و کان عمرها مع ابیها علیهما السلم بمکة
ثمانیة سنین و هاجرت الی المدینة مع رسول الله صلی الله علیه و آله فاقامت
معه عشر سنین و کان عمرها ثمانیة عشرة سنة فاقامت مع علی علیه السلم بعد وفات
امیر المؤمنین :
ابیها خمسة و سبعین یوما و فی روایة الاخری اربعین یوما و قال
الدارع انا اقول فعمرها علی هذه الروایة ثمانیة عشرة سنة و شهر و عشرة ایام و ولدت
للحسن و لها احد عشر سنة بعد الهجرة بثلث سنین شرح ذارع بفتح ذال منقوط لقب اسماعیل
صدقتی محدث و احمد بن نصر است و هر دو از علمای اهل سنت و محمد بن اشاند یعنی شیخ الثقه
الزکی علی بن الحسین الاربلی رحمه الله در کتاب کشف الغمه نقل کرده که ذکر کرده است ابن الخشاب
که از علمای اهل سنت است از مشایخ خودش که ایشان روایت کرده اند از حضرت امام محمد باقر
علیه السلم که آنحضرت فرمود که متولد شد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بعد از آنکه ظاهر کرد خدا حق
نبوت پیغمبرش را و فرو فرستاد بر او وحی را به پنج سال و قریش بنای کعبه معظمه را میکردند
و حضرت فاطمه زهرا علیها السلم چون وفات نمود عمر شریف آنحضرت هجده سال و هفتاد و پنج روز بود
و در روایت صدقه هجده سال و یکماه و پانزده روز واقع شده و بود عمر شریف آنحضرت با پدر بزرگوارش
در مکه معظمه هشت سال و هجرت نمود بسوی مدینه طیبه با حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله پس بود با
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدینه طیبه ده سال و بود عمر شریف حضرت فاطمه زهرا علیها السلم هجده سال
یعنی در وقت وفات حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس بود آنحضرت با حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
بعد از وفات پدر بزرگوارش هفتاد و پنج روز و در روایت دیگر واقع شده که چهل روز بعد از وفات

پدرش باقی بود و گفته است ذراع که از محدثین اهل السنت است بعد از نقل ابن وهب که من میگویم که سن
بوده است عمر حضرت فاطمه علیها السلم بنا بر این روایت هجده سال و یکماه و ده روز و آنحضرت یازده ساله
بود که حضرت امام حسن علیه السلم ازو متولد شد بعد از هجرت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بسال تا اینجا کلام
ابن الخشاب است که در کتاب تاریخ موالید و وفات اهل البیت علیهم السلم ذکر کرده است و شیخ اربلی
در کتاب کشف الغمه ازو نقل نموده و فی الحقیقه افاده ذراع در بیان چهل و در بیگاه و ده روز
افاده است بسیار غریب و تحقیقیست بسیار عجیب **نهم کتاب** مولد فاطمة علیها السلم
لابن بابویه یرفعه الی اسماء بنت عمیس قالت قال لی رسول الله صلی الله علیه
و آله وقد کنت شهدت فاطمة علیها السلم وقد ولدت بعض ولدها فلم ار لها
دما فقال صلی الله علیه و آله ان فاطمة خلقت حوریة فی صورة انسیة **یعنی** شیخ فقیه
ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب مولد فاطمه علیها السلم روایت
کرده است باسناد خود از اسماء بنت عمیس که او گفت که فرمود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
از برای من و تحقیق که من حاضر شده بودم در نزد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم در ولادت بعضی از اولاد
آنحضرت پس ندیدم من از آنحضرت خونی یعنی خون نفاس که البته از زنان در وقت ولادت
می آید از آنحضرت بنا بر این حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که بدرستیکه حضرت فاطمه زهرا
علیها السلم حوریه است در صورت انسان یعنی در اخلاق و اوصاف مثل حوریان است و در
صورت شبیه بانسان است **دهم** وُلِدَتْ علیها السلام بعد النبوة بخمس سنین وبعد
الاسراء بثلث سنین واقامت مع رسول الله صلی الله علیه و آله بمکة ثمان
سنین ثم هاجرت مع رسول الله صلی الله علیه و آله الی المدینة فزوجها من
علی علیه السلام بعد مقدمهم المدینة بسنة وقبض النبی صلی الله علیه و آله و
لفاطمة علیها السلام یومئذ ثمانیة عشرة سنة وعاشت بعد ابیها اثنین وسبعین
یوما **یعنی** شیخ محمد بن علی بن احمد الفارسی علیه الرحمه در کتاب روضة الواعظین گفته که متولد شد

حضرت

شرح شمه از احوال اسماء بنت عمیس زوجه
جعفر طیار علیه السلم بعد از این در
شرح فقره بیست و
سوم مذکور خواهد شد هرگاه
خواهند که معرفتی باحوال
او بهم رسانند رجوع
بآنجا فرمایند
ع

حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بعد از نبوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله به پنج سال و بعد از معراج به سه سال
بود و با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در مکه معظمه هشت سال پس هجرت فرمود با حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله بمدینه منوره پس تزویج فرمود او را حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بآنحضرت امیر المؤمنین
علیه السلم بعد از ورود بمدینه طیبه بیکسال و در روز وفات حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم هیجده سال بود و بعد از فوت پدر بزرگوار مقدار هفتاد و دو روز در دار فانی
باقی بود بعد از آن بدار باقی رحلت فرمود **یازدهم** وُلِدَتْ فاطمة علیها السلام بعد مبعث النبی بخمس سنین
وتوفیت علیها السلم ولها ثمانی عشرة سنة وخمسة وسبعون یوما وبقیت بعد ابیها
خمسة وسبعین یوما **یعنی** ثقة الاسلام ابوجعفر محمد بن یعقوب الکلینی رحمه الله در کتاب
کافی ذکر کرده است که ولادت با سعادت حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بعد از بعثت حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله به پنج سال بود و چون بجوار رحمت ایزدی رحلت نمود عمر شریفش هجده سال و هفتاد و پنج روز
بود و باقی ماند در سرای فانی بعد از پدر بزرگوارش هفتاد و پنج روز **دوازدهم عیون المعجزات** رُوِیَ عن
حارثة بن قدامة قال حدثنی سلمان قال حدثنی عمار وقال اخبرک عجبا قلت حدثنی
یا عمار قال نعم شهدت علی بن ابی طالب علیه السلم وقد ولج علی فاطمة علیها السلم
فلما ابصرت به نادت ادن لاحدثک بما کان وبما هو کائن وبما لم یکن الی یوم القیمة
حین تقوم الساعة قال عمار فرأیت امیر المؤمنین علیه السلم یرجع القهقری فرجعت
برجوعه اذ دخل علی النبی صلی الله علیه و آله فقال له ادن یا ابا الحسن فدنا فلما
اطمأن به المجلس قال له تحدثنی ام احدثک قال الحدیث منک احسن یا رسول الله
فقال کانی بک وقد دخلت علی فاطمة علیها السلم وقالت لک کیت وکیت فرجعت
فقال علی علیه السلم نور فاطمة من نورنا فقال صلی الله علیه و آله اولا تعلم
فسجد علی علیه السلم شکرا لله تعالی قال عمار فخرج امیر المؤمنین علیه السلم
وخرجت بخروجه فولج علی فاطمة علیها السلم وولجت معه فقالت کانک

نخ
ادّى
نخ
وادرها

جعت الى ابى صلى الله عليه وآله فاخبرته بما قلته لك قال كان كذلك يا فاطمة
فقالت اعلم يا ابا الحسن ان الله تعالى خلق نورى وكان يسبح الله جل جلاله ثم
اودعه شجرة من شجر الجنة فاضاءت فلما دخل ابى الجنة اوحى الله تعالى اليه
الهاما ان اقتطف الثمرة من تلك الشجرة وادرها فى لهواتك ففعل فاودعنى الله
سبحانه صلب ابى صلى الله عليه وآله ثم اودعنى خديجة بنت خويلد عليها السلام
فوضعتنى وانا من ذلك النور اعلم ما كان وما يكون وما لم يكن يا ابا الحسن المؤمن
ينظر بنور الله تعالى **شرح** كتاب عيون المعجزات منسوبست بسيد مرتضى علم الهدى ابو القاسم
على بن الحسين نور الله ضريحه اما مؤلف كتاب لباب الله ثراه وجعل الجنة مثواه در تحقيقات اول
كتاب بحار الانوار فرموده كه بودن آن كتاب از سيد مرتضى علم الهدى در نزد من ثابت
نيست شايد كه از مصنفات بعضى از محدثين متقدمين باشد **يعنى** در كتاب عيون المعجزات
كه منسوبست بسيد مرتضى علم الهدى روايت شده از حارثة بن قدامه از سلمان كه او گفت كه حديث
كرد مرا عمار و گفت آيا خبر دهم ترا بخبر عجيبى من گفتم كه حديث كن مرا اى عمار آنرا عمار گفت كه بلى ديدم
بودم من از خدمتكاران حضرت امير المؤمنين عليه السلام و تحقيق كه داخل شد آنحضرت بحضرت فاطمه
زهرا عليها السلام پس چون نظر مبارك حضرت فاطمه عليها السلام بحضرت امير المؤمنين عليه السلام افتاد
ندا كرد كه يا على نزديك من بيا تا اينكه خبر دهم ترا بآنچه واقع شده و بآنچه واقع خواهد شد
و بآنچه واقع نخواهد شد يعنى از گذشته و آينده و شدنى و نشدنى تا روز قيامت وقتى كه
قيامت قايم شود عمار گفت كه چون حضرت امير المؤمنين عليه السلام اين سخن غريب را از حضرت
فاطمه عليها السلام شنيد ديدم من كه آنحضرت عليه السلام پس پس برگشت و من نيز برگشتم بسبب برگشتن
آنحضرت و بخدمت حضرت پيغمبر صلى الله عليه وآله آمد پس حضرت پيغمبر صلى الله عليه وآله گفت اى ابا الحسن
كه نزديك بيا اى ابو الحسن چون حضرت امير المؤمنين عليه السلام در نزديك آنحضرت نشست حضرت
رسول الله صلى الله عليه وآله فرمودند كه خبر ميدهى تو مرا يا اينكه ميخواهى خبر دهم من ترا

تمام احوال ايمان و تحقيق ازين در باب ... هركه خواهد كه مطلع باحوال ايشان گردد
رجوع بآنجا فرمايند و تحقيق ايمان و ...
و در اواخر باب ... شده هركه خواهد رجوع
بآنجا نمايد

حضرت

حضرت امير المؤمنين عليه السلام عرض كرد كه حديث و خبر ايشان بهتر است يا رسول الله صلى الله
عليه وآله پس آنحضرت فرمودند كه بدرستيكه ميدانم حال و مطلب ترا يا ابا الحسن كه داخل شدى تو
بحضرت فاطمه زهرا عليها السلام و گفت آنحضرت از براى تو چنين و چنين يعنى آنچه در ميان او و تو
گذشته بود حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله بزبان معجز بيان نقل فرمود پس گفتى تو
حضرت امير المؤمنين عليه السلام عرض كرد بخدمت آنحضرت كه نور حضرت فاطمه زهرا عليها السلام
از نور ماست پس آنحضرت صلى الله عليه وآله فرمودند كه مگر نميدانى كه نور حضرت فاطمه از نور
ماست پس حضرت امير المؤمنين عليه السلام سر بسجده گذاشته شكر حق تعالى بجاى آورد و گفت عمار
كه پس حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه بيرون آمد پس من نيز با آنحضرت بيرون آمدم و داخل
شد آنحضرت بحضرت فاطمه عليها السلام و من نيز با آنحضرت داخل شدم پس حضرت فاطمه زهرا صلوات الله
عليها گفت ميدانم كه برگشتى و رفتى تو بسوى پدرم و خبر دادى آنحضرت را بآنچه گفته
بودم من از براى تو حضرت امير المؤمنين عليه السلام گفت كه بلى چنين است كه ميگويى اى فاطمه
پس حضرت فاطمه زهرا صلوات الله عليها گفت بدان اى ابو الحسن بدرستيكه حق تعالى آفريد
نور مرا و نور من تسبيح حق تعالى ميكرد پس بامانت سپرد نور مرا بدرختى از درختهاى بهشت
پس آن درخت بنور من روشن شد پس چون پدرم در شب معراج داخل بهشت شد حضرت
حق تعالى بسوى او الهام كرد اينكه بچيند ميوه آن درخت را و تناول نمايد پس پدرم بالهام
الهى ميوه آن درخت را تناول نمود پس حق سبحانه و تعالى نور مرا در پشت پدرم بامانت
سپرد و بعد از آن منتقل شد برحم خديجه كبرى دختر خويلد عليها السلام پس زاييد او مرا و من چون از آن
نور بوجود آمدم و متولد شدم ميدانم هر چيزى را كه شده و هر چيزى را كه خواهد شد و هر چيزرا
كه نخواهد شد گذشته و آينده شدنى و نشدنى همه را ميدانم يا ابا الحسن مؤمن بنور حق تعالى
نظر ميكند و كل اشيا را مى بيند و ميداند **قل** ١٣ قال الشيخ المفيد فى كتاب حدائق الرياض
يوم العشرين من جمادى الآخرة كان مولد السيدة الزهراء عليها السلام سنة اثنتين من المبعث

شرح جمادی الاولی بضم جیم و فتح دال مهمله مثل حباری نامیست از اسامی ماهها و آن فعالی از جمادست
چون در وقت تسمیه در فصل زمستان بوده و آن معرفه مؤنث است و جمع آن جمادیات است
موافق لفظش و اولی و اخری و آخرة صفت آنست میگویند جمادی الاولی و جمادی الاخری
و جمادی الآخرة لغویین ذکر کرده اند که اسامی جمیع ماهها مذکر است مگر دو جمادی که مؤنث است
و آن غیر منصرفست بجهة تانیث و علمیه و هرگاه در ضرورت شعر بعنوان تذکیر مذکور شود باعتبار
شهر خواهد بود و میگویند جمادی الاولی را جمادی خمسة و جمادی الاخری را جمادی ستة باعتبار اینکه
چون اول سال محرم است جمادی الاولی پنجم و جمادی الاخری ششم میشود و لهذا خمسه و سته را صفت
می آرند بعوض اولی و اخری از برای جمادی یعنی سید نقیب ثقة جمال العارفین ابی القسم علی بن
موسی بن جعفر بن محمد بن طاوس الحسینی رحمه الله در کتاب اقبال الاعمال نقل کرده است که شیخ
مفید علیه الرحمه در کتاب حدائق الریاض گفته است که در روز بیستم شهر جمادی الآخر ولادت
باسعادت حضرت سیدة النساء فاطمة الزهرا علیها السلم واقع شد در سال دوم از بعثت حضرت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله من بعض کتب المخالفین باسناده عن عبد الله بن محمد
بن سلیمان الهاشمی عن ابیه عن جده قال ولدت فاطمة سنة احدی و اربعین
من مولد رسول الله صلی الله علیه و آله و زعم محمد بن اسحق ان فاطمة علیها السلم
ولدت قبل ان یوحی الی النبی صلی الله علیه و آله و کذلک سایر اولاده من
خدیجة و فی روایة عن الحافظ ابی منصور الدیلمی بروایته عن ابی علی الحداد
عن ابی نعیم الحافظ فی کتاب معرفة الصحابة ان فاطمة علیها السلم کانت اصغر
بنات رسول الله صلی الله علیه و آله سنا و ولدت و قریش تبنی الکعبة وکانت
بها قبل تکنی ام ابیها و قال ابو الفرج فی کتاب مقاتل الطالبیین کان مولد
فاطمة علیها السلم قبل النبوة و قریش حینئذ تبنی الکعبة و کان تزویج علی بن
ابی طالب علیه السلم ایاها فی صفر بعد مقدم رسول الله صلی الله علیه و آله

المدینة و بنی بها بعد رجوعه من غزاة بدر و لها یومئذ ثمانی عشرة سنة حدثنی بذلک
الحسن بن علی عن الحارث عن ابن سعد عن الواقدی عن ابی بکر بن عبد الله بن ابی سبرة
عن اسحق بن عبد الله ابی فروة عن جعفر بن محمد بن علی علیهم السلم شرح بنا بها یعنی زفاف کرد
با او صاحب قاموس گفته که بنی الرجل علی اهله و بها ای زفها کابتنی یعنی در بعضی از کتب اهل سنت
مسطور است که بسند مذکور روایت کرده اند از سلیمان هاشمی که او گفت که ولادت باسعادت حضرت
فاطمه زهرا در سال چهل و یکم بود از تاریخ تولد حضرت رسول الله صلعم یعنی یکسال بعد از بعثت که عمر
شریف حضرت پیغمبر صلعم چهل و یکسال بوده است در وقت ولادت حضرت فاطمه زهرا و گمان
محمد بن اسحق آنست که بدرستیکه حضرت فاطمه علیها السلم متولد شده قبل از بعثت حضرت پیغمبر صلعم و همچنین
سایر اولاد آنحضرت که از خدیجه کبری علیها السلم بود و گفته است که در روایت من چنین است از ابی نعیم حافظ
در کتاب معرفة الصحابه که بدرستیکه حضرت فاطمه زهرا کوچکترین دختران حضرت رسول الله صلعم
در سن و متولد شد آنحضرت صلعم در وقتیکه قریش میساختند خانه کعبه معظمه را و بود کنیه حضرت فاطمه زهرا
ام ابیها و ابو الفرج اصفهانی در کتاب مقاتل الطالبیین گفته که تولد فاطمه زهرا قبل از
بعثت حضرت پیغمبر صلعم بود و قریش در آن وقت بنا میکردند خانه مبارکه کعبه را و تزویج
حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم بحضرت فاطمه زهرا در شهر صفر بود بعد از تشریف آوردن حضرت رسول الله صلعم
بمدینه طیبه و زفاف آنحضرت بعد از مراجعت حضرت رسول الله صلعم بود از جنگ بدر و حضرت
فاطمه زهرا در آنوقت هیجده ساله بود خبر داد مرا حسن بن علی بسند مذکور از ابی فروه
ابی فروه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم کا عبد الله بن جعفر و سعد بن عبد الله جمیعا عن
ابرهیم بن مهزیار عن اخیه علی بن مهزیار عن الحسن بن محبوب عن هشام بن سالم عن حبیب
السجستانی قال سمعت ابا جعفر علیه السلم یقول ولدت فاطمة بنت محمد صلعم بعد مبعث رسول الله صلعم
بخمس سنین و توفیت علیها السلم و لها ثمانی عشرة سنة و خمسة و سبعون یوما کف ولدت فاطمة
علیها السلم فی العشرین من جمادی الآخرة یوم الجمعة سنة اثنتین من المبعث

وقيل سنة خمس من المبعث وكان نقش خاتمها امن المتوكلون وثوابها افضل امّها
صا في يوم العشرين من جمادى الآخرة سنة اثنتين من المبعث كان مولد فاطمة في
بعض الروايات وفي رواية اخرى سنة خمس من المبعث والعامة تروي ان مولدها
قبل المبعث بخمس سنين يعنى ثقة الاسلام ابو جعفر محمد بن یعقوب الکلینی رحمه الله در کتاب کافی بسند
صحیح روایت کرده است از حبیب سجستانی که او گفت که من شنیدم از حضرت امام محمد باقر ع که آن حضرت
میفرمود که ولادت باسعادت حضرت فاطمه زهراء دختر حضرت محمد مصطفی ص بعد از بعثت حضرت
رسول الله ص بود به پنج سال و چون آن خاتون روز قیامت از دار فانی رحلت فرمود عمر شریف او
هیجده سال و هفتاد و پنج روز بود و فاضل کامل ابراهیم بن علی بن الحسن بن محمد الکفعمی رحمه الله
در کتاب مصباح کفعمی نقل کرده است که تولد حضرت فاطمه زهرا ع در بیستم شهر جمادی الآخر بود
در روز جمعه در سال دوم از بعثت حضرت پیغمبر ص و بعضی دیگر گفته اند که در سال پنجم بود از بعثت
و نقش خاتم آنحضرت امن المتوکلون بود و در زمان آنحضرت فضه کنیز آنحضرت بود و شیخ الطائفه
محمد بن الحسن الطوسی قدس سره در کتاب مصباح ذکر کرده است که در روز بیستم شهر جمادی الآخر سال دوم
از بعثت حضرت رسول الله ص ولادت باسعادت حضرت فاطمه زهرا ع واقع شد بنا بر بعضی از روایات و در روایت
دیگر واقع شده است که در سال پنجم از بعثت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بود و سنیان
روایت کرده اند که در سنه ولادت حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها قبل از بعثت حضرت
رسول الله ص بود به پنج سال کتاب دلائل الامامة لمحمد بن جرير الطبري الامامي عن ابي
المفضل الشيباني عن محمد بن همام عن احمد بن محمد البرقي عن احمد بن محمد بن
عيسى عن عبد الرحمن بن ابي نجران عن ابن سنان عن ابن مسكان عن ابي بصير
عن ابي عبد الله عليه السلام قال ولدت فاطمة في جمادى الآخرة يوم العشرين
منه سنة خمس واربعين من مولد النبي صلى الله عليه وآله فاقامت بمكة
ثمان سنين وبالمدينة عشر سنين وبعد وفات ابيها خمسا وسبعين

يوما وقبضت في جمادى الآخرة يوم الثلثاء لثلث خلون منه سنة احدى عشرة
من الهجرة صلوات الله عليها ومنه عن محمد بن هرون بن موسى التلعكبري عن
احمد بن محمد الصبتي عن محمد بن زكريا الغلابي عن شعيب بن واقد عن جعفر
بن محمد عن ابيه عن جده عن ابن عباس قال لم تزل فاطمة تشب في اليوم
كالجمعة وفي الجمعة كالشهر وفي الشهر كالسنة فلما هاجر رسول الله صلى الله
عليه وآله من مكة الى المدينة وابتنى بها مسجدا وانس اهل المدينة وعلت
كلمته وعرف الناس بركته وسار اليه الركبان وظهر الايمان ودرس القرآن
وتحدثت الملوك والشراف وخاف سيف نقمته الاكابر والاشراف هاجرت
فاطمة مع امير المؤمنين عليهما السلام ونساء المهاجرين وكانت عائشة فيمن
هاجر معها فقدمتا المدينة فانزلتا النبي صلى الله عليه وآله على ام ابي
ايوب الانصاري وخطب رسول الله صلى الله عليه وآله النساء وتزوج سودة
اول دخوله المدينة ونقل فاطمة اليها ثم تزوج ام سلمة تزوجني رسول الله
صلى الله عليه وآله وفوض امر ابنته الي فكنت اؤدبها وكانت والله ادب
مني واعرف بالاشياء كلها شرح تشب در اینجا بمعنی ترتفع است صاحب قاموس ذکر
کرده است که الشب الارتفاع کالشبوب والارتفاع کل شیء سوده بفتح سین مهمله و سکون واو
و فتح دال مهمله متصل بتاء تانیث نام زنیست که بعد از خدیجه کبری علیها السلام اولا حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله او را تزویج فرمود و در وقتی که تشریف شریف بمدینه مشرفه آورد و او دوم
زنان حضرت پیغمبر است و ثیبه بود قبل از تزویج حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله زن سکران بن
عمرو بود و سکران بعد از اسلام در حبشه فوت شد و بعد از او حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله زوجه
او را که سوده باشد تزویج فرمود و ام سلمه زن محترم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله است و او
معتبرین زنان آنحضرت بعد از خدیجه کبری علیها السلام است و اسم او هند است مر ام سلمه ابی امیه

فانزلتها

فقالت ام سلمة

احوال سوده بنت زمعه

احوال ام سلمه زوجه حضرت رسول صلی الله علیه و آله

المغیرة بن عبد الله بن عمر بن مخزوم است پس ام سلمه از جانب پدر دختر عموی ابوجهل بود و مادر
ام سلمه عاتکه دختر عبد المطلب بود که عمه آنحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله باشد بعضی عاتکه بنت
عامر نقل کرده اند قبل از تزویج آنحضرت زوجه ابوسلمه بن عبد الاسد بود مادر ابوسلمه برّه دختر
عبد المطلب بود که عمه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده باشد و ام سلمه از شوهر اولش عمر نام پسری
و زینب نام دختری داشت عمر در جنگ جمل در خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بود و آنحضرت
او را والی بحرین نمود و ام سلمه بعد از فوت جمیع زنان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله برحمت ایزدی
پیوست چنانچه در حیوة و وفات حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله دوستدار با خلاص حضرت
امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و حسنین علیهم السلم بود رحمة الله تعالی الی یوم الدین یعنی شیخ محمد بن جریر
طبری امامی علیه الرحمه بسند معتبر در کتاب دلائل الامامه روایت کرده است از حضرت امام بحق ناطق
جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم که آنحضرت فرمودند که ولادت با سعادت حضرت فاطمه زهرا
علیها السلم در بیستم ماه جمادی الاخر سال چهل و پنجم از ولادت سراسر سعادت حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله واقع شد پس حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها هشت سال در مکه معظمه اقامت
فرمود و ده سال در مدینه مشرفه بود و بعد از وفات پدر عالی مقدارش هفتاد و پنج روز در دار فانی
باقی ماند و در روز سه شنبه سوم شهر جمادی الاخر سال یازدهم هجرت از دار فانی بدار باقی رحلت
نمود صلوات الله علیها ایضا شیخ مذکور در آن کتاب بسند مزبور از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلم و آنحضرت از پدر بزرگوارش و از جد عالیمقدارش از ابن عباس که ابن عباس گفت که
حضرت فاطمه زهرا علیها السلم قد مبارکش بلند میشد در هر روز مثل هفته و در هر هفته مثل ماهی و در هر ماه مثل
سالی پس چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله هجرت فرمودند از مکه معظمه بسوی مدینه مشرفه
و بنای مسجد در مدینه طیبه گذاشتند و انس با اهل مدینه گرفتند و بلند شد کلمه توحید آنحضرت
و شناختند مردمان برکت آنحضرت را و سواران بسوی آنحضرت شتافتند و ایمان در میان
مردمان ظاهر شد و درس قرآن شایع گشت و حدیث او مذکور شد در السنه پادشاهان و شرفا

در سنه

و ترسیدند از شمشیر انتقام او اکابر و اشراف هجرت فرمود از مکه معظمه بمدینه طیبه حضرت فاطمه
زهرا صلوات الله علیها با حضرت امیر المؤمنین علیه السلم و زنان مهاجرین و عایشه نیز در میان زنان
مهاجرین بود که در خدمت حضرت فاطمه زهرا علیها السلم هجرت نمودند پس چون حضرت فاطمه زهرا
علیها السلم وارد مدینه طیبه شد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مقرر فرمودند که آنحضرت در نزد مادر ابی
ایوب انصاری فرود آید و مادر ابی ایوب بخدمت گذاری آن بضعة الرسول اشتغال نماید
و چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خواستگاری زنان فرمود سوده را در اول داخل شدن آن
حضرت بمدینه طیبه تزویج نمود حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را بسوی سوده زوجه خود نقل فرمود پس
بعد از آن ام سلمه را تزویج فرمود پس گفت ام سلمه که تزویج کرد مرا حضرت رسول الله صلی الله علیه
و آله و تفویض فرمود امر دختر خود حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را بمن پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلم ادب
می آموختم و بود حضرت فاطمه علیها السلم بخدا قسم ادب دانتر از من بجمیع چیزها از احادیث مذکوره
معلوم شد که حضرت فاطمه زهرا علیها السلم در آن وقت هشت ساله بود و حال آنکه ادب دانتر و داناتر
از ام سلمه که بزرگ زاده و نجیب الطرفین بزرگان قریش بود بود صلوات الله علیها

باب اسمائها و بعض فضائلها صلوات الله علیها یعنی این باب است
در بیان نامهای مبارک حضرت فاطمه زهرا و بعضی از فضائل آنحضرت صلوات الله علیها و این باب
دوم است لـعل ابن المتوکل عن السعدآبادی عن البرقی عن عبد العظیم الحسنی
عن الحسن بن عبد الله بن یونس بن ظبیان قال قال ابو عبد الله علیه السلام لفاطمة
علیها السلام تسعة اسماء عند الله عز و جل فاطمة و الصدیقة و المبارکة و الطاهرة
و الزکیة و الراضیة و المرضیة و المحدثة و الزهراء ثم قال علیه السلام اتدری
ای شیء تفسیر فاطمة قلت اخبرنی یا سیدی قال فطمت من الشر قال ثم
قال لو لا ان امیر المؤمنین علیه السلام تزوجها لما کان لها کفو الی یوم القیمة
علی وجه الارض آدم فمن دونه دلائل الامامة للطبری عن الحسن بن احمد العلوی

عن الصدوق مثله **شرح** مؤلف کتاب طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه در بیان این حدیث
گفته که ممکنست استدلال کردن باین حدیث بر بودن حضرت امیر المؤمنین و فاطمه زهرا صلوات الله
علیهما اشرف از جمیع پیغمبران اولوا العزم غیر از حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله کسی نگوید که این حدیث
دلالت میکند بر فضیلت حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمه زهرا علیهما السلام بر حضرت نوح و ابرهیم علیهما السلام بجهة آنکه
ممکنست که بوده باشد کفو نبودن حضرت نوح و ابرهیم از برای فاطمه زهرا علیها السلام از جهة اینکه از اجداد
حضرت فاطمه اند نه از آنجهة که در شرف و رتبه از حضرت فاطمه زهرا کمتر اند بجهة آنکه میگوییم ما
در جواب آنکس که ذکر آدم علیه السلام در حدیث دلالت میکند بر اینکه مراد نبودن ایشان است کفو
در شرف و رتبه با قطع نظر از موانع دیگر بنابر امکان دست زد نمودن بر عدم قول اصل هلی
ممکنست مناقشه کردن در دلالت حدیث بر فضیلت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بر پیغمبران اولوا العزم
بجهة آنکه ممکنست که شرط باشد در کفائت بودن زوج افضل از زوجه و در غیرت که معنی در عرف
مفهوم شود والله اعلم **انعلام دا می** معروض میدارد که عدد پیغمبران بنابر مشهور صد و بیست و چهار
هزار است و عدد اوصیا نیز صد و بیست و چهار هزار هر نبی وصیی داشته افضل جمیع صد و
بیست و چهار هزار پیغمبر پنج پیغمبر است و آن پنج پیغمبر سید پیغمبران و صاحب شریعت اند و
ایشان را اولوا العزم گویند و آن نوح و ابرهیم و موسی و عیسی و حضرت پیغمبر ما محمد مصطفی صلوات الله
علیهم اجمعین است و شکی نیست در اینکه حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله اشرف و افضل و سید
پیغمبران اولوا العزم است و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نیز افضل و اشرف و سید جمیع اوصیا است
اما در فضیلت حضرت امیر المؤمنین بر پیغمبران مرسلین و صاحبان شریعت که اولوا العزم و سید
پیغمبران اند تأمل و محل خلاف است مؤلف کتاب رحمه الله از ظاهر این حدیث امکان استدلال بر آن
مدعا نموده که هرگاه غیر حضرت امیر المؤمنین که کفو حضرت فاطمه علیها السلام بود کفوی برای حضرت
فاطمه علیها السلام از آدم تا خاتم نباشد دلالت میکند بر اینکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و فاطمه
علیها السلام افضل از پیغمبران اولوا العزم باشند بجهة آنکه ایشان کفو حضرت فاطمه علیها السلام نبوده اند

بر حضرت

ذکر عدد پیغمبران و پنج پیغمبر اولوا العزم صاحب شریعت

صاحب شریعت م

بر حضرت فاطمه علیها السلام فضیلت از ایشان و چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام کفو حضرت فاطمه علیها السلام
بود پس آنحضرت نیز افضلست از ایشان خلاصه قول قائل آنست که نوح و ابرهیم علیهما السلام چون
از اجداد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بوده اند ممکنست که باین اعتبار کفو نباشند نه از آنجهة که در شرف
و رتبه مثل حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نبوده اند مؤلف رحمه الله در جواب این قول میفرماید
که ذکر آدم علیه السلام دلالت میکند بر اینکه مقصود آنست که قطع نظر از جمیع موانع شرعیه ایشان
کفو حضرت فاطمه علیها السلام نبوده اند و ممکنست اینکه دست زد نماییم بجهة رد قول قائل باینکه کسی
قائل بتفضیل نشده یعنی کسی نگفته است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام افضل از بعض اولوا العزم است و از
بعضی دیگر نیست هرگاه افضل از موسی و عیسی علیهما السلام باشد البته افضل از نوح و ابرهیم علیهما السلام نیز
خواهد بود بجهة آنکه آنحضرت علیه السلام یا افضل از پیغمبران اولوا العزم است و یا افضل از ایشان نیست
قول بتبعیض واقع نشده پس کفو نبودن ایشان بجهت بعید بودن نفع برنده عالمی میباید
و مناقشه در دلیل بر فضیلت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بر اولوا العزم ممکنست بجهة آنکه احتمال
دارد که شرط باشد در کفو اینکه زوج افضل از زوجه باشد و هرگاه چنین نباشد ممکنست که بوده باشند
پیغمبران اولوا العزم در شرف و رتبه مثل و مساوی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و چون
افضل از آنحضرت نبوده اند کفو او نمیشدند پس از این حدیث افضلیت حضرت فاطمه زهرا صلوات الله
علیها بر پیغمبران اولوا العزم علیهم السلام معلوم نمیشود بجهة احتمال تساوی شرف و رتبه اما فضیلت
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام معلوم میشود بجهة آنکه هرگاه در شرف و رتبه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
مساوی رتبه پیغمبران اولوا العزم باشد و شرط باشد در کفو افضلیت زوج بر زوجه پس حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام افضل خواهد بود از پیغمبران اولوا العزم چنانچه افضل است از فاطمه زهرا
علیها السلام که در شرف و رتبه مساوی پیغمبران اولوا العزم است والله اعلم **یعنی** شیخ فقیه ابو جعفر
محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی رحمه الله در کتاب امالی و در کتاب
علل الشرایع و در کتاب خصال بسند معتبر از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام

روایت کرده است که آنحضرت فرموده که بود از برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلم در نزد خدا نه
عالمیان نه نام نامی اول فاطمه معنی آن در احادیث گذشته و آینده معلوم و مذکور است
دوم صدیقه یعنی تصدیق کننده بخدا و رسول از روی حق و یقین و بعضی تفسیر نموده اند صدیقه را
معصومه یعنی هرگز نافرمانی حق تعالی نکرده و گناه صغیره و کبیره از آنحضرت صادر نشده سیوم
مبارکه یعنی صاحب برکت در علم و فضل و کمالات و معجزات و اولاد کرام چهارم طاهره یعنی
پاکیزه و منزه از صفات نقص پنجم زکیه یعنی نمو کننده در خیرات و عبادات ششم راضیه
یعنی راضی بقضای حق تعالی هفتم مرضیه یعنی پسندیده خدا و دوستان خدا و هم علیها السلم
هشتم محدثه یعنی سخن گفته شده باو یعنی که حضرت جبرئیل و ملائکه مقربین باو سخن میگفتند نهم
زهرا یعنی نورانی بنور صوری و معنوی پس حضرت امام جعفر صادق علیه السلم بیونس بن ظبیان
که راوی حدیث است فرمود که آیا میدانی که چه چیز است تفسیر فاطمه راوی عرض کرد که شما خبر
بدهید و فرمایید ای سید و آقای من آنحضرت صلوات الله علیه فرمودند که بریده
شده است حضرت فاطمه علیها السلم از شر یعنی شر از او دور است پس آنحضرت علیه السلم فرمود
که بدرستیکه هرگاه حضرت امیر المؤمنین علیه السلم تزویج نمینمود حضرت فاطمه علیها السلم را
از برای حضرت فاطمه علیها السلم کفوی بهم نمیرسید تا روز قیامت در روی زمین از
حضرت آدم علیه السلم و هر که بعد از اوست ایضاً شیخ محمد بن جریر الطبری علیه الرحمه نیز در کتاب
دلائل الامامه مثل این حدیث را روایت کرده است ع عن سعد عن جعفر بن سهل
الصيقل عن محمد بن اسماعيل الدارمي عمن حدثه عن محمد بن جعفر الهرمزاني
عن ابان بن تغلب قال قلت لابي عبد الله ع يا ابن رسول الله لم سميت الزهراء
عليها السلم زهراء فقال لانها تزهر لامير المؤمنين عليه السلم في النهار ثلث
مرات بالنور كان يزهر نور وجهها صلوة الغداة والناس في فرشهم
فيدخل بياض ذلك النور الى حجراتهم بالمدينة فتبيض حيطانهم فيعجبون

من ذلك

من ذلك فيأتون النبي صلى الله عليه وآله فيسألونه عما رأوا فيرسلهم الى منزل
فاطمة عليها السلم فيأتون منزلها فيرونها قاعدة في محرابها تصلي والنور يسطع
من محرابها من وجهها فيعلمون ان الذي رأوه كان من نور فاطمة عليها السلم
فاذا انتصف النهار وترتبت للصلوة زهر وجهها عليها السلم بالصفرة فتدخل
الصفرة في حجرات الناس فتصفر ثيابهم والوانهم فيأتون النبي صلى الله عليه
وآله فيسألونه عما رأوا فيرسلهم الى منزل فاطمة عليها السلم فيرونها قائمة في
محرابها وقد زهر نور وجهها عليها السلم بالصفرة فيعلمون ان الذي رأوا كان من
نور وجهها فاذا كان آخر النهار وغربت الشمس احمر وجه فاطمة عليها السلم
فاشرقت وجهها بالحمرة فرحا وشكرا لله عز وجل فكان يدخل حمرة وجهها حجرات
القوم وتحمر حيطانهم فيعجبون من ذلك ويأتون النبي صلى الله عليه وآله
ويسألونه عن ذلك فيرسلهم الى منزل فاطمة فيرونها جالسة تسبح الله وتمجده
ونور وجهها يزهر بالحمرة فيعلمون ان الذي رأوا كان من نور وجه فاطمة عليها
السلم فلم يزل ذلك النور في وجهها حتى ولد الحسين عليه السلم فهو يتقلب في
وجوهنا الى يوم القيمة في الائمة منا اهل البيت امام بعد امام شرح [illegible]
طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه در بیان این حدیث گفته که زهرت فی محرابها بمعنی ثبتت فی
محرابها است چنانچه در لغت آمده است و یا بمعنی تهیأت است که مهیا شدن باشد از ترتیب عرفی
بمعنی گردانیدن هر چیز در مرتبه اش و احتمال دارد که بوده باشد تصحیف ترتبت یعنی که از
زینت و آراسته نمودن باشد [illegible] معروض میدارد که هرگاه گویند که چون
آن نور تا تولد حضرت امام حسین علیه السلم بوده و بآنحضرت منتقل شده و بحضرت امام حسن علیه السلم منتقل
نشده جوابش آنست که چون امامت بعلم الهی در صلب حضرت امام حسین علیه السلم مقرر شده بود نه
در صلب حضرت امام حسن علیه السلم لهذا آن نور تا تولد حضرت امام حسین علیه السلم در حضرت فاطمه علیها السلم

بیان [illegible]

باقی و بعد از تولد امام حسین علیه السلم آنحضرت مشغول شد و هرگاه احدی گوید که چون است که حضرت در وقت
صبح قاعدة و در مغرب طالبة و در ظهر قائمة فرمود و در صبح و ظهر فی محرابها و لفظ حدیث
و در مغرب فی محرابها نفرمود جواب آنکه از آن در این مقام آنست که قعود و جلوس بیک معنی نباشد
بلکه قعود نشستن بعد از قیام و جلوس نشستن بعد از سجده باشد و در اول قعود بعد از قیام نماز
و در ثانی جلوس قبل از نماز و بعد از سجده شکر است و تشکر آنست که در اینجا واقع شده مؤید این معنی است
و در لغت نیز باین معنی آمده چنانچه صاحب قاموس ذکر کرده است که القعود و الجلوس او هو من القیام و الجلوس
من الضجعة و من السجدة و محتملست که در وقت هر نماز فریضه حالات ثلثه را آنحضرت بهم میرسانیده
که قبل از نماز نور روی مبارک آنحضرت سرخ و در اثنای نماز زرد و بعد از نماز سفید میگشته
اما هر یک از حالات ثلثه بقدرت الله تعالی در وقتی ظاهر و معلوم میشده که وقت ظهور سفیدی نور
روی مبارک آنحضرت بعد از ادای فریضه صبح چون سفیدی صبح صادق ساطع و در وقت نماز
ظهر که وقت قیام آفتابست و آن شمس فلک عصمت و طهارت بخدمت گزاری و بندگی خداوند
جلیل قیام مینموده زردی نور مبین آنحضرت در حالت قیام مشاهده و سرخی قبل از ادای فریضه مغرب
بوده لهذا در اول قاعدة و در ثانی قائمة و در ثالث طالبة واقع شده و در اول که بعد از نماز صبح
آنحضرت در مصلای خود مشغول تعقیب بوده چنانچه مستحبست قاعدة فی محرابها واقع شده و در ثانی
نیز مشغول بنماز بوده قائمة فی محرابها واقع شده اما در ثالث چون قیام بنماز هنوز نفرموده
و محراب عبادت بوجود آنحضرت تزیین نیافته لهذا فی محرابها را نفرموده و تعلیم ... شیخ
فقیه محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمة در کتاب علل الشرایع بسند
معتبر روایت کرده است از ابان بن تغلب که او گفت که عرض کردم من بخدمت حضرت امام بحق
ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم که یا ابن رسول الله بچه سبب نامیده شد حضرت فاطمه زهرا
علیها السلم بزهرا پس آنحضرت علیه السلم فرمودند که حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را زهرا نامیده اند
بجهت آنکه روشن و درخشان میشد حضرت فاطمه علیها السلم بنور جمال جهان آرایش از برای حضرت

امیر المؤمنین علیه السلم

امیر المؤمنین علیه السلم در هر روز سه مرتبه روشن و تابان میشد نور روی حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
هر روز در وقت نماز صبح که آنحضرت بنماز صبح اشتغال مینمود و مردم در میان رختخواب
خود بودند نور سفیدی از آن ماه فلک عصمت ساطع میگشت که سفیدی آن نور داخل جمیع خانهای
مدینه طیبه میشد و دیوارهای ایشان از آن نور سفید میشد پس مردمان از مشاهده آن تعجب مینمودند
پس بخدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله میشتافتند و از سبب آنچه دیده بودند سؤال
مینمودند آنحضرت صلی الله علیه و آله بایشان امر میفرمود که بروند بخانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
تا سبب آن معلوم ایشان شود پس می آمدند بخانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلم پس میدیدند آنحضرت را
که در محراب عبادت نشسته و بنماز مشغولست و یا آنکه در محرابی که آنحضرت در آن نماز میکرد
نشسته است و نور روی منور آنحضرت از محراب عبادت ساطع گشته پس میدانستند که سبب
آن نور و روشنی که دیده اند بوده است از اثر نور حضرت فاطمه زهرا علیها السلم پس چون نصف
روز میشد و آنحضرت بنماز می ایستاد و یا مهیا و یا مزین از برای نماز میشد نور زرد و زردی از
روی مبارک آنحضرت ساطع میگشت که زردی آن نور داخل خانهای جمیع اهل مدینه میشد
پس زرد میشد جامهای ایشان و رنگهای ایشان از رنگ آن نور پس می آمدند مردمان بخدمت
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و از سبب آنچه دیده بودند سؤال مینمودند آنحضرت ایشان را
میفرستاد بخانه منوره حضرت فاطمه زهرا علیها السلم چون ایشان بخانه منوره حضرت فاطمه
زهرا علیها السلم می آمدند میدیدند که حضرت فاطمه زهرا علیها السلم ایستاده در محراب و بتحقیق که روشن شده
نور روی مبارک آنحضرت بزردی و میدانستند که سبب زردی آنچه دیده اند بوده است از اثر
نور روی منور حضرت فاطمه زهرا علیها السلم پس چون روز بآخر میرسید و آفتاب غروب میکرد
رنگ روی مبارک حضرت فاطمه زهرا علیها السلم سرخ میشد پس میدرخشید روی آنحضرت
بسرخی از روی خوشنودی و شکر گزاری خداوند عالمیان و سرخی روی مبارک آنحضرت
مرتبه بود که داخل خانهای مردم میشد و دیوارهای ایشان از آن سرخ میشد پس دهان

از نشأهٔ آن متعجب میشدند و بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله میشتافتند و از سبب آنچه دیده بودند
سؤال مینمودند پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ایشان را بخانهٔ حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام میفرستاد
چون ایشان بخانهٔ منورهٔ آنحضرت می آمدند میدیدند که آن نور چشم حضرت محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله سر مبارک از سجدهٔ شکر الهی برداشته بتسبیح و تمجید الهی اشتغال دارد و از رخسار آفتاب
طلعتش نور صبح ساطع است پس میدانستند که بر سینهٔ آنچه را که دیده اند بوده است از اثر نور روی
مبارک منور حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام بسبب اینکه این نور روشن و ساطع بود در روی مبارک
منور حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام تا اینکه حضرت امام حسین علیه السلام متولد شد یعنی بعد از تولد آنحضرت
بجبین مبین او منتقل شد پس آن مهر نیکو در دورها و قرنها و زمانها و قرنیات در روی امامان از ما
اهل البیت علیهم السلام باماهی بعد از امامی منتقل میشود **ع** بالاسناد الی دارم قال حدثنا علی
بن موسی الرضا علیهما السلام و محمد بن علی قال سمعنا المأمون یحدث عن الرشید
عن المهدی عن المنصور عن ابیه عن جده قال قال ابن عباس لمعویة اتدری
لم سمیت فاطمة فاطمة قال لا قال لانها فطمت هی و شیعتها من النار سمعت
رسول الله صلی الله علیه و آله یقوله **ن** بالاسانید الثلثة عن الرضا عن آبائه
علیهم السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله انی سمیت ابنتی فاطمة
لان الله عز و جل فطمها و فطم من احبها من النار **صح** عن الرضا عن آبائه علیهم السلام مثله
یعنی شیخ فقیه ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب
عیون اخبار الرضا بسند موثق روایت کرده است از حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا و حضرت
امام محمد تقی علیه السلام که آنحضرت فرمودند که شنیدیم ما از مأمون ملعون که روایت حدیثی مینمود
از هرون الرشید از مهدی از منصور از پدرش از جدش که او گفت که گفت ابن عباس از برای معویهٔ ملعون که آیا
میدانی که بچه جهة نامیده شد حضرت فاطمه علیها السلام بفاطمه معویهٔ ملعون گفت که نمیدانم ابن
عباس گفت بجهة آنکه بریده شده است او و شیعیان او از آتش دوزخ شنیدم من از

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که میفرمودند این را و ایضا شیخ فقیه مذکور در کتاب مزبور روایت
کرده است با سانید سه گانه از حضرت امام رضا علیه السلام و آنحضرت از پدران بزرگوار خود
صلوات الله علیهم اجمعین روایت فرمودند که فرمود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که بدرستیکه
نامیدم من دخترم را فاطمه از برای اینکه حق تعالی بریده است او را و بریده است کسی را که دوست
دارد حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام را از آتش جهنم و شیخ جلیل القدر امین الدین ابوعلی فضل بن
حسن بن فضل الطبرسی رحمه الله نیز در کتاب صحیفة الرضا از حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا مثل
این حدیث را روایت کرده است **ع** ابی عن محمد بن معقل القرمیسینی عن محمد بن زید
الجزری عن ابراهیم بن اسحق النهاوندی عن عبد الله بن حماد عن عمرو بن شمر
عن جابر عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت لم سمیت فاطمة الزهراء زهراء
فقال لان الله عز و جل خلقها من نور عظمته فلما اشرقت اضاءت السموات و الارض
بنورها و غشیت ابصار الملائکة و خرت الملائکة لله ساجدین و قالوا الهنا
و سیدنا ما هذا النور فاوحی الله الیهم هذا نور من نوری اسکنته فی سمائی خلقته
من عظمتی اخرجه من صلب نبی من انبیائی افضله علی جمیع الانبیاء و اخرج
من ذلک النور ائمة یقومون بامری یهدون الی حقی و اجعلهم خلفائی فی
ارضی بعد انقضاء وحیی **مصباح الانوار** عن ابی جعفر علیه السلام مثله **شرح** مؤلف
کتاب طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه در بیان این حدیث گفته که صاحب قاموس ذکر کرده است
که قرمیسین بکسر قاف شهریست نزدیکی دینور قرمیسین معرب کرمانشاهان است **اعلام ا**
معلوم میدارد که ایضا صاحب قاموس نقل کرده است که نهاوند بفتح و کسره و ضم نون
شهریست از شهرهای کوه یعنی در کوهستان واقع است در جانب جنوب شهر همدان و بنای
نوح آورده است چون بنای آن شهر را نوح علیه السلام گذاشته است و یا اینکه اصل آن نوح آوند است
یعنی شیخ فقیه ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب علل الشرایع

بسند معتبر روایت کرده است از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم که از آنحضرت
پرسیدند که بچه سبب نامیده شد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بزهرا آنحضرت فرمودند از
جهة آنکه حق تعالی آفرید حضرت فاطمه علیها السلم را از نور عظمت و جلال خود پس چون درخشان
و تابان شد روشن شد آسمانها و زمین بنور حضرت فاطمه زهرا علیها السلم و چشمهای ملائکه خیره
و تار گشت و جمیع ملائکه بسجده افتادند از برای تعظیم خداوند عالمیان و گفتند ای خداوند ما و
ای سید ما چه چیز است این نور و آن از برای کیست پس وحی کرد حق تعالی بسوی ملائکه که این
نوریست از نور من ساکن کردانیدم من آنرا در آسمانهای خودم و آفریدم من آنرا از نور
عظمت و جلال خودم بیرون خواهم آورد او را از صلب پیغمبری از پیغمبران خودم که تفضیل دادم
من آن پیغمبر را بر جمیع پیغمبران و بیرون خواهم آورد از این نور امامان و پیشوایانی که قیام
نمایند بامر من و هدایت کنند بسوی من خلقی را که من ایشانرا آفریده‌ام بجهة بندگی خودم و بانیکه راه
نماینده باشند مردمانرا بسوی حق من و خواهم کردانید ایشانرا خلیفهای خودم در زمین بعد از
آنکه منقطع شود از زمین وحی من ❊ ایضا شیخ هاشم بن محمد علیه الرحمه نیز در کتاب مصباح الانوار
از حضرت امام محمد باقر علیه السلم مثل این حدیث را روایت نموده **مع ع** الطالقانی
عن الجلودی عن الجوهری عن ابن عمارة عن ابیه قال سألت ابا عبد الله
علیه السلم عن فاطمة لم سمیت زهراء فقال لانها کانت اذا قامت فی محرابها
زهر نورها لاهل السماء کما تزهر نور الکواکب لاهل الارض **یعنی** شیخ فقیه
ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب معانی الاخبار
و در کتاب علل الشرایع بسند معتبر روایت کرده است از عمارة که او گفت که پرسیدم من
از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم از حضرت فاطمه زهرا علیها السلم که بچه
سبب آنحضرت را زهرا نامیدند آنحضرت صلوات الله علیه در جواب فرمودند از جهة آنکه
چون حضرت فاطمه زهرا علیها السلم در محراب عبادت قیام بنماز میفرمودند ظاهر و درخشنده

بشد

میشد نور آنحضرت از برای اهل آسمان چنانچه میدرخشد و روشنی میبخشد نور ستارگان از
برای اهل زمین **ع** ابی عن علی بن ابراهیم عن البرقی عن محمد بن زیاد مولی بنی هاشم
قال حدثنا شیخ لنا ثقة یقال له نجیة بن اسحق الفزاری قال حدثنا عبد الله
بن الحسن بن الحسن قال قال ابو الحسن علیه السلم لم سمیت فاطمة فاطمة قلت
فرقا بینه و بین الاسماء قال ان ذلک لمن الاسماء ولکن الاسم الذی سمیت
به ان الله تبارک و تعالی علم ما کان قبل کونه فعلم ان رسول الله صلی الله
علیه و آله یتزوج فی الاحیاء و انهم یطمعون فی وراثة هذا الامر من قبله فلما
ولدت فاطمة سماها الله تبارک و تعالی فاطمة لما اخرج منها و جعل فی
ولدها فقطعهم عما طمعوا فبهذا سمیت فاطمة لانها فطمت طمعهم و معنی
فطمت قطعت **شرح** مؤلف کتاب طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه در بیان این حدیث
شریف گفته که قول راوی که عبد الله بن الحسن است که گفت فرقا بینه و بین الاسماء یعنی از برای
فرق کردن میان آن و میان نامها شاید که راوی توهم آن نموده باشد که این اسم
قبل از حضرت فاطمه زهرا علیها السلم دیگری نامیده نشده باشد پس آنحضرت نامیده شده
باشد باین اسم از جهة اینکه مشارکت اسمی با آنحضرت نداشته باشد زنی از زنان پیشین
پس آنحضرت علیه السلم در جواب فرمودند که این اسم مبارک از جمله اسماء آنچنانی است
که قبل از آن نیز نام با آن اسم میکرده‌اند و قول حضرت بعد از این که ان الله فرموده تقدیر
لان الله است یعنی بتقدیر لام تعلیل است که جهة و سبب بعد از آن بیان میشود **اعلام دادن**
معنی و ممکن است اراده که بعضی از اسماء چنان است که قبل از آن دیگری با آن نامیده نشده
مثل حسن و حسین بعد از این مذکور خواهد شد که حسن و حسین دو اسمند از اسامی اهل بهشت
و نبود آن دو اسم در دنیا و حق تعالی پوشیده بود این دو اسم را از خلق تا اینکه نامید
باین دو اسم پسر حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را و هیچکس از عرب و عجم از شرق تا مغرب از قدیم الایام

نامعهر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله باین دو نام بزرگوار مسمّی گشته مراد مؤلف طاب الله ثراه و
جعل الجنّة مثواه آنست که شاید بنای قول عبد الله بن الحسن بر توهم این باشد که اسم فاطمه
نیز قبل از حضرت فاطمه ع علیها السّلم احدی مسمّی نگشته و این نام نامی اوّلا بآنحضرت گرامی گذاشته
شده باشد مثل اسم اسامی دو فرزند برگزیده آنحضرت حسن و حسین ع لهذا حضرت امام
موسی کاظم علیه السّلم در جواب او فرموده‌اند که انّ ذلک لمن الاسماء یعنی بدرستیکه این
نام نامی از جمله نامهای معمولیست که قبل از آنحضرت نیز مسمّی بآن بوده‌اند اما اینکه عبد الله
نواده حضرت امام حسن علیه السّلم اینقدر نادان بوده باشد مستبعد و تمام دارد چه اکثر اولاد
حضرت فاطمه زهرا ذرّیه و سبط سه فاطمه‌اند یکی حضرت فاطمه زهرا علیها السّلم دوم فاطمه بنت
اسد که والده حضرت امیر المؤمنین و کفالت‌دارنده حضرت سیّد المرسلین صلی الله علیه و آله بود
قدر و منزلت و تولّد او حضرت امیر المؤمنین علیه السّلم را در خانه مبارکه کعبه معظّمه مشهور و معروف میان
عرب و اهل مکّه معظّمه و مدینه طیّبه بوده سوم فاطمه بنت عمرو بن عائذ بن عمران بن عبد مناف
که والده عبد الله پدر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و والده ابو طالب پدر حضرت امیر المؤمنین
علیه السّلام است عبد المطّلب جدّ حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ده پسر داشت عبد الله و ابو طالب
از یکمادر بودند که اسم او فاطمه بود هرگاه عبد الله راوی این حدیث فاطمه نامی دیگر را نمیدانسته
فاطمه نامی که جدّه‌ای او بوده البته باید که دانسته باشد ممکنست که اسم فاطمه قبل از تسمیه
حضرت فاطمه ع نیز اسم بزرگ محترم و در بزرگان و نجبا مستعمل بوده و بعضی از اسماء در هر یک از
اعصار چنین میباشد که در اشراف معمول و در اراذل متروکست اقرب و انسب آنست که معنی
قول راوی که عبد الله بن الحسن است آن باشد که فاطمه را فاطمه نامیدند بجهت فرقی که هست
میان این اسم سامی و اسامی دیگر چون این نام نامی بزرگانه و بشرافت و اعزاز موصوف است حضرت
در جواب او فرموده‌اند که بدرستیکه آن اسم نیز از جمله اسماست و بودن فاطمه اسم و بزرگانه
بودن آن اصلا در تسمیه حضرت فاطمه زهرا منظور و ملحوظ او جهة و سبب نبوده بلکه جهة و سبب دیگر منظور

و منظور نیست که مذکور خواهد شد بعد این
در باب سوم این کتاب که ذکر کنیزی و شاید
عمه که بوده است قبل از حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام فاطمه نام داشته و مشهور بوده این
نام بین الانام
منه

وملحوظ

وملحوظ بوده قطعاً آن سبب آنحضرت مسمّی شدند بفاطمه که اسم و از جمله اسمای معموله بود مثل
دموافقت با فاطمه آنچنانی که آنحضرت ع بآن نامیده شده پس آنحضرت بجهة آن از شروع به بیان
فرموده‌اند بنا بر علیه انّ ابتدای کلام و تقدیر بر لام در اول آن ضروریست فانّه لم اسم لکن
فالّذی سمّیت به بتقدیر مثل الّذی سمّیت به خبر لکن است والله اعلم یعنی شیخ فقیه
ابو جعفر محمّد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمّی علیه الرحمه در کتاب علل الشرایع بسند معتبر روایت
کرده است از عبد الله بن الحسن بن الحسن علیه السّلم که او گفت که فرمود حضرت امام موسی کاظم علیه السّلم
که چرا نامیده شد حضرت فاطمه ع بنام فاطمه من گفتم از جهت فرقی که هست میانه آن نام
نامی و نامهای دیگر که همیشه معزّز و محترم بوده و هست آنحضرت فرمودند که بدرستیکه این جهه
که میگویی فاطمه است که از جمله نامهاست و بودن آن نام و اعزاز و احترام آن در تسمیه حضرت فاطمه زهرا ع
اصلا ملحوظ نبود بلکه بجهت امری بیّن دیگر آن حضرت مسمّی بفاطمه شد و فاطمه که اسم بود مشتق و موافق
آمد با آن چیزی که نامیده شد آنحضرت بآن بدرستیکه خداوند عالمیان میدانست آنچه را که خواهد شد
قبل از آنکه شود پس دانست حق تعالی که بدرستیکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله خواستگاری
خواهد نمود از قبایل عرب و دانست که ایشان طمع در وراثت این امر یعنی امر خلافت از
جانب آنحضرت باعتبار خویشی و قرابت خواهند کرد و یا آنکه طمع اینکه شاید از دختران ایشان فرزندی
که وارث خلافت باشند بجهت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله حاصل شود دختر خود را بآن
حضرت خواهند داد پس چون حضرت فاطمه زهرا علیها السّلم متولّد شد حق سبحانه و تعالی آنحضرت را فاطمه نام
گذاشت از جهت آنکه اولاد و ذرّیه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را از آنحضرت و خلافت
و وصایت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را در اولاد آنحضرت قرار داد پس برید ایشان را
از آنچه طمع کرده بودند و قطع طمع ایشان بولادت با سعادت حضرت فاطمه علیها السّلم فرمود
پس باین سبب نامیده شد آنحضرت فاطمه از برای اینکه حضرت فاطمه برید طمع ایشان را و معنی
فطم قطع است یعنی سبب فاطمه نامیدن آنحضرت ع این بود نه اینکه چون فاطمه اسم معزز و محترم بود

ویا اینکه از اسماء جدات آنحضرت بود و هیچیک از اینها سبب وجهه منظور و ملحوظ نبود **مع ع**

الْقَطَّانُ عَنِ السُّكَّرِيِّ عَنِ الْجَوْهَرِيِّ عَنْ مُحْرِزِ بْنِ عُمَيْرٍ الْحَنَفِيِّ عَنْ بَشِيرِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْأَنْصَارِيِّ عَنِ الْأَوْزَاعِيِّ عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ إِنَّمَا سُمِّيَتْ فَاطِمَةُ فَاطِمَةَ لِأَنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ فَطَمَ مَنْ أَحَبَّهَا مِنَ النَّارِ **یعنی** شیخ فقیه ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب معانی الاخبار و علل الشرایع بسند مذکور از ابی هریره روایت کرده است که او گفت که نیست و غیر این نیست نامیده شد حضرت فاطمه فاطمه از جهت اینکه خداوند عالمیان بریده است از آتش دوزخ هر کسی را که دوست دارد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم باشد **ع** ماجیلویه عن محمد العطار عن محمد بن الحسين عن محمد بن صالح بن عقبة عن يزيد بن عبد الملك عن أبي جعفر عليه السلم قال لما ولدت فاطمة عليها السلم أوحى الله عز وجل إلى ملك فانطلق به لسان محمد صلى الله عليه وآله فسماها فاطمة ثم قال إني فطمتك بالعلم وفطمتك عن الطمث ثم قال أبو جعفر عليه السلم والله لقد فطمها الله تبارك وتعالى بالعلم وعن الطمث بالميثاق **مصباح الانوار** عنه عليه السلم مثله **شرح** مولف کتاب طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه در بیان این حدیث گفته که قول حضرت فطمتك بالعلم یعنی شیر دادم ترا بعلم تا اینکه مستغنی گشتی و بریده شدی از جهل بسبب علم و یا معنی این باشد که گردانیدم من بریدن ترا از شیر مقرون بعلم که کنایه باشد از بودن حضرت فاطمه علیها السلم در ابتدای خلقتش عالمه بعلوم ربانیه و بر هر تقدیر میباشد اسم فاعل بمعنی اسم مفعول همچنانکه دافق بمعنی مدفوق است و یا اینکه خوانده شود بر بنای تفعیل یعنی گردانیدم من تو را فاطمه ناس از جهل و معنیش اینست که چون رتبه کردانید او را از جهل پس او نیز میبرد مردمان از جهل و مشکل است اجرای این دو وجه آخر در قول آنحضرت فطمتك من الطمث مگر بتکلف باین نحو که طمث بوده باشد کنایه از اخلاق و افعال ذمیمه یا اینکه گفته شود بنابر تقدیر ثالث

بيان: فطمتك بالعلم أي أرضعتك بالعلم حتى استغنيت وفطمت ... [illegible]

که چون بریدم من ترا از کثافتهای روحانی و جسمانی پس تو میبری ناس را از کثافتهای معنوی **اینها تمام ع** معروض میدارد که قول مولف رحمه الله که بر هر تقدیر اسم فاعل بمعنی اسم مفعول است یعنی بنابر این تقدیرات فاطمه بمعنی مفطومه است یعنی بریده شده مانند بریده شده مثل دافق بمعنی مدفوق است و قول مولف رحمه الله که یا اینکه خوانده شود بر بنای تفعیل یعنی فطمت در عبارت حدیث بفتح فا و تشدید طاء مهمله و سکون میم و ضم تا و بنقطه خوانده شود که صیغه متکلم وحده ماضی از باب تفعیل باشد و ممکن است که با در بالمیثاق در عبارت حدیث با سببیت باشد نه با بمعنی فی یعنی بسبب فطم حق تعالی آنحضرت را میثاق آنحضرت بود که قبل از جمیع زنان اولین و آخرین اقرار بوحدانیت حضرت رب العالمین کرده و طمث گفت و طمث در لغت بمعنی خون حیض و مطلق خون نیز آمده است **یعنی** شیخ فقیه ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب علل الشرایع بسند معتبر روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلم که آنحضرت فرمودند که چون حضرت فاطمه زهرا علیها السلم متولد شد حق سبحانه و تعالی وحی فرمود بملکی که جاری کن بآن و یا گویا گردان بآن زبان حضرت محمد صلی الله علیه و آله را پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نام کرد آنحضرت را فاطمه و بعد از آن فرمود که بدرستیکه بریدم من ترا بعلم و دانش و بریدم من ترا از خون زنان پس حضرت امام محمد باقر علیه السلم فرمودند که بخدا قسم که بتحقیق که بریده بود حق سبحانه و تعالی فاطمه را بعلم و از خون زنان در روز میثاق و یا بسبب میثاق آنحضرت که قبل از جمیع زنان اولین و آخرین اقرار بوحدانیت حضرت رب العالمین نموده و آنحضرت را حق تعالی بعلوم ربانی مخصوص و از کثافت حیض و آنچه که زنان مطهره و پاکیزه گردانیده **و ایضا** شیخ هاشم بن محمد رحمه الله نیز در کتاب مصباح الانوار از حضرت امام محمد باقر علیه السلم مثل این حدیث شریف روایت کرده است

ع ابن الوليد عن أحمد بن علويه الأصبهاني عن إبراهيم بن محمد الثقفي عن جده الحسن والقي عن محمد بن عمر البصري عن جعفر بن محمد بن علي عن أبيه عليهم السلم قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله يا فاطمة أتدرين لم سميت فاطمة فقال علي عليه السلم

بارسول الله صلی الله علیه وآله لم سمیت فاطمة قال لانها فطمت هی وشیعتها من النار
مصباح الانوار عنه علیه السلام مثله شرح مؤلف کتاب طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه
در بیان این حدیث گفته که کسی گوید که بنابر آنچه در وجه تسمیه آنحضرت مذکور شد مناسب آن بود که نام مبارک
آنحضرت مفطومه باشد چه فطم بمعنی قطع است میگویند فطمت الام صبیها وفطمت الرجل عن عادته
وفطمت الحبل یعنی برید مادر طفلش را از شیر وبریدم من مرد را از عادتش وبریدم من ریسمان را پس طفل ومرد و
ریسمان هر یک مفطوم شدند نه فاطم از جهت آنکه میگوییم ما در جواب قائل که بسیار است که آمده است اسم فاعل
بمعنی اسم مفعول مثل قول ایشان سر کاتم ومکان عامر چنانچه گفته اند ودر قول حق تعالی که در قرآن مجید
فرموده عیشة راضیة وماء دافق یعنی جمیع آنها بر وزن اسم فاعل آمده اما بمعنی اسم مفعول است سر کاتم
یعنی پوشیده شده نه کاتم که بمعنی پوشاننده باشد ومکان معمور است یعنی آباد شده نه عامر که بمعنی
آباد کننده باشد وعیشة مرضیة است وماء مدفوق است نه راضیة ودافق واحتمال دارد که فطم لازم نیز آمده
باشد صاحب قاموس گفته است افطم السخل حان ان تفطم فاذا افطمت فهی فاطم ومفطومة وفطیم انتهی
یعنی افطم السخلة در لغت بمعنی آنست که وقت بریدن بره از شیر شد پس چون بریده شود از شیر آن بره را
فاطم ومفطومه وفطیم میگویند تمام شد کلام صاحب قاموس وحکمت آنکه گفته شود که بدرستیکه حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام بریده است نفس نفیس خود وشیعیان خود را از آتش جهنم واز شر آنها وبریده است
نفس خود وشیعیان را از خون زنان بجهت آنکه بوده سبب در آن آنچیزی که میدانست آنرا از خوش سجایا ودقایق
از محاسن افعال ومکارم خصال آنحضرت پس بنابر این اسناد مجازیست انتهی کلامه اعلی مقامه معروض میدارد
که فطمت اول که منقول حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله است در حدیث ممکن است که بوده باشد بفتح سین
وفتح تا صیغه متکلم وحده از فعل ماضی معلوم بنا بر این فطمت ثانی که منقول حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است
بفتح سین وفتح تا صیغه مفرد مذکر مخاطب است از فعل ماضی معلوم وممکن است که بوده باشد بضم سین وکسر تا
صیغه مفرد مؤنث مخاطبه از فعل ماضی مجهول بنا بر این فطمت ثانی بضم سین وسکون تا صیغه مفرد مؤنث
مغایبه است از فعل ماضی مجهول وچون صاحب قاموس فطم لازم وتعدیه را ذکر نموده پس مستعمل شود در لازم

فاطم

فاطم در متعدی مفطومه وبر هر دو فطیم را وقول مؤلف طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه که پس
اسناد مجازیست یعنی بنا بر این تقدیر اسناد فعل بفاعل نشده بلکه بسبب فعل شده والله
اعلم یعنی شیخ فقیه ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب
علل الشرایع بسند معتبر روایت کرده است از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق ع
که آنحضرت روایت فرمود از پدر عالی مقدارش حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرمودند
که حضرت رسول الله ص بحضرت فاطمه زهرا ع فرمود که ای فاطمه آیا میدانی که بچه جهت نامیده شده
فاطمه یا بچه جهت من نام تو را فاطمه گذاشتم پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام عرض کردند که یا رسول الله
بچه جهت نامیده شد آنحضرت باین نام نامی ویا اسم که اشتقاق شما او را باین اسم سامی حضرت
رسول الله ص فرمودند بجهت آنکه حضرت فاطمه ع بریده شده است او وشیعیانش از آتش دوزخ ایضاً
شیخ هاشم بن محمد رحمه الله نیز در کتاب مصباح الانوار از حضرت امام جعفر صادق ع مثل این حدیث را روایت
نموده ح ابن المتوکل عن سعد عن ابن عیسی عن محمد بن سنان عن ابن مسکان
عن محمد بن مسلم الثقفی قال سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول لفاطمة علیها السلام وقفة
علی باب جهنم فاذا کان یوم القیمة کتب بین عینی کل رجل مؤمن او کافر فیؤمر
بمحب قد کثرت ذنوبه الی النار فتقرأ فاطمة بین عینیه محبا فتقول الهی وسیدی
سمیتنی فاطمة وفطمت بی من تولانی وتولی ذریتی من النار ووعدک
الحق وانت لا تخلف المیعاد فیقول الله عز وجل صدقت یا فاطمة انی سمیتک
فاطمة وفطمت بک من احبک وتولاک واحب ذریتک وتولاهم من النار
ووعدی الحق وانا لا اخلف المیعاد وانما امرت بعبدی هذا الی النار لتشفعی
فیه فاشفعک ولیتبین ملائکتی وانبیائی ورسلی واهل الموقف موقفک منی
ومکانتک عندی فمن قرأت بین عینیه مؤمنا فخذی بیده وادخلیه الجنة
یعنی شیخ فقیه ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب

علل الشرایع بسند معتبر روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلم که آنحضرت فرمود
که بجهت حضرت فاطمه زهرا علیها السلم ایستادنی است بر در جهنم پس چون روز قیامت شود
مردمان در صحرای محشر حاضر شوند نوشته باشند در میان دو چشم هرکس که مومن است یا کافر
پس امر شود در آن روز بیکی از محبان اهل البیت علیهم السلم که بسیار باشد گناه او
که او را بجهنم برند چون او را بجانب جهنم آورند حضرت فاطمه زهرا علیها السلم که در در جهنم بجهة
محافظت محبین اهل البیت علیهم السلم و نجات دادن ایشان ایستاده است در پیشانی
آنشخص بخواند که او محب آنحضرت و ذریهٔ آنحضرت است که بجانب جهنم میبرند پس آنحضرت
گوید که ای خداوند من تو مرا فاطمه نامیدی و بریدی بسبب من هرکه را که دوست دارد مرا
و ذریه مرا از آتش جهنم و وعدهٔ تو حق و صدق است و تو مخالفت وعده خود نمیکنی پس خداوند
عالمیان جل جلاله فرماید که راست گفتی یا فاطمه بدرستیکه نامیدم من تو را فاطمه و بریدم
من بسبب تو کسی که محب و موالی تو باشد و دوست دارد و موالی ذریهٔ تو باشد از آتش
جهنم و وعدهٔ من حق و صدق است و من خلف وعده نمیکنم و بدرستیکه امر فرمودم
من باین بنده پر گناه که او را باتش جهنم برند از برای اینکه شفاعت کنی تو او را با وجود
بسیاری گناهان او و من شفاعت تو را در بارهٔ او قبول نمایم و رد نفرمایم و بجهة اینکه ظاهر شود بملائکه
من و پیغمبران من و رسولان من و بجمیع اهل محشر قدر تو از برای من و منزلت تو در نزد من
پس هرکه را که بخوانی تو نوشته اش را در میان دو چشمش که مومن است یعنی محب و موالی
حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم و امامان از ذریهٔ آنحضرت است پس بگیر تو دست او را
و داخل کن او را در بهشت عنبر سرشت **ما** الفقام عن المنصوری عن عم ابیه
عن ابی الحسن الثالث عن آبائه علیهم السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه
وآله انما سمیت ابنتی فاطمة لان الله عز و جل فطمها و فطم من احبها من النار
یعنی شیخ الطایفه ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی علیه الرحمه در کتاب امالی بسند مذکور

روایت کرده است از حضرت امام علی نقی علیه السلم که آنحضرت روایت نمود از پدران عالیمقدار خود
علیهم السلم که ایشان فرمودند که فرمود حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که نامید دختر این نیست
نامیدم من دخترم را فاطمه بجهة اینکه حق سبحانه و تعالی بریده است او را و بریده است کسی که
دوست دارد او را از آتش دوزخ **مع** باسناد العلوی عن علی علیه السلم ان
النبی صلی الله علیه وآله سئل ما البتول فانا سمعناك یا رسول الله تقول ان مریم
بتول و فاطمة بتول فقال صلی الله علیه وآله البتول التی لم تر حمرة قط ای لم تحض فان الحیض
مکروه فی بنات الانبیاء **مصباح الانوار** عن علی علیه السلم مثله **مح** مولف کتاب
طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه در بیان این حدیث گفته که بتل بمعنی قطع است یعنی بدرستیکه
حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بریده شده است از زنان اهل زمانش به ندیدن خون حیض صاحب نهایه
در کتاب نهایه گفته است امرأة بتول یعنی منقطعه است از مردان و خواهش بمردان ندارد و نامیده
شد مریم مادر حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلم ببتول و نامیده شد حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم ببتول
از جهة انقطاع آنحضرت از زنان اهل زمانش از روی فضل و دین و حسب و بعضی گفته اند که از
جهة انقطاع آنحضرت از دنیای دنی بسوی خداوند عالمیان و مثل این معنی گفته است صاحب قاموس
مولف کتاب طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه میگوید که بتحقیق که گذشت و خواهد آمد احادیث
در اینکه بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند از برای حضرت فاطمه که بیرون آورد
حق تعالی از برای تو ای فاطمه نامی از نامهای حسنای خود پس او است خداوند فاطر و تو ئی
فاطمه و شبیه این خبر **اصطلاح** معروض میدارد که چون لفظ شق در حدیث واقع شده
محققین نقل کرده اند که اشتقاق انتزاع لفظ است از لفظ دیگر بسبب مناسبتی که در میان
دو لفظ باشد و میگویند مشتق منه را اصل و مشتق را فرع و اشتقاق بدو قسم است اول
اشتقاق مفرد از مفرد دوم اشتقاق مفرد از مرکب اما اشتقاق اول که مفرد از مفرد است
سه قسم است قسم اول را اشتقاق صغیر میگویند و این نحو اشتقاق مشروط بچهار شرط است

بیان [illegible]

تحقیق اشتقاق و اقسام آن

شرط اول مشارکت در معنی شرط دوم مشارکت در ترکیب که حروف مشتق منه بترتیب در مشتق باشد
شرط سوم مغایرت در صیغه شرط چهارم زیادتی یکی از مشتقین بر آن دیگری در معنی و بحسب اشتقاق
مشهور بین الناس که ده چیز از مصدر باشتقاق مینمایند ماضی مضارع امر نهی اسم فاعل اسم مفعول اسم
تفضیل اسم زمان اسم مکان اسم آلة و بعضی مصدر را اصل و بعضی فعل ماضی را اصل کرده اند قسم دوم را
اشتقاق کبیر گویند و اشتقاق کبیر آنست که مشتق و مشتق منه در جمیع حروف شریک باشند اما
بیک ترتیب نباشند مثل جبذ که اشتقاق آن از جذب است قسم سوم را اشتقاق اکبر گویند و اشتقاق
اکبر آنست که در بعضی حروف مشتق و مشتق منه باهم موافق باشند و در باقی مناسبتی در میان ایشان
باشد مثل نعق که اشتقاق نموده اند از از نهق و مثل قد و قط بدرستیکه این هر دو لفظ بمعنی
قطع است اما قد قطع در طول و قط قطع در عرض و مثل دنگ و دق و فصم بفا بحقیقه و قصم
بقاف و نقط و اما اشتقاق از مرکب مثل سبحل از سبحان الله و بسمل از بسم الله و حوقل از لا حول
ولا قوة الا بالله است پس اشتقاق فاطمه از فاطر اشتقاق اکبر خواهد بود اما نقل مؤلف طاب ثراه
در این بیان که تحقیق مثل و بتول معقود و حدیث مذکور نیز در بیان معنی بتول آنچه که قال فی النهایة
کذا و قال الفیروزآبادی کذا اول فضیلت حکمی در بیان بتول وارد و در بیان نعت فاطمه از فاطر
مناسب مینماید محتمل که اشتباه از کاتب شده و در غیر موضعی که مؤلف رحمه الله نشان نموده
نوشته باشد قبل از حدیث در ضمن احادیث سبب تسمیه فاطمه لقب بوده و باسناد العلوی که در
اول حدیث گفته مراد احمد بن محمد بن عیسی بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام
که بسند خود بواسطه از عیسی بن جعفر بن محمد بن عبد الله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام
روایت کرده است که او از پدرانش از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده و سند در کتاب
معانی الاخبار و علل الشرایع مذکور است یعنی شیخ فقیه ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی
بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب معانی الاخبار و کتاب علل الشرایع باسناد احمد بن
محمد العلوی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده که آنحضرت صلوات الله علیه فرمود که

که مریم

که مریم بتول از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله پرسیدند از معنی بتول و عرض کردند که آنحضرت
که بدرستی که ما شنیده ایم از شما یا رسول الله که میفرمایید که بدرستیکه مریم علیها السلام بتول بود و
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بتول است پس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در جواب فرمودند که
بتول زنیست که خون نه بیند هرگز یعنی حایض نشود پس بدرستیکه حیض مکروه و ناخوش است
در دختران پیغمبران حق تعالی ایضا شیخ هاشم بن محمد علیه الرحمه نیز در کتاب مصباح الانوار از
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مثل این حدیث را روایت نموده ق ب ١٣٦ ابن بابویه فی کتاب مولد فاطمة
والخرکوشی فی شرف النبی وابن بطة فی الابانة عن الکلبی عن جعفر بن محمد علیه
السلام قال رسول الله صلی الله علیه وآله لعلی علیه السلام هل تدری لم سمیت
فاطمة قال علی علیه السلام لم سمیت فاطمة یا رسول الله قال لانها فطمت هی و
شیعتها من النار ٭ ابو علی السلامی فی تاریخه باسناده عن الاوزاعی عن یحیی
بن ابی کثیر عن ابی هریرة قال علی علیه السلام انما سمیت فاطمة لان الله فطم
من احبها عن النار ٭ شیرویه فی الفردوس عن جابر الانصاری قال النبی صلی الله
علیه وآله انما سمیت ابنتی فاطمة لان الله فطمها وفطم محبیها عن النار ٭
الصادق علیه السلام تدری ای شیء تفسیر فاطمة قال فطمت من الشر ویقال انها
سمیت فاطمة لانها فطمت عن الطمث ٭ ابو صالح المؤذن فی الاربعین سئل رسول الله
صلی الله علیه وآله ما البتول قال التی لم تر حمرة قط ولم تحض فان الحیض مکروه
فی بنات الانبیاء ٭ وقال صلی الله علیه وآله لعائشة یا حمیراء ان فاطمة لیست کنساء
الآدمیین لا تعتل کما تعتلن ٭ ابو عبد الله علیه السلام قال حرم الله النساء علی علی
علیه السلام ما دامت فاطمة علیها السلام حیة لانها طاهرة لا تحیض ٭ وقال ابو عبید
الهروی فی الغریبین سمیت مریم بتولا لانها بتلت عن الرجال وسمیت فاطمة بتولا
لانها بتلت عن النظیر ٭ ابو هاشم العسکری سألت صاحب العسکر علیه السلام لم سمیت

العروب

فاطمة علیها السلام الزهراء فقال کان وجهها یزهر لامیر المؤمنین علیه السلام من اول النهار کالشمس الضاحیة وعند الزوال کالقمر المنیر وعند غروب الشمس کالکوکب الدری؛ الحسن بن یزید قال قلت لابی عبد الله علیه السلام لم سمیت فاطمة علیها السلام الزهراء قال لان لها فی الجنة قبة من یاقوت حمراء ارتفاعها فی الهواء مسیرة سنة معلقة بقدرة الجبار لا علاقة لها من فوقها فتمسکها ولا دعامة لها من تحتها فتلزمها لها مائة الف باب علی کل باب الف من الملائکة یراها اهل الجنة کما یری احدکم الکوکب الدری الزاهر فی افق السماء فیقولون هذه الزهراء لفاطمة علیها السلام **شرح** کوکب دری بضم وکسر دال مهمله وتشدید راء مهمله مثل مجری ومجرّی ودجی ودجّی ودر قرآن مجید نیز که در سوره مبارکه نور کوکب دری واقع شده بضم دال وکسر دال قرائت نموده اند واز عبارت قاموس بفتح دال نیز ظاهر میشود ستاره درخشنده روشن را گویند واز فرا نقل شده که او گفته است که کوکب دری در نزد عرب ستاره عظیم المقدار است وبعضی گفته اند که کوکب دری یکی از پنج ستاره سیاره است که عطارد وزهره ومریخ ومشتری وزحل باشد یعنی شیخ رشید الدین ابو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب المازندرانی علیه الرحمه در کتاب مناقب بطرق مخالف ومؤالف روایت کرده وگفته که شیخ ابن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب مولد فاطمه ودر کتاب شرف النبی وابن بطه در کتاب ابانه همگی از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام روایت کرده اند که آنحضرت فرمودند که فرمود حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله از برای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که آیا میدانی که چرا نامیده شد فاطمه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد که بچه جهت نامیده شد فاطمه یا رسول الله آنحضرت صلی الله علیه وآله فرمودند از جهت آنکه قطع وبریده شده است او وشیعیان او از آتش دوزخ؛ ابو علی السلامی در کتاب تاریخ خود بسند مذکور روایت کرده است از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که آنحضرت فرمودند که جهت وخبر این نیست نامیده شد آنحضرت فاطمه از برای آنکه حق الله تعالی بریده است هر که او دوستدار

حضرت فاطمه علیها السلام باشد از آتش جهنم؛ شیرویه در کتاب فردوس از جابر انصاری روایت کرده است که آنحضرت که فرمود حضرت رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه وآله که جهت وخبر این نیست که نامیدم من دخترم را فاطمه از برای اینکه حق سبحانه وتعالی بریده است او را وبریده است محبین او را از آتش جهنم؛ واز حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام روایت کرده است که آنحضرت فرمودند که میدانی که چه خبر است تفسیر فاطمه فرمودند که بریده شده از شر وگفته میشود که بدرستی که نامیده شده است آنحضرت فاطمه از برای آنکه بریده شده بود آنحضرت از خون زنان؛ ابو صالح مؤذن در کتاب اربعین روایت کرده است که پرسیدند از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله که چه خبر است بتول آنحضرت صلی الله علیه وآله فرمودند که بتول زنیست که خون نه بیند هرگز وحایض نشود پس بدرستیکه حیض مکروه وناخوش است در دختران پیغمبران علیهم السلام؛ وحضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند بعایشه که ای حمیرا بدرستیکه حضرت فاطمه نیست مثل زنان بنی آدم علت نمی بیند یعنی حایض نمیشود مثل شما؛ واز امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام روایت کرده است که آنحضرت فرمودند که حرام گردانیده بود حق تعالی زنان را بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام تا حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در قید حیات ودر دار فانی باقی بود از جهت آنکه آنحضرت پاک وپاکیزه بود از حیض وحایض نمیشد؛ ابو عبید هروی در کتاب غریبین نقل کرده است که نامیده شد مریم بتول از جهت اینکه حضرت مریم علیها السلام بریده شده بود از مردان ونامیده است حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بتول از برای اینکه آنحضرت بریده شده بود از نظیر یعنی مثل ونظیری از برای آنحضرت نبوده؛ ونیست روایت شده از ابو هاشم عسکری که او میگوید که پرسیدم من از صاحب عسکر یعنی از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که بچه جهت نامیده شد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام زهرا پس آنحضرت صلوات الله علیه فرمودند بجهت آنکه روی منور آن آفتاب فلک عصمت وطهارت روشن ودرخشنده میشد از برای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در اول روز مثل آفتاب روشن ووقت زوال در

او چنانکه فاطمه علت می بینند

وقت زوال مثل ماه نورانی روشن و در وقت غروب آفتاب مثل ستاره روشن درخشنده
و روایت کرده است از حسن بن یزید که او گفت که من عرض کردم بخدمت حضرت امام بحق ناطق
جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که بچه جهة نامیده شد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام زهرا آنحضرت
علیه السلام فرمود از جهة آنکه بدرستیکه از برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است در بهشت عنبر سرشت
قبه از یاقوت سرخ که ارتفاع آن در هوا یکساله راه است و آن قبه با آن رفعت معلق در هوا
ایستاده بقدرت کامله خداوند جبار نه علاقه در بالا دارد که آنرا نگه دارد و نه ستونی در
زیر دارد که بر آن قرار گیرد و از برای آن قبه است صد هزار در و بر هر در هزار ملک ایستاده است
می بینند آن قبه را اهل بهشت عنبر سرشت مثل آنکه می بینند یکی از شما کوکب درّی یعنی
ستاره روشن درخشنده را در افق آسمان پس اهل بهشت میگویند که این روشنی
از برای حضرت فاطمه علیها السلام است قب کناها امّ الحسن وامّ الحسین وامّ الائمّة
وامّ ابیها واسماؤها علی ما ذکره ابوجعفر القمی فاطمة البتول الحصان
الحرّة السیّدة العذراء الزهراء الحوراء المبارکة الطاهرة الزکیّة الراضیة
المرضیّة المحدّثة مریم الکبری الصدّیقة الکبری ویقال لها فی السّماء النوریّة
السّماویّة الحانیة شرح مؤلف کتاب طب الفقراء و محل الحجة [?] نوّاه [?] در بیان حدیث
گفته که حانیه یعنی مشفقه بر شوهرش و بر اولادش صاحب نهایه گفته است که حانیه زنیست
که می ایستد بر فرزندش و شوهر نمیکند از راه محبت و مهربانی با فرزند و از این معنی است حدیث نبی
که در باب زنان قریش واقع شده احناه علی ولد و ارعاه علی زوج انبعلام داعی [?] معروض
میدارد که بنا بر این تحقیق حانیه بحاء مهمله و الف و نون و یاء دو نقطه در تحت منقوطه
نا نیست و آنچه مؤلف کتاب طب الفقراء ذکر کرده است بعینه عبارت صاحب نهایه است
و در کتاب نهایه بعد از این عبارت گفته که انّما وحّد الضمیر و امثاله ذهاباً الی المعنی تقدیره احنی
من وجد او خلق او من هناک و مثله قوله احسن الناس وجهاً و احسنه خلقاً و هو کثیر فی العربیه

وامّ المحسن

بیان [illegible]

بزیه حسنتم خلقاً

و من

و من افصح الکلام و معلوم است که مراد ضمیر احناه و ارعاه است و عبارت جوهری در صحاح در این
مقام است امرأة حانیة اذا اقامت علی ولدها و لم تتزوج بعد ابیهم و در لغت حانیه مثل قائمه بمعنی نازله [?]
مهلکه آمده و ممکن است که در کتاب شیخ فقیه جانیه بوده باشد یعنی آنحضرت چنانچه مسطور است
بجهة دوستان جانیه است بجهة دشمنان و خون خواهی نمودن آنحضرت تا کفن خونین حضرت
امام حسین علیه السلام بمحشر آمدن آنحضرت مناسبت و در همین کتاب مناقب در باب آینده که باب
سوم در بیان مناقب و فضایل حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است نقل شده که در احادیث معتبره [?]
که از برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بیست نام است که هر نامی دلالت میکند بر فضیلتی از فضایل
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام ذکر کرده است آن نامها را ابن بابویه علیه الرحمه در کتاب مولد فاطمه
علیها السلام و آنچه در اینجا از شیخ ابن بابویه قمی نقل کرده است نوزده نام میشود و ممکن است که یکی
دیگر منصوره باشد چنانچه در احادیث مذکور و واقع شده که در آسمانها آنحضرت را منصوره میگویند
و در اوایل باب اول این کتاب حدیث آن باستشهاد و آیه مبارکه مذکور شد و آنحدیث نیز
از روایات شیخ ابن بابویه در کتاب معانی الاخبار بود و بعد از این نیز در همین کتاب حدیثی
که از تفسیر فرات بن ابراهیم کوفی روایت شده مذکور خواهد شد که آنحضرت را در آسمان منصوره
میگویند پس اسم جنینی را که شیخ ابن بابویه علیه الرحمه حدیث آنرا روایت نموده و آن نام را ذکر نموده باشد
مستبعد است و بعبث نام نقل کردن شیخ ابن شهر آشوب از شیخ ابن بابویه دلالت میکند که شیخ
ابن بابویه یک نام دیگر با این نوزده نام ذکر کرده است تا بیست درست شود و آن از قلم کاتبان
کتاب مناقب افتاده است بجهة آنکه در کتاب مناقب نیز خواهیست که مؤلف کتاب طب الفقراء
نقل کرده است نهایت اینکه مؤلف کتاب علیه الرحمة الملک الوهاب متوجه شماره این و آن نقل ابن شهر
آشوب و بودن منصوره در احادیث در بیان نکشته بنابر وجود ضرورت تمام بیان نفرموده اند
و در کتاب مولد فاطمه ابن بابویه بیست نام بوده که شیخ ابن شهر آشوب ذکر کرده است والله تعالی
اعلم یعنی شیخ عالم فاضل رشید الدین ابو جعفر محمد بن علی ابن شهر آشوب مازندرانی علیه الرحمه

در کتب مناقب ذکر کرده که بجهة حضرت فاطمه زهرا علیها السلم نقل کرده ۱ ام الحسن ۲ ام الحسین ۳
ام المحسن ۴ ام الائمة ۵ ام ابیها و نامهای مبارک آنحضرت بنا بر آنچه ذکر کرده است آنرا
شیخ ابوجعفر قمی علیه الرحمه ۱ فاطمه ۲ بتول ۳ حصان ۴ حره ۵ سیده ۶ عذرا ۷ زهراء ۸
حوراء ۹ مبارکه ۱۰ طاهره ۱۱ زکیه ۱۲ راضیه ۱۳ مرضیه ۱۴ محدثه ۱۵ مریم الکبری ۱۶ صدیقه
الکبری و میگویند آنحضرت را در آسمان ۱ نوریه ۲ سماویه ۳ حانیه ظاهر اینکه هم مشهوره باشند
چنانچه در شرح همین حدیث مذکور شد پس در زمین شانزده نام و در آسمان چهار نام دارد که
مجموع بیست نام باشد **ارشاد القلوب** من فوائد سلمان الفارسی رضی الله عنه قال کنت
جالسا عند النبی صلی الله علیه و آله فی المسجد اذ دخل العباس بن عبد المطلب
فسلم فرد النبی صلی الله علیه و آله ورحب به فقال یا رسول الله بما فضل علینا
علی بن ابی طالب علیه السلم اهل البیت والمعادن واحدة فقال النبی صلی الله علیه و آله
اذن اخبرک یا عم ان الله خلقنی وخلق علیا ولا سماء ولا ارض ولا جنة ولا نار
ولا لوح ولا قلم فلما اراد الله عز وجل بدء خلقنا تکلم بکلمة فکانت نورا ثم
تکلم بکلمة ثانیة فکانت روحا فمزج فیما بینهما واعتدلا فخلقنی وعلیا منهما
ثم فتق من نوری نور العرش فانا اجل من العرش ثم فتق من نور علی نور السموات
فعلی اجل من السموات ثم فتق من نور الحسن نور الشمس ومن نور الحسین
نور القمر فهما اجل من الشمس والقمر وکانت الملائکة تسبح الله تعالی وتقول
فی تسبیحها سبوح قدوس من انوار ما اکرمها علی الله تعالی فلما اراد الله تعالی
ان یبلو الملائکة ارسل علیهم سحابا من ظلمة وکانت الملائکة لا تنظر
اولها من آخرها ولا آخرها من اولها فقالت الملائکة الهنا وسیدنا منذ
خلقتنا ما رأینا مثل ما نحن فیه فنسألک بحق هذه الانوار الا ما کشفت
عنا فقال الله عز وجل وعزتی وجلالی لافعلن فخلق نور فاطمة الزهراء علیها السلم

ومن

کالقندیل وعلقه فی قرط العرش فزهرت السموات السبع والارضون السبع من
اجل ذلک سمیت فاطمة علیها السلم الزهراء وکانت الملائکة تسبح الله و
تقدسه فقال الله وعزتی وجلالی لاجعلن ثواب تسبیحکم وتقدیسکم الی یوم
القیمة لمحبی هذه المرأة وابیها وبعلها وبنیها قال سلمان فخرج العباس فلقیه
علی بن ابی طالب علیه السلم فضمه الی صدره وقبل ما بین عینیه وقال بابی
عترة المصطفی من اهل بیت ما اکرمکم علی الله تعالی **شرح** مؤلف کتاب [illegible]
زاد وصل الجنة مثواه در بیان این حدیث گفته که قرط بضم قاف آنچیزیست که آویخته میشود در نرمه
گوش **این غلام داعی** معروض میدارد که در نسخ بحار الانوار که در این حدیث در نظر بود قرطا بصیغه
تثنیه است و در ارشاد القلوب که در نظر هست قرط است که مفرد باشد و قرطا درست و آ
مبنا به نکته آنکه هرگاه قندیل واحدی بود که گوشواره او تعبیه شود در وسط او آویخته شده خواهد
بود مثل آنکه قندیلی در گنبدی بدو زنجیر آویزند که یکی بگوشه راست کنند و یکی بگوشه چپ
متصل باشد و سر دیگر هر دو زنجیر متصل بقندیل باشد البته قندیل در وسط حقیقی گنبد آویخته شده
بشرط تساوی هر دو زنجیر و هرگاه قرط باشد در یک گوشه خواهد بود و مکان قندیل
قدرت و روشنی بخش عالم وسط حقیقی است نه گوشه کنار رحب در عبارت حدیث
بفتح را مهمله و تشدید حاء مهمله و فتح با بالخفیفه صیغه مفرد مذکر غایب است از باب تفعیل یعنی
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بجهة او دعا کرد بوسعت یعنی مرحبا وسهلا و یا رحبک الله
وسهلک و یا مرحبا بک الله وسهلا فرمود قندیل بکسر قاف و سکون نون بر وزن فعلیل است
و معنی آن معروفست چیزیست که طلب کرده شود روشنی و نور بسبب آن **یعنی** شیخ العارف
الکامل ابو محمد حسن بن محمد الدیلمی رحمه الله در کتاب ارشاد القلوب روایت کرده است
از سلمان فارسی رضی الله عنه که او گفت که من نشسته بودم در خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
در مسجد آنحضرت که ناگاه عباس بن عبد المطلب عموی آنحضرت صلی الله علیه و آله داخل مسجد شد

بیان اللفظ المعظم تعالی

پس سلام کرد بر آنحضرت و آنحضرت صلی الله علیه و آله جواب سلام فرمود و مرحبا و بارک الله
باو گفت پس عباس عرض کرد که یا رسول الله بچه چیز فضیلت یافته است بر ما علی بن ابی طالب علیه السلام
و حال آنکه خانواده و اصل ما یکیست پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در جواب او فرمود
که حال خبر میدهم من بتو ای عم یعنی از فضیلت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بدرستیکه خداوند
عالمیان آفرید مرا و آفرید علی بن ابی طالب علیه السلام را و حال آنکه نه آسمان بود و نه زمین و نه
بهشت و نه دوزخ و نه لوح بود و نه قلم پس چون حق تعالی خواست که ما را بیافریند تکلم
فرمود بکلمه پس آن نوری شد پس تکلم فرمود بکلمه دوم پس آنکلمه روحی شد پس حق سبحانه و تعالی ممزوج
کرد و بند با یکدیگر آن نور و روح را و معتدل شد آن هر دو پس آفرید مرا و حضرت علی بن ابی طالب را
از آن نور و روح پس بیرون آورد از نور من نور عرش را پس من از عرش بزرگ مرتبه ترم
و بیرون آورد از نور علی بن ابی طالب علیه السلام نور آسمانها را پس حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام
جلیل القدرتر است از آسمانها پس بیرون آورد از نور حضرت امام حسن علیه السلام نور آفتاب را
و از نور حضرت امام حسین علیه السلام نور ماه را پس ایشان بلند مرتبه تر از آفتاب و ماه اند
پس ملائکه تسبیح و تقدیس حق تعالی میکردند و میگفتند در تسبیحشان سبوح قدوس
تسبیح و تقدیس فراوان است از خلق این انوار چه بسیار گرامیند این نورها در نزد خداوند
عالمیان پس چون خواست خداوند عالمیان که امتحان و آزمایش نماید ملائکه را که [illegible]
و [illegible] این انوار گشته اند فرستاد بر ایشان ابری از ظلمت و تاریک شد بنحوی که ملائکه
یکدیگر را نمی دیدند اول ملائکه آخرش را نمیدیدند و آخرین اولین را نمیدیدند پس گفتند ملائکه که ای خداوند
ما و ای سیدنا از ابتدای آفرینش ما تا حال ندیده ایم مثل آنچه حال ما در آنیم و چنین حالتی
هرگز مشاهده ننموده بودیم پس از درگاه تو سؤال میکنیم بحق این نورها که زایل گردانی
از ما این ظلمت را پس حق سبحانه و تعالی فرمود که قسم بعزت و جلال خودم که دعای شما را
مستجاب و سؤال شما را مقرون باجابت میگردانیم پس حق تعالی نور حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را

در اینوقت

در اینوقت آفرید مثل قندیل در دو گوشوار و عرش آویخت که قندیل نور حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
در وسط حقیقی عرش آویخته شد پس از آن نور روشن شد آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه
از اینجهة نامیده شد حضرت فاطمه علیها السلام زهرا که آنحضرت را زهرا گفتند و ملائکه تسبیح و تقدیس
حق تعالی میکردند پس فرمود خداوند عالمیان که بعزت و جلال خودم قسم یاد میفرمایم که میگردانم
ثواب تسبیح و تقدیس شما را تا روز قیامت از برای دوستداران این زن و پدر او و شوهر او
و فرزندان او پس عباس بعد از شنیدن این حدیث از خدمت سراسر سعادت حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم بیرون آمد پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام باو برخورد و عباس آنحضرت را بسینه خود چسبانید
و میان دو چشم حق بین آنحضرت را بوسید و گفت پدرم فدای شما باد ای عترت حضرت محمد
مصطفی صلی الله علیه و آله از اهل بیت آنحضرت چه گرامی و بلند قدر بوده اید شما در نزد خداوند عالمیان
موسی بن علی بن موسی بن عبد الرحمن الحارثی معنعنا عن ابی عبد الله
جعفر بن محمد علیهما السلام عن ابیه عن جده قال قال رسول الله صلی الله علیه
و آله معاشر الناس تدرون لما خلقت فاطمة قالوا الله و رسوله اعلم قال خلقت
فاطمة حوراء انسیة لا انسیة قال صلی الله علیه و آله خلقت من عرق جبرئیل
و من زغبه و قالوا یا رسول الله استشکل ذلک علینا تقول حوراء انسیة لا انسیة
ثم تقول من عرق جبرئیل و من زغبه قال اذا انبئکم اهدی الی ربی تفاحة
من الجنة اتانی بها جبرئیل علیه السلام فضمها الی صدره فعرق جبرئیل علیه السلام
و عرقت التفاحة فصار عرقهما شیئا واحدا ثم قال السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله
و برکاته قلت و علیک السلام یا جبرئیل فقال ان الله اهدی الیک تفاحة من
الجنة فاخذتها و قبلتها و وضعتها علی عینی و ضممتها الی صدری ثم قال
یا محمد کلها قلت یا حبیبی جبرئیل هدیة ربی تؤکل قال نعم قد امرت باکلها
ففلقتها فرأیت منها نورا ساطعا ففزعت من ذلک النور قال کل فان ذلک نور المنصورة

فاطمة قلت یا جبرئیل ومن المنصورة قال الجاریة تخرج من صلبک واسمها فی السماء
منصورة وفی الارض فاطمة فقلت یا جبرئیل ولم سمیت فی السماء منصورة وفی الارض
فاطمة قال سمیت فاطمة فی الارض فطمت شیعتها عن النار وفطموا اعداؤها
عن حبها وذلک قول الله فی کتابه ویومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله بنصر فاطمة
علیها السلام **شرح** مؤلف کتاب لب اللباب مراده جمل الجنة سواه در بیان این حدیث گفته که زغب
موهای زردیست که در بر جوجه میباشد و بودن آنحضرت از زغب جبرئیل از برای بودن سیب
در میان پرهای جبرئیل و عرق کردن سیب در میان آنها یا از جهة آنست که چسبیده بوده است
بآن سیب بعضی از آن پرهای حضرت جبرئیل پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله خورده باشد آنرا
اینغلام داعی معروض میدارد که زغب بفتح زاء معجمه و فتح غین معجمه است و در لغت بمعنی موی
صغیر نرم است در جوجه اولا میروید آنرا ایضا باعتبار کوچکی و نرمی زغب میگویند و موی پرانرا [illegible]
که نازک و ضعیف میشود زغب میگویند آنچه از موی هم نازک و ضعیف و صغیر باشد زغب است و
قید زردی که مؤلف نموده از کلام جوهری ظاهر میشود و در قاموس و نهایه قید زردی نشده
و ممکن است که مراد این باشد که از عرق جبرئیل علیه السلام و از عرق بال و پر نرم و نازک حضرت
جبرئیل علیه السلام آنحضرت مخلوق شده و مؤید این است کلمه من که در نسخه در فقره ثانی یا جبرئیل واقع شده
والله اعلم **بعون** شیخ فاضل فرات بن ابراهیم الکوفی در کتاب تفسیرش روایت کرده است
از موسی بن علی مذکور که او معنعناً روایت کرده است از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد
الصادق علیهما السلام که آنحضرت از پدر بزرگوار و جد عالیقدرش روایت کرده است آنحضرت
فرمود که فرمود حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله که ای گروه مردمان میدانید که از چه چیز
آفریده شده است حضرت فاطمه علیها السلام عرض کردند آنجماعت که خداوند عالمیان و پیغمبر
برگزیده او اعلم بجمیع امورند آنحضرت صلی الله علیه وآله فرمودند که آفریده شد حضرت فاطمه حوری
در صورت انسان نه اینکه از جنس نوع انسان باشد باز آنحضرت صلی الله علیه وآله فرمودند که

آفرید

بیان [illegible]

آفریده شد حضرت فاطمه علیها السلام از عرق حضرت جبرئیل علیه السلام و از پر و بال نرم و نازک او
آنجماعت بعرض رسانیدند که یا رسول الله صلی الله علیه وآله مشکل و نفهمیده شد این برما
وا نمایید که حضرت فاطمه حوریه و انسیه است و از نوع انسان نیست باز میفرمایید که آفریده شده
از عرق حضرت جبرئیل علیه السلام و از پر و بال نازک حضرت جبرئیل علیه السلام آنحضرت صلی الله علیه وآله فرمود
که حالا خبر میدهم من شما آنرا هدیه فرستاده بود بجهة من پروردگار من سیبی از بهشت
خبر رسانید آورده بجهة من آن سیب را حضرت جبرئیل علیه السلام پس چسبانیده بود آن سیب را
حضرت جبرئیل بسینه مبارکش پس حضرت جبرئیل در وقت آوردن آن سیب بعرق افتاده
و آن سیب نیز عرق کرده بود پس گردیده بود عرق حضرت جبرئیل علیه السلام و آن سیب بهشت
بجزء واحد پس گفت حضرت جبرئیل علیه السلام بمن که السلام علیک یا رسول الله ورحمة الله
وبرکاته من در جواب او گفتم وعلیک السلام یا جبرئیل پس حضرت جبرئیل علیه السلام گفت که
بدرستیکه حق سبحانه و تعالی هدیه فرستاده است بسوی تو سیبی از بهشت خبر رسانید
من گرفتم آن سیب را و بوسیدم آنرا و بر چشم گذاشتم و بر سینه‌ام چسبانیدم پس حضرت جبرئیل
علیه السلام گفت یا محمد صلی الله علیه وآله بخور آن سیب را من گفتم که ای دوست من جبرئیل هدیه
پروردگارم را بخورم و یا آنکه خورده میشود هدیه پروردگار عالمیان که بر وجه سبیل استفهام
انکاری باشد حضرت جبرئیل علیه السلام گفت بلی بتحقیق که حق تعالی فرموده و امر کرده است ترا
بخوردن آن پس پاره کردم من آن سیب را دیدم که نوری از آن ساطع شد و من از آن نور
ترسان شدم حضرت جبرئیل علیه السلام گفت بخور پس بدرستیکه این نور نور منصوره فاطمه است
من گفتم که ای جبرئیل کیست منصوره حضرت جبرئیل علیه السلام گفت که منصوره دختریست که بیرون
خواهد آمد از پشت تو و اسم او در آسمان منصوره و در زمین فاطمه است پس گفتم من که یا جبرئیل
بچه جهة نامیده شده است در آسمان منصوره و در زمین فاطمه حضرت جبرئیل علیه السلام گفت
که نامیده شده است در زمین فاطمه بجهة آنکه بریده است شیعیان خود را از آتش جهنم و بریده

شده اند دشمنان او از دوستی آنحضرت و هنیت معنی قول خداوند عالمیان در کتاب الهی
که قرآن مجید است وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ یعنی بنصرت دادن حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام چون تفسیر ظاهر این آیه مبارکه و تاویل باطنی آن با نکات دقیقه در ضمن حدیث
منقول از کتاب معانی الاخبار که حدیث سوم باب اول این کتاب بود و مذکور شد اجتناب
از تکرار میشود هر که خواهد رجوع بآنجا فرمایند ما جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ
مُحَمَّدٍ الْعَلَوِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ عَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ آبَائِهِ
عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سُمِّيَتْ
فَاطِمَةَ لِأَنَّ اللَّهَ فَطَمَهَا وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ النَّارِ مَنْ لَقِيَ اللَّهَ مِنْهُمْ بِالتَّوْحِيدِ وَالْإِيمَانِ

تحقیق معنی ایمان و فرق میان ایمان و اسلام

بِمَا جِئْتُ بِهِ **شرح** ایمان در لغت بمعنی تصدیق است و ماخوذ است از امن چون تصدیق کننده
امین میگرداند تصدیق کرده شده را از تکذیب و مخالفت او و گاه هست که اطلاق میکنند آن را
بمعنی وثوق بجهت آنکه متضمن گرداند امین و خاطر جمع شیخ طبرسی علیه الرحمه در تفسیر مجمع البیان بیان
کرده است که ازهری گفته است که اتفاق علما است بر اینکه ایمان تصدیق است چنانچه حق تعالی
در سوره یوسف میفرماید از زبان برادران یوسف قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَ
تَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ
یعنی تو تصدیق و اعتماد بقول ما نمیکنی و مصدق از برای ما نیستی پس ایمان بمعنی وثوق و
تصدیق است اما در اصطلاح شرع مبین اعتقاد بعضی آنست که ایمان عبارتست از تصدیق
قلبی بکل آنچه لازم است تصدیق بآن که ضروری دین حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله بوده
باشد مثل توحید و نبوت انبیا و کتب الهی و اوصاف ملائکه و بهشت و دوزخ و بعث و
ثواب و عقاب و بکل ما جاء به النبی اما تمام آنها را بدلیل دانستن ضرور نیست فاضل محقق
شیخ علی رحمه الله در بعضی از تحقیقات خود گفته که مؤمن کسی است که معتقد اعتقادات مذهب
امامیه باشد هر چند که دلیل آنها را نداند و قریب بآنست قول محقق طوسی علیه الرحمه و بعضی از علما

گفته

گفته اند که مؤمن باید اصول ضروریات دین را اگر چه بعنوان اجمال باشد پس ایمان اعتقاد و
قلبیست بکل ما جاء به النبی و عمل بفرایض و سنن کمال ایمان است و از آیات کثیره استدلال
نموده اند بر اینکه ایمان تصدیق و توثیق قلبی تنها است مثل آیه وافی هدایه که حق تعالی در سوره
مجادله فرموده لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ
رَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَٰئِكَ كَتَبَ فِي
قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ
فِيهَا أُولَٰئِكَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَٰئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ
الْمُفْلِحُونَ و در سوره نحل فرموده وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ و در سوره حجرات فرموده وَلَمَّا
يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ و مکرر در قرآن مجید عطف اعمال صالحه را بر آن فرموده و در حدیث
واقع شده است از انس که او روایت کرده از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله که آنحضرت فرموده
که اسلام در ظاهر است و ایمان در دل و اشاره فرموده آنحضرت صلی الله علیه وآله بسینه پر نور خویش
بنا علیه آنچه مقرون بعمل در آیات و احادیث واقع شده ایمان کامل خواهد بود مثل حدیث
صحیح لا ایمان لمن لا امانة له یعنی هر که امانت ندارد ایمان کامل ندارد و امثال آن و اعتقاد
بعضی آنست که ایمان عبارتست از اقرار بلسان و اعتقاد بجنان و عمل بارکان تا اینکه
هر سه جمع در یکی نباشد مؤمن نخواهد بود و بیضاوی نقل کرده است که این مذهب جمهور
محدثین و معتزله و خوارج است پس هر گاه اقرار بلسان نکند کافر است و هر گاه اعتقاد بجنان
نداشته باشد منافق و هر گاه خلل در اعمال باید فاسق است و در نزد اکثر الا که مذهب
ایشان آنست که هر که خلل با ایمان رساند کافر است و مذهب معتزله آنست که او از ایمان
بیرون میرود اما داخل در کفر بسبب آن نمیشود و ایمان بر هر تقدیر اخص است از اسلام
هر مؤمنی مسلم است اما هر مسلم مؤمن نخواهد بود پس میان ایمان و اسلام عموم و خصوص مطلق خواهد
بود و حق تعالی در سوره حجرات فرموده که قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَٰكِنْ قُولُوا

شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب خصال از
چند حدیث از حضرات ائمه معصومین صلوات الله
علیهم اجمعین و از حضرت رسول صلی الله علیه وآله
روایت کرده است که فرموده اند ایمان اقرار
بلسان و معرفت بقلب و عمل
بارکان است
بس

اسلمنا ولما یدخل الایمان فی قلوبکم پس بنابر بعض آیه وافی هدایه اعراب مسلم بودند اما مؤمن
نبودند و بنابر مذهب اول که ایمان عبارت از تصدیق بقلب باشد اختلاف نموده اند علما
در اینکه تصدیق قلبی آیا بتنهائی کافیست چون آن مقصود است یا اینکه شرط است در آن
که اقرار بلسان نیز نماید بیضاوی در تفسیرش گفته است که شاید بوده باشد حق ثانی بجهة این
که ذم عالم معاند بیشتر است از ذم جاهل مقصر و از برای مانع است اینکه بگوید که ذم از برای
انکار است نه از برای عدم اقرار و ظاهر این است که بنابر قول اول هرگاه کسی معتقد حق باشد
بقلب نماید مؤمن است هرچند که اقرار بلسان ننماید بشرط آنکه انکار نیز ننماید بلکه انکار
جبری و گفتن غیر حق بجبر نیز مضر نخواهد بود چنانچه در شان عمار و یا غیر او در سوره مبارکه نحل
نازل شده مَن کَفَرَ بِاللهِ مِن بَعدِ ایمانِهِ اِلّا مَن اُکرِهَ وَقَلبُهُ مُطمَئِنٌّ بِالایمانِ
بنابر اینکه میان ایمان و اسلام عموم و خصوص من وجه خواهد بود و ظاهر این است که ایمان کامل
و اسلام تمام مترادفین باشند چنانچه از بعضی احادیث معلوم میشود و دلالت میکند بر آن
آیه وافی هدایه سوره والذاریات فَاَخرَجنا مَن کانَ فیها مِنَ المُؤمِنینَ فَما وَجَدنا
فیها غَیرَ بَیتٍ مِنَ المُسلِمینَ و در حدیث واقع شده است که پرسیدند از حضرت از
ادنی مرتبه ایمان آنحضرت فرمودند که مرتبه ادنای ایمان آنست که بگوید اَشهَدُ اَن لا اِلهَ
اِلّا اللهُ وَاَنَّ مُحَمَّداً عَبدُهُ وَرَسُولُهُ و اقرار باطاعت خدا و رسول خدا نماید و بشناسد
امام زمانش را پس چون بجا آورد اینها را پس او مؤمن است و احادیث بسیار واقع شده
که هرکه بمیرد و امام زمانش را نشناسد او کافر مرده است شناختن امام زمان از جمله فرایض
و سنتی نیست که کمال ایمان باشد بلکه اصل ایمان است و بدون آن هیچ ایمان منفعت نبخشد
فائده بیضاوی در تفسیرش ذکر کرده است که در هر جا که کلمه ایمان متعدی بباء شود مراد
از آن تصدیق است باتفاق جمیع علما یعنی جمعی نیز که قائل اند بر اینکه ایمان مرکب از
سه جزء است الا من یؤمن و امثال آنها که در قرآن مجید و حدیث متعدی بباء باشد معنی

ازا

ازا التصدیق میباشند انتهی چون معلوم شد که معنی مؤمن یا معتقد بقلب است بنابر مذهب اول و معتقد
بقلب و مقر بلسان و عامل بارکان است بنابر مذهب ثانی و علی ای تقدیر بر یکی از نامهای
خداوند عالمیان که مؤمن است تطبیق این معانی در جناب الهی مشکل است شیخ طبرسی علیه الرحمه
در کتاب مجمع البیان گفته که اطلاق اسم مؤمن بر خداوند عالمیان احتمال دو تاویل دارد
یکی آنکه بوده باشد از امنت متعدی بمفعول واحد بعد از آن نقل شده باشد بباب افعال پس متعدی
بدو مفعول شود از قبیل امنت زیدا العذاب وامنته العذاب باشد پس معنی مؤمن بنابر این المؤمن عباده
من ان یظلمهم یا اولیائه خواهد بود و از جهت که وصف شده است حق تعالی بعدل مثل قول حق جل
که فرموده قائما بالقسط و بر این وجه در احادیث ما از حضرات ائمه معصومین علیهم السلام روایت شده وجه
دیگر آنکه بوده باشد معنی مؤمن مصدق یعنی تصدیق کننده موحدین بر یکتائی خودش دلالت میکند
بر آن قول حق تعالی که در سوره مبارکه آل عمران فرموده شَهِدَ اللهُ اَنَّهُ لا اِلهَ اِلّا هُوَ پس حق تعالی
شاهد چنانچه مصدق است از برای آنچه شهادت میدهد بآن همچنان مصدق کسیست که شهادت
میدهد از برای او پس هرگاه حق تعالی شهادت داد بیکتائی خود پس تحقیق تصدیق موحدین نموده
و هرکه حق تعالی را بیکتائی پرستش نماید حق سبحانه و تعالی مصدق اوست انتهی ثقة الاسلام محمد بن
یعقوب کلینی علیه الرحمه در اصول کافی در حدیث طولانی روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام که آنحضرت فرمودند که خلق نکرده است خداوند عز و جل خلقی را که گرامیتر باشد در نزد خداوند عز
و جل از مؤمن از جهت اینکه بدرستیکه ملائکه مقربین خدمه مؤمنان اند و بدرستیکه قرب جوار الهی از
برای مؤمنان است و بدرستیکه حور العین از برای مؤمنان است انتهی و در حدیث واقع شده که دو
مؤمن مثل دو فرات اند و دو کافر مثل دو نهر تلخ اند علما گفته اند که مراد از آن تشبیه بکمال مؤمن و کافر است نه ایمان
و کفر واقعی چون نیل و فرات هر دو راه آب میرسانند و مردم از آن منتفع میشوند تشبیه بمؤمنان شده
و آن دو دیگر را چون نفعش بمردم نمیرسد تشبیه بکافر بی خیر و برکت شده است انتهی شیخ الاجل
ابوجعفر محمد بن الحسن طوسی نور الله مرقده در کتاب امالی بسند مذکور روایت کرده است از حضرت

و بدرستیکه بهشت مخصوص است
از برای مؤمنان است

امام رضا علیه التحیة والثنا که آنحضرت از پدران بزرگوارش از حضرت امیر المؤمنین صلوات علیه روایت
نموده‌اند که آنحضرت فرمود که شنیدم من از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که آنحضرت فرمود
که حضرت فاطمه زهرا علیها السلم نامیده شد فاطمه از جهة آنکه حق سبحانه وتعالی بریده است او را و دور نموده
او را از آتش دوزخ کسی که ملاقات کند خداوند عالمیان را از ایشان با اقرار بیگانگی حق تعالی
و ایمان بآنچه من نازل شده یعنی ایمان بخدا و برسول خدا و بائمه هدی و بکل ما جاء به النبی داشته
18 باشد **اول** روی فی مقاتل الطالبیین باسناده الی جعفر بن محمد عن ابیه علیهما
السلم ان فاطمة تکنی ام ابیها **یعنی** مؤلف کتاب طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه گفته که
روایت کرده است ابو الفرج اصفهانی که یکی از علماء اهل سنت است در کتاب مقاتل الطالبیین
باسناد خود تا حضرت امام جعفر صادق علیه السلم که آنحضرت از پدر بزرگوارش حضرت امام محمد باقر
علیه السلم روایت نموده که بدرستیکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را بود کنیتش ام ابیها **ابن علام**
داعی مرحوم میدارد که ابو نعیم حافظ که یکی از علمای اهل سنت است در کتاب معرفة الصحابه
ذکر کرده است که کنیت خود حضرت فاطمه زهرا علیها السلم شیر ام ابیها بود یعنی قبل از ولادت
19 اولاد کرامش که مکنی بام الحسن و ام الحسین و ام الائمه شد **مصباح الانوار** عن ابی جعفر وام المحسن
عن ابائه علیهم السلم قال انما سمیت فاطمة بنت محمد صلی الله علیه وآله
الطاهرة لطهارتها من کل دنس و طهارتها من کل رفث وما رأت قط یوما
حمرة ولا نفاسا **شرح** دنس بفتح دال مهمله و فتح نون چرک کثافت و چرکینی رفث بفتح
را مهمله و فتح فا جماع کردن و در لغت جماع و سخن گفتن و سخن زشت و فحش گفتن است **یعنی**
شیخ فاضل کامل هاشم بن محمد علیه الرحمه در کتاب مصباح الانوار روایت کرده از حضرت امام
محمد باقر علیه السلم که آنحضرت روایت فرموده از پدران بزرگوارش که فرموده‌اند که بدرستیکه نامیده
شد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم دختر محمد مصطفی صلی الله علیه وآله طاهره از جهة پاکیزه بودن
آنحضرت از هر چرک و کثافت و پاک بودن آنحضرت از هر زشتی و پلیدی و نه دید هرگز آنحضرت

علیها السلم روزی حیض و نه نفاس یعنی در مدت العمر آنحضرت خون حیض و نفاس که مستلزم کثافت
و ناخوشی است از آنحضرت صادر نشد **باب** ... فی مناقبها و فضائلها و بعض
احوالها و معجزاتها صلوات الله علیها **یعنی** این باب است در بیان مناقب و فضائل
حضرت فاطمه زهرا و بعضی از احوال و معجزات آنحضرت صلوات الله علیها و این باب سوم است
اول قد مر فی باب الرکبان یوم القیمة عن النبی صلی الله علیه وآله بروایة ابن
عباس انه قال لن یرکب یومئذ الا اربعة انا وعلی وفاطمة وصالح نبی الله
فاما انا فعلی البراق واما فاطمة ابنتی فعلی ناقتی العضباء تمام الخبر **شرح**
عضباء بفتح عین مهمله و سکون ضاد معجمه و با الخفط و الف ممدوده شتر گوش شکسته را
گویند که گوشش ا مشقوق باشد در نهایه گفته که اسم ناقه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله عضباء بوده نه بقول
از قول ایشان که میگویند ناقه عضباء یعنی الاذن بوده و ناقه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله مشقوق مشقوق
الاذن نبوده و بعضی گفته‌اند که مشقوق الاذن بوده و قول اول اکثر است زمخشری گفته که این منقول
از قول ایشان است که میگویند ناقة العضباء و آن ناقه ایست که دستش کوتاه است جوهری
گفته که عضباء لقب ناقه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله بوده و مشقوقة الاذن نبوده و در قاموس نیز
مثل این مذکور است و بعضی دیگر نقل کرده‌اند که ناقه آنحضرت نامیده شد عضباء از جهة
نجابتش نه از برای شق گوشش **ن** این حدیث در کتاب خصال شیخ ابن بابویه علیه الرحمه
و ابن علام داعی تمام حدیث را در ترجمه نقل مینماید تا فایده آن تمام باشد **یعنی** مؤلف کتاب
طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه میگوید که گذشت در باب سوار ان روز قیامت روایت
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بروایت ابن عباس و تتمه حدیثی است که روایت
کرده است از او شیخ فقیه ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه
در کتاب خصال از ابن عباس که او گفت که روزی از روزها حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
بیرون آمد و بدست مبارک خود دست حضرت امیر المؤمنین علیه السلم را گرفته بود و آنحضرت

پیغمبر فرمود که ای گروه انصار و ای گروه بنی هاشم و ای گروه بنی عبد المطلب منم حضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله منم رسول خدا آگاه باشید که بدرستیکه من آفریده شده ام از طینت مرحومه
در چهار کس از اهل بیت من من و علی بن ابی طالب و حمزه و جعفر پس گفت گوینده که یا رسول الله
اینها بنده که سواره خواهند بود با تو در روز قیامت پس آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که
مادرت بر تو گریه کند سواره نیست در آن روز مگر چهار کس من و علی و فاطمه و صالح نبی الله اما
من پس سوار خواهم شد بر براق و اما حضرت فاطمه دختر من سوار خواهد شد بر ناقه عضبای من و
اما صالح نبی الله پس او سوار خواهد شد بر ناقه که قوم او پی کردند و اما علی بن ابی طالب پس او سوار
خواهد شد بر ناقه از نور که اعضای آن از یاقوت سرخ باشند و بر آن دو حله سبز انداخته باشند پس
حضرت علی بن ابی طالب بر آن ناقه در میان سوارها آید و در میانه بهشت عنبر سرشت و دوزخ بایستد
و مردمان در آن روز تا بدهن بعرق فرو رفته باشند چون آنحضرت با فضل و برکت در
صحرای محشر بایستند نسیمی از جانب عرش خداوند رحیم بحرکت آید که عرق مردم را خشک
نماید و ایشان را از آن مشقت خلاص فرماید پس بگویند ملائکه و پیغمبران و صدیقان که نیست
این مرد با عزت و برکت مگر ملک مقرب و یا پیغمبر مرسل پس منادی ندا کند که نیست او ملک
مقرب و نه نبی مرسل بلکه این علی بن ابی طالب علیه السلام است برادر با جان برابر حضرت
رسول الله محمد مصطفی صلی الله علیه و آله در دنیا و آخرت ۱۳ جا عمر بن محمد الصیرفی عن محمد بن
همام عن محمد بن القسم عن اسمعیل بن اسحق عن محمد بن علی عن محمد بن
الفضیل عن الثمالی عن الباقر عن ابیه عن جده علیهم السلام قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله ان الله لیغضب لغضب فاطمة و یرضی لرضاها یعنی شیخ
جلیل القدر مفید الحق محمد بن محمد بن النعمان علیه الرحمة والرضوان در کتاب مجالس بسند
معتبر روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت روایت فرمود از پدر
بزرگوارش از جد عالیمقدارش حضرت امام حسین علیهما السلام که آنحضرت فرمودند که فرمود حضرت رسول الله

صلی الله علیه و آله که بدرستیکه خداوند عالمیان جل جلاله غضب میکند از برای غضب حضرت
فاطمه و خشنود میشود از برای خشنودی حضرت فاطمه علیها السلام ل ابن ادریس عن ابیه عن
الاشعری عن ابی عبد الله الرازی عن ابن ابی عثمان عن موسی بن بکر عن
ابی الحسن الاول علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله تعالی
اختار من النساء اربعا مریم و آسیة و خدیجة و فاطمة الخبر شرح چون نقل حدیث
ناقص مناسب ندانست این غلام درگاه حجت علام از کتاب خصال ذکر نمود تا باعث انتفاع
مستمعین گردد بیت المقدس قدس بضم قاف و دال و سکون دال مهمله بمعنی پاکیست در قول حق تعالی
انک بالواد المقدس یعنی مطهر طوی اسم وادیست و ارض مقدسه بیت المقدس است بجهت آنکه
مقر انبیا علیهم السلام و مسکن مؤمنین بود و بعضی گفته اند که ارض مقدسه طور و حوالی آنست و بعضی گفته اند
که دمشق است و بعضی دیگر شام و فلسطین گفته اند و بیت المقدس بتشدید دال و تخفیف دال مهمله مثل
معظم و مجلس مسجد مشهوریست که بنای آن را حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام گذاشته و هر گاه
بآن نسبت دهند میگویند مقدسی مثل معظمی و مقدسی مثل مجلسی و آن مسجد را بیت المقدس نامیده
بجهة آنکه بدرستیکه آن مکانیست که پاک میشوند در آنجا از گناهان صاحب نهایه گفته لانه
الموضع الذی یتقدس فیه من الذنوب و قادسیه دهیست در پنج فرسخی کوفه در جانب بادیه
مشرف بر آن نجف اشرف و آن آخر زمین عرب و حد زمین عرب است لغویین ذکر کرده اند
که حضرت ابراهیم علیه السلام بر آنجا وارد شد پیره زالی در آنجا دید آن پیره زال سر حضرت ابراهیم علیه السلام را
شست حضرت ابراهیم علیه السلام او را دعا کرده و فرمود قدست من ارض یعنی پاکیزه گشتی
از زمین و از برای آن زمین نیز دعا کرد و با اینکه محل فرود آمدن حاجیان است لهذا نامیده شد
بقادسیه بعضی پانزده فرسخی کوفه نقل کرده اند و در حدیث واقع شده که نیست زمینی که
در آن اسم محمد صلی الله علیه و آله گفته شود و یا اینکه محمد نامی در آن باشد مگر اینکه آن زمین
میشود مقدس یعنی شیخ فقیه ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه

در کتاب خصال بسند معتبر روایت کرده است از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که آنحضرت
فرمودند که فرمود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بدرستیکه حق سبحانه و تعالی برگزیده از
هر چیز چهار چیز را برگزیده از ملائکه حضرت جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملک الموت را و برگزیده از
پیغمبران چهار پیغمبر را که در راه خدا با دشمنان دین جهاد نمایند حضرت ابراهیم و داود و موسی
و من و برگزیده از خانه ها چهار خانه را و داده را بر اینها فرمود حق تعالی در قرآن مجید در سوره مبارکه
آل عمران است إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ
و برگزیده از شهرها چهار شهر را بس فرموده در قرآن مجید که در سوره مبارکه تین است وَالتِّينِ وَ
الزَّيْتُونِ وَطُورِ سِينِينَ وَهَٰذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ آنحضرت فرمود که تین مدینه طیبه و زیتون بیت
المقدس و طور سینین کوفه و هذا البلد الامین مکه معظمه است و برگزیده از زنان عالمیان چهار نفر را مریم
بنت عمران و آسیه زن فرعون و خدیجه بنت خویلد و فاطمه زهرا علیها و علیهم السلام و برگزیده از
افعال حج چهار چیز را قربانی و صدای حاجیان را بتلبیه و بستن احرام و طواف خانه مبارکه و بر
گزیده از ماهها چهار ماه را ماه رجب و شوال و ذی القعده و ذی الحجه یعنی آنها را ماه احرام
گردانیده و مراد از اشهر حرم نیز که در آیه مبارکه وارد شده ظاهرش آنکه این چهار ماه احرام است
و برگزیده از روزها چهار روز را روز جمعه و روز ترویه و روز عرفه و روز نحر که روز هشتم و نهم و دهم
ذی الحجه الحرام باشد و در آن ایام حاجیان بیت الله الحرام مشغول افعال حج و عمره و طواف
و صلوة عند المقام اند ن بالاسانید الثلثة عن الرضا عن آبائه علیهم السلام قال قال
رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله لیغضب لغضب فاطمة و یرضی لرضاها
صح عن الرضا عن آبائه علیهم السلام مثله یعنی شیخ فقیه ابو جعفر محمد بن علی بن
الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب عیون اخبار الرضا باسناد ثلثه
روایت کرده است از حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا که آنحضرت صلوات الله علیه روایت
فرمود از پدران بزرگوارش از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمودند بدرستیکه

خداوند عالمیان غضب میکند از برای غضب حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و خشنود میشود از برای خشنودی حضرت
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام ایضا شیخ فاضل کامل امین الدین ابو علی فضل بن الحسن بن
الفضل الطبرسی علیه الرحمه نیز در کتاب صحیفة الرضا مثل این حدیث را از حضرت امام رضا علیه السلام
روایت کرده است ن باسناد التمیمی عن الرضا عن آبائه علیهم السلام قال قال
النبی صلی الله علیه و آله الحسن و الحسین خیر اهل الارض بعدی و بعد ابیهما
و امهما افضل نساء اهل الارض ن باسناد التمیمی عن الرضا عن آبائه علیهم السلام
قال قال النبی صلی الله علیه و آله ان فاطمة احصنت فرجها فحرّم الله ذریتها
علی النار شرح احصان در لغت بمعنی منع است و محصن بکسر و فتح صاد مردی را گویند که زن
داشته باشد بکسر صاد موافق قیاس و بفتح صاد بغیر قیاس است و محصنه زنی را گویند که شوهر داشته
باشد و زن عفیفه را نیز محصنه گویند و زن حامله را نیز محصنه گویند و در تفسیر علی بن ابراهیم روایت
کرده است در تفسیر قول خداوند عالمیان که در سوره انبیا فرموده وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا
فَنَفَخْنَا فِيهَا مِن رُّوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِّلْعَالَمِينَ آنحضرت علیه السلام فرمودند که مریم
علیها السلام را ندیده بود کسی یعنی عفت آنحضرت مرتبه بود که هرگز با نامحرم ننمود از گشتن و چشم نامحرم
باو نیفتاده بود با وجود آنکه محرره و معتکف در مسجد بوده و این معنی نهایت عفت و عصمت است یعنی
شیخ فقیه ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب عیون
اخبار الرضا بسند معتبر تمیمی روایت کرده است از حضرت امام رضا علیه السلام و آنحضرت از
پدران بزرگوارش از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نمودند که آنحضرت فرمودند
که حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام بهترین اهل زمین اند بعد از من و بعد از پدر عالیقدر ایشان
و مادر عالیشان ایشان افضل و بهترین زنان روی زمین است ایضا شیخ فقیه مذکور در
کتاب مزبور بسند معتبر تمیمی روایت کرده است از حضرت امام رضا علیه السلام و آنحضرت از پدران
عالیمقدارش روایت فرمود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که بدرستیکه حضرت

فاطمه زهرا علیها السلام عفت و طهارت در زینت بمرتبه که هرگز نامحرمی آنحضرت را ندید پس حرام کرد
ذریه آنحضرت را بر آتش دوزخ لی الحسن بن محمد بن سعید الهاشمی عن جعفر بن محمد
العلوی عن محمد بن علی بن خلف عن حسن بن صالح عن ابی معشر عن محمد بن قیس
قال کان النبی صلی الله علیه و آله اذا قدم من سفر بدأ بفاطمة علیها السلام
فدخل علیها فاطال عندها المکث فخرج مرة فی سفر فصنعت فاطمة علیها السلام
مسکتین من ورق و قلادة و قرطین و سترا لباب البیت لقدوم ابیها و زوجها صلوات
الله علیهما فلما قدم رسول الله صلی الله علیه و آله دخل علیها فوقف اصحابه علی
الباب لا یدرون یقفون او ینصرفون لطول مکثه عندها فخرج علیهم رسول الله
صلی الله علیه و آله و قد عرف الغضب فی وجهه حتی جلس عند المنبر فظنت فاطمة
علیها السلام انه انما فعل ذلک رسول الله صلی الله علیه و آله لما رای من المسکتین
و القلادة و القرطین و الستر فنزعت قلادتها و قرطیها و مسکتیها و نزعت الستر
فبعثت به الی رسول الله صلی الله علیه و آله و قالت للرسول قل له تقرأ علیک
ابنتک السلام و تقول اجعل هذا فی سبیل الله فلما اتاه قال فعلت فداها ابوها ثلث
مرات لیست الدنیا من محمد و لا من آل محمد و لو کانت الدنیا تعدل عند الله من
الخیر جناح بعوضة ما سقی فیها کافرا شربة ماء ثم قام فدخل علیها شرح
مسکه بفتح میم و فتح سین مهمله خلخال و دست برنجن و ورق بفتح واو و کسر و سکون را مهمله
نقره را گویند صاحب قاموس گفته است که ورق مثلثه مثل کتف و جبل یعنی بفتح و ضم و کسر
واو با سکون را مهمله و بفتح واو و کسر را مهمله مثل کتف و بفتح واو و فتح را مهمله مثل
جبل یعنی درم سکه زده شده است جمع آن اوراق و وراق است قلاده بکسر قاف
گردن بند قرط بضم قاف و سکون را مهمله گوشواره را گویند یعنی شیخ فقیه ابوجعفر محمد بن علی
بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب امالی بسند معتبر روایت کرده است

که دأب حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله آن بود که چون از سفری مراجعت مینمود اول بخانه
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام تشریف شریف ارزانی میفرمود و مدتی در نزد حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام مکث مینمود پس آنحضرت صلی الله علیه و آله تشریف بردند یکبار بسفری حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام بجهت دست برنجن نقره و گردن بندی و دو گوشواره بجهت خود ساخته بود و پرده
بجهت در خانه درست و مهیا نموده از برای آمدن پدر بزرگوار و شوهر عالیمقدارش پس چون
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله مراجعت از آن سفر نمود و بدستور معمول اولا بخانه حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام تشریف شریف ارزانی فرمود و اصحاب آنحضرت در در خانه حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام ایستاده بودند نمیدانستند که بایستند یا برگردند بجهت آنکه دستور حضرت پیغمبر
طول مکث بود در نزد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پس بیرون تشریف آورد حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله بر اصحاب قبل از پراکنده شدن ایشان و اثر غضب از روی مبارک آنحضرت معلوم بود
آنحضرت صلی الله علیه و آله تشریف آوردند بمسجد و در نزد منبر مبارک نشستند حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام دانست که مکث ناکردن و توقف نفرمودن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در نزد او بسبب دیدن
دست برنجن و گردن بند و گوشواره و پرده است حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را آنها خوش نیامده
پس آنحضرت علیها السلام در همان دم گردن بند را از گردن مبارکش گشود و گوشوارها و دست
برنجنها را در آورد و پرده را برداشت و مجموع را بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاد
و بشخصی که آنها را با او بخدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله میفرستاد گفت که بخدمت
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله عرض کن که دخترت بتو سلام میرساند و میگوید که اینها را
در راه رضای خداوند عالمیان بهر که خواهی بده پس چون آنها را بخدمت آنحضرت صلی الله
علیه و آله آوردند و پیغام حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بعرض آنجناب رسید بزبان معجز بیان
سه مرتبه فرمود که کرد آنچه را که من میخواستم پدرش فدای او باد بعد از آن فرمود که نیست دنیا
از برای محمد و نه از برای آل محمد و اگر در نزد حق تعالی دنیا در خوبی برابری میکرد با پر پشه

حق تعالی در دنیا هیچ کافری که حضرت از آب نبیند او پس آنحضرت صلی الله علیه وآله برخواستند
و بحجره منوره حضرت فاطمه زهرا علیها السلام تشریف تشریف ارزانی فرمودند ج عن الحسین بن
زید عن جعفر الصادق علیه السلام ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال لفاطمة
یا فاطمة ان الله عز وجل یغضب لغضبك ویرضی لرضاك قال فقال المحدثون
بها قال فاتاه ابن جریج فقال یا ابا عبد الله حدثنا الیوم حدیثا استشهره الناس
قال وما هو قال حدثت ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال لفاطمة ان الله
یغضب لغضبك ویرضی لرضاك قال فقال علیه السلام ان الله لیغضب فیما ترون
لعبده المؤمن ویرضی لرضاه فقال نعم فقال علیه السلام فما تنكرون ان تكون
ابنة رسول الله مؤمنة یرضی الله لها ویغضب لها قال صدقت الله اعلم حیث
یجعل رسالته شرح تحقیق معنی مومن را در اواخر باب سابق که باب دوم است مذکور شد
هر که خواهند رجوع بآنجا فرمایند یعنی شیخ الثقة الكامل ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی
علیه الرحمه در کتاب احتجاج روایت کرده است از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام
که آنحضرت فرمودند که بدرستیکه حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله فرمودند از برای حضرت فاطمه
زهرا صلوات الله علیها که ای فاطمه بدرستیکه خداوند عالمیان جل جلاله غضبناک میشود از
برای غضب تو وخشنود میشود از جهة خوشنودی تو راوی حدیث میگوید که چون روات
حدیث این خبر بسیرت اثر را شنیدند و آنرا نقل نمودند ابن جریج بخدمت آنحضرت علیه السلام آمد
و گفت یا ابا عبد الله امروز حدیثی شنیده ام که شهرت داده اند آنرا مردمان آنحضرت فرمودند
که چه خبر است آنچه شنیده ابن جریج گفت که شنیده ام که شما فرموده اید که بدرستیکه حضرت رسول خدا
صلی الله علیه وآله فرمودند از برای حضرت فاطمه زهرا که بدرستیکه حق تعالی بغضب می آید از برای غضب
تو وخوشنود میشود از جهة خوشنودی تو پس آنحضرت علیه السلام فرمودند که آیا نیست در احادیثی
که شما روایت کرده اید اینکه بدرستیکه حق تعالی غضبناک میشود از غضب بنده مومنش و خشنود

میشود

شود از خشنودی بنده مومنش ابن جریج گفت که بلی هست اینحدیث پس آنحضرت علیه السلام
فرمودند که پس از چه خبر انکار میکنید از اینکه بوده باشد دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله
مومنه خوشنود شود حق تعالی از خشنودی او وغضب آید و شود از غضب او پس ابن جریج
بآنحضرت گفت که راست میگویی در این آیه مبارکه که بعنایت تلاوت نمود الله اعلم حیث یجعل
رسالته یعنی خداوند عالمیان دانا تر است و میداند که در کجا میگذارد پیغمبری را ۱۸ لی
القطان عن السكری عن الجوهری عن العباس بن بكار عن عبد الله المثنی عن
عمه ثمامة بن عبد الله عن انس بن مالك عن امه قالت ما رأت فاطمة
علیها السلام دما فی حیض ولا نفاس لی ابن الولید عن الصفار عن ابن
معروف عن ابی اسحق عن الحسن بن زیاد العطار قال قلت لابی عبد الله علیه السلام
قول رسول الله صلی الله علیه وآله فاطمة سیدة نساء اهل الجنة اسیدة
نساء عالمها قال ذاك مریم وفاطمة سیدة نساء اهل الجنة من الاولین والآخرین
فقلت فقول رسول الله صلی الله علیه وآله الحسن والحسین سیدا شباب اهل
الجنة قال هما والله سیدا شباب اهل الجنة من الاولین والآخرین یعنی شیخ
فقیه ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب امالی روایت
کرده است بسند مذکور از مادر انس بن مالک که او گفت که هرگز حضرت فاطمه صلوات الله علیها
زهرا خونی که زنان می بینند در حیض ونه در نفاس ل ایضا شیخ فقیه مذکور در کتاب مزبور بسند معتبر
مسطور روایت کرده است از حسن بن زیاد که او گفت که من عرض کردم بخدمت حضرت امام
بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که فرمان واجب الاذعان حضرت رسول خدا محمد مصطفی
صلی الله علیه وآله که فرمودند که حضرت فاطمه زهرا سیده زنان اهل بهشت است آیا سیده
و بزرگ زنان عالم خود بوده است آنحضرت فرمودند که آنچه تو میگویی مریم بنت عمران است که
سیده زنان اهل عصر خود بوده است و حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها سیده زنان

اهل بهشت از اولین و آخرین پس عرض کردم که فرمایش حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمودند حسن و حسین سید جوانان اهل بهشت اند آنحضرت فرمودند که بخدا قسم که حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام هر دو سید و بزرگ جوانان اهل بهشت اند از اولین و آخرین لی

الطالقانی عن احمد بن محمد الهمدانی عن ابی قلابة عن غانم بن الحسن السعدی عن مسلم بن خالد المکی عن جعفر بن محمد عن ابیه عن جابر بن عبد الله الانصاری عن علی بن ابی طالب علیه السلام قال قالت فاطمة علیها السلام لرسول الله صلی الله علیه و آله یا ابتاه این القاک یوم الموقف الاعظم و یوم الاهوال و یوم الفزع الاکبر قال یا فاطمة عند باب الجنة و معی لواء الحمد و انا الشفیع لامتی الی ربی قالت یا ابتاه فان لم القک هناک قال القینی علی الحوض و انا اسقی امتی قالت یا ابتاه ان لم القک هناک قال القینی علی الصراط و انا قائم اقول رب سلم امتی قالت فان لم القک هناک قال القینی و انا عند المیزان اقول رب سلم امتی قالت فان لم القک هناک قال القینی علی شفیر جهنم امنع شررها و لهبها عن امتی فاستبشرت فاطمة بذلک صلی الله علیها و علی ابیها و بعلها و بنیها یعنی

شیخ فقیه ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب امالی بسند معتبر روایت کرده است از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که آنحضرت روایت نمود از پدر بزرگوارش و آنحضرت از جابر بن عبد الله انصاری و جابر از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام که آنحضرت فرمودند که عرض کرد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بخدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که ای پدر بزرگوار در کجا بملاقات گرامیت مشرف شوم در روز ایستادن عظیم و در روز ترس و بیم و روز فزع بزرگ آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که ای فاطمه در در بهشت عنبر سرشت و با من باشد علم حمد خدای تعالی و شفاعت کننده باشم از برای امتم بسوی خداوند عالمیان حضرت

فاطمه زهرا علیها السلام عرض کرد که ای پدر عالیمقدار اگر در آنجا ملاقات نشود دیگر بخدمت مشرف شوم در کجا طلب خدمت نمایم و فیض ملاقات شریف را جویم آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که طلب ملاقات من کن در نزد حوض کوثر در حالتی که آب میدهم امت خود را از آن حوض حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عرض نمود که ای پدر عالیشان اگر در آنجا نیز بشرف ملاقات مشرف نشوم در کجا طلب ملازمت سراسر سعادت نمایم و فیض موهبت وجود کثیر الجود را جویم آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که خود را بملاقات من برسان در نزد پل صراط در وقتی که ایستاده باشم من در پیش آن پل و بگویم خداوندا سلامت بگذران از پل صراط امت مرا حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عرض کرد که اگر در آنجا نیابم حضرتت را و درد خود را از کجا دوا جویم آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که ملاقات کن مرا در نزد میزان در حالتی که ایستاده باشم در نزد میزان اعمال و گویم که خداوندا سالم گردان امت مرا از عذاب حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عرض کرد که اگر در آنجا نیز نیابم در کجا طلب نمایم وصال شریف را جویم آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که برسان خود را بمن در کنار جهنم که من در آنجا ایستاده باشم و منع نمایم شرارها و زبانهای آتش جهنم را از امت خود پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از استماع این خبر مژده آثار خوشنود و شاد و فرحناک شد صلوات خدا بر آنحضرت و بر پدر آنحضرت و بر شوهر آنحضرت و بر پسران آنحضرت باد

لی یحیی بن زید بن العباس عن عمه علی بن العباس عن علی بن المنذر عن عبد الله بن سالم عن حسین بن زید عن علی بن عمر بن علی عن الصادق جعفر بن محمد عن ابیه عن علی بن الحسین عن الحسین بن علی عن علی بن ابی طالب علیهم السلام عن رسول الله صلی الله علیه و آله انه قال یا فاطمة ان الله تبارک و تعالی لیغضب لغضبک و یرضی لرضاک قال فجاء صندل فقال لجعفر بن محمد علیهما السلام یا ابا عبد الله ان هؤلاء الشباب یجیئونا عنک باحادیث منکرة فقال له جعفر علیه السلام و ما ذاک یا صندل

قال الحاضرون عنك انك حدثتهم ان الله يغضب لغضب فاطمة ويرضى لرضاها
قال فقال جعفر عليه السلام يا سندل الستم تعلمون فيما تروون ان الله تبارك
وتعالى ليغضب لغضب عبده المؤمن ويرضى لرضاه قال بلى قال فما تنكر
ان تكون فاطمة عليها السلام مؤمنة يغضب الله لغضبها ويرضى لرضاها قال
فقال الله اعلم حيث يجعل رسالاته ما الغضايري عن الصدوق عن نحو مثله
شرح در انحدیث آخر آیه مبارکه رسالاته است ودر حدیث سابق رسالته بود هر دو قرائت
واقع شده رسالته قرائت ابن کثیر وحفص است بر افراد که قرائت سابق است وقرائت باقی قرّاء تمام
رسالاته بر جمع است تحقیق معنی مؤمن ورا در اخر باب سابق که باب دوم است مذکور شد هرکه
خواهد رجوع بانجا فرمایند یعنی شیخ فقیه ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه
القمی علیه الرحمه در کتاب امالی بسند متصل مذکور روایت کرده است از حضرت امام بحق ناطق
جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام وآنحضرت از پدر عالیمقدارش حضرت امام زین العابدین علیه السلام
که آنحضرت روایت نموده از پدر بزرگوارش حضرت امام محمد باقر علیه السلام
وآنحضرت از پدر رفیع القدرش حضرت امام حسین علیه السلام وآنحضرت از پدر عالیشانش حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام وآنحضرت از حضرت رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه وآله روایت
نموده‌اند که بدرستیکه آنحضرت صلی الله علیه وآله فرمودند که یا فاطمه بدرستیکه حق سبحانه وتعالی
هرآینه غضبناک میشود از غضب کردن تو وخشنود میشود از خشنود شدن تو راوی
گوید که پس آمد سندل بخدمت آنحضرت وگفت از برای حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
که یا ابا عبد الله بدرستیکه این جوانان می‌آیند نزد ما واز تو احادیثی که ناخوش مینماید
نقل میکنند آنحضرت علیه السلام فرمود که چه خبر است آنچه نقل میکنند ای سندل عرض کرد سندل
که خبر آورده‌اند بما از جانب تو که بدرستیکه شما حدیث فرموده‌اید بجماعت ایشان اینکه بدرستی
که خداوند عالمیان غضبناک میشود از برای غضب حضرت فاطمه وخشنود میشود از جهة
خشنودی حضرت فاطمه راوی گفت پس حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام

فرمود

فرمود که یا سندل آیا نیستید شما که روایت کرده‌اید در آنچه روایت نموده‌اید که بدرستیکه
خداوند عالمیان غضبناک میشود از برای غضب بنده مؤمن وخشنود میشود از برای
خشنودی بنده مؤمن سندل گفت بلی چنین است آنحضرت علیه السلام فرمودند که پس از چه
چیز انکار میکنید شما انحدیث را انکار منمایید از اینکه بوده باشد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
مؤمنه غضبناک شود خداوند عالمیان از برای غضب آنحضرت وخشنود شود از برای
خشنودی آنحضرت راوی گفت که پس خواند سندل این آیه مبارکه را الله اعلم
حیث یجعل رسالاته یعنی خداوند عالمیان داناتر است بجائی که میکند ارواح
پیغامهای خود را که آنجاست قابل رسالات وعلوم مخزونه حق تعالی ایضا شیخ الفاضل
ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی علیه الرحمه نیز در کتاب امالی بسند مذکور مثل انحدیث را روایت
نموده لی ابن موسى عن الاسدي عن البرمكي عن جعفر بن احمد التميمي عن
ابيه عن عبد الملك بن عمير عن ابيه عن جده عن ابن عباس عن النبي
صلى الله عليه وآله قال ابنتي فاطمة سيدة نساء العالمين الخبر لی الطالقاني
عن الجلودي عن هشام بن جعفر عن حماد عن عبد الله بن سليمان قال
قرأت في الانجيل في وصف النبي صلى الله عليه وآله نكاح النساء ذو
النسل القليل انما نسله من مباركة لها بيت في الجنة لا صخب فيه ولا
نصب يكفلها في آخر الزمان كما كفل زكريا امك لها فرخان مستشهدان
وقد مر الخبر بتمامه في احوال النبي صلى الله عليه وآله شرح ترجمه حدیث اول
تمامه چنانچه در کتاب امالی روایت شده ذکر میشود وخبر ثانی نیز چون مؤلف کتاب بحار
تراه دخل الجنة منواه حواله بمکان معین نموده ومنقول از ائمه اطهار شود لهذا آنچه مؤلف
علیهم السلام نیز
رحمه الله در اینجا ذکر نموده ترجمه مینماید تقرسی بفتح تا نقطه وسکون صاد مهمله مثل جلبی اسم
شهریست در شام واسم دهیست در بغداد ونزدیک عکبرا وصنعا بفتح صاد مهمله وسکون

نون و فتح عین مهمله و الف ممدوده اسم شهریست در یمن در کتاب مجمع البحرین ذکر کرده است
که مدیر سنگی آن اول شهریست که بنا گذاشته شد بعد از طوفان حضرت نوح علیه السلام صخب
بفتح صاد مهمله و فتح خاء معجمه صدای بلند و اضطراب صدای خصمها و سخن پوچ و بیهوده را
گویند نصب بفتح نون و فتح صاد مهمله و بضم نون و سکون صاد و بضم نون و ضم صاد
بمعنی تعب و رنج و بلاست نقب بکسر صاد و تشدید کتف بیمار و دردمند را گویند کافل طفل و متعهد
قیام کننده بامور او و تربیت کننده او را گویند فرخ بفتح فا و سکون راء مهمله جوجه مرغ را
گویند و ماده آن را فرخه گویند و بچه کوچک هر حیوان و گیاه را نیز فرخ میگویند یعنی شیخ فقیه
ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب امالی بسند معتبر
روایت کرده است از ابن عباس که او گفت که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند
که من بزرگ و سید انبیا و مرسلینم و من افضلم از ملائکه مقربین و اوصیای من سید
و بزرگ اوصیاء انبیا و مرسلین اند و ذریه من افضل ذریتهای انبیا و مرسلین اند و اصحاب
من آنچنان اصحابی که بطریقه من عمل نمایند افضل اصحاب پیغمبران و مرسلین اند و دختر من حضرت
فاطمه سیده زنان عالمین است و پاکان از زنان من مادران مؤمنانند و امت من
بهترین امتهاست که بیرون آمده شده است از برای مردمان و من در روز قیامت متابعان
من بیشتر از متابعان پیغمبران است و از برای من است حوضی که عرض او مابین بصری
و صنعاست و در آن حوض باشد از ظروف بعدد ستارهای آسمانها و جانشین من
بر آن حوض در آن روز کیست که جانشین منست در دار دنیا بعضی از صحابه عرض کردند
که جانشین دنیا و آخرت شما کیست یا رسول الله آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که
امام مسلمانان و میر مؤمنان و مولی و صاحب اختیار ایشان بعد از من حضرت علی بن ابی طالب
علیه السلام است و او آب خواهد داد از آن حوض دوستانش را و منع خواهد کرد از آن حوض
دشمنانش را چنانچه منع و طرد مینماید یکی از شما شتر غریب بیگانه را از آب پس آنحضرت فرمودند

کسی که دوست دارد علی بن ابی طالب علیه السلام را و اطاعت او کند در دار دنیا فردا در سر حوض
کوثر در نزد من باشد و خواهد بود با من در درجه من در بهشت عنبر سرشت و کسی که دشمن دارد
علی بن ابی طالب علیه السلام را در دار دنیا و نافرمانی او کند در روز قیامت من او را نبینم
و او هم مرا نبیند و من نرسیده ملائکه عذاب او را گرفته بآتش جهنم برند ایضا شیخ فقیه
مذکور در کتاب امالی بسند معتبر از عبد الله بن سلیمان که از اصحاب حضرت امام زین
العابدین و امام محمد باقر علیهما السلام است و کتب آسمانی را خوانده بود روایت کرده است
که او گفت که خوانده ام من در انجیل در وصف حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که حق تعالی اوصاف
پسندیده آنحضرت را بحضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام بیان فرمود که پیغمبر آخر الزمان بسیار
تزویج کننده زنان خواهد بود و صاحب نسل کم است منحصر است نسل او از دختر با مبارک و برکت
که از برای او باشد خانه در بهشت که نباشد در آنخانه صدای بلند و قال و قیل و سخن پوچ
و بیهوده و نبوده باشد در آنجا رنج و تعب و با خاتم پیغمبران تکفل دری و تربیت آن
دختر نماید در آخر الزمان چنانچه تکفل دری و تربیت نمود حضرت زکریا مادر تو را و از برای آن
دختر او خواهد بود دو پسر که هر دو شهید گشته بمرتبه عظمای شهادت فائز شوند مؤلف
کتاب طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه گفته که تمام این خبر یعنی آنچه عبد الله در انجیل حضرت عیسی
اوصاف حضرت پیغمبر را خوانده و شیخ فقیه علیه الرحمه در کتاب امالی روایت نموده در کتاب
احوال حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله قبل از این مذکور شد لی ۱۳ ابن ادریس عن ابیه عن ابن
عیسی عن محمد بن یحیی الخراز عن موسی بن اسمعیل عن ابیه عن موسی بن جعفر
عن آبائه علیهم السلام قال قال علی علیه السلام ان رسول الله صلی الله علیه و آله
دخل علی ابنته فاطمة علیها السلام و اذا فی عنقها قلادة فاعرض عنها فقطعتها
فرمت بها فقال لها رسول الله صلی الله علیه و آله انت منی یا فاطمة ثم جاء
سائل فناولته القلادة ثم قال رسول الله صلی الله علیه و آله اشتد غضب الله

وبقضبی علی من أهرق دمی وآذانی فی عترتی کشف عن موسی بن جعفر علیه السلام
مثله شرح اهرق فعل ماضی و مصدر آن اهراق بمعنی ریختن است و اصل اهراق اراق و اصل
آن اریق بود یا را قلب کردند بالف اراق شد همزه را بدل کردند بهاء هراق شد میگویند
هراق الماء یریقه و هراق الماء یهریقه سیبویه گفته است که بین لازم کلمه شده گویا از حروف
اصلی کلمه است پس داخل کردند الف را بعد از این برها و دوا که نشده ها را عوض از حذف عین
الفعل بدل و مبدل هر دو را جمع کردند اهراق شد پس اهرق بر وزن افعل خواهد بود و بجهة
آنکه اصل اهرق اریق است عترت بکسر عین نسل و خویشان نزدیک را گویند و ابن اثیر که از
علمای اهل سنت است در نهایه گفته است که عترت مرد خویشان نزدیک او جمعند که خصوصیت بیشتر باشند و عترت
حضرت پیغمبر پسران عبد المطلب اند و بعضی گفته اند که اهل بیت اقربین آنحضرت اند که اولاد
آنحضرت و علی بن ابی طالب و اولاد او باشند و بعد از آن گفته است که مشهور و معروف
آنست که عترت آنحضرت اهل بیت آنحضرت است جمعی که حرام بود بر ایشان زکوة از حضرت
امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام روایت شده که آنحضرت روایت فرموده اند از پدران
بزرگوار خود از حضرت امام حسن علیه السلام که آنحضرت فرموده اند که پرسیدند از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام از معنی قول حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که فرمودند که من میگذارم در
میان شما دو چیز عظیم القدر را کتاب الهی و عترت من کیستند آن عترت که حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله فرموده اند آنحضرت فرموده اند که عترت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله منم و حضرت
امام حسن و حضرت امام حسین و نه امام از اولاد حضرت امام حسین علیهم السلام که نهم ایشان
مهدی و قائم آل محمد است جدا نمیشوند ایشان از کتاب الهی و کتاب الهی نیز از ایشان
جدا نمیشود تا آنکه هر دو با هم در سر حوض کوثر بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد شوند و
در حدیث دیگر وارد شده است که از آنحضرت پرسیدند از عترت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
آنحضرت فرموده اند که عترت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آل عبا اند که حضرت امیر المؤمنین و حضرت

فاطمه

فاطمه زهرا و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهم السلام باشند و از ابن الاعرابی نقل
شده است که عترت مرد ذریه او است که از پشت او باشند و لهذا نامیده شد بعترت ذریه
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که از حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمه علیهما السلام متولد شده باشند و عترت حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله البته اولاد حضرت فاطمه علیها السلام است و در کتاب معانی الاخبار شیخ
بغویه نیز چنین روایت شده و در کتاب مجمع البحرین مذکور است که بعضی از علمای اعلام محققین
از ابن الاعرابی نقل کرده اند که او گفت که عترت بمعنی شهر و بیضه و اصل است و ائمه هدی علیهم السلام
شهر اسلام و بیضه اسلام و اصل اسلام اند و عترت سنگ عظیمی را گویند که ضب یعنی سوسمار سوراخ
خود را در اطراف آن درست میکند بجهة راه یافتن بمکان خود که آنرا بیابد و راه را بسبب هدایت
آن گم نکند و ائمه هدی علیهم السلام هداة اسلام اند هر که ایشان را منظر کرد راه حق را هرگز گم نکند
و عترت اصل درختی را گویند که بریده شده باشد از ائمه هدی علیهم السلام حق ایشان را بریده اند و ظلمها
بر ایشان کردند و عترت پارچه مشک را گویند که بزرگ و در نافه باشد و ائمه هدی علیهم السلام
از میان بنی هاشم و بنی عبد المطلب مثل پارچه مشک بزرگ بودند در ناف عبد مناف و عترت چشمه آب گوارا
خوش طعم گوارا را گویند و علوم ائمه هدی علیهم السلام جاریست در میان مردمان گوارا و خوش طعم
از جمیع اشیاست در نزد عالمان و عاقلان و عترت ذکور اولاد را گویند و ائمه هدی علیهم السلام در
مردی و مردانگی تمام عند الخواص و العوام بودند و عترت باد را گویند و باد لشکر خداوند عالمیان
حضرات ائمه هدی علیهم السلام نیز لشکر خداوند لم یزل و لا یزال بودند و عترت گیاهی را گویند مثل
مرزنجوش که در زمین یمن و متفرقست ائمه هدی علیهم السلام نیز صاحبان شأن متفرق اند و در کار
ایشان روئیده است در شرق و غرب و عترت گردن بندی را گویند که محکم کرده باشند آنرا
بمشک مثل مهره ائمه هدی علیهم السلام گردن بند و زینت علم و دانشند و عترت مرد اولیا و دوستان
او را گویند ایشانند دوستان حقیقی و مخلصان صمیمی و بندگان واقعی خداوند عالمیان و
عترت رهط را گویند و ائمه هدی علیهم السلام رهط حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله اند و رهط

مرد قوم و قبیله اوست یعنی شیخ فقیه ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه
در کتاب امالی بسند معتبر روایت کرده است از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که آنحضرت
روایت فرموده اند از پدران بزرگوار خود علیهم السلام که ایشان فرموده اند که فرمود حضرت علی بن
ابیطالب علیه السلام که به درستیکه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل شد روزی بر دختر خود حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام و در گردن مبارک حضرت فاطمه زهرا علیها السلام گردن بندی بود حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله را از آن خوش نیامد پس چون حضرت فاطمه زهرا علیها السلام دانست که آن قلاده بسبب طبع
مبارک آن بزرگوار خوش نیامد آن قلاده را در همان لحظه بریده و دور انداخت پس حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرموده اند از برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که تو از منی ای فاطمه پس آمد سائلی حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام آن گردن بند را برداشت و بسائل داد پس حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله
بعد از مشاهده اطوار ولیعهد آن گلدسته بوستان نبوت و رسالت فرموده اند که سخت شده است
غضب خداوند قهار و غضب من بر کسی که بریزد خون مرا و آزار کند مرا در عترت من ایضا
شیخ ثقه زکی علی بن عیسی الاربلی رحمه الله در کتاب کشف الغمه از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام مثل
این حدیث را روایت کرده است فس ۱۳ الحسین بن محمد عن المعلی عن الوشاء عن محمد بن
الفضیل عن ابی حمزه عن ابی جعفر علیه السلم فی قوله انها لاحدی الکبر نذیرا للبشر
قال یعنی فاطمه علیها السلم شرح این آیه مبارکه در سوره مدثر است ما قبل و ما بعد آیه مبارکه
چنین است کلا والقمر واللیل اذ ادبر والصبح اذا اسفر انها لاحدی الکبر نذیرا
للبشر لمن شاء منکم ان یتقدم او یتأخر از قرّاء نافع و حمزه و حفص و یعقوب و خلف
اذ بی الف و ادبر بالف که از باب افعال باشد خوانده اند و باقی قرّاء اذا را با الف و دبر را
بغیر الف از باب ثلاثی مجرد خوانده اند کبر بضم کاف و فتح با بخط جمع کبری که مؤنث اکبر است
چنانچه جمع فعلی بر وزن فعل آمده جمع فعلی نیز بر فعل آمده و کبری بمعنی عظمی است یعنی امر عظیمی که
مثل و نظیر ندارد و مفسرین در مرجع ضمیر مؤنث حیران گشته اختلاف نموده اند بعضی گفته اند

الز

آتش و بعضی نار و سقر و بعضی آیات قرآنی گفته اند و همچنین اختلاف نموده اند در نصب نذیرا
بعضی گفته اند که منصوب بر حالیت است و نذیرا بمعنی منذر است که اسم فاعل باشد و ذو الحال
ضمیر است که در احدی الکبر است که عاید است بسوی هاء که در انها است و آن هاء کنایه از نار است
و تذکیر آن از قبیل تذکیر طالق است که میگویند امرأة طالق یعنی صاحب طلاق است و همچنین
نذیر است یعنی صاحب انذار است و بعضی گفته اند که حال متعلق باول سوره است که یا ایها
المدثر قم نذیرا للبشر فانذر و بعضی گفته اند که نذیرا بمعنی انذار است یعنی [illegible] للبشر
منصوب است بر مصدر تمیز و غیر ذلک و بنا بر تأویلی که حضرت فرموده اند آیه مبارکه در نهایت
فصاحت و بلاغت است و مؤید این است حدیثی که از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت شده در تفسیر
ما بعد این آیه مبارکه لمن شاء منکم ان یتقدم او یتأخر آنحضرت علیه السلام فرموده اند هر که تقدم
جوید در دوستی ما مؤخر میشود از آتش و هر که تأخر جوید در دوستی ما مقدم میشود بر آتش یعنی
شیخ جلیل الثقه علی بن ابراهیم بن هاشم رحمه الله بسند مذکور روایت کرده است در تفسیر خود از
حضرت امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر قول حق تعالی که فرموده است انها لاحدی الکبر نذیرا للبشر
و ترجمه آن با ما قبلش بحسب ظاهر چنین است که حاشا چنین نیست که شما توهم کرده اید قسم بخداوند
ماه و قسم بخداوند شب در وقتی که پشت میکند یا برود و قسم بخداوند صبح وقتی که روشن شود که به درستیکه
آن یکی از چیزهای بسیار بزرگ است که مثل و مانند ندارد و نذیر است از برای بشر آنحضرت فرموده اند
اراده کرده است حق تعالی حضرت فاطمه علیها السلام را جا ۱۴ المفید عن المراغی عن الحسن بن
علی الکوفی عن جعفر بن محمد بن مروان عن ابیه عن عبد الله بن الحسن الاحمسی
عن خالد بن عبد الله عن یزید بن ابی زیاد عن عبد الله بن الحارث عن سعد بن
مالک یعنی ابن ابی وقاص قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول
فاطمة بضعة منی من سرّها فقد سرّنی و من ساءها فقد ساءنی فاطمة اعزّ
الناس علیّ ما ۱ ابن الصلت عن ابن عقدة عن یعقوب بن یوسف الضبی عن

عبید الله بن موسی عن جعفر الاحمر عن جمیع بن عمیر قال قالت عمتی لعایشة
وانا اسمع له انت مسیرک الی علی علیه السلم ما کان قالت دعینا منک انه ما کان
من الرجال احب الی رسول الله صلی الله علیه وآله من علی ولا من النساء احب
الیه من فاطمة علیها السلم ما بالاسناد الی عبید الله بن موسی عن زکریا عن فراس
عن مسروق عن عایشة قالت اقبلت فاطمة علیها السلم تمشی لا والله الذی لا اله
الا هو ما مشیها تخرم من مشیة رسول الله صلی الله علیه وآله فلما رآها قال
مرحبا یا بنیتی مرتین قالت فاطمة علیها السلم فقال لی ما ترضین ان تأتی یوم القیمة
سیدة نساء المؤمنین او سیدة نساء هذه الامة شرح مؤلف کتاب [illegible]
حل الجنة مثواه در توضیح این حدیث گفته که جوهری گفته است که ما خرمت منه شیئا یعنی کم نکردم از وی چیزی
و صاحب نهایه گفته که و در حدیث سعد ما خرمت من صلوة رسول الله شیئا یعنی ترک نکردم
من از نماز حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله چیزی را انجلام داعی معروض میدارد که بضعه یعنی قطعه
صاحب قاموس گفته که بضعه بفتح با بجنبد و کسر آن یعنی قطعه از گوشت است تنها علیه بضعه یعنی
وبضعه یعنی بفتح و کسر با هر دو صحیح است و ابن اثیر در نهایه فتح و کسر را ذکر کرده است
اما ظاهر کلام جوهری در صحاح وغیره لغویین آنست که بضعه بفتح است والله اعلم یعنی شیخ جلیل القدر
مفید الحق محمد بن محمد بن النعمان علیه الرحمة والرضوان در کتاب مجالس و شیخ الطایفه ابو جعفر
محمد بن الحسن الطوسی علیه الرحمه در کتاب امالی بسند مخالفین روایت کرده اند از سعد بن
ابی وقاص که او گفت که من شنیدم از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که آنحضرت میفرمود که فاطمه
پاره ایست از گوشت من هر که او را خوشحال و خوشنود کند پس بتحقیق که مرا خوشحال و خوشنود
نموده است و هر که او را برنجاند و آزرده کند پس بتحقیق که مرا آزرده و رنجانیده است فاطمه
عزیزترین ناس است در نزد من ایضا شیخ الطایفه رحمه الله در کتاب امالی بسند
مخالفین روایت کرده است از جمیع بن عمیر که او گفت که گفت عمه من بعایشه و من گفتگوی

ایشانرا

ایشانرا می شنیدم که چه چیز باعث این شد که تو خروج کردی بحضرت امیر المؤمنین علیه السلم عایشه در
جواب گفت واگذار ما را از خوض در این سئوال یعنی دست از این سئوال بدار بدرستیکه
نبود از مردان محبوبتر در نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از علی بن ابی طالب علیه السلم و نه از زنان
محبوبتر در نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از حضرت فاطمه زهرا علیها السلم و ایضا شیخ الطایفه در
کتاب امالی مذکور بطریق مخالفین روایت کرده است از عایشه که او گفت که آمد حضرت
فاطمه علیها السلم بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و راه میرفت حضرت فاطمه علیها السلم قسم
بخداوند آن چنانی که نیست خدایی بغیر او که نبود راه رفتن حضرت فاطمه علیها السلم کمتر از رفتار
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی رفتار آنحضرت علیها السلم مثل و مانند رفتار حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله بود و پس چون نظر مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بحضرت فاطمه زهرا علیها السلم
افتاد دو مرتبه فرمود که مرحبا ای دختر من یا مرحبا دختر من حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
فرمود که فرمود از برای من حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که آیا راضی نیستی که بیایی تو در روز
قیامت و حال آنکه بوده باشی سیده زنان مؤمنان یا سیده زنان این امت تردید از راوی
خواهد بود لی للهمدانی عن علی بن ابراهیم عن جعفر بن سلمة الاهوازی عن
ابراهیم بن محمد الثقفی عن ابراهیم بن موسی عن ابی قتادة عن عبد الرحمن بن العلاء
الحضرمی عن سعید بن المسیب عن ابن عباس قال ان رسول الله صلی الله علیه وآله
کان جالسا ذات یوم وعنده علی وفاطمة والحسن والحسین علیهم السلم فقال اللهم
انک تعلم ان هؤلاء اهل بیتی واکرم الناس علی فاحبب من احبهم وابغض من
ابغضهم ووال من والاهم وعاد من عاداهم واعن من اعانهم واجعلهم مطهرین
من کل رجس معصومین من کل ذنب وایدهم بروح القدس منک ثم قال
یا علی انت امام امتی وخلیفتی علیها بعدی وانت قائد المؤمنین الی الجنة
وکانی انظر الی ابنتی فاطمة قد اقبلت یوم القیمة علی نجیب من نور عن یمینها

تحقیق معانی روح القدس

سبعون الف ملک ومن ورائها سبعون الف ملک وبین یدیها سبعون الف ملک
ومن خلفها سبعون الف ملک تقود مؤمنات امتی الی الجنة فایما امرأة صلت
فی الیوم واللیلة خمس صلوات وصامت شهر رمضان وحجت بیت الله الحرام و
زکت مالها واطاعت زوجها ووالت علیا بعدی دخلت الجنة بشفاعة ابنتی
فاطمة وانها لسیدة نساء العالمین فقیل یا رسول الله اهی سیدة نساء عالمها فقال
صلی الله علیه وآله ذاک لمریم بنت عمران فاما ابنتی فاطمة فهی سیدة نساء
العالمین من الاولین والآخرین وانها لتقوم فی محرابها فیسلم علیها سبعون الف
ملک من الملائکة المقربین وینادونها بما نادت به الملائکة مریم فیقولون یا
فاطمة ان الله اصطفاک وطهرک واصطفاک علی نساء العالمین ثم التفت الی علی
علیه السلام فقال یا علی ان فاطمة بضعة منی وهی نور عینی وثمرة فؤادی
یسوؤنی ما ساءها ویسرنی ما سرها وانها اول من یلحقنی من اهل بیتی فاحسن
الیها بعدی واما الحسن والحسین فهما ابنای وریحانتای وهما سیدا شباب
اهل الجنة فلیکرما علیک کسمعک وبصرک ثم رفع صلی الله علیه وآله یده
الی السماء فقال اللهم انی اشهدک انی محب لمن احبهم ومبغض لمن ابغضهم
وسلم لمن سالمهم وحرب لمن حاربهم وعدو لمن عاداهم وولی لمن والاهم
شرح روح القدس که در حدیث واقع شده است محتمل است که مراد حضرت جبرئیل علیه السلام
باشد چنانچه حق تعالی تأیید حضرت عیسی علی نبینا وعلیه السلام را باو اخبار فرموده در سورهٔ مبارکهٔ
البقره ولقد آتینا موسی الکتاب وقفینا من بعده بالرسل وآتینا عیسی بن
مریم البینات وایدناه بروح القدس ایضا در سورهٔ مبارکهٔ البقره فرموده تلک
الرسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله ورفع بعضهم درجات وآتینا
عیسی ابن مریم البینات وایدناه بروح القدس ودر سورهٔ مبارکهٔ مائده فرموده

اذ قال الله یا عیسی ابن مریم اذکر نعمتی علیک وعلی والدتک اذ ایدتک بروح
القدس تکلم الناس فی المهد وکهلا ودر نزول قرآن مجید بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
در سورهٔ مبارکهٔ نحل اخبار فرموده قل نزله روح القدس من ربک بالحق لیثبت الذین
آمنوا وهدی وبشری للمسلمین شیخ طبرسی علیه الرحمه در تفسیر مجمع البیان گفته که ابن
کثیر قدس را بسکون دال در جمیع قرآن قرائت نموده وباقی قرا بضم قاف ودال قرائت
نموده اند وایدناه بروح القدس یعنی تقویت کردیم ویاری فرمودیم ما عیسی بن مریم را
بحضرت جبرئیل علیه السلام وبهترین وجوه که در وجه تسمیه حضرت جبرئیل علیه السلام بروح القدس ذکر شده
آنست که چون حضرت جبرئیل علیه السلام امین وحی خداوند عالمیان وفرود آورندهٔ آیات واحکام
شرایع است پس زنده میشود بسبب ارواح ابدان لهذا نامیده شده است بروح وقدس
بضم قاف ودال وسکون دال بمعنی طهر وتقدیس بمعنی تطهیر است وبعضی گفته اند که قدس بمعنی
برکت است وبعضی گفته اند که مراد از قدس خداوند عالمیان است وگفته اند که قدوس
که از اسماء الله است وقدس هر دو بیک معنی است بنا بر این روح القدس یعنی روح الله و
نسبت بحق تعالی از راه اختصاص بسبب زیادتی شرافت است مثل بیت الله وغیره وشیخ
طبرسی علیه الرحمه در تفسیر مذکور گفته که وجه تخصیص حضرت عیسی علی نبینا وعلیه السلام از میان پیغمبران بتأیید
او با وجود آنکه هر پیغمبری مؤید است بحضرت جبرئیل علیه السلام آنست که چون حضرت جبرئیل علیه السلام حضرت
عیسی علی نبینا وعلیه السلام از صغر سن تا کبر آن بود ومیسر دید با او وهر جا که او میسر دید وچون حاجت یهود قصد
قتل حضرت عیسی علیه السلام نمودند حضرت جبرئیل علیه السلام از او جدا نشد تا اینکه با او باسمان عروج نمود
وحضرت جبرئیل علیه السلام متمثل شد بامر خداوند عالمیان بجهت مریم علیها السلام در وقت آبستن شدن
او وروح را بامر الهی جبرئیل علیه السلام باو دمید واو را بشارت داد بولادت عیسی علیه السلام ودر
تفسیر علی بن ابراهیم علیه الرحمه روایت کرده است در تفسیر آیهٔ مبارکهٔ سورهٔ نحل قل نزله
روح القدس من ربک بالحق آنحضرت فرمودند که او حضرت جبرئیل علیه السلام است وقدس

آنجا او می آورد او بابدان جانها زنده
میشود بسبب

معنی طاهرست و در حدیث ابی الجارود از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت شده در تفسیر
قول حق تعالی روح القدس آنحضرت فرمودند که آن حضرت جبرئیل علیه السلام است و قدس بمعنی طاهرست
لیثبت الذین آمنوا ایشان آل محمد صلی الله علیه و آله اند و هدیست و بشارت از برای
مسلمانان است و در تفسیر عیاشی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت شده که آنحضرت
فرمودند که حق تعالی روح القدس آفرید و بجناب احدیت نزدیکتر از او مخلوقی نیافریده و حال
آنکه گرامیتر از او آفریده است پس چون اراده کند حق تعالی امری را اولا باو القا میفرماید و او
بانبیا و بستاره ها القا و جاری میکند و محتمل است که مراد از روح القدس روحی باشد از ارواح
خمسه که انبیا و اوصیا با آن مؤید و متحمل نبوت و خلافت میشوند و بسبب آن علوم اولین
و آخرین را میدانند و می بینند ما تحت عرش تا زیر خاک چنانچه در احادیث کثیره وارد شده
که هر یکیکه در انبیا و اوصیا که سابقین و خواص درگاه احدیت اند پنج روح است
روح القدس و روح ایمان و روح قوت و روح شهوت و روح حیوة که بسبب روح القدس
متحمل نبوت و خلافت میشوند و جمیع چیزها را که خوانده و شنیده و ندیده میدانند و میشناسند
و می بینند و بروح ایمان بعبادات و طاعات مفروضه و مندوبه قیام و از محرمات اجتناب
مینمایند و بروح قوت جنگ و جهاد در راه حق تعالی مینمایند و بروح شهوت خواهش اطعمه و تزویج
و مقاربت زنان میکنند و بروح حیوة زندگی و تردد و آمد و رفت در زمین بعمل می آورند
و در مؤمنان حق تعالی چهار روح قرار داده است روح ایمان و روح قوت و روح شهوت
و روح حیوة لهذا در احادیث واقع شده که از زانی در وقت زنا روح ایمان مفارقت
مینماید و کسی که افطار کند یک روز از ماه رمضان را روح ایمان از او بیرون میرود
و واقع شده که بعد از توبه عود مینماید در قول حق تعالی که در سوره مبارکه مجادله فرموده
لا تجد قوما یؤمنون بالله و الیوم الآخر یوادون من حاد الله و رسوله و لو
کانوا آباءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشیرتهم اولئک کتب فی قلوبهم الایمان

و ایدهم بروح منه و یدخلهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها رضی الله
عنهم و رضوا عنه اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون بنا بر احادیث
از و ایدهم بروح منه مراد روح ایمان است که مؤمنان را بآن مؤید فرموده و در غیر مؤمنان
سه روح است روح قوت و روح شهوت و روح حیوة و این سه روح در حیوانات نیز بعینها
موجود است لهذا حق تعالی تشبیه فرموده کفار را چون روح ایمان ندارند بحیوانات چنانچه در
سوره مبارکه فرقان فرموده ان هم الا کالانعام بل هم اضل سبیلا و در سوره مبارکه اعراف
فرموده اولئک کالانعام بل هم اضل اولئک هم الغافلون و این چهار روح بعضی
از معاصی ضعیف میشود و زیاده و نقصان می یابد و متغیر میگردد در مثل ایام جوانی و پیری که قوت
عبادات و طاعات و قوت رفع اعدا و تحصیل معاش و قوت خواهش زنان و قوت تردد
و آمد و رفت با مردمان در این دو وقت تفاوت تمام مینماید اما روح القدس متغیر نمیشود و فرق
و زیان نمیکرد و لهو و لعب آن بازی نمیخورد و لهذا عصمت و طهارت مخصوص صاحبان
روح القدس است و ممکن است که مراد از تأیید بروح القدس روحی باشد که با حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله بود و بعد از آنحضرت با حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
بوده و هست و در شب قدر اخبار مینماید با امام زمان علیه السلم کل امور سالیانه را چنانچه
در احادیث معتبره واقع شده از آنجمله حدیثی است که روایت کرده است آن را ثقة الاسلام محمد بن
یعقوب الکلینی رحمه الله از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم
در تفسیر قول خداوند عالمیان که فرموده است یسئلونک عن الروح قل الروح من
امر ربی آنحضرت فرمودند که روح مخلوقیست عظیم تر از حضرت جبرئیل و میکائیل علیهما السلم
و او نبود با هیچیک از گذشتگان غیر از حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و او با ائمه معصومین
علیهم السلم میباشد و تسدید ایشان میکند و نیست اینکه هر وقت که طلب کرده شود یافته
شود و ممکن است که مراد از این عبارت آن باشد که استنباط امور از او در شبهای قدر

ومانند آن در اوقات متبرکه میشود نه در جمیع اوقات و یا اینکه امامت باختیار رعیت و
خواهش ایشان نیست که چنین کرامات را ادراک توانند نمود و در حدیث دیگر روایت
نموده و در حدیث دیگر روایت نموده که روح مخلوقیست عظیمتر از حضرت جبرئیل و میکائیل
علیهما السلام بود و او با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و با آنحضرت خبر میداد و آنحضرت را نگهداری مینمود
و بعد از آنحضرت با حضرات ائمه معصومین علیهم السلام است و در حدیث دیگر روایت نموده
که روح غیر ملائکه است و در حدیث دیگر از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام
در تفسیر قول خداوند عالمیان که فرموده وَیَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ اَمْرِ رَبِّی
روایت کرده است که آنحضرت فرمودند که مخلوقیست اعظم از حضرت جبرئیل و میکائیل علیهما السلام
و او بود با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و او میباشد با حضرات ائمه معصومین علیهم السلام
و او از ملکوت است یعنی ناشی از غایت پادشاهی و کمال قدرت آلهیست اشاره است
باینکه از کمال عظمت از قدرت مخلوقین بیرون است شیخ طبرسی علیه الرحمه در تفسیر مجمع البیان
در سوره مبارکه نبا بیان نموده که قولی آنست که روح مخلوقیست از مخلوقین خدا بصورت
بنی آدم از نوع انسان و از نوع ملائکه نیست در روز قیامت اینها صفی و ملائکه صفی خواهند
ایستاد و قول دیگر آنست که بدرستیکه روح ملکیست از ملائکه که حق سبحانه و تعالی
بزرگتر از او مخلوقی خلق نکرده و در روز قیامت او تنها یک صف و جمیع ملائکه یک صف
بایستند پس او بسبب عظمت خلقت مثل صف جمیع ملائکه باشد و در سوره بنی اسرائیل
گفته که بنابر حدیثی که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده روح ملکیست از ملائکه
که هفتاد هزار رو دارد و در هر روئی هفتاد هزار زبان دارد که بجمیع این زبانها تسبیح
خداوند عالمیان اشتغال دارد و در کتاب مجمع البحرین نقل شده است که بنابر آنچه
ذکر کرده اند بعضی مفسرین روح ملک عظیمیست از ملائکه خداوند عالمیان از برای اوست
هزار روی و در هر روئی هزار زبان دارد تسبیح حق تعالی مینماید بهفتاد هزار زبان که هر

زبانی لغتی باشد هرگاه بشنوند اهل زمین صدای تسبیح او را البته بیرون میرود جانهای
ایشان از بیم و خوف صدای او و هرگاه مسلط کند حق تعالی او را بر آسمانها و زمینها
فرو میبرد جمیع آسمانها و زمینها را از یک لب خود که لب دیگر نمیرسد و هرگاه بذکر حق تعالی
اشتغال نماید در وقت ذکر بیرون می آید از دهن او پارچهای نورش کوههای عظیم جانبی
های او هفتاد هزار ساله راه است و از برای او است هزار بال در روز قیامت وحده خواهد

وجمیع ملائکه علیحده خواهند بود

ایستاد و اینست قول حق تعالی که فرموده است یَوْمَ یَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلٰئِکَةُ صَفًّا لَا
یَتَکَلَّمُونَ هر سه معنی در این حدیث محتمل و مناسبت والله اعلم منها شیخ فقیه ابو جعفر محمد بن علی
بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب امالی بسند معتبر روایت
کرده است از ابن عباس که او گفت که بدرستیکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته
بود روزی و در نزد آنحضرت بود حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمه زهرا و حضرت امام
حسن و حضرت امام حسین علیهم السلام پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که ای
خداوند من بدرستیکه تو میدانی که بتحقیق اینها اهل بیت منند و گرامیترین مردمانند در نزد
من پس خداوندا تو دوست دار هر که اینها را دوست دارد و دشمن دار هر که اینها را
دشمن دارد و دوستی کن با هر که با اینها دوستی کند و دشمنی کن با هر که با اینها دشمنی
کند و یاری کن با هر که با اینها یاری کند و بگردان ایشان را پاک و پاکیزه از هر شک و شبهه
و پلیدی و بگردان ایشان را معصوم از هر نقص و گناه و تقویت کن ایشان را بروح القدس
از جانب خود پس آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام که یا علی
تو پیشوا و امام امت منی و خلیفه و جانشین منی بر امت من بعد از من و توئی کشاننده
مؤمنان بسوی بهشت عنبر سرشت و گویا که می بینم و نظر میکنم من بسوی دخترم حضرت
فاطمه علیها السلام که می آید بصحرای محشر در روز قیامت سوار شده بر شتری از نور در
جانب راست او هفتاد هزار ملک باشند و در جانب چپ او نیز هفتاد هزار ملک باشند

ودر پیش روی او هفتاد هزار ملک باشند و در عقب سر او هفتاد هزار ملک باشند آنحضرت
پیشاپیش زنان مؤمنه امت من همه در عقب آنحضرت میکشانند ایشان را بسوی بهشت
عنبر سرشت پس هر زنی که در شبانه روزی نماز پنجگانه را بجا می آورد و روزه ماه مبارک
رمضان را بگیرد و حج بیت الله الحرام را بعمل آورد و زکوة مال خود را اعطا نموده باشد و اطاعت
شوهر کرده باشد و اقرار بامامت علی بن ابی طالب علیه السلام بعد از من نماید و دوست دار
آنحضرت باشد داخل بهشت عنبر سرشت میشود بشفاعت دختر من حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
و بدرستیکه فاطمه دختر من سیده و بزرگ زنان عالمیان است عرض کردند که یا رسول الله
آیا او سیده و بهترین زنان عالم خود نیست آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که آنکه سیده
زنان عالم خود نیست مریم بنت عمران علیها السلام است اما دختر من حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
بهترین و بزرگ زنان عالمیان است از زنان اولین و آخرین یعنی سیده و بهترین زنان
گذشته و آینده است و بدرستیکه او هر وقت که در محراب عبادت حق سبحانه و تعالی
می ایستد سلام آنحضرت می آیند هفتاد هزار ملک از ملائکه مقربین درگاه احدیت و بآنحضرت سلام
میدهند و ندا میکنند او را بآنچه ندا میکردند ملائکه مریم بنت عمران را پس میگویند یا فاطمه
ان الله اصطفاک وطهرک واصطفاک علی نساء العالمین یعنی ای فاطمه بدرستیکه
خداوند عالمیان برگزیده ترا و پاک و پاکیزه کرده اند و اختیار کرده ترا به برگزیدن بر زنان
جمیع عالمیان پس آنحضرت صلی الله علیه و آله متوجه بجانب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شده فرمود
که یا علی بدرستیکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پاره ایست از گوشت و جان من و او نور
چشم منست و میوه دل منست آزرده میکند مرا آنچه او را آزرده میکند و خوشنود میگرداند
مرا آنچه او را خوشنود میگرداند و بدرستیکه حضرت فاطمه اول کسی است که از اهل بیت من
بمن ملحق شود پس نیکوئی کن بسوی او بعد از من و اما حسن و حسین علیهما السلام پس ایشان هر دو پسران
منند و دو گل بوستان منند و ایشان هر دو سید جوانان اهل بهشت عنبر سرشت اند

بربابه ایشان را عزیز و گرامی داری مثل گوشت و چشمت معزز و مکرم باشند پس آنحضرت
صلی الله علیه و آله دست مبارک خود را بجانب آسمان بلند کرده و گفت ای پروردگار من گواه بگیرم
من خود را اینکه من دوست میدارم هر کرا که ایشان را دوست دارد و دشمن میدارم هر کرا
که ایشان را دشمن دارد و صلحم با هر که با ایشان صلح و آشتی نماید و جنگم با هر که با ایشان جنگ
نماید و دشمنی میکنیم با هر که با ایشان دشمنی کند و دوستی میکنیم با هر که با ایشان دوستی کند

ذکر احوال ساره زوجهٔ حضرت ابراهیم علیه السلام

ع ابی عن سعد عن ابن عیسی عن علی بن الحکم عن ابی جمیلة عن ابی جعفر
علیه السلام قال ان بنات الانبیاء صلوات الله علیهم لا یطمثن انما الطمث
عقوبة و اول من طمثت سارة مترجم سارة همشیره حضرت لوط علیه السلام بود و دختر خاله
حضرت ابراهیم علیه السلام بود چنانچه در حدیثی که شیخ ابن بابویه علیه الرحمة در کتاب علل الشرایع از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده و در غیر آن نیز واقع شده اما ظاهر این حدیث مذکور در
متن مشعر است براینکه بوده باشد ساره دختر پیغمبر و احدی از آن نقل ننموده و حدیثی که
در روضه کافی روایت شده آخوند ملا محمد محسن کاشی علیه الرحمة از آن بنحوی توجیه نموده
که ساره نواده نبی بوده باشد و حمل حدیث مذکور بنحوی که دختر نبی بودن ظاهر شود
ممکن و اقرب از توجیهی است که آخوند مرحوم مذکور نموده و بنا بر حمل ما بر جمیع قول
اکثر مفسرین و مورخین که حضرت لوط برادر زاده حضرت ابراهیم علیه السلام بود با
اینکه برادر ساره و خاله زاده حضرت ابراهیم نیز بوده و ساره خاله زاده حضرت ابراهیم
علیه السلام باشد ممکن بلکه عبارت حدیث نیز مشعر بآن میشود و آن با ثبات وادی
بعد از لوط که در بعض نسخ نیز هست چون نقل آن حدیث در اینمقام بچندین جهة مناسب
و ضروریست لهذا مجمل ترجمه حدیث روضه کافی بنا بر فهمیده این غلام داعی مذکور
میشود روایت شده است از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که آنحضرت
فرمودند که بدرستیکه محل ولادت حضرت ابراهیم علیه السلام کوثی ربا که از محال کوفه است

بود و پدر حضرت ابراهیم از اهل آن بود و مادر حضرت لوط و ساره دو
خواهر هم بودند ساره و رقه دختران لاحج اند و لاحج پیغمبر بهم رهنده بود پیغمبر مرسل نبود
و بدین سبب که حضرت ابراهیم علیه السلام تزویج نمود ساره دختر لاحج را و او دختر خاله حضرت
ابراهیم علیه السلام بود و ساره صاحب گله بسیار و اراضی وسیع و احوال نیک بود و
آنچه داشت بحضرت ابراهیم علیه السلام داد و حضرت ابراهیم علیه السلام بنگهداری و اصلاح آنها
قیام نمود گوسفند و زراعت و احوال حضرت ابراهیم علیه السلام بمرتبه رسید که در آنجا کسی
با حوال و سامان او نبود و پس چون حضرت ابراهیم علیه السلام بتهای نمرود و نمرودیان را شکست
ایشان او را گرفتند و هیمه جمع نموده افروختند و او را بمنجنیق گذاشته بآتش انداختند
بعد از خاموش شدن آتش دیدند که حضرت ابراهیم علیه السلام صحیح و سالم مانده است چون
این خبر بنمرود رسید امر کرد که گوسفندان و جمیع اموال او را بگیرند و او را از مملکت او بیرون
کنند پس حضرت ابراهیم علیه السلام حجت گرفت بر نمرودیان در آن وقت و گفت که هر گاه شما گوسفندان
و مال مرا که در مملکت شما بهم رسانیده ام میگیرید پس آنچه از عمر من صرف در این مملکت شده
بمن برگردانید و محاکمه ایشان بقاضی نمرود رسید قاضی نمرود حکم کرد بر ابراهیم که آنچه در مملکت
ایشان بهم رسانیده است بایشان تسلیم نماید و بر نمرودیان نیز حکم کرد که برگردانند بحضرت
ابراهیم علیه السلام آنچه از عمر او در مملکت ایشان گذشته است چون این خبر بنمرود رسید امر
کرد که دست از گوسفندان و مال او بردارید و او را از مملکت من بیرون کنید که اگر او
در مملکت شما بماند دین شما را فاسد میکند و بخدایان شما ضرر میرساند پس حضرت ابراهیم را
با حضرت لوط از ولایت خود بیرون کردند بسوی ولایت شام حضرت ابراهیم علیه السلام
با لوط و ساره روانه شد و گفت إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ حضرت ابراهیم
اراده بیت المقدس نمود گوسفندان و مالش را برداشته و ساره را در میان صندوقی
گذاشته از نهایت غیرت که داشت بر ساره قفل و بند آن صندوق را محکم نمود آمد تا اینکه

از مملکت

از مملکت نمرود بیرون آمده داخل مملکت پادشاهی که از قبط و نام او عراره بود شد
پس گذشت بعاشر آن پادشاه عاشر آمد که از ابراهیم عشور را بازیافت نماید چون عاشر
بصندوق رسید با ابراهیم گفت که بگشا این صندوق را تا اینکه عشور گیرم آنچه در آن است حضرت
ابراهیم علیه السلام گفت که آنرا هر چه خواهی تخمین کن از طلا و نقره و عشرش را بگیر و آنرا وا مکن
عاشر راضی نشد و جبر کرد بر حضرت ابراهیم علیه السلام بر گشودن آن پس چون گشود و ساره را
با آن حسن و جمال مشاهده نمود بحضرت ابراهیم علیه السلام گفت که این چه چیز است حضرت
ابراهیم علیه السلام گفت که این زن من و دختر خاله منست عاشر گفت که پس چرا او را در این
صندوق پنهان کرده بودی حضرت ابراهیم علیه السلام گفت که از نهایت غیرتم بر او که او را
کسی نه بیند چنین کرده ام عاشر گفت که من نمیگذارم که تو از اینجا حرکت کنی تا حال او را
و ترا العرض بپادشاه نرسانم پس عاشر رسولی نزد پادشاه فرستاده و کیفیت حال اعلام
نمود پادشاه جمعی را فرستاد که آن صندوق را نزد او برند پس چون ایشان آمدند که
آن صندوق را با ساره ببرند حضرت ابراهیم علیه السلام گفت که من از این صندوق تا جان دارم
جدا نمیشوم ایشان بپادشاه جدا نشدن حضرت ابراهیم علیه السلام عرض کردند پادشاه فرمود که حضرت
ابراهیم را نیز با صندوق بیاورند پس ایشان حضرت ابراهیم و صندوق و جمیع آنچه با حضرت
ابراهیم علیه السلام بود برداشته نزد پادشاه بردند و چون نزد پادشاه رسیدند پادشاه
بحضرت ابراهیم علیه السلام گفت که صندوق را بگشا حضرت ابراهیم علیه السلام گفت ای پادشاه
در صندوق زوجه من و دختر خاله منست و آنچه من دارم بگیر از من و آنرا مگشا پس جبر کرد
پادشاه بر حضرت ابراهیم علیه السلام و صندوق را گشود و پس چون ساره را با آن حسن
و جمال مشاهده نمود و ضبط خود نتوانست نمود دست بسوی ساره دراز کرد حضرت ابراهیم علیه السلام
از راه غیرت روی مبارک گردانیده بدرگاه رب العزة عرض نمود که خداوندا حبس کن
دست او را از حرمت من و از دختر خاله من پس دست پادشاه خشک شد و دستش بساره نرسید

وانچه دستش نیز بر گرده دید پس گفت پادشاه بحضرت ابراهیم علیه السلم که بدرستیکه خدای تو دست مرا
خشک کرد حضرت ابراهیم علیه السلم گفت که بلی بدرستیکه خداوند من بسیار باغیرتست و ناخوش
دارد حرام را و مانع شد ترا از آن اراده حرام پادشاه بحضرت ابراهیم علیه السلم گفت که دعا کن
از خداوندت اینکه دست مرا درست کند هرگاه دعای تو مستجاب شود من دیگر متعرض
حرمت تو نمیشوم پس حضرت ابراهیم علیه السلم دعا کرد دست او درست شد و پادشاه نظر کرد
بسوی ساره از کثرت حسن و جمال ساره باز بی تاب گشته دست بسوی ساره دراز کرد حضرت
ابراهیم علیه السلم از راه غیرت رو از ایشان گردانیده از درگاه الهی طلب نمود که خداوندا خشک کن
دست او را از ساره پس دست او باز خشک شد و بساره نرسید پادشاه بحضرت ابراهیم علیه السلم
گفت که بدرستیکه خداوند تو صاحب غیرت بسیار و تو نیز مرد بسیار باغیرت بوده دعا کن از خدا که
دست مرا بمن برگرداند هرگاه دعای تو مستجاب شود من دیگر عود بر آن عمل که دست درازی
بساره باشد نخواهم کرد حضرت ابراهیم علیه السلم گفت باین شرط دعا میکنم که اگر تو باز عود بآن
عمل نمایی دیگر از من طلب دعا کردن ننمایی پادشاه گفت که چنین باشد پس حضرت ابراهیم
علیه السلم دعا کرد و گفت که خداوندا اگر میدانی که او راست میگوید دست او را درست کن
پس حق تعالی بدعای حضرت ابراهیم علیه السلم دست پادشاه را درست فرمود چون پادشاه
غیرت حضرت ابراهیم و استجابت دعوات او را ملاحظه نمود تعظیم و تکریم حضرت ابراهیم علیه السلم
نمود و گفت که من متعرض حرمت تو و مال تو نمیشوم بهر جا که خواهی برو اما مرا بسوی تو حاجتی
است حضرت ابراهیم علیه السلم گفت که حاجت تو چیست پادشاه گفت که دوست میدارم
اینکه رخصت بدهی بمن باینکه ببخشم بساره کنیز قبطی که در نزد منست و در نهایت جمال
و عقلست بوده باشد خدمتکار ساره پس حضرت ابراهیم علیه السلم او را رخصت داد و او کنیز را
طلب نمود و بساره بخشید و این کنیز هاجر مادر حضرت اسمعیل ذبیح الله است پس حضرت
ابراهیم علیه السلم با جمیع احوال و اسباب خود روانه شد و پادشاه نیز بمتابعت او آمده از راه تعظیم

وهیبتی

وهیبتی که از حضرت ابراهیم علیه السلم بدل او افتاده بود از عقب حضرت ابراهیم علیه السلم راه
میرفت پس خداوند عالمیان بحضرت ابراهیم علیه السلم وحی فرمود که بایست و راه مرو در پیش
پادشاه و او از عقب تو راه رود و بگو او را مقدم دارد و تو از عقب او برو و تعظیم و تکریم او کن
بدرستیکه او پادشاه مسلطست و ناچارست از اجرای امر پادشاه در زمین نیکو کار یا بد
باید کار پس حضرت ابراهیم علیه السلم ایستاد و بپادشاه گفت که پیش برو بدرستیکه خداوند من وحی
فرموده بمن در این ساعت که تعظیم و تکریم تو نمایم و ترا مقدم دارم و من از عقب تو راه روم برای
اجلال و بزرگی تو پادشاه گفت که خداوند تو بتو چنین وحی فرمود حضرت ابراهیم علیه السلم گفت
که بلی پادشاه گفت که شهادت میدهم باینکه خداوند تو صاحب رفق و مدارا و حلیم و کریمست
و بدرستیکه رغبت گردانیدی تو مرا بدین خودت پس پادشاه با حضرت ابراهیم علیه السلم وداع
نمود و برگشت و حضرت ابراهیم علیه السلم روانه شد تا آنکه رسید باعلای شامات حضرت
ابراهیم علیه السلم در آنجا فرود آمد و حضرت لوط علیه السلم را در ادنای شامات گذاشت چون
فرزند بهم رسانیدن حضرت ابراهیم علیه السلم از ساره دیر شد حضرت ابراهیم علیه السلم بساره گفت
هرگاه خواهی بفروش بمن هاجر را شاید که حق تعالی روزی کند ما را از او فرزندی که بوده باشد
از برای ما جانشین پس خرید حضرت ابراهیم علیه السلم هاجر را از ساره و مقاربت کرد با او
پس حضرت اسمعیل علیه السلم از او متولد شد و در حدیثی که شیخ علی بن ابراهیم علیه الرحمه
در تفسیرش روایت نموده مذکورست که بدعای حضرت ساره دست درازیکه
از عقال نموده بود خشک گشته و بسینه اش چسپیده و بدعای او باز صحیح شد و او هاجر را
بساره بخشید و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت شده که آنحضرت فرمودند که بدرستیکه
ساره از اولاد پیغمبران علیهم السلم بود و حضرت ابراهیم علیه السلم او را خواسته بود بشرط آنکه
مخالفت او نکند و هر چه او تکلیف کند که مخالف حق نباشد حضرت ابراهیم علیه السلم قبول کند
این غلام داعی معروض میدارد که در خوبی ساره و کمال ایمان و بزرگی قدر و شرف و جمال

و کمال و نیکی نسبت از بزرگان و بهترین زنان گذشته است هرگز بدو ناشایستی از او صادر نگشته
که مستوجب عقوبت و رقیبی باشد اما چون فرزندی از او بجهة حضرت ابراهیم علیه السلام بهم رسیده
از هاجری که کنیز او بود حضرت اسمعیل علیه السلام متولد شد ساره از عدم فوز باین سعادت مغموم
و محزون گشته رشکی از او نسبت بهاجر از احادیث معلوم میشود و عقوبتی که در احادیث
و غیر آن مذکور شده عقوبت رشک و سرزنش غیر محرم بهاجر و اسمعیل است از قبیل ترک اولی
نسبت بانبیاء علیهم السلام مثل آنچه در حدیث معتبر روایت شده است از حضرت امام بحق ناطق
جعفر بن محمد الصادق علیهما الصلوات و التحیات فرموده اند که انبیاء علیهم السلام را غلافشان با ناف ایشان می افتاد
چون حضرت اسمعیل علیه السلام متولد شد غلاف او با نافش در روز هفتم افتاد و بعد از آن روزی
ساره سرزنش کرد هاجر را بآنچه کنیزان را سرزنش میکنند هاجر گریان شد چون حضرت اسمعیل دید
که مادرش میگرید او نیز گریان شد پس حضرت ابراهیم علیه السلام داخل شد و از حضرت اسمعیل
سبب گریستن را پرسید حضرت اسمعیل گفت که ساره مادرم را چنین سرزنش کرد و او گریست
و من نیز بسبب گریه او گریان شدم پس حضرت ابراهیم علیه السلام بمحراب عبادت خود رفت و از
حق تعالی سؤال کرد که آن عیب را از هاجر دور گرداند و دعای او مستجاب شد چون از ساره
حضرت اسحق متولد شد در روز هفتم نافش افتاد و غلافش نیفتاد و ساره از شنیدن این حال بجزع
آمد و چون حضرت ابراهیم علیه السلام داخل شد گفت ای ابراهیم این چه امر است که در آل ابراهیم و آل پیغمبران
حادث شد اینک پسرت اسحق را نافش افتاده و غلافش نیفتاده حضرت ابراهیم علیه السلام
بمحراب عبادت خود رفته با پروردگار خود مناجات کرده از این واقعه شکایت نمود
حق تعالی باو وحی کرد که ای ابراهیم این بسبب آن سرزنش است که ساره هاجر را کرد و من
قسم خورده ام که این غلاف را از احدی از فرزندان پیغمبران بعد از آن سرزنش که ساره هاجر را
نموده نیندازم پس ختنه کن اسحق را باآهن و گرمی آهن را باو بچشان پس حضرت ابراهیم اسحق را باآهن
ختنه کرد و بعد از آن سنت جاری شد که هر کس اولاد خود را باآهن ختنه کند و در احادیث

واقع شده که حضرت اسمعیل به پنج سال بزرگتر از حضرت اسحق علیه السلام بوده و بشارت حضرت ابراهیم باسمعیل و بشارت
ابراهیم باسحق بفاصله پنج سال شده و در بشارت اسحق که در قرآن مجید واقع شده که وامرأته
قائمة فضحکت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده اند که مراد از ضحک در اینجا خنده
نیست بلکه حیض است یعنی زنش ایستاده بود و چون این بشارت را شنید حایض شد و از عمر او
نود سال گذشته بود و از عمر حضرت ابراهیم علیه السلام صد و بیست سال گذشته بود و ممکن است
که این اول حیض ساره باشد که بعد از سرزنش عقوبت واقع شده باشد والله تعالی اعلم یعنی شیخ
فقیه ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب علل الشرایع بسند معتبر
روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرموده اند که بدرستیکه دختران
پیغمبران علیهم السلام حایض نمیشوند و بتحقیق که حیض عقوبت است و اول کسیکه از دختران انبیاء
و زنان ایشان حایض شد ساره زوجه ابراهیم خلیل الله بود ۱۱۷ ما حمویه عن ابی الحسین عن
ابی خلیفة عن العباس بن الفضل عن عثمان بن عمر عن اسرائیل عن میسرة بن
حبیب عن المنهال بن عمرو عن عائشة بنت طلحة عن عائشة قالت ما رأیت
من الناس احدا اشبه کلاما وحدیثا برسول الله صلی الله علیه وآله من فاطمة
کانت اذا دخلت علیه رحب بها وقبل یدیها واجلسها فی مجلسه فاذا دخل علیها
قامت الیه فرحبت به وقبلت یدیه ودخلت علیه فی مرضه فسارها فبکت
ثم سارها فضحکت فقلت کنت اری لهذه فضلا علی النساء فاذا هی امرأة
من النساء بینما هی تبکی اذ ضحکت فسألتها فقالت انی اذا لبذرة فلما توفی
رسول الله صلی الله علیه وآله سألتها فقالت انه اخبرنی انه یموت فبکیت
ثم اخبرنی انی اول اهله لحوقا به فضحکت شرح مؤلف کتاب طاب الله ثراه و
جعل الجنة مثواه در بیان این حدیث گفته که صاحب نهایه ذکر کرده است که در حدیث حضرت
فاطمه علیها السلام در وقت وفات حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وارد شده که حضرت فاطمه علیها السلام فرمود

برای عایشه که انّی اذاً لبذیّة بذیه کسی است که افشای سر کند و اظهار نماید آنچه را که میشنود این
غلام داعی معروض میدارد که بذیه بفتح با بالخفیفه وکسر ذال معجمه افشا کننده سر و اظهار کننده آنچه را
که شنیده باشد و معلوم میشود که رجل بذیر و جاریه بذیره میگویند چنانچه لفظ حدیث است
و بذر بسکون ذال معجمه آن تخم است که جدا کنند بجهت زراعت از حبوبات و بعضی از لغویین
ذکر کرده اند که تخم جو و گندم و کل حبوبات را بذر بذال معجمه گویند و تخم گل و ریاحین و سبزیها را
بزر بزای معجمه گویند و بذور و بذر بر تخم چنین و هر زه را گویند و نسل و ولد را نیز گویند بذر بفتح با
و سکون ذال میگویند یعنی شیخ الطایفه ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی علیه الرحمه در کتاب امالی
بسند مخالفین روایت کرده است از عایشه که او گفت که من ندیدم از مردمان کسی را
که شبیه تر باشد در گفتار و سخن بحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام و دستور سلوک حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله با حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
آن بود که هر گاه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بحجره منوره حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
می آمد آنحضرت باو رحبک الله و سهلک و یا مرحبا بک یا ابنته میفرمود و دستهای حضرت
فاطمه را میبوسید و او را در جای شریف خود می نشانید پس چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
بحجره منوره حضرت فاطمه زهرا علیها السلام تشریف شریف ارزانی میفرمود حضرت فاطمه زهرا
صلوات الله علیها باستقبال پدر بزرگوار بر میخواست و بآنحضرت رحبک الله و سهلک
میگفت و دستهای مبارک آنحضرت را میبوسید و در جای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بر آنحضرت وارد شد پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله با او
سرگوشی فرمود حضرت فاطمه زهرا علیها السلام گریان شد پس باز حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
بآن جگر گوشه خود سرگوشی دیگر فرمود حضرت فاطمه زهرا علیها السلام خندان شد عایشه
مذکوره میگوید که من در پیش خود گفتم که من گمان میکردم از برای او که فضیلت بر زنان
دارد پس معلوم شد که او زنی بوده است از زنان و در حین اینکه میگریید ناگاه میخندد

پس

پس سؤال کردم از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از سرگوشی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و
گریه و خنده او پس حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها فرمودند که بدرستیکه من افشا
کننده سرم که بر سبیل انکار باشد و یا هرگاه بتو خبر دهم افشا کننده سر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
خواهم بود پس چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از دار فانی بدار باقی رحلت
فرمودند پرسیدم از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام سرگوشی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و گریه و خنده او را آنحضرت فرمودند که بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر دادند مرا
که بدرستیکه آنحضرت از دار دنیا رحلت خواهند فرمود پس من گریان شدم بعد از آن خبر دادند
که بدرستیکه من اول کسی خواهم بود از اهل آنحضرت که ملحق شود بآنحضرت پس من باین مژده
خندان شدم فصل ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة
واعد لهم عذابا مهینا قال نزلت فیمن غصب امیر المؤمنین علیه السلام حقه واخذ
حق فاطمة وقد قال النبی صلی الله علیه وآله من آذاها فی حیاتی کمن آذاها بعد
موتی ومن آذاها بعد موتی کمن آذاها فی حیاتی ومن آذاها فقد آذانی ومن آذانی
کمن آذی الله وهو قول الله ان الذین یؤذون الله ورسوله الآیه شرح این آیه وافی
هدایه در سوره مبارکه احزاب است و با آیه وافی هدایه سابق و لاحق چنین است ان الله و
ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما ان
الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة واعد لهم عذابا مهینا
والذین یؤذون المؤمنین والمؤمنات بغیر ما اکتسبوا فقد احتملوا بهتانا واثما مبینا
شیخ طبرسی علیه الرحمه در تفسیر مجمع البیان بسند صحیح روایت کرده است از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام که آنحضرت فرمودند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله حدیث کرد بمن و حال آنکه آنحضرت
ریش مبارک خود را گرفته بود پس فرمود که کسی که بمو آزار کند تو را ای علی پس تحقیق که آزار
کرده است مرا و کسی که آزار من کند پس تحقیق که آزار کرده است خداوند عالمیان را و کسی که آزار

خداوند عالمیان نماید پس بر اوست لعنت خداوند عالمیان یعنی شیخ جلیل ثقة علی بن ابراهیم
بن هاشم القمی علیه الرحمه در تفسیرش ذکر نموده آیه و فی هدایه إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَ
رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا در تفسیر این آیه مبارکه که
ترجمه‌اش بحسب ظاهر اینست که بدرستیکه آنجماعتی که آزار مینمایند خداوند عالمیان را و پیغمبر حق را
لعنت کرده است ایشانرا خدای تعالی در دنیا و آخرت و مهیا کرده است از برای ایشان عذاب خوارکننده
گفته که نازل شده است این آیه مبارکه در بارهٔ کسی که غصب حق حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نمود و
و گرفت حق حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را یعنی فدک را و آزار حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نمود و تحقیق
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر که آزار کند حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را در ایام حیات
من مثل کسی است که آزار کند او را بعد از وفات من و هر که آزار کند او را بعد از وفات من مثل
کسی است که آزار کند او را در زمان حیات من و کسی که او را آزار کند پس تحقیق که مرا آزار کرده است
و هر که مرا آزار کند پس تحقیق که خداوند عالمیان را آزار کرده است و اینست قول خداوند عالمیان
که فرموده است إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ یعنی بدرستیکه آنجماعتی که آزار میکنند خداوند عالمیان
و پیغمبر او را ل ١٩ فِيمَا أَوْصَى بِهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا عَلِيُّ
إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَشْرَفَ عَلَى الدُّنْيَا فَاخْتَارَنِي مِنْهَا عَلَى رِجَالِ الْعَالَمِينَ ثُمَّ اطَّلَعَ
الثَّانِيَةَ فَاخْتَارَكَ عَلَى رِجَالِ الْعَالَمِينَ بَعْدِي ثُمَّ اطَّلَعَ الثَّالِثَةَ فَاخْتَارَ
الْأَئِمَّةَ مِنْ وُلْدِكَ عَلَى رِجَالِ الْعَالَمِينَ بَعْدَكَ ثُمَّ اطَّلَعَ الرَّابِعَةَ فَاخْتَارَ فَاطِمَةَ عَلَى
نِسَاءِ الْعَالَمِينَ شرح اشراف و اطلاع نظر با تأمل کردن است با علو مکان نظر کننده و مراد در
اینجا علو قدر و منزلت است چنانچه در شریف نیز لغویین نقل کرده اند که بسبب علو قدر و منزلت شخص
شریف گویند و دنیا بضم دال مهمله معروفست و آن مقابل آخرتست و اصل آن دنی یعنی نزدیک
بسبب نزدیک بودنش نامیده شده است بدنیا و در حدیث واقع شده که دنیا دو قسم است
دنیای بلاغ و دنیای ملعونه و دنیای بلاغ آنست که بکبر نرسد و بدست آورند بسبب آن آخرت را

ودنیای

و دنیای ملعونه بخلاف اینست یعنی آنست که آنرا بکبر برند و آخرت را از دست دهند و استدلال بحدیث
بر افضلیت حضرت امیرالمؤمنین و حضرت ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین بر جمیع انبیاء و مرسلین
و اولوا العزم سوای پیغمبر ما حضرت خیر النبیین علیه و علیهم السلام الی یوم الدین در کمال وضوح است
یعنی شیخ فقیه ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب
خصال روایت کرده است که در آنچه وصیت نمود بآن حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که یا علی بدرستیکه خداوند عز و جل با علو قدر و منزلت نظرها
تأمل فرمود بر اهل دنیا پس برگزید مرا از اهل دنیا بر مردان عالمیان پس بار دیگر با علو قدر و منزلت ثانیا
نظر با تأمل فرمود پس برگزید ترا بر مردان عالمیان بعد از من و بعد از آن بار با علو قدر و منزلت ثالثا
نظر با تأمل فرمود پس برگزید امامان از اولاد ترا بر مردان عالمیان بعد از تو پس با علو قدر
و منزلت رابعا نظر با تأمل فرمود پس برگزید حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را بر زنان عالمیان
مع الْهَمْدَانِيُّ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي
عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي فَاطِمَةَ إِنَّهَا
سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ أَهِيَ سَيِّدَةُ نِسَاءِ عَالَمِهَا فَقَالَ ذَاكَ لِمَرْيَمَ كَانَتْ سَيِّدَةَ نِسَاءِ
عَالَمِهَا وَفَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ مع الْقَطَّانُ عَنْ
أَحْمَدَ الْهَمْدَانِيِّ عَنِ الْمُنْذِرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ
عَنْ عَبَايَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ فَاطِمَةَ
شُجْنَةٌ مِنِّي يُؤْذِينِي مَا آذَاهَا وَيَسُرُّنِي مَا سَرَّهَا وَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَيَغْضَبُ
لِغَضَبِ فَاطِمَةَ وَيَرْضَى لِرِضَاهَا مع مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الزَّنْجَانِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ
الْعَزِيزِ قَالَ سَمِعْتُ الْقَاسِمَ بْنَ سَلَّامٍ يَقُولُ فِي مَعْنَى قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
الرَّحِمُ شُجْنَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَعْنِي قَرَابَةٌ مُشْتَبِكَةٌ كَاشْتِبَاكِ الْعُرُوقِ وَقَوْلُ
الْقَائِلِ الْحَدِيثُ ذُو شُجُونٍ إِنَّمَا هُوَ تَمَسُّكُ بَعْضِهِ بِبَعْضٍ وَقَالَ بَعْضُ أَهْلِ الْعِلْمِ يُقَالُ

شجن

شجرٌ متشجّنٌ اذا التفّ بعضه ببعض ويقال شُجنة وشِجنة والشجنة كالغصن يكون من الشجرة شرح شيخ فقيه عليه الرحمه در کتاب معانی الاخبار از قاسم بن سلام نقل کرده که او گفته است در معنی قول حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله که آنحضرت فرموده اند که الرحم شجنة من الله عز وجل یعنی نزدیکی مخلوط شده مثل مخلوط شدن ریشها بهم و قول قائل که گفته است الحدیث ذو شجون یعنی منشعب است بعضی از آن ببعض و دیگر گفته اند بعضی اهل علم که گفته میشود درخت متشجن هرگاه پیچیده شده باشد بعض آن ببعض دیگر و میگویند شجنة و شِجنة و شجنه مثل شاخ که میباشد از درخت ابن عبد السلام داعی معروض میدارد که با وجود ذکر شیخ فقیه لغت شجنه را معلوم نشد که کلمه مذکوره در لغت بضم یا بفتح یا بکسر شین است و جیم ساکن است یا متحرک از کلام قاسم بن سلام مفهوم شد که مذکور بالسه قسم آمده اما هیچیک از آن دو سه قسم معلوم نشد و مؤلف کتاب لباب الله تراه وجل الجنة مشواه نیز متوجه نگشته و تحقیق آن بجهت تصحیح لفظ حدیث ضرور است لهذا معروض میدارد که شجنه بضم و کسر شین و سکون جیم است بنابر تصریح صاحب نهایه ولی در کلام جوهری در صحاح اما صاحب قاموس گفته است الشجن محرکة الهم والحزن والغصن المشتبك والشعبة من كل شئ كالشجنة مثلثة بنابر علیه شجنه بفتح شین معجمه و سکون جیم و شجنه بضم شین و سکون جیم و شجنه بکسر شین و سکون جیم آمده است و آن بمعنی ریشه پیچیده بدرخت و شاخ داخل متصل بدرخت و شعبه است و درختی که شاخهای او جمع و متصل بود و پراکنده و افشان نباشد آنرا متشجن گویند و شتری که چهار دست و پای او جمع و پراکنده نباشد آنرا شجن گویند و معنی ریشه و شاخ و شعبه هر سه در حدیث فاطمه زهرا علیها السلام مناسبت و بجمیع معانی مذکوره حمل میتوان نمود و قول قائل که الحدیث ذو شجون یعنی حدیث صاحب شعبها و یا شاخها و یا ریشهاست که پیچیده است بعضی ببعضی و در حدیث حم نیز هر سه معنی مناسبت اما اینکه در نسخ بهار الانوار که در اینوقت در نظر است از کتاب معانی الاخبار شیخ فقیه از قاسم بن سلام حدیث نبوی صلی الله علیه وآله را در رحم الرحم شجنة من الله

عزوجل نقل شده و در کتاب معانی الاخبار شیخ فقیه نیز که در نزد فقیر است نسخ مذکور مسطور است و ابن اثیر در نهایه حدیث مذکور را الرحم شجنة من الرحمن ذکر کرده معلوم و محقق است که نقل صاحب نهایه انسب است یعنی رحم ریشه پیچیده و یا شاخ داخل محکم است که بتنها و ارکان بسته بجنه انگه رحیم و رحمن چسبان و پیچان است والله اعلم یعنی شیخ فقیه ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب معانی الاخبار بسند معتبر کالصحیح روایت کرده است از مفضل که او گفت که من عرض کردم بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که خبر دهید مرا از حدیث حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله که آنحضرت فرموده اند در شان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که بدرستیکه حضرت فاطمه سیده زنان عالمیان است آیا مراد آنست که آنحضرت سیده زنان عالم زمان خودش است پس حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام در جواب فرمودند که آنچه تو میگوئی صفت مریم است او بوده سیده زنان عالم خودش و حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها سیده زنان عالمیان است از اولین و آخرین ایضا شیخ فقیه مذکور در کتاب معانی الاخبار بسند قوی روایت کرده است از ابن عباس که او گفت که بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده اند که بدرستیکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام ریشه پیچیده و یا شاخ متصل است از من آزار میکند مرا آنچه آزار کند او را و خشنود میگرداند مرا آنچه خوشنود کند او را و بدرستیکه خداوند عالمیان البته غضبناک میشود از برای غضب کردن حضرت فاطمه و خشنود میشود از برای خشنودی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام ح ۲۱ عَنِ الرِّضا عَنْ آبائِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ قالَ حَدَّثَتْنِي اَسْماءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ قالَتْ كُنْتُ عِنْدَ فاطِمَةَ جَدَّتِكَ اِذْ دَخَلَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَفي عُنُقِها قِلادَةٌ مِنْ ذَهَبٍ كانَ عَلِيُّ بْنُ اَبي طالِبٍ عَلَيْهِ السَّلامُ اشْتَراها لَها مِنْ فَيْءٍ لَهُ فَقالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لا يَغُرَّنَّكِ النّاسُ اَنْ يَقُولُوا بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَعَلَيْكِ لِباسُ الْجَبابِرَةِ فَقَطَعَتْها وَباعَتْها وَاشْتَرَتْ بِها رَقَبَةً فَاَعْتَقَتْها فَسُرَّ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِذلِكَ شرح اسماء بنت عمیس زن جعفر طیار بود

و داخل متصل و شعبه است از رحمن که نام خداوند عالمیان است و موید نقل او است قول حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام در حدیثی که روایت کرده است آنرا شیخ فقیه بابویه در کتاب مذکور که آنحضرت علیه السلام فرموده اند فیقول الله تبارک وتعالی انا الرحمن وانت الرحم شققت اسمک من اسمی فمن وصلک وصلته ومن قطعک قطعته ولذلک قال رسول الله صلی الله علیه وآله الرحم شجنة من الله عزوجل صح

ذکر احوال اسماء بنت عمیس زوجه جعفر طیار علیه السلام

و بعد از شرف اسلام با شوهرش جعفر بحبشه هجرت نمود و محمد و عبد الله و عون پسران آن کبار از او متولد
شدند و از حبشه هجرت بمدینه طیبه نمود و بخدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله مشرف شده و
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در عروسی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که او در خدمت گزاری حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام بنا بر عهدی که با حضرت خدیجه کبری علیها السلام نموده بود قیام داشت بشارت داد
او را که تو نیز از بهترین زنان حضرت علی بن ابیطالب خواهی شد و از برای او پسری از تو متولد خواهد شد
و بعد از شهادت جعفر ابوبکر او را تزویج نمود و محمد بن ابی بکر از او متولد شده و بود او در خانه ابوبکر
مثل آسیه در خانه فرعون و نجابت و بزرگی محمد بن ابی بکر بسبب درس اسما بنت عمیس است
و از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام روایت شده که آنحضرت فرمودند که بوده
نجابت محمد بن ابی بکر از جانب مادر نه از جانب پدر و بعد از فوت ابوبکر حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام او را تزویج فرمود چنانچه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده بود و یحیی بن علی بن
ابی طالب از او متولد شد فرض اینکه اسما بنت عمیس از زنان نیک بزرگ قدر مؤمنه دوستدار
و در نفع حضرات اهل البیت علیهم السلام بوده و خواهر او سلمی بنت عمیس زوجه سید الشهدا حمزة بن عبد المطلب
عم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و او نیز از زنان مؤمنه نیکوکار دوستدار اهل البیت علیهم السلام
بوده شیخ فقیه علیه الرحمه در کتاب خصال در باب سبعه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت
کرده است که آنحضرت فرمودند که رحمت کند خدا خواهرانی که از اهل بهشت پس آنحضرت نام برد
ایشان را اولا فرمود اسما بنت عمیس الخثعمیه که زوجه جعفر طیار بود و سلمی بنت عمیس الخثعمیه که زوجه حمزه
سید الشهدا بود و پنج نفر دیگر از بنی هلال الخ و در کتاب طرایف منقولست که در وقت عقد که
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام فرمودند که قسم میدهم شما را که نشنیده اید از حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله که آنحضرت فرمودند که اسما بنت عمیس و ام ایمن از اهل بهشت اند پس چگونه رد
شهادت ایشان میکنید یعنی شیخ جلیل القدر ابو علی امین الدین حسن بن فضل بن حسن
الطبرسی علیه الرحمه در کتاب صحیفة الرضا روایت کرده است از حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا

ذکر احوال سلمی زوجه سید الشهدا حمزة بن عبد المطلب علیهم السلام

پس معلوم شد که علو شان ایشان بمرتبه ایست
که لیاقت روایت حدیث
معصوم از او
دارد

که آنحضرت

که آنحضرت فرمود از پدران بزرگوارش از حضرت امام زین العابدین علیه السلام که آنحضرت فرمودند
که حدیث کرد بجهة من اسما بنت عمیس که او گفت که بودم من در خدمت با سعادت جده
تو فاطمه زهرا علیها السلام که داخل شد بخانه آنحضرت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و در گردن مبارک
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام گردن بند طلائی بود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از حصه خود از غنایم
آنرا بجهة حضرت فاطمه زهرا علیها السلام خریده بود پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که مغرور
مگردانند ترا مردمان اینکه گویند که تو دختر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و حال آنکه بر تو باشد لباس ستمکاران
پس حضرت فاطمه علیها السلام آن گردن بند را بریده و فروخت و از قیمت آن بنده خریده و آن بنده را
در راه رضای حق تعالی آزاد نمود پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از کردار پسندیده نور چشم خود
خوشنود و خوشحال گردیدند ح ۲۳ روی عن عمران بن الحصین قال کنت عند النبی
صلی الله علیه و آله جالسا اذ اقبلت فاطمة علیها السلام و قد تغیر وجهها من
الجوع فقال لها ادنی فدنت منه فرفع یده حتی وضعها علی صدرها فی موضع
القلادة و هی صغیرة ثم قال اللهم مشبع الجاعة و رافع الوضیعة لا تجع فاطمة قال
فرأیت الدم علی وجهها کما کانت الصفرة فقالت ما جعت بعد ذلک ح روی عن
جابر بن عبد الله قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله اقام ایاما و لم یطعم طعاما
حتی شق علیه فطاف فی دیار ازواجه فلم یصب عند احداهن شیئا فاتی فاطمة فقال
یا بنیة هل عندک شیء آکله فانی جائع قالت لا و الله بنفسی و امی فلما خرج عنها
بعثت جاریة لها برغیفین و بضعة لحم فاخذته و وضعته تحت جفنة و غطت علیها
و قالت و الله لأوثرن بها رسول الله صلی الله علیه و آله علی نفسی و غیری و کانوا
محتاجین الی شبعة طعام فبعثت حسنا او حسینا الی رسول الله صلی الله علیه و آله
فرجع الیها فقالت قد اتانا الله بشیء فخبأته لک فقال هلمی یا بنیة فکشفت الجفنة

و لکلام

فاذا هي مملوة خبزاً فلما نظرت اليه بهتت وعرفت انه من عند الله فحمدت الله
وصلّت على نبيه ابيها وقدمته اليه فلما رآه حمد الله وقال من اين لك هذا قالت
هو من عند الله ان الله يرزق من يشاء بغير حساب فبعث رسول الله صلى الله عليه وآله
الى علي فدعاه فاحضره واكل رسول الله صلى الله عليه وآله وعلي وفاطمة والحسن
والحسين صلوات الله عليهم اجمعين وجميع ازواج النبي صلى الله عليه وآله حتى
شبعوا قالت فاطمة وبقيت الجفنة كما هي فاوسعت منها الجيران جعل الله
فيها بركة وخيراً كثيراً شرح قلاده گردن بند و حجر ناقت و بار بحجر دال مهمله شتر ضبار جمع
درهست و دار منزل را گویند بهتت از نجم قبل ازین نیز مذکور شد که بفتح و کسر ها لحفظ هست بنا بر تحقیق
صاحب قاموس و صاحب نهایه اما جوهری و صاحب مجمع البحرین بفتح ها نقل کرده اند جفنه بفتح جیم
و سکون فا و کاسه بسیار بزرگ که باصطلاح اهل این عصر طبق خمیرگیر گویند و ممکن هست که مراد از
اخی که حضرت فاطمه گفت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام باشد اراده کرده باشد حضرت فاطمه برادر دینی
چنانچه وارد شده هست در حدیثی که علی بن ابرهیم علیه الرحمه در تفسیرش روایت کرده هست
که چون جبار مصر و حبر ایشان شد و قبیله که ساره در آن بود از حضرت ابراهیم علیه السلام پرسید که این
زن بتو چه نسبت دارد حضرت ابراهیم علیه السلام گفت که او خواهر منست و غرضش آن بود که خواهر
منست در دین یعنی شیخ امام قطب الدین ابو الحسن سعید بن هبة الله بن الحسن الراوندی
علیه الرحمه در کتاب خرائج الجرائح روایت کرده هست از عمران بن الحصین که او گفت که من
نشسته بودم در خدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که آمد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
و تحقیق که متغیر شده بود رنگ روی مبارک آنحضرت از گرسنگی پس حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله گفت از برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که نزدیک من بیا آنحضرت نزدیک بمقدار
خود آمد پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله دست مبارک خود را بالا برد و بر سینه مبارک

حضرت

حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها در موضع گردن بند گذاشت و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
در آنوقت کوچک بود و بعد از آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت که ای خداوند من ای
سیر کننده گرسنگان و بلند کننده زیردستان گرسنه مدار فاطمه را راوی گفت که پس
دیدم که گلگونه مبارک حضرت فاطمه زهرا بسرخی مایل شد که گویا خون بر روی مبارکش جاری شد
چنانچه قبل از آن زردی گرسنگی ظاهر بود و پس حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها فرمودند
که گرسنه نشدم من بعد از دعای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله الی یوم المحشر ایضاً شیخ امام قطب
الدین مزبور در کتاب خرائج مذکور روایت کرده هست از جابر بن عبد الله انصاری که او گفت
که بدرستیکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله چند روز ماندند بی طعام که هیچ طعامی تناول نفرموده
تا آنکه گرسنگی بر آنحضرت سخت غالب شد پس آنحضرت گردید در خانههای زنان خود و نیافت
در نزد هیچیک از ایشان چیزی که تناول نماید پس آنحضرت بخانه حضرت فاطمه زهرا آمد و فرمود
که ای دختر گرامی من آیا در نزد تو طعامی هست که تناول نمایم پس بدرستیکه من گرسنه ام
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عرض کرد که نه بخدا قسم که طعام در نزد من نیست جان من و برادرم
فدای تو باد و پس چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از خانه مبارکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
بیرون رفته کنیزی از کنیزان حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها دو گرده نان و پاره گوشتی
از برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام هدیه فرستاد و پس آنحضرت آنرا گرفت و در زیر طبق چوبین
گذاشت و پاره جبه بر روی آن کشید و آنرا پنهان نمود و گفت بخداوند عالمیان قسم که البته
بر میگزینم آن حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را بر جانم و بر شوهرم و فرزندانم و حال
آنکه ایشان همه گرسنه و محتاج بلقمه طعام بودند پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام حضرت
امام حسن و یا حضرت امام حسین علیهما السلام را بخدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرستاد
و آنحضرت را تکلیف نمود چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مراجعت نموده تشریف

سوی او ارزانی فرمود حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام عرض نمود که ای پدر بزرگوار بعد از تشریف
بردن شما حق تعالی رسانید بمن چیزی و من آنرا پنهان کردم و نگه داشتم از برای شما پس آن
حضرت فرمودند که بیار آنرا نزد من ای دختر گرامی من پس چون حضرت فاطمهٔ زهرا
علیها السلام سر آنرا گشود ناگاه دید که آن طبق پر از نان و گوشت شده چون نظر مبارک حضرت
فاطمهٔ علیها السلام بر آن افتاد متحیر شده دانست که آن از جانب خداوند عالمیان است پس حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلام شکر حق تعالی را بجای آورده و صلوات فرستاد بر پدر عالیقدرش برگزیدهٔ حق تعالی
و آنرا برداشته نزد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله آورد و چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
آن طعام را دید حمد حق تعالی را بتقدیم رسانید و گفت بحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام که از کجا آمده است
این طعام از برای تو حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام گفت که آمده است آن از جانب حق تعالی بدرستیکه
خداوند عالمیان روزی میدهد هر کرا میخواهد زیاده از حد حساب پس حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله فرستاد بسوی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و او را طلب نمود و حاضر گردانید پس
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمهٔ زهرا و حضرت امام
حسن و حضرت امام حسین صلوات الله علیهم اجمعین و جمیع زنان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله همگی
از آن طعام تناول کردند تا اینکه همه سیر شدند و حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام فرمودند که آن
کاسه بعد از سیر شدن همه همچنان بر حالت خود باقی بود که گویا هیچ از آن کم نشده بود پس وسیع
گردانیدم من از آن کاسه روزی بر جمیع همسایگانم و گردانیده بود حق تعالی در آن کاسه برکت
و خیر بسیار ۲۳ ح رُوِیَ اَنَّ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّ خَدِیْجَةَ لَمَّا تُوُفِّیَتْ جَعَلَتْ
فَاطِمَةُ تَلُوْذُ بِرَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ وَتَدُوْرُ حَوْلَهُ وَتَسْأَلُهُ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ
اَیْنَ اُمِّیْ فَجَعَلَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ لَا یُجِیْبُهَا فَجَعَلَتْ تَدُوْرُ عَلٰی مَنْ تَسْأَلُهُ
وَرَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ لَا یَدْرِیْ مَا یَقُوْلُ فَنَزَلَ جَبْرَئِیْلُ فَقَالَ اِنَّ رَبَّکَ یَأْمُرُکَ

اَنْ تَقْرَأَ عَلٰی فَاطِمَةَ السَّلَامَ وَتَقُوْلَ لَهَا اُمُّکِ فِیْ بَیْتٍ مِنْ قَصَبٍ کِعَابُهُ مِنْ ذَهَبٍ
وَعُمُدُهُ مِنْ یَاقُوْتٍ اَحْمَرَ بَیْنَ اٰسِیَةَ امْرَأَةِ فِرْعَوْنَ وَمَرْیَمَ بِنْتِ عِمْرَانَ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ
عَلَیْهَا السَّلَامُ اِنَّ اللّٰهَ هُوَ السَّلَامُ وَمِنْهُ السَّلَامُ وَاِلَیْهِ السَّلَامُ شرح مؤلف کتاب طاب الله ثراه
در حل الحدیث مؤاده در ایضاح این حدیث گفته که جوهری گفته است که الکعوب ارتفاع النواشز فی اطراف
الانابیب یعنی کعوب بلندی آن برآمدگیهاست که در اطراف انابیب است این کلام دلالت
معروض میدارد که جوهری گفته است که الانبوبة ما بین کل عقدتین من القصب والرمح و
الجمع انبوب و انابیب یعنی انبوبه آنچیزیست که ما بین دو گره نی است و آن بر وزن افعوله است
و جمع آن انبوب و انابیب است پس از کلام جوهری معلوم شد که کعب برآمدگی گره نی است و انبوبه
قلم ما بین دو گره نی را گویند و جمع آن انبوب و انابیب است اما صاحب نهایه گفته است
که کعب القنا فهو انبوبها و ما بین کل عقدتین منها کعب و کل شیء علا وارتفع فهو کعب
و صاحب مجمع البحرین گفته الکعب یقال للانبوبة بین عقدتین و کل شیء علا وارتفع فهو
کعب پس معلوم شد که ایشان کعب انبوبه را که قلم میان دو گره است میدانند مع هذا
که در آن نه علامت است و نه ارتفاع صاحب قاموس گفته الکعب کل مفصل للعظام والعظم الناشز
فوق القدم والناشزان من جانبیها وما بین الانبوبتین من القصب از این کلام صاحب
قاموس معلوم میشود که کعب بند و گره است که میان دو قلم نی واقع است چنانچه جوهری
گفته است اما در تحقیق انبوبه گفته است که والانبوب من القصب والرمح کعبهما کا
الانبوبة والانابیب از این کلام صاحب قاموس معلوم میشود که انبوبه و کعب یکی باشد
این قول با قول اول که کعب ما بین دو انبوبه است منافی یکدیگرند پس اشتباه او
ظاهر و معلوم شد و مع ذلک گفته است که مقالم الرمح کعوبه پس کعوب مقالم رمح است
و مقالم جمع مقلم است که جا و مکان قلم باشد پس کعب جا و مکان قلم است نه قلم تا
اطلاق کعب بند و گره است و انبوبه که قلم است ما بین دو کعب است و ظاهر است آنکه صاحب

ایضاح

نهایه و مجمع البحرین نیز استشهاد نموده باشند بحدیث کعب یعنی مفصل و علاوه ارتفع جمیعا
مناسب نیند و گره است و هیچ مناسبت با انبوبه که قلم ما بین دو گره است ندارند و
صاحب مجمع البحرین در قصب گفته که قصبة بالتحریک واحدة القصب بفتحتین ایضا و هو کل نبات
یکون ساقه انابیب و کعوبا پس قلمها انابیب و گرهها کعوبست و کلام جوهری صحیح تر
از کلام است و عبارتش منافی هم نیست و او نیز در قلم گفته که مقادیم القصب کعوبه و هر سه عبارتش
باهم درست می آید و موافق او در دستور اللغة نقل شده الکعب واحد الکعوب و هو
عقد القصب و کعابة الکعوب حب الغیرة او نیز از لغویین موافق جوهری نقل کرده اند و ایضا
از کلام جوهری معلوم شد که انبوب جمع است مثل انابیب و از کلام صاحب قاموس و
نهایه و مجمع البحرین ظاهر میشود که انابیب جمع و انبوب مثل انبوبه واحد آنست ظاهر
اینست که تحقیق جوهری درین مقام معتبر باشد تلوذ لواذ بکسر لام و فتح و ضم نیز نقل کرده ام
یعنی التجا و طلب فریاد رسی کردن است چنانچه در دعا ماثوره وارد شده است که اللهم
بک اعوذ و بک الوذ مناسب مقام است و تلوذ لیستاذنیک را تفسیر نموده اند به تضرع
لیستاذنیک بتحریکها پس معنی تفزع در بحدیث انست یعنی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
تفزع و زاری مینمود بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و احوال مادرش را می پرسید و معنی تحریک
نیز مناسبت یعنی حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله چسپیده
بود و آنحضرت را حرکت میداد و احوال مادر عاقبت را می پرسید چنانچه دأب اطفال است
که هر گاه بر امری مضطر باشند بانکس می چسپند و حرکت میدهند قصب بفتح قاف و صاد
مهمله جمع قصبه بفتح قاف و فتح صاد مهمله و فتح با که نقطه متصل بها است و قصبه
نباتی را گویند که بوده باشد در ساق آن قلمها و بندها مثل نی صاحب نهایه گفته است و
فی حدیث خدیجه بشر خدیجه ببیت من قصب فی الجنة القصب فی هذا الحدیث لؤلؤ مجوف
واسع کالقصر المنیف و القصب من الجوهر ما استطال منه فی تجویف یعنی در حدیث خدیجه

واقع

واقع شده است که بشارت بده خدیجه را بخانه از قصب در بهشت عنبر سرشت قصب درین
حدیث مروارید مجوف واسع است مثل قصر بلند و قصب از جواهر چیزیست که مستطیل و مجوف
باشد و جوهری گفته و القصب انابیب من جوهر و فی الحدیث بشر خدیجه ببیت فی الجنة من قصب
یعنی قصب در لغت عرب بمعنی قلمهای از جواهر آمده است و در حدیث واقع شده که بشارت
بده خدیجه را بخانه در بهشت عنبر سرشت از قصب و صاحب قاموس گفته است و القصب محرکه
ایضا ما کان مستطیلا من الجوهر و الدر الرطب و الزبرجد الرطب المرصع بالیاقوت و منه بشر
خدیجه ببیت فی الجنة من قصب یعنی قصب بفتح صاد مهمله نیز آن چیزیست که بوده باشد مستطیل
از جواهر و در تر و زبرجد تر که مرصع بیاقوت باشد و ازین است معنی حدیثی که واقع شده است
که بشارت بده خدیجه را بخانه در بهشت عنبر سرشت از قصب مقام آنست که کسی برسد ازین همه
عالم منیجر که از اعاظم اهل سنت اند که این خدیجه صاحب قصر عالی از جواهر که بیان نمودیم
در کتب لغت آیا جده امامان ما شیعیان است یا جده خلفای ظلم و ستم سنیان و صاحب
این قصر منیف و منزل شریف والده خاتون ما شیعیان حیدر کرار حضرت فاطمه عالیه قدر است
یا والده خاتون نهما سنیان کج رفتار عایشه شتر سوار است قل الحمد لله بل اکثرهم
لا یعقلون عمد بفتح عین مهمله و میم و عمد بضم عین مهمله و میم جمع عمود بفتح عین و عماد بکسر
عین است و بعضی از لغویین ذکر کرده اند که جمع قلت عمود اعمده و جمع کثرت آن عمد بضمتین
و عمد بفتحتین است و قرائتر فی عمد ممددة را که در قرآن مجید نازل شده بفتحتین و بضمتین
قرائت نموده اند شیخ طبرسی علیه الرحمه در تفسیر مجمع البیان در سوره همزه بیان نموده که
عمد و عمد هر دو یک معنی و جمع عمود و عماد است فرقی که هست آنست که عمد جمع عمود و عماد
و عمد اسم جمع است یعنی شیخ الامام قطب الدین ابو الحسن سعید بن هبة الله بن الحسن
الراوندی علیه الرحمه در کتاب خرائج الجرائح روایت کرده است از حضرت امام بحق ناطق
جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که آنحضرت فرموده اند که چون حضرت خدیجه کبری علیها السلام مدار باقی

رحلت نمود حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که طفل نورسته غم و حزن پناه بحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
آورده و در دور آنحضرت میگردید و تضرع و زاری از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
سؤال مینمود و میگفت که یا رسول الله کجاست مادر مهربان من و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
جوابی بآن قرة العین خود نفرمود و حضرت فاطمه علیها السلام بر میگردید بر آن سؤال و از آنحضرت
آن سؤال را می نمود و بدون استماع جواب شافی ساکت نمیشد و دست از دامن پدر
بزرگوار بر نمیداشت و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی
یوحی بود قبل از نزول وحی الهی نمیدانست که چه چیز در جواب فرزند گرامی خود گوید پس حضرت
جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که پروردگار تو امر
میکند ترا بآنکه سلام خداوند عالمیان را برسانی بحضرت فاطمه علیها السلام و بگویی از برای او که مادر
تو در خانه ایست از جواهر مجوف مثل نی که بندهای آن از طلا و قلبهای آن که مابین دو بند
باشد از یاقوت سرخ است و این قصر رفیع از جواهر که مادر عالیمقدار تو در آن است میان قصر
آسیه زن فرعون و قصر مریم بنت عمران است پس آن بضعة الرسول چون سلام و پیغام خداوند
عالمیان را از زبان معجز بیان پدر عالیمقدار خود استماع نمود با وجود صغر سن در جواب
گفت که پروردگار من خداوند عالمیان است سالم از جمیع معایب و نقایص و از او است
سلامتی جمیع عالم و عالمیان و بسوی او بر میگردد تحیتها و سلامها این غلام داعی
معروض میدارد که چون بنص احادیث کثیره آسیه و مریم هر دو مثل خدیجه کبری علیهم السلام
زوجه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در بهشت عنبر سرشت خواهند بود و ممکن است که
بآن جهت قصر ایشان بشرف قرب و جوار قصر خدیجه کبری علیها السلام مشرف گشته و وقوع
در طرفین قصر بجهت اعلی و اشرفیت قصر حضرت خدیجه کبری علیها السلام که خیر الامور
اوسطها و شرف المکان بالمکین است والله اعلم تبصره كالعقيق كجانه يمين ذهب
این غلام داعی معروض میدارد که چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله چنانچه سابقا مذکور شد

ذکر احوال و مناقب و فضایل والا منزلت خدیجه کبری صلوات الله علیها

نکاح القضا

نکاح القضا بود و زنان بسیار خواستگاری مینمودند و احدی تو تم آن نماید که سایر زنان
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را نسبتی بحضرت خدیجه کبری نبوده و با احدی از زنان عالمیان را
توانند بود و بلکه حضرت خدیجه کبری علیها السلام شنیده و بزرگترین سابقین و لاحقین است هیچیک
از زنان که گذشته و آینده در شرف در رتبه او نبوده اند مگر فرزند برگزیده او حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام که فضیلت هر یک از ایشان باز موجب زیادتی فضیلت آن دیگری است شیخ
طبرسی علیه الرحمة و الغفران در تفسیر مجمع البیان در نزد نقل مریم بنت عمران در سوره مبارکه آل
عمران بیان نموده که روایت شده است از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که آنحضرت
فرموده اند که فضیلت داده است حق تعالی خدیجه را بر زنان امت من چنانچه فضیلت داده بود
مریم را بر زنان عالمیان و در کتب اهل سنت نیز این حدیث شریف مسطور است اینقدر باید
دانست که مجملی از احوال حضرت خدیجه کبری علیها السلام را از احادیث متفرقه جمع و بعنوان ایجاز
و اختصار بحذف زواید مشهور ره ذکر نماید حضرت خدیجه کبری علیها السلام دختر خویلد بن نوفل
از اکابر قریش بود و در کمال عقل و ایمان و نهایت ثروت و سامان و از سکنه بیت الله
الحرام بود و پادشاهان عظام و اشراف کرام و نامداران عالیمقام را که مالک جهان صید
غلام بود و تن بشوهری خود قبول نمود و هر وقت که وصفی از اوصاف حضرت رسالت پناه
محمدی صلی الله علیه و آله را استماع مینمود چیزی بخاطر او خطور میکرد روزی از روزها
بطواف بیت الله الحرام با جمعی از زنان اشتغال داشت عالمی از احبار بر ایشان
گذشت و گفت ای زنان مکرمه قریش وقت ظهور پیغمبر آخر الزمان شده خوشا حال آنکه
خود را بشرف خدمت او سرافراز نماید این سخن در دل حضرت خدیجه موثر و کارگر گشت و حضرت
خدیجه علیها السلام بعقل و کمال و عفت و جمال مشهور آفاق و ملکه مکه معظمه بود و اموال بسیار و مواشی
بیشمار و در هر ناحیه غلامان و مواشی بود حتی اینکه نقل نموده اند که عدد شتران او زیاده از هشتاد هزار بود و در
اطراف تجارت داشت و در هر شهر مثل مصر و حبشه و غیرها مال او بود و حضرت خدیجه را عمی بود ورقه نام که از علما

قسیسین و احبار و عالم بجمیع کتب بود و صاحب مهابه در حدیث مبعث نقل کرده است که
عرض کرد ورقه بخدمت حضرت پیغمبر که اگر ادراک ایام نبوت تو نمایم هر آینه یاری نمایم تو را
یاری کردن نیک و بلیغ و ورقه در کتب خوانده بود که زوجه حضرت پیغمبر آخر الزمان صلی الله
علیه و آله زنی باشد سیده قریش و بزرگ اقوام خود و صاحب عقل و کمال و عفت و جمال
و انفاق خواهد کرد تمامی اموال خود را در راه رضای آنحضرت و در جمیع امور یار و یاور حضرت
سید المرسلین و وزیر و مددگار آنحضرت خواهد بود و پس چون ورقه در میان قریش بحضرت
عقل و جمال و وفور مال برادرزاده خود دیگری را گمان نداشت صفت مذکوره الیه و از آن بود که تا
باین شرف سعادت برادرزاده او مشرف شود و بحضرت خدیجه اوصاف حضرت پیغمبر را
نقل مینمود و روزی از راه امتحان بحضرت خدیجه گفت که ای خدیجه پادشاهان جهان و بزرگان
و اشراف زمان بخواستگاری تو آمدند و رغبت بهیچ یک ننمودی مگر تو راغب بشوهر
نیست حضرت خدیجه گفت که ای عمو شنیده ام که بکه شوهر کنم و بزرگان بسیار که بخواستگاری
من آمده اند و لم اینها را قبول ننمود و رغبت بایشان نکردم و ورقه گفت که ای جان عمو در نزد
منست جز مجیبی کتابی از عهد حضرت عیسی علیه السلام دارم که در آن نوشته است عزائم و
طلسمات من در آن عزائم و طلسمات بر آب میخوانم تو از آن آب غسل کن و کلمات چند
نیز از انجیل و زبور مینویسم آنرا بزیر سر بگذار و بخواب هر که شوهر تو باشد در خواب
خواهی دید پس حضرت خدیجه علیها السلام چنان کرد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را بجاه
و جلال و صفات کمال در خواب دید که از خانه ابوطالب بیرون آمد و داخل خانه او
شد فردا ورقه را طلبید و خواب خود را باو نقل کرد ورقه گفت که ای خدیجه هر گاه راست گویی
آنچه تو دیده صفت پیغمبر آخر الزمان است بشارت باد تو را که تو زوجه محترمه آنحضرت خواهی
بود و من نیز در کتب خوانده ام که مثل تو زنی بحسن و جمال و شرافت و مال زوجه او
خواهد بود و نقل خدیجه بامثل ورقه تمام گشته بود که بخدیجه خبر رسید که بزرگان و سادات

بنی هاشم حضرت ابوطالب و برادرانش بجهت حاجتی آمده اند حضرت خدیجه بمیسره نام غلام
خود که سرکرده غلامان او بود امر فرمود که ایشانرا باعزاز تمام داخل خانه کن و غلامانرا امر کرد
که در خدمتگزاری ایشان اهتمام تمام نمایند و خانه را بفرشهای نیک مفروش و
کرسیهای زرنگار مزین نمایند پس حضرت خدیجه بحضرت ابوطالب و برادرانش اعزاز و
احترام تمام نمود و ایشانرا بانواع فواکه و حلواها و اطعمه و اشربه ضیافت نمود ابوطالب گفت
که ما را بسوی خدیجه حاجتی است حضرت خدیجه گفت که ای سید و بزرگ قریش حاجت خود را
بیان فرما ابوطالب گفت که در میان ما و تو قرابت است و بجهت تو جمعی کثیر در تجارت آمده
و احوال ما بمرتبه عسرت رسیده است برادرزاده ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله در کمال امانت
و دیانت و صداقت است میخواهیم که قدری از مال خود دست ما و سرمایه دهی و بجهت او نیز
مثل سایر تاجران چیزی قرار فرمایی و بتجارت بهر طرف که خواهی ارسال نمایی حضرت
خدیجه علیها السلام گفت که سمعا و طاعة هر قدر که خواهید و بهر طرف که او خود اراده نماید مختار دیده
بجهت او است اضعاف آنچه بتاجران خود میدهم پس شیخ ابوطالب علیه السلام شاد و خوشحال گشته
احدی از برادران خود را طلب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاد و چون آن آفتاب فلک
نبوت و رسالت داخل خانه حضرت خدیجه شد اشعه نور جمالش در آن خانه تابان گشت حضرت
خدیجه علیها السلام از عقب حجاب مثل نور آفتاب را در خانه خود تابان دید میسره را طلبید و باو
گفت که تو امر نمودم که با غلامان در خدمت ابوطالب و برادران او اهتمام تمام نمایید
پرده های زرنگار فخر را بنحوی کشیده اید که آفتاب بمجلس ایشان تابیده است میسره گفت
که ای سیده من نمیدانستم که آنچه تو ملاحظه نموده آن نور آفتاب نیست بلکه نور جمال با کمال
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است حضرت خدیجه علیها السلام را از استماع این سخن محبتی
که از صمیم قلب با آنحضرت داشت زیاده شده و در دل خود عشق و محبت را پنهان نمود و پس
حضرت خدیجه علیها السلام از عقب پرده زرنگار حجاب با آنحضرت گفت که ای سید من خوش آمدی

وگفت مرا بنور مقدم شریف منور فرمودی آیا میخواهی که امین باشی باموال من و بهر جانب
که خواهی حرکت فرمایی آنحضرت صلی الله علیه وآله فرمودند که بلی دو خواهش سفر شام دارم
حضرت خدیجه گفت کدام و اختیار باشماست پس حضرت خدیجه قدر خطیری سرمایه بآنحضرت داد
و تهیهٔ سفر او را آماده نمود و میسره و جمعی از غلامان خود روانه نمود و میسره سفارش تمام در خدمت
گزاری و اطاعت امر عالی آنحضرت فرمود و گفت ای میسره اختیار تو و جمیع غلامان و تمکین
مال من با حضرت محمد است باید که مطیع و منقاد آنحضرت باشید و دقیقه از مراسم خدمتگزاری
فروگذاشت ننمایید و آنچه در این سفر از آنحضرت از او مشاهده شود و ضبط کنی تا آنکه بخدمت من تمامی آنرا
بیان نمایی میسره گفت که ای سیده من آنچه فرمودی بجان منت دارم و بجهه آنکه من قبل
از این نیز آنحضرت را دوست میداشتم اکنون دوستی تو که سیده منی باعث فزونی محبت
و خلوص من در خدمت آنحضرت شد پس چون آن حضرت اراده سفر خیر
اثر نمودند بخانه حضرت خدیجه آمد که با او وداع نماید حضرت خدیجه گفت که ای سید من و ای
نور چشم من آنچه پوشیده مناسب شما و رادفت است جامهای آن دارم که این جامهها را
بپوشی اما این جامهها بقدر رعنای شما دراز است لحظه توقف فرمایید تا جامهها را موافق قد
مبارک تمام آنحضرت فرمودند که آنچه جامه بهر قد که باشد بقد من درست می آید یکی
از معجزات آنحضرت آن بود که هر جامه که می پوشید موافق قد مبارکش می آمد اگر جامه دراز
بود بقدرت الله تعالی کوتاه میشد و اگر کوتاه بود دراز میشد پس حضرت خدیجه جامههای فاخره را
که بحضرت خدیجه بهدیه آورده بود پوشید و بقد آنحضرت موافق و درست آمد حضرت خدیجه
از رقت انفعال نیز عشق و محبتش فزونتر شد و ناقه صهبای خود را که در مکه معظمه بحسن
رفتار مشهور بود طلبید و بجهت سواری بآنحضرت بخشید پس حضرت متوجه سفر شد و اعمام
آنحضرت حمزه و عباس بآنحضرت روانه شدند و جمعی کثیر از قریش و قبائل دیگر همراه
بودند و ابوجهل لعین نیز با اموال و غلامان خود همراه آن کاروان بود و چون آنحضرت

در گرمی آفتاب روانه سفر شد و از حرارت شمس عرق بر جبین انورش نشست حق تعالی
بجبرئیل امین وحی فرمود که برو نزد رضوان خازن جنان و بگو باد که بیرون آورد ابری را که
آفریده ام من آنرا از برای حبیب خودم حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله قبل از آنکه بیافرینم
حضرت آدم علیه السلام را بدو هزار سال و ببر آنرا او بر سر دوست من محمد مصطفی صلی الله علیه
و آله بازدار پس چون آن ابر را دیدند مردمان که آمده بر سر آنحضرت سایه افکنده اهلی متحیر شدند
در هر روز و هر منزل معجزه از آنحضرت ظاهر میشد که باعث سرور دوستان و بغض و حسد
دشمنان میگشت میسره جمیع آنها را ضبط مینمود تا آنکه بعقبه ایله رسیدند و در آن عقبه دیری
بود که راهبان بسیار در آن بودند و دانا ترین ایشان راهبی بود که نام او فیلیق بن
یونان بن عبد الصلیب بود و او صفات حضرت پیغمبر را در جمیع کتب خوانده و دانسته بود
و هر وقت که در تلاوت انجیل بصفات پیغمبر آخر الزمان میرسید میگریست و میگفت که ای
فرزندان من کی باشد که بشارت دهید مرا بآمدن بشیر نذیر که مبعوث شود از تهامه
و متوج باشد بتاج الکرامه و سایه افکند بر او غمامه و شفاعت کند عاصیان را یوم القیمه
رهبانان باو میگفتند که تو از گریه خود را هلاک نمودی مگر ظهور او نزدیک است او میگفت بلی
میباید که ظاهر شده باشد ظهور او از بیت الله الحرام است و دین او در نزد خداوند عالمیان
اسلام است و از زمین حجاز بدین سرزمین خواهد رسید آنقدر بر او گریست و ذکر اوصاف
آنحضرت نموده گریست که چشمش ضعیف شد پس روزی رهبانان نظر کردند ناگاه قافله را
دیدند از جانب مکه معظمه می آید و در پیشاپیش آن قافله آفتابی در زیر ابر میخرامد فریاد کردند
که ای پدر عقلانی اینک قافله حجاز پیدا شد و نور حضرت خیر البشر هویدا شد راهب گفت
که ای فرزندان روحانی من بسبب ضعف بصر نتوانم آن را نظر کردم و یوسف خود را در آن ندیدم
گفتند که ای پدر نوری از این قافله ساطع و بر تو آن لامع است راهب گفت که گویا وقت
وصل رسیده باشد پس آن راهب رو بجانب آسمان کرد و گفت ای خداوند که سید

و مولای من بجاه و منزلت آن برگزیده ذات که همیشه در آرزوی پای بوس او بوده ام و دیده مرا
بسوی من بازگردان تا خورشید جمال او را نظاره نمایم چنین نمود و حالش بآخر رسیده بود که دیده اش
روشن شد پس به رهبانان گفت که ای فرزندان گرامی اگر آن پیغمبر موجود در میان این گروه است
در زیر آن درخت که از زمان حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام خشک شده و بسیاری از پیغمبران
در زیر آن درخت نشسته اند خواهد نشست و آن درخت خشک شده از برکت قدوم او
سبز خواهد شد و از آن چاه که مدتهاست که آب در آن دیده نشده آب خواهد آمد
چون قافله رسید و در دور چاه فرود آمد و بار از شتران گشوده شد حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله که همیشه اختیار خلوت بجهة ذکر خداوند عالمیان مینمود میل بجانب آن درخت
فرمود و چون آنحضرت در زیر آن درخت قرار گرفت بقدرت الله تعالی در ساعت آن درخت
سبز و خرم و میوه دار شد پس آنحضرت صلی الله علیه و آله بر سر آن چاه خشک رفت آب دهن
مبارک خود را در آن انداخت در همان لحظه چشمه های آب زلال شیرین از اطراف آن جوشید
چون راهب آن احوال را مشاهده نمود گفت ای فرزندان من مقصود من همین بود پس زود
طعامهای نیک مهیا نمائید که بجهت سید بنی هاشم که سید انام است مشرف شوم و
امان بجهة کافه رهبانان بخواهم پس ایشان طعامهای نیک مهیا کردند بعد از آن گفت بیکی از ایشان
که برو بدین سر کرده این قوم بگو بیدر ما شما را سلام میرساند و ولیمه از برای شما مهیا
نموده است التماس آن دارد که بولیمه او حاضر شوید و چون آمد بمیان قافله رسید نظرش
بر ابوجهل لعین افتاد او را بزرگ قوم دانسته رسالت راهب را بر او رسانید ابوجهل لعین
در میان قافله ندا کرد که راهب این دیر برای من طعامی مهیا کرده است و التماس نموده
که همه بمهمانی او حاضر شوید بیائید تا بدیر او رویم اهل قافله گفتند کالا نزد مالهای خود گذاریم
ابوجهل لعین گفت محمد را بگذارید که او امین و درستکار است پس اهل قافله بخدمت آنحضرت
رفته احوال خود را بآن حضرت سپردند ابوجهل لعین پیش افتاده با اهل قافله بصومعه رفت چون

داخل

داخل شدند راهب ایشان را اعزاز و احترام تمام نمود و بجهت ایشان طعام حاضر کرد و چون
ایشان مشغول طعام خوردن شدند راهب کلاه از سر برداشت و کتابی بدست گرفت و بر
روهای ایشان یک یک نظر میکرد و کتاب را ملاحظه مینمود و در هیچیک صفات پیغمبر آخر الزمان را
ندید پس کلاه خود را انداخت و فریاد کشید که واویلاه نا امید شدم و بمطلب دیرینه خود نرسیدم
و بآرزوی خود فایز نگشتم پس گفت راهب که ای بزرگان قریش آیا کسی از شما در قافله مانده
که حاضر نگشته ابوجهل لعین که بزرگی قوم را بر خود بسته بود گفت که بلی پسر خورد سالی هست
که اجیر زنی شده که برای او تجارت نماید هنوز سخن آن ملعون تمام نگشته بود که شیر الهی و ضرغام
حمزه بن عبد المطلب عموی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مشتی بر دهن آن ملعون زد که بر پشت افتاد
و گفت ای بدترین مردمان چرا نگفتی که در قافله مانده است بشیر نذیر و سراج منیر و نگاه داشته ایم او را
در نزد متاع خود دیگر از جهت راستی و امانت و جلالت و دیانت او و در میان ما نیست بهتر از او
پس حمزه متوجه راهب شد و گفت بنما بمن آن کتاب را که در دست داری و خبر ده بمن که چه خبر از آن
نوشته شده است تا من حقیقه تو را دانم و تو را بمطلب اصلیت رسانم راهب گفت که ای سید من
این سفریست که در آن صفات پیغمبر آخر الزمان نوشته شده و صفت آنحضرت آنست که بوده
باشد معتدل القامه و همیشه ابر بر او سایه بوده باشد و در میان کتفش علامات و نشانها نماید عیانا
و در روایت عباس گفت که ای راهب اگر ببینی او را میشناسی راهب گفت که بلی عباس
گفت که همراه من بیا که ببینیم تو در زیر آن درخت صاحب این صفات را پس راهب بعجلت
تمام بشرف خدمت آن سید انام روانه شد چون نزدیک رسید آنحضرت صلعم را تعظیم نمود
راهب بر آنحضرت سلام کرد آنحضرت صلعم در جواب فرمود که و علیک السلام ای عالم رهبانان و ادیب
دانا بحیقی بن یونان بن عبد الصلیب راهب عرض کرد که شما نام مرا چه دانستید و کی خبر
بشما نام پدر و بابای مرا آنحضرت صلعم فرموده که اخبار کرد بمن کسی که خبر داده است ترا که من پیغمبر
آخر الزمان مبعوث خواهم شد پس راهب سر بر قدم مبارک آنحضرت صلعم گذاشت و قدم مبارک

آنحضرت را بوسید و بر روی خود مالید و عرض کرد که ای سید بشیر امیدوارم که دیر بمقدم شریفت
منور گردانی آنحضرت صلعم فرمود که اهل قافله اموال خود را امین سپرده اند راهب عرض کرد که
من ضامنم که اگر ریسمانی از ایشان کم شود دستری در عوض دهم پس آنحضرت با راهب بجانب
دیر روان شد و این دیر دو درگاه داشت یکی بزرگ و یکی کوچک و در پیش درگاه کوچک
کلیسائی ساخته بودند و در آنجا صورتها نصب نموده بودند و درگاه بزرگ را آزاد داشته و کوچک
ساخته بودند که هرکه از آن درگاه داخل شود بضرورت بتان را سجده نماید و تعظیم آن صورتها قیام
نموده باشد راهب خواست که آنحضرت را از آن راه آورد که معجزات آنحضرت را مشاهده نموده باعث
ازدیاد یقینش شود چون راهب کج گشته داخل شد بقدرت الهی آن درگاه بلند شد و آنحضرت
راست و درست داخل شد چون آنحضرت صلعم داخل مجلس شد جمیع اهل مجلس برخواستند و آنحضرت را
در صدر مجلس جا دادند و راهب مثل غلامان در برابر آنحضرت ایستاده کمر خدمت گزاری بر
میان جان بسته و رهبانان دیگر همت بسته در برابر ایستادند و از میوه های لطیف شام نزد
آنحضرت آوردند پس راهب رو بجانب آسمان کرد و گفت پروردگارا خاتم نبوت را میخواهم
ملاحظه نمایم پس حضرت جبرئیل بامر ملک جلیل آمد و ردای مبارک آنحضرت را از دوش مبارکش
برداشته مهر نبوت از میان دو کتف مبارک آنحضرت ظاهر و نوری از آن ساطع شد که دیر
راهب روشن گردید پس راهب از دهشت آن نور بسجده افتاد و چون سر از سجده برداشت
گفت که توئی آنکه من میطلبیدم و آرزوی حضور شریفت را میکشیدم پس قوم متفرق شدند
و ابوجهل لعین با هزاران بغض و کین خوار و ذلیل برگشت آنحضرت با میسره در نزد راهب ماندند
راهب گفت که ای سید من بشارت باد ترا که حق تعالی گردنهای گردنکشان عرب برای
تو ذلیل خواهد کرد و مالک سایر بلاد خواهی شد و قرآن مجید بر تو نازل خواهد گشت توئی
سید انام و دین تو ثبت اسلام و جمیع بتان را خواهی شکست و دینها را باطل و برطرف
خواهی کرد و نام تو باقی خواهد بود تا آخر الزمان ای سید من التماس آن دارم که تصدیق کنی

برجمیع

بر جمیع رهبانان و راضی شوی از ایشان بگرفتن جزیه در زمان خودت پس راهب رو بمیسره کرد
و گفت که بخاتون خودت از من سلام برسان و بشارت بده او را که رستگاری یافته است بسید
انام و حق تعالی نسل این پیغمبر برگزیده خود را از فرزندان او خواهد گردانید و نام خیر او تا آخر الزمان
باقی خواهد ماند و بهمه کس برادر خواهد نمود و بگو که خوشا بحالت که داخل بهشت میشود و هر کسی که باو
ایمان آورد و تصدیق رسالت او نماید و بهره بستگی او اشرف پیغمبران و افضل ایشان است ای میسره
احتیاط کن در شام بر او از یهود که اعدای ویند تا برگردد بسوی بیت الله الحرام پس آنحضرت راهب را
وداع نموده با قافله بجانب شام روان شد و چون بشام رسیدند امتعه خود را بقیمت اعلا فروخته
و نفعهای عظیم بهمه ایشان ببرکت وجود آنحضرت بهم رسید که هرگز ندیده بودند و آنحضرت بر هر
سنگ و درخت که میگذشت آنها بر آنحضرت صلعم سلام میکردند و میگفتند السلام علیک یا رسول الله
و معجزات بسیار روی نمود تا آنکه آنحضرت صلعم با قافله مراجعت کرده نزدیک مکه رسیدند میسره بخدمت
آنحضرت عرض کرد که نفع و خیر کثیر در این سفر خیر اثر ببرکت تو واقع شد که در مدت چهل سال واقع
نشده بس مصلحت چنان دیدم که شما پیشتر روید و مژده سلامتی مال کثیر و نفع عظیم را بخدیجه رسانید
که ثواب او آنست که هر که مژده بر خدیجه دهد نیک عطا مینماید پس آنحضرت صلعم سبقت بر قافله گرفته
بجانب مکه معظمه روان شد اتفاقا حضرت خدیجه در آنوقت با بعضی از زنان در قصر بلند که بر راه مکه
بود نشسته بود ناگاه نظرش بر سواری افتاد که از دور می آید و ابری بر سر او سایه افکنده و با حشمت
تمام می آید و ملکی از جانب راست و ملکی دیگر از جانب چپ او بر روی هوا می آیند و هر یک
شمشیر برهنه در دست دارند حضرت خدیجه از مشاهده این احوال متحیر شد و گفت خداوندا
چنین مکن که این سوار متوجه درگاه تو بکاشانه محتقر من آید چون آنحضرت صلعم نزدیک رسید و معلوم شد
که او حضرت محمد است و بخانه خدیجه می آید حضرت خدیجه علیها السلام پای برهنه تا بیت در باستقبال
آنحضرت دوان شد و وقار و تمکین و جلالت حضرت خدیجه علیها السلام مرتبه بود که چون اراده آن
مینمود که از مکانی بمکانی و یا از خانه بخانه رود در روی کرسی زرین خود قرار داده او را گرفته بجای آن

اورا بارکسی از جنش نقل و حرکت میدادند آنحضرت او را بشارت برسیدن مال و نفعهای کثیره نمود حضرت خدیجه گفت که ای نور چشم من میسره چرا در رکاب تو نیست آنحضرت فرمود که میسره از عقب می آید حضرت خدیجه گفت که ای سید من برگرد و با میسره داخل شو مقصود خدیجه آن بود که بار دیگر آنچه دیده بود بعین الیقین مشاهده نماید چون آنحضرت برگشت آن ابر نیز با او برگشت و با او در مراجعت با آنحضرت معاودت نمود یقین خدیجه بکمالات قدر آنحضرت زیاده شد و در روایت دیگر واقع شده که چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله جهت بشارت از قافله سبقت گرفته بجانب مکه روانه شدند زمین در زیر پای ناقه آنحضرت پیچیده میشد تا آنکه بزودی بکوههای مکه معظمه رسید و در آن وقت خواب بر آنحضرت مستولی شد حق تعالی امر کرد جبرئیل علیه السلام که برود بسوی جنات عدن و بیرون آرد قبه را که برای برگزیده خود حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله خلق کرده ام قبل از آفریدن آدم بدو هزار سال و آن قبه را بر روی سر آنحضرت بکش و آن قبه بود از یاقوت سرخ که آنچه بود بر آن حلقهای مروارید سفید از بیرون اندرونش پیدا میشود و از اندرون بیرونش پیدا بود چهار رکن و چهار در داشت یک رکن او از زبرجد و یکی دیگر از یاقوت و یکی از عقیق و یکی از مروارید بود و چون حضرت جبرئیل علیه السلام آن قبه را بیرون آورد حوریان بهشت شادی کردند و از قصرهای خود مشرف شدند و گفتند ای خداوند بخشنده حمد و ثنا مر کار تو روا است کو ما نزدیک شده بعثت صاحب این قبه و نسیم رحمت از جانب عرش وزیده درهای بهشت گشوده آمد پس حضرت جبرئیل علیه السلام آن قبه را بر زمین آورد و بر سر مبارک آنحضرت افراخت و ملائکه مقربین ارکان آنرا گرفتند و صدا به تسبیح و تقدیس بلند کردند حضرت جبرئیل علیه السلام علم در پیش آنحضرت کشود و کوههای از شادی بلند شدند و درختان و مرغان و ملائکه همه آواز بلند کردند و گفتند لا اله الا الله محمد رسول الله گوارا باد تو ای بنده پسندیده حبیب بزرگی تو در نزد پروردگارت در آن وقت حضرت خدیجه در غرفه بلندی در خانه خود نشسته بود با جمعی از زنان قریش ناگاه نظرش بر شعب مکه افتاد و حق تعالی پرده حجاب را از پیش دیده

اورا نیز

او بر داشت نور ساطع و قبه لامع و آنحضرت را مشاهده نمود حیرت عظیم او را عارض شد زنان گفتند که ای سیده عرب این چه حالتست که در تو مشاهده میکنیم خدا نخواهد که ترا چنین حالتی روی دهد حضرت خدیجه علیها السلام با ایشان گفت که ای خواتین مکرمه بگوئید که من در خوابم یا بیدار همه گفتند که تو بیداری حضرت خدیجه گفت که شما نظر کنید بسوی معلی خبر دهید بمن آنچه بینید چون ایشان نظر بسوی معلی کردند گفتند نوری می بینیم که ساطع است بسوی آسمان حضرت خدیجه گفت که آن قبه نورانی و آنکه در میان قبه است و آنها که بر دور قبه اند بنظر شما می آید گفتند نه گفت من سواری می بینم از آفتاب نورانی تر و بر ناقه دونده سوار است و قبه منوری نور لامع در بالای سر او روان است و مرغان سبز آن قبه را احاطه نموده اند و گمان میکنیم که آن سوار حضرت محمد صلی الله علیه و آله و آن ناقه ناقه صهبای من باشد آن زنان گفتند که آن جاه و جلال که تو نقل میکنی بجهت پادشاهان روم و عجم میسر نیست از برای حضرت محمد کی میسر شود حضرت خدیجه گفت که فضل حضرت محمد زیاده بر نسبت حضرت خدیجه چشم بر آن راه انداخته بود تا آنکه آنحضرت صلعم بمیان کوههای مکه از جانب معلی داخل شد و ملائکه با آن قبه به آسمان رفتند حضرت خدیجه از مجیء آنحضرت بی طاقت گشته بر بام برآمده و میگفت که کی باشد که بیائی ای حضرت محمد و چشم ما از دیدن جمال بیمثالت روشن شود در آن وقت آنحضرت بخانه حضرت خدیجه رسیده دست بر حلقه در زد کنیزان گفتند که کیست آنحضرت صلعم فرمودند که منم محمد آمده ام بجهت دادن بشارت بخدیجه برسیدن مالش پس چون حضرت خدیجه صدای آنحضرت را شنید از قصر رفیع با پای برهنه تا وسط حیاط دوید و در پشت پرده حجاب ایستاده کنیزان در را گشودند پس آنحضرت صلعم داخل شد و فرمود که السلام علیکم یا اهل البیت حضرت خدیجه در جواب گفت که گوارا باد بر تو سلام ای نور چشم من آنحضرت صلعم فرمود که گوارا باد بتو رسیدن مال تسلیم منی حضرت خدیجه علیها السلام در جواب گفت که گوارا است بر من سلامتی تو ای نور چشم من قسم بخداوند عالمیان که تو بهتری در نزد من از جمیع مال من و اهل من پس حضرت خدیجه شعر در وصف آنحضرت خوانده

بعد از آن گفت که ای محبوب من قافله را در کجا گذاشتی آنحضرت صلی الله علیه وآله فرمود که در جحفه گذاشتم
حضرت خدیجه پرسید که کی از ایشان جدا شدی آنحضرت فرمود که در همین ساعت چون خدیجه
این سخن را شنید بر خود لرزید و گفت که قسم میدهم ترا بخدا و بخداوند عالمیان که در این ساعت از جحفه
از ایشان جدا شدی آنحضرت فرمود که بلی حق تعالی پیچیده است برای من زمین را و نزدیک گردانیده
دوری را حضرت خدیجه گفت که من نمیخواستم که تو چنین تنها داخل شوی دلم میخواهد که تو با قافله
آیی و بیایند پیش تو مثل آفتاب منور باشی و من خدم و حشم خود را باستقبال تو فرستم و غلامان
من قربانیها بر سر راه تو آورند و کنیزانم مجمرهای عود و عنبر در دست بجهت تو گشتانند آن
حضرت صلی الله علیه وآله فرمود نه که کسی از اهل مکه از آمدن من مطلع نیست هر کار میفرمایی همین
ساعت بر میگردم و آنچه مدعای تو است چنان میکنم پس حضرت خدیجه علیها السلام بجهت آنحضرت
توشه راه گرمی آورد و نان و توشه خدیجه از راه خوبی و پاکیزگی در میان عرب معلوم و ممتاز بود
و گفت آنحضرت که سپردم ترا بکسی که دور را برای تو نزدیک میکند برگرد ای نور چشم بقافله
پس آنحضرت صلی الله علیه وآله چون مراجعت نمود حضرت خدیجه با بعضی از زنان بغرفه رفت و ملاحظه
مینمود که آیا آن قبه با آن جاه و جلال عود خواهد کرد یا نه که نظرش باز بآن قبه و علامت
چنانچه دیده بود افتاد که آمدند و با آنحضرت احاطه نمودند و یقین حضرت خدیجه علیها السلام زیاده
شد و خشنودی عظیم باو روی نمود و شعری چند در شان حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله بر زبان
راند و چون آنحضرت بقافله رسید میسره گفت که یا محمد از تشریف بردن تو بمکه ما پریشان
شدیم آنحضرت فرمود که بمکه رفتم و آمدم میسره حمل بر مزاح نمود و گفت که ای سید من بجای
کوه رفتی و آمدی آنحضرت نام کرم خاتون او را و آب زمزم را باو نمود میسره [illegible] گشته
بر خواست و فریاد زد در میان قافله معجزه آنحضرت را اظهار نمود روز دیگر آنحضرت با قافله داخل شد
و آنحضرت مثل آفتاب انور پیشاپیش قافله می آمد و حضرت خدیجه از غرفه عالی نظاره آن
نور جمال مینمود و خدم و حشم خود را باستقبال آنحضرت فرستاده بود و کنیزان او با مجمرهای بخور

بجهت

بجهت آنحضرت شتافته و هر یک از غلامان حضرت خدیجه با شتر قربانی در سر راه آنحضرت
ایستاده و مجالس عالیه گسترانیده و جمیع اهل مکه باستقبال بیرون آمده آنحضرت بر آن
مجالس میگذشت و هر یک از غلامان حضرت خدیجه که میرسید قربانی بجهت آنحضرت قربان میکرد
تا اینکه با عزاز و احترام تمام آنحضرت بخانه حضرت خدیجه رسید و جمیع اموال او را بخانه او رسانید
و آنحضرت در میان خانه ایستاده و حضرت خدیجه در پشت پرده زرین حجاب بود و میسره آن
اموال کثیره را باو عرض مینمود و حضرت خدیجه از آن متعجب و حیران بود تا اینکه حضرت خدیجه از میسره
پرسید که آنچه در راه از آنحضرت دیده بجهت من نقل کن میسره گفت که ای خاتون من مرا کی
طاقت آنست که هزار یک اوصاف حمیده او را و آنچه از او دیده ام بیان توانم کرد ولیکن
شمه از آن را عرض نمایم پس نقل کرد بجهت او حکایت آمدن سیل و چاه و مار عظیم بر سر راه
و نخلستان و در ساعت بعمل آمدن معجزه آنحضرت تا اینکه حدیث راهب و پیغام او رسید پس چون
نقل دیر و راهب را نمود و پیغام راهب را بجهت حضرت خدیجه رسانید حضرت خدیجه گفت که بس است
ای میسره که آتش شوق مرا افروختی و مرا ملاقات نمودی شتر را بجایزه آن با زن و فرزندت
در راه رضای الهی آزاد کردم و مبلغی نقد و چندین شتر و خلعت فاخره نیکو بمیسره داد و او
شاد و خشنود شد پس حضرت خدیجه علیها السلام پدر خود خویلد را طلب نمود که این اموال و تحفها
باو نماید و او را با آنحضرت راغب گرداند پس خویلد جامه فاخر نیکو پوشیده و شمشیر خود را بسته
بخانه دختر خود آمد حضرت خدیجه او را اعزاز و احترام تمام نمود و اموال و اسباب کثیره غیر
متناهیه را باو نشان نمود و میگفت که ای پدر اینها همه از برکت حضرت محمد است که اقسام ای
پدر فرخنده بدرستیکه او با برکت و سعادت در نزد دنیا و آخرت است من هرگز چنین نفعی ندیده
بودم و چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله بخانه عم خود ابوطالب آمد حضرت ابوطالب گفت
که من حصه خود را از منافع این سفر بتو بخشیدم ابوطالب آنحضرت را در بغل گرفت و روی
مبارک آنحضرت را بوسید و گفت ای جان عم آرزوی من آنست که آنچه خدیجه بتو داده صرف

عروسی تو نمایم و زنی از برای تو خواستگاری نمایم و دیگر اگر مرگ من رسد آرزو ولی ندارم
پس چون فارغ و دیگر شد آنحضرت غسل کرد و معطر شدند و جامهای نیکو پوشیده زینت نمود
و بخانهٔ حضرت خدیجه تشریف آورد حضرت خدیجه آنحضرت را اعزاز و احترام تمام نمود و بعد از آن
عرض کرد که ای سید من هرگاه حاجتی داری بگو که حاجت تو روا است آنحضرت از روی حیا
سر در پیش افکند و عرق در پیشانی آنحضرت نشست پس حضرت خدیجه گفت که ای سید من هرگاه
از تو چیزی بپرسم خبر میدهی مرا آن آنحضرت فرمودند که بلی حضرت خدیجه گفت که چون مال و
شتر تو دهم بچه مصرف صرف خواهی کرد آنحضرت فرمودند که عموی من ابوطالب میخواهد که بجهت من
عروسی نماید و خواستگاری نماید بجهت من زنی از اقوام من که قناعت نماید بقلیل و تکلیف
ننماید مرا بکثیر که طاقت آن نداشته باشم پس حضرت خدیجه علیها السلام تبسم نمود و گفت که ای سید من
آیا میخواهی که من از برای تو زنی پیدا کنم که دلخواه تو و من باشد آنحضرت فرمودند که بلی میخواهم
حضرت خدیجه گفت که ای سید من من از برای تو زنی پیدا کرده ام از اهل مکهٔ معظمه از
اقوام تو که مالش از همه بیشتر و کمالش از همه عظیمتر و عفتش از همه افزونتر و دستش بخشش از — از همه زیاده تر و حسنش
همه کس و در پاک و پاکیزه عاقل و دانا یاری دهنده تو نماید در جمیع امور و قانع باشد
از تو بقلیل و راضی نباشد از غیر تو بکثیر و او خویش تو است در نسب و حسد برند بر تو در تزویج
او پادشاهان و بزرگان عرب آنحضرت فرمودند که زن با این وصف و کمال و جمال کیست
نام او را از برای من بگوی حضرت خدیجه عرض کرد که آن کنیزک تو خدیجه است پس آنحضرت از
شرم و حیا سر مبارک بزیر انداخت و عرق در پیشانی نورانی آنحضرت نشست پس حضرت خدیجه
گفت ای سید من چرا حرف نمیزنی و جواب من نمیگوئی بخدا قسم که من ترا دوست
میدارم و مخالفت امر تو نمیکنم و شعری چند خواند و با آنحضرت الحاح تمام نمود پس آنحضرت فرمودند
که ای دختر عم من تو زن صاحب مال بسیاری و من مرد فقیر بی چیزم مالک نیستم مگر آنچه تو
بمن دهی که مثل تو زنی بمثل من فقیری رغبت مینماید و من زنی میخواهم که احوال او مثل احوال من

ومال او

و مال او مثل مال من باشد و تو ملکهٔ آفاقی قابل تو نیست مگر پادشاهان عظیم الشان پس حضرت
خدیجه در جواب آنحضرت گفت که بخدا قسم ای محمد صلی الله علیه و آله اگر مال تو کم است مال من بسیار
و کسی که جان خود را فدای تو نماید البته مال را نیز مینماید من و مال من و جمیع غلامان و کنیزان من
و کل آنچه من مالک آنم همه در راه رضای تو و در حکم و فرمان تو است من مضایقه نمیکنم از تو
جز برا قسم بحق کعبه و صفا که گمان مکن من بتو آنست که مرا از خود دور گردانی و دست رد بر
سینهٔ من گذاری چون حضرت خدیجه این سخن را فرمود گریان شد و قطرات اشک حسرت از دو
دیدهٔ حضرت خدیجه علیها السلام فرو ریخت و شعری چند خواند و گفت بخداوند عالمیان قسم که آنچه میگویم
حق و صدق است برو و بعموهای کرامت بگو که بروند نزد پدرم و خواستگاری من نمایند و آنچه
از مهر و اخراجات ضرور باشد من از مال خود میدهم پس آنحضرت صلی الله علیه و آله از خانهٔ حضرت
خدیجه علیها السلام شاد و خندان بیرون آمد و آثار سرور از روی مبارکش ظاهر بود و چون بخانهٔ
ابوطالب داخل شد جمیع اعمام آنحضرت در آنجا حاضر بودند چون آنحضرت را شادان و خندان
دیدند سبب آنرا از عطایای کثیرهٔ حضرت خدیجه علیها السلام دانسته از آنحضرت پرسیدند که چه چیز
داده بتو حضرت خدیجه آنحضرت صلی الله علیه و آله بحضرت ابوطالب گفت که ای عم بزرگوار مرا حاجتی
بسوی حضرت است ابوطالب گفت که چه حاجت داری ای نور چشم من آنحضرت فرمود که حاجت
من آنست که تو و عموهای من همگی بروید در همین ساعت بخانهٔ خویلد و خواستگاری نمایید
از او بجهت من حضرت خدیجه را پس عموهای آنحضرت از شنیدن این سخن ساکت گشتند حضرت
ابوطالب گفت ای جان من تو افضل بابی و مادری در کارهای خود برای شریف تو عمل میکنیم
و تو میدانی که حضرت خدیجه ملکه ایست کامله و سعادتمند فاضله است و از عار و سرزنش احتراز تمام
مینماید و ناموس زیاده از حساب دارد و بخواستگاری او آمدند پادشاهان و بزرگان
و اشراف قریش و سادات بنی هاشم و پادشاهان یمن و اکابر ذوی الاقتدار طایف
و مال بسیار وعده داده او صرف نمودند و او به هیچیک رغبت ننمود و قبول نکرد و تحف و ظروف خود را

زیاده از ایشان دانست آنحضرت ضمنا رضای حضرت خدیجه را اظهار نمود باز ابوطالب جواب
گفت که ای نور چشم من حضرت خدیجه زینت خوش خلق و خوش طبع هر گاه بشنوم امری
از تو کرده آنرا بگوش قبول جا کن و در خود آنرا اقرار مده و این سخن را بگوش قریش مرسان که باعث
سرزنش ما خواهد شد بعد از آن ابولهب گفت که ای پسر برادر باعث ما را به طعنهای عرب میندازد
و چنین طمعهای خام مکن تو قابلیت خدیجه را نداری پس حمزه و عباس سخن ابولهب را ناخوش آمده
در مقام جواب او برآمدند آنحضرت فرمودند که ای عموهای گرامی من طول دادید کلام را در آنچه
نفع و فائده ندارد برخیزید و بخانه خویلد بجهة خواستگاری حضرت خدیجه روید بدرستیکه من میدانم
آنچه را که شما نمیدانید صفیه دختر عبد المطلب که عمه آنحضرت بود گفت که برادرزاده من راست گفت
و آنچه میگوید حق و صدق است اما گمان خوشطبعی بحضرت خدیجه نمیبرد و من بخانه حضرت خدیجه
میروم و آنرا بجهة شما معلوم مینمایم پس صفیه جامهای نیک خود را پوشید و بجانب خانه حضرت
خدیجه روان شد چون بخانه حضرت خدیجه رسید وقتی بود که حضرت خدیجه بخلوتخانه بجهت خواب
رفته بود چون بمیان رخت خواب رفت گفت که خواستگاری می‌آید هر که با تو دشمنی کند با محمد
صفیه چون این سخن را شنید امید وار شد و در نزد خود گفت که این دلیل بر صدق مدعاست
پس کنیزان حضرت خدیجه را اعلام کردند با آمدن صفیه خدیجه او را اعزاز و احترام تمام نمود و امر کرد
که از برای او طعام آورند صفیه گفت که ای خدیجه من بخانه تو نیامده ام بجهة خوردن طعام بلکه
آمده ام ای دختر عمو بجهة تحقیق امری که آیا راست است آنچه شنیده‌ام یا دروغ حضرت خدیجه مطلب او را دانست
گفت که بلی آنچه شنیده حق و درست است اگر خواهی پنهان دار و اگر خواهی آشکار کن من که حضرت
محمد شوهر میکنم و مهر و اخراجات را از مال خود میدهم هر گاه او بشما حرفی گفته باشد انکار
نکنید و تکذیب او منمایید من میدانم که او مؤید از جانب پروردگار عالمیان است پس صفیه
خندان و خشنود شد چون صفیه خواست که از خانه خدیجه علیها السلام روانه شود حضرت خدیجه
خلعت گرانمایه بصفیه داد و با او گفت که ای صفیه قسم میدهم ترا بخداوند عالمیان که یاری من کنی

و مرا بزودی بوصال جمال آنحضرت رسانی پس چون صفیه نزد برادران خود آمد ایشان با او گفتند
که چه کردی ای صفیه ای دختر پاکان و پاکیزگان صفیه گفت که ای برادران عالیمقدار من بر
خیزید و بخواستگاری حضرت خدیجه اگر شما برخیزید ابد بخداوند عالمیان قسم که رغبت خدیجه به
برادرزاده شما مرتبه ایست که شرح نتوانم نمود ایشان همه از شنیدن این خبر مسرت اثر خشنود
و خندان شدند مگر ابولهب که بسبب شقاوت بغض و حسد او زیاده شد پس ایشان
همگی برخواستند و حضرت ابوطالب حضرت پیغمبر را لباسهای فاخر پوشانیدند و شمشیر با آنحضرت
بست و او را بر اسب نجیبی از اسبهای خود سوار کرد و عموهای آنحضرت دور آن سید ابرار را
احاطه نموده بخانه خویلد آمدند چون خویلد ایشان را دید اعزاز و احترام تمام نمود و گفت خوش
آمدید ای پسران پدران ما و ای عزیزترین مهمان در نزد ما ابولهب گفت که ما را بتو حاجتیست
تو میدانی خویشی ما را بخود است و ما در این حرم محترم پسران یک پدریم آمده ایم ما بجهة خواستگاری
دختر تو خدیجه از برای سید ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله و بدرستیکه ما را رغبت تمام است
بحضرت خدیجه خویلد گفت که کیست خواستگار از شما و کیست خواستگاری شده از من ابو
طالب گفت که خواستگار از ما محمد صلی الله علیه و آله و خواستگاری شده از تو خدیجه دختر تو
چون خویلد آنرا شنید بر او بسیار ناگوار آمده مشتعل و رنجیده شد گفت شما کفو دختر عزیزترین
خلفید اما خدیجه مالک نفس خود است و او عاقلتر از من است پادشاهان زمان او را خواستند
راضی نشد باین یتیم فقیر کی راضی خواهد شد حمزة بن عبد المطلب را از حقیر شمردن او آنحضرت را
ناخوش آمده بانگ بر او زد و مکالمه در میان ایشان بطول کشید تا اینکه عموهای آنحضرت
دامنهای خود را تکانیده و آنحضرت را برداشته از خانه خویلد ناامید برگشتند چون کنیزان آنحضرت
خدیجه این خبر را رسانیدند او مکدر و محزون و مضطرب گشته ورقه عم خود را طلب نمود چون
ورقه نزد حضرت خدیجه آمد حضرت خدیجه او را استقبال و اعزاز و احترام نمود بعد از آن با آثار
حزن و کدورت تمام در نزد ورقه نشست ورقه گفت که ای خدیجه چرا اینقدر مهموم و محزونی ظاهرا

که اراده شوهر کرده حضرت خدیجه گفت که بلی ورقه گفت که پادشاهان زمان بخواستگاری تو آمده
راضی نشدی حضرت خدیجه گفت که نمیخواستم که از حرم خداوند عالمیان از مکه معظمه بیرون روم
ورقه گفت شنیده‌ام که جمیع اکابر و اشراف مکه نیز بخواستگاری تو آمدند حضرت خدیجه گفت
که ایشان هر یک عیبی داشتند قبول نکردم ای عموی من حالا خبر داری که شخصی غیر از ایشان
بخواستگاری من آمده است ورقه گفت که بلی شنیده‌ام که محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن
هاشم بخواستگاری تو آمده است حضرت خدیجه گفت که اگر عیبی یا نقصان داری بگو ورقه عالم
کتب و از اخبار علما بود ساعتی سر بزیر افکنده گفت که بلی آنچه که اصل او عین نجابت و
کرامت است و فرع او شاخ عزت و مکرمت است و خلق او جلیل و فضل او عمیم و جود او عظیم آنچه
بخدا قسم که آنچه گفتم دروغ نگفتم حضرت خدیجه گفت که ای عموی گرامی مدحش را بیان کردی اگر
عیبی دارد بگو ورقه گفت که ای خدیجه روی او مثل ماه بدر است و پیشانی مبارکش منور است
در میان جهان آفتاب زمین و آسمان است حضرت خدیجه گفت که ای عموی من اگر عیبی دارد
بیان کن ورقه گفت که بلی چون نیست مخلوق از حسن شیخ و شب با رخ نیکوترین عالمیان
در صورت و بهترین ایشان در سیرت گلگونه مبارکش چون گل سرخ و بویش خوشبوتر
از مشک اذفر و کلامش شیرین‌تر از شهد و شکر است آنچه که بدان و شاید بیشتر که من
هم بسبب محبت دوست دارم او را حضرت خدیجه گفت که ای عموی مهربان من هر چند از عیب
او می‌پرسم تو مدح او را بیان می‌نمایی ورقه گفت که ای خدیجه من کی قادرم بر ذکر وصف یک
آنحضرت پس حضرت خدیجه گفت که ای عموی من مردم می‌گویند که او فقیر است اگر او فقیر است
من صاحب مال کثیرم بهر سببی که من دوست داشته‌ام و با او شوهر میکنم و سر او را نکشف
بخواستگاری خود کرده‌ام ورقه گفت که ای خدیجه بدان که هر کسی که سعادتمند دنیا و
آخرت شده و بکرامت ابدی فائز گشته و به پیغمبر کریم رغبت نموده پس حضرت خدیجه
التماس نمود از ورقه که پدر او را راضی کند و ورقه گفت که من هر گاه ترا وصل او رسانم

من

بمن چیز خواهی داد حضرت خدیجه علیها السلام گفت که کل مال من حاضر است هر چیز و هر قدر که دل
تو خواهد بردار ورقه گفت مرا طمع بمال و زر دنیا نیست بلکه توقع من آنست که شفاعت مرا
در خدمت حضرت محمد صلی الله علیه و آله در روز قیامت بکنی بدان ای خدیجه که هر کسیکه در پیش روی
ما حساب و کتاب بسیار و عقاب و عذاب بیشمار است و نجات نمی یابد از آن مگر کسی که
تابع حضرت محمد صلی الله علیه و آله باشد و تصدیق نبوت آنحضرت نموده باشد پس وای
بحال کسی که از بهشت عنبر سرشت دور و باتش جهنم داخل شود پس حضرت خدیجه حاجت
او را قبول و تعهد شفاعت او از خدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله نمود پس ورقه
بخانه خویلد برادرش داخل شد خشمناک و مکدر و محزون در نزد برادرش نشست خویلد گفت
که ای ورقه چه میشود ترا ورقه گفت ترا چه میشود که بیقدر و غافل گشته و اراده قتل خود
نموده خویلد گفت که من چه کرده‌ام ورقه گفت زیاده براین چه چیز میتواند شد که حضرت محمد
صلی الله علیه و آله سرزنش نموده و دلهای پسران عبد المطلب را بجوش آورده نمیترسی که
ناگاه شمشیر بیرق علی و ضرب حمزة بن عبد المطلب با شمشیر برهنه بر سر تو آید و ترا ریزه ریزه
نماید خویلد گفت که ای برادر من بدی با ایشان نگفتم و خبرهم ندارم گفت دوستان ایشان
و یا برادرزاده ایشان که همه عالم بر نیکی او شهادت میدهند و لیکن با ایشان آمده بودند نزد
من بجهة خواستگاری خدیجه و تو میدانی که او عاقله و ملکه زمان است و پادشاهان جهان
رغبت نمودند و تزویج او باعث رنجش بزرگان و اشراف از من میشود ورقه گفت که هیچکس
نیست که صفات حضرت محمد صلی الله علیه و آله را نداند و آرزوی آن نماید که با او دختر خود بدهد آن
که چون دختر تو خدیجه از او کرامات تمام ملاحظه نموده با او راضی و رغبت تمام دارد و وعده و وعید
بسیار بخویلد نموده او را راضی کرده با خود برداشته بجانب خانه عبد المطلب روانه شدند
در آنوقت عموهای آنحضرت در نزد آنحضرت در خانه ابو طالب بودند چون خویلد و ورقه بدر
خانه رسیدند اتفاقا صدای شمشیر برهنه علی و ضرب حمزة بن عبد المطلب شنیدند که با آنحضرت

میگوید که ای نور چشم من مکدر و محزون مباش بخدا قسم که اگر من غم مالی دارم غمانی در این
ساعت سر خویلد را بجهت تو بیارم خویلد این را شنید بورقه گفت که بشنو ورقه گفت
که باش بشنو خویلد بورقه گفت که بگذار من برگردم ورقه گفت که نه باش تا آنچه من میگویم تو قبول
کن ورقه دست بر حلقه در زد آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که بگذارید ورقه و خویلد اندر
که در آمدند و بعذرخواهی بخانه شما آمده اند بگشایید در را بجهت ایشان پس حمزه آمد و در را
گشود و دید نزار و خجل شده و ورقه دست خویلد را گرفته بود و ورقه از زبان برادر پس
عذرخواهی تمام بجای آورد حمزه گفت ای خویلد تو در نزد ما عزیز و گرامی لایق تو نبود که امثال
ما را نا امید از خانه خود برگردانی ورقه گفت که ای بنی هاشم بدرستیکه من نیز حضرت محمد را
دوست میدارم میخواهم که این خطبه مبارکه میمونه فردا در حضور عام و خاص واقع شود تا آنکه
حاضران و غایبان از آن بشنوند حمزه گفت که خوب است چنین باشد ورقه گفت که چون
برادرم طلاقت لسان ندارد و من عالم بکتب و ادیانم اراده کرده ام که من وکیل او باشم
و در نزد فصحای عرب صیغه ایجاب را با شما گویم حمزه گفت که بسیار خوب است ای خویلد او را
وکیل کن پس خویلد ورقه را وکیل خود نمود و ورقه گفت که دل من میخواهد که این وکالت در
نزد کعبه معظمه محقق شود پس ایشان همگی برخواستند و باتفاق نزد خانه مبارکه کعبه آمدند
اتفاقا در آنوقت جمعی کثیر از بزرگان قریش و اکابر عرب در آنجا حاضر بودند ورقه بصدای
بلند گفت که ای معاشر قریش و ای بزرگان عرب و ای جمعی که حاضرید در این مجمع من
سؤال میکنم از شما که چه میگویید در حق خدیجه بنت خویلد ایشان گفتند [illegible] والله
که نام بردی تو زیرا که صاحب شرف اوفی و نسب اعلی و رای زکی و عقل اکمل است بخدا
قسم که مثل و مانندی از برای او نیست در میان عرب و عجم پس گفت ورقه که ای معاشر
قریش آیا خوب است آنکه مثل او زنی بی شوهر باشد همگی گفتند که نه و لیکن ما بهم رسانیدیم
از برای او شوهران خوب بزرگ قدر او راضی نشد بآن ورقه گفت که ای سادات عرب

بدرستیکه

بدرستیکه او در اینوقت راضی شده است به سیدی از سادات قریش اما هنوز نام او را من
نگفته است و برادرم خویلد مرا وکیل کرده است در تزویج او و من میخواهم که شما همه شاهد
وکالت شوید و فردا همه بخانه حضرت خدیجه حاضر شوید حضرت خدیجه را خانه وسیع بود که کل اهل
مکه معظمه در آن میگنجیدند چون اکابر و اشراف قریش این سخن را از ورقه شنیدند هر کس گمان
بخود برد که آن سید که خدیجه با او راضی شده من خواهم بود و همه گفتند که خوب وکیل و کفیلی
هستی تو ای ورقه توئی عالم و دانا پس گفت ورقه بخویلد که حرف بزن در حضور سادات
و بزرگان خویلد گفت که همه شما شاهد باشید ای سادات عرب که من جمیع اختیار دخترم خدیجه را
بورقه برادرم داده ام و او را وکیل و کفیل خود کرده ام ورقه گفت که شاهد شدید ای گروه حاضرین
بدرستیکه من تزویج خواهم کرد او را بهر که خواهم همه گفتند که بلی شنیدیم و شاهد شدیم پس ورقه
خویلد را روانه نمود و خود خوشحال و خندان بخانه حضرت خدیجه آمد چون حضرت خدیجه ورقه
عم خود را شاد و خندان دید خوشحال و فرحناک گشته گفت که رحمت خدا و نور عالمیان
بر تو باد ای عم بزرگوار گویا که حاجت مرا روا کرده و مرا بمطلب اصلی رسانیده ورقه گفت بلی
ای خدیجه مبارک و گوارا باد بر تو اختیار تو را پدرت بمن گذاشت و مرا وکیل مطلق خود کرده
فردا انشاء الله تعالی در اول روز عقد تو را بحضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله خواهم بست
و تو را باین سعادت عظمی مشرف خواهم نمود پس حضرت خدیجه علیها السلام را فرح و خوشحالی تمام
روی نمود خلاع فاخره که بجامه آنرا بیشتر در شام به پانصد اشرفی خریده بود بجهت عموی خود
آورد و ورقه گفت که ای خدیجه مرا رغبت بمال دنیا نیست رغبت و خواهش من بشفاعت
حضرت محمد صلی الله علیه و آله است حضرت خدیجه گفت که آن از برای تو است پس ورقه
بحضرت خدیجه گفت برخیز و در تهیه مهمانداری باش و آنچه توانی بعمل بیار که مال بسیار بجهت
چنین روز است بدرستیکه فردا جمیع اهل مکه معظمه مهمان تو خواهند بود و چون حضرت خدیجه
علیها السلام آنرا از ورقه شنید غلامان و کنیزان خود را امر فرمود که خانه را زینت نمایند و فرش

وبستند و پشتیها و پرده های زرنگار رنگارنگ بیرون آوردند و آنچه اسباب زینت بود مجلس را بیارایند و رایات جلال را برافراشتند و زیورهای قیمتی و قلائد نیکو خود را آراسته نمایند و گاو و گوسفند و شتر بسیار ذبح نمودند و حلواهای رنگارنگ در آن شب ترتیب دادند و طعامهای گوناگون مهیا کردند و نقل آن شب حضرت خدیجه علیها السلام با غلامان و کنیزان خود بتهیه ولیمه اشتغال داشتند روایت نموده اند که در آن شب شصت نفر از غلامان حضرت خدیجه بحمل نقل و تهیه ظروف بجهت ولیمه مشغول بودند که بخدمت دیگر رجوع ننمودند پس ورقه از خانه حضرت خدیجه بخانه ابوطالب آمد و عموهای آنحضرت همه در آنجا حاضر بودند پس گفت با ایشان که حق تعالی بر شما مبارک گرداناد و این شنیده و همه شاد شدند که حضرت از حضرت خدیجه با من شد و من فردا صبح ان شاء الله تعالی عقد خواهم کرد او را بآنحضرت محمد صلی الله علیه و آله پس این خبر بحمزه و بتهیه خود ببرداز نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و گفت که ای ورقه حق تعالی فراموش نخواهد کرد آنچه را که تو با من کردی و مزد نیکوئی ترا بتو خواهد رسانید حضرت ابوطالب گفت که حال خاطر من جمع شد و دانستم که مدرسه حق تعالی برسانند مرا دل برادرزاده مرا مهر آرزوئی که نماید پس ابوطالب و اعمام تمام آنحضرت مشغول بتهیه عقد و نکاح گردیدند چون حضرت خدیجه و حضرت ابوطالب بتهیه عروسی آنحضرت قیام نمودند عرش و کرسی بجنبش آمدند و جمیع ملائکه بسجده افتادند و حق تعالی بجبرئیل امین وحی نمود که علم حمد را بربام کعبه معظمه نصب نماید و شعاعهای جنت از آن شادی کرده همه صفاحت تا سرفلک کشیده و زبان حمد و ثنای ملک جلیل گشودند و زمین از فرح برخود بالید و مکه معظمه از خشنودی بجوش آمد پس چون صبح شد اکابر ذوی الاقتدار و اشراف و صنادید قریش و طوایف قبایل چون ستارگان در بیت الشرف حضرت خدیجه جمع گردیدند پس هر فرقه که داخل میشدند بخانه حضرت خدیجه سید بودند که مهیا شده بود از برای ایشان مسندها و پشتیها و کرسیهای زرین و مرتبه های دیگر نقش دیگر دانیده بود حضرت خدیجه علیها السلام بجهت هر قبیله مجلسی مناسب مرتبه و قدر آن قبیله پس

ابوجهل

ابوجهل لعین که خود را بزرگترین قریش میدانست زینت تمام نموده و شمشیر خود را بعد؟ گرفته جمعی از بنی مخزوم دور او را احاطه کرده با کبر و نخوت تمام داخل شد و نظر بصدر مجلس نمود کرسی بزرگ زرنگاری در آنجا گذاشته بودند و در تحت آن کرسی بزرگ یازده کرسی زرنگار دیگر در مکان بلند گذاشته اند بهتر از آنجا جائی در مجلس ندید پیش افتاد و اراده آنجا نمود میسره که سرکرده غلامان حضرت خدیجه بود بانگ براو زد که ای سید من اندک صبر کن و تعجیل منمای جای تو را و نزد قبیلات بنی مخزوم انداخته ایم پس ابوجهل بخوار و خجل برگشت و در جای خود نشست ناگاه صدای غلغله برخواست و غلغله شادی عرب بلند شد و دیدند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله تشریف می آورند حضرت ابوطالب در پیش و حمزه و عباس در پهلو و باقی اعمام آنحضرت در عقب حمزه شمشیر خود را برهنه نموده و با آواز بلند ندا مینماید که ای اهل مکه و حرم و ای قوم صفا و زمزم و ای طوایف قبایل عرب بوده باشید با ادب کلاههای خود را از کله کوتاه نمایید و باستقبال سید عرب و عجم بشتابید که آمد بجانب شما حضرت احمد مختار و برگزیده خداوند جلیل جبار و صاحب تاج انوار و صاحب هیبت و وقار پس جمیع اهل مجلس نظر کردند دیدند که آنحضرت تشریف می آید و عمامه سیاهی در سر مبارک آنحضرت است و نور جبین منور آنحضرت از زیر آن ساطع گشته پیراهن جدش عبدالمطلب پوشیده و برد حضرت الیاس نبی را بدوش افکنده و نعلین جدش عبدالمطلب در پا و عصای حضرت ابراهیم خلیل الله در دست و انگشتر عقیق سرخ در انگشت و قبیله اش بنی هاشم دور آنحضرت را احاطه نموده و جمعی کثیر دور آنحضرت را فرو گرفته تماشای خورشید جمال با کمال آنحضرت مینمایند و حمزه بن عبدالمطلب مردم را دور مینماید و راه جهت ایشان میگشاید جمیع بزرگان طوائف عرب باستقبال آنحضرت شتافتند با اعزاز و اکرام تمام آنحضرت داخل نمودند و در صدر مجلس در آن کرسی زرنگار بزرگ که ابوجهل طمع در آن نموده بود قرار گرفت و عموهای آنحضرت در کرسیهای جنب آن قرار گرفتند چون ابوجهل لعین آن حالات را مشاهده نمود از آمدن پشیمان شد گمان او این بود که او بزرگ

قوم هست خدیجه او را اختیار خواهد کرد پس از نزد خود گفت که هرگاه اختیار با خدیجه هست
تحقیق که او محمد را قبول خواهد کرد و آمدن من عبث بود لهذا از جای خود حرکت نکرده و
استقبال و تعظیم آنحضرت ننمود و شیر بطحا و شیر رب حمزه بن عبد المطلب در نهایت جرات و
جلادت با آن معدن حسد و عداوت دوید و کمربند او را کشید و گفت ای کثافت نیالی هرگز از طلب
و مهابت چرا استقبال و تعظیم نکردی حضرت محمد و ابی طالب را آن ملعون خود را انگاشت و دست
بر قبضه شمشیر خود زد و شیر بیشه شجاعت حمزه با عزت و سعادت پیش دستی نمود و سر پنجه آن لعین را
گرفته چنان فشرد که خون از زیر ناخنهای او روان شد پس حارث حمله بر آن لعین کرد و
گفت وای بر تو ای پیر شام تو هرگز عدیل نشوی با که چه سنجیده هست تو و تو خود را بزرگتر
از ایشان میدانی بخدا قسم که اگر حرمت مجلس ایشان نمیشد گردنت را میزدم پس آن ملعون
از خوف فتنه و آشوب خوار و لال شد و ورقه و خویلد در جنب بنی هاشم بر کرسیها نشستند
پس چون مردمان بر جاهای خود قرار گرفتند و مجلس آراسته شد ابو طالب بر سر پا جهة
خواندن خطبه ایستاد و اشاره کرد مردمان که خاموش باشند و گفت الحمد لله الذی
جعلنا من نسل ابراهیم الخلیل و اخرجنا من سلالة اسمعیل و فضلنا بالعلم و   الفج ط / الطریق ط
الادب و شرفنا علی جمیع العرب و جعلنا فخرهم و اسبغ علینا من نعمه و صرف عنا
شر نقمه و ساق الینا الرزق من کل فج عمیق و الحمد لله علی ما اولانا و له الشکر   ومکان عمیق
علی ما اعطانا و ما به حبانا و فضلنا علی الانام و عصمنا عن الحرام و امرنا بالمقاربة و
الوصل و ذلک لیکثر منا النسل و بعد فاعلموا یا معاشر من حضر ان ابن اخینا
محمد بن عبد الله خاطب کریمتکم الموصوفة بالسخاء و العفة و هی فتاتکم المعروفة
المذکور فضلها الشاخ خطبها و هو قد خطبها من ابیها خویلد علی ما یحب من المال   بع وهل
پس ورقه برخواست و گفت الحمد لله الذی جعلنا کما ذکرت و فضلنا علی ما
عددت فنحن سادة العرب و قادتها و انتم اهل ذلک کله لا ننکر العشیرة فضلکم

و لا یزنه احد من الناس فخرا و کرما و شرفا و قد رغبنا بالاتصال بحبلکم و شرفکم فاشهدوا
علی یا معاشر قریش انی قد انکحت بنت خویلد من محمد بن عبد الله بن عبد المطلب
علی اربعمائة دینار و در روایت دیگر آنست که ورقه گفت میخواهم مهر او را نقد نه نسیه چهار
صد یا چهار هزار اشرفی طلا و صد شتر یا صد هزار شتر سیاه چشم لال النیم و ده جامه دیبا و هشت
هشت غلام و کنیز و چون این مهر کثیر حضرت ابو طالب گفت که راضی شدیم بمهری که گفتی پس
آن مهر صیغه خوانده شد در آن وقت شیر بطحا و شیر رب حمزه بن عبد المطلب برخواست و کیسه
زری بیرون آورد و نثار نمود و آن زر بر حاضران پس هر یک از بنی هاشم برخواستند و زر نثار
نمودند ابو جهل لعین را طاقت از کثرت بغض و حسد نماند شروع کرد که هرزه گوی نماید حضرت
ابو طالب او را نهیب کرد یا بازلال خاموش شد پس حجاب برداشته شد و کنیزان حضرت خدیجه
بیرون آمدند و در دست ایشان بود طبقهای نثار پس نثار کردند بر مردمان و حق تعالی امر کرد که
جبرئیل اینکه بر اهل بهشت نثار کن بر اهل مجلس بر نیکوکار و بدکار آن بجهة اعزاز حضرت محمد
صلی الله علیه و آله پس مردم متفرق شدند و آنحضرت مثل آفتاب انور با عموها و خویشان خود در
خواسته تشریف بخانه ابو طالب بردند پس جمعیت کردند زنان قریش و زنان اولاد
عبد المطلب و بنی هاشم در خانه حضرت خدیجه و زنان دف میزدند و شادی و خرمی مینمودند
حضرت خدیجه در همان روز مهر خود را با یکدست خلعت بسیار از زنده بخدمت آنحضرت فرستاد
و پیغام کرد که این زر و خلعت را برای پدر من بفرست پس حضرت ابو طالب و عباس آن
زر و خلعتها برداشته بخانه خویلد رفتند و مهر خدیجه را باو شمردند و آن خلعتها را باو پوشانیدند
در همان ساعت خویلد برخواسته بخانه حضرت خدیجه آمد و بخدیجه گفت که ای دختر من سبب
انتظار چیست بزودی مهار خود را درست کن بخدا سوگند این وجه صداق تو هست که نزد
من آورده اند و این خلعت گرانمایه که پوشیده ام خلعتی هست که ایشان بجهة من آورده اند
بخدا قسم که هیچ دختری مثل شوهر تو شوهر ندارد نه در حسن و نه در جمال پس ابو جهل لعین از

نفس وحید زمان بهره گوی گشودند حضرت ابوطالب در مجمع عرب ایشان از افصح بلغا و فصحا بود
و حضرت خدیجه نیز جمیع زنان دوست و دشمن را اطعام نمود و با ایشان نصیحتها فرمود بعد از آن
حضرت خدیجه عم خود ورقه را طلبید و گفت با او که برو این اموال را بسوی حضرت محمد صلعم و بگو با او که
اینها همه هدیه ایست از برای تو و اینها مال تو است هر گونه که خواهی چنان کن و از زبان من عرض
کن که مهر بستگان مال من و غلامان من و کنیزان من و جمیع آنچه را که من مالک آنم همه را
بآنحضرت بخشیدم از جهت اجلال و بزرگی شان آنحضرت پس ورقه آمد و در ما بین زمزم و مقام
ایستاد و آواز بلند ندا کرد که ای معشر عرب شاهد باشید بر اینکه حضرت خدیجه علیها السلام خودش را و
مالش را و جمیع آنچه را که مالک است و مهرش را همه را بحضرت محمد صلی الله علیه و آله هبه نمود بجهت
اجلال و اعظام آنحضرت پس بوده باشید شما از آن از جمله شاهدان بعد از کردن ندا آمد ورقه
بخانه ابی طالب و حضرت خدیجه که دوست خلعت بسیار سنگین با یکی از کنیزان خود و تحفه نیز برای
آنحضرت فرستاده و پیغام نموده بود با آنحضرت که چون عم من ورقه نیز در شما آمد این خلعت
باو دهید تا باعث زیادتی دوستی او با شما شود پس چون ورقه بخدمت آنحضرت صلعم آمد و
آن مال را آورده و پیغام حضرت خدیجه را بعرض آنحضرت رسانید آنحضرت صلعم برخواست و آن خلعت
خدیجه را بر دوش ورقه انداخت و خلعتی دیگر نیز آنحضرت باو داد پس ورقه از خدمت آنحضرت
بیرون آمد حسن و جمالی بهم رسانیده بود که مردم تعجب مینمودند پس چون روز سوم شد عمهای
آنحضرت با زنان بزرگان قریش و بنی هاشم آمدند بخانه خدیجه جمع شدند و اشراف و اکابر و سادات
در خانه خدیجه جمعیت نمودند چنانچه دأب ایشان بود و حضرت خدیجه آنچه لوازم مهمانداری بود
بعمل آورده و نثارها بر ایشان کرد پس حضرت خدیجه شروع باسباب عروسی نمود و ظروف
طلا و نقره درست کرد و در میان آنها مشک و عبیر و عنبر بود و از طایف و غیر آن اهل
صنایع را طلب نمود و در منزل خود نشانیده از زیور و حلی آنچه خواست درست کرد و
جامها دوزانید و شمعی از عنبر درست نمود که مثل درخت عظیمی بود و آن را طلا گرفته و

صورتها

صورتها از مشک و عنبر در آن قرار داد و تا سه شبانه روز در تهیه عروسی بود و تا اینکه جمیع ما یحتاج
خود را درست کرد و پرده‌های دیبای مطرز که نقش کرده بودند و در آن صورت آفتاب و ماه را
آویخت و فرشهای رنگارنگ گسترد و مسندها و نشیمنهای دیبا و حریر مهیا نمود و بجهت حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله کرسی زرنگاری که از عاج و آبنوس بود و آن را اسلیمی طلا گرفته بودند مفروش نمود
و کنیزان و خدمتکاران خود را جامه‌های حریر و دیبای رنگارنگ پوشانیدند و در گوشهای ایشان
رشته‌های مروارید و مرجان آویخت و طوقها و دستبرنجها که ایشان درست نمود و گردن
بندهای طلا در گردن ایشان گذرانید و مقرر نمود که کنیزان بایستند در دست هر یک یک مجمره
از طلا که در آن بخورهای خوشبو و عنبر و بخور از عود و مشک اذفر بود و در دست هر یک از خدمه یک
بادزنی که بافته بودند آن را از نقره و نقشها نموده بودند با طلا و بایستند اینها در مجلسی که نشیمن
آنحضرت است و بعضی دیگر دف و شمع در دست داشته باشند و لعب کرده بودند و در وسط
خانه شمع بسیار روشن درختهای خرما پس چون فارغ شد از اینها زنان اهل مکه را بعروسی طلب نمود و
همگی حاضر شدند و بجهت زنان هر قبیله مجلسی آراسته بود و گردانیده بود و بهترین مجالس
مجلس عمه‌های حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و زنان بنی هاشم را بود پس فرستاد حضرت خدیجه
بسوی ابوطالب گوسفندان بسیار و زر سرخ و سفید بیشمار و جامها و رختهای کثیره و
بویهای خوش از عبیر و عنبر و مشک و اعلام کرد با او که وقت زفاف نزدیک شده پس ابوطالب
مردم را بولیمه آنحضرت طلب نمود و آنحضرت کمر مهمانداری بر میان جان بسته و عموهای آنحضرت
همگی با آنحضرت بخدمتگذاری قیام نمودند و ولیمه عظیمی حضرت ابوطالب بعمل آورده تا سه روز جمیع اهل
مکه را اطعام نمود پس چون شب زفاف شد حضرت ابوطالب و عموهای آنحضرت آنحضرت را بردند
بخانه خدیجه علیها السلام آوردند و آنحضرت صلی الله علیه و آله جامه قباطی مصری پوشیده و عمامه سرخی
بر سر مبارک گذاشته و جمیع غلامان بنی هاشم شمعها و چراغها در دست و کافه ناس از اطراف
و شعب مکه معظمه بتماشا و نظاره جمال بیمثال آنحضرت حیران گشته و میدیدند که نور از دهن

مبارک آنحضرت و از دو طرف آنحضرت و از زیر جامهای آنحضرت صلی الله علیه و آله بلند مینمود پس
چون آنحضرت بخانهٔ خدیجه رسید داخل خانه او شد مثل ماه شب چهارده که از افق مشرق طلوع نماید
و عموهای آنحضرت دور آنحضرت را احاطه نموده بودند مثل ستارکان درخشنده در نهایت
زینت و خوشحالی تکبیر و تحمید گویان آنحضرت را آورده در تختی که حضرت خدیجه علیها السلام
بجهت آنحضرت صلی الله علیه و آله مهیا نموده بود نشانیدند پس نور روی مبارک آنحضرت
زیادتی کرد بر نور شمعها و چراغهای آنخانه زنان از اطراف از حسن آنجمال بیمثال حیران شدند
پس مهیای آن شدند که حضرت خدیجه علیها السلام را بجلوه در آورند آوردند او را بمجلس حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله در جلوهٔ اول با جامهای زرتار و بر سر او بود تاجی از طلای سرخ
مرصع بدر و جواهر و در پای او بود خلخال طلای سرخ منقش بفیروزه که هیچ چشمی مثل آنرا
ندیده بود و بود در او کردن بندهای بیشمار از زمرد و یاقوت پس چون او را بمجلس آوردند
زنان و جواری دفها نواختند و باشعار عربی خواندند گیها نمودند پس زنان بنی هاشم حضرت
خدیجه علیها السلام را برده و زینت دیگر نموده بجلوه دوم بجهت آنحضرت صلی الله علیه و آله آوردند
چون حضرت خدیجه علیها السلام را داخل مجلس نمودند نوری از روی منور او تابان شد که زیادتی
بر نور جمیع شمعها و چراغها نمود تا اینکه نور روی حضرت خدیجه علیها السلام بمرتبه رسید که هرگز کسی
چنین نوری ندیده بود جمیع زنان و دختران عبد المطلب حیران شدند و آن نور از فضل
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله عطیه بود از جانب الهی بحضرت خدیجه علیها السلام و مدهوش
شدند زنان از رؤیت آن نور جمال و در این جلوه پوشیده بود حضرت خدیجه جامهٔ سفید
طلاباف مرصع بجواهر سرخ و سبز و زرد و از هر رنگ و بود حضرت خدیجه علیها السلام زن بلند
قد خوش اندام شانه دار سفید پوست که در عصر او بحسن و جمال و نزاکت و لطافت او
کسی نبود و در این جلوه صفیه بنت عبد المطلب که عمهٔ آنحضرت بود اشعار عربی که مدح آنحضرت
و وصف حضرت خدیجه بود میخواند پس آوردند حضرت خدیجه را و نگاه داشتند او را پیش

روی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از آن تاج را از سر خدیجه علیها السلام بر داشتند در سر
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله گذاشتند پس حضرت خدیجه را بردند که بجلوه سوم آورند و
مینواختند دفها و میخواندند از برای او آنچه را که معنیش این بود که ای خدیجه بتحقیق که مخصوص
شدند در این شب چیزی که مخصوص غیر تو نشد و سوای تو کسی از قبایل عرب و عجم بآن رتبه
سرافراز نگشت پس گوارا باد ترا آنچه رسیدی تو بآن و مبارک باد ترا شرف و عزت در
دنیا و آخرت پس حضرت خدیجه را در جلوه سوم که پوشیده بود جامهٔ زردی از
طلا و بر او بود زینتها و جواهرها و روشن شد آنخانه از درخشیدن جواهر او و در وسط سینهٔ او
جواهری بود که هرگز کسی مثل آنرا ندیده بود و در آخر آن یاقوت سرخی بود که روشنی آن خانه را
فرو گرفته و اهل آن مجلس از رؤیت آن جواهر و از نور و حسن و جمال حضرت خدیجه حیران و مدهوش
گشته بودند و صفیه بنت عبد المطلب عمهٔ آنحضرت پیش پیش حضرت خدیجه افتاده و ابیات عربی
که مشتمل بر مدح و ثنای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و اوصاف حسنهٔ حضرت خدیجه علیها السلام بود
میخواند پس حضرت خدیجه را آوردند در پهلوی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نشانیدند و دیگران
بیرون رفتند و در این وقت حق تعالی امر فرمود بحضرت جبرئیل علیه السلام که برو به بهشت عنبر بهشت و
بردار بکمشت از مشک بهشت و بکمشت از عنبر آن و بکمشت از کافور آن و بپاش بر کوههای
مکهٔ معظمه پس حضرت جبرئیل علیه السلام بامر ملک جلیل چنان نمود پس کوه و دشت و طرق و
منازل مکهٔ معظمه جمیعا خوشبو و معطر از طیب بهشت شد بمرتبه که مردان مکه در خانهای خود
از زنان خود پرسیدند که چه بوی خوش است در خانه ما که هرگز چنین عطری بمشام ما نرسیده
زنان در جواب مردان میگفتند که این بوی خوش بوی حضرت خدیجه علیها السلام و حضرت
محمد صلی الله علیه و آله است که بمکانهای ما داخل شده است اکثر آنچه ذکر شد مختصری است از آنچه شیخ
ابو الحسن البکری در کتاب الانوار ذکر کرده است پس حضرت خدیجه علیها السلام در نهایت خوبی
با حضرت پیغمبر سلوک مینمود و هرگز حرفی که آنحضرت را ناخوش آید از او صادر نشده و یار و یاور

و معین و غمگسار آنحضرت و وزیر بر حق و صدق آنحضرت بود و هر وقت که آنحضرت از اعمال
و افعال و اقوال شنیعهٔ اهل کفر و حسد مکدر و محزون میشد نزد حضرت خدیجه علیها السلام می آمد
و بغمگساری او حزن و کدورت آنحضرت ص مبدل بفرح و سرور میگشت و در احادیث واقع شده
که چون خداوند عالمیان حضرت آدم علیه السلام را برگزید و ملائکه را بسجدهٔ او مأمور فرمود و انواع
کرامتها باو نمود و او را تفضیل بر جمیع ملائکه داد حضرت آدم ابو البشر گفت که بدرستیکه
من رسید و مزیتی که بپسر خواهم بود در روز قیامت مر یک نفر از ذریهٔ من که پیغمبر برگزیدهٔ حق تعالی و
نام او محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است حق تعالی تفضیل داده است او را بمن بسبب دو چیز
یکی آنکه زنی باو عطا خواهد کرد که یار و یاور و معین و غمگسار او باشد و اعانت او بر تبلیغ آنحضرت
باشد و اعانت زن من بر ضرر من است و مرا بفتنه انداخت و یکی دیگر آنکه حق تعالی یاری او کند
بر شیطانش پس شیطان او مسلمان شود و شیطان من کافر است و از حضرت فاطمه دختر
حضرت امام حسین علیه السلام روایت شده که او گفت که چون ابتدا قبل از بعثت حضرت جبرئیل ع
بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ظاهر شد و نزد آنحضرت آمد و رفت مینمود در آن وقت که آنحضرت
تابع بود و شیاطین بر بعض ناس نمودار میشدند حضرت خدیجه علیها السلام بحضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله عرض کرد که ای پسر عموی من آیا میتوانی خبردار کنی مرا در وقتی که مصاحب نزد تو می آید آنحضرت
فرمودند که بلی حضرت خدیجه علیها السلام عرض کرد که هر وقت که می آید مرا خبر کن پس چون حضرت
جبرئیل علیه السلام نزد آنحضرت آمد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله باو گفت که ای خدیجه اینست
مصاحب من آمد پس عرض کرد حضرت خدیجه بآنحضرت که ای پسر عمو برخیز و بر بالای زانوی
چپ من بنشین آنحضرت ص چنان کرد حضرت خدیجه پرسید از آنحضرت که می بینی او را
آنحضرت ص فرمودند که بلی می بینم حضرت خدیجه علیها السلام عرض کرد که بر بالای زانوی راست من
بنشین آنحضرت ص چنان کرد حضرت خدیجه پرسید که آیا می بینی او را آنحضرت ص فرمودند که بلی
می بینم حضرت خدیجه آنحضرت را داخل پیراهن خود نمود و بدن خود چسبانید و پرسید که حالا

می بینی

می بینی او را آنحضرت ص فرمودند که نه حالا نمی بینم پس حضرت خدیجه علیها السلام گفت بآنحضرت
که ای پسر عم من خاطر شریف جمع باشد بشارت باد ترا بخداوند عالمیان قسم که آن مصاحب
تو ملک است نه شیطان و بود حضرت خدیجه ع وزیر راست بر دین اسلام و حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله تسکین میافتند باو و محرم اسرار و باعث دلخوشی حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله بود و در کتاب کشف الغمه از دولابی که از اعاظم علمای اهل سنت است
نقل نموده که او روایت کرده است که بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در ابتدای احوال
خوابی دید ترسناک و آنحضرت ص از آن خواب هراسان شد پس ذکر کرد آنرا از برای صاحبهٔ خویش
حضرت خدیجه عرض کرد حضرت خدیجه بخدمت آنحضرت ص که بشارت باد بتو بدرستیکه حق تعالی
نمیکند با تو مگر آنچه خیر تو در آن باشد پس ذکر کرد آنحضرت ص بخدیجه که در خواب دیدم که شکم مرا
شکافتند و احشای مرا بیرون آوردند و شستند و پاک نمودند و باز بجایش گذاشتند
حضرت خدیجه علیها السلام گفت که این خیر است از برای تو بشارت باد بتو پس بعد از آنکه حضرت
جبرئیل علیه السلام نازل شد بآنحضرت برسالت و آنحضرت را بامر الهی برسند عالی رسالت
نشانید و بشارت داد آنحضرت را برسالت خداوند عالمیان گفت بآنحضرت که بخوان
آنحضرت ص گفت که چه چیز بخوانم جبرئیل گفت که بخوان اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ
مِنْ عَلَقٍ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ پس آنحضرت قبول رسالت نمود و متابعت کرد آنچه
که آورده بود حضرت جبرئیل علیه السلام از جانب خداوند عالمیان و برگشت بسوی اهلش پس
چون نزد حضرت خدیجه علیها السلام رسید گفت آنحضرت بخدیجه که دیدی که من بتو نقل خواب میکردم
قبل از این بدرستیکه حضرت جبرئیل علیه السلام بر من ظاهر شد و آنچه حضرت جبرئیل از جانب
خداوند جلیل بآنحضرت گفته بود بخدیجه نقل نمود پس گفت حضرت خدیجه علیها السلام که بشارت
باد ترا یا رسول الله بخداوند عالمیان قسم که نمیکند حق تعالی بتو مگر آنچه خیر باشد پس
قبول کن آنچه را که حق تعالی بتو عطا کرده است بدرستیکه تو رسول خداوند عالمیانی آنحضرت ص تصدیق

و روایت شده است که روزی ابوجهل ملعون بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت که بیا با تو کشتی
بگیریم اگر تو مرا بر زمین زدی در دعوی نبوت صادقی و اگر من ترا بر زمین زدم کاذبی
آنحضرت فرمودند که خوب است و فرستادند نزد حضرت خدیجه که فرشی بفرست که زمین را
مفروش نموده کشتی با ابوجهل لعین بگیرد حضرت خدیجه قالیچه ارسال نمود چون قالیچه را
گستردند در آن صورت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ابوجهل لعین منقوش بوده که با هم کشتی
گرفته و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ابوجهل لعین را بر زمین زده است محمد بن مسعود السلمی
معروف بعیاشی علیه الرحمه در تفسیرش روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
که آنحضرت فرمود که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که چون من در آن شب که همراه
حضرت جبرئیل علیه السلام بمعراج رفتم و برگشتم در وقتی که از حضرت جبرئیل جدا میشدم باو گفتم که
ای جبرئیل هرگاه حاجتی داری که از من آید بگو حضرت جبرئیل گفت که حاجت من آنست که
برسانی بخدیجه از جانب خداوند عز و جل و از من سلام آنحضرت فرمودند که چون حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله بحضرت خدیجه علیها السلام ملاقات نمود آنچه حضرت جبرئیل بآنحضرت گفته بود بخدیجه گفت
پس حضرت خدیجه علیها السلام گفت که خداوند عالمیان است سالم از جمیع معایب و نقایص
و از اوست سلامتی عالم و عالمیان و بر او بگردد سلامها و تحیتها و بر حضرت جبرئیل باد سلام
و در کتاب کشف الغمه از کتب مخالفین روایت کرده است که بدرستیکه حضرت جبرئیل
علیه السلام نازل شد بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس گفت جبرئیل بآنحضرت که برسان بخدیجه از
جانب پروردگارش سلام پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که ای خدیجه اینک
جبرئیل علیه السلام میرساند بتو از جانب خداوند عالمیان سلام حضرت خدیجه علیها السلام گفت که
بدرستیکه خداوند عالمیان است سالم از جمیع عیبها و نقصها و از اوست جمیع سلامتیها و
بر حضرت جبرئیل باد سلام و ایضا روایت کرده است که حضرت جبرئیل علیه السلام نازل شد بحضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرت خدیجه علیها السلام در خانه حاضر بود حضرت جبرئیل علیه السلام احوال او را

برسید پس گفت بآنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که وقتی که بیاید خدیجه پس خبر بده باو بآنکه
بدرستیکه پروردگارش باو سلام میرساند و احادیث دیگر نیز قریب باین از طرق مخالف
و مؤالف روایت شده ایضا در کتاب کشف الغمه از کتب اهل سنت روایت شده است
از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که آنحضرت فرمودند که روزی از روزها حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
در نزد زنانش یاد کرد حضرت خدیجه علیها السلام را و آنحضرت گریان شد پس عایشه ملعونه گفت
بآنحضرت که چرا گریه میکنی بر زن پیر سرخ رنگی از زنان پیر بنی اسد پس آنحضرت صلی الله علیه و آله
فرمودند که او تصدیق رسالت من کرد در وقتیکه شما تکذیب من کردید و ایمان آورد
بمن در وقتیکه شما کافر شدید و فرزند زایید از برای من در وقتیکه حق تعالی شما را عقیم
گردانید عایشه گفت که چون من دانستم که آنحضرت حسرت او را بسیار میدارد بعد از آن همیشه
تقرب میجستم در خدمت آنحضرت بذکر خیر حضرت خدیجه و ایضا روایت کرده است از
عایشه ملعونه که او گفت که دأب حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله آن بود که هر وقت که نام
حضرت خدیجه مذکور میشد آنحضرت وصف و ثنای بسیار باو مینمود و طلب آمرزش از برای او
میکرد پس روزی از روزها آنحضرت یاد حضرت خدیجه کرده شروع بمدح و ثنای او نمود
غیرت من بحرکت آمد بآنحضرت گفتم که حق تعالی عوض داده بتو از زن پیری که فوت شد جوانی
اینکلمه را گفتم دیدم که آنحضرت را غضب گرفت غضب شدیدی بمرتبه که من خود را از
دست دادم پس گفتم که خداوندا بدرستیکه تو هرگاه فرو نشانی از پیغمبرت غضب را من
دیگر هرگز تا زنده باشم یاد نمیکنم حضرت خدیجه را بناخوشی پس چون آنحضرت این سخن را از من
شنید از شدت غضب فرو نشست و فرمود که آن چه سخن بود که گفتی بخدا قسم که خدیجه
ایمان آورد بمن در وقتیکه جمیع مردمان کافر بودند و مرا در نزد خود جای داد در وقتیکه
جمیع مردمان مرا از خود دور میکردند و تصدیق رسالت من کرد در وقتیکه جمیع مردمان تکذیب
من کردند و حق تعالی روزی او گردانید از من چیزی که همه شما را از آن محروم گردانید گفت

عایشه که میگفت این سخن را آنحضرت بر من صحیح و شنانکم این غلام را معروض میدارد که مراد از قره ...

که نور خلافت و وصایت را حق تعالی روزی او کردانیده و در رحم طیبهٔ او قرار داده

از نسل او بیرون آورد و شما را از آن محروم کردانید شیخ فقیه علیه الرحمه در کتاب خصال

روایت کرده است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله چهار خط کشیدند بر زمین و فرمودند

که میدانید که این چیست صحابه عرض کردند که خدا و خداوند عالمیان و رسولش بهتر میدانند آنحضرت

فرمودند که افضل زنان بهشت چهار نفرند خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله

و مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم زن فرعون و قریب باین مضمون احادیث کثیره از طرق

عامه و خاصه روایت شده است و در کتاب کشف الغمه از مسند احمد بن حنبل نقل کرده است

حدیثی از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه که آنحضرت فرمودند که حضرت رسول الله

صلی الله علیه و آله فرمودند که بهترین زنان بهشت حضرت خدیجه علیها السلم است و بهترین زنان امت او

سابقین مریم بنت عمران است و اول کسیکه ایمان آورد از زنان حضرت خدیجه کبری

علیها السلم بود احادیث بسیار در این باب وارد شده است از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم در

کتاب خصال روایت شده است که آنحضرت فرمودند در حدیث طولی که من اول کسی

هستم که ایمان آوردم بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس بودیم ما تا سه سال که نبود در روی زمین

مخلوقی که نماز کند و شهادت دهد برسالت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله غیر از من و غیر از دختر

خویلد که خدا او را رحمت کند و تحقیق که کرده است و در کتاب نهج البلاغه مذکور است که

آنحضرت علیه السلم در خطبه فرمودند که نبود یکخانه و یکنفر در آن روز مسلمان غیر از حضرت پیغمبر

صلی الله علیه و آله و خدیجه و من سوم ایشان بودم از طرق عامه و خاصه روایات کثیره

واقع شده که تا مدت مدید حضرت امیرالمؤمنین و خدیجه علیهما السلم با حضرت رسول الله صلی الله

علیه و آله نماز میکزاردند و دیگر مسلمانی بر روی زمین نبود و بعضی بنا بر بعضی روایات گفته اند که

حضرت خدیجه علیها السلم اول مسلمانان است کافه و بعد از او حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم ایمان آورد

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم در بعثت ده ساله بود و چون حضرت جبرئیل علیه السلم برسالت نازل شد حضرت خدیجه

علیها السلم که در آن خانه حاضر بود او را مطلع گشته باشد نیست که او قبل از نزول وحی

معتقد بوده و البته در حین نزول وحی تا قبل ایمان آورده خواهد بود تقدم ایمان او

برکافه ناس باین معنی است که اطلاع او البته قبل بوده استبعادی ندارد و بعضی بنا بر بعضی

روایات گفته اند که اول حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم ایمان آورد و بعد از او حضرت خدیجه

و بعضی گفته اند که هر دو یکبار ایمان آوردند والله اعلم و در کتاب در النظیم و غیر آن نیز روایت

شده که روزی از روزها حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله با جمعی که از جمله ایشان بود عمار بن یاسر

و ابوبکر و عمر در ابطح نشسته بود که حضرت جبرئیل علیه السلم بآنحضرت نازل شد و از فرح و

خوشنودی بزرگ گشته و پر و بال خود را گشوده از مشرق تا مغرب گرفت و ندا کرد

بآنحضرت که یا محمد صلی الله علیه و آله خداوند علی اعلی بر تو سلام میرساند و میفرماید که تا چهل روز

از حضرت خدیجه دوری بگزین و نزد او مرو و بود این تکلیف بر آنحضرت بسیار شاق بجهت آنکه بود

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بسیار دوستدار خدیجه و حضرت خدیجه غمگسار و یاور او بود پس

آنحضرت چهل شبانه روز بخانه حضرت خدیجه نرفت روزها روزه میگرفت و شبها بنماز قیام مینمود

سفر مود و عمار بن یاسر را نزد حضرت خدیجه فرستاد و باو پیغام داد که ای خدیجه گمان مکنی که من

از تو کناره گرفته ام بلکه خداوند عالمیان جل جلاله مرا امر کرده است باین و تقدیرات الهی

جاری شود و گمان مکن تو ای خدیجه از درگاه خداوند عالمیان از برای خودت مگر خیر و بدرستیکه

خداوند عالمیان مباهات میکند بتو بر ملائکه مقربین هر روز چند مرتبه پس چون شب شود در

خانه ات را ببند و به تنهائی در موضع خواب بخواب بدرستیکه من در خانه فاطمه بنت اسد

خواهم ماند پس حضرت خدیجه علیها السلم هر روز بغم و حزن تمام از مفارقت حضرت رسول الله صلی الله

علیه و آله میگذرانید پس چون روز چهلم شد حضرت جبرئیل علیه السلم نازل شد و گفت ای محمد صلی الله علیه و آله

بدرستیکه خداوند علی اعلی بتو سلام میرساند و میفرماید که مهیا شو از برای تحیت و تحفه من حضرت

پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت که چه چیز است تحفه و تحیه خداوند عالمیان حضرت جبرئیل علیه السلم گفت
که نمیدانم دراینوقت حضرت میکائیل نازل شد در دست او طبقی که پوشیده شده بود
بجامهٔ از سندس و یا استبرق و حضرت میکائیل علیه السلم گذاشت آنرا در پیش حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله پس حضرت جبرئیل علیه السلم گفت که یا رسول الله حق تعالی میفرماید که
امشب باین طعام افطار کنی حضرت امیر المؤمنین علیه السلم فرمودند که هر شب در وقت افطار
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بمن میفرمود که در را بگشا تا هر که خواهد بافطار من حاضر شود امشب
فرمود که یا علی در پیش در بنشین و مگذار کسی نزد من آید که این طعام بر غیر من حرام است
پس آنحضرت در خلوت نشسته و بر داشتند سندس و استبرق را از روی طبق بر داشتند خوشهٔ از
خرما و خوشهٔ از انگور و جامی از آب بهشت در آن بود پس آنحضرت صلی الله علیه و آله خوردند
از آنها خوردن کاملی و آشامیدند از آب آن آشامیدن وافی پس دست مبارک خود را دراز
کردند که بشستن حضرت جبرئیل علیه السلم آب از ابریق بهشت بدست آنحضرت ریخت و حضرت
میکائیل علیه السلم دست آنحضرت را شست و حضرت اسرافیل علیه السلم با دستمال بهشت خشک کرد و
بقیهٔ طعام با ظرفش بآسمان بلند شد پس آنحضرت برخواستند که مشغول نماز شوند حضرت
جبرئیل علیه السلم گفت که حرام است بر تو نماز در اینوقت تا اینکه بروی بخانهٔ حضرت خدیجه
و با او مقاربت نمائی پس بدرستیکه خداوند عز و جل قسم بذات مقدس خود یاد فرموده است
اینکه مخلوق کند از صلب تو در این شب ذریهٔ طیبه را پس آنحضرت صلی الله علیه و آله بجانب
خانهٔ حضرت خدیجه روانه شد حضرت خدیجه علیها السلم گفت که من الفت گرفته بودم با وحدت
و چون شب میشد در ها را می بستم و پرده ها را می آویختم و نماز های خود را میکردم و بجامهٔ
و چراغ را خاموش میکردم و تو
خواب خود میرفتم در این شب من در میانهٔ خواب و بیداری بودم که آنحضرت دست
بر حلقهٔ در زد چون من صدای در را شنیدم ندا کردم که کیست آنکه حلقه بر در میزند
سزاوار نیست بر کسی که بگوید آنرا غیر آنحضرت محمد صلی الله علیه و آله آنحضرت بکلام مبارک

شیرین

شیرین فرمودند که بگشا در را ای خدیجه بدرستیکه منم محمد صلی الله علیه و آله حضرت خدیجه گفت
که چون صدای آنحضرت را شنیدم خوشحال و خندان از جای خود جستم و در را گشودم آن
حضرت داخل خانه شد و دأب آنحضرت آن بود که چون بخانه تشریف می آوردند
اولا آب وضو می طلبیدند و تجدید وضو میفرمودند و دو رکعت نماز میکردند بعد از آن
در بستر استراحت داخل میشدند و در این شب آب طلب نفرمودند و مهیای نماز نگشتند چون
داخل خانه شدند ابتدا بر بازوی من ج ... خود نشستند
شد ...
... محمد اینکه بلند گردید
... بین نور عظمت
... ترجمه در کتاب
... علیه و آله حضرت
... الله علیه و آله چون
... کی بینم از جانب
... ت خدیجه عرض
... عمران و کلثوم
... بارکی باد
... که چون
... علیه و آله
... با خدیجه
... تعالی
... بود در بهشت همنشین مریم بنت عمران و کلثوم همشیره
حضرت موسی و آسیه زن فرعون را حضرت خدیجه در آن حالت گفت که بتحقیق که چنین بکند

پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت که چه چیز است تحفه و تحیه خداوند عالمیان حضرت جبرئیل علیه السلام گفت
که نمیدانم در این وقت حضرت میکائیل نازل شد در دست او طبقی که پوشیده شده بود
بجامهای سندس و یا استبرق و حضرت میکائیل علیه السلام گذاشت آنرا در پیش حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله پس حضرت جبرئیل علیه السلام گفت که یا رسول الله حق تعالی میفرماید که
امشب با این طعام افطار کنی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که هر شب در وقت افطار
... نماز من حاضر شود شب
... طعام بر غیر من حرام است
... برداشتند خوشه از
... صلی الله علیه و آله خورد
... مبارک خود در
... آنحضرت ریخت و حضرت
... بهشت خشک کرد و
... مشغول نماز شوند حضرت
... بخانه حضرت خدیجه
... مقدس خود یاد فرموده
... صلی الله علیه و آله سحاب
... گرفته بودم یاد خدا
... خود در میکردم و جامه
... دم که آنحضرت دست
[illegible]
بر حلقه در زد چون من صدای در را شنیدم ندا کردم که کیست آنکه حلقه بر در میزند
سزاوار نیست بر کسی که بکوبد آنرا غیر آنحضرت محمد صلی الله علیه و آله آنحضرت بکلام نازک

شیرین

شیرین فرمودند که بگشا در را ای خدیجه بدرستیکه منم محمد صلی الله علیه و آله حضرت خدیجه گفت
که چون صدای آنحضرت را شنیدم خوشحال و خندان از جای خود جستم و در را گشودم آن
حضرت داخل خانه شد و دأب آنحضرت آن بود که چون بخانه تشریف می آوردند
اولا آب وضو می طلبیدند و تجدید وضو میفرمودند و دو رکعت نماز میگزاردند بعد از آن
بر بستر استراحت داخل میشدند در این شب آب طلب نفرمودند و مهیای نماز نگشتند چون
داخل خانه شدند ابتدا از بازوی من چسبیدند و مرا در رخت خواب خود نشانیدند
و شروع ببازی و خوش طبعی با من فرمودند تا اینکه موافقه واقع شد قسم بخدائیکه بلند کرده
آسمانها را و جاری کرده است نهرها را که هنوز آنحضرت از من بکنار نرفته بود که من نور عظمت
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را در شکم خود احساس نمودم شیخ فقیه علیه الرحمه در کتاب
من لا یحضره الفقیه روایت کرده است که داخل شد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بر حضرت
خدیجه علیها السلام در وقتی که از دار فانی بدار باقی رحلت مینمود آنحضرت صلی الله علیه و آله چون
حضرت خدیجه را در حالت احتضار ملاحظه نمود فرمود که بکراهت می بینیم آنچه می بینیم از حالت
تو ای خدیجه پس چون بهوسنیهای خود برسی سلام مرا بایشان برسان حضرت خدیجه عرض
کرد که کیستند هوسنیهای من یا رسول الله آنحضرت فرمودند که مریم بنت عمران و کلثوم
همشیره حضرت موسی علیه السلام و آسیه زن فرعون حضرت خدیجه علیها السلام گفت مبارکی باد
بر تو یا رسول الله صلی الله علیه و آله و کازرونی نیز در کتاب منتقی ذکر کرده است که چون
آزار خدیجه در بیماریکه فوت شد در آن شدید شد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
نزد او آمد و فرمود که بسیار گران و ناخوش است بمن حالتی که می بینیم ترا در آن ای خدیجه
و حق تعالی مقرر فرموده است در ناخوشی خیر بسیار آیا میدانی که بدرستیکه حق تعالی
تزویج من خواهد کرد با تو در بهشت حضرت مریم بنت عمران و کلثوم همشیره
حضرت موسی و آسیه زن فرعون را حضرت خدیجه در آن حالت گفت که بتحقیق که چنین بکند

خداوند عالمیان با رسول الله صلی الله علیه و آله آنحضرت فرمودند که حق جنین خواهد کرد
حضرت خدیجه گفت که بالرفاه والبنین یعنی مبارکی و پسران انقول مبارک باد در میان
عرب معمول ایشان بود و مناقب و فضایل حضرت خدیجه علیها السلم زیاده از آنست که گنجایش
این مختصر داشته باشد چه منقبت و فضیلت ذکر میتوان نمود بجهت کسیکه زوجه سید اولاد آدم
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و محرم علی مرتضی و والده حضرت فاطمه زهرا و جده حضرات ائمه هدی
صلوات الله علیهم اجمعین و اول کافه اهل اسلام و یا اول زنان مسلمانان چنانچه ذکر شد بوده باشد
سن شریف حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در وقت تزویج حضرت خدیجه بیست و پنج سال بود و
حضرت خدیجه علیها السلم در آن وقت بیست و هشت ساله بود و بنا بر روایت ابن عباس و باکره
بود چنانچه شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه در کتاب تلخیص و علم الهدی سید مرتضی در کتاب
شافی و احمد بلاذری و ابو القاسم الکوفی در کتاب خود و بعضی دیگر از علمای خاصه و عامه ذکر
کرده اند و بعضی بیست و چهل ساله و ثیبه نقل نموده اند و بجهت آنحضرت فرزند از غیر او از زنان
دیگر متولد نشد چنانچه مذکور شد حق تعالی رحمهای زنان دیگر آنحضرت را عقیم نموده بود دیگر
از کنیز آنحضرت که اسم او ماریه قبطیه بود ابراهیم متولد شده و در صغر سن فوت شد
دو ساله و حضرت خدیجه علیها السلم بیست و چهار سال زوجه محترمه آنحضرت بود و حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله در آن مدت مدیدکه او در حبال نکاح بود در زن دیگر رغبت ننمود و خواستگاری
زوجه دیگر نفرمود و یا بامر الهی و یا بجهت اعزاز و احترام حضرت خدیجه علیها السلم و وفات حضرت
خدیجه در سال دهم بعثت واقع شد و در آن سال حضرت ابو طالب نیز بدار باقی
رحلت نمود و چون این دو مصیبت عظمی در آن سال بآنحضرت واقع شد آنحضرت آن سال را
عام الحزن نامید نداول حضرت ابو طالب بجوار رحمت ایزدی پیوست و بعد از سه روز و یا
بعد از یکماه و پنج روز حضرت خدیجه علیها السلم فوت شد و بعضی فاصله را زیاده بر این نیز بقول ضعیف
ذکر نموده اند و در کتاب کشف الغمه مذکور است که وفات حضرت خدیجه علیها السلم در ماه مبارک

در کتاب مصباح کفعمی مذکور است که عروسی حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله بحضرت خدیجه علیها السلام
در روز دهم شهر ربیع
الاول واقع
شد

اعداد

رمضان واقع شد در مصباح کفعمی مسطور است که حضرت خدیجه در روز دهم ماه مبارک
رمضان فوت شد و سه روز قبل از آن حضرت ابو طالب فوت شد در سال دهم بعثت
سه سال قبل از هجرت و شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب مصباح ذکر کرده است که وفات
حضرت ابو طالب در بیست و ششم شهر رجب المرجب بوده پس هرگاه بعد از سه روز وفات حضرت
خدیجه واقع شده باشد بیست و نهم شهر رجب روز وفات حضرت خدیجه است و هرگاه فاصله
یکماه و پنج روز باشد غره شهر رمضان روز وفات حضرت خدیجه کبری خواهد بود و حضرت رسول
خود بدست مبارک خویش او را دفن نمود و بقبر او نزول فرموده و او را در حجون دفن نمود
و در آن وقت نماز میت مقرر نگشته بود و حجون بفتح حاء مهمله اسم کوهیست در معلاه مکه که بالفعل آنرا
معلی میگویند و قبر حضرت ابو طالب نیز در آنجاست و مدت عمر حضرت خدیجه بنا بر قول اول شصت و
پنج سال بوده و بنا بر قول ثانی شصت و پنج سال بوده است و اولاد کرام حضرت خدیجه از حضرت
رسول الله چهار نفر بر اینموجب محقق است اول قاسم متولد شد که آنحضرت مکنی بابو القاسم
شد و قاسم در صغر سن قبل از بعثت فوت شد دو ساله یا یکساله بود و بعضی روزه نیز ذکر
شده عبد الله که ملقب بطاهر و یا بطیب و طاهر بود او نیز در صغر سن در مکه معظمه فوت شد قبل از بعثت
و یا یکسال بعد از بعثت و ام کلثوم شیخ فقیه در کتاب خصال در باب سبعه روایت کرده است از حضرت
امام جعفر صادق که آنحضرت فرمودند که تزویج نمود عثمان ام کلثوم را قبل از زفاف ام کلثوم فوت
شد بعد از آن رقیه را حضرت بعقد او داد و آخر اولاد حضرت خدیجه از حضرت رسول الله حضرت
فاطمه زهرا بود که در سال پنجم از بعثت متولد شد پس آنحضرت در وقت وفات والده هشت ساله
یا پنج ساله بوده و اما دو دختر دیگر که بعضی نقل نموده اند زینب که زن ابو العاص قاسم بن ربیع بوده و رقیه
که زوجه عثمان لعین بوده محل تامل است شیخ ابو الحسن البکری که استاد شهید ثانی علیهما الرحمه
در کتاب انوار و غیر او نیز گفته که زینب و رقیه دختران هاله بنت خویلد بودند که همشیره
زادگان حضرت خدیجه کبری بوده باشند و بعضی دیگر دختران حضرت خدیجه از شوهر

احوال ام ایمن دایه پیغمبر صلی الله علیه و آله

اول نقل کرده اند بنا بر این قول ربیبه بودن حضرت خدیجه است والله اعلم ۲۴ خ روی ان
ام ایمن لما توفیت فاطمة حلفت ان لا تکون بالمدینة اذ لا تطیق ان تنظر الی مواضع
کانت بها فخرجت الی مکة فلما کانت فی بعض الطریق عطشت عطشا شدیدا فرفعت
یدیها قالت یا رب انا خادمة فاطمة اتقتلنی عطشا فانزل الله علیها دلوا من السماء
فشربت فلم تحتج الی الطعام والشراب سبع سنین وکان الناس یبعثونها فی الیوم الشدید الحر
فما یصیبها عطش خ ام ایمن مربیه و دایه در نزد حضرت رسول الله ص بوده که باصطلاح این عصر
دده گویند و او کنیز سیاهی بود که بحضرت پیغمبر ص از مادر عالیمقدارش بمیراث رسیده بود و نام او
برکه بود و آنحضرت او را آزاد نموده و در مکه معظمه بعبید خزرجی تزویج فرمود و بجهت این شوهر ایمن
از او متولد شد که نام او ایمن بود و لهذا مکنی بام ایمن شد محتمل است که مراد از عبید خزرجی نیز که
روایت شده ابو ایمن باشد که از جمله غلامان آزاد کرده حضرت رسول الله ص بود و او نیز غلام سیاه
و نامش رباح بود و خدمت او طلب اذن و رخصت از حضرت پیغمبر ص بجهت مردمان بود و چون این شوهر
ام ایمن فوت شد حضرت او را از بد پسر خوانده خود قبل از مطلقه نمودن زینب بنت جحش که
عمه زاده آنحضرت ص بود تزویج نمود و بجهت زید نیز پسری از ام ایمن متولد شد اسامه نام رنگ
اسامه نیز مثل مادرش سیاه بود و پس اسامه و ایمن برادران مادری اند ثقة الاسلام محمد بن یعقوب
الکلینی علیه الرحمه در کتاب کافی روایت کرده است که حضرت امام محمد باقر علیه السلم فرمودند
که گواهی میدهیم بانکه بود ام ایمن از اهل بهشت عنبر سرشت و در کتاب خرایج در حدیث
طولی که در باب بخشیدن حضرت پیغمبر ص فدک را بحضرت فاطمه زهرا و نوشتن هبه نامه آن
روایت شده است مذکور است که حضرت رسول الله ص فرمودند که بدرستیکه ام ایمن زنیست
از اهل بهشت عنبر سرشت و در کتاب طرایف نیز مسطور است که حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت نمود که آنحضرت فرمودند که ام
ایمن از اهل بهشت است یعنی شیخ امام قطب الدین سعید بن

هبت

هبت الله بن الحسن الراوندی علیه الرحمه در کتاب خرایج الجرایح ذکر کرده
که روایت شده است که چون ام ایمن در روز فوت حضرت فاطمه زهرا علیها السلم از دار فانی بسرای
باقی رحلت نمود قسم خورد که دیگر نبوده باشد در مدینه مشرفه بجهت آنکه طاقت نداشت
بانکه نگاه کند بموضعی که حضرت فاطمه زهرا علیها السلم در آنجاها می بود پس بجانب مکه بیرون رفت
در عرض راه تشنگی شدید بر او غالب شد پس ام ایمن علیها الرحمه دستهای خود را بلند کرد بجانب
آسمان و گفت که ای پروردگار من من خدمتکار حضرت فاطمه زهرا علیها السلم تشنگی مرا از
تشنگی پس فرو فرستاد حق سبحانه و تعالی بر او دلو آبی از آسمان و او آشامید پس او
محتاج نشد بطعام و آب تا هفت سال جلو و نه مردمان که میفرستادند او را در روز بسیار
گرم و باو بر نمیخورد تشنگی یعنی تشنه نمیشد این غلام داعی معروض میدارد که ممکن است
که هفت سال در حدیث بجهت آن باشد که ام ایمن بعد از آن تا هفت سال زنده بوده نه اینکه
تا هفت سال آب و طعام محتاج نشده و بعد از آن شده باشد بلکه از برکت آنحضرت ص اگر هزار
سال نیز میماند محتاج آب و طعام نبود در شرح معروض شد که او دده حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله و کنیز والده ماجده آنحضرت بوده پس در وقت ولادت سراسر سعادت آنحضرت
البته قریب به بیست سال داشته و عمر شریف حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله قریب بشصت و سه سال
بود و بعد از حضرت فاطمه نیز که هفت سال زنده بوده باشد قریب بنود سال عمر ام ایمن میشود
والله اعلم ۲۵ خ روی ان سلمان قال کانت فاطمة علیها السلم جالسة قدامها رحی
تطحن بها الشعیر وعلی عمود الرحی دم سائل والحسین فی ناحیة الدار یتضور من
الجوع فقلت یا بنت رسول الله ص دبرت کفاک وهذه فضة فقالت اوصانی
رسول الله ص ان تکون الخدمة لها یوما فکان امس یوم خدمتها قال سلمان قلت
انی مولی عتاقة اما انا اطحن الشعیر او اسکت الحسین لک فقالت انا بتسکینه
ارفق وانت تطحن الشعیر فطحنت شیئا من الشعیر فاذا انا بالاقامة فمضیت وصلیت مع

رسولُ اللهِ صلّى الله عليه وآله فلمّا رجعتُ قلتُ لعليٍّ ما رأيتُ فبكى وخرج ثمّ
عاد فتبسّم فسأله عن ذلك رسولُ الله ص قال دخلتُ على فاطمةَ وهي مستلقيةٌ
لقفاها والحسينُ نائمٌ على صدرها وقدّامها الرّحى تدورُ من غيرِ يدٍ فتبسّم رسولُ الله
وقال يا عليُّ أما علمتَ أنّ لله ملائكةً سيّارةً في الأرضِ يخدمون محمّداً وآلَ محمّدٍ إلى
أن تقومَ السّاعةُ ج وروي أنّ أبا ذرٍّ قال بعثني رسولُ الله ص أدعو عليّاً فأتيتُ
بيتَه فناديتُه فلم يجبني أحدٌ والرّحى تطحنُ وليس معها أحدٌ فناديتُه فخرج و
أصغى إليه رسولُ الله ص فقال له شيئاً لم أفهمه فقلتُ عجباً من رحىً في بيتِ عليٍّ
تدورُ وليس معها أحدٌ قال إنّ ابنتي فاطمةَ ملأ اللهُ قلبَها وجوارحَها إيماناً و
يقيناً وإنّ اللهَ علم ضعفَها فأعانها على دهرها وكفاها أما علمتَ أنّ لله ملائكةً
موكّلين بمعونةِ آلِ محمّدٍ شرح جوهری گفته است که التّضوّر الصّياحُ والتّلوّي عند الضّرب
والجوعِ یعنی تضوّر فریاد کردن و بر خود پیچیدن است در وقت زدن و گرسنگی و دبرت
بفتح دال مهمله وکسر با بخط و فتح را مهمله متصل بتا و دو نقطه صیغه مفرد مؤنث غایب است
از فعل ماضی مثل فرح و دبره بتحریک یعنی جراحت صاحب نهایه گفته است که بعضی گفته اند
که آن جراحتیست که در کف پای شتر باشد یعنی آبله است عتاقه بفتح عین مهمله است و آن
مصدر عتق یعتق بکسر تا و دو نقطه در مضارع مثل ضرب یضرب جوهری گفته است عتق
العبدُ یعتقُ بالکسر عتقاً وعتاقاً وعتاقةً فهو عتیقٌ وفلانٌ مولى عتاقةٍ ومولى عتيقٍ
ومولاةٌ عتيقةٌ وموالٍ عُتَقاء صاحب قاموس تصریح نموده که عتق و عتاق بفتح عین مهمله است
در هر دو و بعضی از لغویین ذکر کرده اند که ثلاثی مجرد آن لازم و رباعی آن متعدی است جایز
نیست گفتن عتق معتوق و گفتن عاتق مثل عتیق جایز است تحقیق معنی ایمان در اواخر
باب اول مذکور شد هر گاه خواهند رجوع بآنجا فرمایند یعنی شیخ امام قطب الدین
سعید بن هبة الله بن الحسن الراوندی علیه الرحمه ذکر کرده است در کتاب خرایج الجرایح

که روایت شده است اینکه سلمان فارسی رحمه الله گفت که روزی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
نشسته بودند و در پیش روی آنحضرت دست آسیابی بود و آنحضرت ع بآن آسیا
جو آرد مینمودند و از جراحت دست مبارک آنحضرت خون در دسته آن دست آسیا جاری
بود و حضرت امام حسین علیه السلام در گوشه خانه از درد گرسنگی فریاد میکرد و بر خود می پیچید پس
من عرض کردم بخدمت آنحضرت که ای دختر گرامی حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله دستهای
مبارک شما زخم شده است و فضه کنیز شما حاضر است یعنی چرا خدمت را باو رجوع نمیفرمایید
و با اینهمه مشقت شما مرتکب میشوید آنحضرت ع فرمودند که حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله سفارش
فرموده است مرا باینکه بوده باشد خدمت خانه یکروز بر او و روز گذشته نوبت او بود یعنی
امروز نوبت من است گفت سلمان رضی الله عنه که من عرض کردم بدرستیکه من غلام آزاد کرده
شمایم مرخص فرمایید که من آرد کنم جو را و یا آنکه ساکت کردم حضرت امام حسین علیه السلام را از برای
تو آنحضرت ع فرمودند که من بجهت تسکین حضرت امام حسین علیه السلام نرم و مهربانترم تو جو را آرد
کن پس من قدری از آن جو را آرد نمودم که ناگاه صدای اقامه نماز را شنیدم پس بجانب مسجد
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله رفتم و با آنحضرت نماز گزاردم چون از نماز فارغ شدم بخدمت
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آنچه را که دیده بودم نقل نمودم پس آنحضرت ع از شنیدن آن خبر
گریان و بجانب دولت سرای خود روان شد بعد از آن برگشته و تبسم میفرمودند پس
حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله سؤال فرمودند از آنحضرت که تبسم از برای چیست
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت که رفتم نزد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و دیدم که آنحضرت
بر پشت افتاده و حضرت امام حسین علیه السلام بر روی سینه منوره آنحضرت خوابیده است
و در پیش روی مبارک آنحضرت آسیا بدون دستی که او را بگرداند میگردد و پس حضرت
رسول الله صلی الله علیه وآله تبسم نمود و فرمود که یا علی آیا نمیدانی اینکه از برای خداوند عالمیان
ملائکه گردنده در زمین بجهت اینکه خدمت نمایند محمد و آل محمد صلی الله علیه وآله را تا روز قیامت

ایضاً شیخ امام مزبور علیه الرحمه در کتاب مذکور ذکر کرده است که روایت شده است از ابوذر
علیه الرحمه گفت که روزی از روزها حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله مرا فرستاد ند که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام را طلب نمایم پس آمدم من بخانه آنحضرت و آواز کردم آنحضرت را کسی
من جواب نداد و دیدم که آسیا میگردد و در نزد آسیا کسی نیست باز دیگر آنحضرت را آواز
کردم آنحضرت بیرون تشریف آوردند چون نزد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله آمد
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله با آنحضرت سرگوشی فرمود که من آن را نفهمیدم بعد از آن من گفتم
که تعجب دارم از آسیایی که در خانه حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام میگردد خود بخود
و با آن کسی نیست حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که بدرستیکه دختر گرامی من
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام مملو فرموده است خداوند عالمیان دل او را و اعضای او را بایمان
و یقین و بدرستیکه حق تعالی میداند ضعف و ناتوانی آنحضرت را از کثرت عبادت و ریاضت
پس یاری مینماید حق تعالی او را بر نوازل دهر او و کارهای سخت او و کفایت میکند او را
آیا نمیدانی که بدرستیکه از برای خداوند عالمیان است ملائکه که موکلند بیاری آل محمد
صلی الله علیه و آله و سلم **حج** رُوِیَ اَنَّ عَلِیّاً علیه السلام اَصْبَحَ یَوْماً فَقالَ لِفاطِمَةَ عِنْدَکِ
شَیْءٌ تُغَدِّینِیهِ قالَتْ لا فَخَرَجَ وَاسْتَقْرَضَ دِیناراً لِیَبْتاعَ ما یُصْلِحُهُمْ فَاِذَا الْمِقْدادُ
فی جَهْدٍ وَعِیالُهُ جِیاعٌ فَاَعْطاهُ الدِّینارَ فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ وَصَلَّی الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ مَعَ
رَسُولِ اللهِ ثُمَّ اَخَذَ النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ بِیَدِ عَلِیٍّ وَانْطَلَقا اِلی فاطِمَةَ وَهِیَ فی
مُصَلّاها وَخَلْفَها جَفْنَةٌ تَفُورُ فَلَمّا سَمِعَتْ کَلامَ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ
خَرَجَتْ فَسَلَّمَتْ عَلَیْهِ وَکانَتْ اَعَزَّ النّاسِ عَلَیْهِ فَرَدَّ السَّلامَ وَمَسَحَ بِیَدِهِ عَلی رَأْسِها
ثُمَّ قالَ عَشِّینا غَفَرَ اللهُ لَکِ وَقَدْ فَعَلَ فَاَخَذَتِ الْجَفْنَةَ فَوَضَعَتْها بَیْنَ یَدَیْ رَسُولِ
اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ قالَ یا فاطِمَةُ اَنّی لَکِ هذَا الطَّعامُ الَّذی لَمْ اَنْظُرْ اِلی مِثْلِهِ
لِغَیْرِ قَطُّ وَلَمْ اَشُمَّ بِمِثْلِ رائِحَتِهِ قَطُّ وَلَمْ آکُلْ اَطْیَبَ مِنْهُ وَوَضَعَ کَفَّهُ بَیْنَ کَتِفَیَّ

دعا لها هذا بَدَلٌ عَنْ دِینارِکِ اِنَّ اللهَ یَرْزُقُ مَنْ یَشاءُ بِغَیْرِ حِسابٍ **اقول** قالَ
الزَّمَخْشَرِیُّ فِی الْکَشّافِ عِنْدَ ذِکْرِ قِصَّةِ زَکَرِیّا وَمَرْیَمَ وَعَنِ النَّبِیِّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ
اَنَّهُ جاعَ فی زَمَنِ قَحْطٍ فَاَهْدَتْ لَهُ فاطِمَةُ رَغِیفَیْنِ وَبَضْعَةَ لَحْمٍ آثَرَتْهُ بِها فَرَجَعَ
بِها اِلَیْها فَقالَ هَلُمّی یا بُنَیَّةُ وَکَشَفَتْ عَنِ الطَّبَقِ فَاِذا هُوَ مَمْلُوٌّ خُبْزاً وَلَحْماً فَبُهِتَتْ وَعَلِمَتْ
اَنَّها نَزَلَتْ مِنَ اللهِ فَقالَ لَها اَنّی لَکِ هذا قالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللهِ اِنَّ اللهَ یَرْزُقُ
مَنْ یَشاءُ بِغَیْرِ حِسابٍ فَقالَ اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی جَعَلَکِ شَبِیهَةَ سَیِّدَةِ نِساءِ بَنی اِسْرائِیلَ
ثُمَّ جَمَعَ رَسُولُ اللهِ عَلِیَّ بْنَ اَبی طالِبٍ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَیْنَ علیهم السلام وَجَمِیعَ اَهْلِ بَیْتِهِ حَتّی
شَبِعُوا وَبَقِیَ الطَّعامُ کَما هُوَ وَاَوْسَعَتْ فاطِمَةُ عَلی جِیرانِها **شرح** جَهد بفتح جیم و سکون
ها بمعنی مشقت و نهایت است و قول حق تعالی که در سوره توبه فرموده وَالَّذینَ لا یَجِدُونَ
اِلّا جُهْدَهُمْ بضم و فتح جیم قرائت شده جُهد بضم جیم بمعنی وسع و طاقت است بعضی از لغویین
گفته اند که بمعنی وسع و طاقت جُهد بضم جیم و فتح جیم هر دو آمده است اما بمعنی مشقت و
نهایت بفتح جیم است و در ادعیه مأثوره وارد شده است که اَعُوذُ بِکَ مِنْ جَهْدِ الْبَلاءِ
بفتح جیم است لغویین ذکر کرده اند که جهد البلاء قلت مال و کثرت عیال است عِیال بکسر عین
مهمله جمع عَیِّل است و جمع عِیال عَیائِل است مثل جِیاد و جَیِّد و جِیادِ و اصل عَیِّل عَیْوِل
بر وزن فَیْعِل است و او را قلب بیا کردند و یا را در یا ادغام نمودند و عِیال مرد جمعی اند که لازم
است بر آن مرد نفقه ایشان و عَیْلَه بمعنی فقر و فاقه است میگویند عالَ یَعیلُ عَیْلَةً در وقتیکه محتاج و فقیر
شود و حق تعالی در سوره توبه فرموده وَاِنْ خِفْتُمْ عَیْلَةً فَسَوْفَ یُغْنیکُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ
و در ادعیه مأثوره منقول است که اَعُوذُ بِکَ مِنَ الْعَیْلَةِ یعنی پناه میبرم بتو از فقر و پریشانی
و در حدیث وارد شده که ما عالَ مَنِ اقْتَصَدَ یعنی فقیر و محتاج نمیشود کسیکه میانه روی
نماید در معیشت که اسراف و اقتار که هر دو مذموم است ننماید و در میان عرب مشهور است
که میگویند ما یَدْرِی الْفَقیرُ مَتی غِناهُ وَما یَدْرِی الْغَنِیُّ مَتی یَعیلُ یعنی نمیداند فقیر کی

جهد البلا را حالتی که اختیار کند
آدمی بر آن مرگ را بر آن
گفته اند کره ۳۳ [illegible]
۳۳

میشود غنی و منیه اند غنی که کفی میشود و فخر کسانی نقل کرده است که میگویند تعالی الرجل یعود که
در وقتیکه بسیار شود عیال آنمرد و بهتر آنست که در آنوقت اعال کثیر العیل گویند جایع بکسر جیم
مثل کتاب جمع جایع است جوع بمعنی گرسنگی است جوعة یک گرسنگی را گویند میگویند رجل
جایع و قوم جیاع و جوّع قدری از فضایل و مناقب مقداد بعد از این در همین باب مذکور
خواهد شد هر کاه خواهند که معرفت باحوال مقداد بهم رسانند رجوع بآنجا فرمایند یعنی
شیخ امام قطب الدین ابو الحسن سعید بن هبة الله بن الحسن الراوندی علیه الرحمه در
کتاب خرایج الجرایح ذکر کرده است که در روایت وارد شده است که بدرستیکه حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام صباح کرد روزی پس گفت بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام که در نزد تو چیزی هست که
چاشت بدهی بما آن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام گفتند که نه چیزی نیست پس آنحضرت بیرون
تشریف آوردند و یک اشرفی قرض کردند که ما یحتاج اشیا را بگیرند پس در آنوقت مقداد
بن الاسود الکندی بخدمت آنحضرت رسید و مقداد در نهایت مشقت و تعب کار بجان آخر
رسیده بود و عیال مقداد همه گرسنه بودند آنحضرت آن اشرفی را که قرض نموده بودند بمقداد
بخشید و بمسجد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله تشریف آوردند و با آنحضرت نماز ظهر و عصر را
ادا فرمود بعد از آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله دست حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را گرفت
و هر دو با یکدیگر تشریف آوردند بسوی حضرت فاطمه زهرا علیها السلم و حضرت فاطمه زهرا
علیها السلم در آنوقت در مصلای خود مشغول عبادت بود و طبق چوبین در عقب آنحضرت
میجوشید و از سر در میرفت پس چون حضرت فاطمه زهرا علیها السلم کلام حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله را شنیدند باستقبال آنحضرت بیرون دویدند و بر آنحضرت سلام داد و حضرت فاطمه
زهرا علیها السلم عزیزترین مردمان بود در نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس آنحضرت جواب
سلام بآن فرزند گرامی خود گفت و دست مبارک خود را بر سر او مالید بعد از آن فرمود
باو که شام بده بما حق تعالی از برای تو کند غفرانش را و بتحقیق که کرده است پس حضرت فاطمه

زهرا علیها السلم

بلغ

زهرا علیها السلام آن کاسه چوبین مملو از طعام را برداشته آوردند و در پیش روی حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله گذاشتند آنحضرت فرمودند که ای فاطمه از کجا آمده است برای
تو این طعام آنچنانکه من ندیده ام مثل رنگ آن هرگز و نبوییده ام مثل بوی آن هرگز و
نخورده ام بهتر و خوشبوتر از آن را و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که آنحضرت دست
مبارک خود را بر میانه شانه من گذاشتند و فرمودند که این طعام عوض اشرفی تو است که
حق تعالی روزی میدهد بهر که میخواهد زیاده از حد حساب مؤلف کتاب لباب الله ثراه و جعل الجنة مثواه
گفته است میگویم من که زمخشری که از اعاظم علمای اهل سنت است در تفسیر کشاف در نزد ذکر
قصه حضرت زکریا و مریم علیهما السلام گفته است که روایت شده است اینکه حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله گرسنه شده بود در زمان قحطی پس هدیه کرد از برای آنحضرت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
دو نان گرد و پارچه گوشتی که برگزیده بود بآن آنحضرت را بر خود و اولاد خود پس رجوع
فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بسبب آن هدیه بسوی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و گفت
بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام که بیار آنرا نزد من ای دختر گرامی من و حضرت فاطمه علیها السلام آن
طبق که گشود ناگاه دید که آن مملو نان و گوشت است پس حضرت فاطمه علیها السلام حیران شد
و دانست که آن نازل شده است از جانب خداوند عالمیان پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمود برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که از کجا آمده است این برای تو حضرت فاطمه علیها السلام
گفت که آن از جانب خداوند عالمیان است بدرستیکه خداوند عالمیان روزی میدهد
بهر که میخواهد زیاده از حد حساب پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که حمد و ثنا
خداوندی راست آنچنانی را سزاست که گردانید ترا شبیه و مانند سیده زنان بنی اسرائیل
پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله جمع نمود حضرت علی ابن ابی طالب و حضرت امام حسن
و حضرت امام حسین علیهم السلام و جمیع اهل بیتش را و ایشان جمیعا از آن طعام تناول نمودند
تا اینکه سیر شدند و آن طعام همچنان که بود باقیماند و حضرت فاطمه علیها السلام وسیع نمود

بهما یکانش روزیرا ابن غلام داعی معروض میدارد که ابو السعود بن محمد العمادی نیز که
از اعاظم علمای اهل سنت است در تفسیر کبیری که بنام دهم پادشاهان عثمانیه سلطان سلیمان
بن سلطان سلیم نوشته و مسمی بارشاد العقل السلیم نموده در نزد قصهٔ زکریا و مریم علیهما السلام
در سورهٔ مبارکه آل عمران مثل انچه شیخ زمخشری در کشاف نقل نموده روایت کرده است
و بیضاوی نیز که از مشاهیر علمای اهل سنت است در تفسیرش در همان مقام ذکر کرده است
اما چون روایت ایشان موافق مضمون حدیثی است که از جابر بن عبد الله انصاری روایت
شده و آن قبل ازین بفاصلهٔ پنج حدیث از کتاب خرایج ذکر شد انسب آن بود که نقل
زمخشری بعد از آن روایت مذکور شود و قبل از حدیث بیست و هفتم و بحکایت مقداد
نسبتی ندارد و ظاهرش آنست که کاتبان اشتباه نموده در غیر موضعی که مؤلف کتاب علیه الرحمه
و الرضوان نشان نموده نوشته اند و الله اعلم **قبج ٢٧** رُوِیَ اَنَّ عَلِیًّا علیه السلام اِسْتَقْرَضَ
مِنْ یَهُودِیٍّ شَعِیرًا فَاسْتَرْهَنَهُ شَیْئًا فَدَفَعَ اِلَیْهِ مُلاءَةَ فَاطِمَةَ ع رَهْنًا وَ کَانَتْ
مِنَ الصُّوفِ فَاَدْخَلَهَا الْیَهُودِیُّ اِلَی دَارِهِ وَ وَضَعَهَا فِی بَیْتٍ فَلَمَّا کَانَتِ اللَّیْلَةُ
دَخَلَتْ زَوْجَتُهُ الْبَیْتَ الَّذِی فِیهِ الْمُلاءَةُ بِشُغُلٍ فَرَاَتْ نُورًا سَاطِعًا فِی الْبَیْتِ
اَضَاءَ بِهِ کُلُّهُ فَانْصَرَفَتْ اِلَی زَوْجِهَا فَاَخْبَرَتْهُ بِاَنَّهَا رَاَتْ فِی ذَلِکَ الْبَیْتِ ضَوْءًا عَظِیمًا
فَتَعَجَّبَ الْیَهُودِیُّ زَوْجُهَا وَ قَدْ نَسِیَ اَنَّ فِی بَیْتِهِ مُلاءَةَ فَاطِمَةَ فَنَهَضَ مُسْرِعًا وَ دَخَلَ
الْبَیْتَ فَاِذَا ضِیَاءُ الْمُلاءَةِ یَنْتَشِرُ شُعَاعُهَا کَاَنَّهُ یَشْتَعِلُ مِنْ بَدْرٍ مُنِیرٍ یَلْمَعُ مِنْ
قَرِیبٍ فَتَعَجَّبَ مِنْ ذَلِکَ فَاَنْعَمَ النَّظَرَ فِی مَوْضِعِ الْمُلاءَةِ فَعَلِمَ اَنَّ ذَلِکَ النُّورَ
مِنْ مُلاءَةِ فَاطِمَةَ فَخَرَجَ الْیَهُودِیُّ یَعْدُو اِلَی اَقْرِبَائِهِ وَ زَوْجَتُهُ تَعْدُو اِلَی اَقْرِبَائِهَا
فَاجْتَمَعَ ثَمَانُونَ مِنَ الْیَهُودِ فَرَاَوْا ذَلِکَ فَاَسْلَمُوا کُلُّهُمْ **شرح** مؤلف کتاب طاب
ثراه و جعل الجنة مثواه در بیان این حدیث گفته که ملاءة بضم و مد ازار و ریطه است **ابن غلام**
داعی معروض میدارد که از لغویین غیر از صاحب نهایه احدی ملاءه را ازار و ریطه نگفته

بیان الملاءة و الریطة

جوهری و صاحب قاموس و غیرهم همگی ریطه گفته اند و بر فرضی که بمعنی ازار نیز آمده باشد
در این حدیث معنی ازار مناسب نیست ریطه مناسب است و ریطه بفتح راء مهمله و سکون یاء دو نقطه
در زیر و فتح طاء مهمله متصله بها چادر یکتخته را گویند که دو پارچه و درز دار نباشد و جمع
ریطه ریاط است مثل کتاب و ریط است مثل کلبه و کلاب و تمره و تمر **یعنی** شیخ عالم زکی
رشید الدین ابو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب المازندرانی علیه الرحمه در کتاب مناقب
و شیخ امام قطب الدین ابو الحسن سعید بن هبة الله بن الحسن الراوندی علیه الرحمه در کتاب
خرایج الجرایح ذکر نموده اند که در روایت وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
قرض خواستند جوی از یهودی پس آن یهودی از آنحضرت طلب رهن نمود پس آنحضرت
چادر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را گرو به یهودی داد و آن چادر از صوف بود پس
یهودی چادر آنحضرت را گرفت و بمنزل خود برد و در خانه گذاشت پس چون شب شد
زن آن مرد یهودی بجهة کاری که داشت داخل شد بخانه که بود در آنخانه چادر آنحضرت
پس دید آن زن یهودی که نوری در آنخانه ساطع گشته که جمیع آنخانه را روشن نموده
پس برگردید آن زن بسوی شوهرش و خبر داد او را بآنچه دیده است در آنخانه از روشنی
عظیمی پس تعجب نمود از این معنی یهودی که شوهر آن زن بود و تحقیق که فراموش نموده بود
آن مرد یهودی که در آنخانه چادر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است پس برخاست آن مرد
یهودی بسرعت تمام و داخل شد بآنخانه ناگاه دید روشنی چادر آنحضرت را که
منتشر گشته شعاع آن گویا که افروخته میشود از ماه بدر منیر که میدرخشد از راه نزدیک
پس تعجب نمود آن مرد یهودی از آن پس نیک نظر کرد بموضع چادر حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام پس معلوم او شد که این نور از چادر آنحضرت است پس بیرون آمد
آن مرد یهودی میدوید بسوی خویشانش و زن آن یهودی بجانب اقربای خود دوان
گردیده هر یک خویشان خود را مطلع بآن امر عجیب نمودند و ایشان بنظارهٔ آن معجزه

حاضر شدند پس جمع شد در آن وقت هشتاد نفر از جماعت یهود و همگی آن نور را
بآن کیفیت ملاحظه نمودند و ببرکت نور چادر آنحضرت جمیع آن هشتاد نفر بنور
اسلام مشرف گشته مسلمان شدند خ ۳۸ رُوِيَ اَنَّ الْيَهُودَ كَانَ لَهُمْ عُرْسٌ فَجَاؤُا اِلَى
رَسُولِ اللّهِ ص وَقَالُوا لَنَا حَقُّ الْجِوَارِ فَنَسْأَلُكَ اَنْ تَبْعَثَ فَاطِمَةَ بِنْتَكَ اِلَى
دَارِنَا حَتّى يَزْدَادَ عُرْسُنَا بِهَا وَاَلَحُّوا عَلَيْهِ فَقَالَ اِنَّهَا زَوْجَةُ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
وَهِيَ بِحُكْمِهِ وَسَاَلُوهُ اَنْ يَشْفَعَ اِلَى عَلِيٍّ فِي ذَلِكَ وَقَدْ جَمَعَ الْيَهُودُ الطَّمَّ وَالرَّمَّ مِنَ
الْحُلِيِّ وَالْحُلَلِ وَظَنَّ الْيَهُودُ اَنَّ فَاطِمَةَ تَدْخُلُ فِي بِذْلَتِهَا وَاَرَادُوا اسْتِهَانَةً بِهَا فَجَاءَ
جَبْرَئِيلُ بِثِيَابٍ مِنَ الْجَنَّةِ وَحُلِيٍّ وَحُلَلٍ لَمْ يَرَوْا مِثْلَهَا فَلَبِسَتْهَا فَاطِمَةُ وَتَحَلَّتْ
بِهَا فَتَعَجَّبَ النَّاسُ مِنْ زِينَتِهَا وَاَلْوَانِهَا وَطِيبِهَا فَلَمَّا دَخَلَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ دَارَ
الْيَهُودِ سَجَدَ لَهَا نِسَاؤُهُمْ يُقَبِّلْنَ الْاَرْضَ بَيْنَ يَدَيْهَا وَاَسْلَمَ بِسَبَبِ مَا رَاَوْا خَلْقٌ كَثِيرٌ
مِنَ الْيَهُودِ شرح مؤلف کتاب طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه در ایضاح اینحدیث گفته
که جوهری گفته است که رم بکسر را مهمله خاک است گفته میشود که جاء بالطم والرم هرگاه بیاید بمال
بسیار و گفته است که طم دریا است صاحب قاموس گفته است که جاء بالطم والرم یعنی آمد بدریا
و صحرا یا بتر و خشک یا بخاک و آب یا بمال بسیار و رم بکسر را مهمله آنچیزیست که بر میدارد آنرا
آب یا آنچه بر روی زمین باشد از ریزهای علف و طم بکسر طا مهمله آب است یا آنچه بر روی
زمین است یا آنچه میبرد آنرا آب از خار و خاشاک و دریا و عدد بسیار این غلام داعی
معروض میدارد که عرس بضم عین مهمله و سکون را مهمله و بنا بر تحقیق صاحب قاموس بضم
را مهمله نیز عروسی و ولیمه عروسی را گویند و جمع آن اعراس است مثل قفل و اقفال و هر یک
از مرد و زن را عروس گویند مثل قبول مادامیکه بوده باشند ایشان در عروسی و عرس بکسر عین
مهمله زن مرد و مرد زن را گویند جوار بضم و کسر جیم همسایگی را گویند جوهری و صاحب مجمع البحرین
تصریح نموده اند بر اینکه کسر جیم فصیحتر است و ایضا بکسر جیم بمعنی دادن امان است یعنی ب

اولسبب

او لسبب امان در پناه آنکس در می آید گویا که همسایه او است و همین معنی نیز در حدیث مذکور
مناسب است حُلِیّ بضم حا مهمله و کسر لام و تشدید یا دو نقطه در زیر جمع حَلْی بفتح حا و سکون
لام و تخفیف یا است مثل ثُدِیّ و ثَدْی هر زیوری است که از طلا و نقره و جواهر و غیره مهیا
ساخته باشند حُلَی بفتح حا مفرد و یا جمع حِلْیَة مثل لحیة است و اصل حُلِیّ بضم حا و تشدید یا حُلُوی
بروزن فعول است واو را قلب بیا و یا را دریا ادغام نموده اند و حِلِیّ بکسر حا مهمله نیز آمده است
مثل عِصِیّ بکسره حا بجهت مناسبت یا است و در قرآن مجید مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا که در سوره
مبارکه اعراف است بضم و کسر حا قرائت نموده اند حُلَل بضم حا مهمله و فتح لام جمع حُلَّه بضم حا و تشدید
لام است مثل قُلَّه و قُلَل لغویین ذکر کرده اند که حُلَّه دو جامه یمنی یا غیر یمنی را گویند مثل ازار
و ردا و یکی را حله نمیگویند مگر اینکه بطانه داشته باشند و نوید مینماید آنچه وارد شده است در حدیث
مدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله دیدند مردی را که پوشیده بود حله یکی از آنرا لنگ و یکی را
ردای خود نموده بود و بِذْلَه بکسر با و سکون ذال معجمه رخت خدمت در میان خانه و
رخت کهنه را گویند و پوشنده آنرا و کسی را که خود خدمت خود را نماید مُتَبَذِّل گویند جمع
ضمیر زینتها و الوانها و طیبها محتمل است که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و یا حُلِیّ و حُلَل باشند مثل
مشتها و لبستها و جیها تا انعکاس منظر نشود یعنی شیخ امام قطب الدین ابو الحسن سعید بن
هبة الله بن الحسن الراوندی علیه الرحمه در کتاب خرایج الجرایح ذکر کرده است که روایت شده است
که بدرستیکه جماعت یهود عروسی داشتند پس آمدند بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
و عرض کردند بخدمت آنحضرت که از برای ما است حق همسایگی با شما یا حق امان و پناه شما
التماس آن داریم که بفرستید حضرت فاطمه دختر خود را بخانه ما تا اینکه زیاد شود شرف و فخر
عروسی ما ببرکت مقدم شریف آنحضرت و الحاح و التماس زیاد در خدمت حضرت رسول الله
صلی الله علیه وآله نمودند آنحضرت فرمودند که بدرستیکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام زوجه حضرت
علی بن ابی طالب صلوات الله وسلامه علیه است و در حکم فرمان آنحضرت است جماعت یهود

القصه

از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله نمودند که شما از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در باب شفاعت
فرمایید و حاجت ما را روا کردانید در حضرت آنحضرت بگیرید و تحقیق کن جمع نموده بودند جماعت
یهود مال بسیار از زیورها و جامهای بیشمار و کمان جماعت یهود آن بود که بدینسبب حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام بخانه ایشان خواهد آمد با رخت کثیف خدمت و جامه کهنه پوشیده و مقصود
و مراد جماعت یهود خفت و خواری حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بود پس چون حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام عازم رفتن بعروسی جماعت یهود شفاعت حضرت رسول شد حضرت جبرئیل علیه السلام
بامر خداوند جلیل آمد و آورد بجهت آنحضرت جامهای نیک از جنت و زیورها و حلها که ندیده
بودند مثل آنها را پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام جامهای بهشت را پوشید و بزیورهای
بهشت خود را زینت نمود پس تعجب نمودند کافه ناس از زینت آنحضرت و جامهای رنگارنگ
رنگ آنحضرت و بوی خوش که از زینت و رنکها و بوی خوش حلی و حلل بهشت عنبر سرشت
پس چون حضرت فاطمه زهرا علیها السلام داخل عروسی آن یهود شد سجده کردند از برای
تعظیم آنحضرت زنان یهودیان و می بوسیدند زمین را در پیش روی آنحضرت
و بشرف اسلام مشرف شدند بسبب آنچه دیدند خلق کثیر از جماعت یهود شی ٢٥ عن
سیف عن نجم عن ابی جعفر ع قال ان فاطمة علیها السلام ضمنت لعلی علیه السلام
عمل البیت والعجین والخبز وقم البیت وضمن لها علی علیه السلام ما کان خلف
الباب نقل الحطب وان یجیء بالطعام فقال لها یوما یا فاطمة هل عندک شیء قالت
والذی عظم حقک ما کان عندنا منذ ثلث الا شیء نؤثرک به قال افلا اخبرتنی
قالت کان رسول الله صلی الله علیه و آله نهانی عن ان اسألک شیئا فقال لا
تسألین ابن عمک شیئا ان جاءک بشیء والا فلا تسألیه قال فخرج علیه السلام فلقی
رجلا فاستقرض منه دینارا ثم اقبل به وقد امسی فلقی مقداد بن الاسود فقال
للمقداد ما اخرجک فی هذه الساعة قال الجوع والذی عظم حقک یا امیر المؤمنین

تقربک

قال قلت لابی جعفر علیه السلام ورسول الله حی قال ورسول الله حی قال هو اخرجنی
وقد استقرضت دینارا وسأؤثرک به فدفعه الیه فاقبل فوجد رسول الله صلی الله
علیه و آله جالسا وفاطمة تصلی وبینهما شیء مغطی فلما فرغت اجترت ذلک الشیء فاذا
جفنة من خبز ولحم قال یا فاطمة انی لک هذا قالت هو من عند الله ان الله یرزق من
یشاء بغیر حساب فقال رسول الله صلی الله علیه و آله الا احدثک بمثلک ومثلها قال
بلی قال مثل زکریا اذ دخل علی مریم المحراب فوجد عندها رزقا قال یا مریم انی لک
هذا قالت هو من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب فاکلوا منها شهرا وهی
الجفنة التی یأکل منها القائم صلوات الله علیه وهو عندنا شرح حضرت زکریا علیه السلام
شوهر خاله حضرت مریم علیها السلام بود و در روایت واقع شده است که حنه بنت فاقوذ در وقتی
که بسن پیری رسیده و از فرزند ناامید گشته بود روزی بسایه درختی رسیده دید که مرغی بچه خود را
طعام میدهد و الفت و محبت با آن مینماید آرزوی فرزند کرده از درگاه الهی مسئلت فرزند
نموده نذر کرد که هرگاه حق تعالی باو فرزندی کرامت فرماید او نذر بیت المقدس و از جمله خدمه آنجا
محترم باشد و بود نذر چنین مشروع در نزد ایشان بجهة پسران پس بقدرت کامله الهی
حنه از شوهرش عمران آبستن شد و عمران فوت شد در وقتی که حنه آبستن بود پس چون مریم
علیها السلام متولد شد مادرش حنه بنت فاقوذ او را با پارچه پیچیده به بیت المقدس آورده در نزد
احبار که پسران هارون علیه السلام بودند گذاشت و گفت که این نذریه این درگاه است و اختیار
باشماست پس ایشان هر یک سبقت بتکفل او نمودند بجهة اینکه او دختر امام ایشان بود
و صاحب قربان ایشان و یا اینکه چون در کتب سماوی خوانده بودند صفت حضرت عیسی و مریم
علیهما السلام را حضرت زکریا علیه السلام گفت که من باو اولی ام بکفالت او بجهت آنکه خاله او زوجه
منست احبار گفتند که قرعه میاندازیم با هم هر یک که قرعه برآید بکفالت او نماید بعضی از
مفسرین ذکر کرده اند که احبار بیست و هفت نفر بودند پس رفتند بر سر نهری و هر یک قلمی

ذکر حضرت زکریا علیه السلام و تولد حضرت مریم و بودن او در بیت المقدس

که آن کتاب توریه مینمودند بآن نهر انداختند قلم حضرت زکریا علیه السلم بقدرت الله تعالی
ربهت ایستاد که گویا بزمین میخ شده و قلمهای دیگر از آب برد پس حضرت زکریا علیه السلم
تکفل دری حضرت مریم علیها السلم مینمود و در بهترین مواضع بیت المقدس بعبادت حق تعالی
اشتغال داشت بعضی از مفسرین ذکر کرده اند که حضرت زکریا علیه السلم بنا گذاشت بجهت او
غرفه در بیت المقدس که با نردبان بآن بیت رفت و مریم در آنجا بعبادت مشغول بود
و بآن غرفه غیر از حضرت زکریا علیه السلم هیچکس داخل نمیشد و چون حضرت زکریا علیه السلم بیرون می
آمد قفل در بروی او می بست و هر وقت که زکریا داخل میشد بآن غرفه میدید که حضرت مریم
در محراب عبادت ایستاده و در نزد او بنوع روزی غیر معتاد هست در فصل زمستان
میوهای تابستان و در موسم تابستان فواکه زمستانی مشاهده مینمود از راه تعجب
میپرسید که ای مریم از کجا آمده است این بجهة تو با این غرابت تمام و بسته بودن درها
که خود بسته و گشوده ام مفسرین نقل نموده اند که حضرت مریم علیها السلم هرگز شیر از پستان نخورد
و میوهای بهشت تربیت او شد مریم در جواب حضرت زکریا علیه السلم میگفت که آن از جانب خداوند
عالمیان است پس تعجب منمای و مستبعد مدان بدرستیکه خداوند عالمیان روزی
میدهد بهر که میخواهد زیاده از حد حساب قبل از این نیز مذکور شد که تحفه تفتح جیب و کاسه
بهن چوبین مثل طبق خیرات قدری از فضائل و مناقب مقداد بعد از این در همین باب
مذکور خواهد شد هرگاه خواهند که معرفت باحوال او بهم رسانند رجوع بآنجا فرمایند یعنی
شیخ ثقه زکی محمد بن مسعود السلمی در کتاب تفسیر عیاشی روایت کرده است از حضرت امام
محمد باقر علیه السلم که آنحضرت فرمودند بدرستیکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلم تعهد نموده بود
از برای حضرت امیر المؤمنین علیه السلم خدمت خانه را و کردن خمیر را و پختن نان را و جاروب
نمودن بیت را و حضرت امیر المؤمنین علیه السلم ضامن شده بود بجهت آنحضرت آنچه بیرون
در باشد از آوردن هیمه و طعام پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلم گفت روزی از روزها

بحضرت فاطمه علیها السلم که ای فاطمه آیا در نزد تو چیزی هست حضرت فاطمه زهرا علیها السلم گفت
که قسم بخداوندی که آنجناب را عظیم گردانیده است حق تو را که سه روز است که نیست در نزد من مگر
چیزی که آورده ام من آنرا بنزد تو و برگزیده ام تو را بر خود و اولاد خود حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
فرمودند که پس چرا مخبر نگردانیدی مرا حضرت فاطمه زهرا علیها السلم گفت بجهت آنکه حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله نهی فرموده اند مرا از اینکه سؤال کنم از تو چیزی را و فرمودند که طلب
مکن از پسر عموی خود چیزی را اگر بیاورد او بجهة تو چیزی قبول کن و هرگاه نیاورد پس مطلب از او
آنحضرت فرمودند که پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بیرون تشریف بردند و بمردی برخوردند
یک اشرفی از او قرض کردند بعد از قرض نمودن رو بجانب خانه مبارک خود نمودند که بیایند
تحقیق که شب کرده بودند پس برخوردند بآنحضرت مقداد بن الاسود آنحضرت فرمودند مقداد را
که چه باعث بیرون آمدن تو شده است در این ساعت مقداد عرض کرد که گرسنگی قسم
بخداوند آنجنابیکه عظیم گردانیده است حق تو را یا امیر المؤمنین راوی گوید که من عرض
کردم بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلم که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در آن وقت در
قید حیات بوده اند آنحضرت فرمود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله زنده بود یعنی این حکایت
در ایام حیات آنحضرت بود حضرت امیر المؤمنین علیه السلم فرمودند بمقداد که آن گرسنگی
مرا نیز از خانه بیرون آورده است و بتحقیق که من قرض کرده ام یک اشرفی و بر میگزینم
تو را بآن اشرفی پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلم دادند آن اشرفی را بمقداد و دست
خالی بخانه خود تشریف شریف ارزانی فرمودند پس دیدند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را
که نشسته است و حضرت فاطمه زهرا علیها السلم نماز میگزارد و در مابین ایشان چیزی
پوشیده است پس چون حضرت فاطمه زهرا علیها السلم از نماز فارغ شد برده را از روی
آن چیز کشید پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلم ناگاه دید طبقی مملو از نان و گوشت حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم بحضرت فاطمه زهرا علیها السلم گفت که ای فاطمه از کجا آمده است از برای تو

این خبر حضرت فاطمه زهرا علیها السلم فرمود که آن از جانب پروردگار عالمیان است بدرستیکه
حق تعالی روزی میدهد بهرکه میخواهد زیاده از حد حساب پس حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله
بحضرت امیر المومنین علیه السلم فرمود که آیا من حدیث بکنم از برای تو مثل تو ومثل حضرت فاطمه زهرا
علیها السلم حضرت امیر المومنین علیه السلم عرض کرد که می بفرمایید آنحضرت فرمودند که مثل حضرت
زکریا علیه السلام است وقتی که داخل میشد نزد مریم در حالتی که مریم در محراب عبادت بود پس
میدید در نزد او رزق را پس گفت حضرت زکریا علیه السلم که ای مریم ازکجا آمده است برای تو
این رزق پس گفت مریم که آن رزق از جانب خداوند عالمیان است بدرستیکه خداوند عالمیان
روزی میدهد بهرکه میخواهد زیاده از حد حساب پس تناول نمودند ایشان از آن طبق تا
یکماه وآن طبق آنجنانست که تناول خواهند فرمود از آن طبق قایم آل محمد علیه السلم
وآن طبق در نزد ما موجود است قب الخركوشي في كتابيه اللوامع وشرف المصطفى
باسناده عن سماك وابو بكر الشيرازي في كتابه عن ابي صالح وابو اسحق الثعلبي و
علي بن احمد الطائي وابو محمد الحسن بن العلوية القطان في تفاسيرهم عن سعيد بن
جبير وسفيان الثوري وابو نعيم الاصفهاني فيما نزل من القران في امير المومنين
عليه السلم عن حماد بن سلمة عن ثابت عن انس عن ابي مالك عن ابن عباس
والقاضي النطنزي عن سفيان بن عيينة عن جعفر الصادق ع واللفظ له
في قوله مرج البحرين يلتقيان قال علي وفاطمة بحران عميقان لا يبغي احدهما
على صاحبه وفي رواية بينهما برزخ رسول الله صلى الله عليه وآله يخرج
منهما اللؤلؤ والمرجان الحسن والحسين عليهما السلم عمار بن ياسر في قوله تعالى
فاستجاب لهم ربهم اني لا اضيع عمل عامل منكم من ذكر او انثى قال فالذكر
علي والانثى فاطمة عليهما السلم وقت الهجرة الى رسول الله ص في الليلة . الباقر
عليه السلم في قوله تعالى وما خلق الذكر والانثى فالذكر امير المومنين والانثى فاطمة

ان سعیکم

ان سعيكم لشتى لمختلف فاما من اعطى واتقى وصدق بالحسنى بقوته وصام حتى
وفى بنذره وتصدق بخاتمه وهو راكع واثر المقداد بالدينار على نفسه قال
وصدق بالحسنى وهي الجنة والثواب من الله فسنيسره لذلك بجعله اماما في
الخير وقدوة وابا الائمة يسره الله لليسرى . الباقر عليه السلم في قوله ولقد
عهدنا الى ادم من قبل كلمات في محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين والائمة
من ذريتهم كذا نزلت على محمد صلى الله عليه وآله . القاضي ابو محمد الكرخي في كتابه
عن الصادق عليه السلم قالت فاطمة لما نزلت لا تجعلوا دعاء الرسول بينكم كدعاء
بعضكم بعضا هبت رسول الله ص ان اقول له يا ابه فكنت اقول يا رسول الله فاعرض
عني مرة او ثنتين او ثلثا ثم اقبل علي فقال يا فاطمة انها لم تنزل فيك ولا في
اهلك ولا في نسلك انت مني وانا منك انما نزلت في اهل الجفاء والغلظة من
قريش اصحاب البذخ والكبر قولي يا ابه فانها احيا للقلب وارضى للرب واعلم
ان الله تعالى ذكر اثنتي عشرة امراة في القران على وجه الكناية اسكن انت و
زوجك الجنة حوا ضرب الله مثلا للذين كفروا امراة نوح وامراة لوط اذ قالت
رب ابن لي عندك بيتا في الجنة امراة فرعون وامراته قائمة لابراهيم واصلحنا
له زوجه لزكريا الان حصحص الحق زليخا وآتيناه اهله لايوب اني وجدت امراة
تملكهم بلقيس اني اريد ان انكحك لموسى واذ اسر النبي الى بعض ازواجه حديثا
حفصة وعائشة ووجدك عائلا خديجة مرج البحرين فاطمة ثم ذكر من خصالهن
التوبة من حوا ربنا ظلمنا والشوق من اسية رب ابن لي عندك بيتا والضيافة
من سارة وامراته قائمة والعقل من بلقيس ان الملوك اذا دخلوا قرية والحياء
من امراة موسى فجاءته احداهما تمشي والاحسان من خديجة ووجدك عائلا والنصيحة
لعائشة وحفصة يا نساء النبي لستن كاحد الى قوله واطعن الله ورسوله

والعصمة من فاطمة ونسائنا ونساءكم وان الله تعالى اعطى عشرة اشياء لعشرة
من النساء التوبة لحواء زوجة آدم والجمال لسارة زوجة ابراهيم والحفاظ لرحمة
زوجة ايوب والحرمة لآسية زوجة فرعون والحكمة لزليخا زوجة يوسف والعقل
لبلقيس زوجة سليمان والصبر ليوحانذ ام موسى والصفوة لمريم ام عيسى والرضا
لخديجة زوجة المصطفى والعلم لفاطمة زوجة المرتضى والاجابة لعشرة ولقد
نادينا نوح فلنعم المجيبون فاستجاب له ربه فصرف عنه كيدهن يوسف قال قد
اجيبت دعوتكما موسى وهرون فاستجبنا له يونس فاستجبنا له فكشفنا ما به
من ضر ايوب فاستجبنا له ووهبنا له زكريا ادعوني استجب لكم المخلصين امن
يجيب المضطر المصطفى واذا سألك عبادي الداعين فاستجاب لهم ربهم فاطمة
وزوجها وكان رسول الله صلعم يهتم لعشرة اشياء فآمنه الله منها وبشره بها
لفراقه وطنه فانزل الله ان الذي فرض عليك القرآن لرادك الى معاد ولتبديل
القرآن بعده كما فعل بسائر الكتب فنزل انا نحن نزلنا الذكر وانا له لحافظون
ولامته من العذاب فنزل ما كان الله ليعذبهم وانت فيهم ولظهور الدين
فنزل ليظهره على الدين كله وللمؤمنين بعده فنزل يثبت الله الذين آمنوا بالقول
الثابت في الحيوة الدنيا وفي الآخرة ولخصمائهم فنزل يوم لا يخزي الله النبي
والذين آمنوا معه وللشفاعة فنزل ولسوف يعطيك ربك فترضى وللفتنة بعده
على وصيه فنزل فاما نذهبن بك فانا منهم منتقمون يعني بعلي ولثبات
الخلافة في اولاده فنزل ليستخلفنهم في الارض وللانبياء حال المحشر فنزل الذين
يذكرون الله قياما وقعودا الآيات ورأس التوابين اربعة آدم قالا ربنا
ظلمنا انفسنا ويونس قال سبحانك اني كنت من الظالمين وداود وخر راكعا
واناب وفاطمة الذين يذكرون الله قياما وتخوف اربعة من الصالحات

آسية

آسية عذبت بانواع العذاب فكانت تقول رب ابن لي عندك بيتا في الجنة ومريم
حانت من الناس وتقربت فناداها من تحتها الا تحزني وخديجة عذلها النساء في
النبي صلعم فهجرنها فقالت فاطمة اما كان في رسول الله صلعم الا يحفظ في ولده اسرع ما احدثتم
وأعجل ما اكلتم ورأس البكائين ثمانية آدم ونوح ويعقوب ويوسف وشعيب وداود
وفاطمة وزين العابدين عليه السلم قال الصادق ع اما فاطمة فبكت على رسول الله صلعم حتى
تأذى بها اهل المدينة فقالوا لها قد آذيتنا بكثرة بكائك اما ان تبكي بالليل واما
ان تبكي بالنهار فكانت تخرج الى مقابر الشهداء فتبكي وخير نساء العالمين اربعة
كتاب ابي بكر الشيرازي وروى ابو الهذيل عن مقاتل عن محمد الحنفية عن ابيه ان
رسول الله صلعم قرأ ان الله اصطفيك وطهرك الآية فقال لي يا علي خير نساء العالمين اربع
مريم بنت عمران وخديجة بنت خويلد وفاطمة بنت محمد وآسية بنت مزاحم ابو
نعيم في الحلية وابن البيع في المستدرك والخطيب في التاريخ وابن بطة في الابانة واحمد
السمعاني في الفضائل باسانيدهم عن معمر عن قتادة عن انس وروى الثعلبي
في تفسيره والسلامي في تاريخ خراسان وابو صالح المؤذن في الاربعين باسانيدهم عن
ابي هريرة وروى التميمي عن جابر بن عبد الله وسعيد بن المسيب وروى كريب عن
ابن عباس وروى مقاتل عن سليمان عن ضحاك عن ابن عباس وقد رواه ابو سعود
وعبد الرزاق واحمد واسحق كلهم عن النبي صلى الله عليه وآله واللفظ للحلية انه قال
حسبك من نساء العالمين مريم بنت عمران وخديجة بنت خويلد وفاطمة بنت محمد صلعم
وآسية امرأة فرعون وقد روى عن مقاتل والضحاك وعكرمة عن ابن عباس وفضائل
فاطمة الفضائل عن عبد الملك العكبري ومسند احمد باسنادهما عن كريب عن ابن عباس
انه قال لهم سيدة نساء اهل الجنة مريم [illegible] تاريخ بغداد باسناد الخطيب عن حميد
الطويل عن انس قال النبي صلعم خير نساء العالمين اربع ثم ان النبي صلعم فضلها على سائر

ما اخذتهم

نساء العالمين في الدنيا والآخرة ؛ نعت عائشة وغيرها عن النبي صلعم انه قال يا فاطمة
ابشري فان الله تعالى اصطفاك على نساء العالمين وعلى نساء الاسلام وهو خير دين ؛
حدثني ابي ان النبي صلعم قال اتاني ملك فبشرني ان فاطمة سيدة نساء اهل الجنة او نساء
امتي ؛ البخاري ومسلم في صحيحيهما وابو السعادات في فضائل العشرة وابو بكر بن شيبة
في اماليه والديلمي في فردوسه انه قال فاطمة سيدة نساء اهل الجنة ؛ حلية ابي نعيم
روى جابر بن سمرة عن النبي صلعم في خبر اما انها سيدة النساء يوم القيمة ؛ تاريخ البلاذري عن
ان النبي صلعم قال لفاطمة انت اسرع اهلي لحاقا بي فوجمت فقال لها اما ترضين ان تكوني
سيدة نساء اهل الجنة فتبسمت ؛ شرح مؤلف کتاب طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه در بیان

بیان تجهم که مذکور شد

این احادیث گفته که وجمت مثل وعد یعنی ساکت شد از روی قهر ؛ این غلام داعی معروض
میدارد که آنچه مؤلف کتاب علیه الرحمة الی یوم الحساب ذکر نموده مطابق عبارت قاموس است
و قهر وغضب در اینمقام مناسب نیست حزن واندوه وغم وناخوشی مناسبست هرگاه حضرت
رسول الله صلی الله علیه وآله حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را اخبار نموده باشند برحلت خود ولحوق
آنحضرت معلوم که حزن وامثال آن مناسب است مع هذا که صاحب قاموس حزن را نیز ذکر نموده
وغیره لغویین مطلق قهر وغضبی ذکر نکرده اند بلکه سکوت از کثرت غم وحزن نقل نموده اند جوهری
گفته الواجم الذي اشتد حزنه حتى امسك عن الكلام والطرق ابن اثیر گفته الوجم الذي
اسكته الهم وعلته الكآبة وقد وجم يجم وجوما وقيل الوجوم الحزن ازین عبارت نهایه
معلوم میشود که وجوم مطلق حزن را نیز قطع نظر از سکوت میگویند صاحب مجمع البحرین گفته الواجم
الذي اشتد حزنه حتى امسك عن الكلام ودر دعای استسقا نیز واقع شده ولا
تقلبنا واجمين یعنی برمگردان ما را از درگاه خود مغموم ومحزون ویا ساکت از کثرت غم
وحزن هرگاه دعای ما مستجاب نشود ولیس هرگاه مستجاب شود خوشحال وفرحناک ویا
خندان وگویان خواهیم برگشت بهیچ وجه قهر وغضب مقصود نیست مرج یعنی گفته اند که مرج

مضطرب

مضطرب ومتحرک را گویند وبعضی گفته اند که مرج سر دادن دواب که اشتن را گویند میگویند
مرج الدابة في المرعى یعنی سر داد چارپا را در چراگاه وبعضی گفته اند که بمعنی مخلوط شدن
وبرهم خوردن است میگویند مرج الامر یعنی مختلط شد وبرهم خورد وازین معنی است مرج
ومرج که میگویند سکون را مرج ودراینجا بجهت سکون را مرج است تا هر دو بیک نظام باشند
قدوه بضم وفتح وکسر قاف وسکون دال مهمله کسی را گویند که بسبب او عمل وپیروی او نمایند
صاحب قاموس گفته القدوة مثلثة وكعدة ما تسننت به واقتديت به ؛ هبت صیغه
متکلم وحده است از فعل ماضی معلوم ثلاثی مجرد غیر سالم معتل العین یائی میگویند هابه یهابه
هیبا ومهابة خافه ؛ بذخ بفتح باء وکسر خاء وفتح ذال معجمه مصفه بخاء معجمه بمعنی فخر وگردن کشی
وبلندی است ابن اثیر گفته البذخ بالتحريك الفخر والتطاول والباذخ العالي صاحب
مجمع البحرین گفته البذخ بالتحريك الفخر والتطاول وبذخ الجبل بذخا طال صاحب قاموس
گفته البذخ محركة الكبر بذخ كفرح تكبر كتبذخ وتبذخ وتبرف باذخ عال جوهری گفته البذخ
الكبر وتبرف باذخ اي عال ودر بعضی از نسخ البدخ با دال مهمله است هرگاه با دال مهمله
باشد بمعنی کبر وغفلت است آن نیز مناسب مقام است صاحب قاموس گفته البدخ الرجل
العظيم الثابت بدخا ككتف تبدخ مثلثة الدال وتبدخ تعظم وتكبر ؛ خوفت صیغه مفرد
مذکر مغایب مجهول است از فعل ماضی باب تفعیل وخوفت بمعنی فزع نمودن وترسیدن از
دشمن است وجمع خائف خوف وخيف مثل شكر وقيب است چون احادیث مذکوره
از کتب اهل سنت نقل شده هرگاه کلمه نامناسبی داشته باشد که موافق حق نباشد ممکن است
که اغماض نموده تحریفی در حدیث واقع شده باشد بسبب تعصب مذهب یا تقیة از سلاطین
اهل ظلم وعسف مثل آنکه نام جمیع زنان مذکور شود ونام عائشه نیز شود که خاتون بستان
که رفتار است مذکور نشود ومخالف مذهب باطل وموجب مخاطبه حکام جائر خواهد بود اما
چنانچه علمای سنت نیز مثل صاحب کشاف وبیضاوی ذکر کرده اند البته در کلام غیر حق وصواب

علامتی حق تعالی نصب مینماید که دلالت کند بر بطلان آنچه از حق و صدق ایشان در
کتب خود ذکر و نقل نموده باشند حجت تمام است بر ایشان و غیر ایشان یعنی شیخ عالم
کامل رشید الدین ابو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب المازندرانی علیه الرحمه در کتاب مناقب ذکر
کرده است که خرگوشی که یکی از علمای اهل سنت است در کتاب لوامع و در کتاب شرف المصطفی
باسناد خودش روایت نموده است از سلمان فارسی و ابوبکر شیرازی در کتاب خود نیز روایت
کرده است از ابی صالح مؤذن و ابو اسحق ثعلبی و علی بن احمد الطائی و ابو محمد حسن بن علویه
القطان هر یک در تفاسیر خود روایت کرده اند از سعید بن جبیر و از سفیان ثوری و ابو
نعیم اصفهانی در آنچه نازل شده است از قرآن در شان حضرت امیر المؤمنین علیه السلم روایت
کرده است بسند مذکور از ابن عباس و قاضی نطنزی روایت کرده است از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلم در تفسیر قول خداوند عالمیان که در سوره الرحمن فرموده است مرج
البحرین یلتقیان آنحضرت فرموده بنا بر روایت قاضی نطنزی و باکف سلمان فارسی
و ابو صالح مؤذن و سعید بن جبیر و سفیان ثوری و ابن عباس بنا بر روایت غیر او که حضرت علی بن
ابی طالب و حضرت فاطمه زهرا علیهما السلم دو دریای عمیق اند که زیادتی نمیکند هیچیک از ایشان
بر آن دیگری و در روایت دیگر واقع شده که مراد از بینهما برزخ حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله است و از یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلم
و از عمار بن یاسر روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی که در سوره مبارکه آل عمران فرموده
فاستجاب لهم ربهم انی لا اضیع عمل عامل منکم من ذکر او انثی مراد از ذکر در این آیه
مبارکه حضرت علی بن ابی طالب و از انثی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است در وقت هجرت
ایشان از مکه معظمه بمدینه مشرفه بسوی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در آن شب ا و از حضرت امام
محمد باقر علیه السلم روایت کرده اند در تفسیر قول خداوند عالمیان که در سوره مبارکه و اللیل فرموده
و ما خلق الذکر و الانثی پس مراد از ذکر حضرت امیر المؤمنین و از انثی حضرت فاطمه زهرا

علیهما السلم است و معنی ان سعیکم لشتی یعنی بدرستیکه سعی شما در راه رضای الهی
هر آینه بانواع مختلفه است مثل جهاد و نماز و روزه و تصدقات و غیرها فاما من اعطی و
اتقی و صدق بالحسنی یعنی قوت خود را تصدق نمود و روزه نذری خود را گرفت تا اینکه
بندگی خود نمود و تصدق نمود انگشتر خود در حالت رکوع و در گزید مقداد را بآن اشرفی بر نفس
نفیس خودش و فرمود که و صدق بالحسنی و این حسنی بهشت عنبر سرشت و ثواب
از جانب خداوند عالمیان است فسنیسره للیسری پس زود باشد که میسر کردانیم ما از برای او
آزاد کردانید حق تعالی آنحضرت را امام و در خیرات و قدوه آن و بدر الامان و میسر کردانید حق
او را از برای یسری که موفق نمود او را بیسری که جمیع اعمال خیر شاقه بر آنحضرت میسر و آسان
شد و از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده اند در قول خداوند عالمیان که در
سوره مبارکه طه فرموده و لقد عهدنا الی آدم من قبل فنسی و لم نجد له عزما آنحضرت
فرمودند که و لقد عهدنا الی آدم من قبل کلمات فی محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین
و الائمة من ذریتهم چنین نازل شد آیه مبارکه بحضرت محمد صلی الله علیه و آله قاضی ابوبکر کرخی
در کتابش روایت کرده است از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم
که آنحضرت فرمودند که حضرت فاطمه زهرا علیها السلم فرمودند که چون آیه مبارکه که در سوره نور
نازل شد لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا اندیشه نمودم من
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از اینکه خطاب نمایم بر آنحضرت و بگویم بابا و ای پدر پس گفتم یا حضرت
یا رسول الله پس آنحضرت گذشت از من یکبار یا دو بار یا سه بار بعد از آن روی بمن کرد
و فرمود که ای فاطمه بدرستیکه این آیه مبارکه نازل نشده است در تو و نه در اهل تو و نه در
نسل تو تو از منی و من از تو ام منحصر است نزول این آیه مبارکه در اهل جفا و درشتی از جماعت قریش
صاحبان فخر و بزرگی تو بگو بمن ای پدر پس بدرستیکه گفتن تو بمن ای پدر زنده میگرداند
دل مرا و خوش آینده تر است در نزد خداوند عالمیان و بدان بدرستیکه خداوند عالمیان

ذکر فرموده است دوازده زن را در قرآن مجید بر وجه کنایه در سورهٔ مبارکهٔ بقره و اعراف
فرموده اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ و مراد از زوج آدم حوّا است و در سورهٔ تحریم
فرموده ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ این غلام داعی
معروض میدارد که مراد از لِلَّذِينَ كَفَرُوا عائشه و حفصه است تحقیقا و بعد از این ظاهر و مبرهن
در بیان نصیحت خواهد نمود و هرگاه زن نوح و لوط باشد عدد زنان مذکوره چهارده میشود
نه دوازده از راه تعصب مذهب و یا تقیه از اهل جور و غضب اسم آن دو ملعونه را
صریحا ذکر ننموده اما کنایه معلوم و از ذکر دوازده محقق میشود و ایضا در سورهٔ مبارکهٔ تحریم
فرموده قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ مراد آسیه زن فرعون است
و در سورهٔ مبارکهٔ هود فرموده وَامْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ از برای حضرت ابراهیم علیه السلام مراد از آن
ساره زوجهٔ حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام است و در سورهٔ مبارکهٔ انبیا فرموده
وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ از برای حضرت زکریا علی نبینا و علیه السلام مراد از آن زوجهٔ حضرت زکریا علی نبینا
و علیه السلام است و در سورهٔ مبارکهٔ یوسف فرموده الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ مراد از آن
زلیخا است و ایضا در سورهٔ مبارکهٔ انبیا فرموده وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ از برای حضرت ایوب
علی نبینا و علیه السلام مراد از آن رحمه زوجهٔ حضرت ایوب است و در سورهٔ مبارکهٔ نمل فرموده
إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ مراد از آن بلقیس است و در سورهٔ مبارکهٔ قصص فرموده
إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنْكِحَكَ از برای حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام مراد از آن دختر شعیب علی
نبینا و علیه السلام زوجهٔ حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام است و ایضا در سورهٔ مبارکهٔ تحریم
فرموده وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا مراد از بعض زنان حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله عائشه و حفصه است و در سورهٔ مبارکهٔ والضحی فرموده وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ
مراد از آن حضرت خدیجه کبری علیها السلام است که حق تعالی عیله پیغمبر برگزیده خویش را به او
مبدل بتوانگری فرموده و در سورهٔ مبارکهٔ الرحمن فرموده مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ مراد

از آنکه بجز

از آنکه بجز حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است که دریای عمیق علم و فضل و کمالات است بس ذکر
کرده است حق تعالی هر یک از آن زنان را بخصلتی خصلت توبه از برای حوا چنانچه در سورهٔ
مبارکهٔ اعراف فرموده است قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا
لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ و شوق و اشتیاق از برای آسیه که در سورهٔ تحریم فرموده
وَضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي
الْجَنَّةِ و ضیافت و مهمانداری از برای ساره زوجهٔ حضرت ابراهیم علیه السلام که در سورهٔ مبارکهٔ هود
فرموده وَامْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ در تفاسیر
وارد شده است که قائمه یعنی در خدمت مهمانداری ایستاده بود و عقل از برای بلقیس که
در سورهٔ مبارکهٔ نمل فرموده قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ
أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذَٰلِكَ يَفْعَلُونَ این غلام داعی معروض میدارد که وارد شده است که
از قول بلقیس در وقتی که پرسیدند از او که این است تخت تو گفت گویا تخت من است جزم نگفت
که این کمال عقل بلقیس ظاهر میشود چون با وجود محافظت تمام و بعد مسافت آوردن آن
مستبعد تمام داشت و شباهت تام به آن داشت لهذا جزم بآن و انکار آن نیز ننمود چنانچه
حق تعالی فرموده فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَهَٰكَذَا عَرْشُكِ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ و در تفاسیر مذکور است
که بلقیس در وقت آمدن آن را میان خانه که داشته هفت در بند بر آن بقفل نموده و کلید همه
آن را با خود همراه داشت چون دید تعجب نمود از کمال عقل نه اقرار نمود و نه انکار و خصلت حیا
از برای زن موسی چنانچه حق تعالی در سورهٔ مبارکهٔ قصص فرموده فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي
عَلَى اسْتِحْيَاءٍ و خصلت احسان از برای حضرت خدیجه کبری علیها السلام که در سورهٔ مبارکه والضحی
فرموده وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ که باحسان حضرت خدیجه علیها السلام حق تعالی فقر و فاقه حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله مبدل بغنا و توانگری نمود و نصیحت از برای عائشه و حفصه که در سورهٔ مبارکهٔ
احزاب فرموده يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ تا قول حق تعالی که فرموده است که وَأَطِعْنَ اللّٰهَ

ورسوله وخصلت عصمت از برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلم که در سوره مبارکه آل عمران فرموده
وقنتا ناقنتا که ابن هشام داعی معروض میدارد که نه نفر مذکور شد سه نفر از دوازده
نفر مذکور باقی ماند زوجه حضرت زکریا علی نبینا و علیه السلام و رحمه زوجه حضرت ایوب علی نبینا و علیه السلم
و زلیخا ممکن است که از قلم کاتبان افتاده باشد و محتمل که صلاح از زوجه حضرت زکریا علیه السلم
باشد چنانچه فرموده واصلحنا له زوجه مفسرین ذکر کرده اند که حق تعالی بعد از پیری او را اولاد
نمود و بعضی دیگر گفته اند که حسن خلق باو عطا نمود و با خشوع و با سرعت در خیر و رغبت و رهبت
نیز ممکن است چنانچه از ما بعد آیه مبارکه معلوم میشود که فرموده است انهم کانوا یسارعون
فی الخیرات ویدعوننا رغبا ورهبا وکانوا لنا خاشعین و رحمت و مهربانی از رحمه زوجه
حضرت ایوب علی نبینا و علیه السلم است چنانچه در آیه وافی هدایه مذکوره در سوره مبارکه انبیا فرموده
وایوب اذ نادی ربه انی مسنی الضر وانت ارحم الراحمین فاستجبنا له فکشفنا ما
به من ضر وآتیناه اهله ومثلهم معهم رحمة من عندنا وذکری للعابدین
مفسرین ذکر نموده اند که در مدت ابتلای حضرت ایوب علی نبینا و علیه السلم که هفت سال و
گویی یا هشت سال دیگری بود هیچکس نزد حضرت ایوب نمی آمد و همه از او نفرت میکردند
و آنحضرت با نزاران در دو مرض افتاده بود الا رحمه زنش که میرفت و کار از برای مردم میکرد و طعام
تحصیل نموده نزد حضرت ایوب می آورد و با او میخورد و نفرت نمیکرد و با حضرت ایوب علی نبینا و
علیه السلم با وجود هلاک مال و اولاد تمام بشکرگزاری حق تعالی اشتغال مینمود شیطان لعین
چون از حضرت ایوب نا امید شد بخاطرش رسید که مثل حضرت آدم علی نبینا و علیه السلم وسوسه
زن او نماید او فریفته گشت و بحضرت ایوب نقل قول شیطان را نمود حضرت ایوب
باو گفت که چون دشمن خدا نزد تو آمده است من عهد کردم که وقتیکه حق تعالی مرا عافیت
بخشد صد چوب بر تو بزنم بعد از آنکه حق تعالی دعای ایوب علیه السلم را مستجاب نمود و رفع
بلا فرمود حق تعالی بر رحمه رحم نموده بحضرت ایوب امر کرد که صد شاخ را بهم ببندد و یکبار

برحمه بزند

برحمه بزند که وفا بعهد خود نموده باشی و حق تعالی رحمه را جوان گردانید بعد از رفع بلا
بیست و شش پسر از او بحضرت ایوب علیه السلم متولد شد و انصاف از زلیخا باشد که در سوره
یوسف فرموده قالت امراة العزیز الآن حصحص الحق انا راودته عن نفسه وانه
لمن الصادقین اسم زوجه حضرت زکریا علی نبینا و علیه السلم که حضرت یحیی از او متولد شد اکثر
مفسرین و علما ایشاع نقل کرده اند و در حدیثیکه بعد ازین از تفسیر فرات بن ابراهیم کوفی نقل و ذکر
خواهد شد ام کلثوم مذکور است محتمل است که ایشاع اسم و ام کلثوم کنیه او باشد و او همشیره حنه
مادر مریم علیها السلم است و ایشان هر دو دختران فاقوذ بن قبیل بودند حنه زوجه عمران و ایشاع
زوجه حضرت زکریا علی نبینا و علیه السلم بود و اسم زوجه حضرت موسی علیه السلم را صفوره و صفورا
و صفیرا و صفورا نقل کرده اند بعضی گفته اند که دختر بزرگ شعیب بوده و اکثر مفسرین نقل کرده اند
که دختر کوچک بوده و او آن دختر است که بطلب حضرت موسی علیه السلم آمد و گفت ان ابی
یدعوک لیجزیک اجر ما سقیت لنا و گفت یا ابت استأجره ان خیر من استأجرت القوی
الامین بعضی گفته اند که شعیب پدر زن حضرت موسی علیه السلم حضرت شعیب پیغمبر نبود حضرت شعیب
پیغمبر در آنوقت فوت شده بود والله اعلم اما فضیحت که بجهت عایشه و حفصه ذکر شد از آیه
نصیحتی که فضلت ایشان باشد معلوم نمیشود و فضیحت ایشان معلوم میشود بجهت آنکه نصیحت
خداوند عالمیان را قبول ننموده مخالفت آن نمودند آیات مذکوره در سوره مبارکه احزاب
چنانچه فرموده یا ایها النبی قل لازواجک ان کنتن تردن الحیوة الدنیا وزینتها
فتعالین امتعکن واسرحکن سراحا جمیلا وان کنتن تردن الله ورسوله والدار
الآخرة فان الله اعد للمحسنات منکن اجرا عظیما یا نساء النبی من یأت منکن
بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب ضعفین وکان ذلک علی الله یسیرا ومن
یقنت منکن لله ورسوله وتعمل صالحا نؤتها اجرها مرتین واعتدنا لها رزقا
کریما یا نساء النبی لستن کاحد من النساء ان اتقیتن فلا تخضعن بالقول

فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ
الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مفسرین ذکر
نموده اند که زنان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله طلب مینمودند از آنحضرت نفقه و کسوه زیاده و خوبتر
میشوند جمال و زینت دنیا و باین سبب آزار مینمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را و آنحضرت تحمل
اذیت و آزار ایشان میشد تا اینکه روزی آنحضرت نشسته بود با حفصه ملعونه و حفصه با آنحضرت
منازعه و جدالی تمام نمود پس آنحضرت ترک زنان ایشان دوری اختیار نمود و تا یکماه بنزد ایشان تشریف
شریف ارزانی نفرمود حق تعالی فرو فرستاد بآنحضرت این آیات را که ترجمه اش چنین است که ای
پیغمبر برگزیده بگو برای زنانت که اگر میخواهید شما دنیا و زینت دنیا را پس بیایید بدهم من شما
مهرهای گران و روانه کنم شما را روانه کردن نیکو و هرگاه میخواهید شما خدا و رسول خدا را پس
بدرستیکه خداوند عالمیان مهیا کرده است از برای نیکوکاران شما اجری عظیم بعد از آن
خطاب بزنان آنحضرت نموده فرمود که ای زنان پیغمبر کسیکه بکند از شما نافرمانی ظاهری
از برای خدا و رسول مضاعف میشود از برای او عذاب دو برابر و یا چهار برابر و عذاب شما
بر خداوند عالمیان سهل و آسان است و زنی پیغمبر مطلقا مانع عذاب و موجب [illegible]
آن نیست و هر که از شما اطاعت کند خداوند عالمیان و رسولش را و عمل بجای آورد میدهیم
باو مزد و ثواب آنرا زیاده دو برابر و مهیا نموده ایم از برای او رزق عظیم القدر سالم از جمیع
آفات پس باز رجوع نمود بمخاطبه با زنان آنحضرت و فرمود که ای زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله
نیستید شما مثل زنان دیگر هرگاه متقی و پرهیزکار باشید پس نرم و نازک حرف مزنید مثل
زنان طمع اندازنده پس طمع کند کسیکه در دل او مرض نفاق و یا فجور باشد و بگویید حرف
راست نیک بعید از شک و ریب موافق دین حق و فرموده حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و قرار بگیرید در خانه‌های خود و با وقار و تمکین بنشینید در خانه‌های خود و بیرون مروید
از خانه‌های خود بر عادت زنان ایام جاهلیت پیش و ظاهر مکنید خود را و زینت خود را بجائی که

زنان ایام جاهلیت پیش اظهار کردند و بپا دارید نماز را و بدهید زکوة را و اطاعت نمایید
خداوند عالمیان و رسول او را بعد از این اوامر الهی سخنان حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله
نافرمانی خدا و رسول او با این فضیحت و رسوائی نمودند که عایشه ملعونه بشتر سوار شده لشکر
گران جمع نموده بجنگ حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رفت و مخالفت نمود جمیع اوامر الهی که
بنص آیه مبارکه مأمور بود و باعث فضیحت و رسوائی عظیم شد چنانچه واقع شده است در
حدیثی که روایت کرده است از شیخ ثقه عظیم الشان محمد بن الحسن الصفار علیه رحمة الله الملک
الغفار در کتاب بصائر الدرجات که در وقتی که عایشه ملعونه لشکر عظیم جمع نموده بجنگ
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میرفت گفت بیابید از برای من مردی را که شدید باشد عداوت او
با علی بن ابی طالب علیه السلام بجهت اینکه میخواهم من که چنین مرد را بنزد آنحضرت بفرستم پس یافتند
از برای او مردی چنینی را و بنزد او آوردند و در پیش روی عایشه ملعونه او ایستادند پس عایشه
ملعونه سر برداشت و روی خود را بجانب آن مرد بیگانه کرد و گفت باو که چه قدر دشمنی
داری با این مرد یعنی با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آن مرد گفت که بسیار دشمنی با او دارم و
دشمنم باو بمرتبه که مکرر آرزو مینمایم از خداوند که بکشم او را و اصحابش را بیک ضرب و
شمشیر من بگردن او و اصحابش فرو رود عایشه ملعونه گفت که من هم مثل تو مرد را میخواستم
پس برو بنزد او و این نامه مرا بده باو در حالتی که ایستاده باشد یا در رفتار باشد اما هرگاه
نوبتی که ببینی او را که بر استر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله سوار و کمان مبارک او را بر دوش
افکنده و ترکش در قاش زین آویخته و اصحاب او در عقب او مثل طیور صف کشیده اند پس
بده باو نامه مرا و سفارشات دیگر نیز نمود پس آن مرد نامه عایشه ملعونه را برداشته آورد و چون
بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رسید اتفاقاً وقتی بود که آنحضرت بر استر حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله سوار بود و کمان مبارک آنحضرت را بر دوش افکنده و ترکش مبارک را بر
قاش زین آویخته اصحاب آنحضرت در عقب آنحضرت مانند مرغان هوا صف کشیده پس آن مرد

چنانچه عایشه گفته بود سواره بشتر زده بآنحضرت آمد و نامه عایشه را بآنحضرت داد و آنحضرت مهر نامه را
گشود و خواند و فرمود که این شتر و بخداوند عالمیان قسم پس اصحاب آنحضرت همه جمع گشتند
و چشم بر آن انداختند آنحضرت فرمود که ای بر شتر لازم آمد و گفت بلی بپرس هر چه میخواهی آنحضرت
فرمودند که جواب میدهی بمن موافق حق و واقع آمد و گفت که بلی آنحضرت فرمودند که قسم
میدهم ترا بخداوند عالمیان که آیا گفت عایشه که پیدا کنید از برای من کسی را که شدید العداوة
باشد با شما و پس آوردند ترا و گفت عایشه تو که چه قدر است دشمنی تو با شما و گفتی
بسیار بسیار مکرر آرزو میکنم از خداوند که بکشم او را و صحابش را بسبب فرحت و فرو و
شمشیر من بخون او و صحابش آمد و گفت بخدا قسم که بلی چنین بود آنحضرت فرمودند که
قسم میدهم ترا بخداوند عالمیان که آیا گفت عایشه از برای تو که ببر این نامه را بسوی او
پس بده باو و در وقت رفتار بایستاده ام بدرستیکه هر گاه ببینی او را که بر بستر
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله سوار و کمان آنحضرت را در دوش مبارک انداخته و ترکش مبارک
از قاش زین او آویخته و اصحاب او در عقبش مثل طیور صف کشیده باشند پس بده باو نامه
مرا آمد و گفت که بلی بخدا قسم که چنین بود آنحضرت فرمودند که قسم میدهم ترا بخداوند
عالمیان که آیا گفت عایشه از برای تو که هر گاه بیارد برای تو آب و طعامی البته که نخوری
از آن بدرستیکه در آب و طعام او سحر و جادو است آمد و گفت که بلی بخدا قسم که چنین گفت
آنحضرت فرمودند که اگر من پیغامی بتو بدهم میرسانی آمد و گفت بلی بخدا قسم که میرسانم
بدرستیکه من چون بخدمت شما آمدم نبود در روی زمین کسیکه دشمنی کنان باو زیاد تر از
دشمنی با شما باشد و اما در این ساعت نیست در روی زمین کسیکه دوستی من باو زیاده
از شما باشد پس بفرما من آنچه میخواهی که من بنده فرمانبردار شمایم آنحضرت فرمودند که
برگرد بسوی او و این نامه مرا باو بده و بگو باو که تو اطاعت خداوند عالمیان نمودی و
اطاعت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را معطل بنا دردی حق سبحانه و تعالی در حضرت

رسول الله

رسول الله صلی الله علیه و آله امر فرموده تو بخلاف آیه و افی هدایه بانکه بنشینی در خانه ات
و بیرون نیایی پس تو بیرون آمدی و لشکر کشیدی و تردد در میان لشکریان نمودی
و بگو با آنجناب حتی که همراه او بنید که شما با خداوند عالمیان و رسول برگزیده او ولی انصافی و
بیمروتی نمودید زنان خود را در خانهای خود در پرده ستر و عفت گذاشتید و زن حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله را از خانه بیرون آورده بر شتر سوار کرده در میان لشکریان گردانیدید
پس آمد و جواب نامه را آورده بسوی عایشه آمد و گفت و پیغام آنحضرت را بهمگی رسانید بعد از آن
بخدمت آنحضرت مراجعت نمود و در جنگ صفین برتبه شهادت فایز شد پس گفتند اصحاب عایشه
که ما هر که را بنزد علی بن ابی طالب ع فرستادیم او بر گردانید او را از ما شیخ فقیه علیه الرحمه در
بلغ
کتاب اکمال الدین و اتمام النعمه روایت کرده است از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در حدیث
طولی که آنحضرت فرمودند که بدرستیکه یوشع بن نون وصی حضرت موسی علیه السلام زندگانی نمود
بعد از حضرت موسی علیه السلام سی سال و خروج کرد بر او صفورا دختر شعیب زوجه حضرت موسی علی
نبینا و علیه السلام پس گفت صفورا که من سزاوار ترم بامر خلافت از تو پس جنگ کردند ایشان
باهم و لشکر صفورا کشته شد و قوم او مستاصل گشت بدرستیکه زود باشد که خروج کند دختر ابی
بر وصی من علی بن ابی طالب علیه السلام با چنین و چنین هزار نفر از امت من پس جنگ خواهند کرد
ایشان و کشته خواهد شد لشکر دختر ابی بکر و قوم او مستاصل خواهند گردید و فرود فرستاد
حق تعالی در این آیه مبارکه وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى
یعنی صفورا دختر شعیب پس معلوم شد که از عایشه و حفصه نصیحت بود با فضیحت اما عصمت
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام هر چند که از آیه مبارکه تطهیر که متصل با آیات مذکوره در باب زنان
آنحضرت است ظاهر تر است اما چون فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ است با وجود آنکه در دست
که علاج پذیر نتواند شد و بمناسبت مقام بعون الله تعالی مذکور خواهد شد استشهاد
بآیه نِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ نموده که آیه مبارکه مباهله است حق تعالی در سوره آل عمران فرموده است

فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا
ونساءکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین باتفاق جمیع
مفسرین و روایات خاصه و عامه مراد از ابناءنا حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام و از
نساءنا حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و از انفسنا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است و چون حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله بمباهله با نصاری بیرون رفتند این چهار معصوم را با خود برده با ایشان
فرمودند که چون من دعا کنم شما آمین گویید چون نصاری ملاحظه ایشان نمودند ابا از مباهله
نموده جزیه قبول کردند رجوع بترجمه متن نموده گفته است بدرستیکه حق تعالی عطا
فرموده است ده چیز را بده نفر توبه را بحوا زوجه حضرت آدم علیه السلم و جمال را بساره زوجه
حضرت ابراهیم علیه السلم و حفاظ را برحمه زوجه حضرت ایوب علیه السلم و حرمت را بآسیه
زن فرعون و دانش را بزلیخا زوجه حضرت یوسف علیه السلم و عقل را ببلقیس زوجه حضرت
سلیمان علیه السلم و صبر را بیرحانه مادر موسی علیه السلم و صفوت را بمریم مادر عیسی علیه السلم و رضا را
بحضرت خدیجه زوجه حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و علم را بحضرت فاطمه زهرا زوجه
حضرت علی مرتضی علیهما السلم و اجابت دعا در قرآن مجید از برای ده نفر است حق تعالی در سوره
مبارکه والصافات فرموده است ولقد نادانا نوح فلنعم المجیبون ونجیناه واهله
من الکرب العظیم و در سوره مبارکه یوسف فرموده است فاستجاب له ربه فصرف
عنه کیدهن انه هو السمیع العلیم از برای حضرت یوسف علیه السلم و در سوره مبارکه
یونس فرموده است قال قد اجیبت دعوتکما فاستقیما ولا تتبعان سبیل الذین لا
یعلمون از برای حضرت موسی و هرون علی نبینا و علیهما السلم و در سوره مبارکه انبیا فرموده
وذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله
الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا له ونجیناه من الغم وکذلک
ننجی المؤمنین از برای حضرت یونس علیه السلم و ایضا در سوره مبارکه انبیا فرموده وایوب

اذ نادی ربه انی مسنی الضر وانت ارحم الراحمین فاستجبنا له فکشفنا ما به من ضر
وآتیناه اهله ومثلهم معهم رحمة من عندنا وذکری للعابدین از برای حضرت ایوب
علیه السلم و ایضا در سوره مبارکه انبیا فرموده وزکریا اذ نادی ربه رب لا تذرنی فردا
وانت خیر الوارثین فاستجبنا له ووهبنا له یحیی واصلحنا له زوجه انهم کانوا یسارعون
فی الخیرات ویدعوننا رغبا ورهبا وکانوا لنا خاشعین از برای حضرت زکریا علیه السلم و در سوره
مبارکه مؤمن فرموده وقال ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی
سیدخلون جهنم داخرین از برای مخلصان و در سوره مبارکه نمل فرموده امن یجیب المضطر
اذا دعاه از برای مضطران و در سوره مبارکه بقره فرموده است واذا سألک عبادی عنی
فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی ولیؤمنوا بی لعلهم یرشدون
از برای داعیان و در سوره مبارکه آل عمران فرموده است فاستجاب لهم ربهم انی لا اضیع
عمل عامل منکم من ذکر او انثی از برای حضرت فاطمه زهرا و شوهر او حضرت امیر المؤمنین
علیهما السلم و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله مهموم و مغموم بود از برای دو چیز پس ایمن گردانید
حق تعالی آنحضرت را از آنها و بشارت داد بآنحضرت یا آنها آنحضرت مهموم بود از فراق وطن
مکه معظمه پس حق تعالی فرو فرستاد بآنحضرت در سوره مبارکه قصص ان الذی فرض علیک
القرآن لرادک الی معاد و از برای تبدیل قرآن مجید بعد از وفات آنحضرت چنانچه سایر
کتب سماوی متبدل و متغیر شد پس نازل شد آیه مبارکه که در سوره حجر است انا نحن
نزلنا الذکر وانا له لحافظون و از برای خاطر است که مبادا نازل شود بر ایشان عذاب
الهی چنانچه بر امم سابقه نازل شد پس نازل شد آیه مبارکه که در سوره انفال است وما کان الله
لیعذبهم وانت فیهم وما کان الله معذبهم وهم یستغفرون و مغموم بود آنحضرت
از برای ظهور دین اسلام پس نازل شد آیه مبارکه که در سوره صف است هو الذی ارسل
رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون و از برای ایمان

بعد از آنحضرت پس نازل شد آیه مبارکه که در سوره ابراهیم است یثبت الله الذین آمنوا
بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة ویضل الله الظالمین ویفعل الله ما یشاء
و از برای خواری مؤمنان از دشمنان پس نازل شد آیه مبارکه که در سوره تحریم است یوم لا
یخزی الله النبی والذین آمنوا معه نورهم یسعی بین ایدیهم یقولون ربنا اتمم لنا
نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر و از برای شفاعت گنه کاران امت پس نازل شد
آیه مبارکه که در سوره والضحی است ولسوف یعطیک ربک فترضی مغموم بود آنحضرت از
خوف فتنه و فساد بعد از وفات او بر وصی آنحضرت پس نازل شد آیه مبارکه که در سوره زخرف است
فاما نذهبن بک فانا منهم منتقمون یعنی بسبب علی بن ابی طالب علیه السلام انتقام
میکشیم از ایشان و از برای ثبات خلافت در اولاد آنحضرت پس نازل شد آیه مبارکه که در
سوره نور است وعد الله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی
الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و
لیبدلنهم من بعد خوفهم امنا و محزون بود آنحضرت از برای دخترش حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام در وقتی که آنحضرت بمدینه مشرفه هجرت نمود و حضرت فاطمه علیها السلام با صغر سن در مکه
معظمه در میان دشمنان باقی مانده بود پس نازل شد آیات مبارکات آخر سوره آل عمران
الذین یذکرون الله قیاما وقعودا وعلی جنوبهم ویتفکرون فی خلق السموات
والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار ربنا انک من تدخل
النار فقد اخزیته وما للظالمین من انصار ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان
ان آمنوا بربکم فآمنا ربنا فاغفر لنا ذنوبنا وکفر عنا سیئاتنا وتوفنا مع الابرار
ربنا وآتنا ما وعدتنا علی رسلک ولا تخزنا یوم القیمة انک لا تخلف المیعاد فا
ستجاب لهم ربهم انی لا اضیع عمل عامل منکم من ذکر او انثی بعضکم من
بعض فالذین هاجروا واخرجوا من دیارهم واوذوا فی سبیلی وقاتلوا وقتلوا

لاکفرن عنهم سیئاتهم ولادخلنهم جنات تجری من تحتها الانهار ثوابا من
عند الله والله عنده حسن الثواب سرکرده توبه کنندگان و بازگشت نمایندگان
بدرگاه الهی چهار نفر اند حضرت آدم علیه السلام قالا ربنا ظلمنا انفسنا حضرت یونس علیه السلام فقال سبحانک
انی کنت من الظالمین و حضرت داود علیه السلام که در سوره مبارکه ص نازل شده وظن
داود انما فتناه فاستغفر ربه وخر راکعا واناب و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که در جمیع
احوال بذکر خداوند عالمیان مشغول بود که در شان آنحضرت نازل شده الذین یذکرون الله
قیاما وقعودا تا آخر آیات آل عمران که مذکور شد و ترس و فزع آورندگان مردمان چهار نفر
از زنان صالحات شایسته درگاه الهی آسیه را بانواع عذاب تعذیب نمودند و او میگفت
رب ابن لی عندک بیتا فی الجنة ونجنی من فرعون وعمله ونجنی من القوم الظالمین
و حضرت مریم علیها السلام ترسید از مردمان و گریخت از ایشان پس ندا شد باو چنانچه حق تعالی در سوره
مبارکه مریم فرموده فناداها من تحتها الا تحزنی قد جعل ربک تحتک سریا و حضرت
خدیجه علیها السلام چون زنان دوری کردند از او پس آنحضرت از شدت عداوت ایشان اندیشه نمود
از ایشان کناره گرفت چنانچه در حدیث اول از باب اول این کتاب مذکور شد و حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام پس فرمود آنحضرت در وقتی که بر سر خانه منوره او بگریختند که آیا پدرم حضرت رسول الله
سفارش نمود و بشما در محافظت اولاد آنحضرت زود از دست دادید سفارش او را آنحضرت را
و تعجیل نمودید در نقض عهد آنحضرت و سرکرده گریه کنندگان هشت نفر اند حضرت آدم و
نوح و یعقوب و یوسف و شعیب و داود و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و حضرت امام زین
العابدین علیه السلام حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام فرمودند که اما حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام در فراق پدر عالیمقدار خود حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله آنقدر گریست
که اهل مدینه بتنگ آمدند و بخدمت آنحضرت عرض کردند که از کثرت گریه تو در ما آرام
و رفاه نمانده یا شب گریه کن که ما روز مرفه باشیم و یا روز گریه کن که در شب ما آرام گیریم پس

حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بیرون میرفتند از مدینهٔ طیبه بسوی قبرستان قریش و در
انجا گریه میکردند و بهترین زنان عالمیان چهار نفر اند و در کتاب ابی بکر شیرازی بسند
مذکور روایت شده است از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم که آنحضرت فرمودند که بدرستیکه
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله قرائت نمودند آیهٔ مبارکهٔ یا مریم ان الله اصطفاک
وطهرک واصطفاک علی نساء العالمین پس آنحضرت فرمودند برای من که یا علی بهترین
زنان چهار نفر اند مریم بنت عمران و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد و آسیه زن فرعون
ابو نعیم در کتاب حلیه و ابن البیع در کتاب مستدرک و خطیب در کتاب تاریخ و ابن بطه در کتاب
ابانه و احمد سمعانی در کتاب فضائل بسندهای خود از انس و ثعلبی در تفسیر و سلامی
در کتاب تاریخ خراسان و ابو صالح مؤذن در کتاب اربعین باسانید خود از ابی هریره و شعبی
از جابر بن عبد الله و از سعید بن مسیب و کریب و مقاتل از ابن عباس و ابو مسعود و عبد الرزاق
و احمد و اسحق نیز کلهم که از علمای اهل سنت اند روایت کرده اند از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و لفظ مذکور از کتاب حلیهٔ ابو نعیم است که بدرستیکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود
که کافیست بجهت تو از زنان عالمیان مریم بنت عمران و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد صلی الله
علیه و آله و آسیه زن فرعون و در روایت مقاتل و ضحاک و عکرمه در آخر حدیث مذکور واقع
شده که افضل آن چهار زن حضرت فاطمه زهرا علیها السلم است و در کتاب فضائل احمد سمعانی
و در کتاب مسند احمد حنبل باسناد خود روایت کرده اند از ابن عباس که او گفت که بدرستیکه
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که سیدهٔ زنان اهل بهشت مریم بنت عمران
و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله و آسیه زن فرعون است و در کتاب
تاریخ بغداد بسند خطیب از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت نموده که آنحضرت فرمودند که بهترین
زنان عالمیان مریم بنت عمران و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله و آسیه
زن فرعون است پس بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله تفضیل داد حضرت فاطمه زهرا

علیها السلم را

علیها السلم را بر سایر زنان عالمیان در دنیا و آخرت روایت کرده است عائشه دختر ابو بکر از
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که بدرستیکه آنحضرت فرمودند که ای فاطمه بشارت باد
ترا پس بدرستیکه خداوند عالمیان برگزیده ترا بر زنان عالمیان و بر زنان اهل اسلام و آن
بهترین دینهاست و حذیفه روایت کرده است که بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمودند که آمد بسوی من ملکی از جانب خداوند عالمیان و بشارت داد مرا که بدرستیکه
حضرت فاطمه زهرا علیها السلم سیدهٔ زنان اهل بهشت است و یا سیدهٔ زنان امت من است
این غلام داعی معروض میدارد که در صحیح بخاری که بالفعل نسخهٔ صحیح آن در نزد این غلام
داعی موجود است روایت مذکور باین نحو مسطور است که حذیفه روایت کرده است که گفتم من
بمادرم که بگذار مرا که بروم بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و نماز مغرب را با آنحضرت بجای آورم
و التماس کنم از خدمت آنحضرت که طلب آمرزش نماید از درگاه الهی برای من و برای تو پس بخدمت
آنحضرت آمدم و نماز مغرب را با آنحضرت گذاردم پس آنحضرت مشغول نماز و دعا گشتند تا اینکه
نماز عشا را بجای آوردند پس مشغول سنتها شدند من متابعت آنحضرت میکردم پس آنحضرت صدای
مرا شنیده فرمودند که کیست این حذیفه است من عرض کردم که بلی آنحضرت فرمودند که چه حاجت
داری حق تعالی بیامرزد ترا و مادر ترا بدرستیکه این ملکیست در نزد من که فرود نیامده است
بر زمین هرگز پیش از این شب طلب رخصت نموده از خداوند خود که بسلام من آید و بشارت
دهد مرا باینکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلم سیدهٔ زنان اهل بهشت و حضرت امام حسن و امام حسین
علیهما السلم سید جوانان اهل بهشت اند رجوع بترجمهٔ تتمهٔ متن نمود و بخاری و مسلم و هر یک
در کتاب صحیح خود و ابو السعادات در کتاب فضائل عشره و ابو بکر بن شیبه در کتاب
امالیش و دیلمی در کتاب فردوس روایت کرده اند از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
که بدرستیکه آنحضرت فرمودند که حضرت فاطمه زهرا علیها السلم سیدهٔ زنان اهل بهشت است
در کتاب حلیهٔ ابو نعیم روایت کرده است از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنحضرت در حق

فرمودند که آگاه باشید بدرستیکه حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها سیده زنان است
در روز قیامت در کتاب تاریخ بلاذری مسطور است که بدرستیکه حضرت رسول الله صلی الله
علیه وآله فرمودند از برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلم که تو بیش از جمیع اهل من بمن ملحق خواهی شد
چون این خبر متضمن بقای حضرت فاطمه زهرا علیها السلم در دار فانی بعد از رحلت حضرت رسول الله
صلی الله علیه وآله بدار باقی بود حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها ساکت و حزین شد
پس آنحضرت فرمودند از برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلم که آیا راضی نیستی که بوده باشی
سیده زنان اهل بهشت پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بجهت اظهار رضا و خوشنودی بعطای
جلیل خداوند عالمیان تبسم نمودند قب ۳۱ الثعلبي عن مسروق عن عائشة قالت
اسر النبي صلعم الى فاطمة عليها السلم شيئا فضحكت فسألتها فقالت قال لي الا ترضين
ان تكوني سيدة نساء اهل الجنة او نساء المؤمنين حلية الاولياء وكتاب الشيرازي
روى عمران بن حصين وجابر بن سمرة ان النبي صلى الله عليه وآله دخل على فاطمة فقال
كيف تجدينك يا بنية قالت اني لوجعة وانه ليزيدني انه ما لي طعام آكله قال يا
بنية اما ترضين انك سيدة نساء العالمين قالت يا ابه فاين مريم بنت عمران
قال تلك سيدة نساء عالمها وانت سيدة نساء عالمك اما والله زوجتك سيدا
في الدنيا والآخرة وسئل الصادق عليه السلم قول الرسول صلى الله عليه وآله فاطمة
سيدة نساء اهل الجنة اهي سيدة نساء عالمها قال ذاك مريم وفاطمة سيدة نساء
اهل الجنة من الاولين والآخرين وفي الحديث ان آسية بنت مزاحم ومريم بنت عمران
وخديجة يمشين امام فاطمة كالحجاب لها الى الجنة وسأل برد الهروي الحسن بن
نوح رضي الله عنه فقال كم بنات رسول الله صلى الله عليه وآله فقال اربع فقال
ايتهن افضل فقال فاطمة قال ولم صارت افضل وكانت اصغرهن سنا واقلهن
صحبة لرسول الله صلى الله عليه وآله قال لخصلتين خصهما الله بهما انها ورثت رسول الله

صلى الله عليه وآله ونسل رسول الله منها ولم يخصها بذلك الا بفضل اخلاص
عرفه من نيتها وقال المرتضى رضي الله عنه التفضيل هو كثرة الثواب بان يقع اخلاص
ويقين ونية صافية ولا يمتنع من ان تكون قد فضلت على اخواتها بذلك ويعتمد
على انها عليها السلم افضل نساء العالمين باجماع الامامية وعلى انه قد ظهر من تعظيم
الرسول صلى الله عليه وآله لشأن فاطمة وتخصيصها من بين سائرهن ما لعله لا
يحتاج الى الاستدلال عليه جامع الترمذي وابانة العكبري واخبار فاطمة عن ابي
علي الصولي وتاريخ خراسان عن السلامي مسندا ان جميعا التيمي قال دخلت مع عمتي
على عائشة فقالت لها عمتي ما حملك على الخروج على علي فقالت عائشة دعينا
فوالله ما كان احد من الرجال احب الى رسول الله صلى الله عليه وآله من علي عليه السلم
ولا من النساء احب اليه من فاطمة فضائل العترة عن ابي السعادات وفضائل الصحابة
عن السمعاني وفي روايات عن شريك والاعمش وكثير النواء وابن الحجام كلهم
عن جميع بن عمير عن عائشة وعن اسامة عن النبي صلى الله عليه وآله وروي عن
عبد الله بن عطاء عن عبد الله بن بريدة عن ابيه قال سألت رسول الله صلى الله
عليه وآله اي النساء احب اليك قال فاطمة قلت من الرجال قال زوجها جامع
الترمذي قال بريدة كان احب النساء الى رسول الله صلى الله عليه وآله فاطمة
ومن الرجال علي قوت القلوب عن ابي طالب المكي والاربعين عن ابي صالح المؤذن
وفضائل الصحابة عن احمد بالاسناد عن سفيان وعن الاعمش وعن ابي الجحاف
عن جميع عن عائشة انه قال علي للنبي صلى الله عليه وآله لما جلس بينه و
بين فاطمة وهما مضطجعان ايما احب اليك انا او هي فقال هي احب الي وانت
اعز علي منها وفي خبر عن جابر بن عبد الله انه افتخر علي وفاطمة بفضائلهما
فاخبر جبرئيل النبي صلى الله عليه وآله انهما قد اطالا الخصومة في محبتك

فاحكم بينهما فدخل وقص عليهما ما قالتهما ثم اقبل على فاطمة وقال لك حلاوة
الولد وله عز الرجال وهو احب الي منك فقالت فاطمة والذي اصطفاك و
اجتباك وهداك وهدى بك الامة لا زلت مقرة له ما عشت. عامر الشعبي والحسن
البصري وسفيان الثوري ومجاهد وابن جبير وجابر الانصاري ومحمد الباقر وجعفر
الصادق عليهما السلم عن النبي صلى الله عليه وآله انه قال انما فاطمة بضعة مني فمن
اغضبها فقد اغضبني. اخرجه البخاري عن المسور بن مخرمة وفي رواية جابر فمن آذاها
فقد آذاني ومن آذاني فقد آذى الله وفي مسلم والحلية انما فاطمة ابنتي بضعة مني
يريبني ما رابها ويؤذيني ما آذاها شرح مؤلف كتاب طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه در
بیان این احادیث گفته که صاحب نهایه گفته است که در حدیث حضرت فاطمه زهرا علیها السلم واقع
شده است که بضعة مني بضعه بفتح باء پاره از گوشت وجمع آن بضع آمده یعنی بدرستیکه
حضرت فاطمه زهرا علیها السلم جزئیست از من چنانچه پاره جزئیست از گوشت وایضا گفته است که
در حدیث حضرت فاطمه زهرا علیها السلم واقع شده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده که یریبنی
ما یریبها یعنی بد وناخوش می آید مرا آنچه بد وناخوش می آید حضرت فاطمه زهرا علیها السلم واز
جا در می آورد مرا آنچه از جا در می آورد او را میگویند رابنی هذا الامر وارابنی هرگاه بهمنی رساند از او
ناخوشی ومکروه را. ابن عبد السلام داعی معروض میدارد که قبل از این در ضمن حدیث چهاردهم باب
دوم معروض نمود که بنابر نقل صاحب قاموس وابن اثیر در نهایه بضعه بفتح با بحسب لغت وکسر باء هر دو
صحیح است اما ظاهر کلام جوهری وغیره لغویین بفتح با است جوهری گفته است رابنی
فلان اذا رایت منه ما یریبک وتکرهه. عامر شعبی مذکور بفتح شین معجمه وسکون عین مهمله
از علما ومحدثین اهل السنت است چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد حسین بن روح سوم وکلا
ودربانان حضرت صاحب علیه السلام است که در زمان غیبت صغری عرایض ومسائل مردم را
بخدمت آنحضرت عرض وتوقیعات وجوابهای آنحضرت را بایشان میرسانیدند اول ایشان

بیان قال الجزری وفیه فاطمة بضعة مني البضعة بالفتح القطعة من اللحم وقد تكسر اي انها جزء مني كما ان القطعة من اللحم وقال وفيه فاطمة بضعة مني يريبني ما يريبها اي يسوؤني ما يسوؤها ويزعجني ما يزعجها يقال رابني هذا الامر وارابني اذا رايت منه ما تكره

احوال وکلا ودربانان حضرت صاحب علیه السلم
وقوع غیبت کبری ومدت غیبت صغری وتاریخ

عثمان بن سعید عمری بفتح عین مهمله است عمر بفتح عین وفتح وسکون میم یعنی این است
وبعضی گفته اند که چون از اولاد عمرو بن حریث صیرفی کوفی بود بآن سبب او را عمری میگفتند
وکنیه او ابو عمرو بود وخلاصه آنچه در کتاب مجالس المؤمنین در باب سفرا ووکلای ناحیه مقدسه
حضرت علویه مهدویه نقل شده اینست که عثمان بن سعید شیخ ثقه جلیل القدر عالی مقام از
اصحاب امام همام حضرت امام محمد تقی علیه السلم بود واز یازده سالگی در خدمت آنحضرت نشو و
نما نموده آخر بوکالت حضرت امام حسن عسکری علیه السلم فایز گشت واو اول سفرا ونواب حضرت
صاحب علیه السلام است وحضرت امام حسن عسکری علیه السلم او را بجهت وکالت آنحضرت
تعیین نموده وفرموده که وکالت آنحضرت بعد از او با پسر او ابو جعفر محمد بن عثمان باشد
ومحمد بن عثمان قریب پنجاه سال در ناحیه مقدسه متصدی امر وکالت شریفه بود وسوالات
ومهمات مخلصان را عرض مینمود وجواب با صواب از آنحضرت ودر ضمن توقیعات رفیعه
بایشان میرسانید ودر شهر جمادی الاولی سال سیصد وپنج بیمار شد وچون حال او متغیر
گردید جماعتی از بزرگان واکابر واعیان شیعه نزد او آمدند واز او پرسیدند که هرگاه
تو بدار بقا رحلت نمائی بجای تو که منصوبست وامر وکالت بکه مفوض خواهد شد
او اشاره با بو القسم حسین بن روح نمود وگفت که او قائم مقام من ووکیل وثقه وامین
حضرت صاحب علیه السلام وسفیر آنحضرت در میان شما خواهد بود باید که بعد از من باو رجوع
کنید ودر مهمات خود باو اعتماد نمائید ومن مامور شده بودم از جانب آنحضرت که برسانم
بشما این را اینک تبلیغ رسالت نمودم واو قریب بیست ویکسال در خدمت وکالت
آنحضرت بود ودر ماه شعبان سال سیصد وبیست وشش که از دار دنیا رحلت مینمود وصیت
نمود شیعیان را که وکالت آنحضرت بعد ازو با ابو الحسن علی بن محمد السمری است باو رجوع
نمائید ومسائل ومطالب خود را بوساطت او بعرض اقدس رسانید وچون او در وقت
رحلت از دار فانی بیمار شد اعیان واکابر شیعیان بر بالین او حاضر شدند وسوال نمودند

که بعد از تو وکالت آنحضرت بکدام یک از بزرگان شیعه مفوض و مرجوع است او توقیع رفیع
از آنحضرت که مشعر بر منع وصیت بود بیرون آورده بر حاضران نمود و نسخهٔ آن اینست
بسم الله الرحمن الرحیم یا علی بن محمد اعظم الله اجر اخوانک فیک فانک میت
السمری
ما بینک و بین ستة ایام فاجمع امرک و لا توص الی احد فیقوم مقامک بعد وفاتک
فقد وقعت الغیبة التامة فلا ظهور الا بعد ان شاء الله تعالی ذکره و ذلک بعد
طول الامد و قسوة القلوب و امتلاء الارض جورا و سیاتی من شیعتی من یدعی
المشاهدة الا فمن ادعی المشاهدة قبل خروج السفیانی و الصیحة فهو کذاب مفتر
و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم حاضران از روی توقیع رفیع مذکور نسخه برداشتند
و از بالین او برخواستند و چون روز ششم بدیدن او آمدند دیدند که در حالت نزع است
و در آن اثنا یکی از مردم که مخبر از توقیع رفیع بود از او پرسید که وکالت با سعادت بعد از
تو با کیست او در جواب گفت لله امر هو بالغه یعنی از برای خداوند عالمیان است
امر حق تعالی است رساننده آن و این آخر سخنی بود که از او شنیدند و در همان روز که
منتصف شهر شعبان سال سیصد و بیست و هشت بود بجوار رحمت الهی فایز شد
و غیبت کبری واقع شد و او آخر وکلای اربعه غیبت صغری بود و از هر یک از وکلای
آنحضرت بر طبق دعوای وکالت معجزات ظاهر شده و مدت غیبت صغری هفتاد و سه سال
بوده و چون ابتدای آنرا از تاریخ ولادت با سعادت حضرت قائم آل محمد صلوات علیه که
پانزدهم شهر شعبان سال دویست و پنجاه و پنج بوده اعتبار نموده اند و تاریخ فوت
علی بن محمد السمری که پانزدهم شهر شعبان سال سیصد و بیست و هشت است آخر آن و اول
غیبت کبری است و حال که سنه ۱۱۲۴ است هفتصد و نود و شش سال است که غیبت کبری
واقع شده و عمر شریف آنحضرت در این وقت هشتصد و شصت و نه سال است اللهم
انفعنا بظهور دولته و اجعلنا تحت لوائه و عجل فرجه و سهل مخرجه و اوسع منهجه بحق محمد و آله

بعضی

بعضی شیخ عالم کامل رشید الدین ابو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب المازندرانی رحمه الله
در کتاب مناقب ذکر کرده است که بسند مخالف روایت شده است از عایشه ملعونه
که او گفت که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله سر گوشی فرمود با حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام خندان شد من پرسیدم از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله چه خبر با تو سر گوشی نمود که باعث خنده و خوشحالی تو شد پس حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام در جواب من گفت که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود از برای من که آیا
راضی نیستی باینکه بوده باشی تو سیدهٔ زنان اهل بهشت یا سیدهٔ زنان امت من
ترویه از راویست ، و در کتاب حلیة ابو نعیم و در کتاب ابو بکر شیرازی روایت کرده اند از عمران
بن حصین و جابر بن سمره که ایشان هر دو روایت کرده اند که بدرستیکه حضرت رسول الله صلی
الله علیه و آله بعیادت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام تشریف شریف ارزانی فرمودند و احوال شریف فرزند
گرامی خود را پرسیدند و فرمودند که چون می یابی خود را ای دختر گرامی من حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام عرض نمود که بدرستیکه من آزار دارم و درد آلوده ام و بدرستیکه زیاد میکند درد
و آزار مرا اینکه نیست از برای من طعامی که بخورم آنرا آنحضرت ص فرمود که ای دختر گرامی من
آیا راضی نیستی که بوده باشی سیدهٔ زنان عالمیان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عرض کرد که ای
پدر بزرگوار پس چه شد مریم بنت عمران آنحضرت ص فرمودند که مریم سیدهٔ زنان عالم خود بوده است
و تو سیدهٔ زنان عالم خودی قسم بخداوند عالمیان که تزویج نمودم من ترا بسید و
بزرگ عالمیان در دنیا و آخرت و پرسیدند از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق
علیهما السلام از معنی قول حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمودند که حضرت فاطمه زهرا
صلوات الله و سلامه علیها سیدهٔ زنان اهل بهشت است یعنی سیدهٔ زنان عالم خود است
آنحضرت ع فرمودند که آن مریم است که سیدهٔ زنان عالم خود بوده است و حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام سیدهٔ زنان اهل بهشت عنبر سرشت است از اولین و آخرین و در حدیث

واقع شده است که بدرستیکه آسیه بنت مزاحم و مریم بنت عمران و حضرت خدیجه کبری علیهن السلم
پیش پیش حضرت فاطمه زهرا علیها السلم افتاده مثل حاجبان و قورچیان باشند برای حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم بروند تا اینکه برسند به بهشت عنبر سرشت و در رسید بزل هروی از حسین بن
روح رضی الله عنه که سوم وکلاء حضرت صاحب علیه السلم بود چنانچه در شرح حدیث مذکور شد
که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله چند دختر داشت حسین بن روح گفت که چهار دختر بزل
هروی گفت که افضل و بهترین دختران آنحضرت کدام بود حسین بن روح گفت که حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم او گفت که چرا گشت او افضل و حال آنکه او در سن کوچکتر از همه بود و مدت
صحبت او با حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله کمتر از همه بود حسین بن روح علیه الرحمه گفت
که فضیلت حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بر سایر دختران آنحضرت بسبب دو خصلت بود که
مخصوص گردانیده بود حق تعالی حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را بآن دو خصلت بدرستیکه حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم وارث حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بود و غیر از او وارثی بجهت
آنحضرت نبود و نسل حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بود و
مخصوص نگردانیده است حق تعالی حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را باین دو خصلت مگر بسبب
زیادتی اخلاص حضرت فاطمه زهرا علیها السلم که دانسته خداوند عالمیان آنرا از نیت
حضرت فاطمه زهرا علیها السلم سید مرتضی علیه الرحمه گفته است که تفضیل بکثرت ثواب است بسبب
وقوع اخلاص و یقین و نیت پاک و صاف و ممتنع نیست اینکه بوده باشد فضیلت حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم بیشتر باشد بسبب آن و معتمد است این را اینکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
افضل زنان عالمیان است باجماع علمای امامیه و بر اینکه بتحقیق ظاهر شده است از
تعظیم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله برای شان حضرت فاطمه زهرا علیها السلم آنقدر که
محتاج نیست باستدلال بر آن و در کتاب جامع ترمذی و ابانه عکبری و کتاب اخبار فاطمه
از ابی علی صولی و کتاب تاریخ خراسان از سلامی مسندا روایت کرده اند همگی از جمیع بن

عمیر

عمیر التیمی که او گفت که داخل شدم من با عمه ام بر عایشه پس گفت عمه من بعایشه که چه چیز باعث
شد بر اینکه خروج کردی بر حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم پس در جواب گفت عایشه که واگذار
مرا از این سوال قسم بخداوند عالمیان که نبود احدی از مردان محبوبتر از علی بن ابی طالب علیه السلم
در نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و نبود از زنان محبوبتر در نزد آنحضرت از حضرت فاطمه
زهرا علیها السلم و در کتاب فضائل العشره از ابی السعادات و در کتاب فضائل الصحابه از سمعانی
و در روایات از شریک و اعمش و کثیر النوا و ابن الجحاف جمیعا از جمیع بن عمیر و او از عایشه
و از اسامه و او از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله این حدیث را روایت نموده اند و روایت
شده است باسناد مذکور از بریده که او گفت که پرسیدیم من از حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله که کدام یک از زنان محبوبتراند در نزد شما آنحضرت فرمودند که حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
گفتیم که از مردان کدام یک محبوبتراند آنحضرت فرمودند که شوهر حضرت فاطمه زهرا علیها السلم حضرت
علی ابن ابی طالب علیه السلم و در کتاب جامع ترمذی مسطور است که گفت بریده بود محبوبترین
زنان در نزد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه زهرا علیها السلم و از مردان
حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم و در کتاب قوت القلوب از ابی طالب مکی و کتاب
اربعین از ابی صالح مؤذن و در کتاب فضائل الصحابه از احمد باسنادهای خود از عایشه
روایت کرده اند که بدرستیکه حضرت علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه
عرض کرد بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در وقتیکه نشسته بود آنحضرت در مابین
حضرت علی بن ابی طالب و فاطمه زهرا علیها السلم و ایشان هر دو خوابیده بودند که کدام
یک از ما محبوبتریم در نزد تو من محبوبترم یا حضرت فاطمه زهرا علیها السلم حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله فرمودند که حضرت فاطمه زهرا علیها السلم محبوبتر است در نزد من و تو
عزیزتری برای من و واقع شده است در خبر از جابر بن عبد الله انصاری که او گفت
که بدرستیکه افتخار نمودند حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیهما بفضائل خودشان

پس حضرت جبرئیل علیه السلم نازل شد و خبر داد بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که خدا بسلام میرساند
و دو فرزند ایشان خصومت را در محبت تو برو و حکم کن در میان ایشان پس آنحضرت
تشریف شریف بخانه ایشان آوردند و نقل فرمودند بر ایشان آنچه ایشان گفته بودند
بعد از آن روی مبارک بجانب حضرت فاطمه زهرا علیها السلم نموده بآنحضرت فرمودند که
از برای تو هست در نزد من شیرینی فرزند و از برای او هست عزت مردان و او محبوب‌تر است
در نزد من از تو پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلم عرض نمود که قسم بخداوندی که اختیار
فرموده ترا و برگزید ترا از جمیع مخلوقین و هدایت کرد ترا و هدایت نمود بسبب تو امت ترا
که البته مقر و معترف خواهم بود از برای علی بن ابی طالب علیه السلم بفضل او مادامی که زنده
باشم ا عامر شعبی و حسن بصری و سفیان ثوری و مجاهد و ابن جبیر و جابر انصاری و حضرت
امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق علیهما السلم جمیعا روایت کرده‌اند از حضرت پیغمبر صلی
علیه و آله که آنحضرت فرمودند که بتحقیق که حضرت فاطمه علیها السلم پاره گوشتی است از من
پس هر که بغضب آورد او را بتحقیق که بغضب آورده است مرا روایت کرده است این حدیث را
شیخ بخاری در صحیح از مسور بن مخرمه و در حدیث جابر واقع شده است که پس کسیکه
آزار کند او را بتحقیق که آزار کرده است مرا و کسیکه آزار کند مرا بتحقیق که آزار کرده است
خداوند عالمیان را و در صحیح مسلم و حلیه ابو نعیم روایت شده که آنحضرت فرمودند که بتحقیق که
فاطمه دختر من پاره گوشتی است از من ناخوش می آید مرا آنچه ناخوش آید او را و آزار میکند
مرا آنچه آزار کند او را **ابن غلام داعی** معروض میدارد که شیخ بخاری نیز این حدیث را
روایت نموده بعد از حدیث مسور بن مخرمه که مذکور شد ذکر کرده است وفی روایة
یریبنی ما ارابها **۳۲ ف** سعد بن ابی وقاص سمعت النبی صلی الله علیه و آله
یقول فاطمة بضعة منی من سرها فقد سرنی ومن ساءها فقد ساءنی فاطمه
اعز البریة علی مستدرک الحاکم عن ابی سهل بن زیاد وعن اسمعیل وحلیة ابی نعیم

عن الزهري

عن الزهري وابن ابي مليكة والمسور بن مخرمة ان النبي صلعم قال انما فاطمة بضعة
مني يقبضني ما يقبضها ويبسطني ما يبسطها فجاء سهل بن عبد الله الى عمر بن عبد
العزيز فقال ان قومك يقولون انك تؤثر عليهم ولد فاطمة فقال عمر سمعت الثقة
من الصحابة ان النبي صلى الله عليه وآله قال فاطمة بضعة مني يرضيني ما ارضاها
ويسخطني ما اسخطها فوالله اني لحقيق ان اطلب رضى رسول الله صلعم ورضاه ورضاها
في رضا ولديها وقد علموا ان النبي يسره سرها جدا ويشق عليه غمها قوله صلى الله عليه
وآله هذا يدل على عصمتها لانها لو كانت ممن تقارف الذنوب لم يكن مؤذيها مؤذيا له
على كل حال بل كان من فعل المستحق من ذمها واقامة الحد ان كان الفعل يقتضيه سارا
له ومطيعا ا ابو ثعلبة الخشني قال كان رسول الله صلى الله عليه وآله اذا قدم من
سفر يدخل على فاطمة فدخل عليها فقامت اليه واعتنقته وقبلت بين عينيه ا
الاربعين عن ابن المؤذن باسناده عن النضر بن شميل عن ميسرة عن المنهال عن
عائشة بنت طلحة عن عائشة بنت ابي بكر ا وفي فضائل السمعاني باسناده عن
عكرمة قال كان النبي صلعم اذا قدم من سفره قبل فاطمة ا وروا عن عائشة ان
فاطمة كانت اذا دخلت على رسول الله قام لها من مجلسه وقبل رأسها واجلسها مجلسه
واذا جاء اليها لقيته وقبل كل واحد منهما صاحبه وجلسا معا ا ابو السعادات في
فضائل العشرة وابن المؤذن في الاربعين بالاسناد عن عكرمة وعن ابن عباس وعن
ابي ثعلبة الخشني وعن نافع عن ابن عمر قالوا كان النبي صلى الله عليه وآله اذا
اراد سفرا كان آخر الناس عهدا بفاطمة واذا قدم كان اول الناس عهدا بفاطمة ولو لم
يكن لها عند الله تعالى فضل عظيم لم يكن رسول الله صلعم يفعل معها ذلك اذ كانت ولده
وقد امر الله تعالى بتعظيم الولد للوالد ولا يجوز ان يفعل معها ذلك بضد ما امر به امته عن
الله تعالى ا ابو سعيد الخدري قال كانت فاطمة من اعز الناس على رسول الله صلى الله عليه

ثم دخل عليها يوماً وهي تصلي فسمعت كلام رسول الله صلى الله عليه وآله في رحلها
فقطعت صلوتها وخرجت من المصلى فسلمت عليه فمسح يده على رأسها وقال يا بنية
كيف امسيت رحمك الله عشّينا غفر الله لك وقد فعل اخبار فاطمة عن ابي الصالح
قال عبد الله بن الحسن دخل رسول الله صلى الله عليه وآله على فاطمة فقدمت
اليه كسرة يابسة من خبز شعير فافطر عليها ثم قال يا بنية هذا اول خبز اكل ابوك منذ
ثلثة ايام فجعلت فاطمة تبكي ورسول الله صلى الله عليه وآله يمسح وجهها بيده
ابو صالح المؤذن في الاربعين بالاسناد عن شعبة عن عمرو بن مرة عن ابرهيم
عن مسروق عن ابن مسعود قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول ان
الله تعالى لما امرني ان ازوج فاطمة من علي عليهما السلم ففعلت فقال جبرئيل عم
ان الله تعالى بنى جنة من لؤلؤة بين كل قصبة الى قصبة لؤلؤة من ياقوت مشذرة
بالذهب وجعل سقوفها زبرجداً اخضر وجعل فيها طاقات من لؤلؤ مكللة باليواقيت
ثم جعل غرفها لبنة من ذهب ولبنة من فضة ولبنة من در ولبنة من ياقوت
ولبنة من زبرجد ثم جعل فيها عيوناً تنبع من نواحيها وحفت بالانهار وجعل على
الانهار قباباً من در قد شعبت بسلاسل الذهب وحفت بانواع الشجر وبنى في كل
غصن قبة وجعل في كل قبة اريكة من درة بيضاء غشاؤها السندس والاستبرق
وفرش ارضها بالزعفران وفتق بالمسك والعنبر وجعل في كل قبة حوراء والقبة
لها مائة باب على كل باب جاريتان وشجرتان في كل قبة مفرش وكتاب مكتوب
حول القباب آية الكرسي فقلت يا جبرئيل لمن بنى الله هذه الجنة قال بناها لعلي
بن ابي طالب وفاطمة ابنتك عليهما السلم سوى جنانهما تحفة اتحفهما الله ولتقر
بذلك عينك يا رسول الله صلى الله عليه وآله **شرح** مؤلف کتاب طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه
در بیان این حدیث گفته که قول حضرت لؤلؤة من یاقوت شاید که بوده باشد یعنی که سنگی که آن در صفا

وجلای

وجلای مروارید و رنگ یاقوت و دور نیست که من را کاتبان زیاده نموده باشند
و یا اینکه بوده باشد ظرف متعلق بقول آنحضرت مشذرة یعنی لؤلؤ مرصع است از یاقوت بطلا
صاحب قاموس گفته است که شذر پارهای طلاست که یافته شود در معدن طلا یعنی بدون
گداز سنگ طلا یا جواهر که فاصله میدهند آن مروارید را در چیدن و یا مروارید ریزه است
و قول حضرت قد شعبت شعب بمعنی جمع و تفریق است شاید که بوده باشد مراد در اینجا معنی
اول یعنی از لغات اضداد است چنانچه بعضی از لغویین گفته اند و معنی اول جمع است
و صاحب قاموس گفته است که اریکه مثل سفینه کرسی است در حجله یا هر چیزی است که تکیه
نمایند بر آن از کرسی و چیده شده از متاع و فرش و یا اینکه کرسی زینت داده شده است
که بوده باشد در قبه یا خانه پس هر گاه بوده باشد در آن اریکه پس آن خانه حجله است و
سندس حریر نازک و استبرق غلیظ آنست و فتق یعنی کرد اند در میان زعفران مشک
و عنبر و باد در میان فرشهای مبسوطه از فتق بمعنی شق است و مفرش مثل منبر چیزی است
مثل تخت و گونه **ابن غلام داعی** معروض میدارد که چون در نظم لؤلؤ جواهری و دیگر مروارید
ریزه در میان هر دو مروارید می چینند و چنانچه صاحب قاموس تصریح نموده آنرا شذر
میگویند اقرب آنست که بوده باشد مراد اینکه شذر آن مروارید یاقوت پس آن مروارید
شذر از یاقوت بعل است و معنی نزدیکست بمعنی ثالث که مؤلف کتاب علیه الرحمه
الی یوم الحساب ذکر نموده و ظاهرش آنست که چون بنای باغ فرموده و وصف اشجار و نخل
و آنچه در آن روییده باشد باین نحو فرموده اند که ساقهای آن بند بند مثل نی است هر بند آن
مروارید بزرگ غلطان و میان دو بند که قلم آنست و آنرا قصب گویند یاقوت سنگل است
بطلا وصل شده است صاحب قاموس گفته القصب محركة كل نبات ذي انابيب واحدها
قصبة والقصب محركة ايضاً ما كان مستطيلا من الجوهر والدر الرطب والزبرجد
الرطب المرصع بالياقوت ومنه بشر خديجة ببيت في الجنة من قصب قيل اي من

حدیث بیت فی قوم بیت شعر بمعنی قبه از جواهر مفصلا مذکور شد هر گاه خواهند رجوع بآنجا نمایند
و شعب بمعنی جمع و تفریق چنانچه مولف کتاب علیه الرحمه الی یوم الحساب ذکر فرموده آمده اما
اما بمعنی آنچه منشعب شود مثل شاخهای درخت و چهار دست و پای آدمی و انگشتان
نیز آمده ابن اثیر گفته است اذا قعد الرجل بین المرأة و بین شعبها وجب علیه الغسل هی
الیدان و الرجلان و صاحب قاموس گفته است الشعب کثرة الاصابع بین شعبها
لا انبع ای بدا ما قبلها و هرگاه بمعانی نیز راجع بجمع و تفریق شود مراد ثانی و استعمال
آن در ثانی بیشعب کثیر است و ظاهر آنست که مراد در این حدیث از قبه خیمه و از شعبان آن رسیمانهای
خیمه باشد بجهة آنکه بنای عمارت از خشت اولا مذکور شد بعد از آن بیان فرمودند خیمهای از دیبا
که زنجیرهای طلا بسر نیزهای آن زده شده قباب بکسر قاف مثل کتاب جمع قبه بضم قاف
تشدید باء بخط است صاحب نهایه گفته است القبة من الخیام بیت صغیر مستدیر
و هو من بیوت العرب و در مجمع البحرین مذکور است القبة بالضم و التشدید البناء من
شعر و نحوه و الجمع قبب و قباب و قبب مثل غرف است که جمع غرفه آمده و قباب مثل برام
که جمع برمه آمده است اریکه چنانچه مولف کتاب علیه الرحمه الی یوم الحساب از قاموس نقل نموده
لغویین دیگر نیز نزدیک بآن ذکر کرده اند اما معلوم میشود از کلام بعضی که کرسی تنها را اریکه نمیگویند
اریکه کرسی گویند که در حجله باشد و برا و چیزی پوشیده باشد و فیها فرشها السندس و الاستبرق
نیز که در این حدیث مذکور است دلالت بر آن مینماید صاحب نهایه گفته الاریکة السریر فی
الحجلة من دونه ستر و لا یسمی منفردا اریکة و قیل هو کل ما اتکی علیه من سریر او
فراش او منصة و در مجمع البحرین مذکور است که و قیل هو سریر فی حجلة من دونه ستر لا
یکون الا کذلک فلا یکون منفردا الا اریکة حجله بفتح حاء مهمله و فتح جیم خانه مزین عروس
گویند و از کلام بعضی از لغویین معلوم میشود که بجهت عروس هر گاه کرسی و تخت مزین نموده
در خانه و یا خیمه عروس گذارند آنرا اریکه گویند و هر گاه اریکه در آن خانه نباشند همان خانه و خیمه را

که مزین

که مزین بجهت عروس نموده اند حجله گویند کلام صاحب قاموس نیز که مذکور شد دلالت بر آن
مینماید جوهری گفته است الاریکة سریر متخذ مزین فی قبة او بیت فاذا لم یکن فیه
سریر فهو حجلة و الجمع الارائک از این کلام جوهری نیز معلوم میشود که قبه خیمه است و بعد از
تتبع لغت محتمل که ادعای اختصاص بخیمه توان نمود و در غیر خیمه نادر است سندس بضم سین
مهمله و سکون نون و ضم دال مهمله دیبای نازک را نیز گویند صاحب قاموس گفته است السندس
بالضم ضرب من البزیون او ضرب من رقیق الدیباج معرب بلا خلاف در نهایه
ابن اثیر مسطور است السندس ما رق من الدیباج استبرق بکسر همزه و سکون سین مهمله
دیبای ثبت دار و دیبایی را که از طلا بافته باشند نیز میگویند صاحب قاموس گفته است
الاستبرق الدیباج الغلیظ معرب استروه او دیباج یعمل بالذهب جوهری نیز نقل نموده
که آن معرب است ابن اثیر از ازهری نقل کرده است که استبرق و امثال آن از الفاظ عربیه است
که واقع شده است موافقت میان عجمیه و عربیه یعنی از لغات مشترکه اند مثل تنور و غیره مؤلف
کتاب علیه الرحمه الی یوم الحساب فتق را از فتق بمعنی شق ذکر نموده هر چند که فتق بمعنی شق
لغت آمده اما بمعنی خمیره که در اصطلاح مایه خمیر میگویند نیز آمده صاحب قاموس گفته الفتاق
ککتاب الخمیرة الکبیرة تجعل فی العجین و فتق العجین جعله فیه و جوهری گفته
فتق الناس بغیرهم انتفخ العجین فتقی تدخله علیه و در حدیث مذکور بمعنی اسباب
و اقربست صاحب قاموس گفته است که مفرش مثل منبر چیزی است شاذکونه و مفرشه
کوچکتر از آن است که میگشایند و بر بالای آن و گفته است که شاذکونه بفتح ذال معجمه
مضربه است که در یمن میبافند تحفه بضم تاء دو نقطه در فوق و سکون حاء مهمله و فتح فاء مخففه
بها مثل غرفه و بفتح حاء مهمله مثل رطبه چیز غریب و خیر و صله و هدیه را گویند و جمع آن تحف
بضم تا و فتح حاء مهمله بیات مثل غرف و رطب ازهری و بعضی دیگر از لغویین ذکر کرده اند
که اصل تحفه وحفه است قلب کرده اند واو را تا جوهری گفته التحفة ما اتحفت به الرجل

بین البر واللطف وکذلک التحفة بفتح الحاء والجمع تحف در قاموس مسطورست
التحفة بالضم وکهمزة البر واللطف والطرف ج تحف وقد اتحفه تحفة واصلها
وحفة تقرّ بضمه وبفتحه مؤنث مخاطب است از فعل مضارع معلوم وبفتح قاف وکسر قاف از باب
ضرب وعلم آمده چنانچه مصدر آن قرّة بفتح وضم قاف وقرور آمده است وقرة العین آمدن آن
چیزیست که بوده باشد مشتاق بسوی آن ویا بمعنی سرد شدن چشم است ومراد از آن خوشنودی
وسرور وتنعم والتزام است ذکر کرده اند که چیا شد اشک خوشحالی سرد وشیرین واشک
حزن واندوه گرم وشور صاحب قاموس گفته وعینه تقر بالفتح والکسر قرة وتضم
وقرورا بردت وانقطع بکاؤها اورأت ما کانت متشوقة الیه جوهری گفته وقد قرت
تقر وتقر نقیض سخنت واقر الله عینه ای اعطاه حتی تقر فلا تطمح الی من هو فوقه

ذکر استیلای عمر بن عبد العزیز وترک سب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

ویقال حتی تبرد ولا تسخن فللسرور دمعة باردة وللحزن دمعة حارة عمر بن عبد
العزیز که در احادیث مذکورست از خلفای بنی امیه بود از جانب پدر نواده مروان واز
جانب مادر نواده عمر بن الخطاب علیه اللعنة والعذاب است بعد از سلیمان بن عبد الملک خلیفه شد
در سال نود ونه هجری ودر شهر رجب صد ویک فوت شد مدت خلافت او دو سال وکسری
ومدت عمر او سی ونه سال ذکر کرده اند واو در زمان حضرت امام محمد باقر علیه السلام بوده واز
حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که آنحضرت فرموده اند که در هر قومی مردی صالح نیکوکار
میباشد نجیب قوم بنی امیه عمر بن عبد العزیز است مورخین ذکر کرده اند که او قبل از خلافت
صاحب ثروت وسامان وبعیش وخوبی میگذرانید وبعد از آن فاطمه بنت عبد الملک که زوجه
او بود روایت کرده که شبها بعبادت مشغول ودر یک پیراهن معاش مینمود ودوست و
دشمن بر فضائل وصلاح او مقر ومعترف بودند حتی اینکه چون خلفای بنی عباس مستولی
شدند امر نمودند که قبور خلفای بنی امیه را که در مسجد بنی امیه در دمشق بود همگی را شکافتند
وجسد واستخوانهای ایشان را سوزانیدند سوای قبر عمر بن عبد العزیز که متعرض آن نشدند

واحترام

واحترام آن نمودند در مدت قلیل خلافت اعمال نیک بیشمار وافعال حسنه بسیار واقوال
مقرون بحق وصواب زیاده از حد وحساب از او در کتب مسطورست از جمله اعمال نیک
او رد فدک است قاضی نور الله مرقده در کتاب مجالس ذکر کرده است که چون نوبت خلافت
بعمر بن عبد العزیز که صالح بنی امیه بود رسید فدک را بغلات رسیده آن باولاد حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام رد نمود معاندان قریش ومنافقان شام که اولیای دولت ودر حوالی او بودند
با او گفتند که در رد فدک باولاد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام اعتراضی است از تو بر فعل ابو بکر وعمر
وطعن است بر ایشان ونسبت دادن تو است ایشان را بظلم وجور عمر بن عبد العزیز در جواب
ایشان گفت که در نزد من وشما صحت رسیده است که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام دختر گرامی
حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله بود ودعوی باغ فدک نمود ودر دست او بود وشأن
مثل او اعظم از آن است که دروغ بر حضرت پیغمبر بندد با وجود آنکه حضرت علی ابن ابی طالب ع
وام سلمه واسماء بنت عمیس وام ایمن نیز گواهی بجهت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام دادند وحضرت
فاطمه زهرا علیها السلام در نزد من صادق القول است در هر چه دعوی کند هر چند که شاهدی نباشد
واو سیده زنان اهل بهشت است ومن امروز رد فدک بر وارثان او میکنم وبآن تقرب
بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله میجویم وامید دارم که حضرت امام حسن وامام حسین علیهما السلام در روز
قیامت شفاعت من نمایند واگر من بجای ابو بکر در آن وقت میبودم وحضرت فاطمه زهرا علیها السلام
در نزد من ادعای فدک مینمود تصدیق آنحضرت بدون گواه مینمودم ودر بعض روایات
واقع شده که چون عمر بن عبد العزیز فدک را بحضرت امام محمد باقر علیه التحیة والسلام رد نمود جمعی با او
گفتند که طعنت علی الشیخین یعنی طعن زدی تو بر ابو بکر وعمر وظلم وغصب ایشان را آشکار
گردانیدی او در جواب گفت هما طعنا علی انفسهما یعنی ایشان خود ابواب طعن ولعن را
در غصب فدک بر روی خود گشودند ومطعون جن وانس گشتند القصه برغم انف منافقان
فدک را بحضرت امام محمد باقر علیه السلام تفویض نمود ودر تصرف آنحضرت بود تا عمر بن عبد العزیز زنده

درحیوة بود بعد از فوت او باز غصب نمودند و از جملهٔ افعال خلاف او ترک سبّ حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام است در کتب سیر و غیره مذکور است که از زمان حکومت معویه علیه اللعنه تا ایام
پادشاهی عمر بن عبد العزیز در زمان هر یک از خلفای بنی امیه علیهم اللعنه در جمعات بر روی منابر
زبان بریده بناسزا از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم میگشودند و حکم میفرمودند که خطبای
بلاد نیز بآن امر شنیع قیام و بر آن سیئه اقدام در مساجد و منابر ناسزا گویند و ذکر کرده‌اند
که معویة بن ابی سفیان علیه اشد اللعنة و النیران امر نمود بخطیبی که بر منبر رود و بحضرت امیر المؤمنین
علیه السلم ناسزا گوید آن خطیب بر منبر رفت و گفت بعربی بمضمون آنکه بدرستیکه معویه امر میکند
مرا بلعن حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم لعنت خدا بر او باد یعنی بر معاویه باد معویه
ملعون از کلام خطیب غضبناک گشته او را معزول نمود و چون خلافت بعمر بن عبد العزیز رسید
شخصی از اعاظم العباد بود در مجلس عظیم که اکابر و اعیان بنی امیه و معارف و مشاهیر شام
حاضر بودند بتعلیم عمر بن عبد العزیز ازاد خواستگاری دختر عمر بن عبد العزیز نمود عمر بن عبد
العزیز در جواب حکیم گفت که این مواصلت هرگز میسر نشود بجهت آنکه ما مسلمانیم و تو بیگانه از اسلامی
حکیم گفت که پس چگونه بود که پیغمبر شما دختر بعلی بن ابی طالب علیه السلم داد عمر بن عبد العزیز
در جواب حکیم گفت که پس چرا او را در مساجد و منابر لعن میکنید عمر بن عبد العزیز روی بجانب
حاضران مجلس نمود و گفت جواب او را بگوئید همه ساکت شدند پس حکم کرد که دیگر هیچ مجلس
و در هیچ شهر احدی زبان ناشایست بآنحضرت نگشاید و در خطب بجای آن رَبَّنَا
اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ را گویند و در روایتی آنست که ذکر میکرد إِنَّ اللَّهَ
يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ را خوانند چون این خبر در عالم شایع شد موجب مزید محبت و
اعتقاد اهل اسلام گشته زبان بمدح و تحسین او گشودند چون معرفت باو در شرح حدیث
مذکور ضرور بود شمه متضمن مناسب مقام ذکر شد مدت خلافت بنو امیه هزار ماه بوده که
هشتاد و سه سال چهار ماه باشد اول خلفای بنو امیه معویة بن ابی سفیان علیه اشد اللعنة و العذاب

که حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم بزرگ‌تر از
عقلای امت محمدی صلی الله علیه و آله بود
حکیم گفت

و آخر ایشان مروان حمار است و از کتاب مناقب که در این وقت در نظر است ظاهر میشود
که این فقره مذکوره در متن شعری است که در آن وقت عمر بن عبد العزیز انشا نموده و قد قلتُ
انّ النبیّ تسرّه • مسرّتها جدّاً و تبکیه اغتمامها یعنی شیخ عالم کامل رشید الدین ابو جعفر
محمد بن علی بن شهر آشوب المازندرانی علیه الرحمه در کتاب مناقب بسند مخالف ظاهرش
آنکه از صحیح مسلم و حلیهٔ ابو نعیم روایت کرده است از سعد بن ابی وقاص که او گفت که شنیدم
من از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمودند که حضرت فاطمه زهرا علیها السلم پاره
گوشتی است از من هر که خوشنود کند او را پس تحقیق که خوشنود کرده است مرا و
هر که آزرده کند او را پس بتحقیق که آزرده کرده است مرا حضرت فاطمه عزیزترین خلایق است
در نزد من و در کتاب مستدرک حاکم بدو روایت و در کتاب حلیهٔ ابو نعیم بسه روایت
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده که بدرستیکه آنحضرت فرمودند که بتحقیق که حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم ریشه جدیده است بمن و بالشاخ متصل است از من غمگین
میکند مرا آنچه غمگین نماید او را و خوشنود میکند مرا آنچه خوشنود نماید او را و آمده است از سهل بن
عبد الله مسوی عمر بن عبد العزیز که خلیفهٔ صالح از بنی امیه بود چنانچه در شرح حدیث مذکور شد
پس گفت باو که بدرستیکه قوم تو یعنی بنی امیه میگویند که بدرستیکه تو برگزیدی بر ایشان
اولاد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را عمر بن عبد العزیز در جواب او گفت که من شنیده‌ام
از ثقه از صحابه که بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که حضرت فاطمه پاره گوشت است
از من راضی و خوشنود میکند مرا آنچه راضی و خوشنود کرداند او را و بخشم میاورد
مرا آنچه بخشم آورد او را پس قسم بخداوند عالمیان که بدرستیکه من سزاوار است اینکه
طلب نمایم رضا و خوشنودی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را و رضا و خوشنودی
آنحضرت و حضرت فاطمه زهرا علیها السلم است و این شعر را خواند که مضمونش اینست بتحقیق
که سعید اند همه که بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را خوشنود میکرد اند بسیار

فاطمه زهرا علیها السلم الرضا
خوشنودی اولاد
حضرت

خوشنود می حضرت فاطمه زهرا علیها السلم و بغضب در می آورد آنحضرت را غمگین حضرت فاطمه
زهرا علیها السلم این حدیث شریف دلالت میکند بر عصمت حضرت فاطمه زهرا علیها السلم زجهت
آنکه هرگاه بوده باشد آنحضرت از جمله جمعی که آلوده گناه میشوند میباشد آزار کننده او
آزار کننده حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بر هر حال بلکه فاعل آن از کردن ذم و تا
حد هرگاه فعل گناه تقاضای آن نماید خوشحال کننده حضرت پیغمبر و مطیع آنحضرت خواهد بود و
این استدلال از عمر بن عبد العزیز و صاحبان کتاب روایت که حاکم و ابو نعیم باشند
و شیخ ابن شهر آشوب هم منقول است ابو ثعلبه خشنی روایت کرده است که حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله هر وقت که از سفر تشریف شریف ارزانی میفرمود بخانه حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم میرفتند و آن فرزند گرامی خود را میدیدند پس چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
بخانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلم میرفت آنحضرت باستقبال پدر بزرگوارش بر میخواست و
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را در بغل میگرفت و میان دو چشم مبارک آنحضرت را می بوسید
ابو صالح موذن در کتاب اربعین باسند مذکور روایت کرده است از عایشه طلحه و سمعانی
در کتاب فضایل روایت کرده از عکرمه که ایشان هر دو گفتند که بدرستیکه حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله هر وقت که از جنگ و سفر مراجعت میفرمودند حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را
می بوسیدند و روایت کرده اند مخالفان از عایشه معینه که او گفت که بدرستیکه حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم هر وقت که می آمد بخدمت پدر بزرگوارش حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله بجهت اعزاز و احترام آن نور دیده اش از جای خود بر میخواست و آن فرزند گرامی
خود را می بوسید و او را در جای شریف خود می نشانید و چون حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله بخانه آنحضرت تشریف شریف ارزانی میفرمود آنحضرت استقبال پدر بزرگوار خود نموده
بملاقات کثیر البرکات آنحضرت مشرف میشدند و هر دو یکدیگر را می بوسیدند و در یکجا
باهم می نشستند ابو السعادات در کتاب فضایل عشره و ابو صالح موذن در کتاب اربعین

بسندهای خود به پنج روایت کرده اند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله هر وقت
که اراده سفر میفرمود بعد از همه حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را وداع نموده روانه سفر خیر اثر
میشد و هر وقت که از سفر تشریف شریف ارزانی میفرمود اول مرتبه قبل از همه کس بدیدن حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم میرفت و هرگاه نبود از برای حضرت فاطمه علیها السلم در نزد خداوند عالمیان
فضیلت عظیم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله این همه اعزاز و احترام بجهت آنحضرت نمینمود
بجهت آنکه آنحضرت فرزند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و بتحقیق که امر کرده است حق تعالی
باینکه تعظیم کند فرزند از برای پدر و جایز نبود اینکه بدون فضیلت عظیم و امر خداوند کریم
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله اینهمه اعزاز و احترام آنحضرت نماید و آنچه با آنحضرت مینمود
مخالف آن خبریست که امر فرموده است بآن امت خود را از جانب خداوند عالمیان ابو
سعید خدری روایت کرده است که بود حضرت فاطمه زهرا علیها السلم عزیزترین مردمان
در نزد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله روزی از روزها حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
بخانه منوره حضرت فاطمه زهرا علیها السلم تشریف شریف ارزانی فرمودند و آنحضرت علیها السلم
مشغول نماز و عبادت حق تعالی بود پس شنید حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها کلام
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را در محل عبادت خود پس قطع نماز و عبادت خود بتعجیل
در اتمام و اختصار در آن نموده از محراب عبادت باستقبال پدر عالیقدرش بیرون
آمد و بآنحضرت سلام کرد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله دست مبارک خود را بر سر منور
آن فرزند گرامی خود میمالید و میفرمود که ای دخترک گرامی من چگونه شب داخل شدی
و روز را بچه وضع گذرانیدی رحمت حق تعالی بر تو باد بشارت بده بما حق تعالی غفران خود را
شامل تو نماید و بتحقیق که نموده است ابو علی الصولی در کتاب اخبار فاطمه روایت نموده است
از عبد الله بن الحسن که او گفت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله تشریف شریف نزد حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم آوردند آنحضرت پارچه نان خشک جوی به پیش پدر عالیقدر خود آورد

حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله با آن افطار نمود و فرمود ای دخترک گرامی من این
اول نانیست که پدر تو بعد از سه روز تناول نمود حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از شنیدن
آن خبر گریان شد و حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله دست مبارک خود را بر روی
فرزند گرامی خود میمالید و با آستین مرحمت اشک حسرت از رخسارهٔ منورهٔ آنحضرت
پاک مینمود ابو صالح موذن در کتاب اربعین باسناد خود از جماعت مذکور از حضرت
رسول الله صلی الله علیه وآله روایت کرده است که آنحضرت فرمودند که بدرستیکه خداوند عالمیان در وقتی
که امر فرمود مرا باینکه تزویج کنم حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را بحضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام
جبرئیل علیه السلام گفت برای من که بدرستیکه حق تعالی بنا گذاشت باغی از مروارید که میانه هر قطعه
آن تا قطعه دیگر مرواریدیست که مشذر است بیاقوت طلا چسپیده یعنی گرهای درختان
آن باغ مروارید و قطعهای آن درختان یاقوت طولانیست که طلا چسپیده است بمروارید
و گردانیده است حق تعالی شاخهای بلند آن درختها را و بالا برگهای آن درختها را از زبرجد سبز
و گردانیده است در آن باغ بنا گذاشته است که یک خشت آن طلا و یک خشت از نقره و یک
خشت از مروارید و یک خشت از یاقوت و یک خشت از زبرجد و حق تعالی چشمهای روان
در آن باغ آفریده که میجوشد آب از اطراف آن باغ و نهرهای جاری میریزد و در اطراف
آن باغ میگردد و قرار داده است حق تعالی بر سر نهرهای آن چشمهای مروارید که رنگهای
آن زنجیرهای طلاست و در هر طرف آن انواع درختهاست و در هر شاخ آن درختها
خیمهٔ مزین مثل خانه عروس زده شده و در هر قبه کرسی از مروارید سفید است که بر روی آن
زربفت بسیار نازک و زربفت با قلت طلا بافته است و فرش زمین آن باغ
از عنبریست که با مشک و عنبر سرشته شده و در هر قبه آن حوری مقرر نموده و هر قبه آن
صد در دارد و در نزد هر دری دو کنیز ایستاده و دو درخت نشسته است و در هر قبه فرشی
و کتابی است و در دور قبها آیة الکرسی نوشته شده پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه

در آن باغ طاقهای از مروارید
که مرصع است بیاقوت
وغیرها
م

وآله

وآله فرمودند که گفتم من که ای جبرئیل حق تعالی این باغ با این وصف کمال را از برای که آفریده
حضرت جبرئیل علیه السلام گفت که آفریده است حق تعالی آنرا از برای حضرت علی بن ابی طالب
و حضرت فاطمه علیها السلام دختر تو و این سوای باغهاییست که از برای ایشان مهیا نموده و این
تحفه ایست که حق تعالی بجهة کابین دختر تو و تحفه ایشان نموده و از برای اینکه خنک و روشن شود
بآن چشم تو و خوشحال و خوشنود گردی تو بدیدن آن یا رسول الله ۳۳۰ قب ابن عبد ربه
الاندلسی فی العقد عن عبد الله بن الزبیر فی خبر عن معویة بن ابی سفیان قال
دخل الحسن بن علی علی جده وهو یتعثر بذیله فاسر الی النبی سرا فرایته وقد
تغیر لونه ثم قام النبی حتی اتی منزل فاطمة فاخذ بیدها فهزها الیه هزا
قویا ثم قال یا فاطمة ایاک وغضب علی فان الله یغضب لغضبه ویرضی لرضاه ثم
جاء علی فاخذ النبی بیده ثم هزها الیه هزا خفیفا ثم قال یا ابا الحسن ایاک
وغضب فاطمة فان الملائکة تغضب لغضبها وترضی لرضاها فقلت یا رسول الله
مضیت مذعورا وقد رجعت مسرورا فقال یا معویة کیف لا اسر وقد اصلحت بین
اثنین هما اکرم الخلق علی الله وفی روایة عبد الله بن الحارث وحبیب بن ثابت
وعلی بن ابراهیم احب اثنین فی الارض الی قال ابن بابویه هذا غیر معتمد لانهما
منزهان ان یحتاجا ان یصلح بینهما رسول الله الباقر والصادق علیهما السلام انه
کان النبی لا ینام حتی یقبل عرض وجه فاطمة یضع وجهه بین ثدیی فاطمة
ویدعو لها وفی روایة حتی یقبل عرض وجنة فاطمة او بین ثدییها ابو بکر محمد بن
عبد الله الشافعی وابن شهاب الزهری وابن المسیب کلهم عن سعد بن ابی وقاص
وابو معاذ النحوی المروزی وابو قتادة الحرانی عن سفیان الثوری عن هاشم بن
عروة عن ابیه عن عائشة والخرکوشی فی شرف النبی والاشهی فی الاعتقاد والسمعانی
فی الرسالة وابو صالح المؤذن فی الاربعین وابو السعادات فی الفضائل وعن اصحابنا

ابو عبیدة الحذاء وغیره عن الصادق علیه السلم انه کان رسول الله ص یکثر تقبیل
فاطمة فانکرت علیه بعض نسائه فقال ص انه لما عرج بی الی السماء اخذ بیدی جبرئیل
فادخلنی الجنة فناولنی من رطبها فاکلتها وفی روایة فناولنی منها تفاحة فاکلتها
فتحول ذلک نطفة فی صلبی فلما اهبطت الی الارض واقعت خدیجة فحملت بفاطمة
ففاطمة حوراء انسیة فکلما اشتقت الی الجنة شممت رائحة ابنتی ودخل النبی
علی فاطمة فرآها منزعجة فقال لها ما بک فقالت الحمیراء افتخرت علی امی انها
لم تعرف رجلا قبلک وان امی عرفتها مسنة فقال صلی الله علیه وآله ان بطن امک
کان للامامة وعاء ٤ ابن عبد ربه فی العقد ان المهدی رای فی منامه شریکا القاضی
مصروفا وجهه عنه فلما انتبه قص رؤیاه علی الربیع فقال ان شریکا مخالف لک
وانه فاطمی محضا قال المهدی علی بشریک فاتی به فلما دخل علیه قال بلغنی
انک فاطمی قال اعیذک بالله ان تکون غیر فاطمی الا ان تعنی فاطمة بنت کسری
قال لا ولکن اعنی فاطمة بنت محمد قال فتلعنها قال لا معاذ الله قال فما تقول
فیمن یلعنها قال علیه لعنة الله قال فالعن هذا یعنی الربیع قال لا والله ما العنه
یا امیر المؤمنین قال له شریک یا ماجن فما ذکرک لسیدة نساء العالمین وابنة سید
المرسلین فی مجالس الرجال قال المهدی فما وجه المنام قال ان رؤیاک لیست برؤیا
یوسف ع وان الدماء لا تستحل بالاحلام واتی برجل شتم فاطمة الی الفضل بن الربیع
فقال لابن غانم انظر فی امره ما تقول قال یجب علیه الحد قال له الفضل هی امک
ان حددته فامر بان یضرب الف سوط ویصلب فی الطریق شرح ذعر بضم ذال معجمه و
سکون عین مهمله فزع را گویند جوهری گفته است ذعرته اذعره ذعرا افزعته والاسم
الذعر بالضم وقد ذعر فهو مذعور ثدی بفتح ثاء سه نقطه وسکون دال مهمله وتخفیف
یاء دو نقطه در زیر وبکسر ثاء سه نقطه نیز چنانچه صاحب قاموس تصریح نموده پستان مرد و زنرا

گویند

گویند وجمع آن اثد وثُدی مثل حلی وثِدی مثل عصی است وثُدِیّ نیز جمع ثدی را
ذکر نموده اند مثل سهم وسهام بعضی از لغویین گفته اند پستان زنرا ثدی وپستان
مرد را ثندوه گویند وثجنه مبدی را گویند که در فارسی کونه میگویند جوهری گفته که در آن
چهار لغت است ثجنه بفتح وضم وکسر واو وسکون جیم در هر سه وثجنه با همزه وصاحب
قاموس نیز لغت در آن نقل نموده وثجنه بفتح واو وفتح وکسر وسکون جیم مثل قلمه وکلمه
وثجنه بضم واو وبضم سکون جیم وبکسر واو وسکون جیم وثجنه بضم وفتح وکسر همزه وسکون
جیم در هر سه انزعاج از جا در آمدن وبیقرار وآرام گشتن را گویند صاحب قاموس گفته
زعجه کمنعه اقلقه وقلعه من مکانه کازعجه فانزعج وطرده وصاح والزعج محرکة
القلق والمزعاج المراة لا تستقر فی مکان ابن اثیر در نهایه گفته است در حدیث انس
رایت عمر یزعج ابا بکر ازعاجا یوم السقیفة ای یقیمه ولا یدعه یستقر حتی بایعه
وعاء بکسر وضم واو ظرفی را گویند که زاد ومتاع را در آن محفوظ نمایند وجمع آن اوعیه واوعاء است
ودر سوره مبارکه یوسف که حق تعالی فرموده فبدأ باوعیتهم قبل وعاء اخیه ثم استخرجها
من وعاء اخیه اکثر قراء بکسر واو وبعضی بضم واو واعاء بهمزه مکسوره مبدله از واو مکسوره
قرائت کرده اند ماجن مجن در لغت بمعنی صلابت وغلظت است
وماجن کسی را گویند که باک نداشته باشد از گفتن وشنیدن وعارش نباید از آنچه گوید وکند
گویا که روی او صلب وغلیظ است چنانچه بیحیا میگویند صاحب قاموس گفته است
مجن مجونا صلب وغلظ ومنه الماجن لمن لا یبالی قولا وفعلا کانه صلب الوجه
مهدی از خلفای بنی عباس است قاضی نور الله مرقده ذکر کرده که سی وسه نفر از ایشان
پادشاهی نموده اند مدت پادشاهی ایشان پانصد وبیست وچهار سال است در روز جمعه
چهار دهم شهر ربیع الاول سال صد وسی ودو از هجرت عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله
بن عباس بن عبد المطلب که ملقب بسفاح واول خلفای بنی عباس بود بر تخت سلطنت

صاحب قاموس گفته الوعاء ویضم والاعاء الظرف جمعه اوعیة واواع مع

شمه از احوال المهدی وبعضی از
خلفای بنی عباس

قرار گرفت و در شب چهارشنبه چهاردهم شهر صفر سال ششصد و پنجاه و شش مستعصم
که خلیفه سی و هفتم بود بحسن تدابیر افضل المحققین و اعلم المتکلمین نصیر الملة والدین خواجه نصیر
الدین الطوسی علیه رحمة الله الی یوم الدین مستاصل هلاکو شد اکثری ایشان شیعه
و صاحب علم و فضل و کمالات کثیره بوده اند و اهل علم را معزز و مکرم داشته از اطراف
و اکناف عالم جمع نموده بصحبت ایشان اشتغال مینموده اند و قلع و قمع بنی امیه نموده و
ممالک بلاد کثیره و خزاین عظیمه گشتند که شرح شمه از آن ممکن نیست از جمله کلمات منصور بن محمد
که دوم خلفای بنی عباس است ذکر کرده اند که روزی در مجلس گفت که من با این شوکت
و سلطنت بسیار محتاجم بوجود چهار کس که ملازمت درگاه مرا قبول نمایند که قرار و ثبات
مملکت و دولت بوجود ایشان منوط و بدون ایشان دوام نخواهد نمود چنانچه قوام تخت
سلطنت بقوایم اربعه است و بنقص قوایم تخت سرنگون میشود اولیای دولت بعرض رسانیدند
که یا امیر ایشان چه کسانند که شما را احتیاج بوجود ایشان است فرمود اول قاضی که در
احکام شرع مبین حکم براستی نماید و مطلقا میل و مداهنه جایز ندارد دوم امیر و حاکمی که
داد ضعفا را از اقویا بستاند سوم باج و خرج گیری که بمقتضای عدل و انصاف مال و خرج
از رعیت بازیافت نماید و چون سخن منصور باینجا رسید انگشت سبابه خود را بدندان گرفت
و گفت آه آه عرض کردند که یا امیر چهارم کیست فرمود که چهارم دوست واقعی دین و دولت
خبر دهنده است که اخبار این قوم را که گفتم چنانچه مطابق واقع باشد راست و درست
بمن رساند روزی منصور در قصر رفیع نشسته بود نظرش بمردی پیر منحنی قرشی افتاد
که حوالی قصر را آب میپاشید آن پیر را طلب نموده پرسید که چرا ارباب حکم و فرمان کوتاه عمر
میباشند بخلاف مملوکان پیر قرشی گفت یا امیر ایشان بیکبار روزی خویش را از خزانه
الهی و طبیخ پادشاهی میخورند و ما بتدریج بکار میبریم منصور پیر را استحسان نموده سعید
اشرفی باو بخشید بعد از هفته منصور کودکی را دید که بآن کار اشتغال دارد از کودک پرسید

که توجه کسی

که توجه کسی به پیر فراش را حال چیست کودک جواب داد که من پسر آن پیرم و او برحمت خدای
پیوست منصور گفت آنچه پدرت گفت راست گفت زیرا که چون نصیب خود بیکبار یافت
بعالم بقا شتافت مهدی که در این حدیث مذکور است پسر منصور بن محمد و پدر
هرون الرشید ملعون است و او خلیفه سوم بنی عباس بود و اسم او محمد بن منصور و لقبش
مهدی بود و قاضی نور الله مرقده او را از جمله شیعیان شمرده و ذکر کرده است که او مرد
بسیار فاضل و کریم بود و مورخین نقل کرده اند که مدت سلطنت او یازده سال و عمرش
چهل و سه سال بود و او را شریف و وضیع دوست میداشتند و انعامات او شامل خاص
و عام بوده ایام سلطنت او از ذی الحجه سال صد و پنجاه و هشت تا سال صد و شصت و نه
بود و بزیارت حج بیت الله الحرام موفق شد و در آن سفر پانصد شتر برف و یخ در سرکار
او حمل میشد و چندین هزار پیاده را زاد و راحله عطا نمود و بجهت بیت الله الحرام دو دست
جامه زربفت ترتیب داد و باهل حرمین از صغیر و کبیر انعامهای کثیر او رسید ربیع
وزیر او و پدر او بود شریک که در زمان شیخ اعلم علمای عصر او بود و مهدی را رغبت تمام
بود که او قبول قضا نماید شریک ابا و امتناع مینمود و مورخین ذکر کرده اند که روزی مهدی
شریک را طلبید و باو گفت که باید یکی از سه کار را قبول نمایی شریک پرسید که آن کدام است
مهدی گفت که یا قضا را اختیار باید کرد یا معلمی پسر مرا یا با ما طعام باید خورد شریک گفت که
طعام خوردن بر من آسانتر است از آن دو کار دیگر مهدی مقرر نمود تا انواع اطعمه
نیکو ترتیب داده حاضر کردند از آنجمله طعامی بود از مغز استخوان ممزوج با شکر طبرزد چون
طعام خورده شد خوانسالار گفت که این شیخ دیگر تا ابد فلاح نیابد ربیع گوید که بعد از آن
شریک قضا را اختیار نموده معلم پسران نیز شد فضل بن ربیع پسر ربیع مذکور است
که وزیر و امیر مهدی و پدرش بود بعد از آنکه قریب هفده سال مدت دولت
و وزارت اعظم ایشان بود منصب وزارت اعظم بابو العباس فضل بن ربیع قرار یافت

شمه‌ای از احوال شریک قاضی

احوال فضل بن ربیع

و در ایّام وزارت او هرون ملعون در سال صد و نود و سه فوت شد و فضل بن ربیع در ذی
القعده سال دویست و هشت هجری وفات یافت و مدّت عمر او شصت و هشت سال بود و در
مرتبهٔ فضل و کمال و دانش یگانهٔ زمان بود و تحقیق آنست که در باب اوّل این کتاب و بعضی از مناقب
حضرت خدیجهٔ کبری علیها السلام در همین باب سابقاً مذکور شده هر که خواهد رجوع بآنجا فرمایند
یعنی شیخ عالم کامل رشید الدّین ابو جعفر محمّد بن علی بن شهر آشوب المازندرانی علیه الرّحمه
در کتاب مناقب ذکر کرده است که ابن عبد ربّه اندلسی در کتاب عقد بسند مذکور روایت
کرده است از معویهٔ ملعون مشهور که او گفت که آمد روزی حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام بخدمت
جدّ بزرگوارش حضرت محمّد مصطفی صلّی الله علیه و آله و حضرت امام حسن علیه السلام دامن مبارکش را
بر زمین میکشید و بر آن پیچیده میغلطید تا اینکه نزد جدّ بزرگوارش رسید و آهسته با آنحضرت
سرگوشی نمود پس دیدم من که بتحقیق رنگ مبارک حضرت رسول الله صلّی الله علیه و آله متغیّر شد
و برخواسته متوجّه خانهٔ حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام گردید چون بمنزل شریف آنحضرت رسید
دست مبارک حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام را گرفت و بسوی خود کشید کشیدن قوی و فرمود
که ای فاطمه بپرهیز از غضب علی بن ابی طالب بدرستیکه حق تعالی بغضب می آید از غضب
علی بن ابی طالب و خوشنود میشود خداوند عالمیان از خوشنود شدن علی بن ابیطالب
علیه السلام پس آمد حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و حضرت رسول الله صلّی الله علیه و آله دست
او را گرفت و بجانب خود کشید کشیدن نرم و آهسته و فرمود که ای ابو الحسن بپرهیز از
غضب حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام پس بدرستیکه ملائکهٔ مقرّبین بغضب می آیند از غضب
کردن حضرت فاطمه علیها السلام و خوشنود میشوند از خوشنود شدن آنحضرت پس گفتم من در
وقت مراجعت آنحضرت که یا رسول الله تشریف بردید شما در حالتیکه بودید مغموم و غمناک
و بتحقیق که مراجعت نمودید مسرور و فرحناک آنحضرت فرمودند که ای معویه چگونه خوشحال
نباشم و بتحقیق که اصلاح کرده ام در میانهٔ دو نفر که ایشان گرامی ترین خلقند در نزد خدای

علیها

عالمیان و در روایت دیگر که بسند روایت شده فرمودند که ایشان هر دو محبوب ترین
اهل زمین اند در نزد من شیخ فقیه ابن بابویه علیه الرّحمه گفته است که این خبر غیر معتمد است
برای آنکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام منزّه اند از اینکه محتاج شوند
باینکه اصلاح کند در میانهٔ ایشان حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله این غلام داعی معروض میدارد
که هر گاه بعضی از اجزای خبر موافق واقع نباشد بعضی دیگر که غضب و خوشنودی خداوند
عالمیان است بسبب غضب و خوشنودی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و همچنین از ملائکه
بجهت حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام حق و مطابق واقع و موافق احادیث کثیره است و روایت
آن از معویهٔ ملعون بطریق اهل سنّت حجّت تمام است بر آن لعین و آنملاعین هر گاه معویه
ملعون و یا محدّثین اهل سنّت وضع فاسدی بنام اصلاح در آن نموده باشند مستبعد
نیست و موجب رد جمیع اجزای خبر نخواهد بود از معویهٔ ملعون و محدّثین اهل سنّت زیاده
از این چه توقّع توان نمود و از فقرهٔ گرفتن حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله دست حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام را و حرکت دادن وضع معلوم است معویهٔ ملعون کی محرم سرادق عصمت
بود که مشاهدهٔ چنین امور تواند نمود و هر جزء موضوع مبرهن و اصلی آن محقّق است چنانچه اکثری
علمای اهل سنّت از جمله صاحب کشّاف و بیضاوی و ابو السّعود و ابن مسعود الفرّاء البغوی
در تفاسیر خود و غیر هم روایت کرده اند که حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله فرمودند که افضل
زنان چهار نفرند حضرت خدیجه و حضرت فاطمه و مریم و آسیه و در آخر حدیث وضعی نموده اند
که و لکن فضل عائشة علی النّساء کفضل الثّرید علی سائر الطّعام هر عاقل میداند که این
فقره موضوع و ترید ترجیح فضیلت بر سایر طعامها ندارد و امّا جزو اوّل حق و مطابق روایات متواتره
طرق خاصّه و عامّه است رجوع بترجمهٔ تتمّهٔ متن نمود و از حضرت امام محمّد باقر و امام جعفر صادق
علیهما السلام روایت نموده اند که بدرستیکه حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله را داب آن بود که نمیخوابید
آنحضرت تا اینکه می بوسید روی مبارک حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام را و میگذاشت مقدّس روی

منور خود در میان دو پستان حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام و دعا نمود از برای حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام و در حدیث دیگر واقع شده است که آنحضرت صلعم نمیخوابیدند تا اینکه می بوسیدند
بلندی گونهٔ مبارک حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام را یا میان دو پستان مبارک آنحضرت را و
بچندین سند مخالف از عائشهٔ ملعونه و از علمای اهل سنت خرگوشی در کتاب شرف النبی
و بیهقی در کتاب اعتقادات و سمعانی در رساله و ابو صالح مؤذن در کتاب اربعین و ابو
السعادات در کتاب فضائل و از اصحاب ما ابو عبیده حذاء و غیر او از حضرت امام بحق ناطق جعفر
بن محمد الصادق علیهما السلام روایت کرده اند که بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بسیاری
بوسید حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام را پس اظهار ناخوشی نمود با آنحضرت یعنی از زنان آنحضرت
پس آنحضرت صلعم فرمودند که بدرستیکه چون من در شب معراج بآسمان رسیدم حضرت جبرئیل
علیه السلام دست مرا گرفت و مرا داخل بهشت عنبر سرشت نمود و نزد من آورد از رطب بهشت
و من آنرا تناول نمودم و در حدیث دیگر واقع شده است که حضرت جبرئیل علیه السلام سیبی نزد
من آورد و من آنرا تناول نمودم پس گردید آن نطفه در پشت من پس چون فرود آمدم از آسمان
با حضرت خدیجه مواقعه نمودم و او آبستن شد بحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام پس حضرت فاطمهٔ
زهرا علیها السلام حوریست که در ظاهر بصورت انسان است پس هر وقت که مشتاق میشوم
من ببوی بوی بهشت عنبر سرشت استشمام مینمایم بوی دخترم حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام
و داخل شد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام پس دید حضرت فاطمهٔ
زهرا علیها السلام را که بیتاب گشته قرار و آرام ندارد پس آنحضرت صلعم فرمودند بفرزند گرامی خود
که چه میشود ترا و سبب بیقراری تو چیست حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام بعرض آنحضرت
رسانیدند که حمیرا یعنی عائشهٔ ملعونه افتخار کرد بر مادر من باینکه او قبل از شما شوهر دیگر
نکرده است و بدرستیکه مادر مرا خواسته اید شما در وقتی که او سال دار بوده پس آنحضرت صلعم
فرمودند که بدرستیکه شکم مبارک مادر مهربان تو بود ظرف محفوظ برای انوار امامت و خلافت

ابن عبد ربه در کتاب عقد ذکر کرده است که بدرستیکه مهدی خلیفهٔ ثالث عباسی چنانچه
در شرح مذکور شد در خواب دید که شریک قاضی رو از او گردانیده است پس چون از خواب
بیدار شد خواب خود را بجهت ربیع که وزیر و معتمد کل او بود نقل کرد ربیع در تعبیر آن خواب گفت
که بدرستیکه شریک قاضی مخالف است از برای تو و بدرستیکه او فاطمی محض است مهدی
امر کرد که شریک را حاضر کنند پس چون شریک را آوردند و بمجلس مهدی داخل شد مهدی گفت
باو که رسیده است بمن اینکه هستی تو فاطمی شریک گفت پناه میجویم از برای تو بخداوند
عالمیان از اینکه بوده باشی تو غیر فاطمی مگر اینکه بوده باشد مقصود تو فاطمهٔ دختر کسری مهدی
گفت نه بلکه مقصود من حضرت فاطمهٔ علیها السلام دختر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است شریک گفت آیا لعن
میکنی تو او را مهدی گفت نه معاذ الله شریک گفت پس چه میگوئی در حق کسیکه لعن
کند آنحضرت را مهدی گفت که بر آنکس باد لعنت خداوند عالمیان شریک گفت که پس
لعن کن این را یعنی ربیع را ربیع گفت که نه بخدا قسم من لعن نمیکنم آن حضرت را یا امیر المؤمنین
شریک بربیع گفت که ای بیعار ای بی آبرو پس چرا ذکر میکنی تو سیدهٔ زنان عالمیان و
دختر گرامی سید پیغمبران را در مجالس مردان مهدی گفت که پس چه چیز است وجه خواب من
شریک گفت که بدرستیکه خواب تو خواب حضرت یوسف علیه السلام نیست که البته رؤیای صادقه
و حق باشد و بدرستیکه خونها مباح نمیشود بسبب خوابها یعنی بسبب خوابیکه تو دیده که
من از تو رو گردانیده ام ریختن خون من حلال نمیشود و شخصی آوردند نزد ابو العباس
فضل بن ربیع که دشنام داده بود حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام را فضل بن ربیع با ابن غانم که
عالم و قاضی بود گفت که نظر کن در کار این چه میگوئی در حق او ابن غانم گفت که واجب
باو حد یعنی حد قذف باید بر او زد فضل گفت با ابن غانم که آن کسی است که او دشنام
داده است مادر تو میشود اگر حد بزنم من او را یعنی حد قذف واجب است بر کسیکه دشنام دهد
مادر تو نه باین ملعون که حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام دختر گرامی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را

دشنام داده است پس فضل بن ربیع فرمود که او را به بندند و هزار تازیانه بزنند و در سر راه از گلو آویزند
۳۱۴ قب رُوِیَ اَنَّ فَاطِمَةَ تَمَنَّتْ وَکِیلاً عِنْدَ غَزَاةِ عَلِیٍّ فَنَزَلَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ
لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَکِیلاً صحیح الدارقطنی اَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اَمَرَ
بِقَطْعِ لِصٍّ فَقَالَ اللِّصُّ یَا رَسُولَ اللّٰهِ قَدَّمْتُهُ فِی الْاِسْلَامِ وَتَأْمُرُهُ بِالْقَطْعِ فَقَالَ لَوْ کَانَتْ
اِبْنَتِی فَاطِمَةُ فَسَمِعَتْ فَاطِمَةُ فَحَزِنَتْ فَنَزَلَ جَبْرَئِیلُ بِقَوْلِهِ لَئِنْ اَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ
فَحَزِنَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فَنَزَلَ لَوْ کَانَ فِیهِمَا آلِهَةٌ اِلَّا اللّٰهُ لَفَسَدَتَا فَتَعَجَّبَ
النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ مِنْ ذٰلِکَ فَنَزَلَ جَبْرَئِیلُ وَقَالَ کَانَتْ فَاطِمَةُ حَزِنَتْ مِنْ
قَوْلِکَ فَهٰذِهِ الْآیَاتُ لِمُوَافَقَتِهَا لِتَرْضٰی شرح مؤلف کتاب طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه در بیان
این آیات مبارکات گفته شاید که بوده باشد معنی اینکه در سنتی که نازل شد این آیات برای اینکه
معلوم شود بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام که در سنتی مثل این کلام مشروط منافی جلالت من طلب
و سند الیه و بری بودن او از آن معنی نیست بجهت آنکه واقع میشود چنین کلام و اسناد نسبت
بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از جانب خداوند عز و جل با اینکه بوده باشد مراد بیان اینکه بر دل
دست حضرت فاطمه زهرا علیها السلام منزله شرک است بخداوند عالمیان و یا اینکه این نوع از خطاب
که مراد از آن تهمت است بتحقیق که صادر شد نسبت بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بجهت آنکه صادر
شده بود از آنحضرت این نوع از کلام نسبت بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام پس نسبت دادن
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام باین نوع کلام خلاف اولی خواهد بود
که از پیغمبران صادر میشود و احتمال اول اصوب و موافق اصول است این غلام داعی
معروض میدارد که با وجود بعد دو احتمال اخیر مطلقا با آیه اخیر مناسبت ندارد باید که بوده
باشد معنی بنحوی که شامل هر دو آیه شود و وجه اول مناسبت تمام دارد اما باید که نسبت بخدا
و رسول هر دو منظور و ملحوظ باشد بجهت تصریح لفظ حدیث باینکه حضرت جبرئیل علیه السلام گفت که
فهذه الآیات لموافقتها لترضی پس انسب آنست که بوده باشد عبارت مؤلف کتاب علیه الرحمة

بیان لعل المعنی ان هذه الآیات نزلت لتعلیم فاطمة [illegible] ... [illegible] و الاول اصوب و اوفق بالاصول انتهی

والرضوان و در اول بالنسبة الی الله و الی الرسول بتحقیق که در انبوت در نظر است بهیچیک
الی الله را انداز و با وجود آنکه ضرورت تمام دارد وکیل معتمدی گویند که تفویض نموده
باشند باو امر را و گردانیده باشند او را نایب و قایم مقام خود در امور و وکیل برشیی
کسیست که قیام نماید بمحافظت آن شیی و دفع ضرر نماید از آن و توکیل اعتماد کردن است بر
غیر و گردانیدن اوست نایب از جانب خود و نام آن وکالت بفتح و کسر واو است و توکل
اظهار عجز و اعتماد بر غیر است و اسم آن تکلان است و گاه هست که اطلاق میکنند لفظ وکیل را
بر جمع و در آن جوهری گفته وَالْوَکِیلُ مَعْرُوفٌ یُقَالُ وَکَّلْتُهُ بِاَمْرِ کَذَا تَوْکِیلاً وَالْاِسْمُ الْوِکَالَةُ
وَالْوَکَالَةُ وَالتَّوَکُّلُ اِظْهَارُ الْعَجْزِ وَالْاِعْتِمَادُ عَلٰی غَیْرِکَ وَالْاِسْمُ التُّکْلَانُ صاحب
قاموس گفته وَالْوَکِیلُ مَعْرُوفٌ وَقَدْ یَکُونُ لِلْجَمْعِ وَالْاُنْثٰی وَقَدْ وَکَّلَهُ تَوْکِیلاً وَالْاِسْمُ
الْوِکَالَةُ وَیُکْسَرُ و وکیل نامیست از نامهای نیک خداوند عالمیان تفسیر کرده اند بعضی
از اینجا به کننده بر امور و بعضی بکفیل روزی بندگان و خواهش حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
بوکیل در وقت جنگ رفتن حضرت امیر کل امیر بحسب ظاهر آنست که خواسته باشد
آنحضرت در وقت مسافرت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مردی را که قیام نماید بامور آنحضرت
و نگهداری آنحضرت نماید چنانچه معمول است بجهت آنکه زنان محتاج میباشند بوجود مرد معتمد
امینی در در خانه در وقت مسافرت مردان و ممکن است که خواسته باشد آنحضرت وکیلی
که بوده باشد نایب آنحضرت در امور و نگهداری و در رسم خدمتگزاری حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
در جنگ و سفر چون حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در وقت جنگ متعذر بود از آن آرزو کرده که
داشته باشد وکیلی که قیام بانها بنیابت آنحضرت نماید لص بکسر و ضم لام و تشدید صاد
معجمه دزد را گویند و جمع آن لصوص است جوهری گفته است اللِّصُّ وَاحِدُ اللُّصُوصِ وَاللَّصُّ
بِالْفَتْحِ لُغَةٌ فِیهِ و از کلام صاحب قاموس معلوم میشود که لص بفتح لام نیز آمده و جمع آن لصاص
نیز آمده است و در آن دزد را لصت گویند و جمع آن لصات و لصائص است و ضمیر منصوب

متصل در قد قامت الصلوة بحسب ظاهر راجع است بلفظ مذکور و ممکن است که راجع باشد بمعنی مقطوع
که مفهوم میشود از قطع و مراد از آن بمعنی است که مقدم بر جمیع اعضاست در اسلام
چون داب و دستور در زمان آنحضرت آن بود که اول بدست راست دست مبارک
آنحضرت را میگرفتند بعد از آن شهادتین گفته بیعت مینمودند و بشرف اسلام مشرف میشدند
بنا علیه قدمت صیغه متکلم وحده است از فعل ماضی معلوم باب تفعیل و ممکن است که بوده
باشد صیغه مفرد مذکر مخاطب از فعل باب مذکور چنانچه در رجوع بلفظ بود و در ترجمه اشاره بهر یک
خواهد نمود والله اعلم **یعنی** شیخ فاضل کامل رشید الدین ابوجعفر محمد بن علی بن شهرآشوب
المازندرانی علیه الرحمه در کتاب مناقب ذکر کرده است که روایت شده است که بدرستیکه
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام آرزوی آن کرد که داشته باشد وکیلی که بامور آنحضرت قیام
نماید در وقت جنگ رفتن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پس این آیه مبارکه که در سوره مزمل است
نازل شد رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا رب در این آیه مبارکه
بفتح باء بحفظه و بجر باء قرائت شده است ترجمه اش بحسب ظاهر آن است که خداوند عالمیان
مالک مشرق و مغرب است نیست خداوند لایق پرستش مگر او پس اخذ کن او را وکیل و
قائم بامور خود و اعتماد کن بر او و واگذار کارت را بسوی او بدرستیکه او بهترین حافظان
و نگاهدارندگان است در کتاب صحیح الدارقطنی مذکور است که بدرستیکه حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله امر فرمود به بریدن دست دزدی آن دزد گفت که یا رسول الله کسی
که مقدم داشته تو او را در اسلام امر میکنی که ببرند دست او را و یا آنکه عضوی که مقدم
داشته ام من آنرا و یا اینکه مقدم داشته تو آنرا در اسلام امر میفرمایی که ببرند آنرا ام ادا
اسلام و یا اعزاز و احترام دست راست است که حسب الشرع الاقدس در دزدی باید بریده
شود و حجت آنکه شاید بوسیله آن نجات یابد آنحضرت صلعم فرمودند که امر میکنم بقطع دست
دزد هرچند که بوده باشد دختر من حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پس شنید حضرت فاطمه زهرا علیها السلام این

گفته

گفتگوی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را با دزد پس آنحضرت از شنیدن آن بسیار محزون و مکدر
شد حضرت جبرئیل علیه السلام با این آیه مبارکه که در سوره زمر است نازل شد مفسرین در شان
نزول این آیه مبارکه ذکر کرده اند که جماعت مشرکان بحضرت پیغمبر صلی الله گفتند که تو بپرست
و زیارت کن بعضی از آلهه ما را تا ما ایمان بیاوریم بخدای تو حق تعالی فرمود قُلْ أَفَغَيْرَ اللّٰهِ
تَأْمُرُونِّي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ
لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ بَلِ اللّٰهَ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ تامرونی
بتخفیف نون و فتح یاء دو نقطه در زیر و تشدید نون و سکون یاء و تأمرونی بدو نون و سکون
یاء قرائت شده لیحبطن با یاء دو نقطه در فوق نیز قرائت نموده اند ترجمه اش بحسب ظاهر آن است
که بگو ای محمد آیا پس غیر خداوند عالمیان را امر میکنید مرا باینکه پرستش نمایم ای جماعت نادانان
و بتحقیق که وحی شده است بتو و بآن کسانیکه بوده اند پیش از تو از انبیا و رسل که اگر شرک
آوری تو هر آینه بهدر رود و ثواب نمیشود عمل تو بجهت عدم خلوص عمل برای خداوند عز و جل
و میشوی تو از جمله زیانکاران بلکه خداوند عالمیان را مخصوص پرستش گردان و بوده باش
از جمله شکرگزارندگان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله محزون شدند پس حضرت جبرئیل علیه السلام
نازل شد با آیه مبارکه که در سوره انبیا است لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللّٰهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ
اللّٰهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ پس تعجب نمود از این حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله حضرت
جبرئیل علیه السلام نازل شد و بآنحضرت اخبار نمود که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام محزون گشته بود
از قول تو که بدزد گفته بودی هرچند که بوده باشد دختر من حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پس حق تعالی
این آیات مبارکات را فرو فرستاد از برای موافقت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که
که اسناد شرک بتو و بذات مقدس اش بشرطیه فرموده تا اینکه آنحضرت راضی و خوشنود گردد
و معلوم شود که کلام مشروط منافی جلالت و بزرگی شان مخاطب و مسند الیه نیست
حدیث ۳۵ سُئِلَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مَعْنَى حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ فَقَالَ خَيْرُ الْعَمَلِ بِرُّ فَاطِمَةَ

دولتهما وفي خبر اخر الولاية ابو صالح في الاربعين عن ابي حامد الاسفرايني باسناده عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله اول شخص يدخل الجنة فاطمة عن النبي قال لما خلق الله الجنة خلقها من نور وجهه ثم اخذ ذلك النور فقذفه فاصابني ثلث النور واصاب فاطمة ثلث النور واصاب عليا واهل بيته ثلث النور فمن اصابه من ذلك النور اهتدى الى ولاية آل محمد ومن لم يصبه من ذلك النور ضل عن ولاية آل محمد الحسين بن زيد بن علي عن الصادق عليه السلم وجابر الجعفي عن الباقر عليه السلم قال النبي صلى الله عليه وآله ان الله ليغضب لغضب فاطمة ويرضى لرضاها ابن شريح باسناده عن الصادق عليه السلم وابو سعيد الواعظ في شرف النبي عن امير المؤمنين عليه السلم وابو صالح المؤذن في الفضائل عن ابن عباس وابو عبد الله العكبري في الابانة ومحمود الاسفرايني في الديانة روو اجمعا ان النبي صلى الله عليه وآله قال يا فاطمة ان الله ليغضب لغضبك ويرضى لرضاك ابو بكر بن مردويه في كتابه بالاسناد عن سنان بن الاويس قال النبي صلى الله عليه وآله حدثني جبرئيل ان الله تعالى لما زوج فاطمة عليا عليهما السلم امر رضوان فامر شجرة طوبى فحملت رقاعا لمحبي آل بيت محمد ثم امطرها ملائكة من نور بعدد تلك الرقاع فاخذت تلك الملائكة الرقاع فاذا كان يوم القيمة واستوت باهلها اهبط الله الملائكة بتلك الرقاع فاذا لقي ملك من تلك الملائكة رجلا من محبي آل بيت محمد دفع اليه رقعة براءة من النار وجاء في كثير من الكتب منها كشف الثعلبي وفضائل ابي السعادات في معنى قوله لا يرون فيها شمسا ولا زمهريرا قال ابن عباس بينا اهل الجنة في الجنة بعد ما سكنوا رأوا نورا اضاء الجنان فيقول اهل الجنة يا رب انك قد قلت في كتابك المنزل على نبيك المرسل لا يرون فيها شمسا ولا زمهريرا فينادي مناد ليس هذا نور الشمس ولا نور القمر وان عليا وفاطمة تعجبا من شيء فضحكا فاشرقت الجنان من نورهما ابو علي الصولي في اخبار فاطمة وابو السعادات

الاويسي

في فضائل العترة بالاسناد عن ابي ذر الغفاري قال بعثني النبي ادعو عليا فاتيت بيته فناديته فلم يجبني فاخبرت النبي صلى الله عليه وآله فقال عد اليه فانه في البيت فاتيت ودخلت عليه فرأيت الرحى تطحن ولا احد عندها فقلت لعلي ان النبي يدعوك فخرج متوشحا حتى اتى النبي صلى الله عليه وآله فاخبرت النبي صلى الله عليه وآله بما رأيت فقال يا اباذر لا تعجب فان لله ملائكة سياحون في الارض موكلون بمعونة آل محمد الحسن البصري وابن اسحق عن عمار وميمونة ان كليهما قالا وجدت فاطمة نائمة والرحى تدور فاخبرت رسول الله صلى الله عليه وآله بذلك فقال ان الله علم ضعف امته فاوحى الى الرحى ان تدور فدارت وقد رواه ابو القاسم البستي في مناقب امير المؤمنين وابو صالح المؤذن في الاربعين عن الشعبي باسناده عن ميمونة وابن فياض في شرح الاخبار وروي انها صلوات الله عليها ربما اشتغلت بصلواتها وعباداتها فربما بكى ولدها فرأى المهد يتحرك وكان ملك يحركه محمد بن علي بن الحسين بن علي عليهم السلم قال بعث رسول الله صلى الله عليه وآله سلمان قال فوقفت بالباب وقفة حتى سلمت فسمعت فاطمة تقرأ القرآن من جوا والرحى تدور من برا ما عندها انيس وقال في اخر الخبر فتبسم رسول الله صلى الله عليه وآله وقال يا سلمان ان ابنتي فاطمة ملأ الله قلبها وجوارحها ايمانا الى مشاشها تفرغت لطاعة الله فبعث الله ملكا اسمه روفائيل وفي خبر اخر جبرئيل فادار لها الرحى وكفاها الله مؤنة الدنيا مع مؤنة الاخرة شرح مؤلف كتاب طاب الله ثراه جعل الجنة مثواه در بيان اين حديث گفته كه مراد به جوا ميان خانه و به برا خارج خانه است وظفر نيافتم من باين دو كلمه در كتب لغت بلي گفته است ابن اثير در نهايه كه در حديث سلمان واقع شده است كه من اصلح جوانيه اصلح الله برانيه اراده كرده است از براني علانيه را والف ونون از زيادتهاي نسبت است واصل براني از قول ايشان است

[illegible]

که میگویند خرج فلان جَوّاً یعنی بیرون رفت بسوی بر و صحرا و صاحب قاموس گفته است جَوّ
میان خانه است مثل جَوّانیه و ابن اثیر در کتاب نهایه گفته است که در صفت حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله واقع شده است جَلیلُ المُشاش یعنی بزرگ بود سرهای استخوانهای آنحضرت
مثل دو مرفق و دو کعب و دو زانو جوهری گفته است که مُشاش سرهای استخوانهای نرم آن
حیوانیست که ممکن است جاویدن آنها و از همین معنی است حدیثی که واقع شده است مُلِئَ
عَمّارٌ ایماناً اِلی مُشاشِه تمام شد کلام جوهری این غلام واهی معروض میدارد که بنا بر
آنچه مؤلف کتاب علیه الرحمة و الرضوان در بیان تحقیق جَوّ او بَرّ ذکر نموده چنانچه در نهایه نیز اف
ذکر شده جَوّانی نیز مذکور است و عبارت نهایه چنین است فی حدیث سلمان اِنَّ لِکُلِّ امرِءٍ
جَوّانیّاً و بَرّانیّاً ای باطناً و ظاهراً و سرّاً و علانیةً و هو منسوبٌ الی جَوِّ البیت و هو داخله
و زیادةُ الالف و النون للتأکید و مضمون حدیث سلمان را ابن اثیر مغایر هم ذکر کرده و در
برّانیه گفته که زیادتی الف و نون از برای زیادتی نسبت و در جوّانیه گفته که زیادتی الف و
نون از برای تأکید است و صاحب قاموس نیز برّانیه را باین عبارت ذکر کرده است مَن قَبُحَ
جوّانیّه اَصلحَ الله برّانیّه نسبةٌ علی غیر قیاس و در نهایه نیز بعد از ذکر برّانیه مذکور است که
لیس فی قدیم الکلام و فصیحه و در کتاب مجمع البحرین نیز مسطور است البرّانیة الظاهرة و الجوّانیة
الباطنة و منه خالطوهم یعنی اعداء الدین بالبرّانیة و لا تخالطوهم بالجوّانیة خلاصه اینکه
اکثر لغویین ذکر کرده اند و با وجود اینکه غیر فصیح شمرده اند مبنی بر جَوّ و بَرّ مشدد است لهذا اهل
در فصل با بجیم ضبط با را مهمله نقل نموده اند و بتخفیف با و تشدید را مهمله ضبط مشهورتر از آنست
که محتاج بتحصیل آن از برّانی باشد و جَوّ مشدد را نیز بمعنی داخل بیت نقل نموده اند بتحصیل آن از
جوّانی ضرور است و ظاهر این حدیث آنست که جَوّ و بَرّ را بدون تشدید واو و را و معتل اللام
بوده باشند هر گاه قلب احد واوین جوّ بالف شده باشد قلب را مهمله بالف شده
خواهد بود و پس اظهر آنست که مراد از برا در این حدیث خاک و زمین باشد چنانچه اصل معنی براست

وجمیع

و جمیع لغویین آن را ذکر کرده اند و صاحب نهایه گفته است و فی حدیث علیّ بن الحسین علیهما
السلام اللّهم صلّ علی محمد عدد الثری و البری و الوری البری التراب و در مجمع البحرین مذکور است
البری التراب و منه صلّ علی محمد و آل محمد عدد الثری و البری و جوهری ذکر کرده است
البری التراب و در قاموس مسطور است البری التراب و جَوّ نیز ناقص و مراد از آن سوز و باطن
با شدت وجدان عشق باشد جمیع اینها را لغویین ذکر کرده اند و در این حدیث شریف صاحب
جوهری گفته الجَوی الحُرقة و شدّة الوجد من عشقٍ او حزنٍ تقول منه جَوِیَ الرجل بالکسر فهو
جَوٍ مثل دَوٍ و الجَوی الحُزن و صاحب قاموس ذکر کرده است الجَوی الحُزن و الحُرقة و شدّة
الوجد و در مجمع البحرین مذکور است که الجَوی الداء فی الجوف و فی صحاح الجوهری الحُرقة و شدّة
الوجد من عشقٍ او حزنٍ و منه رحم الله من داوی جَواه و منه التقوی دواء لجوائهم
و در نهایه مسطور است الجَوی شدّة الوجد من عشقٍ او حزنٍ بنا علیه معنی حدیث اینست که
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام تلاوت قرآن مینمود از سوز و گداز و بحزن تمام و با ذوق عشق
خداوند عالمیان و آسیا در زمین خود بخود میگردید و هر گاه جَوّ در این حدیث بوده باشد
از جوّ چنانچه مؤلف کتاب علیه الرحمه ذکر نموده جوّ بمعنیش که ما بین آسمان و زمین است
چنانچه جمیع لغویین ذکر کرده اند نیز مناسب است جوهری گفته الجَوّ ما بین السماء و الارض صاحب
قاموس ذکر کرده است که الجَوّ الهواء و در مجمع البحرین مسطور است که و یسبّحون الله فی الجوّ
الجوّ بالمدّ و الواو ما بین السماء و الارض و در نهایه مذکور است که الاجواء جمع جَوّ و هو
ما بین السماء و الارض بنا علیه معنی حدیث چنین میشود که صدای تلاوت قرآن آنحضرت
می آمد از میان آسمان و زمین در هوا و آسیا میگردید خود بخود در زمین و الله اعلم مُشاش
بضم میم مثل غراب جمع مُشاشه بضم میم است شیخ طریحی علیه الرحمه ذکر کرده است که المُشاش
بالضمّ واحد المُشاشة کغراب و هو رؤوس العظام اللیّنة التی یمکن مضغها کالمرفقین و
الکتفین و الرکبتین و منه جلیل المُشاش ای عظیمها و منه حدیث شارب الخمر اذا شرب

بقینی مثلثید از بعین قیمنا بن حجر با کنقط در زبر و تشدید راء مهمله بمعنی سبکه و نکوئی آمده
و بعضی ذکر کرده اند که حبر اسم جامع است از برای کل خیر و خوبی و حبره که در اینجا مذکور است
مراد از آن رضاست بجهة آنکه این معنی در ذات مقدس الهی جایز نیست بلکه بمعنی رضا و خوشنودیست
و جهت حسن کنایه وجه بر رضا و خوشنودی آنست که هرگاه کسی اراده کند کاری را روی
می آرد بجانب آن کار و هرگاه ناخوش آید باو چیزی رو میگردانند از آنچیز پس فعلی که اقبال کند
بآن بروی اش واقع شده است رضا و خوشنودی سبب اقبال بر آن پس اطلاق وجه
بر رضا و خوشنودی اطلاق اسم مسبب است بر سبب قذف بقاف و ذال معجمه بمعنی انداختن است
و بقاف و دال مهمله چنانچه در بعض نسخ است بمعنی پاشیدن است و هر دو مناسب است
قنح بوشیدن جفت و بستن نجیر را گویند جوهری گفته قد قنحت الباب اقنحه قنحا
و سقیفه در قاموس مذکور است که عکبرا بضم عین مهمله و سکون کاف و فتح با بیکنقطه در زیر
والف ممدوده و مقصوره اسم قریه است در حوالی بغداد و نسبت بان عکبراوی و عکبری است
و عبدالله بن عکبر بر وزن جعفر یکی از جمله محدثین است شعبی بفتح شین و سکون عین مهمله
یکی از علما و محدثین سنیان لعین است و اسم او عامر است چنانچه فاضل به فقره از
احادیث قبل ازین باسمه مذکور شد و نام جد او شراحیل بوده و تولد او در زمان کفر بنیان
عمر بن الخطاب علیه اللعنة والعذاب واقع شده و او مصاحب بود با عبدالملک بن مروان
که از خلفای بنی امیه است نقل کرده اند از شعبی که او میگفت که من از پانصد محدث کسب
حدیث کرده ام و احادیثی که از ایشان شنیده ام همه را حفظ نموده هیچیک را هرگز
فراموش نکرده ام و او مثل ابن عباس بوده در زمانش و هر حدیثی که او روایت نموده باشد
در نزد سنیان لعین در نهایت صحت است صاحب قاموس ذکر کرده است که شعب
بر وزن منع قبیله است از همدان و شعبی از شعبه همدان است و شعبی بضم شین معجمه بن
حفص شعبی است که منسوبست سوی جدش و شعیبی بکسر شین عبدالله بن مطهر شعبی است

و ایشان

و ایشان هر سه بوده اند از جمله محدثین جوهری نقل کرده است که شعب اسم کوهیست در
یمن و آن کوه دو شعبه دارد حسان بن عمرو الحمیری و اولادش در آنجا مسکن نمودند پس منسوب گشتند
بسوی آن و هر که از آن قبیله در کوفه بوده میگفتند ایشان را شعبیون از جمله ایشان است
عامر بن شراحیل الشعبی شمرده میشوند ایشان از جمله قبیله همدان و هر که از ایشان در شام
بوده میگفتند ایشان را شعبانیون و هر که بود از ایشان در یمن میگفتند ایشان را آل ذی
شعبین و هر که در مصر و مغرب بود میگفتند ایشان را اشعوب یعنی شیخ فاضل رشید
الدین ابو جعفر محمد بن علی بن شهرآشوب المازندرانی علیه الرحمه در کتاب مناقب ذکر
کرده است که پرسیدند از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام از معنی
حی علی خیر العمل پس آنحضرت فرمودند که خیر العمل نیکوئی بحضرت فاطمه زهرا و با اولاد کرام
آنحضرت علیهم السلام است یعنی بشتابید بسوی هر نیکی و خیر با حضرت فاطمه زهرا و اولاد و
کرام آنحضرت صلوات الله علیهم اجمعین و در حدیث دیگر واقع شده است که مراد از خیر العمل
ولایت اهل البیت علیهم السلام است ابو صالح مؤذن در کتاب اربعین بسند مذکور روایت
کرده است از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمودند که اول کسیکه داخل
میشود به بهشت عنبر سرشت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
مرویست که آنحضرت فرمودند که چون آفرید خداوند عالمیان بهشت عنبر سرشت را آفرید
آنرا از نور رضا و خوشنودیش پس خداوند عالمیان گرفت آن نور رضا و خوشنودی
خود را و انداخت در او پاشید پس رسید و خورد بهشت ثلث نور و بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام
ثلث نور و بحضرت علی بن ابی طالب و اهل بیتش ثلث نور پس کسیکه رسیده باشد باو
ازین نور هدایت میابد بسوی ولایت آل محمد و کسیکه نرسیده باشد باو ازین نور
گمراه است از ولایت آل محمد روایت کرده است حسین بن زید نواده حضرت امام زین العابدین
علیه السلام از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و جابر جعفی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که حضرت

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که بدرستیکه خداوند عالمیان بغضب میآید برای غضب حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و خوشنود میشود از خوشنودی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام روایت کرده است ابن شیرویه باسناد خود از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و ابوسعید واعظ در کتاب شرف النبی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و ابوصالح مؤذن در کتاب فضایل از ابن عباس و ابو عبدالله عکبری در کتاب ابانه و محمود اسفراینی در کتاب دیانه روایت کرده‌اند همگی ایشان که بدرستیکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام که ای فاطمه بدرستیکه خداوند عالمیان بغضب می‌آید از غضب کردن تو و خوشنود میشود از خوشنود شدن تو روایت کرده است ابوبکر بن مردویه در کتابش باسناد خود از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمودند که حدیث کرد برای من جبرئیل علیه السلام که بدرستیکه خداوند عالمیان چون حضرت فاطمه زهرا را بآنحضرت علی بن ابی طالب علیهما السلام تزویج نمود بر رضوان خازن جنان امر نمود و رضوان بامر خداوند عالمیان شجره طوبی را مأمور نمود پس درخت طوبی بار آورد شده برات آزادی از آتش دوزخ از برای محبان اهل بیت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله پس حق تعالی مثل قطرات باران ریزانید بر آن درخت طوبی ملائکه از نور را بعدد آن برات پس هر یک از ملائکه نورانی یک برات را برداشت پس چون روز قیامت شود و اهل محشر در آن وادی حسرت جمع شوند و همگی بر احوال خود حیران و گریان باشند در اینوقت فرو فرستد خداوند کریم و رحیم آن ملائکه از نور را با آن برات که برداشته و نگاه داشته‌اند پس آن ملائکه بجوای محشر حاضر شوند و هر یک از آن ملائکه در وقتیکه برسند برای از محبان اهل بیت حضرت محمد صلی الله علیه و آله بدهند بدست او برات آزادی از آتش دوزخ را و نقل شده است در کتب بسیار از آنجمله در کتاب کشف ثعلبی و در کتاب فضایل ابوالسعادات در معنی قول خداوند عالمیان که در سوره مبارکه هل اتی فرموده لا یرون فیها شمسا و لا زمهریرا بدرستیکه گفت ابن عباس

که بعد از آنکه

که بعد از آنکه اهل بهشت در بهشت عنبر سرشت ساکن شوند در آن بهشت ببینند نوری که روشن گردانده بهشت عنبر سرشت را پس بگویند اهل بهشت که ای پروردگار ما بدرستی که تو فرموده در کتابت که منزل است بر پیغمبرت که مرسل است لا یرون فیها شمسا و لا زمهریرا پس منادی از جانب رب العزة ندا کند که ای اهل بهشت عنبر سرشت نوری که دیدید شما نور آفتاب و ماه نیست بدرستیکه حضرت علی بن ابی طالب و فاطمه زهرا علیهما السلام خوشحال و خوشنود شدند از چیزی و خنده کردند پس روشن شد بهشت عنبر سرشت از نور ایشان ابو علی صولی در کتاب اخبار فاطمه و ابوالسعادات در کتاب فضایل عشره روایت کرده‌اند باسناد خود از ابی ذر غفاری که او گفت که فرستاد مرا حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که بطلبم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را پس آمدم من بخانه آنحضرت و ندا کردم آنحضرت را جواب نداد من پس آمدم بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و عرض کردم بخدمت آنحضرت که جوابی نشنیدم پس آنحضرت فرمودند که برگرد بسوی او بدرستیکه او در خانه است پس آمدم من و داخل شدم بر آنحضرت پس دیدم که آسیا خود بخود میگردد و آرد میکند و کسی در نزد آسیا نیست پس گفتم من از برای حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام که بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله شما را میطلبد پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیرون آمد رخت پوشیده و شمشیر بسته تا اینکه رسید بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس من عرض کردم بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آنچه دیده بودم و آرد نمودن آسیا خود بخود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که ای اباذر تعجب مکن از آنچه دیده بدرستیکه از برای خداوند عالمیان است ملائکه سیاحت کننده در زمین که موکل اند بیاری آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین حسن بصری و ابن اسحق روایت کرده‌اند از عمار و میمونه که هر دو ایشان گفتند که ما دیدیم حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را خوابیده بود و آسیا خود بخود میگردید پس عرض کردیم بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آن امر غریب را آنحضرت فرمودند که بدرستیکه خداوند عالمیان دانست ضعف کنیزش حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را

ازکثرت عبادات وطاعات وقلت ماکولات ومشروبات پس وحی کرد باسیا که بگرد
بگردانند پس آسیا بفرموده خداوند عالمیان خود بخود بدور افتاد وبتحقیق که روایت
کرده است این حدیث را ابو القاسم البستی در کتاب مناقب حضرت امیر المؤمنین علیه السلم و ابو صالح
مؤذن در اربعین از شعبی وشعبی باسناد خودش از میمونه و ابن فیاض در کتاب شرح
اخبار وروایت شده است که بدرستیکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بسیار بود که مشغول میشد
بنماز وعبادتش وگهواره فرزندش بی دیده میشد که گهواره متحرک بود بدون
حرکت دهنده ظاهری وملک حرکت میداد آنرا وروایت شده است از حضرت امام محمد
باقر علیه السلم که آنحضرت فرمودند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرستاد سلمان را بخانه حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم سلمان میگوید که چون من بخانه مبارک آنحضرت رسیدم پس در درخانه
آنحضرت ایستادم ایستادنی تا اینکه سلام دهم پس شنیدم من که حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
قرائت قرآن مینمود بسوز وحزن وگداز وبا ذوق ونشاط از شدت عشق خداوند عالمیان
وآسیا میگردید خود بخود ودر زمین وبا شنیدم صدای قرائت حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را از
میان زمین وآسمان وآسیا خود بخود میگردید در زمین ونبود در نزد آسیا انیسی وکسی
وگفت سلمان در آخر حدیث که چون من این امر غریب را گفتم بحضرت رسول رب العالمین
عرض کردم آنحضرت فرمودند که ای سلمان بدرستیکه دختر من حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را
پر گردانیده است حق تعالی دل او را وجوارح او را از ایمان تا سر استخوانهایش چون خالص
گردانید او خود را وخالی نمود دلش را از جمیع امور برای طاعت وبندگی خداوند عز وجل پس
فرستاد خداوند عالمیان ملکی که نام او زوقابیل است ودر حدیث دیگر واقع شده است
که حضرت جبرئیل علیه السلم را فرستاد وگردانید آن ملک مقرب ویا حضرت جبرئیل علیه السلم از برای
حضرت فاطمه زهرا علیها السلم آسیا را وکفایت کرد حق تعالی بجهت حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
مؤنت دنیوی او را با مؤنت اخروی آنحضرت قب ۳۴ علی بن معمر قال خرجت ام ایمن

الی مکة لما توفیت فاطمة علیها السلم وقالت لا اری المدینة بعدها فاصابها عطش
شدید فی الجحفة حتی خافت علی نفسها قال فکسرت عینیها نحو السماء ثم قالت یا رب
اتعطشنی وانا خادمة بنت نبیک قال فنزل الیها دلو من ماء الجنة فشربت ولم تجع
ولم تطعم سبع سنین شرح مولف کتاب طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه در بیان این حدیث
شریف گفته که صاحب قاموس گفته است که کسر نمود از چشمش یعنی غض کرد این غلام داعی
معروض میدارد که صاحب قاموس گفته است غض از چشم بمعنی خفض است ودر خفض معنی نرمی
وگسترانیدن وکشانیدن را ذکر کرده است وهر سه معنی مناسب است وابن اثیر در کسر سستی و
نرمی وضعف را نقل نموده واین معانی نیز مناسب مقام است جحفه بضم جیم وسکون حاء مهمله و
فتح فاء منصله بتاء مکانیست مابین مکه معظمه ومدینه مشرفه ودر سه منزلی مکه از آنجا تا مکه معظمه شصت و
دو میل که بیست وهفت فرسخ وثلث فرسخ باشد بوده وحضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله آنرا میقات
راه شام تعیین فرموده وحال آن موضع را آب گرفته وخراب گشته محاذی ذی الحلیفه است
از جانب شام ودر نزدیکی منزلیست که آنرا رابغ گویند ورابغ در بیابان واقع است ودر آنجا گنبد
سعیدی وقبری در آن هست میگویند که آن قبر یکی از بزرگان صحابه حضرت رسول الله صلی الله
علیه وآله است واسم جحفه اولا مهیعه وقریه عظیمی در آنجا واقع بوده وسیل آن قریه را تمام
خراب نموده واهل آنرا برد وچون سیل جحفی یعنی ربایش را اجحاف بضم جیم گویند بعد از آن باین جهت آن
مکان مسمی بجحفه شد صاحب قاموس نقل کرده است که فرود آمدند در آن بنو عبید برادران
عاد که بیرون کرده بودند ایشانرا عمالقه از مکه بسبب سیل آمد وهمه ایشانرا برد واز آن
تاریخ نامیده شد جحفه احوال ام ایمن که دایه حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله است قبل از این
در شرح حدیث بیست وچهارم این باب مفصلا مذکور شد هر گاه خواهند رجوع بآنجا فرمایند
یعنی شیخ فاضل کامل رشید الدین ابو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب المازندرانی علیه الرحمه
در کتاب مناقب روایت کرده است از علی بن معمر که او گفت که بیرون آمد ام ایمن [illegible]

[illegible]

حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله بسوی مکه معظمه چون حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از دار فانی بدار باقی
رحلت نمود و ام ایمن گفت که من دیگر بعد از وفات حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در مدینه طیبه
نمی‌مانم و آنرا نمی‌بینم پس چون بجانب مکه معظمه روانه شد در منزل جحفه تشنگی عظیم براو عارض
شد بمرتبه که ترسید ام ایمن بر خودش از هلاک پس انداخت چشمهایش را بجانب آسمان
وگفت که ای پروردگار من آیا تشنه میداری مرا و حال آنکه من خدمتکار دختر پیغمبر برگزیده
توام راوی گفت که بعد از عرض کردن ام ایمن این کلام را نازل شد از آسمان بسوی او دلوی
از آب بهشت عنبرسرشت پس ام ایمن آنرا آشامید بعد از آن دیگر گرسنه نشد و چیزی نخورد
ام ایمن تا هفت سال ا قبل از این مذکور شد که ممکن است وقوع شدن هفت سال در حدیث
باعتبار آن باشد که ام ایمن تا هفت سال بعد از آن زنده بوده و اگر تا هزار سال نیز زنده میماند
از برکت آنحضرت محتاج آب وطعام نمیشد نهایت عمرش بعد از آن تا هفت سال باقی بود و مدت
عمر او از هنگام قریب بنود سال میشود چنانچه مفصلا در ضمن حدیث بیست و چهارم این باب
مذکور شد هرکه خواهد رجوع بآنجا فرماید قب ٢٧ مالك بن دينار رأيت في موسم الحج
امرأة ضعيفة على دابة نحيفة والناس ينصحونها لتنكص فلما توسطنا البادية كلّت
دابتها فعذلتها في إتيانها فرفعت رأسها إلى السماء وقالت لا في بيتي تركتني ولا إلى
بيتك حملتني فوعزتك وجلالك لو فعل بي هذا غيرك لما شكوته إلا إليك فإذا شخص
أتاها من الفيفاء وفي يده زمام ناقة فقال لها اركبي فركبت وسارت الناقة كالبرق
الخاطف فلما بلغت المطاف رأيتها تطوف فحلّفتها من أنت فقال أنا شهرة بنت ° فقالت
مسكة بنت فضة خادمة الزهراء عليها السلام ورهنت عليها السلام كسوة لها عند امرأة
زيد اليهودي في المدينة واستقرضت الشعير فلما دخل زيد داره قال ما هذه الأنوار
في دارنا قالت لكسوة فاطمة فأسلم في الحال وأسلمت امرأته وجيرانه وأسلم ثمانون نفسا
وسألت رسول الله صلى الله عليه وآله خادما فقال لا أعلمك ما هو خير من الخادم إذا

صليت صلاة الليل فاطلبي من الله عز وجل خاتما فأتيك بنا ابن حاجتك قالت فدعت
ربها تعالى فإذا بهاتف يهتف يا فاطمة الذي طلبت مني تحت المصلى فإذا الخاتم ياقوت فرفعت المصلى
لا قيمة له فجعلته في إصبعها وفرحت فلما نامت من ليلتها رأت في منامها كأنها
في الجنة فرأت ثلاثة قصور لم تر في الجنة مثلها قالت لمن هذه القصور قالوا لفاطمة
بنت محمد قال فكأنها دخلت قصرا من ذلك ورأت فيه سريرا قد مال على ثلاث
قوائم فقالت ما لهذا السرير قد مال على ثلاث قالوا لأن صاحبته طلبت من الله خاتما
فنزع أحد القوائم وصيغ لها خاتما وبقي السرير على ثلاث قوائم فلما أصبحت دخلت على
رسول الله صلى الله عليه وآله وقصت القصة فقال النبي صلى الله عليه وآله معاشر
آل عبد المطلب ليس لكم الدنيا إنما لكم الآخرة وميعادكم الجنة ما تصنعون بالدنيا
فإنها زائلة غرارة فأمرها النبي صلى الله عليه وآله أن ترد الخاتم تحت المصلى فردت ثم نامت على مصلاها
فرأت في المنام أنها دخلت الجنة فدخلت ذلك القصر ورأت السرير على أربع قوائم
فسألت عن حاله فقالوا ردت الخاتم ورجع السرير إلى هيئته ا ابو جعفر الطوسي في أخبار
الرجال عن أبي عبد الله عليه السلام وعن سلمان الفارسي أنه لما استخرج أمير المؤمنين
عليه السلام من منزله خرجت فاطمة حتى انتهت إلى القبر فقالت خلوا عن ابن عمي فوالذي
بعث محمدا بالحق لئن لم تخلوا عنه لأنشرن شعري ولأضعن قميص رسول الله
على رأسي ولأصرخن إلى الله فما ناقة صالح بأكرم على الله من ولدي قال سلمان
فرأيت والله أساس حيطان المسجد تقلعت من أسفلها حتى لو أراد رجل أن ينفذ
من تحتها لنفذ فدنوت منها وقلت يا سيدتي ومولاتي إن الله تبارك وتعالى بعث أباك
رحمة فلا تكوني نقمة فرجعت الحيطان حتى سطعت الغبرة من أسفلها فدخلت في سطعت
خياشيمنا ا بريدة قال النبي صلى الله عليه وآله إن ملك الموت خيرني فاستنظرته إلى أن أخبر
فحلل ابنتي العمي فقال لها يا بنية لحقني ملك فإنك وبعلك وابنيك معي في الجنة

ميلة

بُشّرت مريم بولدها ان الله يبشرك بكلمة وبُشّرت فاطمة بالحسن والحسين ع في الحديث
ان النبي صلى الله عليه وآله بشرها عند ولادة كل منهما بان يقول لها ليهنك ان
ولدت اماما يسود اهل الجنة وانحل الله تعالى ذلك في عقبها قوله وجعلها كلمة باقية
في عقبه يعني عليا عليه السلم ابو عبد الله عليه السلم كانت مدة حملها تسع ساعات و
ولدت فاطمة الحسن والحسين وبينهما ستة اشهر على رواية وقدت مريم ابنة عمران
وفاطمة بنت محمد وهو خير الناس بابائهم ونذرت ام مريم لله محررا ومحمد ص اكثر
الخلق تقربا الى الله في سائر الاحوال وذلك يوجب ان يكون قد اوفى عند ان سالك الام
عليها السلم باضعاف ما قالت ام مريم موجب فضله على الخلائق وكانت تنذرها من قبل
الام وهو يقتضي ان تتضعف منزلته مما تنذره الاب قوله وكفلها زكريا والزهراء كفلها
رسول الله ص ولا خلاف في فضل كفالة رسول الله على كل كفالة وكفالة اليتيم مندوب
اليها وكفالة الولد واجبة ولدت مريم بعيسى في ايام الجاهلية وولدت فاطمة بالحسن
والحسين على فطرة الاسلام وكان الله اعلم مريم بسلامة منها وبراءة مما حملته فلا يجوز
ان يتطرق اليها خوف والزهراء حملت بهما وهي لا تعلم ما يكون من حالها في الحمل و
الوضع من السلامة والعطب فينبغي ان يكون في ذلك مثوبة زائدة ولذلك فضل الحمو
على الملائكة يوم بدر في القتال لانهم كانوا بين الخوف والرجاء في سلامتهم والملائكة
ليسوا كذلك وقيل لها لا تحزني وقال النبي ص يا فاطمة ان الله يرضى لرضاك وقيل لها
فنفخنا فيها من روحنا وفاطمة عليها السلم خامسة اهل العباء وافتخر جبرئيل بكونه
واحدا منهم قوله من مثلي وانا سادس خمسة وقيل لها تساقط عليك رطبا جنيا فكلي و
اشربي يحتمل ان النخلة والنهر كانا موجودين قبل ذلك لانه لم يعرض لها الرسل ما ينبغي
لمريم والمقام موضع التحويل كانقلاب الحجر ورد الشمس وللزهراء عليها السلم حديث
التمر الصيحاني وتقديس الماء يروى انه بكت ام ايمن وقالت يا رسول الله فاطمة زوجتها

ولم تنثر عليها شيئا فقال ص ام ايمن لم تكذبين فان الله تعالى لما
زوج فاطمة عليا امر اشجار الجنة ان تنثر عليهم من حليها وحللها وياقوتها ودرها عليها
وزمردها واستبرقها فاخذوا منها ما لا يعلمون وكلمت الملائكة مريم ان الله اصطفاك
وطهرك واصطفاك على نساء العالمين اي الدنيا عالم اهلها ونساء كقوله لبني اسرائيل
واني فضلتكم على العالمين وليسوا بافضل من المسلمين قوله كنتم خير امة ثم ان
الصفات في هذه الآية بيانها كما عرفها قوله ان الله اصطفى آدم الى قوله ذرية بعضها
من بعض وفاطمة وذريتها من جملتهم وقال النبي ص فاطمة سيدة نساء العالمين من
الاولين والآخرين وانها لتقوم في محرابها فيسلم عليها سبعون الف ملك من المقربين
وينادونها بما نادت به الملائكة مريم فيقولون يا فاطمة ان الله اصطفاك وطهرك
واصطفاك على نساء العالمين وانه كلما دخل عليها زكريا المحراب وجد عندها
رزقا وليس في نفس الآية ان ذلك كان الله تعالى يخلقه لها او يأتيها به الملك
وانما هو يدل على كثرة شكرها لله تعالى كما تقول رزقني الله اليوم درهما كما قال
كل من عند الله والزهراء من هذا الباب ما لا ينكره مسلم من حديث المقداد
وجابر والطائر والرمان والعنب والتفاح والسفرجل وغيرها وذلك مما يقطع على انها
كانت تأكل ما لم يكن لغيرها من جميع الخلق بعد هبوط آدم وحواء وفي الحديث ان
النبي ص دخل على فاطمة وهي في مصلاها وخلفها جفنة يفور دخانها فاخرجت فاطمة
الجفنة فوضعتها بين ايديهما فقال لعلي عليه السلم انى لك هذا قالت هو من فضل الله
ورزقه ان الله يرزق من يشاء بغير حساب ورزق مريم من الجنة وطعام فاطمة من
رزق الجنة وفي الحديث فاتاني جبرئيل برطبة من رطبها فاكلتها فتحولت ذلك نطفة
في صلبي وقد مدح الله تعالى مريم في القرآن بعشرين مدحة وصح في الاخبار لفاطمة
عشرون اسما كل اسم يدل على فضيلة ذكرها ابن بابويه في كتاب مولد فاطمة وقال لها

ومریم ابنت عمران التی احصنت فرجها یرید بذلک العفاف لا الموسدة والذین برلا
ولم یکن کذلک لجعل حملها له ووضعها ومخاضها بغیر ما جرت به العادة فلما جعل
علی مجری العادة دلّ علی مقالنا ویؤکد ذلک الاخبار الواردة فی مدح التزویج وطلب الولد
وذم العزوبة وقال تعالی للزهراء ولاولادها انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
حسان بن ثابت وان مریم احصنت فرجها وجاءت بعیسی کبدر الدجی وقد احصنت
فاطم بعدها وجاءت بسبطی نبی الهدی نکص نکوص بمعنی رجوع است ودر قرآن مجید در سوره
مبارکه انفال نکص علی عقبیه ودر سوره مبارکه مؤمنین تنکصون که واقع شده بمعنی مذکورست
صاحب قاموس گفته که نکوص مخصوص است برجوع از امر خیر وجوهری که نکوص را بمعنی رجوع مطلق
نقل نموده غلط کرده است واستعمال نکوص در برگشتن از شر نادرست قول صاحب قاموس
موافق معنی آیات مبارکات است عذلتها صیغه متکلم وحده است از فعل ماضی باب ضرب ضمیر
مفعول است که بآن متصل شده است آن عذل بمعنی ملامت وسرزنش است واسم آن عذل بفتح
عین وفتح ذال معجمه است وعذله مثل همزه مردی را گویند که بسیار سرزنش وملامت مردمان
نماید فیفاء بیابان بی آب وگیاه را گویند وجمع آن فیافی است وبنابر تحقیق صاحب قاموس
مقصوره نیز آمده وبیابانی را که در عقیق که احرام گاه اهل عراق است فیفاء الخبار وبیابانی را نیز
که در حوالی مکه معظمه است که از آن منزل مینمایند در ابطح فیفاء الغزال گویند بآن دو معنی نیز حمل لفظ
حدیث ممکن است هتف بمعنی صدا کردن است هاتف یهتف یعنی صدا کننده صدا میکند
سقط از باب منع ونصر آمده سقوط در ولی را گویند که در معنی ریزند ومیگویند سقط الدواء
یعنی خجل گردید ودر واردر معنی او وتکلف حمل معنی حدیث بر آن نتوان نمود ودر بعضی از
نسخ سلعت است واین انسب است سطوع بمعنی بلند شدن است جوهری گفته سطع الغبار
والرائحة والصبح یسطع سطوعا ارتفع غبرة بفتح غین وبا بخطیه در زیر گرد را گویند مثل غبار
بضم غین غبره وغبار هر دو بیکمعنی آمده است وبنابر تحقیق صاحب قاموس غبرة بضم غین

وفتح با

وفتح با نیز غبار را گویند وغبر بضم غین وسکون با رنگ غبار را گویند خیاشیم جمع خیشوم است
لغویین در نقل معنی خیشوم اختلاف نموده بعضی میگویند انف است وبعضی دیگر منتهای بینی
گفته اند وبعضی ما فوق المنخرین را ذکر نموده اند وبعضی گفته اند که خیاشیم استخوانهای رقیق است
که در منتهای انف مابین بینی ودماغ واقع است وبعضی دیگر گفته اند که خیاشیم رگهائی را
گویند که در میان انف است بنابراین دو معنی در بعضی خیاشیم وبنابر معنی اول خیشوم
خواهد بود ودر مجمع البحرین مسطور است که شیخ فقیه علیه الرحمه گفته است که خیشوم حایل بین
المنخرین است ووزن آن فعلول وجمعش خیاشیم است مخاض بفتح میم وبکسر میم نیز بنابر
نقلی درد زاییدن را گویند دجی بضم دال است ودر شرح حسان بمعنی تام وقوی مناسب است
بمعنی مذکور وقریب بآن در لغت مذکورست بمعنی ظلمت مشهور ودر اینجا نامناسب است ابن اثیر
در نهایه گفته است دجی الاسلام ای شاع من دجی اللیل اذا تمت ظلمته والبس کل شیء
واز اصمعی منقول است که دجی اللیل بجهت آن میگویند که میپوشاند جمیع اشیاء را وضبت دجی
بمعنی ظلمت واز این است قول ایشان که گفته اند دجی الاسلام یعنی قوی شد اسلام وپوشانید
جمیع اشیا را تمر صیحانی یک نوع از خرمای مدینه طیبه است که بالفعل آن را تمر صیحانی میگویند وبان
نام مشهور است لغویین در وجه تسمیه آن تمر صیحانی ذکر کرده اند که منسوب بصیحان
گوسفندیست که می بسته اند بدرخت آن ویا اینکه نام آن گوسفند صیاح بوده وصیحانی
گفتن از تغییرات نسبت است مثل صنعانی ودر احادیث در وجه تسمیه آن بصیحانی واقع
شده که روزی از روزها حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله با حضرت امیر المؤمنین علیه السلم میگذشتند
از نخلستانی پس ندا کرد درخت خرمائی بدرخت خرمائی دیگر که این حضرت رسول الله
صلی الله علیه وآله واین وصی بحق او است پس نامیده شد صیحانیه وصیحه بمعنی فریاد است
واز حضرت امیر المؤمنین علیه السلم منقول است که آنحضرت فرمودند که من روزی از روزها

با حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله میگذشتیم از نخلستان مدینهٔ طیبه درخت خرمائی از آن
نخلستان صدا زد به درخت خرمائی دیگر که این پیغمبر برگزیده محمد مصطفی است و آن علی مرتضی است
چون از آن گذشتیم نخلهٔ دوم صدا زد نخلهٔ سوم که این حضرت موسی و برادرش هرون است
چون از این درخت خرما نیز گذشتیم نخلهٔ چهارم نخلهٔ پنجم صدا زد که این حضرت نوح نبی الله است
و حضرت ابراهیم خلیل الله علیهما السلام است پس چون از آن نخله نیز گذشتیم صدا زد نخلهٔ ششم
نخلهٔ هفتم که این حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله سید جمیع پیغمبران و علی مرتضی سید
جمیع اوصیاست پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله تبسم نموده فرمودند که بدرستیکه نامیده
شده است نخل مدینهٔ طیبه صیحانی بجهت آنکه صدا کردند بفضیلت من و فضیلت تو و ممکن است
که منسوب بصیحان باعتبار ندای خداوند عالمیان و ملائکهٔ مقربین و حور العین باشد چون
در وقت تناول نمودن حضرات آل عبا علیهم السلام خرمای بهشت را حق تعالی و جبرئیل و میکائیل
و حور العین بگفتن هنیئاً مریئاً صدا زدند و چون این هدیه و واقعه در مدینهٔ طیبه واقع شد
لهذا این نام و نشان بجهت خرمای مدینهٔ طیبه از آن باقی مانده و نسبت بمقام نسبت جایگیر
وارد شده است در حدیث که روزی از روزها حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بخانهٔ
مبارکهٔ حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام تشریف ارزانی نموده بحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام
فرمودند که ای دختر گرامی من امروز پدر بزرگوارت مهمان تو است حضرت فاطمهٔ زهرا
علیها السلام عرض نمودند که ای پدر بخشید از من بدرستیکه حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام را
گرسنگی بطاقت نموده و از من چیزی میطلبند و من هیچ چیزی نیابم که قوت ایشان نمایم
پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله داخل خانهٔ مبارکهٔ آنحضرت شده و با حضرت امیر المؤمنین و
حسنین و فاطمهٔ زهرا علیهم السلام نشستند و حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام متحیر و متفکر شده و نمیدانست
که چگونه نماید بعد از آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بجانب آسمان نگاه کرده دید که حضرت

جبرئیل علیه السلام بسرعت تمام می آید پس چون حضرت جبرئیل علیه السلام نازل شد گفت که ای محمد
خداوند علی اعلی میرساند بتو سلام و مخصوص میگرداند ترا بتحیه و اکرام و میفرماید بتو که بگو
بحضرت علی بن ابی طالب و حضرت فاطمهٔ زهرا و حسن و حسین علیهم السلام که چه چیز میخواهید شما از میوه‌های
بهشت عنبر سرشت پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که یا علی و یا فاطمه و یا حسن و یا
حسین بدرستیکه خداوند رب العزه دانسته که شما گرسنه اید امر نموده است که چه چیز میخواهید
از میوه‌های بهشت عنبر سرشت ایشان همگی سکوت اختیار نمودند و در جواب بیکدیگر سبقت
نمودند از راه حیا و حجاب با حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله پس حضرت امام حسین علیه السلام
گفت رخصت تو ای پدر بزرگوار یا امیر المؤمنین و رخصت تو ای مادر عالیقدر ای سیده زنان
عالمیان و رخصت تو ای برادر مهربان حسن زکی نیکوکردار من اختیار کنم از برای شما میوه
از میوه‌های بهشت عنبر سرشت را پس همه ایشان گفتند که بگو ای حسین آنچه را که میخواهی و تحقیق
که ما راضی هستیم بآنچه اختیار کنی تو آنرا از برای ما پس حضرت امام حسین علیه السلام عرض کرد که یا
رسول الله صلی الله علیه و آله بگو بحضرت جبرئیل علیه السلام که ما میخواهیم رطب تازهٔ بهشت را حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که حق تعالی میدانست اینرا و مهیا و حاضر گردانیده است آنرا
ای فاطمه برخیز و داخل خانهٔ مخزن خود شو و بیاور نزد ما آنچه را که در آن خانه است پس حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلام داخل آنخانه شد دید در آنخانه طبقی از بلور و در سر آن دستمالی
از سندس سبز کشیده اند و در آن طبق خرمای تر و تازه است در غیر موسمش پس آنرا
برداشته نزد ایشان آورد و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام
پرسید که ای فاطمه از کجا آمده است این برای تو حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام در جواب
آنحضرت عرض نمود که آمده است آن از جانب خداوند عالمیان بدرستیکه حق تعالی روزی
میدهد هر که میخواهد بیگمان زیاده از حد حساب چنانچه تکلم نموده بود با آن مریم بنت عمران

پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بجهت اعزاز و احترام انعام خداوند عالمیان برخواست و آن
طبق را از دست حضرت فاطمه زهرا علیها السلام گرفت و در پیش ایشان بر زمین گذاشت
و آنحضرت نشست و گفت بسم الله الرحمن الرحیم و یکدانه از آن خرما برداشت و در دهن مبارک
حضرت امام حسین علیه السلام گذاشت و فرمود که گوارا و خوش آینده باد بر تو ای حسین بعد از آن
دانهٔ دیگر برداشت و در دهن مبارک حضرت امام حسن علیه السلام گذاشت و فرمود که گوارا و خوش
آینده بر تو ای حسن بعد از آن دانهٔ سوم را برداشت و در دهن مبارک حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام گذاشت و فرمود که گوارا و خوش آینده باد بر تو ای فاطمه بعد از آن دانهٔ دیگر برداشت
و در دهان مبارک حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گذاشت و فرمود که گوارا و خوش آینده باد بر تو ای
علی بن ابی طالب بعد از آن شروع بخوردن نمودند پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دانهٔ
دیگر برداشت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود هنیئا مریئا لک یا علی باز دانهٔ دیگر برداشت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود هنیئا مریئا لک یا علی پس آنحضرت برجست از جا و ایستاد
و بعد از آن نشست و همگی از آن رطب تناول نمودند تا اینکه سیر شدند و مائده بلند شد
باسمان باذن خداوند عالمیان بعد از آن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عرض نمود که ای پدر
عالیمقدار امروز از تو امر عجیب مشاهده نمودم در این تناول مانده از جا جستن نمودی و
ایستادی و بعد از آن باز نشستی پس آنحضرت فرمودند که ای فاطمه بدرستیکه چون من دانهٔ
رطب را اولا بدهن حضرت امام حسین علیه السلام گذاشتم شنیدم که حضرت میکائیل و حضرت
اسرافیل گفتند هنیئا مریئا لک یا حسین پس من بموافقت ایشان گفتم که هنیئا مریئا لک یا حسین
و چون دانهٔ دوم را بدهن حضرت امام حسن علیه السلام گذاشتم شنیدم که حضرت جبرئیل و میکائیل
علیهما السلام گفتند که هنیئا مریئا لک یا حسن من نیز بموافقت ایشان گفتم هنیئا مریئا لک
یا حسن و چون دانهٔ سوم را بدهن تو گذاشتم جمیع حور العین خوشحال و مسرور گشته سر از

غرفها

غرفهای بهشت بیرون کرده نظاره مینمودند خوشحال و خندان میگفتند که هنیئا مریئا
لک یا فاطمه پس من نیز بموافقت ایشان گفتم هنیئا مریئا لک یا فاطمه و چون دانهٔ چهارم را
برداشتم و بدهن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گذاشتم ندائی شنیدم از جانب خداوند علی
اعلی که پیغمبر مود هنیئا مریئا لک یا علی پس من نیز بموافقت خداوند عالمیان گفتم هنیئا
مریئا لک یا علی و چون حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام دانهٔ دیگر برداشت و بعد از آن
نیز دانهٔ دیگر برداشت در هر بار شنیدم صدائی از جانب خداوند عالمیان که میفرماید
هنیئا مریئا لک یا علی پس من بجهت تعظیم و تکریم خداوند کریم و رحیم از جای خود جستم و
بپا ایستادم و نیز شنیدم که خداوند عالمیان میفرماید که ای محمد قسم به بزرگی و جلال
خودم که هرگاه حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام از این ساعت تا روز قیامت از این خرما
تناول نماید هر دانه که او بردارد و من البته میگویم بجهت او لا ینقطع هنیئا مریئا لک یا علی
مخفی نماند مکرر مذکور شده که قدس بفتح قاف و سکون دال و بضم قاف و دال بمعنی پاکی
و پاکیزگیست حکمت که بوده باشد اشاره بحدیثی که در اول باب اول این کتاب مذکور
شد که در وقت ولادت سراسر سعادت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام ده نفر از حوریان بهشت
عنبر سرشت داخل شده بودند و با هر یک از ایشان بود طشتی و ابریقی و در آن ابریقها بود آب
کوثر پس حضرت ساره و آسیه بنت مزاحم و مریم بنت عمران و کلثوم همشیرهٔ حضرت موسی علیهم
آنها از حوریان گرفته و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را با آب کوثر شستند و بعد جامهٔ خوشبوی
بهشت پیچیدند ظاهر آنکه مراد مستدل این باشد که پاک و پاکیزه بودن آب [illegible]
نهرهای مدینهٔ طیبه تمام و تنها نیست از آب کوثر و رطبی که با اینهمه صدا و ندا که هر یک
باوازهٔ تمام بجهت آن سیدهٔ انام از بهشت جاودان آمده که در روی زمین
الی یوم الدین باقی مانده اند الله اعلم مالک بن دینار که در اول این فقره مذکور است
از کمل شیعه و ثقات است قاضی نور الله مرقده ذکر کرده است که او صاحب ایمان

احوال مالک بن دینار رحمه الله تعالی

وثیق و ورع و فیق و مناقب جلیله و همت علیه و فضائل سنیه است چهل سال در بصره
اقامت نمود از نهایت زهد و ورع یکدانه رطب و خرمای آنجا را نخورد و وجه معیشت
او از اجرت نوشتن قرآن مجید بود و از جمله شیعیان خالص الاعتقاد و وکمل اتقیا و ابرار
بود و با حسن بصری هم عصر بود و ولادت او در حال عبودیت پدرش اتفاق افتاد اگرچه
بنده زاده است اما صاحب کرامات عظیمه و ریاضات کثیره است در سنه صد و سی هجری در عهد
مروان حمار فوت شد قدری از فضائل و احوال سلمان علیه الرحمة و الرضوان بعد از این در این
باب مذکور خواهد شد هر گاه خواهند که موقوف باحوال سلمان بهم رسانند رجوع بآنجا فرمایند حسان بن
ثابت که در متن مذکور و قائل شعر مزبور در شان حضرت فاطمه بتول و بضعة الرسول صلوات الله
علیها است حسان بفتح حاء مهمله و تشدید سین مهمله است و اشتقاق آن را از حس و حسن
نقل کرده اند بنا بر اول صیغه فعلان و نون زائده است با الف و غیر منصرف است و بنا بر ثانی
شمه‌ای از احوال حسان شاعر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
فعال و نون اصلی خواهد بود و آن نام یکی از فحول شعرای عرب است که فصیح و بلیغ و از جمله
و سرآمد عصر خود بود و بشرف اسلام مشرف گشته از جمله شعرای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل
اسلام شد و قصاید غرا در شان حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله گفته و این چند بیت
از جمله اشعار اوست که در مدح حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله گفته است الم تر ان الله ارسل
عبده ببرهانه والله اعلی و امجد • فشق له من اسمه لیجله • فذو العرش محمود
وهذا محمد • نبی اتانا بعد یأس و فترة • من الرسل والاوثان فی الارض تعبد •
تعالیت رب العرش من کل فاحش • فایاک نستهدی و ایاک نعبد • ابوسفیان آنحضرت
هجو نموده بود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله جواب ابوسفیان را بحسان رجوع نمود حسان
شعری چند در جواب ابی سفیان بفصاحت و بلاغت تمام گفته است و از آنجمله این بیت است
اتهجوه و لست له بکفو • فشرکما لخیرکما فداء • یعنی تو هجو میکنی حضرت محمد صلی الله
و آله را و حال آنکه کفو و همسر او نیستی پس بد شما فدای خیر شما باد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

لوازم نیز

بعد از شنیدن این بیت فرمود انصف بیت قالته العرب و در احادیث وارد شده
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در شان او فرموده که لا تزال یا حسان مؤیدا بروح
القدس ما نصرتنا بلسانک یعنی همیشه ای حسان تو مؤیدی بروح القدس که تایید حضرت
عیسی و انبیا علیهم السلام باو شده مادامیکه یاری کنی و نصرت دهی ما را بزبانت و علمای اعلام
نقل نموده اند که حسان بن ثابت بن منذر الخزرجی علیه الرحمه مداح حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
بود و او یکی از جمله معمرین و مخضرمین است صد و بیست سال عمر او بود و شصت سال قبل از اسلام
در جاهلیت گذرانیده و بعد از آن مسلمان گشته شصت سال دیگر در اسلام گذرانید مخضرم در عرف
شعرا شاعری را گویند که او درک زمان جاهلیت و اسلام هر دو را نموده باشد چون حسان چنین بوده
لهذا او را مخضرم میگویند شمه‌ای از احوال ام ایمن که دایه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله قبل از این
در این باب در شرح حدیث بیست و چهارم مذکور شد هر گاه خواهند رجوع بآنجا فرمایند یعنی
شیخ کامل فاضل رشید الدین ابو جعفر محمد بن علی بن شهرآشوب المازندرانی علیه الرحمه
در کتاب مناقب روایت کرده است از مالک بن دینار که او گفت که در مکان وداع گاه حاج
که مشایعت کنندگان وداع میکنند حاجیان را دیدم زن ضعیفی را که سوار شده است بر چارپای
لاغر نحیفی باراده حج بیت الله الحرام و مردمان نصیحت میکنند او را که برگردد و رجوع از اراده
سفر حج بیت الله الحرام نماید چون بمیان بیابان رسیدیم چارپای او خسته و مانده شد
پس من منع و سرزنش کردم باو در آمدن باین سفر پس آن زن سر خود را بجانب آسمان بلند کرد
و گفت که نه در خانه ام گذاشتی و نه بخانه ات رسانیدی الهی قسم بحق عزت و جلال
تو که هر گاه با من چنین کاری میکرد غیر تو شکوه میکردم او را مگر بدرگاه تو ناگاه شخصی
آمد بجانب او از بیابان بی آب و گیاه و یا از بیابان بی آب و گیاه و جانب عقیق
و با که در دست آن شخص بود مهار شتری پس گفت بآن زن که باین ناقه سوار شو و
آن زن چون بر آن ناقه سوار شد آن ناقه مثل برق جهنده روان شد پس چون بکعبه

معظمه رسیدیم در اطراف آن زن زاویه دیدم که بطواف بیت الله الحرام اشتغال دارد قسم دادم
او را که تو کیستی آن زن گفت که منم شهره دختر مسکه دختر فضه کنیز حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
و جده من بود حضرت فاطمه زهرا علیها السلم رخت خود را نزد زن یهودی در مدینه مشرفه و
قدری جو از او قرض گرفت پس چون زن یهودی شوهر آن زن داخل خانه خود شد بزنش گفت که چه
چیز است این انوار که حاصل شده است در خانه ما زنش گفت که انوار رخت حضرت فاطمه
زهرا علیها السلم است پس زن یهودی از رخشاینده انوار فی الحال بنور اسلام مشرف شد
و مسلمان شد زن او و همسایهای او تا اینکه مسلمان شدند بسبب آن نور هشتاد نفر از
یهود و حضرت فاطمه زهرا علیها السلم طلب نمود انگشتری از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
آنحضرت فرمودند که تعلیم نمایم تو را چیزی را که آن بهتر از دادن انگشتر باشد تو چون نماز شب
بجا می آوری طلب کن از خداوند عزوجل انگشتری پس بدرستیکه میرساند تو را بحاجت خداوند عالمیان
گفت راوی که پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلم چنانچه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله تعلیم نموده
بود دعا کرد خداوند منان انگشتری طلب نمود پس در آن وقت صدا کننده صدا کرد که ای
فاطمه آنچه را که طلب نمودی از ما در زیر جای نماز تو است پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
جای نماز را برداشت دید انگشتر یاقوتی که قیمت ندارد پس آنرا بانگشت خود کرد و خوشحال
شد پس چون آنحضرت خوابید در خواب دید که گویا در بهشت عنبر سرشت است و در بهشت
سه قصر دید که مثل آن سه قصر در بهشت نبود حضرت فاطمه زهرا علیها السلم پرسید که از
کیست این قصرها گفتند که این قصرها از برای حضرت فاطمه زهرا دختر گرامی حضرت محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله است پس آنحضرت داخل یکی از آن قصرها شد و سیر کرد دید در آن و سریر منور بود
پس دید تختی را که میل کرده است به یک پایه پس آنحضرت پرسید که چرا این تخت میل کرده است
به یک پایه و یک پایه دیگر را ندارد گفتند سه پایه بودن آن بجهة آنست که صاحب این قصر طلب
کرد از خداوند عالمیان انگشتری پس یک پایه این تخت را برداشتند و جهت او انگشتری

ساخته

ساختند تخت بر سه پایه باقی ماند و چون صبح شد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بخدمت
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و قصه خود را بعرض اقدس آنحضرت رسانید حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله فرمودند که ای گروه آل عبد المطلب نیست از برای شما دنیای دنی بدرستیکه
از برای شما است آخرت و وعده گاه شما بهشت عنبر سرشت است چه میکنید شما دنیا را
بدرستیکه دنیای دنی برطرف شونده و بازی دهنده است پس امر کرد حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را باینکه باز گذارد انگشتر را در زیر جای نمازش پس
آنحضرت حسب الفرموده حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله عمل نموده انگشتر را در زیر جای نماز خود
گذاشت و بمکان اصلیش باز گردانید پس آنحضرت ع را در سر جای نماز خواب ربود و در خواب
دید که داخل بهشت عنبر سرشت شده پس داخل شد بآن قصر و دید آن تخت را که بر چهار پایه در
ایستاده پرسید که چون شد که این تخت تو ایم اربع خود قرار گرفت و بپایهای آن تمام
درست شد گفتند که چون صاحبش انگشتر را باز گردانید تخت بهیئت اصلی خود راجع شد
شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه در کتاب اختیار الرجال روایت کرده است از حضرت امام
بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم که گفت سلمان فارسی رحمه الله که چون عمر ابن الخطاب
علیه اللعنه والعذاب با ملاعین دیگر بر سر خانه منوره حضرت فاطمه زهرا علیها السلم ریختند و حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم را بیرون کشیدند حضرت فاطمه زهرا علیها السلم از عقب آنحضرت بیرون
آمد تا اینکه نزد قبر منور حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله رسید و گفت دست بردارید از
پسر عموی من قسم بخداوندی آنچنان اینکه مبعوث گردانید حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را
بحق که اگر چنانچه دست از پسر عموی من برندارید موی سر مبارک خود را پریشان خواهم نمود
و پیراهن مبارک حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را بسر خود خواهم گذاشت و فریاد
خواهم زد و از ظلم و ستم شما بسوی خداوند عالمیان پس بدرستیکه نیست ناقه صالح نبی الله گرامی تر
از فرزندان من در نزد خداوند عالمیان گفت سلمان که پس دیدم من در آن وقت

قسم بخداوند عالمیان که ستونهای دیوارهای مسجد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله کنده شد
از زمین بنحوی که هرگاه اراده مینمود احدی که بگذرد از زیر آنها میگذشت پس چون من
آنحال را مشاهده نمودم بخدمت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام آمدم و عرض کردم که ای سیده
من و ای خاتون من بدرستیکه خداوند عالمیان مبعوث گردانید پدر تو محمد را از برای رحمت
برای عالمیان اشاره باین آیه وافی هدایه وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ پس مبادا تو موجب
غضب پس برگردید دیوارهای مسجد و بجای خود قرار گرفت بنحوی که بلند شد گرد از زیر آنها
و داخل شد آن گرد به بینیهای ما و یا بینیهای بینیهای ما بمعانیی که در شرح مذکور شد بریده
روایت کرده است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که بدرستیکه ملک الموت مخیر کرده
مرا در بقای دنیا و رحلت بعقبا پس من مهلت طلبیدم از او تا نزول حضرت جبرئیل علیه السلام
پس از شنیدن این خبر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام غش کرد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمودند که ای دختر گرامی من محافظت کن بر خود پس بدرستیکه تو و شوهر تو و دو
پسرت با من خواهید بود در بهشت عنبر سرشت بشارت داده شد مریم بفرزندش چنانچه حق تعالی
در سوره مبارکه آل عمران فرموده إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ
وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ و بشارت داده شد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
بحضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام در حدیث وارد شده است که بدرستیکه حضرت پیغمبر
بشارت دادند بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام در وقت ولادت حضرت امام حسن و حضرت امام حسین
علیهما السلام اینکه فرمودند بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام گوارا باد بر تو اینکه زائیدی امامی که سید
اهل بهشت خواهد بود و کامل گردانید خداوند عالمیان آنرا در عقب حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
قول حق تعالی که در سوره مبارکه زخرف فرموده است وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ یعنی
در عقب و ذریه حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق
علیهما السلام روایت شده که آنحضرت فرمودند که بود مدت حمل او یعنی مدت حمل مریم بنابر

ظاهر

ظاهر نه ساعت و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام زائید حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام
بفاصله شش ماه بنابر روایتی که وارد شده است و مریم دختر عمران بود و حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام دختر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است و شرف نسب و بزرگی پیداست
نذر کرد مریم را مادرش حنه که بوده باشد از خدمه بیت المقدس و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
بخشید از جمیع مردمان نزدیکی بجستند بدرگاه خداوند عالمیان در جمیع احوال و این موجب
آنست که آنحضرت تعرض کرده باشند بدرگاه خداوند عالمیان در وقت سؤال کردن حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام باضعاف آنچه گفته بود حنه مادر مریم بقدر فضیلت آنحضرت بر خلایق و بود
نذر مریم از جانب مادرش و این مقتضی آنست که بوده باشد منزلت او اضعف منزلت کسی
که بوده باشد نذر به پدرش قول حق تعالی که فرموده است وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا یعنی کفالت مریم
نمود حضرت زکریا علیه السلام و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را کفالت و نگهداری نمود حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله و خلافی نیست در اینکه کفالت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
افضل است از هر کفالت دیگر و حضرت زکریا علیه السلام که کفالت مریم نمود کفالت یتیم بعنوان
سنت بود و کفالت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را کفالت ولد
بعنوان وجوب بود مریم زائید حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام را در زمان جاهلیت کفر حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام زائید حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام را بر فطرت اسلام و حق تعالی
اعلام نمود مریم را بسلامتی خودش و سلامتی آنچه در شکمش بود پس جایز نمود اینکه راه بیابد
بر مریم بعد از آن اعلام خوف و تفرقه و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام حامله شد بحضرت امام حسن
و حضرت امام حسین علیهما السلام و حال آنکه آنحضرت نمیدانست که حال او چگونه خواهد شد در ایام
حمل و وضع حمل از سلامتی و تعب و سزاوار آنست که بوده باشد در این ثواب بسیار زیاد
و باین سبب فضیلت یافتند مسلمانان بر ملائکه در روز بدر در جنگ بجهت اینکه مسلمانان
بودند در میانه خوف و رجا که آیا کشته شوند و یا بسلامت باقی مانند و ملائکه در خوف و رجا

نمودند و خرم بربقا و سلامتی خود داشتند و گفته شد بمریم علیها السلام که الّا تحزنی قد جعل
ربّک تحتک سریّا و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بجهت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام فرمودند که
ای فاطمه بدرستیکه خداوند عالمیان خوشنود میشود برای خوشنودی تو و گفته شد از برای
مریم علیها السلام که در سوره مبارکه انبیا فنفخنا فیها من روحنا و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
نجم آل عبا است و افتخار کردن حضرت جبرئیل علیه السلام که روح القدس است از قول حضرت جبرئیل
علیه السلام که کیست مثل من و حال اینکه منم ششم آن پنج نفرم که آل عبا اند ثابت و ظاهر است
و از برای حضرت مریم علیها السلام است قول خداوند عالمیان که در سوره مبارکه مریم فرموده تساقط
علیک رطبا جنیّا فکلی واشربی احتمال دارد اینکه بوده باشد درخت خرما و نهری موجود قبل
از آن و با او امر شده باشد که از آن درخت خرما و نهر موجود اکل و شرب نماید فاما درخت و نهر
نبوده باشند از بهشت عنبر سرشت بجهة آنکه باقی نمانده است از آن نهر و درخت اثری مثل آنچه باقی
مانده است برای زمزم و مقام ابراهیم و موضع تنور و انفلاق بحر و ردّ شمس یعنی از برای هر یک از
اینها که معجزه بوده اند اثری و مکانی است و از درخت و نهری که مریم مامور باکل و شرب از آن شده
نام و نشان در روی زمین نیست و از برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است حدیث صحیح
و پاک و پاکیزگی آب که نام و نشان است از رطب صیحانی که بجهت آنحضرت نازل شده و از شستن
و پاکیزه نمودن آنحضرت با آب کوثر در وقت ولادت چنانچه در شرح حدیث مفصلا مذکور شده
و در روایت وارد شده است که بدرستیکه گریه کرد امّ ایمن نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و گفت
بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که یا رسول الله حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را شوهر دادی و نثار نکردی
بر آنحضرت چیزی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که ای امّ ایمن چرا دروغ میگوئی
پس بدرستیکه خداوند عالمیان جل جلاله چون تزویج فرمود حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را بحضرت
علی بن ابی طالب علیه السلام امر فرمود بدرختهای بهشت عنبر سرشت اینکه نثار کنند بر ایشان
از زیورهای بهشت و یاقوت بهشت و دُر بهشت و زمرد بهشت و زر تختهای طلای بهشت
و جامهای بهشت

پس گرفتند ایشان از آنها آنقدر که نمیدانند ایشان حساب آنرا و تکلم نمودند ملائکه مقربین
با مریم علیها السلام که گفتند یا مریم انّ الله اصطفیک و طهّرک و اصطفیک علی نساء العالمین
یعنی ای مریم بدرستیکه خداوند عالمیان برگزید ترا و پاک گردانید ترا و برگزید ترا بر زنان
عالمیان و مراد از زنان عالم اهل زمان او است مثل قول خداوند عالمیان که فرموده است
از برای بنی اسرائیل در سوره مبارکه بقره و انّی فضّلتکم علی العالمین و نیستند بنی اسرائیل
افضل از مسلمانان بجهت آنکه حق تعالی فرموده است بجهة مسلمانان در سوره مبارکه آل عمران
کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و تؤمنون بالله
پس بدرستیکه در آن صفات که در این آیه مبارکه بجهت مریم ذکر شده است مخصوص نیست آن
صفات بمریم یا مریم از برای آنکه فرموده است حق تعالی در سوره مبارکه آل عمران انّ الله
اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض و الله
سمیع علیم و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و ذریه آنحضرت نیز از جمله ایشان است و حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرمودند که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام سیده زنان عالمیان است از اولین و آخرین
و بدرستیکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام چون می ایستد در محراب عبادتش سلام میدهند باو هفتاد
هزار ملک مقرب درگاه احدیت و ندا میکنند او را بآنچه ندا کردند آن ملائکه مریم بنت عمران
پس میگویند یا فاطمة انّ الله اصطفیک و طهّرک و اصطفیک علی نساء العالمین
و بدرستیکه هر وقت که داخل میشد حضرت زکریا علیه السلام بر مریم در محراب عبادتش میدید در نزد او
روزی و نیست در لفظ آیه مبارکه اینکه آن روزی را حق تعالی خلق نموده اختراعا بعنوان معجزه
و یا اینکه می آورد آنرا ملک از برای مریم و بدرستیکه دلالت میکند آیه مبارکه بر کثرت شکر مریم
علیها السلام از برای خداوند عالمیان چنانچه میگوئی تو روزی داده است حق تعالی در امروز بکدام
و چنانچه حق تعالی در قرآن مجید فرموده است که قل کلّ من عند الله یعنی بگو همه از جانب
خداوند عالمیان است و از برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است از آمدن ملائکه از جانب

خداوند عالمیان آنقدر که انکار میکند آنرا مسلمانی از حدیث مقداد بن الاسود و خرما و
انار و انگور و سیب و به و غیر آنها و این از آن خبریست که قطع میکند با آنکه حضرت فاطمه زهرا
علیها السلم میخوردند آنچه را که نبود از برای غیر آنحضرت از جمیع خلق بعد از نزول حضرت آدم و حوا
علیهما السلم از بهشت عنبر سرشت و در حدیث واقع شده است که بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله داخل شد در خانه منوره حضرت فاطمه زهرا علیها السلم و آنحضرت در مصلای خود مشغول
عبادت بود و در عقب آنحضرت تختهٔ بود که فوران مینمود دخان آن پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
آن تخته را بیرون آورد و گذاشت آنرا در پیش روی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم پس پرسید حضرت امیر المؤمنین علیه السلم از حضرت فاطمه زهرا علیها السلم که از
کجا آمده است این از برای تو حضرت فاطمه زهرا علیها السلم در جواب گفت که آن از فضل و کرم
خداوند عالمیان و روزی اوست بدرستیکه حق تعالی روزی میدهد هر که میخواهد بر زیاده از حد
حساب و روزی داد حق تعالی مریم را از بهشت و آفرید حق تعالی حضرت فاطمه زهرا
علیها السلم را از رزق بهشت عنبر سرشت و در حدیث واقع شده است که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرموده اند که بمن داد حضرت جبرئیل علیه السلم دانه رطبی از رطب بهشت پس خوردم
آنرا و گردید آن نطفه در پشت من و تحقیق که مدح نموده است حق تعالی مریم را در قرآن مجید
به بیست صفت و در احادیث معتبره رسیده است که از برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بیست
نام که هر نامی از آن نامها دلالت میکند بر فضیلتی ذکر کرده است آن نامها را شیخ ابن
بابویه علیه الرحمه در کتاب مولد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم ابن غلام داعی معروض میدارد که بیست نام
مذکور قبل از این در باب دوم این کتاب مذکور شد نوزده آنرا مؤلف کتاب طاب الله
ثراه و جعل الجنة مثواه از همین کتاب مناقب که او نقل نموده بود و از کتاب مذکور شیخ ابن
بابویه علیه الرحمه ذکر نموده و یکی دیگر را نیز که در ضمن احادیث معتبره بدان منضم نموده ذکر
نموده هر گاه خواهند رجوع بآنجا فرمایند و حق تعالی فرموده است در شأن مریم که و مریم

ابنت عمران التی احصنت فرجها اراده کرده است حق تعالی باین عفاف و عصمت را
نه علاقه رجال حلال و بهم رسانیدن ذریه را بجهت آنکه هرگاه نبوده باشد چنین بابت که
بوده باشد آبستن شدن او بحضرت عیسی علیه السلم و وضع حمل و در زائیدن او بغیر آنچه جاری
شده است بر آن عادت پس چون گردانید حق تعالی آنها را بر مجرای عادت دلالت میکند
بر کثرت نما و مؤکد است اخباریکه وارد شده است در مدح تزویج و طلب کردن فرزند و محبت
و دوست و حق تعالی برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلم و از برای اولاد کرام آنحضرت فرموده
در سوره مبارکه احزاب إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ
تَطْهِيرًا و حسان بن ثابت که از فصحا و بلغاء عرب و از شعرا و اصحاب حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله و اهل اسلام بوده گفته است وَ إِنَّ مَرْيَمَ أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَجَاءَتْ بِعِيسَى كَبَدْرِ
الدُّجَى ۞ فَقَدْ أَحْصَنَتْ فَاطِمُ بَعْدَهَا ۞ وَجَاءَتْ بِسِبْطَيْ نَبِيِّ الْهُدَى ۞ یعنی هرگاه مریم عفت
ورزید و آورد حضرت عیسی علیه السلم را مثل ماه تمام پس بتحقیق که عفت ورزید حضرت فاطمه
زهرا علیها السلم بعد از مریم و آورد دو نواده پیغمبر هدایت کننده را فصل ۳۸ دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَوَجَدَهُ هُوَ وَفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ يَطْحَنَانِ فِي الْجَارُوشِ فَقَالَ
النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَيُّكُمَا أَعْيَى فَقَالَ عَلِيٌّ فَاطِمَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ لَهَا قُومِي يَا بُنَيَّةُ
فَقَامَتْ وَجَلَسَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَوْضِعَهَا مَعَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَوَاسَاهُ فِي طَحْنِ
الْحَبِّ شرح سه نسخه از کتاب بحار الانوار که در اینوقت در نظر است در هر سه جاروش بجیم
و الف و راء مهمله و واو و شین معجمه است بر وزن قاموس هر چند که نسخ مذکوره غیر مصحح و
معتمد نیست اما اتفاق هر نسخه قرینه صحت است سعی بلیغ نمود لفظ مذکور در کتب لغت ظاهر نشد و
تحصیل کتبی که حدیث مزبور از آن روایت شده در انجا و بر این غلام داعی متعذر است
نهایت اینکه در قاموس مسطور است که جرش بفتح و ضم و کسر و تحریک را و ضم جیم و فتح راء
مصدر ثلث اول شب را گویند و جرش بفتح جیم آخر شب را گویند و جارش گشنده

و بانگ کشیده شده را گویند و مجحنفش غلیظ الجنب و مجحنفشه نفخ میم شتر حاق شکم بزرگ
و جرانیش مثل علادبط بزرگ و عظیم هر شئی را گویند در نهایه مسطور است که قاموس بمعنی
دریای بزرگ است و آن صیغه فاعول است از قمس بمعنی که مراد از لفظ مذکور اول و یا آخر
شب باشد چنانچه دأب عربستان است که در شب آسیا میکنند و یا مراد آسیای بزرگ
باشد و آنرا جاقفش میگویند چنانچه که بمعنی شنیده و جرانیش که بزرگ هر شئی است دلالت
تمام دارد و مؤید آنست مضمون حدیث که حضرت امیر المؤمنین و فاطمه زهرا علیهما السلام هر دو آن
آسیا را میگردانیدند بعد از آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بعوض حضرت فاطمه زهرا علیها السلام با
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرافقت فرمود و معلوم میشود که گردانیدن آنرا دو نفر ضرور در کار
بوده و این دلیل عظمت و بزرگی آنست و در کتاب مهذب اللغة نیز گفته که مجحنفش بکسر میم
دست آسیا را گویند و ابن اثیر ذکر کرده است در نهایه که جرجر صدا را گویند که حاصل
میشود از خوردن چیز درشت و فی الواقع صدای آسیا چنین است و جرجر بمعنی قرش
و جرجرین نیم کوب آمده و جرالشه چیز را گویند که خوب کوبیده نشده باشد و محتمل است که
بوده باشد جاقفش اسم خانه و مکانی بوده باشد آسیای بزرگ در آن منصوب چون
می آید این وزن اسم مکان مثل کانون و از عبارت حدیث منصوب بودن آن نیز
مفهوم میشود و هرگاه بنای تصحیف گذاشته شود هر چه بخاطر هر کس رسد میتواند خواند مثل
جاقفش و غیره و اجتناب از تصحیف علی کل حال اولی و احوط است بنای ترجمه حدیث بر معنی
مذکور که اصل آن از لغت ظاهر بود گذاشته شد والله اعلم یعنی شیخ جلیل القدر سدید الدین
ابو الفضل شاذان بن جبرئیل القمی ساکن مدینه طیبه علیه الرحمه در کتاب فضائل و بعضی از فضلا
و یا شیخ ابن بابویه علیه الرحمه در کتاب روضه روایت کرده اند که حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله تشریف ارزانی فرمودند بخانه حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام پس دید
آنحضرت که حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام هر دو آرد میکنند در آسیای بزرگ

ویا در شب

و یا در شب که دأب عربست پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که کدام یک از شما خسته
و مانده گشته اید حضرت امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد که حضرت فاطمه یا رسول الله پس آنحضرت
فرمودند بفاطمه زهرا صلوات الله علیها که برخیز ای دختر گرامی پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
حسب الفرموده پدر بزرگوار خود برخواست و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نشستند در جائی
که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نشسته بود با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پس رفاقت و همراهی نمود
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله با حضرت سید الوصیین در آرد کردن آن دانه
۳۹ من کتاب معالم العترة لعبد العزیز بن الاخضر باسانیده مرفوعاً الی قتادة
عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله خیر نسائها مریم و خیر نسائها فاطمة
بنت محمد صلی الله علیه و آله وباسناده الی احمد بن حنبل یرفعه الی انس ان النبی
صلی الله علیه و آله قال حسبک من نساء العالمین مریم بنت عمران و خدیجة بنت خویلد
و فاطمة بنت محمد و آسیة امرأة فرعون وباسناده عن انس ان النبی صلی الله علیه
و آله قال حسبک من نساء العالمین مریم بنت عمران و خدیجة بنت خویلد و فاطمة بنت
محمد صلی الله علیه و آله ومنه قالت عائشة لفاطمة علیها السلام الا ابشرک انی سمعت
رسول الله صلی الله علیه و آله یقول سیدات نساء اهل الجنة اربع مریم بنت
عمران و فاطمة بنت محمد و خدیجة بنت خویلد و آسیة بنت مزاحم امرأة فرعون
ومن مسند احمد عن عائشة قالت اقبلت فاطمة علیها السلام تمشی کان مشیتها مشیة
رسول الله صلی الله علیه و آله فقال مرحبا یا بنتی ثم اجلسها عن یمینه او عن شماله
ثم اسر الیها حدیثا فبکت قلت استخصک رسول الله بحدیثه ثم تبکین ثم اسر الیها
حدیثا فضحکت فقلت ما رأیت کالیوم فرحا اقرب من حزن فسألتها عما قال فقالت
ما کنت لافشی سر رسول الله حتی قبض رسول الله صلی الله علیه و آله فسألتها فقالت
اسر الی فقال ان جبرئیل کان یعارضنی بالقرآن فی کل عام مرة و انه عارضنی العام

مرتين ولا أراه الا قد حضر اجلي وانك اول اهل بيتي لحوقا بي ونعم السلف انا لك
فبكيت لذلك فقال ألا ترضين ان تكوني سيدة نساء هذه الأمة ونساء المؤمنين
قالت فضحكت لذلك ورويناه ابن خالويه في كتاب الآل عن ابي عبد الله الحنبلي عن
عن محمد بن احمد بن فضالة عن عبدان بن محمد العسكري عن آبائه عليهم السلم قالوا قال
رسول الله صلى الله عليه وآله لما خلق الله آدم وحوا تبخترا في الجنة فقال آدم لحوا
ما خلق الله خلقا هو احسن منا فاوحى الله الى جبرئيل ائت بعبدي الفردوس الاعلى
فلما دخلا الفردوس نظرا الى جارية على درنوك من درانيك الجنة وعلى رأسها تاج
من نور وفي اذنيها قرطان من نور قد اشرقت الجنان من حسن وجهها فقال آدم
حبيبي جبرئيل من هذه الجارية التي قد اشرقت الجنان من حسن وجهها فقال هذه
فاطمة بنت محمد نبي من ولدك يكون في آخر الزمان قال فما هذا التاج الذي على
رأسها قال بعلها علي بن ابي طالب قال ابن خالويه البعل في كلام العرب خمسة اشياء
الزوج والصنم من قوله أتدعون بعلا والبعل اسم امرأة وبها سميت بعلبك و
البعل من النخل ما شرب بعروقه من غير سقي والبعل السماء والعرب تقول السماء بعل
الارض قال فما القرطان اللذان في اذنيها قال ولداها الحسن والحسين ع قال آدم
حبيبي جبرئيل أخلقوا قبلي قال هم موجودون في غامض علم الله قبل ان تخلق
باربعة آلاف سنة وعن ابن خالويه من كتاب الآل يرفعه الى علي بن موسى الرضا عليه
السلم عن آبائه عليهم السلم عن علي عليه السلم قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله
اذا كان يوم القيمة نادى مناد من بطنان العرش يا معشر الخلائق غضوا ابصاركم
حتى تجوز فاطمة بنت محمد ص وقتادة بن عرفة من رجاله يرفعه الى ابي ايوب الانصاري
قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله اذا كان يوم القيمة نادى مناد من بطنان
العرش يا اهل الجمع نكسوا رؤسكم وغضوا ابصاركم حتى تجوز فاطمة عليها السلم

على الصراط فتمر ومعها سبعون الف جارية من الحور العين ومنه عن نافع بن ابي
الحمراء قال شهدت رسول الله ص ثمانية اشهر اذا خرج الى صلوة الغداة مر بباب فاطمة
عليها السلم فقال السلم عليكم اهل البيت ورحمة الله وبركاته الصلوة انما يريد الله ليذهب
عنكم الرجس ويطهركم تطهيرا ومنه عن الحسين بن علي عن ابيه عن النبي ص انه قال
يا فاطمة ان الله ليغضب لغضبك ويرضى لرضاك ومن كتاب ابي اسحق الثعلبي عن
جميع بن عمير عن عمته قالت سألت عائشة من كان احب الى رسول الله ص فقالت
فاطمة ع قلت انما اسألك عن الرجال قالت زوجها وما يمنعه فوالله ان كان ما علمت
صواما قواما حقيق ان يقول بما يحب الله ويرضى وعن جابر قال ما رأيت فاطمة ع
تمشي الا ذكرت رسول الله ص تميل على جانبها الايمن مرة وعلى جانبها الايسر مرة وعن
عائشة وذكرت فاطمة ع ما رأيت اصدق منها الا اباها ومن كتاب مولد فاطمة ع
لابن بابويه يروى ان النبي ص قال اشتاقت الجنة الى اربع من النساء مريم بنت
عمران وآسية بنت مزاحم زوجة فرعون وهي زوجة النبي ص في الجنة وخديجة
بنت خويلد زوجة النبي في الـ[illegible] فاطمة بنت محمد ص وروى عن علي عليه السلم
قال كنا جلوسا عند رسول الله ص فقال اخبروني اي شيء خير للنساء فعيينا بذلك
كلنا حتى تفرقنا فرجعت الى فاطمة ع فاخبرتها الذي قال لنا رسول الله ص وليس
احد منا علمه ولا عرفه فقالت ولكني اعرفه خير للنساء ان لا يرين الرجال ولا يراهن
الرجال فرجعت الى رسول الله ص فقلت يا رسول الله سألتنا اي شيء خير للنساء و
خير لهن ان لا يرين الرجال ولا يراهن الرجال قال من اخبرك فلم تعلمه وانت
عندي قلت فاطمة فاعجب ذلك رسول الله ص وقال ان فاطمة بضعة مني وروى
عن مجاهد قال خرج النبي ص وهو آخذ بيد فاطمة ع فقال من عرف هذه فقد عرفها
ومن لم يعرفها فهي فاطمة بنت محمد وهي بضعة مني وهي قلبي وروحي التي

بين جنبي فمن اذاها فقد اذاني ومن اذاني فقد اذى الله وعنه قال قال رسول الله
صلى الله عليه وآله ان فاطمة شجنة مني يحطني ما احطها ويرضيني ما ارضاها
وبالاسناد عنه مثله ونقلت من كتاب لابي اسحق الثعلبي عن مجاهد قال خرج رسول
الله صلعم وقد اخذ بيد فاطمة ع فقال من عرف هذه فقد عرفها ومن لم يعرفها فهي فاطمة
بنت محمد كانت بضعة مني وهي قلبي الذي بين جنبي فمن اذاها فقد اذاني ومن
اذاني فقد اذى الله وعن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلعم ان فاطمة شعرة
مني فمن اذى شعرة مني فقد اذاني ومن اذاني فقد اذى الله ومن اذى الله لعنه
الله ملء السموات والارض وعن حذيفة كان رسول الله صلعم لا ينام حتى يقبل عرض
وجنة فاطمة او بين ثدييها وعن جعفر بن محمد عليهما السلم كان النبي صلعم لا ينام
ليلة حتى يضع وجهه بين ثديي فاطمة عليها السلم وروي ان محمد بن ابي بكر
قرأ وما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبي ولا محدث قلت وهل تحدث الملائكة
الا الانبياء قال مريم لم تكن نبية وسارة امرأة ابرهيم قد عاينت الملائكة و
بشروها باسحق ومن وراء اسحق يعقوب [illegible] نبية وفاطمة بنت محمد
كانت محدثة ولم تكن نبية وعن ام سلمة رضي الله عنها قالت كانت فاطمة بنت
رسول الله صلى الله عليه وآله اشبه الناس وجها وشبها برسول الله صلعم وروي
عن علي عليه السلم عن فاطمة عليها السلم قالت قال لي رسول الله صلعم يا فاطمة من
صلى عليك غفر الله له والحقه بي حيث كنت من الجنة روي عن الزهري
عن علي بن الحسين قال قال علي بن ابي طالب عليه السلم لفاطمة عليها السلم سألت
اباك فيما سألت اين تلقينه يوم القيمة قالت نعم قال لي اطلبيني عند الحوض قلت
ان لم اجدك ههنا قال تجديني اذا مستظلا بعرش ربي ولن يستظل بعرشه غيري قالت
فاطمة فقلت يا ابه اهل الدنيا يوم القيمة عراة فقال نعم يا بنية فقلت وانا عريانة

قال نعم

قال نعم وانت عريانة وانه لا يلتفت فيه احد الى احد قالت فاطمة عليها السلم فقلت
له واسوأتاه يومئذ من الله عز وجل فما خرجت حتى قال لي هبط علي جبرئيل الروح
الامين عليه السلم فقال لي يا محمد اقرأ فاطمة السلم واعلمها انها استحيت من الله تبارك
وتعالى فاستحيى الله منها فقد وعدها ان يكسوها يوم القيمة حلتين من نور قال
علي عليه السلم فقلت لها فهلا سألتيه عن ابن عمك فقالت قد فعلت فقال ان عليا
اكرم على الله عز وجل من ان يعريه يوم القيمة شرح درنوك بضم دال مهمله وسكون راء مهمله
وضم نون وسكون واو مثل عصفور بنابر تحقيق صاحب قاموس فرش ريشه دار را گويند
شبيه بگليم و محمل كه مشهور است و جمع آن درانيك است و آنرا درنيك بكسر دال مهمله و ياء
ساكنه و درنيك مثل زبرج نيز گويند چنانچه طنفسه بطاء مثلثه و فاء مثلثه و فتح طا و كسر
فا و بالعكس نيز آنرا گويند و در مجمع البحرين مذكور است كه الدرنوك بضم الدال اسم من
تحتها و نون مضمومة ايضا ستر له خمل ويقال ضرب من البسط [illegible]
البعير وجمعه درانيك از كلام او معلوم ميشود كه درنوك بفتح دال نيز در لغت عرب آمده
با وجود آنكه اتفاق نموده اند صرفيين بر اينكه صيغه فعلول نادر است صعفوق و صندوق
و امثال آن كه در ميان عوام بفتح مشهور است حرف اول آنها مضموم است قرطق بضم قاف
و سكون راء مهمله قبل از اين نيز مذكور شد كه گوشواره را گويند بعل اسم بتي است و قوم الياس
عليه السلم عبادت آن مينموده اند چنانچه حق تعالى در سورة والصافات بآن اخبار فرموده
وان الياس لمن المرسلين اذ قال لقومه الا تتقون اتدعون بعلا وتذرون
احسن الخالقين الله ربكم ورب ابائكم الاولين شيخ طبرسي عليه الرحمة وغير او
نيز نقل كرده اند كه خلاف كرده اند علما در الياس بعضي گفته اند كه او ادريس عليه السلم جد
حضرت نوح عليه السلام است و بعضي گفته اند كه او ذو الكفل است و بعضي گفته اند كه خضر و
الياس يكيست و بعضي گفته اند كه او غير خضر عليه السلام است و او در بيابانها و صحراها

ذكر الياس نبي الله على نبينا و آله و عليه السلم

بباشند و خضر در جزایر و دریاها و در هر روز عرفه در عرفات هر دو حاضر گشته هم را می بینند
و بعضی گفته اند که او پیغمبری بود از بنی اسرائیل از اولاد هرون بعد از حزقیل نبی مبعوث
شد و او پسر عموی حضرت یسع نبی الله است یسع را جانشین خود نمود و یسع بعد از او بمرتبه پیغمبری
سرافراز شد و این اشهر اقوال است والیاس را حق تعالی پر و بال داد و لباس نور بر او پوشانید
و او را بآسمان بالا برد و او عبای خود را از میان هوا از برای یسع بزیر انداخت و از احادیث
معلوم میشود که او در زمین زنده است مانند حضرت خضر علیه السلم تا زمان حضرت صاحب
الزمان علیه صلوات الله الملک المنان و یاری آنحضرت خواهد نمود و با آنحضرت بجهاد در راه
خداوند عالمیان اشتغال خواهد نمود شیخ محمد بن شهر آشوب علیه الرحمه روایت
کرده است که روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله صدایی از قله کوهی شنید که شخصی میگوید
که خداوندا بگردان مرا از امت مرحومه یعنی امت حضرت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله
پس آنحضرت صلعم بالای آنکوه رفت ناگاه نظر مبارکش بر مرد سفید مویی افتاد که قامتش
سیصد ذراع بود چون آنحضرت را مشاهده کرد از جای خود جست و برخواست و دست
بگردن آنحضرت انداخت و گفت من سالی یکمرتبه چیزی میخورم و این وقت طعام خوردن
منست در اینوقت خوانی از آسمان فرود آمد که انواع طعامها در آن بود و حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله با او از آن طعامها تناول نمود و او حضرت الیاس نبی علیه السلم
بود و بعلبک اسم شهریست در ولایت شام و قول ابن خالویه که بعل اسم زنی بوده است
و بآن نامیده شد بعلبک از کتب اهل لغت معلوم نمیشود و شارح جامی علیه الرحمه گفته که
بعل اسم بت و بک نام صاحب آن شهر است از ترکیب این دو اسم نامیده شد بعلبک
و بعل بمعنی آسمان نیز که او نقل کرده است از لغت ظاهر نمیشود و پنج معنی بجهت بعل نقل
کردن فضل و کمال نسبت بصاحبش ابن غلام داعی چهارده معنی که نوشته اند هر یک در کتب
معتبره مسطور است ۱ نقل مشابه زمین بلند که سیل بآن نرسد و ۲ درخت خرما و میوه و زراعت

که بی آب بعل آید آنرا البعل گویند مثل آنکه دیمه میگویند ۳ و درخت خرمائی که بریشه آب خورد آنرا
نیز بعل گویند ابو عمرو گفته است که آنچه از آب باران بعمل آید بعل گویند مثل عذی اصمعی
گفته است که عذی آنست که با آب باران بعمل آید و بعل آنست که بریشه آب خورد نه با آب
باری و نه با آب باران و ۴ باج و خرج در شوره که بجهت آب دادن درخت خرما و انگور دهند
آنرا البعل گویند چنانچه در زراعت و غیره مالوجهات میگویند و ۵ درخت نر خرما را البعل میگویند
و ۶ شوهر را البعل میگویند و از ۷ کلام جوهری معلوم میشود که بعل بر زن نیز اطلاق میشود گفته است
که البعل الزوج والجمع البعولة ویقال ایضا للمرأة بعل وبعلة مثل زوج وزوجة
و ۸ صاحب و مالک را بعل گویند و در لغت ۹ یمن بعل رب را گویند و ۱۰ سید و بزرگ را البعل گویند
و ۱۱ نقل و سنگینی را بعل گویند و ۱۲ اسم پادشاهیست از پادشاهان و ۱۳ اسم کوهیست در راه
حاج شام که آنرا شرف البعل نیز گویند و ۱۴ اسم بتی است که قوم حضرت الیاس آنرا پرستش
مینموده اند شیخ طبرسی علیه الرحمه در تفسیر مجمع البیان نقل نموده که آن بتی بوده است از طلا
غامض در لغت بمعنی مخفی و پنهان است بخلاف مشهور و واضح در حدیث قدسی واقع
شده است إنّ من أغبط أولیائی عندی من کان غامضا فی الناس بطنان بضم بای
یکنقطه و زیر بر وزن سبحان بمعنی میان و داخل است جمع بفتح جیم و سکون میم قیامت را
گویند و حق تعالی در قرآن مجید در سوره مبارکه حمعسق فرموده وتنذر یوم الجمع لا ریب
فیه فریق فی الجنة وفریق فی السعیر و در سوره تغابن فرموده یوم یجمعکم لیوم الجمع
ذلک یوم التغابن مراد از یوم جمع روز قیامت است چون اجتماع جمیع مردمان از اولین و آخرین
در آن روز واقع میشود بآن مناسبت آن روز را روز جمع گویند عیینا صیغه متکلم مع الغیر است
از عی بمعنی عجز مثل رضی یرضی عی یعیی بمعنی درماندن و عاجز شدن و حصر لسان را گویند مخالف بیان
و قدرت بر اطلاق لسان و حق تعالی در قرآن مجید فرموده افعیینا بالخلق الاول یعنی افعجزنا
چنانچه فرموده است انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون قبل از این مذکور شد

که ثَجْعَه بفتح وکسر با بنابر تحقیق صاحب قاموس ونهایه وبفتح با بنابر تصریح جوهری
پاره ایست از گوشت ثُجْجَه بضم وکسر شین معجمه وسکون جیم در هر دو بنابر تصریح ابن اثیر
در نهایه وظاهر کلام جوهری وبضم وکسر وفتح شین وسکون جیم در هر سه بنابر تحقیق صاحب
قاموس بمعنی ریشه پیچیده بدرخت وشاخ درخت مائل متصل بدرخت وشجه در لغت آمده
وهر سه معنی مذکور در حدیث حضرت فاطمه زهرا علیها السلام مناسب است ثَدْی بفتح وکسر ثاء نقطه
وسکون دال مهمله بنابر نقل صاحب قاموس وفتح ثاء سه نقطه وسکون دال مهمله بنابر ذکر
صاحب مجمع البحرین وظاهر کلام جوهری وغیره پستان مرد وزن را گویند وبعضی گفته اند که ثدی
پستان زن وثُنْدُوَه پستان مرد را گویند شَعْر بفتح شین وسکون عین مهمله وبفتح عین
نیز موی را گویند وجمع آن اَشْعار وشُعُور است وبنابر تحقیق صاحب قاموس شِعار بفتح شین
نیز جمع آنست صاحب مجمع البحرین ذکر کرده است که شُعُور بضم شین جمع شَعْر بفتح شین
وسکون عین است مثل فَلْس وفُلُوس واَشْعار جمع شَعَر بفتح شین وفتح عین است
مثل سَبَب واَسْباب وشَعْرَه بفتح شین وفتح وسکون عین یکدانه آنرا گویند وشِعر بکسر شین
کلام موزون منظوم وشَعْر بکسر شین موی لغت را گویند واز کلام لغویین معلوم میشود که شعره
بفتح شین در لغت بمعنی پیشی وموی سفید معز که در احادیث کثیره اعزاز واحترام آن
بسیار واقع شده آمده است وهر یک ازین دو معنی در حدیث حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
مناسبست وتولد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بعد از سایر اولاد کرام آنحضرت در سن چهل و
پنج سالگی حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله که وقت ظهور شیب اسلام است مؤید وتقوی
آنست صاحب نهایه گفته است وفی حدیث تَشَهَّدِ بُكرة وما في عيرِ شَعَرَةٌ واحِدَةٌ ثُمَّ
أَكْثَرَ اللهُ لي مِنَ اللحاءِ وبعد قيل اراد مالي لا بنتٌ واحدةٌ ثم اكثرَ اللهُ مِنَ الولدِ بعد
هكذا أخبر وجوهری گفته است الشَّعْرُ الدُنان فَعْبَرِه والجمعُ شُعُورٌ واَشْعارٌ والواحدة
شَعْرةٌ ويقال لذاى فلانٌ الشَّعْرةَ اذا راى الشيب وحَسْنه گونه روز را گویند وقبل ازین مذکور شد

کهبضم

که بضم واو وجیم وبفتح واو وکسر جیم مثل کلمه نیز آمده است شِبْه بکسر شین معجمه وسکون با بخط
در زبر وشَبَه بفتح شین وفتح با مثل ومانند را گویند وجمع آن اَشْباه است وهر رنگی که موافق
رنگ جمیش باشد ومخالف آن نباشد آنرا اَشْبه گویند ومیگویند تَشابَهَتِ الشيئانِ واِشْتَبَها
یعنی وا داشتیم آنرا در مقام آن دیگری بسبب بودن صفت جامعه در میان ایشان وازان
معنی مشابهت میگویند که زید وعمرو مشابهت دارند باهم یعنی مشارکت دارند در بعضی صفات واین صفت
میباشد ذاتی وظاهری ومیباشد معنوی وباطنی مثل آنکه میگویند که این درهم مثل آن درهم است
ومیگویند که زید مثل شیر است بنابرین معنی حدیث کانَتْ فاطِمَةُ عَلَيْها السَّلامُ اَشْبَهَ النّاسِ وَجْهًا
وَشَبَهًا بِرَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ یعنی شبیه ترین مردمان بود بحسب روی منور ورنگ
مبارک بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله ویا شبیه ترین مردمان بود در اوصاف ذاتی ظاهری
واوصاف معنوی باطنی بحضرت رسول رب العالمین صلی الله علیه وآله اجمعین سَوْءَة چیزیرا گویند
که حیا نمایند از ظهور وبروز آن وآنرا نامیده اند سوءه بجهت آنکه کشف وظهور آن در نزد مردم
بد وناخوش می آید بصاحبش در نهایه مذکور است که السَّوْءَةُ في الاصلِ الفَرْجُ ثُمَّ نُقِلَ اِلى
كُلِّ ما يُسْتَحْيى مِنْهُ اِذا ظَهَرَ مِنْ قَوْلٍ اَوْ فِعْلٍ ودر مجمع البحرین مسطور است که السَّوْءَةُ بالفتحِ وَ
السُّكونِ العَوْرَةُ مِنَ الرَّجُلِ وَالمَرْأَةِ وَالتَّثْنِيَةُ سَوْآتانِ وَالجَمْعُ سَوْآتٌ وَقيلَ سُمِّيَتْ سَوْءَةً
لِاَنَّ انْكِشافَها لِلنّاسِ يَسُوءُ صاحِبَها قبل ازین مذکور شد که حُلَّه بضم حاء مهمله وتشدید
لام است وجمع آن حُلَل است وحُلّه دو جامه را ویا یکجامه بطانه دار را گویند یکجامه بی بطانه
حله نمیگویند محمد بن ابی بکر که درین فقره روایت حدیث از او شده عظیم القدر وجلیل المرتبت
وممدوح وتوثیق وتعریف او در احادیث بسیار واقع شده است اگرچه پدر او ابو بکر ملعون
بود اما مادرش اسماء بنت عمیس خثعمیه بود که مجملا قبل ازین یکی او مذکور شد حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام محمد بن ابی بکر را بسیار دوست میداشت واو را تا منبر مود در اقران
وامثال تفضیل میداد ومحمد در سال حجة الوداع بجهت ابو بکر لعین از اسماء بنت عمیس متولد شد

وکسر وفتح واو وسکون جیم نیز آمده وبنابر تحقیق صاحب قاموس مثل بفتح واو وجیم وبضم جیم

و محمد بن ابی بکر یکی از فضلای ... علیه

و چون ابوبکر بجهنم واصل شد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اسماء بنت عمیس را خواستگاری نمود
و محمد ربیب و پرورده آنحضرت بود و از صغر سن در خدمت آنحضرت و با اوصاف حمیده تربیت
یافت در کتاب مجمع البحرین مذکورست که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میفرمودند که محمد ابن ابی
بکر پسر منست از پشت ابی بکر و روایت شده است از ابن طیار که او گفت که روزی در مجلس
شریف حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام محمد بن ابی بکر مذکور شد آنحضرت
رحمت و صلوات فرستادند براو و فرمودند که محمد بن ابی بکر گفت بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
در روزی از روزها که دست بده که میخواهم با شما بیعت نمایم آنحضرت فرمودند که آیا بیعت
میکنی تو با من محمد بن ابی بکر گفت که بلی میکنیم پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دست مبارک
خود را دراز کردند پس او دست مبارک آنحضرت را گرفت و علانیه و آشکار گفت که شهادت
میدهم بانکه توئی امام مفترض الطاعه و بدرستیکه پدر من در آتش جهنم است و حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام فرمودند که بود نجابت او از جانب مادرش اسماء بنت عمیس نه از جانب
پدرش ابوبکر لعین و در حدیث دیگر از آنحضرت روایت شده که آنحضرت فرمودند که در هر اهل
بیتی نجیب البته میباشد که بذات خود نجیب باشد و نجیب نجبا از اهل بیت محمد بن ابی بکر است
و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که آنحضرت فرمودند که محمد بن ابی بکر بیعت نمود
با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر تبرا و بیزاری از پدرش و قاضی نور الله مرقده بر تبرا و بیزاری
از شیخین ذکر نموده و بعضی از فضلای اعلام نقل کرده اند که چون بیعت [illegible] ابی
محمد بن ابی بکر بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و تبرا و بیزاری از پدر لعینش معلوم و در میان خلایق
شایع شد مردم زبان ملامت و سرزنش باو گشودند و مخاصمها باو نمودند آنجناب
بجهة تسکین قلوب و دشمنان ایشان شعری چند در شان پدر لعینش گفت تا قطع
طمع نفاق و ارتداد بالکلیه از او نمایند و از جمله اشعار او اینست یا ابانا قد وجدنا
ما صلح ● خاب من انت ابوه و افتضح ● انما اخرجنی منک الذی ● اخرج

الدر من الماء الملح ● اکثبت العهد فی ظلم و ما ● قاله المبعوث فیه و نصح ● فبنک
و وصی احمد فی نوبهما ● اولمن ابواب خیبر قد فتح ● و علیک الخزی من رب السماء ● کلما ناح
حمام و صدح ● یا بنی الزهراء انتم عدتی ● و بکم فی الحشر میزانی رجح ● انا اقدح و لابی فیکم ●
لا ابالی ای کلب قد نبح ● و او از جمله جمعی بود که بر سر خانه عثمان ریخت ذکر کرده اند که چون عثمان
لعین را محاصره نمودند محمد بن ابی بکر او را سبقت نموده خود را باو رسانید و گفت که ای کفتار
پیر تو چی خلیفه شده و نیز براو دست انداخته ریش پلید عثمان لعین را گرفت و گفت [illegible]
کردی در مذهب و کیش پلیدت بگونه می بینی صنع حق تعالی را در خویش عثمان لعین گفت که من عثمان
عفانم خلیفه رسول خداوند عالمیانم و حق تعالی بمنزله با من نیکوئی کرده است ای برادرزاده
من از خداوند عالمیان بترس و دست از ریش من بردار اگر پدر تو ابوبکر زنده میبود هرگز
بریش من دست نمی چسپید و بمن خواری و اهانت نمیرسانید و عثمان لعین قرآن مجید را برداشت
و گفت این کتاب حق تعالی است و من بمضمون آن با شما عمل میکنیم و هر نحو که رضا و خواهش شما
باشد چنان مینمایم و هر مقصودی که داشته باشید باجابت مقرون میسازم و با شما در هیچ چیز
مضایقه نمینمایم محمد بن ابی بکر آیه مبارکه یونس را خواند و آنچه گفته بود حضرت جبرئیل علیه السلام
بفرعون ملعون محمد بن ابی بکر آن لعین گفت آلآن و قد عصیت قبل و کنت من المفسدین
و دشنه که در دست داشت بگردن عثمان لعین زد که مجروح و خون روان شد پس کنانه
بن بشر بن عتاب در رسید و عمودی بر کله پلید عثمان لعین زد و سودان بن حمران شمشیری بر
سر آن ملعون زد عثمان لعین بر قفا افتاد مردم از چپ و راست ریخته آن لعین را بشمشیرها
پاره پاره کردند و محمد بن ابی بکر در جنگ جمل و صفین در خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
بود و با آنحضرت یاری و همراهی مینمود و بعد از آن آنحضرت او را والی مصر نمود در امارت
مصر عمرو بن عاص لعین با لشکر عظیم معاویه ملعون با او محاربه نموده در سال سی و هشت هجری
او را بدرجه شهادت رسانیدند و بدن شریف او را در شکم حماری آغشته گردانیدند و بآتش ظلم [illegible]

سوزانید و چون خبر شهادت آن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رسید آن حضرت گریان و متأثر گشته
فرمود و کان لله عبداً صالحاً و کنا و لدنا صالحاً رحمة الله و رضوانه علیه و لعنة الله و
غضبه علی ابیه و قاتلیه الی یوم الدین سفیان لعین معویه ملعون را عتبه بار ام حبیبه
زوجه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خال المؤمنین گویند چرا این بزرگوار را که برادر عایشه ملعونه است
خال المؤمنین نمی گویند معویه ملعون دشمن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و محمد بن ابی بکر از جمله
حواریین و دوست واقعی آن حضرت بود شیخ محمد بن علی بن احمد الفارسی علیه الرحمه در کتاب
روضة الواعظین روایت کرده است از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که آن حضرت فرمودند که چون
روز قیامت شود و خلق اولین و آخرین در صحرای محشر حاضر شوند منادی از جانب رب
العزة ندا کند که کجا یند حواریون حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله پیغمبر برگزیده خداوند جل و علا
آنجنان جماعتی که نشکستند عهد آن حضرت را و متابعت نمودند فرمان آن حضرت را پس برخیزد
سلمان و مقداد و ابوذر پس ندا کند منادی از جانب رب العالمین که کجا یند حواریون حضرت
علی بن ابی طالب وصی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و برادر پیغمبر برگزیده حق جل و علا
پس برخیزد عمرو بن حمق الخزاعی و محمد بن ابی بکر و میثم بن یحیی التمار و اویس قرنی رحمة الله و
رضوانه علیهم اجمعین الی یوم الدین یعنی شیخ عالم زکی علی بن عیسی الاربلی علیه الرحمه در کتاب
کشف الغمة نقل کرده است که عبد العزیز بن اخضر در کتاب معالم العترة روایت کرده است
باسناد خودش از انس بن مالک که او گفت که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند
که بهترین زنان اهل بهشت مریم علیها السلام است و بهترین زنان اهل بهشت عرب بزرگ است حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام دختر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است و ایضاً باسناد خودش
روایت کرده است از احمد بن حنبل که او مرفوعاً روایت نموده است از انس بن مالک که او گفت
که بدرستیکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که بس است ترا از زنان عالمیان
مریم بنت عمران و خدیجه بنت خویلد و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام دختر حضرت محمد مصطفی

صلی الله علیه و آله و آسیه زن فرعون و ایضاً باسناد خودش روایت کرده است از انس
بن مالک که او گفت که بدرستیکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که بس است
ترا از زنان عالمیان مریم دختر عمران و خدیجه دختر خویلد و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام دختر حضرت
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و ایضاً از انس بن مالک روایت کرده است که عایشه ملعونه گفت
بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام که آیا بشارت ندهم ترا بآنچه شنیدم از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
که آن حضرت میفرمود که سیده و بزرگ زنان اهل بهشت چهار نفرند مریم بنت عمران و حضرت
فاطمه بنت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و خدیجه بنت خویلد و آسیه بنت مزاحم زن فرعون
و نقل نموده است از کتاب مسند احمد از عایشه ملعونه که او گفت که آمد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
برفتاری که گویا رفتار حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود پس آن حضرت فرمودند که مرحبا ای دختر
گرامی من پس نشانیدند آن حضرت صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را در جانب راست خود
و یا در جانب چپ خود و تردید از راوی و عایشه هر دو محتمل است پس حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله با حضرت فاطمه زهرا علیها السلام سر گوشی نمود حضرت فاطمه زهرا علیها السلام گریان شد
من گفتم که مخصوص کردانید حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله ترا بحدیث خودش پس تو
گریه میکنی بعد از آن آن حضرت سر گوشی دیگر با فرزند دلبند خود فرمود حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
خندان شد پس گفتم من که ندیده بودم من هرگز مثل امروز خوشنودی نزدیک تر بدلگیری پس
پرسیدم از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از آنچه گفته بود با او حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام در جواب گفت که من افشا نکردم سر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را
تا اینکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از دار فانی رحلت بسرای باقی نمود بعد از وفات
آن حضرت باز از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پرسیدم که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن دو
سر گوشی با شما چه گفت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام گفت که سر گوشی نمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
با من و فرمود که بدرستیکه حضرت جبرئیل علیه السلام را دأب آن بود که عرض مینمود بمن قرآن مجید را

در هر سال یکبار رو برو میکرد که حضرت جبرئیل علیه السلم عرض نمود بمن در این سال قرآن مجید را دو مرتبه
و گمان نمیکنم جهت آنرا مگر اینکه بتحقیق حاضر و نزدیک شده است اجل موعود من و بدرستیکه
تو اول کسی خواهی بود که از اهل بیت من بمن ملحق شود و خوب پیش روی هستم من از برای تو
پس من از شنیدن این خبر محنت اثر رحلت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و یتیم شدن فرزندانم
بتیره و غمگین و گریان شدم پس آنحضرت بار دیگر سرگوشی نموده فرمودند که آیا راضی نیستی باینکه
بوده باشی تو سیده و بزرگ زنان این امت و زنان جمیع مومنان پس من بجهة نهایت
رضا و خوشنودی بعطیه خداوند عالمیان خندان شدم ا و روایت کرده است ابن خالویه
در کتاب آل بسند مذکور از حضرت امام حسن عسکری علیه السلم که آنحضرت روایت نمود از
پدران عالیمقدارش از جد عالیشانش حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله الطاهرین که آنحضرت
فرمودند که چون حق تعالی جل جلاله حضرت آدم و حوا علیهما السلم را آفرید حضرت آدم و حوا
علیهما السلم بتبختر و بزرگی اظهار کردند در بهشت عنبر سرشت حضرت آدم بحوا گفت که نیافریده است
حق تعالی مخلوقی را که بوده باشد آن بهتر و نیکوتر از ما پس وحی کرد حق تعالی بسوی حضرت
جبرئیل علیه السلم که ببر آن دو بنده مرا به بهشت فردوس اعلی پس چون بامر الهی آدم و حوا
داخل شدند به بهشت فردوس اعلی دیدند دختری را که نشسته است بر بالای کرسی از کرسیهای
بهشت عنبر سرشت و بر سر اوست تاج و تاجی از نور و در دو گوش اوست دو گوشواره از
نور بتحقیق که روشن شده است بهشت عنبر سرشت از حسن روی منور او پس آدم علیه السلم گفت
که ای دوست من جبرئیل کیست این دختر با این حسن و جمال که بتحقیق روشن شده است جنان
جاودان از حسن روی پر نور بی مثل او حضرت جبرئیل علیه السلم گفت که او حضرت فاطمه زهرا دختر
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است که پیغمبری است از اولاد تو خواهد بود در آخر الزمان
حضرت آدم علیه السلم پرسید که چه چیز است این تاج آنجنابکه بر سر اوست حضرت جبرئیل علیه السلم
گفت که آن شوهر او حضرت علی بن ابی طالب است گفته است ابن خالویه که بعل در کلام عرب

پنج جزء است

پنج چیز است شوهر را بعل گویند و نام بتی است چنانچه مستفاد میشود از قول خداوند عالمیان
که در سوره والصافات فرموده اتدعون بعلا و بعل اسم زنی است و باسم آن زن نامیده شد شهر
بعلبک و بعل از درخت خرما آنرا گویند که آب بخورد بریشهای خود بدون آب دادن با
و بعل آسمان را گویند و میگویند عرب که آسمان بعل زمین است در شرح حدیث بتحقیق بعل و نقل چهار
معنی بجهة آن مذکور شد حضرت آدم علیه السلم گفت که پس چه چیز است آن دو گوشواره آنجنابکه
در دو گوش اوست حضرت جبرئیل علیه السلم گفت که آن دو گوشواره دو فرزند دلبند او حضرت
امام حسن و امام حسین علیهما السلم اند که زینت زمان و زمین اند حضرت آدم علیه السلم گفت که ای
حبیب من جبرئیل آیا مخلوق شده اند ایشان قبل از من حضرت جبرئیل علیه السلم گفت که ایشان
موجود بودند در علم پوشیده و پنهان خداوند عالمیان پیش از آفرینش تو بچهار هزار سال
و ایضا ابن خالویه در کتاب آل روایت کرده است از حضرت امام رضا علیه السلم که آنحضرت
روایت نمود از پدران عالیمقدارش از جد عالیشانش حضرت امیر المومنین صلوات الله علیهم اجمعین
که آنحضرت فرمودند که فرمود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که چون روز قیامت شود و خلق
اولین و آخرین در آن روز حاضر شوند منادی از جانب رب العزة از بطنان عرش مجید ندا کند
که ای گروه خلایق بپوشید چشمهای خود را تا اینکه بگذرد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم دختر
گرامی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله ا و در حدیث ابی ایوب انصاری چنین روایت
شده که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که چون روز قیامت شود منادی از
جانب رب العزة از میان عرش مجید ندا کند که ای اهل جمع بزیر اندازید سرهای خود را و
بپوشانید چشمهای خود را تا اینکه بگذرد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بر پل صراط پس آنحضرت
بگذرد و از آن و با آن حضرت باشند هفتاد هزار حور از حور العین ا و در کتاب آل ابن خالویه
روایت کرده است از نافع بن ابی الحمرا که او گفت که من هشت ماه در خدمت حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله بودم هر وقت که آنحضرت بیرون آمد برای نماز صبح از در خانه

حضرت فاطمه زهرا علیها السلم گذشت و فرمود که السَّلَامُ عَلَيْكُمْ اَهْلَ الْبَيْتِ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَ
بَرَكَاتُهُ حاضر شد و رسید وقت نماز و این آیه وافی هدایه را که در شان عالیشان ایشان
در سوره مبارکه احزاب نازل شده تلاوت میفرمود اِنَّمَا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ
اَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا و ایضا در کتاب مذکور از حضرت امام حسین علیه السلم روایت
کرده است که آنحضرت از پدر عالیشانش حضرت امیر المؤمنین علیه السلم روایت نموده که
آنحضرت فرمودند که بدرستیکه فرمود حضرت رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که ای
فاطمه بدرستیکه حق تعالی البته بغضب می آید برای غضب تو و خوشنود میشود برای خوشنود
شدن تو و در کتاب ابی اسحق ثعلبی روایت کرده است از جمیع بن عمیر که او روایت نموده
از عمه اش که او گفت که من پرسیدم از عایشه که محبوبترین خلق که بود در نزد حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله عایشه گفت که حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بود من گفتم که بدرستیکه من میپرسم از تو
از مردان عایشه گفت که محبوبترین خلق در نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از مردان شوهر
حضرت فاطمه زهرا علیها السلم حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم بود و چه چیز مانع دوست داشتن
او بود و قسم بخداوند عالمیان که بود حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بسیار روزه گیرنده و بجمیع
عبادات و طاعات و جهاد قیام نماینده و خلیق و حقیق باینکه بگوید آنچه را که دوست
دارد حق تعالی و خوشنود شود بآن خداوند عالمیان و ایضا در کتاب ابی اسحق از
جابر انصاری روایت شده که او گفت که من هرگز ندیدم حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را در
رفتار مگر اینکه بیاد من آمد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که میل میفرمود در رفتار بجانب
راست یکبار و بجانب چپ یکبار و این نحو رفتار را رفتار کبک خوشخرام میگویند و از
عایشه ملعونه روایت کرده است که عایشه ملعونه مذکور ستود حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را
و گفت که ندیده بودم من راستگوتر از او مگر پدر او حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و شیخ
ابن بابویه علیه الرحمه در کتاب مولد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم روایت کرده است که بدرستیکه

حضرت

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که بهشت عنبر سرشت مشتاق است بچهار نفر از
زنان مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم زوجه فرعون و او زوجه حضرت پیغمبر ما صلی الله
علیه و آله خواهد بود در بهشت عنبر سرشت و خدیجه بنت خویلد زوجه حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله در دنیا و آخرت و حضرت فاطمه زهرا علیها السلم دختر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه
و آله و روایت کرده است از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم که آنحضرت فرمودند که نشسته
بودیم در خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس آنحضرت فرمودند که خبر دهید مرا که چه چیز
بهتر است از برای زنان پس ما همه عاجز شدیم از جواب آنحضرت و ندانستیم جواب آنحضرت را
تا اینکه همه متفرق شدیم پس برگردیدم من بسوی حضرت فاطمه زهرا علیها السلم و خبر دادم باو
آنچیزی را که فرموده بود از برای ما حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و نبود در نزد هیچیک از ما
علم آن و نه شناخت آن پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلم فرمود که ولکن من میدانم آنرا
بهتر است از برای زنان اینکه نبینند مردان را و نه ببینند ایشانرا مردان پس برگردیدم
من بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و عرض کردم بخدمت آنحضرت که یا رسول الله
پرسیدید شما از ما که چه چیز بهتر است از برای زنان بهتر است از برای زنان اینکه نبینند
ایشان مردان را و نه ببینند ایشانرا مردان آنحضرت فرمودند که کی خبر داد تورا بآن و تو
حال در نزد من بودی و آنرا نمیدانستی من عرض کردم که خبر داد من آنرا حضرت فاطمه
زهرا علیها السلم پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله تعجب نمودند از کثرت علم و دانش
حضرت فاطمه زهرا علیها السلم و فرمودند که بدرستیکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلم پاره گوشت است
از من و روایت کرده است از مجاهد که او گفت که بیرون آمد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و آنحضرت دست حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را گرفته بود پس آنحضرت فرمود که هر کس شناخته
باشد اینرا پس بتحقیق که شناخته است و هر که نشناخته باشد او را پس بشناسد که
او حضرت فاطمه زهرا علیها السلم دختر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است و او پاره

گوشت من است و او دل پر نور منست و جان منبع ایمان منست آنچنان جاییکه در میان
دو جانب منست پس هر که آزار کند او را پس تحقیق که آزار کرده است مرا و هر که آزار
کند مرا پس تحقیق که آزار کرده است خداوند عالمیان را و ایضا از او روایت کرده است
که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که بدرستیکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
ریشه چسپیده است بمن و با شاخ و نخل مایل است از من بغضب می آورد مرا آنچه بغضب آورد
او را و خوشنود میکند مرا آنچه خوشنود کند او را و مسند نیز از آنحضرت مثل این حدیث را روایت
نموده است و در کتاب ابی اسحق ثعلبی روایت شده است از مجاهد که او گفت که بیرون آمد
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و بتحقیق که گرفته بود دست حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را
و فرمود کسیکه شناخته باشد او را پس تحقیق که شناخته است و کسی که نشناخته باشد او را
پس بشناسد که اوست فاطمه زهرا علیها السلام دختر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و او پاره
گوشت است از من و او دل پر نور منست که در میان دو جانب منست پس هر که آزار کند
او را پس تحقیق که آزار کرده است مرا و هر که آزار کند مرا پس تحقیق که آزار کرده است خداوند عالمیان را
و از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده است که او گفت که حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله فرمودند که بدرستیکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام دختر گرامی و پاره ای سفید مغز و محرم
منست پس کسیکه آزار کند او را پس تحقیق که آزار کرده است مرا و هر که آزار کند مرا پس
تحقیق که آزار کرده است خداوند عالمیان را و کسیکه آزار کند خداوند عالمیان را لعنت نموده است
خداوند عالمیان او را بقدر پری آسمانها و زمین و از حذیفه روایت شده که او گفت که دأب
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله آن بود که نمیخوابید تا اینکه میبوسید عرض گونه منور
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را و میان دو پستان مبارک آنحضرت را و از حضرت امام بحق
ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام روایت شده است که آنحضرت فرمودند که قاعده
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله آن بود که نمیخوابید در هیچ شبی تا اینکه میگذاشت

روی مبارک خود را در میان دو پستان مبارک حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و در روایت
شده است که بدرستیکه محمد بن ابی بکر تلاوت مینمود این آیه مبارکه را که در سوره حج است
این نحو وما ارسلنا من قبلک من رسول ولا نبی ولا محدث راوی گوید که من گفتم
باو که آیا حدیث میکنند ملائکه با پیغمبران یعنی با غیر پیغمبران نیز ملائکه مقربین حرف میزنند
محمد بن ابی بکر در جواب گفت که مریم پیغمبر نبود و ملائکه باو ندا کردند و گفتگو نمودند چنانچه
حق تعالی در سوره مبارکه آل عمران میفرماید واذ قالت الملائکة یا مریم ان الله
اصطفاک وطهرک واصطفاک علی نساء العالمین یا مریم اقنتی لربک واسجدی
وارکعی مع الراکعین و ایضا در سوره مبارکه مذکوره فرموده اذ قالت الملائکة یا
مریم ان الله یبشرک بکلمة منه اسمه المسیح عیسی ابن مریم وجیها فی الدنیا
والآخرة ومن المقربین و ساره زن حضرت ابراهیم علیه السلام بتحقیق که نمودار گشتند ملائکه از برای
او و بشارت دادند او را بحضرت اسحق و بعد از اسحق بحضرت یعقوب که از صلب اسحق متولد خواهد
شد و حال آنکه ساره پیغمبر نبود و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام دختر حضرت محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله محدثه بود که ملائکه باو حرف میزدند و حال آنکه پیغمبر نبود و از ام سلمه زوجه حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله که بهترین زنان آنحضرت بعد از حضرت خدیجه کبری علیها السلام بود روایت شده است
که او گفته بود حضرت فاطمه زهرا علیها السلام دختر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله شبیه ترین
ناس بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در صفات ذاتی ظاهری و صفات معنوی باطنی بود
در رنگ و روی و روایت شده است از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که آنحضرت فرمودند که
فرمود حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند از برای من که ای فاطمه
کسیکه صلوات فرستد بر تو می آمرزد حق تعالی او را و ملحق میگرداند او را بمن در هر
جای بهشت که بوده باشم من یعنی در قصر رفیع حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در خدمت سراسر
سعادت آنحضرت خواهد بود و روایت شده است از حضرت امام زین العابدین علیه السلام

که آنحضرت فرمودند که گفت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بحضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها که
آیا سؤال کردی تو از پدر بزرگوارت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله آنکه در کجا ملاقات
کثیر البرکات آنحضرت مشرف شوی در روز قیامت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام گفت بلی
پرسیدم از آنحضرت و آنحضرت در جواب فرمودند که طلب وجود فایض الجود من نمای
در نزد حوض کوثر من عرض نمودم که اگر شما را در آنجا نیابم در کجا طلب ملازمت سراسر سعادت
شما نمایم آنحضرت فرمودند که خواهی یافت مرا در وقتی که در زیر سایه عرش مجید رب
العالمین ایستاده باشم و در آن روز همگی در آفتاب باشند و در سایه نباشند کسی غیر از من
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عرض کرد که ای پدر بزرگوار اهل دنیا همه در آن روز عریان خواهند
بود آنحضرت فرمودند که بلی ای دختر گرامی من همه برهنه خواهند بود حضرت فاطمه زهرا علیها
عرض کرد که ای پدر فاطمه نیز در آن روز عریان خواهم بود آنحضرت فرمودند که بلی ای
دختر گرامی من تو نیز عریان و برهنه خواهی بود و پدر بسکه در آن روز همه بحال خود درمانده اند
و بیکدیگر ملتفت نمیشوند و احدی نگاه باحدی نمینماید حضرت فاطمه زهرا علیها السلام گفت از
برای حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله که وای از رسوایی و شرمندگی در آن روز از خداوند
عز و جل که عریان و برهنه در نزد او حاضر شوم پس بیرون نیامده بودم من از خدمت سراسر
سعادت آنحضرت یعنی در همان ساعت حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله فرمودند برای من
که نازل شد بر من حضرت جبرئیل روح الامین علیه السلام و گفت از برای من که یا محمد برسان
بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام سلام از جانب خداوند عالمیان و اعلام کن باو باینکه او
چون حیا و حجاب نمود از حق تعالی که نزد او آید عریان در روز قیامت پس حق تعالی جل
جلاله نیز حیا و حجاب کرد از او و اینکه او را برهنه محشور فرماید پس بتحقیق که وعده نمود باو
خداوند عالمیان اینکه بپوشاند باو در روز قیامت دو حله از نور حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود که پس گفتم من بحضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها که آیا نپرسیدی

در آنچه سؤال نمودی

از آنحضرت

از آنحضرت از حال پسر عمت که او چگونه محشور خواهد شد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
گفت که پرسیدم از آن آنحضرت صلی الله علیه وآله در جواب فرمودند که پسر عمت حضرت
علی بن ابی طالب علیه السلام گرامیتر است در نزد خداوند عالمیان از اینکه عریان آورد
او را در روز قیامت و او را برهنه در صحرای محشر حاضر گرداند **فضائل شهر رمضان**
للصدوق عن محمد بن ابراهیم بن اسحق عن احمد بن محمد الکوفی عن المنذر بن
محمد عن الحسن بن علی الخزاز عن الرضا علیه السلام قال فی حدیث طویل کانت
فاطمة علیها السلام اذا طلع هلال شهر رمضان یغلب نورها الهلال و یخفی فاذا
غابت عنه ظهر **شرح** هلال بکسره ماه نو را گویند و جمع آن اهله است و مشهور در میان
لغویین آنست که ماه نو را تا سه شب هلال گویند مثل آنکه اول شهر را تا سه روز غره و شب
اول را غره گویند و بعد از آن تا آخر ماه قمر گویند و بعضی گفته اند که ماه نو را در شب اول هلال
گویند چنانچه روز اول شهر را مفتتح گویند و بعد از آن قمر گویند و علامه حلی علیه الرحمه
گفته است که اینست قول صحیح صاحب قاموس گفته است که ماه شب اول و یا دو
و یا سه شب و یا تا هفت شب را هلال گویند و دو شب آخر ماه را نیز که شب بیست و ششم
و بیست و هفتم باشد هلال گویند و در غیر اینها قمر گویند لغویین ذکر کرده اند که نامیده شده است
ماه نو بهلال بجهت آنکه بلند میکنند مردمان صداهای خود را در وقت دیدن آن بتکبیر
و دون یکدیگر و گفتن تکبیر مشتق است از اهلال که بمعنی بلند کردن صدا است میگویند
اهل المحرم بالحج وقتیکه محرم احرام حج بسته صدا را بگفتن تلبیه بلند نماید **یعنی** شیخ فقیه
ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب فضائل شهر
رمضان بسند معتبر روایت کرده است از حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا که آنحضرت
فرمودند در حدیث طویلی که بود حضرت فاطمه زهرا علیها السلام وقتیکه طلوع میکرد هلال شهر
رمضان غلبه و زیادتی مینمود نور روی مبارک آنحضرت بماه نو و هلال در زیر نور آنحضرت

پوشیده و پنهان میشد پس هرگاه غایب میشد از ماه یعنی روی مبارک نورانی خود را
ازآن مستور میگردانید و یا بمیان خانه میرفت ماه نو شهر رمضان ظاهر و هویدا میشد
این غلام داعی معروض میدارد که ممکن است که جمیع ائمه چنین بوده باشند و ذکر شهر رمضان
بسبب آنست که چون اکثری ناس جویا و متفحص آن میباشند بخلاف اهله دیگر و در وقت
استهلال گاه ماه ظاهر و هویدا و گاه پوشیده و پنهان بوده بملاحظه آن مطلع
آن گشته هلال شهر رمضان مخصوص بذکر شده باشد و یا اینکه بجهت اعزاز و احترام شهر
رمضان و تعیین قیام بر فرائض و سنن آن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام استهلال در آن ماه مینموده
و چون در برابر ماه نو می ایستاده لهذا این امر غریب را اهل بیت مشاهده مینموده اند و در سایر
ائمه آنحضرت استهلال مینموده لهذا شهر رمضان مذکور گشته و هرگاه در هر یک استهلال اهله
مینموده البته هلال از غلبه نور روی مبارک آنحضرت مختفی و پنهان می بوده والله اعلم ۳۹ بنا بالاسناد الی
ابی علی الحسن بن محمد الطوسی عن محمد بن الحسن المعروف بابن الصفار عن محمد بن
معقل العجلی عن محمد بن ابی الصهبان عن ابن فضال عن حمزة بن حمران عن الصادق
عن ابیه علیهما السلام عن جابر بن عبد الله الانصاری رضی الله عنه قال صلی بنا
رسول الله صلی الله علیه و آله صلوة العصر فلما انفتل جلس فی قبلته و الناس
حوله فبینا هم کذلک اذ اقبل علیه شیخ من مهاجرة العرب علیه سمل قد تهلل
و اخلق و هو لا یکاد یتمالک کبرا و ضعفا فاقبل علیه رسول الله صلی الله علیه و آله
یستحثه الخبر فقال الشیخ یا نبی الله انا جائع الکبد فاطعمنی و عاری الجسد فاکسنی
و فقیر فارشنی فقال ما اجد لک شیئا و لکن الدال علی الخیر کفاعله انطلق الی منزل
من یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله یؤثر الله علی نفسه انطلق الی حجرة
فاطمة و کان بیتها ملاصق بیت رسول الله الذی ینفرد به لنفسه من ازواجه
و قال یا بلال قم فقف به علی منزل فاطمة فانطلق الاعرابی مع بلال فلما وقف علی باب

فاطمة نادی باعلی صوته السلام علیکم یا اهل بیت النبوة و مختلف الملائکة و مهبط
جبرئیل الروح الامین بالتنزیل من عند رب العالمین فقالت فاطمة و علیک السلام فمن انت
یا هذا قال شیخ من العرب اقبلت علی ابیک سید البشر مهاجرا من شقة و انا یا
بنت محمد عاری الجسد جائع الکبد فواسینی یرحمک الله و کان لفاطمة و علی فی تلک
الحال و رسول الله ثلثا ما طعموا فیها طعاما و قد علم رسول الله ذلک من شانهما
فعمدت فاطمة علیها السلام الی جلد کبش مدبوغ بالقرظ کان ینام علیه الحسن و الحسین
فقالت خذ هذا ایها الطارق فعسی الله ان یرتاح لک ما هو خیر منه فقال الاعرابی یا
بنت محمد شکوت الیک الجوع فناولتنی جلد کبش ما انا صانع به مع ما اجد من
السغب قال فعمدت لما سمعت هذا من قوله الی عقد کان فی عنقها اهدته لها
فاطمة بنت عمها حمزة بن عبد المطلب فقطعته من عنقها و نبذته الی الاعرابی
فقالت خذه و بعه فعسی الله ان یعوضک به ما هو خیر منه فاخذ الاعرابی العقد
و انطلق الی مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و النبی جالس فی اصحابه فقال
یا رسول الله اعطتنی فاطمة بنت محمد هذا العقد فقالت بعه فعسی الله ان یصنع
لک قال فبکی النبی و قال و کیف لا یصنع الله لک و قد اعطتکه فاطمة بنت
محمد سیدة بنات آدم فقام عمار بن یاسر رحمة الله علیه فقال یا رسول الله اتاذن
لی بشراء هذا العقد قال اشتره یا عمار فلو اشترک فیه الثقلان ما عذبهم الله
بالنار فقال عمار بکم العقد یا اعرابی قال بشبعة من الخبز و اللحم و بردة یمانیة
استر بها عورتی و اصلی فیها لربی و دینار یبلغنی الی اهلی و کان عمار قد باع
سهمه الذی نفله رسول الله صلی الله علیه و آله من خیبر و لم یبق منه شیئا
فقال لک عشرون دینارا و مائتا درهم هجریة و بردة یمانیة و راحلتی تبلغک
اهلک و شبعک من خبز البر و اللحم فقال الاعرابی ما اسخاک بالمال ایها الرجل

[illegible]

وانطلق به عمار فوفاه عمار ما ضمن له وعاد الاعرابي الى رسول الله صلى الله
عليه وآله فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله اشبعت واكتسيت قال الاعرابي
نعم واستغنيت بابي انت وامي قال فاجز فاطمة بصنيعها فقال الاعرابي
اللهم انك اله ما استحدثناك ولا اله لنا نعبده سواك وانت رازقنا على كل
الجهات اللهم اعط فاطمة ما لا عين رأت ولا اذن سمعت فامّن النبي صلى الله على دعائه
واقبل على اصحابه فقال ان الله قد اعطى فاطمة في الدنيا ذلك انا ابوها وما احد
من العالمين مثلي وعلي بعلها ولولا علي ما كان لفاطمة كفو ابدا واعطاها الحسن
والحسين وما للعالمين مثلهما سيدا شباب اسباط الانبياء وسيدا شباب اهل
الجنة وكان بازائه مقداد وعمار وسلمان فقال وازيدكم قالوا نعم يا رسول
الله قال اتاني الروح يعني جبرئيل عليه السلام انها اذا هي قبضت ودفنت يسألها
الملكان في قبرها من ربك فتقول الله ربي فيقولان فمن نبيك فتقول ابي
فيقولان فمن وليك فتقول هذا القائم على شفير قبري علي بن ابي طالب الا و
ازيدكم من فضلها ان الله قد وكل بها رعيلا من الملائكة يحفظونها من بين
يديها ومن خلفها وعن يمينها وعن شمالها وهم معها في حياتها وعند قبرها
عند موتها يكثرون الصلوة عليها وعلى ابيها وبعلها وبنيها فمن زارني بعد
وفاتي فكانما زارني في حياتي ومن زار فاطمة فكانما زارني ومن زار علي بن
ابي طالب فكانما زار فاطمة ومن زار الحسن والحسين فكانما زار عليا ومن
زار ذريتهما فكانما زارهما فعمد عمار الى العقد فطيبه بالمسك ولفه في
بردة يمانية وكان له عبد اسمه سهم ابتاعه من ذلك السهم الذي اصابه
بخيبر فدفع العقد الى المملوك وقال له خذ هذا العقد فادفعه الى رسول الله
صلى الله عليه وآله وانت له فاخذ المملوك فاتى به رسول الله صلى الله عليه وآله

العقد

واخبره بقول عمار فقال النبي صلى الله عليه وآله انطلق الى فاطمة فادفع اليها العقد
وانت لها فجاء المملوك بالعقد واخبرها بقول رسول الله صلى الله عليه وآله فاخذت
فاطمة عليها السلام العقد واعتقت المملوك فضحك الغلام فقالت ما يضحكك يا غلام
قال اضحكني عظم بركة هذا العقد اشبع جائعا وكسى عريانا واغنى فقيرا واعتق عبدا
ورجع الى ربه شرح مؤلف كتاب طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه در بيان الحديث شريف
گفته است که سمل بفتح میم یعنی بر وزن قلم جامه کهنه است وقول جابر راوی حدیث
که گفته است قد تهلل یعنی آمد و مشتق است از قول ایشان که میگویند تهلل وجهه
یعنی که منور شود وظاهر شود در روی او آثار خوشنودی ویا اینکه بوده باشد مراد از آن
جامه وکنایه باشد از انکشاف آن وقول راوی که گفته است فتحدّر الخبر یعنی حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وآله خبر رسید از آمد و سریع میگردانید وترغیب میفرمود او را بر ذکر
احوالش وقول آمد که گفت اثر یعنی صاحب نهایه گفته است که واقع میشود ریاش بر دو
معاش ومال مستفاد واز این معنیست حدیث عائشه که گفته است وتریش مملقها
یعنی میپوشانید وغنی میگردانید فقیر آنرا واصل آن از ریش است یعنی پر وبال طائر گویا که
فقیر انفاق کننده را قیام وپرواز نمیتوانست مثل طائریکه بال وپر او بریده باشد میگویند
دانند بریشید وقتیکه نیکوئی کند باو وقول قرظ برگ سلم است که دباغت میکنند بآن ومیگویند
اتاح الله لفلان یعنی رحم کند حق تعالی باو وقول منغب گرسنگی است وصاحب نهایه
گفته است که میگویند پاره از سوار ارا بعلقة وحید سبب تعجیل واز این است معنی حدیث
حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام که سرعت کنندگان بودند بسوی مراد او بعلقة یعنی سوا
شوندگان بودند بر اسبان ابن غلام داعی معروض میدارد که تهلل بمعنی مذکور
که مؤلف کتاب علیه الرحمة والغفران گفته در لغت آمده اما با کلمه تهلل که ما قبل آن واخلق
که بعد از آن واقع است معنی مذکور مناسب نمینماید انسب آنست که تهلل واخلق هر دو

بيان [illegible]

جانکه آن مرد بسته و در صفت جامه بودن آن کنایه از معنی مذکور ضرور نیست بلکه تملک
معنی مناسب بآن در لغت آمده چنانچه بمعنی مذکور و غیر آن آمده است صاحب قاموس
گفته است تملک کتفعل اِسمٌ للباطل و در اخلاق گفته وخلق ککرم البالی المندرس
والمؤنث وثوب اخلاق اذا کانت الخلوقة فیه کله و جوهری گفته است وقد خلق
الثوب بالضم خلوقة ای بلی واخلق الثوب مثله واخلقته انا یتعدی ولا یتعدی
بنابراین معنی حدیث اینست که بر آن مرد بود جامهٔ کهنهٔ باطل چرکن صاحب نهایه گفته است
که اخلاق الثوب تقطیعه وقد خلق الثوب واخلق بنابراین معنی حدیث آنست که پوشیده
بود آن مرد جامهٔ کهنهٔ باطل پارچه پارچه از کثرت پینها که بر آن بود و پاره پاره بود والفاظ کلمه
باهم ملایم و مناسبست و اما بیان لفظ ریش آنست که مشتق باشد از ریش و ریاش که بمعنی
نفع و مال و وسعت حال و نیکی معاش است نه از ریش و ریش که بمعنی پر و بال است اما
ریش غیر آن ریش است جوهری گفته است الریش للطائر الواحدة ریشة والجمع
علی ارياش والریش والریاش بمعنی وهو اللباس الفاخر مثل اللبس واللباس و
یقال الریش والریاش المال والخصب والمعاش صاحب قاموس گفته است الریش بالکسر
للطیر کالریشة ج ارياش والریاش اللباس الفاخر کالریش کاللبس واللباس والخصب
والاثاث واعطاه مائة بریشها ای بلباسها واحلاسها وراش الصدیق اطعمه وسقاه
واصلح حاله ونفعه پس معلوم شد که ریش و ریاش غیر ریش و ریش بمعنی پر و بال است و در
این ریش ریشه و جمعش ارياش است ابن اثیر نیز در نهایه موافق این معانی را ذکر کرده است
اما حدیث عایشهٔ ملعونه را که در وصف پدر لعینش بر آورده خواسته که بال و پری برای آن
بر پرواز آورد تشبیه و استعاره نموده ریش و مقصوص الجناح را ذکر کرده کلام خود را
مشوش و غیر ملتئم نموده و در حدیث واقع شده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پیراهنی به سه
درهم که قریب بیکجاسی باشد خریده و فرمود که الحمد لله الذی هذا من ریاشه و در

قرآن مجید

قرآن مجید نیز لفظ ریش واقع شده حق سبحانه و تعالی در سورهٔ مبارکهٔ اعراف فرموده است
یا بنی آدم قد انزلنا علیکم لباسا یواری سوآتکم وریشا ولباس التقوی ذلک
خیر ذلک من آیات الله لعلهم یذکرون بعضی از مفسرین ریش را تفسیر کرده اند بانچه
محتاج الیه باشد و بعضی گفته اند که مراد از آن مالست و بعضی مال روایت کرده اند از ابن عباس
و بعضی گفته اند که وسعت حال و نیکویی معاش است و بعضی گفته اند که لباس فاخر و زینت و
جمال است و بعضی گفته اند که مراد خیر و نفع کثیر است شیخ طبرسی علیه الرحمه در تفسیر مجمع البیان
بیان نموده که آنچه ذکر کرده اند مفسرین داخل است در آن و هریک از ایشان تخصیص داده اند
بعض خیر را بذکر بعضی از مفسرین ذکر نموده اند که حق تعالی حکمت انزال لباس را در این
آیه وافی هدایه بیان فرموده است که سه چیز در آن ملحوظ و منظور است یکی ستر عورت
دوم زینت در میان مردم سوم آنکه حق تعالی دوست میدارد که بندگان اظهار و
انکشاف نمایند آثار نعمتهای الهی را و آنها را پوشیده و پنهان ننمایند چنانچه در آیهٔ دیگر
فرموده و اما بنعمة ربک فحدث و در آیهٔ دیگر فرموده قل من حرم زینة الله التی
اخرج لعباده والطیبات من الرزق و پوشیده و پنهان نمودن آن کفران نعمت
الهی است و در حدیث واقع شده که حضرت امام زین العابدین علیه السلام دو جامهٔ جبه
خریدند هریک را بصد درهم و حضرت امام حسین علیه السلام در روز معرکهٔ کربلا جامهٔ
خز قیمتی پوشیده بود و حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام جامهای
خز قیمتی میپوشیدند و حدیث گذاشتن حضرت امام رضا علیه السلام مندیل لباس بقیمت
بر سر مبارک و معارضهٔ مامون ملعون در جواب آنحضرت مشهور است سوم لباس تقوی
که رخت نماز و عبادات باشد و بوده است آن پشم و مو و درشت و بعضی گفته اند که مراد
از لباس تقوی رخت جنگ و جهاد در راه خدای تعالی است پس باید که مومن این سه
نوع لباس را داشته باشد و در وقت هریک آن را بپوشد و ایضا اکثر لغویین ذکر کرده اند

که مشهورست که میگویند اعطاه سبائقتها ای بلبنا بهها فی اعلافها چنانچه در فارسی نیز
میگویند که پادشاه بخشید غلامان چند و اش صد شتر با جل و مهار و بعضی گفته اند که سَغَب
بفتح سین و سکون غین معجمه گرسنگی با وجود تعب است و همین معنی در این حدیث شریف است
در مجمع البحرین مذکورست که هُوَ ساغِبٌ ای جائعٌ و سَغبان و سُغوبٌ جیاعٌ قیل و لا
یکون السَغَب الا الجوع مع التعب و در قاموس مسطورست سَغِبَ کفرح و نصر سَغْباً و
سَغَباً و سَغابةً و سُغوباً و مَسْغَبَةً جاع او لا یکون الا مع تعب و عبارت نهایه در بیان
رَعلة و رَعیل نیز مثل عبارت مذکور در نهایت نموّ است گفته است که الرَعلة قطعة
فرسان و رعیل جماعت خیل است اولا در اطلاق قطعه و جماعت عکس آنچه گفته اند بود
و بعد از آن در معنی رعیل گفته رکبا اعلی الخیل بر رعیل خیل نشستن از خیل شد اسب و در آن عبارت
صاحب مجمع البحرین است چنانچه گفته است الرَعیل قطعةٌ من الخیل و الجماعة من الناس
پس معلوم شد که رعیل مثل چندین است و در فارسی چندین اسب و چندین آدم گویند
در این حدیث شریف نیز مراد چندین ملک است انفتل صیغه مفرد مذکرست از فعل ماضی
باب انفعال یعنی چون فارغ شد آنحضرت ص و برگشت از ادای نماز بعد از بجای آوردن آن
مثل انصرف است لفظا و معنی چو جوهری ذکر کرده است که فتل قلب لفت است تا را که در
آخر کلمه بود قبل از لام در اول گذاشته و فا را نیز قبل از تا گذاشته لام اول کلمه را آخر کلمه
نموده اند و لفت بمعنی پیچیدن و برگشتن است تمالک استطاعت و خود داری نمودن است
ابن اثیر در نهایه گفته است که در حدیث آدم علیه السلام واقع شده که فلما رآه اجوف عرف
انه خلق لا یتمالک ای لا یتماسک و هرگاه وصف کنند انسان را بسبکی و خفت میگویند
انه لا یتمالک یعنی مالک نفس خود نیست و خود را نگهداری و خود داری نمیتواند نمود
تؤثرنا الله علی نفسه یعنی برمیگزینند و مقدم میدارد رضای خداوند عالمیان را بر خواهش
خود و همین معنیست در آیه مبارکه بل تؤثرون الحیوة الدنیا علی الآخرة یعنی بلکه مقدم

میدارید

میدارید و تفضیل میدهید زندگی دنیا را بر آخرت مهاجر کسی را گویند که ترک وطن و بلد و
اهل خود نموده بهجرت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فایز شود و هجرت در لغت ضد وصل است
و هجرتین که در احادیث واقع شده هجرت بحبشه و هجرت بمدینه طیبه است و فضیلت مهاجرین
بسیارست و در احادیث واقع شده که هر که بالطوع و الرغبة داخل اسلام شود او مهاجرست
و هر که هجرت نماید از وطنش ببلاد دیگر بجهة تحصیل علم و یا ادای فریضه حج و یا برای هر غرضی از
اغراض دینی او از جمله مهاجرین بسوی حق تعالی و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله خواهد بود
شُقّة بضم و کسر شین معجمه و تشدید قاف دوری راه و سفر دور و مشقت را گویند صاحب
قاموس گفته الشُقّة بالضم و الکسر البُعد و الناحیة یقصدها المسافر و السفر البعید
و المشقة ج کغرف و عنب قَرَظ بفتح قاف و فتح را مهمله برگ درخت سَلَم است و سَلَم
بفتح سین و لام مثل قلم درخت تلخ احمر را گویند که خار دارد و چوب آن صلب و رزین چون هست
لهذا در آتش آن نیز صلابت و دوام تمام است و واحد آنرا سلمه گویند مثل قلمه و مراد از
جلد گشتن مدبوغ در این حدیث تیماج و نطع و امثال آنست عِقد بکسر عین مهمله و سکون قاف
گردن بند را گویند و جمع آن عقود است مثل حِمل و حُمول صاحب قاموس گفته العِقد
بالکسر القلادة ج عقود شَبع بفتح شین معجمه و سکون با ضد الجوع و شِبَع مثل عنب سیر را
گویند و شِبْع بکسر شین معجمه و سکون با و مثل عنب نیز اسم است از برای آنچه سیر کند انکس را و
شُبعة بضم شین و سکون با آنقدر از خوراکی را گویند که یکبار انکس را سیر کند که در فرس
بخوراک میگویند جوهری گفته الشِبع بالتسکین اسم ما اشبعک من شیء و قیل
شُبعة من طعام بالضم ای قدر ما یشبع به مرة و در قاموس مسطورست الشِبع بالکسر
و کعنب اسم ما اشبعک و شُبعة من طعام بالضم قدر ما یشبع به مرة و الشَبع بالفتح
و کعنب ضد الجوع بُرد بضم با ابجد و سکون را مهمله جامه راه راه را گویند و در غیر راه
راه نیز گاه استعمال مینمایند و جمع آن ابراد و برود است و بُردة بضم با و سکون را و فتح

دال مهمله ملصقه بها جامه سیاه مربع را گویند که نموده بشد بزرگ و وسیع عربان صحرائی آنرا پوشند
و جمع آن بنا بر تحقیق ابن اثیر و جوهری بُرَد بضم با و فتح را است جوهری گفته اَلْبُرْدُ مِنَ
الثِّيَابِ وَالْجَمْعُ بُرُوْدٌ وَاَبْرَادٌ وَالْبُرْدَةُ كِسَاءٌ اَسْوَدُ مُرَبَّعٌ فِيْهِ صِغَرٌ يَلْبَسُهُ الْاَعْرَابُ
وَفِيْ حَدِيْثِ ابْنِ عُمَرَ بُرْدَةٌ فَلَوْتٌ وَالْجَمْعُ بُرَدٌ ایضا جوهری ذکر کرده است کساءٌ فَلُوْتٌ
لَا يَنْضَمُّ طَرَفَاهُ عَلٰى لَابِسِهِ لِصِغَرِهِ هرچند که لغویین تصریح بر آن ننموده اند اما که در یک بُرْد
یعنی بُرْدَه بالحاق تاء وحدت استعمال نموده اند در حدیث شریف و لا و ثنا با معنی اصل
مذکور و ثالث بُرْدٌ واحد بنا بر استعمال مزبور است دینار اشرفی را گویند و جمع آن دنانیر است
لغویین ذکر کرده اند که اصل آن دنّار بوده نون اول ساکن را بدل نموده اند بیاء دینار گویند
و وزن آن در زمان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز بهمین وزن بوده که حال در اشرفی بستی
شایع است و آن یک مثقال شرعی و چهار دانگ و نیم مثقال صیرفی است و از روم اشرفی
بعربستان میبرده اند و سکه بطلا تا زمان عبد الملک بن مروان زده نشده چون عبد الملک
بر تخت سلطنت متمکن شد سکه اشرفی طلا مسکوک نمود درهم بکسر دال و فتح ها زر نقره را
گویند و درهم بکسر ها نیز در لغت آمده و لغویین ذکر کرده اند که آن فارسی معرب است و جمع آن
دراهم است و درهم را درهام بر وزن مثقال نیز گویند و جمع آن دراهیم است و وزن آن در
زمان جاهلیت مختلف و بعضی سبک بوزن چهار دانگ بوده و آنرا درهم طبریه میگفته اند
و بعضی سنگین و بوزن هشت دانگ بوده و آنرا عبدیه و درهم بغلیه میگفته اند منسوب
بپادشاهی که او را رأس البغل میگفته اند و دراهم معدله اسلام هر ده عدد آن بوزن هفت
اشرفی که هفت مثقال شرعی باشد بوده و اهل مدینه طیبه با آن دراهم معامله مینموده اند
پس چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله تشریف شریف بمدینه طیبه آوردند اهل مدینه را
بوزن درهم مکه که شش دانگ بوده ارشاد نمودند و با آن وزن در مدینه طیبه نیز درهم
نقره مسکوک شد ظاهرش آنکه مراد از درهم هجریه در الحدیث این درهم باشد چون لهذا

بهجرت

بهجرت آنحضرت اهل مدینه ارشاد و مسکوک نمودند هجریه میگفته اند و وزنش نیز زیاده بر درهم
طبریه که معمول اهل مدینه طیبه بود بوده است نَفَل بفتح نون و فتح فا غنیمت و هبه را گویند
و اصل آن بمعنی زیادتی و تفضل است چنانچه از آیه مبارکه وَوَهَبْنَا لَهُ اِسْحٰقَ وَيَعْقُوْبَ نَافِلَةً
معلوم است بجهة آنکه حضرت ابراهیم علیه السلام دعا و طلب نمود از حق تعالی حضرت اسحق را
خداوند عالمیان دعای او را مستجاب فرموده و حضرت یعقوب را نیز زیاده از طلب تفضل
فرموده هرچند که همه بتفضل و کرم است و غنیمت را نفل بجهت آن گویند که حق تعالی حلیت
آنرا بر این امت تفضل فرموده از امم سابقه زیادی نمود نَفَلَه که در حدیث شریف مذکور شد واقع است
صیغه مفرد مذکر از نفل ماضی است یعنی سهم غنیمتی که عطا کرده بود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
بعمار صاحب قاموس گفته است که النَّفَلُ بِالتَّحْرِيْكِ الْغَنِيْمَةُ وَالْهِبَةُ ج اَنْفَالٌ وَنِفَالٌ
وَنَفَلَهُ النَّفَلَ وَنَفَّلَهُ وَاَنْفَلَهُ اَعْطَاهُ اِيَّاهُ عمار مذکور در حدیث عمار بن یاسر است که از
اقطاب اربعه و خلص صحابه کرام حضرت رسول الله بوده و کنیه او ابو الیقظان است این کتاب
گنجایش شرح احوال او مفصلا ندارد اما چون معرفت باحوال او در ضمن این حدیث شریف
ضرور است لتتمه اختصار مینماید عمار علیه رحمة الله الملک الغفار در اعلی مرتبه ایمان بوده و
در راه حق تعالی آزارها و شکنجهای تمام کشیده و بهر دو هجرت هجرت حبشه و هجرت بمدینه
مشرفه قیام نموده و بهر دو قبله در خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز گزارده و در جنگ
بدر و غزوات دیگر که بعد از آن واقع شد در همگی حاضر و در هر یک شجاعتها و دلیریها
نموده و در هیچ جنگ فرار ننموده زخمهای مکرر برداشته شمشیر بر کفار میزد و جهاد در
راه خدا مینمود و روایت شده که در یکی از جنگها مسلمانان فرار نمودند و عمار ایستاده و زخم
بسیار برداشته گوشش بریده شد و بر دوشش افتاده بود و او جنگ میکرد
و فریاد میزد و میگفت ای گروه مسلمانان از بهشت میگریزید منم عمار که ایستاده ام در
راه خداوند عالمیان پیش من آیید و در احادیث نبوی واقع شده که آنحضرت فرموده که

ذکر بعضی از احوال و فضایل عمار علیه الرحمة

عمار از سر تا پای خود مملو از ایمان است و ایضا در شان او فرموده‌اند که هر که دشمن عمار باشد
حق سبحانه و تعالی دشمن او باشد و ایضا آنحضرت فرموده‌اند که بهشت عنبر سرشت مشتاق است
بلقای علی بن ابی طالب علیه السلام و ابوذر و سلمان و مقداد و عمار و در تفسیر امام حسن عسکری
علیه السلام روایت شده که روزی از روزها حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نشسته بود و مجلس آنحضرت
مملو از اصحاب آنحضرت بود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در آن بین فرموده‌اند که
کدام یک از شما نفع رسانیده است بجاه و جلال خودش به برادر مومنش حضرت امیر المومنین علیه السلام
عرض کرد که من آنرا کرده‌ام یا رسول الله حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که چگونه
بوده است آن حضرت امیر المومنین علیه السلام عرض کرد که میگذشتم من از راهی دیدم که چسبیده‌اند
بعضی از یهود بعمار بن یاسر و طلب مینمایند از او سی درهم قرضی که عمار از ایشان گرفته
پس چون نظر عمار بمن افتاد و گفت که ای برادر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله اینها گرفته‌اند مرا
مطلب ایشان آزار و خواری منست بجهت دوستداری من شما اهل بیت حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله را پس خلاص کن مرا از دست ایشان بحق جاه و جلال خودت پس من
اراده کردم که از آن یهود التماس و شفاعت عمار را نمایم عمار گفت بمن که ای برادر حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله شما در دل من و در چشم من بزرگ مرتبه تر از آنید که بچنین کافران التماس
و شفاعت مرا نمایید مطلب و التماس من از خدمت شما آنست که التماس و شفاعت نمایید
در نزد کسیکه بر نمیگرداند سؤال شما را و هرگاه طلب نمایید از او اینکه اطراف عالم را پر
از طلا کند البته چنان مینماید پس طلب فرمایید از درگاه او اینکه یاری کند مرا بادای قرض
و مستغنی گرداند از قرض داری او پس بجهت عمار حسب المسئول او از درگاه الهی دعا
طلب نمودم و بعد از آن بعمار گفتم که بردار هر چه پیش روی خودت سنگ یا کلوخی هر سنگی
حق تعالی میگرداند آنرا برای تو طلا میگداخته پس عمار دست زد و سنگی که بقدر چند
من بود برداشت پس آن سنگ عظیم بامر خداوند کریم گردید طلا در دست عمار بعد از آن

عمار از یهودی پرسید که چند است طلب تو از من یهودی گفت سی درهم عمار گفت که آن
قیمت چه قدر از طلاست یهودی گفت بقدر سه مثقال پس عمار دست بدعا برداشت و گفت
خداوندا طلب میکنم از درگاه تو بحق جاه و جلال کسیکه بسبب جاه او گردانیدی سنگ را طلا
اینکه نرم گردانی آنرا از دست من تا جدا کنم از آن حق و طلب او را پس بامر الهی آن سنگ
طلا مثل موم در دست عمار نرم شد پس عمار سه مثقال از آن جدا کرد و بیهودی طلبکار داد
بعد از آن عمار نگاه میکرد بآن طلا که در دست او بود و گفت که خداوندا من شنیده‌ام
کلام معجز نظام ترا که در قرآن مجید فرموده إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَىٰ أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَىٰ و من
نمیخواهم غنایی را که طاغی گرداند مرا خداوندا سؤال میکنم از درگاه تو بحق جاه و جلال آن کسی
که گردانیدی تو بحق جاه او سنگ را طلا اینکه باز گردانی آنرا سنگ پس عمار اینرا گفت و آن
طلا را چون راند جهت بقدرت الله تعالی باز سنگ شد چنانچه بود و گفت عمار که بس است از برای
من از دنیا و آخرت دوستداری من از برای تو ای برادر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
چون حضرت امیر المومنین علیه السلام عرض خود را در خدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
تمام نمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که بلی تعجب کردند ملائکه هفت آسمان از
جانب عمار و از اقوال او و همگی صدا بثنای عمار در درگاه خداوند عالمیان بلند کردند
پس درود و صلوات الهی متعاقب یکدیگر از جانب خداوند عالمیان مِنْ فَوْقِ الْعَرْشِ
بر عمار نازل شد پس بشارت باد ترا ای ابا الیقظان باینکه تو در دنیا برادر حضرت علی بن
ابی طالب علیه السلام و از افضل اهل محبت و ولاء آنحضرتی و از جمله کشته شدگان در
راه دوستی و محبت آنحضرت خواهی بود تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ و آخر توشه و روزی تو
از دار دنیا یک صاع شیر خواهد بود و ملحق خواهد شد روح تو با ارواح طیبه حضرت
محمد صلی الله علیه و آله و آل محمد که افضل عالمیانند و تو از جمله بهترین شیعیان منی و ایضا
روایت شده است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند بعمار که تو از بزرگان

الفئة

فقهائی ای عمار پس عمار عرض کرد که بس است مرا یا رسول الله از علم و دانش معرفتم باینکه
تو پیغمبر پروردگار عالمیانی و سید جمیع خلایقی و بدرستیکه برادرت حضرت علی بن
ابی طالب علیه السلم وصی و خلیفه تو است و بهترین خلق است بعد از تو و بدرستیکه فرمان
حق و صدق فرموده تو و او است و کردار حق کردار تو و او است و بدرستیکه خداوند
عالمیان چون اراده آن نموده که بگردانند مرا با شما در دنیا و آخرت توفیق داده است
مرا به دوستداری شما و بدشمنی با دشمنان شما حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمودند که چنین است که گفتی تو یا عمار و بدرستیکه حق تعالی بسبب تو تائید دین مبین خود
خواهد نمود و بسبب تو عذر غافلین را قطع خواهد فرمود و بسبب تو عناد معاندین را و نتیجه
دانسته خواهد کرد در وقتی که بکشند ترا گروه بغی و طغیان کننده بر اهل حق ای عمار بدرستیکه
بسبب علم و دانش رسیدی تو باین مرتبه فضیلت پس سعی کن در زیادتی علم تا اینکه زیاده
شود مرتبه فضایل تو ای عمار بدرستیکه چون بیرون آید بنده از بندگان حق تعالی
در طلب علم ندا کند باو خداوند عالمیان از فوق عرش مجید که رحمت و دوست حق تعالی
بر تو باد ای بنده من آیا میدانی که چه منزلت عظیم است که طلب میکنی و چه درجه رفیع است
آنچه را که اراده نموده میخواهی که شبیه شوی از جمله ملائکه مقربین و بگردی از برای ایشان قرین
البته که میرسانم من ترا بآنچه اراده داری و بر می آورم بجهت تو حاجت ترا و ایضا آنحضرت صلی الله
علیه و آله فرمودند که بهشت عنبر سرشت مشتاق است بسوی سه نفر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم عرض کرد
که آن سه نفر کیستند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که تو یا علی از جمله ایشانی و اول
ایشانی و دوم سلمان فارسی است و او را ادراک کرده است قدری پیری پس او را
نگاه دار از برای نفقت ناصح و سوم عمار بن یاسر است و او در معرکه‌ها با تو همراه خواهد
بود آگاه باش باینکه بسیار است خیر او و روشن است نور او و عظیم است مزد او و ایضا
روایت شده است که چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بنای مسجد در مدینه طیبه میکردند

خشت

خشت بنای مسجد را بدست مبارک خود گرفت و گفت خداوندا خیری و خوبی نیست مگر خیر
آخرت پس بیامرز خداوندا گروه انصار و مهاجرین را و آنحضرت خشت را از دست
عمار بن یاسر میگرفت و میفرمود رحمت باد بر تو ای پسر سمیه خواهند کشت ترا فئه باغیه
پس چنانچه آنحضرت صلی الله علیه و آله فرموده بود عمار بن یاسر بعد از حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله نیز دست از متابعت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم بر نداشته شیعه مخلص یک رنگ
خالص الاعتقاد آنحضرت بود و در راه محبت آنحضرت متحمل مشقتهای شدید شد از آنجمله
آنکه عثمان ملعون آنقدر او را زد که بیهوش گشته بکمر زد و بجنب از خود بیخبر افتاده بود بعد
از آنکه بهوش آمد علیل و رنجور شد و در خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم همیشه می بود
و با آنحضرت در راه حق تعالی جهاد مینمود و در جنگ جمل در خدمت آنحضرت بود و
چون آنحضرت بجنگ صفین قیام نمود او نیز در خدمت آنحضرت جهاد مینمود و قاضی نور الله
مرقده ذکر کرده است که در حرب صفین عمار بهاشم بن عتبه گفت که ای هاشم امروز قدم
در بهشت عنبر سرشت خواهم گذاشت و بخدمت فیض موهبت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
مشرف خواهم شد و حزب آنحضرت را ملاقات خواهم کرد و در آنروز عمار سر بسوی آسمان
کرد و گفت ای خداوند من اگر دانم که رضای تو در آنست که من خود را باین آب فرات
اندازم غرق نمایم چنین کنم و اگر دانم که رضای تو در آنست که شمشیر بر شکم خود نهاده زور
کنم تا از پشت من بیرون آید چنان کنم خداوندا هیچ کار برابر رضا و خوشنودی تو
اقرب از محاربه این گروه نمیدانم و بیاران خود گفت که ما سه بار با این رایات و علمها
که در لشکر معاویه لعین می بینید با کفار و مشرکان حرب نموده ایم و حال با اصحاب این
رایات جنگ باید کرد و بر شما مخفی و پوشیده نباشد که من امروز شهید خواهم شد
و چون من از عالم فانی بسرای باقی رحلت نمایم کار مرا حواله بلطف ربانی نمایید
و خاطر خود را جمع دارید که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم امام و مقتدای ماست فردای قیامت

از جهت اخبار خصوصیت با اشرار خواهد کرد و چون از گفتن این کلمات فارغ شد
تازیانه بر اسب خود زد و بمیدان کارزار روانه شد قتال آغاز نمود جمعی را بدرک
جحیم ارسال فرمود و علی التعاقب والتوالی حملها بر لشکر اعدا مینمود و رجزها میخواند و
جمعی از تیره دلان شام دور او را میان گرفته زخمها بر او زدند تا آنکه لعینی که مکنی بابی
الغادیه بود زخم منکری بر تهیگاه آن قدوه ابرار زد که او را تاب و طاقت نمود
بصف خویش مراجعت نمود و آب طلب نمود و غلام عمار رشید نام قدحی شیر نزد او آورد
چون نظر عمار بر قدح شیر در دست رشید افتاد گفت صدق رسول الله صلی الله علیه و آله
از حقیقت این سخن استفسار نمودند جواب گفت که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
بمن خبر داده بود که روزی آخر توشه از دنیا شیر خواهد بود آنگاه قدح شیر را بدست گرفته
آشامید و جان شیرین را نثار قدوم مبارک حضرت امیر مؤمنان کرده بعالم بقا خرامید چون
حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بر احوال او مطلع گردید خود را ببالین عمار رسانید و سر او را بر
زانوی مبارک خود گذاشته شعر دلسوز چند خواند و زبان معجز بیان بکلمه انا لله وانا
الیه راجعون گشود و فرمود که هر که از وفات عمار غمگین و دلتنگ نشود او را از
مسلمانی بهره و نصیبی نباشد حق تعالی بر عمار رحمت کند در ساعتی که نیک و بد اعمال او را
پرسند هر وقت که در خدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله سه کس را میدیدم چهارم
ایشان عمار بود و اگر چهار نفر را میدیدم پنجم ایشان عمار بود نه یکبار بر عمار بهشت جزبرت
واجب شد بلکه چندین بار او باستحقاق بهشت را صاحب شد جنت عدن گوارا
باد او را که کشته شد در راه حق و یاری و یاوری حق چنانچه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
در شان او فرموده بود که یدور الحق مع عمار حیث دار در این وقت حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم فرمودند که کشنده عمار و دشنام دهنده بعمار و رباینده سلاح
عمار در آتش دوزخ معذب خواهند بود پس آنحضرت قدم مبارک پیش نهاد و بر عمار نماز

گزارد

گزارد و بدست مبارک خود او را بقبر گذاشت و دفن نمود رحمة الله وصلواته علیه ولعنة الله
وغضبه علی قاتلیه مدت عمر شریف عمار نود و یکسال بود و قبل از قتل عمار حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم هرگز ابتدا بقتال اهل بغی نمینمود و چون در روز بیست و ششم ملاعین
عمار را شهید کردند آنحضرت حکم کفار را بر ایشان جاری کرده ابتدا بقتال مبادرت نمود
و در وقت کشتن هر یک تکبیر میگفت و در یک شب آنحضرت پانصد و سی نفر از ایشان را
کشت و در هر یک یک تکبیر گفت چنانچه در قتل کفار میگفت و آنحضرت علیه السلم فرموده
که متی اصابته منی فهو فی النار منقول است که بعد از شهادت عمار ابن عباس نزدیک
صف لشکر معویه لعین رفت و حدیث تقتلک الفئة الباغیة را که در شان عمار وارد
شده تقریر کرد و معویه لعین را از اصرار بجنگ با حضرت امیر المؤمنین علیه السلم انذار و تخویف نمود
معویه ملعون در جواب ابن عباس گفت که عمار را کسی کشت که او را باین معرکه و جنگ آورد
ابن عباس در جواب گفت که بنابر آنچه تو میگوئی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله حمزه عم گرامی
خود را کشته است بجهت آنکه آنحضرت او را بمعرکه کفار آورد تا کشته شد فبهت الذی
کفر کانما القم الحجر صاحب کتاب طرایف از محمد خوارزمی نقل کرده که چون حدیث
مذکور در نهایت صحت و شهرت بود معویه ملعون قادر بر انکار آن نبوده بمقتضای الغریق
یتشبث بکل حشیش بچنین سخن واهی فاسد تمسک جست والله یحق الحق ویبطل
الباطل بتبیینات آیاته یعنی شیخ فقیه عالم عماد الدین محمد بن ابی القاسم علی الطبری
علیه الرحمه در کتاب بشارة المصطفی لشیعة علی المرتضی بسند معتبر روایت کرده است از
جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه که گفت که روزی از روزها حضرت محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله النجبا نماز عصر را با ما بجماعت گزارد پس چون آنحضرت از نماز فارغ شدند
رو بقبله نشسته بود و مردمان در دور و حوالی آنحضرت بودند که در این وقت آمد بجانب
آنحضرت شیخی از مهاجرت کنندگان عرب و در بر او بود جامه کهنه بالی چرکین و بایزینه

پاره پاره و آن شیخ از راه ضعف و پیری خود داری و نگهداری خود نتوانست نمود پس
آنحضرت رو روی مبارک بجانب آن شیخ عرب نموده خبر از او متعاقب یکدیگر پرسید
و او را گفتن احوالش تحریص و ترغیب میفرمود پس آن شیخ بخدمت آنحضرت صلعم عرض کرد
که یا نبی الله من جائع الکبد یعنی درد گرسنگی بجگر من رسیده است پس اطعام کن مرا
و بدنم برهنه است رخت عطا فرما من و لی چیز و فقیرم چیزی بده بمن پس آنحضرت صلعم فرمودند که من
نمی یابم از برای تو چیزی و لیکن دلالت کننده بر خیر مثل کننده خیر است برو بسوی خانه
کسی که دوست میدارد خداوند عالمیان را و رسولش را و دوست میدارد او را حق
سبحانه و تعالی و رسول خداوند عالمیان بر میگزیند و مقدم میدارد آن شخص رضای
خداوند عالمیان را بر جانش برو بسوی خانه منوره حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و بود خانه
مبارکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام متصل و چسپیده بخانه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
آنخانه که آنحضرت صلعم معبد نموده بود آنرا از برای نفس مبارک خودش از زنانش که در
آنجا به تنهایی بعبادت الهی اشتغال مینمود و آنحضرت صلعم فرمودند که ای بلال برخیز
و او را بخانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام واقف گردان پس آن شیخ اعرابی با بلال
روانه شد پس چون بدر خانه مبارکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام رسید در آنجا ایستاد
و به بلندترین صدا و آوازش ندا کرد که السَّلامُ علیکُم یا اهلَ بیتِ النبوّةِ و مختلفَ
الملائکةِ و مهبطَ جبرئیلَ الروحِ الامینِ بالتنزیلِ من عندِ ربِّ العالمین
یعنی سلام بر شما باد ای اهل بیت پیغمبری و محل آمد و رفت ملائکه مقربین و محل نزول
جبرئیل روح الامین بقرآن مجید از جانب رب العالمین پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
فرمود که و علیکَ السلام کیستی تو ای شخص که سلام کردی و این کلمات را بر زبان
راندی آمد و گفت که من مرد پیر عامی از عرب آمده ام بخدمت پدر تو سید البشر هجرت
کرده ام از راه و سفر دور و دراز و من ای دختر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بدنم برهنه ا

وجگرم

و جگرم هم بدرد گرسنگی مبتلا گشته پس یاری و همراهی من بکن حق تعالی تو را رحمت کند
و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در آنوقت و حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله سه روز بود که چیزی در آن سه روز میل نفرموده بودند و بار گرسنگی بعبادت
حق تعالی میگذرانیدند و تحقیق که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله میدانست حال اینها را و مطلع بود
بر صبر و گرسنگی حضرت فاطمه زهرا و حضرت امیرالمؤمنین علیهما السلام پس چون پیر اعرابی آن
سؤال را نمود حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نطعی که پوست گوسفند بود و با برگ
درخت شاخ احمر آنرا دباغی نموده بودند و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام بر روی
آن میخوابیدند برداشت و باو داد و فرمود که بگیر این را ای آینده بسوی ما امید آنست
که حق تعالی تو را خوشنود نماید و رحمت خود را شامل حال تو گرداند و ترا از بلاها نجات
فرماید و آنچه بهتر از این باشد بتو رساند پس گفت آن مرد پیر اعرابی که ای دختر گرامی حضرت
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله شکوه کردم من بسوی تو از گرسنگی و شما عطا فرمودید بمن
پوست گوسفند را چگونه من آنرا با آنچه میابم در خودم از جوع و درد و رنج آن راوی
گوید که چون حضرت فاطمه زهرا علیها السلام این قول پیر اعرابی را شنید قصد نمود بسوی گردن
بندی که در گردن مبارک آنحضرت بود و آنرا فاطمه بنت حمزه سید الشهدا عموی حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام بآنحضرت هدیه نموده بود پس برید آنحضرت صلعم آن گردن بند را از گردن
مبارکش و انداخت آنرا بسوی آن مرد پیر اعرابی و فرمود که بگیر آنرا و بفروش امید آنست
که عوض عطا فرماید حق تعالی بتو از آن آنچه را که بوده باشد آن بهتر از برای تو پس آن مرد پیر
اعرابی آن گردن بند مبارک را برداشت و بجانب مسجد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
روانه شد و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در مسجد میان اصحاب کرام خود نشسته بود
پس آن مرد پیر اعرابی بخدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد که یا
رسول الله حضرت فاطمه زهرا علیها السلام دختر گرامی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله

عطا فرمود بمن این گردن بند را و فرمود که بفروش آنرا پس اقتدا آنست که حق تعالی
بتو نیکویی کند و آنچه را که بهتر از آن است بتو عوض کرامت فرماید چون حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله گردن بند دختر گرامی خود دید و کلام اخلاص آیین او را شنید گریست
و فرمود که چگونه نیکویی و عوض خیر با برکت نمیرسد بتو حق تعالی و تحقیق که عطا
کرده است آنرا بتو حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم دختر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
سیده و بزرگ دختران آدم ابو البشر علیه السلم پس عمار بن یاسر علیه الرحمه برخواست
و عرض کرد که یا رسول الله آیا من رخصت میدهید که من بخرم آن گردن بند را آنحضرت
فرمودند که بخر آن گردن بند را یا عمار که اگر شریک شوند در خریدن آن گردن بند کل
انس و جن حق تعالی عذاب نخواهد کرد ایشانرا با آتش دوزخ برکت گردن بند
آنحضرت پس گفت عمار بن یاسر که ای اعرابی بچند میفروشی آن گردن بند را پیر اعرابی
گفت که میفروشم آنرا بقدر یکخوراک از نان و گوشت و بیکبهای سیاه یمانی
که بپوشم با آن عورت خود را و نماز گزارم در آن بجهت پروردگارم و یک اشرفی که
خرجی راه نموده برساند مرا با اهل من و عمار در آنوقت فروخته بود سهم خود را از
غنایم خیبر که عطا فرموده بود باو حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و چیزی از آن سهم
باقی نبود باو جو و انخال گفت عمار بمرد پیر اعرابی که قیمت آن میدهم تو بیست اشرفی
طلا و دویست درهم هجریه یعنی ششصد انگلی چنانچه در شرح مذکور شده و جبهای
یمانی و شتر سواری خود مرا که برساند ترا با اهلت و بقدر آنچه سیر کند ترا از نان
گندم و گوشت مرد پیر اعرابی در جواب عمار گفت که ای مرد چه بسیار بخشنده بوده تو
در مال و روانه شد عمار با آن مرد پیر اعرابی و بجای آورد عمار با او آنچه را که تعهد نموده و
گفته بود بعد از آن مرد پیر اعرابی برگشت بسوی حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه
و آله و بخدمت آنحضرت رسید حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله با آن مرد پیر اعرابی فرمود که

آیا سیر شدی

که آیا سیر شدی و جامهٔ نو پوشیدی مرد پیر اعرابی عرض کرد که بلی یا رسول الله سیر
شدم و جامهٔ نو پوشیدم و مستغنی و صاحب چیز نیز شدم پدر و مادرم فدای تو باد
آنحضرت فرمودند که پس بجزای نیکویی حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم دعای خیر کن بجهت
آنحضرت پس آمرزد اعرابی گفت خداوندا بدرستیکه تویی خداوند آنچنانی که احداث نموده ایم
ما ترا و نیست از برای ما خداوندی که پرستش نماییم او را غیر از تو و تویی خداوند روزی
دهنده ما بر جمیع جهات خداوندا عطا کن بحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم چیزی را که ندیده باشد
در خوبی مثل آنرا هیچ چشمی و نشنیده باشد هیچ گوشی و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بدعای
مرد پیر اعرابی آمین میگفت و آنحضرت رو بجانب اصحاب کرام خود نموده و فرمود که بدرستیکه
عطا کرده است حق تعالی بحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم در دنیا نیز آنچه را که مرد پیر اعرابی
بجهت آنحضرت دعا کرد مثل من پدری باو عطا کرده است و نیست احدی از عالمیان مثل
من و حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم را شوهر او نموده و هرگاه حضرت علی بن ابی طالب
علیه السلم نمیبود هرگز کفو و همسری بجهت حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم بهم نمیرسید و عطا
فرموده است بآنحضرت حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلم را و نیست از برای
عالمیان مثل ایشان و ایشان هر دو سید و بزرگ جوانان نوادگان پیغمبران و سید
و بزرگ جوانان اهل بهشت اند و در آنوقت مقداد و عمار و سلمان علیهم الرحمة و الرضوان در
برابر آنحضرت بودند حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله با ایشان فرمود که زیاده گردانم از
برای شما از اخبار فضایل حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم سلمان و مقداد و عمار عرض کردند که بلی
یا رسول الله بیان فرمایید آنحضرت ص فرمودند که آمد بجانب من روح الامین یعنی حضرت
جبرئیل علیه السلم و خبر داد بمن از جانب رب جلیل با آنکه چون قبض روح پر نور حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلم شود و جسد مطهر او در زمین مدفون کرده و سؤال کنند از آنحضرت
دو فرشته در قبر منور منکر و نکیر پرسند از او که کیست پروردگار تو حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم

در جواب ایشان گوید که خداوند عالمیان پروردگار منست آن دو فرشته از آن حضرت
سؤال نمایند که کیست پیغمبر تو آنحضرت در جواب ایشان گوید که پیغمبر من پدر عالیقدر منست آن
آن دو فرشته از آنحضرت پرسند که کیست ولی و امام آنحضرت در جواب ایشان گوید که ولی
و امام من این شخص است که ایستاده است در کنار قبر من که همسر او علی بن ابی طالب علیه السلام
آیا دیگر زیاده نکرده‌ام از ذکر فضائل حضرت فاطمه زهرا علیها السلام هر آینه که خداوند عالمیان
موکل گردانیده است بجهت آنحضرت جمعی از ملائکه مقربین را که محافظت او نمایند از پیش
و عقب و جانب راست و چپ او و بوده باشند ایشان با آنحضرت در مدت حیات آنحضرت
و در نزد قبر منور آنحضرت باشند در وقت ممات آنحضرت و بفرستند صلوات بسیار
بر حضرت فاطمه زهرا و بر پدر آنحضرت و بر شوهر آنحضرت و بر پسران آنحضرت پس کسیکه زیارت
من کند بعد از وفات من پس گویا که زیارت من کرده است در زمان حیات من و کسیکه
زیارت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نماید پس گویا که زیارت کرده است مرا و کسیکه زیارت
کند علی بن ابی طالب علیه السلام را پس گویا که زیارت کرده است حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را
و کسیکه زیارت کند حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام را پس گویا که زیارت کرده است
حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را و کسیکه زیارت کند ذریهٔ ایشان را پس گویا که زیارت
کرده است ایشان را پس عمار علیه الرحمة والرضوان آن گردن بند مبارک را برداشت و با
مشک خوشبو نمود و در جامهٔ یمانی جید و غلامی داشت که اسم او سهم بود و خریده بود و او
از سهمی که از غنایم خیبر باو رسیده بود پس آن گردن بند مبارک را بدست سهم غلام خود
داد و گفت باو که این را بردار و بخدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله ببر و با آنحضرت
بده و تو نیز از بندگان آنحضرت باش پس آن غلام گردن بند مبارک آنحضرت را برداشت و
بخدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله آورد و قول عمار را بخدمت آنحضرت عرض نمود و
آنحضرت با آن غلام فرمود که برو بخدمت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و گردن بند را

بآنحضرت

بآنحضرت بده و تو نیز مال و غلام آنحضرت باش پس آن غلام گردن بند مبارک را برداشت و
بخدمت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام آمد و بخدمت آنحضرت عرض کرد آنچه را که حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله فرموده بود پس حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها گردن بند مبارک خود را
برداشت و آن غلام را در راه رضای خداوند عالمیان آزاد نمود آن غلام خندید حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام با آن غلام گفت که چه چیز باعث خنده تو شد ای غلام آن غلام عرض کرد که
خندانید مرا بزرگی برکت این گردن بند مبارک که سیر گردانید گرسنه را و رخت پوشانید
برهنه را و غنی گردانید فقیر را و آزاد گردانید بنده را و برگردید بسوی صاحبش این غلام
داعی معروض میدارد که از جملهٔ برکت آن گردن بند مبارک این بود که سواره گردانید
پیاده را و اعظم آنها آنکه خانهٔ آخرت عمار را آباد و معمور و فرح نمود و او را مستحق بهشت
جاودان و نعمتهای بی پایان آن گردانید چون آن غلام اعظم برکات را ذکر ننموده بود این
غلام داعی بعوض او عرض نمود فق ۳۲ عُبَيْدُ بْنُ كَثِيرٍ مُعَنْعَنًا عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ
رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ أَصْبَحَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاتَ يَوْمٍ سَاغِبًا فَقَالَ يَا فَاطِمَةُ
هَلْ عِنْدَكِ شَيْءٌ تُغَذِّينِيهِ قَالَتْ لَا وَالَّذِي أَكْرَمَ أَبِي بِالنُّبُوَّةِ وَأَكْرَمَكَ بِالْوَصِيَّةِ
مَا أَصْبَحَ الْغَدَاةَ عِنْدِي شَيْءٌ وَمَا كَانَ شَيْءٌ أَطْعَمْنَاهُ مُذْ يَوْمَيْنِ إِلَّا شَيْءٌ كُنْتُ أُوثِرُكَ
بِهِ عَلَى نَفْسِي وَعَلَى ابْنَيَّ هَذَيْنِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ فَقَالَ عَلِيٌّ يَا فَاطِمَةُ أَلَا كُنْتِ أَعْلَمْتِنِي
فَأَبْغِيَكُمْ شَيْئًا فَقَالَتْ يَا أَبَا الْحَسَنِ إِنِّي لَأَسْتَحْيِي مِنْ إِلَهِي أَنْ أُكَلِّفَ نَفْسَكَ مَا لَا تَقْدِرُ
عَلَيْهِ فَخَرَجَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ مِنْ عِنْدِ فَاطِمَةَ وَاثِقًا بِاللهِ بِحُسْنِ الظَّنِّ فَاسْتَقْرَضَ
دِينَارًا فَبَيْنَا الدِّينَارُ فِي يَدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع يُرِيدُ أَنْ يَبْتَاعَ لِعِيَالِهِ مَا يُصْلِحُهُمْ
فَتَعَرَّضَ لَهُ الْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ فِي يَوْمٍ شَدِيدِ الْحَرِّ قَدْ لَوَّحَتْهُ الشَّمْسُ مِنْ فَوْقِهِ وَآذَتْهُ
مِنْ تَحْتِهِ فَلَمَّا رَآهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع أَنْكَرَ شَأْنَهُ فَقَالَ يَا مِقْدَادُ مَا أَزْعَجَكَ هَذِهِ
السَّاعَةَ مِنْ رَحْلِكَ فَقَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ خَلِّ سَبِيلِي وَلَا تَسْأَلْنِي عَمَّا وَرَائِي فَقَالَ يَا أَخِي

انه لا ينبغي ان تجاوزني حتى اعلم علمك فقال يا ابا الحسن رغبة الى الله واليك ان
تخلي سبيلي ولا تكشفني عن حالي فقال له يا اخي انه لا يسعك ان تكتمني حالك
فقال يا ابا الحسن اما اذا ابيت فو الذي اكرم محمدا ص بالنبوة واكرمك بالوصية
ما اخرجني من رحلي الا الجهد ولقد تركت عيالي يتضاغون جوعا فلما سمعت بكاء
العيال لم تحملني الارض فخرجت مهموما راكبا راسي هذه حالي وقصتي فانهملت
عينا علي بالبكاء حتى بلت دمعته لحيته فقال له احلف بالذي حلفت ما اخرجني
الا الذي اخرجك من رحلك فقد استقرضت دينارا فقد آثرتك على نفسي فدفع
الدينار اليه ورجع حتى دخل مسجد النبي ص فصلى فيه الظهر والعصر والمغرب
فلما قضى رسول الله ص المغرب مر بعلي بن ابي طالب ع وهو في الصف الاول فغمزه
برجله فقام علي معقبا خلف رسول الله ص حتى لحقه على باب من ابواب المسجد
فسلم عليه فرد رسول الله ص فقال يا ابا الحسن هل عندك شيء تعشيناه فنميل معك
فمكث مطرقا لا يحير جوابا حياء من رسول الله ص وهو يعلم ما كان من امر الدينار
ومن اين اخذه واين وجهه وقد كان اوحى الله تعالى الى نبيه محمد ص ان يتعشى
الليلة عند علي بن ابي طالب ع فلما نظر رسول الله ص الى سكوته فقال يا ابا الحسن
ما لك لا تقول لا فانصرف او تقول نعم فامضي معك فقال حباء وتكرما
فاذهب بنا فاخذ رسول الله ص يد علي بن ابي طالب ع فانطلقا حتى دخلا على فاطمة
الزهراء ع وهي في مصلاها قد قضت صلوتها وخلفها جفنة تفور دخانا فلما
سمعت كلام رسول الله ص في رحلها خرجت من مصلاها فسلمت عليه وكانت اعز
الناس عليه فرد السلم عليها ومسح بيده على راسها وقال لها يا بنتاه كيف امسيت
رحمك الله عشينا غفر الله لك وقد فعل فاخذت الجفنة فوضعتها بين يدي
النبي ص وعلي بن ابي طالب ع فلما نظر علي بن ابي طالب ع الى الطعام وشم ريحه رمى فاطمة

بحجره رميا شحيحا فقالت له فاطمة سبحان الله ما اشح نظرك واشده هل اذنبت فيما
بيني وبينك ذنبا استوجبت به السخطة قال واي ذنب اعظم من ذنب اصبته
اليس عهدي اليك اليوم الماضي وانت تحلفين بالله مجتهدة ما طعمت طعاما مذ يومين
قال فنظرت الى السماء فقالت الهي يعلم في سمائه ويعلم في ارضه اني لم اقل الا حقا
فقال لها يا فاطمة انى لك هذا الطعام الذي لم انظر الى مثل لونه قط ولم اشم مثل
ريحه قط وما اكل اطيب منه قط قال فوضع رسول الله صلى الله عليه واله كفه
الطيبة المباركة بين كتفي علي بن ابي طالب عليه السلم فغمزها ثم قال يا علي هذا بدل
دينارك وهذا جزاء دينارك من عند الله ان الله يرزق من يشاء بغير حساب ثم استعبر
النبي ص باكيا ثم قال الحمد لله الذي هو ابى لكم ان تخرجا من الدنيا حتى يجريك يا علي
مجرى زكريا ويجري فاطمة مجرى مريم بنت عمران كلما دخل عليها زكريا المحراب وجد
عندها رزقا كشف عن ابي سعيد مثله ما جاء عن ابي المفضل عن محمد بن جعفر بن
سكان عن عبد الله بن الحسين عن يحيى بن عبد الحميد الحماني عن قيس بن ربيع
عن ابي هرون العبدي عن ابي سعيد مثله شرح مؤلف كتاب طاب الله ثراه وجعل
الجنة مثواه در بيان اين حديث شريف گفته كه گفته است جوهري لوحت الشي بالنار
يعني گرم كردم من آن چيز را باتش ابن اثير در نهايه گفته است كه در حديث واقع شده است كه حضرت
پيغمبر صلى الله عليه وآله فرموده اند كه اگر خواسته باشي دعا و طلب نمايم من از حق تعالى اينكه بشنواند
تو تضاغي ايشانرا در آتش دوزخ يعني صداهاى ايشانرا وگريه ايشانرا ميگويند ضغا
يضغو ضغوا وضغاء وقتيكه صدا كند و از آنجمله است در حديث كه واقع شده وصبيتي
يتضاغون حولي يعني اطفال صغير من صدا ميكنند در حوالي من قول آنحضرت كه فرموده اند
رميا شحيحا شح در لغت عرب بمعني بخل با حرص است و آن مناسبت ندارد بانمقام مگر
بتكلفي در آن واحتمال دارد اينكه بوده باشد اصل آن سحيحا با سين مهمله كه مشتق باشد از سح

قوله لوحت قال الجوهري لوحت الشي بالنار احميته [illegible]

یعنی سیلان و مراد از آن در این حدیث کنایه باشد از مبالغه در نظر کردن و شدت نگاه
بچشم و بنا بر آنچه در نسخ است یعنی شحّا بشین معجمه که بمعنی بخل با حرص بیان
نمود احتمال آن دارد که بوده باشد مراد از حرص کنایه از مبالغه در نظر
و بخل کنایه باشد از نگاه کردن بگوشه چشم از روی قهر و غضب ابن غلام داع
معروض میدارد که جوهری چنانچه لوّحتنا الشمس بالتاء که مذکور شد ذکر کرده است لوّحته
الشمس غیّرته و سفعت وجهه را نیز ذکر نموده است و در مجمع البحرین نیز مسطور است که قول
حق تعالی که در قرآن مجید فرموده لوّاحة للبشر مشتق است از قول عربان که میگویند
لاحته الشمس و لوّحته یعنی تغییر داد رنگ او را و میگویند الشمس لوّاحة للبشر یعنی
آفتاب میسوزاند پوست را پس سیاه میگرداند آنرا انتهی این بس مطابق لفظ حدیث است
آنحضرت که لوّحته الشمس فرموده نه لوّحته بالنار و الله اعلم بالصواب البته مولف کتاب علیه الرحمة
الی یوم الحساب جهة و سببی منظور داشته که علم و عقل امثال ابن غلام از ادراک آن قاصر
و عاجز است نهایت آنچه بخاطر ناقص و نظر قاصر میرسد چنانچه دأب شارحین است معروض
میدارد و در عبارت نهایه که مولف کتاب علیه الرحمة الی یوم الحساب ذکر نموده بعد از ضبح
و ضبح نیز هست و ضباح صدای شغال را گویند و جوهری نیز گفته است ضغا الثعلب
و السنور یضغو ضغوا و ضغاء اذا صاح و کذلک صوت کل ذلیل مقهور و در حدیث
خدیویه نیز وارد شده است در قصه قوم حضرت لوط که ملائکه زمین آن قوم را کنده با ایشان تا آسمان
بلند کردند حتی سمع اهل السماء ضغاء کلابهم و بعد از آن سر نگون نمودند غرض
آنکه مطلق صدا مراد نیست بلکه صدای ذلیل مقهور و افغان و شور مثل زوزه شغال و سنور
در سوز و نفاق منظور است و قول حضرت فاطمه زهرا علیها السلم که فرموده القمیص شیئا شحیحا
هر چند که بعضی از لغویین مثل جوهری شح را بمعنی بخل با حرص چنانچه مولف کتاب علیه الرحمة
الی یوم الحساب در بیان بیان نفرموده ذکر نموده اند اما بعضی دیگر مثل صاحب قاموس

بان معنی

بان معنی ذکر نموده گفته است الشحّ مثلثة البخل و الحرص الی قوله و هو شحاح کسحاب
و شحیح و شحّح و شحّاح و شحّاحان یعنی شح بضم و فتح و کسر شین معجمه بخل و حرص را
گویند یعنی هر یک را بتنهایی شح میگویند نه هر دو را باهم و آنمرد صاحب شح را شحاح
بفتح شین و شحیح و شحّح و شحّاح و شحّاحان میگویند و در معنی حرص گفته است
که حریص آنست که بجبر حصه خود را او طمع نماید در حصه غیر و ابن اثیر در نهایه نقل کرده است
که در حدیث ابن مسعود واقع شده است که گفت باو مردی که من عطلتکم (?) آنچه را که
قادر باشم بر منع و ندادن آن ابن مسعود در جواب او گفت که این یعنی ندادن مال
خود است بخل است شح آنست که خواهی بگیری مال برادرت را بغیر حق پس معلوم شد از
کلام ایشان که شح دوختن و اندوختن چشم است بمال غیر و منظور از قول آنحضرت در این حدیث
اندوختن و دوختن چشم نیست و کافیست از برای تحقیق شیخ طبرسی علیه الرحمه که در
تفسیر مجمع البیان در سوره مبارکه نسا بیان نموده که الشح افراط فی الحرص علی الشیء
و یکون بالمال و بغیره من الاعراض یقال هو شحیح بمودتک ای حریص علی دوامها
و لا یقال فی ذلک بخیل و البخل یکون بالمال خاصة یعنی شح افراط است در حرص
بر چیز و میباشد آن در مال و غیر مال از عرض دیگر میگویند یعنی زید مثلا شحیح است بمودت
تو یعنی حریص است بر دوام دوستی تو و نمیگویند در چنین معنی که بخیل است و بخل میباشد
در مال و بس و بعد از آن چند شعر عربی نیز بجهت استشهاد ذکر کرده است بنا علیه معنی
حدیث شریف چنین است که افراط نمیفرمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلم در نگاه کردن بحضرت
فاطمه زهرا علیها السلم و حریص بود بر دوام نظر بآنحضرت چنانچه معمول است در مقام حیرت
و دوری از شئ بیکان (?) بحمد الله که مستغنی شدیم از تضعیف حدیث و کنایهای جنب (?)
مستند بقول سدید و الله الموفق لمن یرید قبل از این مذکور شد که عیال بکسر
عین جمع عیّل است و اصل عیّل عیوِل بر وزن فیعول است و عیایل جمع عیال بر وزن

کتاب است مثل جَبَذَ وجَذَبَ و جَبَاذ و جِبَاذ انقلاع بمعنی برکندن از جا و مکان و بیقرار و آرام
نمودن است جَمَدَ بفتح جیم و سکون ها بمعنی مشقت و منتهای مرتبه تعب را گویند
و گفته اند که جَهْدُ البَلَاءِ که در ادعیه ماثوره واقع شده حالتیست که برمیگزیند داختیار
میکند انسان بر آن حالت مرگ را و بعضی گفته اند که جَهْدُ البَلاءِ قِلَّتُ مال و کثرت عیال است
قول مقداد که گفت فَخَرَجْتُ مَهْمُومًا اَکْبًا لَکْبی یعنی چون عیال و اطفال خود را با آن حال
مشاهده نمودم پس مهموم و مغموم بیرون آمدم و نمیدانم که بکجا میروم و مقصودم معلوم و مشعور
من نیست بجهت آنکه گمان بر سجایی نبود تا در تحصیل معاش بآنجا شتابم و بجانب مقصود معلوم
روان گردم بیرون آمده حیران و سرگردان در آفتاب سوزان میگشت چنانچه در
فارسی میگویند سر بردشت و رفت و در مجمع البحرین مسطور است رَکِبَ الشَّخْصُ رَأْسَهُ
اِذَا مَشَى عَلَى وَجْهِهِ مِنْ غَيْرِ قَصْدٍ وَمِنْهُ رَاكِبُ التَّعَاسِيفِ وَلَيْسَ لَهُ مَقْصَدٌ
مَعْلُومٌ اِنْهِمَالٌ بمعنی ریختن اشک چشم است جوهری گفته اَلْهَمَلُ بِالتَّسْكِينِ مَصْدَرُ
قَوْلِكَ هَمَلَتْ عَيْنُهُ تَهْمِلُ وَتَهْمُلُ هَمْلًا وَهَمَلَانًا اَیْ فَاضَتْ وَانْهَمَلَتْ مِثْلُهُ یعنی ریختن اشک
وغمش بر جل زدن و فشردن است بنوعیکه معلوم باشد از آن اشاره چنانچه در غمز بیان است
و در حدیث حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله با عائشه منقولست واقع شده است که وَكَانَ اِذَا اَرَادَ
اَنْ يَسْجُدَ غَمَزَ رِجْلَيْهَا تَحْجِيرًا بضم تا و دو نقطه و کسر حاء مهمله صیغه مفرد مذکر مغایب است از فعل
مضارع معلوم باب افعال اِحْوَارٌ بمعنی دادن و برگردانیدن جواب است صاحب قاموس
گفته است که مَا اَحَارَ جَوَابًا مَا رَدَّ وَاَحَارَ اِسْتَنْطَقَهُ و در مجمع البحرین مسطور است
وَفِي حَدِيثِ تَكْبِيرَاتِ الْاِفْتِتَاحِ تَكَلَّمَ مُحَمَّدٌ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْحَاءِ وَالرَّاءِ الْمُهْمَلَتَيْنِ اَیْ
لَمْ يَرُدَّ جَوَابًا يُقَالُ كَلَّمْتُهُ فَمَا اَحَارَ جَوَابًا اَیْ مَا رَجَعَهَا و در قسم بذل وسع و رسم و مبالغه
در آن در مجمع البحرین مذکور است وَاَجْهَدَ يَمِينَهُ اَیْ بَذَلَ وُسْعَهُ فِي الْيَمِينِ وَبَالَغَ فِيهَا
جَفْنَة بفتح جیم کاسه بزرگ چوبین را گویند تا حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله در مقام

ذکر بعضی از فضایل و مناقب مقداد علیه الرحمة والرضوان

گریه خوشنودی و خوشحالی است که میباشد اشک آن سرد و شیرین و میریزد از چشم
در وقت دیدن محبوب که سرد و روشن شود چشم از دیدن آن مقداد بکسر میم بروزن
محراب است و پدر او عمرو و بهرانیست و چون اسود بن عبد یغوث زهری تربیت او نموده
و با اینکه به پسری خود برداشته بود منسوب باو گشته کنیه او ابو معبد است و او ثانی
اقطاب اربعه و دوم چهار رکن اسلام است مرد بلند قد گندم گون بوده شهید ثانی
علیه الرحمه گفته که بهرانی نسبت است بسوی بهره بن عمرو بن الحاف بن قضاعه جلالت قدر
و بزرگی او زیاده از حد حساب است و این کتاب گنجایش شرح آن مفصلا ندارد و بزرگ
شمه تیمنا اختصار مینماید اسلام او قوی و قدیم و از جمله سابقین بود و بعضی از علما نقل کرده اند
که او در ابتدای نبوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله بشرف اسلام مشرف شد بعد از
ایمان آوردن پنج نفر ششم اهل اسلام او بود و در جنگ بدر و احد و جمیع غزوات در
خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله بجهاد فی سبیل الله قیام نمود و بعضی از علما نقل کرده اند
که در جنگ بدر اسب سواری غیر از او در خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله نبود افضل المحققین
علامه حلی علیه رحمة الله الملک الغنی در کتاب خلاصة الرجال در وصف او گفته ثَانِي
الْاَرْكَانِ الْاَرْبَعَةِ عَظِيمُ الْقَدْرِ شَرِيفُ الْمَنْزِلَةِ جَلِيلٌ مِنْ خَوَاصِّ عَلِيٍّ عليه السلام قدر و منزلت او در
مرتبه ایست که علمای اهل سنت نیز مدح او نموده اند و بعضی از احادیث که در شان او وارد
شده ذکر کرده اند و در بعضی از کتب رجال عامه مذکور است که اِنَّهُ كَانَ قَدِيمَ الْاِسْلَامِ
شَهِدَ بَدْرًا وَاُحُدًا وَالْمَشَاهِدَ كُلَّهَا وَكَانَ مِنَ الْفُضَلَاءِ وَالنُّجَبَاءِ الْكِبَارِ الْخِيَارِ مِنْ
اَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شیخ کلینی علیه الرحمه روایت کرده است از حضرت امام
بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که آنحضرت فرمودند که بدرستیکه حضرت رسول الله صلی
الله علیه وآله ضباعه دختر زبیر بن عبد المطلب را که دختر عموی آنحضرت بود تزویج نمود بمقداد بن
اسود بجهت آنکه مردمان پیروی آنحضرت نموده دختران خود را بشوهر دهند و بدانند که کرامتر

ایشان در درگاه خداوند عالمیان متقی ترین ایشان است و در تفسیر علی بن ابراهیم علیه الرحمة
روایت کرده است از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام در تفسیر قول
خداوند عالمیان در سورهٔ مبارکهٔ کهف إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ
لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا آنحضرت فرمودند که این آیهٔ مبارکه نازل شد در شان ابوذر
و مقداد و سلمان فارسی و عمار بن یاسر گردانیده است حق تعالی از برای ایشان جنات
الفردوس را منزل و ماوی و ایضا روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی در سورهٔ مبارکهٔ
انفال إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ
زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ
أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ که به تحقیق
نازل شده است این آیات مبارکات در شان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و ابی ذر و سلمان و مقداد
سید نقیب ابن طاوس علیه الرحمة در کتاب کشف الیقین روایت کرده است از انس بن
مالک که او گفت که فرمود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که به درستی که بهشت عنبرسرشت
مشتاق است بچهار نفر از امت من انس گفت که من خواستم آنکه بدانم و بشناسم
آن چهار نفر را پس آمدم نزد ابوبکر و گفتم باو که به درستی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمودند که به درستی که بهشت عنبرسرشت مشتاق جمال چهار نفر از امت منست پس تو
سوال کن از آنحضرت که آن چهار نفر کدام است ابوبکر در جواب گفت که من نمی پرسم از
آنحضرت بجهت آنکه میترسم که نبوده باشم من از جملهٔ ایشان و بنو تیم سرزنش کنند مرا بآن
پس آمدم نزد عمر بن الخطاب و از او التماس کردم که بپرسد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
عمر جواب داد بمن که من نمی پرسم از آنحضرت بجهت آنکه میترسم از آنکه نبوده باشم من
از جملهٔ ایشان و بنو عدی سرزنش نمایند مرا بآن پس آمدم نزد عثمان بن عفان و از او
التماس کردم که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله سوال نماید عثمان در جواب گفت که من

نپرسم

نپرسم از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بجهت آنکه میترسم از آنکه نبوده باشم من از جملهٔ
ایشان و بنو امیه سرزنش نمایند مرا بآن پس آمدم بخدمت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام
و دیدم آنحضرت را که آب میکشید عرض کردم بخدمت آنحضرت که به درستی که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که به درستی که بهشت عنبرسرشت مشتاق است بسوی چهار
نفر از امت من سوال کن از آنحضرت که آن چهار نفر کیست حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمودند که قسم بخداوند عالمیان که البته بپرسم من اینرا از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس
اگر بوده باشم من از جملهٔ آن چهار نفر هر آینه حمد و ثنا میکنم بشکرانهٔ این نعمت خداوند عز و جل را
و اگر نبوده باشم از جملهٔ ایشان دعا و سوال میکنم از درگاه خداوند عالمیان آنکه بگرداند مرا
از جملهٔ ایشان و بشناسم مقربان درگاه احدیت را دوست دارم ایشان را پس حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و من نیز با او آمدم چون بخدمت حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله رسیدیم دیدیم که آنحضرت صلعم استراحت نموده و سر مبارکش در زانوی
دحیه کلبی است پس چون دحیه کلبی حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را دید بجهت اعزاز آنحضرت
برخواست و سلام بر حضرت امیر المؤمنین کرد و گفت که بگیر سر مبارک پیغمبر را یا امیر المؤمنین
به درستی که تو لایق و سزاوارتری بآن چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بیدار شد سر مبارک
آنحضرت در زانوی مبارک حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام بود آنحضرت به حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که ای ابا الحسن نیامده تو نزد ما مگر بجهت حاجتی که داری حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد که پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله چون من داخل شدم
بخدمت شما سر مبارک شما در زانوی دحیه کلبی بود و چون دحیه کلبی مرا دید برخواست
و بر من سلام کرد و گفت بگیر سر مبارک پسر عموت را بسوی خودت که تو لایق و سزاوار
تری باو یا امیر المؤمنین حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که شناختی تو او را حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام عرض کرد که او دحیه کلبی بود حضرت پیغمبر صلی الله علیه فرمودند با آنحضرت که جبرئیل علیه السلام بود

که بتو سلام کرد و بتو امیر المؤمنین گفت و تکریم و تعظیم تو نمود پس حضرت علی بن ابیطالب
علیه السلام عرض کرد بخدمت آنحضرت که پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله بدرستیکه
که انس بن مالک میگوید که شما فرموده اید که بدرستیکه بهشت بچهار کس مشتاق است
بسوی چهار نفر پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله اشاره نمود بدست مبارکش بسوی حضرت علی بن
ابی طالب علیه السلام و فرمود که تو بخدا قسم اول ایشانی تو بخدا قسم اول ایشانی تو بخدا قسم
اول ایشانی سه بار فرمود پس حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام عرض کرد که پدر و مادرم
فدای تو باد آن سه نفر دیگر کیست آنحضرت فرمود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که آن سه نفر
دیگر مقداد و سلمان و ابوذر است و در کتاب سرایر روایت کرده است از مفضل که او
گفت که من عرض کردم بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام اصحاب حضرت امیر المؤمنین ع را
نام ببر یک یک که میبردم آنحضرت میفرمود که بگذر از او تا اینکه گفتم حذیفة الیمان آنحضرت فرمود که
بگذر از او گفتم ابن مسعود آنحضرت فرمود که بگذر از او و بعد از آن آنحضرت فرمودند که اگر
میخواهی بشناسی انجماعتی را که داخل نشد در دل ایشان هیچ چیز پس بشناس و تکیه در آن
سه نفر را ابوذر و سلمان و مقداد را و در کتاب خصال روایت شده است که بدرستیکه
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که بدرستیکه حق تعالی امر کرده است مرا باینکه دوست دارم
چهار نفر از اصحابم را و خبر داده است مرا حق تعالی باینکه بدرستیکه خداوند عالمیان نیز
دوست میدارد ایشانرا اصحابه عرض کردند که یا رسول الله ایشان کیستند ما همه میخواهیم
که بوده باشیم از جملهٔ ایشان آنحضرت فرمودند که آگاه باشید که بدرستیکه علی بن ابی طالب
علیه السلام از جملهٔ ایشان است و آن سه نفر دیگر ابوذر و سلمان فارسی و مقداد بن اسود
الکندی است و ایضاً در کتاب خصال روایت شده است از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
که آنحضرت فرمودند که آفریده شده است زمین بجهة خاطر هفت کس و بسبب وجود ایشان
روزی عطا میکند حق تعالی و به برکت ایشان باران میبارد و بیمن ایشان نصرت میابند مردمان

چهار نفر از اصحاب که بهشت مشتاق ایشان
صح

بدرستیکه علی بن ابی طالب علیه السلام از جملهٔ ایشان است و آن سه نفر دیگر ... کما قیل
صح

وان هفت نفر

و آن هفت نفر ابوذر است و سلمان و مقداد و عمار و حذیفه و عبد الله بن مسعود و منم امام
ایشان و بجماعت موفق شدند بگزاردن نماز بر حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام و در تفسیر
حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و در کتاب احتجاج شیخ طبرسی علیه الرحمة روایت شده است
که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند بسلمان که ای سلمان بدرستیکه حضرت
جبرئیل امین از جانب خداوند جلیل مبین میگوید بمن که یا محمد سلمان و مقداد دو برادر
داخلاص برابرند در دوستی تو و دوستی حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام برادر تو و وصی
برگزیدهٔ تو و سلمان و مقداد در میان صحابهٔ تو مثل حضرت جبرئیل و میکائیل علیهما السلام اند در
میان ملائکهٔ مقربین و حضرت جبرئیل و میکائیل علیهما السلام دشمن اند با کسیکه دشمن دارد سلمان را
و یا مقداد را و دوستند با کسیکه دوست دارد ایشانرا و دوست دارد حضرت محمد
مصطفی صلی الله علیه و آله و حضرت علی مرتضی ع و دوستداران ایشانرا و دوست میدارند
ملائکهٔ آسمانها و حجب و عرش و کرسی سلمان و مقداد را بجهة محض دوستی ایشان حضرت
محمد مصطفی و علی مرتضی ع و دوستداران ایشانرا و دشمنی سلمان و مقداد با دشمنان حضرت
محمد مصطفی ص و حضرت علی مرتضی علیه السلام هرگاه دوست دارند اهل زمین سلمان و مقداد را
مثل دوست داشتن ملائکهٔ آسمانها و حجب و عرش و کرسی ایشانرا البته عذاب نمیکند
حق تعالی احدی از اهل زمین را بهیچ نوع از عذاب و شیخ مفید علیه الرحمة در کتاب اختصاص
روایت کرده است بسند متصل از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام
که آنحضرت فرمودند که فرمود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بسلمان که ای سلمان هرگاه
عرض شود علم و دانش تو بر مقداد هر آینه کافر میشود مقداد و ای مقداد اگر عرض شود صبر
و علم تو بر سلمان هر آینه کافر میشود سلمان و ایضاً شیخ مذکور در کتاب مزبور از آنحضرت
روایت کرده است که آنحضرت فرمودند که منزلت مقداد بن اسود در این امت مثل
منزلت الف است در قرآن مجید که نمی چسبد بآن حرفی و شیخ محمد بن عمر بن عبد العزیز

کشی در کتاب رجالش روایت کرده است که بعد از رحلت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
که فتنهٔ ابوبکر و عمر قایم شد هیچکس نماند که نگذشته باشد از دل او چیزی مگر مقداد بن اسود
که بود دل او محکم و قایم مثل پارچهٔ آهن خطور نکرد در خاطر او شک و شبهه در ولایت و دوستی
حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم و ایضا در کتاب مذکور روایت کرده است از حضرت
امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم که آنحضرت فرمودند که فرمود حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله یا سلمان هرگاه عرض شود علم تو بر مقداد هر آینه کافر شود مقداد و ای مقداد
هرگاه عرض شود علم تو بر سلمان هر آینه کافر شود سلمان و ایضا در کتاب مذکور روایت
کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلم که آنحضرت فرمودند که برگشتند از دین جمیع صحابه
بعد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مگر سه نفر سلمان و ابوذر و مقداد و راوی عرض کرد که
پس عمار با این دوستی اهل بیت علیهم السلم چه شد آنحضرت فرمودند که اندک میلی از حق
و تردّدی در خاطر او گذشت پس باز رجوع بحق نمود پس آنحضرت فرمودند که اگر خواهی
بشناسی کسی را که مطلقا شک نکرد و چیزی در خاطر او نگذشت بدان که او مقداد
بود و اما سلمان پس بسبب آنکه در خاطر او گذشت که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم اسم اعظم
خداوند عالمیان را میداند هرگاه تکلم کند بآن زمین فرو میبرد کل اینجماعت را و حال اینکه
چنین بود و اما ابوذر پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلم امر کرد او را باینکه ساکت شود و
دست از گفتگو بردارد و دست از ثواب سرزنش سرزنش کنندگان در راه خدا باز دارد
او دست بر نداشت و با دشمنان دین تکلم و معارضه نمود تا اینکه عثمان ملعون او را
اخراج بلد در ربذه مامور نمود و بعد از این آزمایش و فتنهٔ عام مردم رجوع بحق و توبه از
پیروی غیر حق نمودند اول کسیکه برگشت و توبه کرد ابو ساسان انصاری و ابوعمره و
شتیره بود و هفت نفر شدند که نبود عارف و معتقد بحق حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
در روی زمین در آنوقت مگر این هفت نفر مقداد در سال سی و سه هجرت حضرت پیغمبر

صلی الله علیه و آله در زمان ظلم بنیان عثمان بن عفان علیه اللعنه در حوالی مدینهٔ طیبه بجوار رحمت
ایزدی واصل شد و جنازهٔ او را مردم دوش بدوش بمدینهٔ طیبه آوردند رحمة الله و
رضوانه علیه الی یوم الدین یعنی شیخ جلیل زکی فرات بن ابراهیم الکوفی علیه الرحمه در
تفسیرش روایت کرده است بسند معنعن مذکور که صبح نمود حضرت امیر المؤمنین
علیه السلم در روزی از روزها و آنحضرت گرسنه بود پس آنحضرت گفت بحضرت فاطمهٔ زهرا
علیها السلم که ای فاطمه آیا در نزد تو چیزی هست که چاشت بدهی ما را پس آن حضرت فاطمه
زهرا علیها السلم گفت که نه قسم بخداوند آنچنانکه گرامی گردانید پدر بزرگوار مرا بنبوت
و گرامی داشت ترا بوصایت آنحضرت که نیست در این روز در نزد من چیزی
و ما دو روز است که چیزی نخورده ایم و نبود در نزد من چیزی در این دو روز مگر آنچه
برگزیدم و مقدم داشتم بآن ترا بر نفس خودم و بر این دو پسر برگزیده ام حضرت
امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلم حضرت امیر المؤمنین علیه السلم گفت که ای فاطمه
پس چرا اعلام و اخبار نکردی بمن تا اینکه طلب نمایم و بیاورم از برای شما چیزی
حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم گفت که ای ابو الحسن بدرستیکه من حیا میکنم از خداوندم
از اینکه تکلیف نمایم بنفس تو آنچه را که قادر نباشی تو بر آن و نداشته باشی آنرا
پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بیرون آمد از نزد حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم
در حالتی که اعتماد تمام داشت بدرگاه الهی بسبب حسن ظن بخداوند ذو المنن
پس آنحضرت یک اشرفی قرض کرد و در اینوقت که بود آن اشرفی در دست حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم و آنحضرت اراده داشت اینکه بخرد بآن از برای عیال و اطفالش
آنچه را که اصلاح حال ایشان بآن نماید پس برخورد بآنحضرت مقداد بن الاسود در روز
بسیار گرم و تحقیق که سوزانیده و سیاه نموده بود آفتاب مقداد را از بالای سرش
و اذیت و آزار رسانیده بود باو از زیر پایش پس چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلم

مقداد را با آن حال و با آن رنگ و رو مشاهده نمود آن حالت را نالایق و ناپسند شان
رفیع المقدار مقداد دانست پس گفت حضرت امیر المؤمنین علیه السلم مقداد که ای مقداد
چه چیز بیرون آورده است ترا از جا و مکانت و بیقرار و آرام گردانیده است ترا
در این ساعت مقداد عرض نمود که یا ابا الحسن باز کن راه مرا و سر راه بر من مگیر و از
احوال من مپرس پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلم فرمود که ای برادر من بدرستیکه
گنجایش ندارد از برای من اینکه تو بگذری از من تا اینکه بدانم من علم و قصد ترا
مقداد گفت که ای ابو الحسن رغبت و خواهش من بسوی حق تعالی و بسوی تو آنست
که بگشایی راه مرا و بگشایی پرده را از حال من حضرت امیر المؤمنین علیه السلم فرمود
برای او که ای برادر من بدرستیکه گنجایش ندارد از برای تو اینکه پنهان و پوشیده
گردانی از من حال خود را پس مقداد علیه الرحمة و الرضوان عرض کرد که ای ابو الحسن
اما چون ابا مینمایی و ایستادگی میکنی در دانستن احوال من قسم بخدا و بآن خدائی
که گرامی داشت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را به نبوت و گرامی داشت
ترا بوصایت آنحضرت که بیرون نیاورده است مرا از جا و مکانم و بیقرار و آرام
نموده است مرا مگر مشقت تمام و نهایت اضطرار از قلت مال و کثرت عیال و
تحقیق که واگذاشتم عیال و اطفال خود را که از گرسنگی ناله میکشیدند و همگی فریاد و گریه
و فغان میکردند پس چون شنیدم من گریه عیال و اطفال را برنمیداشت مرا زمین
پس بیرون آمدم مکدر و محزون حیران و سرگردان نمیدانم که بکجا روم و درد خود را
دوا را بکجا بجویم اینست حال من و چنین است قصه من پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
از شنیدن حال مقداد گریان شد و اشک از هر دو چشم مبارک آنحضرت فرو ریخت
بمرتبه که محاسن مبارک آنحضرت از اشک چشم مبارکش تر گشت پس آنحضرت بمقداد گفت
که قسم میخورم بخدا و بآنچنانکه قسم خوردی تو باو که بیرون نیاورده است مرا از جا و مکانم

مگر آنچیزی

مگر آنچیزی که بیرون آورده است ترا از جا و مکانت پس بتحقیق که من قرض کرده ام
یک اشرفی و بدرستیکه من برمیگزینم و مقدم میدارم ترا بر جان خودم پس حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم آن اشرفی را که قرض کرده بود بمقداد داد و خود بدولت و اقبال
برگشت و بمسجد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و نماز ظهر و عصر را در خدمت آنحضرت
ادا کرد و در مسجد بعبادت حق تعالی توقف نمود تا اینکه وقت نماز شام شد و نماز مغرب را
با آنحضرت بجا آورد و چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از ادای نماز مغرب فارغ
شدند برخواسته از نزد حضرت امیر المؤمنین علیه السلم که در صف اول بود گذشت و
بزدن و فشردن پای مبارک آنحضرت اشاره برخاستن و موافقت بحضرت امیر المؤمنین
علیه السلم نمود پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلم برخواست و از عقب حضرت پیغمبر صلی الله
و آله روان شد و در نزد دری از درهای مسجد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله با آنحضرت
رسید و بر آنحضرت سلام کرد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله جواب سلام با آنحضرت
داد و فرمود که ای ابو الحسن آیا در نزد تو چیزی هست که شام کنیم آنرا پس میل کنیم
با تو حضرت امیر المؤمنین علیه السلم ایستاد و سر مبارک خود را بزیر انداخته چشم
بر زمین دوخت و جوابی بآنحضرت بر نگردانید از کثرت حیا از حضرت رسول خدا
و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بوحی الهی میدانست آنچه را که واقع شده بود از دادن
اشرفی و آنحضرت آن اشرفی را از کجا قرض کرده و بهم رسانیده و بکجا صرف کرده
و بکه داده و بتحقیق که وحی فرموده بود حق تعالی بسوی پیغمبر برگزیده خود حضرت محمد
مصطفی صلی الله علیه و آله اینکه تعشی نماید و شام میل فرماید در آن شب در نزد حضرت
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلم پس چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله سکوت
حضرت امیر المؤمنین علیه السلم را مشاهده نمود فرمود که یا ابا الحسن چه میشود ترا که
حرف نمیزنی و جواب نمیدهی بگوئی نه پس برگردم من یا بگوئی بلی پس بیایم با تو حضرت

امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد که از راه حیا و کرم شماست که جواب نمیدهم شریف
شریف بیاورید بخانهٔ ما پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله دست مبارک حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام را گرفتند و آن آفتاب فلک نبوت با ماه بدر آسمان خلافت
هر دو بمرافقت یکدیگر روانه شدند تا اینکه داخل خانهٔ منورهٔ حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام
شدند و حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام در آنوقت در مقام و مکان نمازگاه خود بود و
نماز را بجا آورده بود و در عقب آنحضرت کاسهٔ بهمن چوبین بزرگی بود که فوران مینمود
دود آن پس چون حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام کلام معجز نظام حضرت رسول الله صلی الله علیه
وآله را در خانهٔ خود شنید از نمازگاه بیرون آمده باستقبال آنحضرت دوید و بر آنحضرت
سلام کرد و بود حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام عزیزترین مردمان در نزد حضرت رسول
خداوند عالمیان پس آنحضرت جواب سلام آنحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام داد و دست مبارک
خود را بر سر منور فرزند دلبند خود مالید و فرمود برای او که ای دختر گرامی من چگونه
شب آوردی روز را حق تعالی رحمت بنهایت خود را قرین تو گرداند شام تو
بجا بگرداند حق تعالی غفرانش را از برای تو و بتحقیق که کرده است پس حضرت فاطمهٔ
زهرا علیها السلام آن کاسهٔ مملو از طعام را برداشته آورد و در پیش روی حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وآله و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گذاشت پس چون نظر مبارک حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام با وجود آن گمان که داشت بر آن طعام افتاد و بوی خوش
آنرا شنید از حیرت حال نگاه مبارک خود را بآنحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام انداخت
و چشم مبارک از روی منور حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام بر نمیداشت حضرت فاطمهٔ زهرا
علیها السلام بآنحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت که سبحان الله چه اندازه نظرت را و
سخت گردانیده آنرا آیا کرده ام من گناهی در میانهٔ من و تو که مستوجب غضب باشد یا آن
سبب باشد نظر آن است که گفته باشد حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام آنرا بعنوان مطایبه

حضرت

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند که کدام گناهست بزرگتر از گناهی که بر خورده تو
آیا نبود عهد تو بسوی من در روز گذشته و حال آنکه تو قسم میخوردی بخداوند
عالمیان بمبالغهٔ تمام باینکه دو روز است که نخورده طعام پس حضرت فاطمهٔ زهرا
علیها السلام بجانب آسمان نظر کرد و گفت که خداوند من میداند در آسمانش و میداند
در زمینش که بدرستیکه من نمیگویم هرگز مگر حق و صدق پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
بآنحضرت گفت که ای حضرت فاطمه از کجا آمده است از برای تو این طعام اینچنین که
ندیده ام من مثل رنگ آن هرگز و نشنیده ام مثل بوی آن هرگز و نخورده ام پاکیزه تر از آنرا
هرگز راوی گوید که پس در آنوقت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله دست پاکیزه با
برکت خود را میان دو شانهٔ مبارک حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گذاشت پس فشرد
آنرا و فرمود یا علی این طعام عوض اشرفی تو است و این مزد و جزای دینار تو است
از جانب خداوند عالمیان بدرستیکه حق تعالی روزی میدهد بهر که میخواهد زیاده
از حد حساب پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله گریان شد و اشک بر شهد خوشبوی
از چشمهای آنحضرت فرو ریخت و فرمود که شکر و سپاس خداوندیرا سزاست
که نخواسته است از برای شما اینکه بیرون برود شما را از دنیا تا اینکه جاری کرد بهر تو را
یا علی مجرای حضرت زکریا علیه السلام و جاری گردانید بحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام مجرای
مریم بنت عمران هر وقت که داخل میشد حضرت زکریا علیه السلام بر حضرت مریم در محراب
عبادتش میدید در نزد مریم علیها السلام رزق و روزی حق تعالی را **ایضا** شیخ ثقه
زکی علی بن عیسی الاربلی علیه الرحمه در کتاب کشف الغمه از ابی سعید خدری مثل این
حدیث را روایت کرده **ایضا** شیخ الجلیل ابوجعفر محمد بن الحسن الطوسی علیه الرحمه
نیز در کتاب امالی بسند معتبر مذکور مثل این حدیث شریف را روایت نموده است
کا عَلِيٌّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي

عَبْدِاللهِ ع قَالَ جَاءَتْ فَاطِمَةُ ع تَشْكُو اِلَى رَسُولِ اللهِ ص بَعْضَ اَمْرِهَا فَاَعْطَاهَا رَسُولُ اللهِ
كُرَيْسَةً وَقَالَ تَعَلَّمِي مَا فِيهَا فَاِذَا فِيهَا مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يُؤْذِي جَارَهُ
وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا اَوْ لِيَسْكُتْ کا الْعِدَّةُ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ اِسْمٰعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ
مُعَاوِيَةَ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ شُرَيْحٍ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ اَبِي
جَعْفَرٍ ع عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللهِ الْاَنْصَارِيِّ قَالَ خَرَجَ رَسُولُ اللهِ ص يُرِيدُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ
وَاَنَا مَعَهُ فَلَمَّا انْتَهَيْنَا اِلَى الْبَابِ وَضَعَ يَدَهُ عَلَيْهِ فَدَفَعَهُ ثُمَّ قَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ
عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا رَسُولَ اللهِ قَالَ اَدْخُلُ قَالَتْ اُدْخُلْ يَا رَسُولَ اللهِ ص قَالَ اَدْخُلُ اَنَا وَمَنْ مَعِي فَقَالَتْ
يَا رَسُولَ اللهِ لَيْسَ عَلَيَّ قِنَاعٌ فَقَالَ يَا فَاطِمَةُ خُذِي فَضْلَ مِلْحَفَتِكِ فَقَنِّعِي بِهِ رَاْسَكِ فَفَعَلَتْ
ثُمَّ قَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ فَقَالَتْ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا رَسُولَ اللهِ قَالَ اَدْخُلُ اَنَا وَمَنْ مَعِي قَالَتْ وَمَنْ
مَعَكَ قَالَ جَابِرٌ فَدَخَلَ رَسُولُ اللهِ ص وَدَخَلْتُ اَنَا وَاِذَا وَجْهُ فَاطِمَةَ ع اَصْفَرُ كَاَنَّهُ بَطْنُ
جَرَادَةٍ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ ص مَا لِي اَرَى وَجْهَكِ اَصْفَرَ قَالَتْ يَا رَسُولَ اللهِ ص الْجُوعُ فَقَالَ ص
اَللّٰهُمَّ مُشْبِعَ الْجَوْعَةِ وَدَافِعَ الضَّيْعَةِ اَشْبِعْ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ جَابِرٌ
فَوَاللهِ فَنَظَرْتُ اِلَى الدَّمِ يَتَحَدَّرُ مِنْ قُصَاصِهَا حَتَّى عَادَ وَجْهُهَا اَحْمَرَ فَمَا جَاعَتْ بَعْدَ ذٰلِكَ
الْيَوْمِ شرح مؤلف کتاب طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه در بیان حدیث اول گفته که
کُرَب درخت خرما بیخهای شاخهای آنست امثال شانه این غلام داعی معروض
میدارد که آنچه مؤلف کتاب علیه الرحمة الی یوم الحساب ذکر کرده است بعینه عبارت جوهری
در صحاح اللغة است و دیگر نیز قریب بآن ذکر کرده اند و بیخ شاخ درخت خرما شباهت
باستخوان شانه دارد و بعضی از لغویین ذکر کرده اند که مراد از آن اصولیست که بعد از بریدن
شاخها در درخت خرما باقی میماند و آن اشبه بمطلوبست و در حدیث دیگر نیز در وصف
درختهای بهشت عنبر سرشت واقع شده که کُرَبُهَا ذَهَبٌ کُرَب بفتح کاف وفتح را واحد

قال ادخل قلت نعم ادخل یا رسول الله ص

[illegible]

کُرَبه بفتح کاف وفتح راست مثل قَصَبَة وقَصَب صاحب قاموس گفته است الکَرَب
بالتحریک اصول السعف الغلاظ العراض در نهایه مسطور است که فی صفة نخل الجنة
کَرَبُهَا ذَهَبٌ هو بالتحریک اصل السعف وقیل ما یبقی من اصوله فی النخلة بعد القطع
کالمراقی ومحتمل است که مراد از آن در این حدیث شریف استخوان شانه باشد وتعبیر بکَرَب
از راه مشابهت بآن وشهرت معرفتش در میان عربان باشد چون در ازمنه ماضیه کتابت
در استخوان شانه مینموده اند چنانچه در مجمع البحرین تصریح بآن نموده الکَتِفُ عظم عریض یکون
فی اصل کتف الحیوان من الناس والدواب کانوا یکتبون فیه لقلة القراطیس عندهم
ومنه اکتبوا فی کتف ودواة اکتب کتابا قناع بکسر قاف روپاک زنان را گویند که ستر
سر ورو بآن نمایند مثل مقنع ومقنعه وجمع آن قُنُع بضم قاف ونون است مثل
کتاب وکتب جمیع لغویین تصریح کرده اند که قناع بزرگتر است از مقنعه کسی که چیزی از مقنعه
وبزرگتر اقناع گویند واز بعضی احادیث معلوم میشود که قناع مخصوص بوده است بزنان
آزاد ومقنعه را کنیزان نیز بسر می انداخته اند ملحفه بکسر میم وسکون لام وفتح حا مهمله وفتح فاء نعلیه چادر است
که بپوشند بدن را بآن ولحاف بکسر لام نیز مثل کتاب بهمین معنی آمده است وهر کاه
جامه متعدد باشد بالایین را لحاف وملحفه وملحف بکسر میم گویند جرادة بفتح جیم است وتا
آن تاء وحدت است بلکه نر وماده را جراده گویند وجراد بفتح جیم نیز مطلق ملخ را گویند
جراد بجهة مذکر وجرادة بجهة مؤنث نیست بلکه جراد اسم جنس است وجرادة واحد آنست
مثل تمر وتمرة وبقر وبقرة بعضی از علما ذکر کرده اند که ملخ را نامیده اند جراد بجهة آنکه
مجرد میکند زمین را یعنی میخورد آنچه را که رو ییده است در آن وگفته اند که تولد ملخ از ماهی
میشود پس می اندازد دریا آنرا بساحل ودلالت میکند بر آن حدیث ابن عباس که گفت
جراد نثرة ماهیست نثرة بفتح نون وسکون ثاء مثلثه وفتح راء مهمله متصله بها در لغت
عرب از برای حیوانات مثل عطسه است از برای انسان عطسه در این حدیث شریف

وجمع آن احجاف ع

تتمه از فضایل جابر بن عبد الله انصاری رضوان الله علیه

معنی هلاک است و بمعنی مذکور لغویین ذکر کرده اند در مجمع البحرین مسطور است الضَّیعة
الضَّیاع اعنی الهلاک و منه قوله اخاف علیه الضَّیعة ضاع یضیع ضیعة و ضیاعا
بالفتح هلک دم در لغت عرب خون را گویند و از کلام بعضی معلوم میشود که سرخی را نیز دم
میگویند جوهری گفته است المدموم الاحمر و در این حدیث شریف از آن مراد سرخیست
باصل لغت و یا بغیر آن انحدار بمعنی فرو آمدن است جوهری گفته است الانحدار
الانهباط و در مجمع البحرین مسطور است انحدر الماء من السحاب و الدمع من العین
تحدّر تنزّل قصاص بضم و فتح و کسر قاف رستنگاه موی سر را گویند جوهری گفته است که
قصاص بضم قاف بهتر است از فتح و کسر قاف جابر بن عبد الله که در حدیث شریف مذکور است
ثقه و عظیم الشان و جلیل القدر است و از جمله سابقین اصحاب حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
بوده و در جنگ بدر و هیجده جنگ دیگر در خدمت آنحضرت جهاد فی سبیل الله حاضر شده
و بعد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام رجوع نموده و در جنگ صفین
در خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بوده و بخدمت پنج معصوم رسیده و استفاده
علم و احادیث از ایشان نموده بوده و از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
روایت شده که آنحضرت فرمودند که او آخر کسی است که باقی ماند از اصحاب حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله بازگشت او بما اهل بیت رسالت بود و احادیث بسیار در مدح او وارد شده
شیخ محمد کشی علیه الرحمه در کتاب رجال ذکر کرده که جابر بن عبد الله عمامه سیاهی بر سر
خود میگذاشت و در مدینه طیبه در مسجد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله می نشست و با فاده
احادیث نبوی و مسائل دینی اشتغال مینمود و در اثنای افاده و نشر احادیث گاه گاه
آواز بلند فریاد میزد که یا باقر العلم چون اهل مدینه این کلمه را از او میشنیدند
بیکدیگر میگفتند که جابر پیر و خرف شده زبان بهذیان میگشاید چون این سخن بجابر رسید
گفت بخدا قسم که خرافت مرا نگرفته و آنچه میگویم هذیان نیست بلکه از حضرت رسول الله

صلی الله علیه و آله شنیده ام که آنحضرت فرمودند بمن که ای جابر تو خواهی رسید بشرف
ملازمت یکی از اهل بیت من که نام او نام من باشد و شمایل او شمایل من باشد
یبقر العلم بقرا یعنی بشکافد و بیرون آورد مسائل علم و دین را شکافتن و بیرون
آوردنی چون بخدمت او مشرف شوی سلام مرا باو برسان من از اشتیاق حضرت سید
الانام در آرزوی دیدار آنحضرت بیتاب و بیطاقت گشته ام و بی اختیار فریاد میزنم و
او را میطلبم تا آنکه روزی از روزها جابر بدر دولتسرای حضرت امام زین العابدین علیه السلام
طفل خورد سالی را دید که ایستاده است و بحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله شباهت
تمام دارد جابر او را نزد خود طلبید آنحضرت پیش جابر آمد بعد از آن گفت باز گرد آنحضرت
برگشت جابر گفت که این شمایل و رفتار همان شمایل و رفتار حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
است پس قسم داد باو که چه نام داری آنحضرت فرمود که نام من محمد بن علی بن الحسین
بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است پس جابر پیش دوید و سر و روی مبارک آنحضرت را
بوسید و گفت پدر و مادرم فدای تو باد و جدت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
بتو سلام رسانید آنحضرت از استماع خبر جابر متأثر شده بخدمت پدر عالیقدر خویش
آمده صورت حال عرض نمود حضرت امام زین العابدین علیه السلام از افشای این خبر
اندیشه مند گشت و فرمود که آخر جابر اظهار آن سلام و پیغام را کرد حضرت امام محمد
باقر علیه السلام عرض کرد که بلی حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود که ای پسر من
بعد از این در خانه بنشین و بیرون مرو که مردم بتو رجوع خواهند کرد و کار بر ما مشکل
خواهد شد بعد از آن هر روز جابر در اول و آخر روز تنها و خلوت بخدمت حضرت
امام محمد باقر علیه السلام میرسید و استفاده علم و احادیث از آنحضرت مینمود و اهل مدینه
از تعلم شیخ کبیر از طفل صغیر تعجب مینمودند و انکار و اهانت مینمودند که جابر عصا بدست
گرفته در کوچهای مدینه طیبه و مجالس مردم آنجا میگردید و آواز بلند میگفت علی خیر البشر

فمن ابی فقد کفر معاشر الانصار ادبوا اولادکم علی حب علی بن ابی طالب فمن ابی
فلینظر فی شان امه یعنی بعد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله الی یوم الحشر حضرت امیر المؤمنین
جده از جمیع مردمان است بهتر پس هر که ابا نماید از همین پس تحقیق که او هست کافر ای
گروه انصار پرورش نمایید اولاد خود را بدوستی حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام
و بزیور محبت آنحضرت ایشانرا آراسته سازید پس هر که ابا و امتناع از همین نماید
پس نظر در تحقیق حال او در خود نماید که البته آن قصور از آلودگی دامن مادر است شعر
محبت شه مردان مجو ز بی پدری که دست غیر گرفته است پای مادر او و بعضی دیگر از فضلا
شرف ملاقات جابر را با حضرت امام محمد باقر علیه السلام باین نحو ذکر کرده اند که چشم
جابر بن عبد الله در آخر عمر پوشیده شد روزی حضرت امام محمد باقر علیه السلام در مبادی صبی
نزد او آمد و بجابر سلام کرد جابر گفت تو کیستی آنحضرت فرمود که منم محمد بن علی بن
الحسین علیهم السلام چون جابر آن نامهای تمام را شنید گفت ای سید من پیش
بیا و دست خود را بمن ده آنحضرت نزد جابر آمد و دست خود را باو داد جابر
دست آنحضرت را گرفت و بوسید و خواست که بپای مبارک آنحضرت افتد و بوسه
نماید حضرت امام محمد باقر علیه السلام مانع شده نگذاشت جابر گفت یا ابن رسول الله
ان النبی صلی الله علیه و آله یقرئک السلام آنحضرت فرمودند که علی رسول
الله السلام و رحمة الله و برکاته پس آنحضرت فرمودند که این حال و پیام چگونه بود جابر
عرض کرد که روزی با حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بودم آنحضرت فرمودند که
ای جابر شاید که تو بمانی تا آنوقت که ملاقات کنی با یکی از فرزندان من که او را
محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام گویند حق تعالی باو نور و حکمت خواهد داد چون
بخدمت او مشرف شوی سلام مرا باو برسان افضل المحققین نصیر الملة والدین
خواجه نصیر الحق الطوسی علیه الرحمة در رساله اوصاف الاشراف ذکر کرده است که

جابر

جابر بن عبد الله چون در آخر عمر بضعف پیری مبتلا شد حضرت امام محمد باقر علیه السلام
بزیارت او رفت و از حال او پرسید جابر گفت حالی دارم که در آنحال پیری را
بر جوانی ترجیح میدهم و بیماری را بر تندرستی و مردن را بر زندگی آنحضرت
در مقام تنبیه و ارشاد جابر فرمودند که اما من اگر حق تعالی مرا پیر سازد پیری را دوست میدارم
و اگر جوان گرداند جوانی را دوست دارم و اگر بیمار سازد بیماری را و اگر شفا دهد شفا
و اگر بمیراند مردن را و اگر زنده دارد زندگی را و چون جابر این کلمات را از آنحضرت
شنید دست مبارک آنحضرت را گرفته بوسید و گفت صدق رسول الله صلی
الله علیه و آله فانه قال لی انک ستدرک ولدا من اولادی اسمه اسمی یبقر
العلوم بقرا کما یبقر الثور الارض یعنی راست فرمود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
پس بدرستیکه آنحضرت فرمودند از برای من اینکه زود باشد که ببینی تو فرزندی از
فرزندان مرا که نام او نام من باشد و میشکافد و مسایل علوم را همچنانکه میشکافد
گاو کاری زمین را و باینجهت فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آنحضرت را باقر
علوم الاولین والآخرین گویند شیخ جلیل القدر شیخ مفید علیه الرحمة در کتاب اختصاص
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت فرمودند که من شنیدم
از جابر بن عبد الله انصاری علیه الرحمة که او گفت که من سؤال کردم از حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله از احوال سلمان فارسی آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که
سلمان دریای علم است که ممکن و مقدور نیست کشیدن آن مخصوص است سلمان
بعلم اولین و آخرین و دشمنی کرده است با حق تعالی هر که دشمنی کند با سلمان و
دوستی کرده است با خداوند عالمیان هر که دوستی کند با سلمان عرض کردم
بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله که چه میفرمایید در حق ابوذر آنحضرت صلی الله علیه
و آله فرمودند که او از ماست دشمنی کرده است با حق تعالی هر که دشمنی کند با ابوذر

و دوستی کرده است با حق تعالی هر که دوستی کند با او عرض کردم بخدمت آنحضرت
صلی الله علیه و آله که چه میفرمایید در باب مقداد آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند
که او از ماست دشمنی کرده است با حق تعالی هر که دشمنی کند با مقداد و دوستی
کرده است با حق تعالی هر که دوستی کند با او پس عرض کردم بخدمت آنحضرت
صلی الله علیه و آله که چه میفرمایید در باب عمار آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند
که او از ماست دشمنی کرده است با حق تعالی هر که دشمنی کند با عمار و دوستی کرده است
با حق تعالی هر که دوستی کند با او و گفت جابر علیه الرحمه که پس خواستم که بیرون
بیایم من از خدمت آنحضرت بجهة اینکه بشارت دهم بسلمان و ابوذر و مقداد و عمار
بآنچه فرموده بود آنحضرت صلی الله علیه و آله پس چون برگشتم از خدمت آنحضرت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرا آواز کرد و فرمود که نزد من بیا ای جابر بسوی من
بیا ای جابر تو نیز از مایی دشمنی کرده است با حق تعالی هر که دشمنی کند با تو و دوستی
کرده است با حق تعالی هر که دوستی کند با تو پس من عرض کردم بخدمت آنحضرت
که یا رسول الله چه میفرمایید در شان حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام آنحضرت صلی الله علیه و آله
فرمودند که حضرت علی بن ابی طالب جان من است پس عرض کردم بخدمت
آنحضرت صلی الله علیه و آله که چه میفرمایید در شان حضرت امام حسن و حضرت امام حسین
علیهما السلام آنحضرت فرمودند که ایشان هر دو روح من اند و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
مادر مهربان ایشان دختر گرامی من است بد و ناخوش می آید مرا آنچه ناخوش آید
بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام و شاد و خوشنود میگرداند مرا آنچه شاد و خوشنود
گرداند او را شاهد میگیرم خداوند عالمیان را باینکه جنگم با هر که جنگ و خصومت
کند با ایشان و صلحم با هر که صلح و دوستی کند با ایشان ای جابر هرگاه که خواهی که
دعا کنی در درگاه الهی و مستجاب شود از برای تو دعای تو پس دعا کن در درگاه

خداوند عالمیان بنامهای مبارک ایشان پس به
محبوبترین جمیع اسماست در نزد خداوند عالمیان احاد
بر اینکه جابر بخدمت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام مشرف شده
غریب لوح زمرد است که در وقت ولادت سراسر سعادت حضرت
علیه السلام در دست حضرت فاطمه زهرا علیها السلام دیده و با آنحضرت مکالمها نموده و
اسامی ائمه هدی و اوصاف ایشان را که در آن لوح نوشته بود خوانده و نسخه
از آن برداشته حدیث شریف مذکور در کتاب حجة کافی مسطور است و در نسخه
علمای اعلام نیز مشهور است که جابر بخدمت هفت معصوم رسیده و هفت معصوم را
خدمت نموده حضرت فاطمه زهرا علیها السلام یکی از آن هفت معصوم است ممکن که قبل از
نزول آیه وافی هدایه حجاب بخدمت آنحضرت مشرف شده و یا اینکه او را آنچه حاجت
محرمیتی بسرادق عزت بوده است و اول کسیکه از اصحاب کرام حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله احرام زیارت حضرت امام حسین علیه السلام بمیان جان از روی
اخلاص و ایقان بست جابر بن عبد الله انصاری علیه الرحمة و الرضوان بود و چون
خبر شهادت حضرت امام حسین علیه السلام بمدینه مشرفه رسید جابر بزیارت مرقد منور
آنحضرت روان و بانی این سنت فیض موهبت گشت در روز اربعین با جمعی
کثیر بزیارت مرقد منور آنحضرت مشرف شد چنانچه بعون الله تعالی مذکور خواهد شد و
جابر در آخر عمر نابینا شده بود چنانچه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده
جابر بعد از جمیع اصحاب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله برحمت ایزدی واصل شد
مشهور آنست که وفات جابر در مدینه طیبه در سال هفتاد و هشت هجرت حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله واقع شده در سال شصت و هشت و هفتاد و سه و نود و چهار
هجری نیز یعنی سال وفات جابر را نقل کرده اند یعنی ثقة الاسلام ابو جعفر

محمد بن یعقوب کلینی علیه الرحمه در کتاب کافی بسند معتبر مذکور روایت کرده است
از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که آنحضرت فرمودند که آمد
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که شکوه کند بآنحضرت
از بعضی کارهای خود پس عطا فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بحضرت فاطمه
زهرا علیها السلام پنج شاخ خرمائی را که مثل استخوان شانه است و یا استخوان شانه را
و فرمود که بیاموز و آموخته شو آنچه را که نوشته شده است در آن پس نوشته بود
در آن اینکه هر که ایمان آورد بخداوند عالمیان و بروز آخرت پس باید که آزار
نکند همسایه‌اش را و هر که ایمان آورد بخداوند عالمیان و بروز آخرت پس باید که
گرامی دارد مهمانش را و هر که ایمان بخداوند عالمیان و بروز آخرت داشته باشد
پس باید که بگوید خیر را و یا اینکه ساکت باشد یعنی زبان بشر هرگز نگشاید و حالت او
در حالت سکوت و در حالت تکلم حرف خیر باشد و نیز ایضا شیخ
جلیل القدر مذکور در کتاب مزبور بسند معتبر مسطور روایت کرده است از جابر بن
عبد الله انصاری که او گفته بیرون تشریف آورد حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله با اراده دیدن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و من در خدمت آنحضرت بودم
پس چون بدر دولتسرای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام رسیدیم حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله دست مبارک خود را بر در گذاشت پس گشود آنرا بعد از آن
فرمود السلام علیکم حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در جواب آنحضرت گفت علیک
السلام یا رسول الله آنحضرت صلعم فرمودند که داخل بشوم بخانه حضرت فاطمه زهرا عرض
کرد که داخل شوید و تشریف ارزانی فرمایید ای رسول برگزیده خداوند
عالمیان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که داخل شوم من و کسیکه همراه
من است حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عرض کرد که یا رسول الله نیست در سر من

روپاک یعنی سر مبارکم بی قناع و مقنعه است آنحضرت صلعم فرمودند که ای فاطمه زیادتی
جامه بدنت را بردار و سر مبارکت را با آن بپوشان پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
چنان کرد بعد از آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که السلام علیکم پس حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام در جواب آنحضرت گفت و علیک السلام یا رسول الله آنحضرت صلعم فرمود
که داخل شوم حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عرض کرد که بلی داخل شو ای پیغمبر برگزیده
خداوند عالمیان آنحضرت صلعم فرمود که داخل شوم من و کسیکه همراه من است حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام عرض کرد که بلی داخل شوید شما و کسیکه همراه شماست جابر انصاری
گوید که پس داخل شد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و من نیز در خدمت سراسر سعادت
آنحضرت صلعم داخل شدم ناگاه دیدم روی مبارک حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را زرد بمرتبه
که گویا بود برنگ شکم ملخ حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که چه شده مرا که میبینم
روی مبارک ترا چنین زرد حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها عرض کرد که
یا رسول الله گرسنگی باعث زردی رنگ روی من شده پس آنحضرت صلعم فرمود
که ای خداوند سیر کننده گرسنه و رفع کننده هلاکت سیر گردان فاطمه دختر محمد
مصطفی صلی الله علیه و آله را پس گفت جابر انصاری که قسم بخداوند عالمیان که
دیدم من که پایین آمد سرخی برنگ خون از رستنگاه موی پیش سر مبارک آنحضرت
تا اینکه گردید روی مبارک حضرت فاطمه زهرا علیها السلام سرخ پس دیگر گرسنه نشد
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بعد از آن روز ف ۴۳ الحسین بن سعید معنعنا عن جعفر
عن ابیه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذا کان یوم القیمة نادی
منادٍ من بطنان العرش یا معشر الخلائق غضوا ابصارکم حتی تمر بنت حبیب الله
الی قصرها فاطمة ابنتی علیها ریطتان خضراوان حوالیها سبعون الف حوراء
فاذا بلغت الی باب قصرها وجدت الحسن قائما والحسین قائما مقطوع الراس

فتقول الحسن من هذا فيقول هذا اخي ان امة ابيك قتلوه وقطعوا رأسه
فيأتيها النداء من عند الله يا بنت حبيب الله اني انما اريتك ما فعلت به امة
ابيك لاني ادخرت لك عندي تعزية بمصيبتك فيه اني جعلت تعزيتك اليوم
اني لا انظر في محاسبة العباد حتى تدخلي الجنة انت وذريتك وشيعتك ومن
اولاكم معروفا ممن ليس هو من شيعتك ثم لا انظر في محاسبة العباد فتدخل
فاطمة ابنتي الجنة وذريتها وشيعتها ومن اولاها معروفا ممن ليس من شيعتها
فهو قول الله عز وجل لا يحزنهم الفزع الاكبر قال هول يوم القيمة وهم فيما
اشتهت انفسهم خالدون هي والله فاطمة وذريتها وشيعتها ومن اولاهم
معروفا ممن ليس هو من شيعتها **شرح** ریطه بفتح را مهمله و سکون یا دو نقطه
در زیر چادره یکتخته را گویند که درز دار و دو پارچه نباشد ادخرت صیغه متکلم
وحده است از فعل ماضی باب افتعال و اصل آن اذتخرت با ذال معجمه از ذخیره بمعنی
برگزیدن و ذخیره نمودن است تا را قلب نموده اند بدال مهمله بعد از آن ذال
معجمه را نیز قلب بدال مهمله نموده اند و در دال دوم ادغام نموده اند و در کتاب
مجمع البحرین مسطور است که گاه است دال مهمله منقلبه از تا را قلب میکنند بذال معجمه و
ذال را در ذال ادغام میکنند اذخار بذال معجمه مشدده میگویند بعکس اول که ادّخار
بدال مهمله مشدده بود و بذال معجمه مشدده کمتر است و اکثر بدال مهمله مشدده است
و از همین باب و بهمین اعلال است قول حق تعالی در سوره مبارکه آل عمران که
در وصف حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلم فرموده وانبئكم بما تأكلون وما
تدخرون في بيوتكم ان في ذلك لاية لكم ان كنتم مؤمنين جميع قراء تدخرون
بدال مهمله مشدده قرائت نموده اند شیخ طبرسی علیه الرحمه در تفسیر مجمع البیان
بیان نموده که بعضی تخفیف کرده اند تذخرون بذال معجمه مشدده را تعزیه بمعنی حمل

بر صبر و تسلی دادن است و عزا بمعنی صبر است چنانچه واقع شده است در حدیث
من عزّی مصاباً یعنی کسیکه باز دارد مصیبت رسیده را بر صبر و یا و تسلی دهد پس
از برای اوست مزد و ثواب چنین و چنین شیعه در لغت عرب بمعنی پیرو و مطیع
و یار و یاور است لغویین ذکر کرده اند که استعمال میشود لفظ شیعه در یکنفر و دو نفر و
سه نفر و بیشتر و بر مذکر و مؤنث و جمع آن اشیاع و شیع بر وزن عنب است و بعد از
وضع غالب شده است این نام نامی بجهة موالیان حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
و اهل بیت آنحضرت و صاحب نهایه نیز که از علماء اهل تسنن و اهل لغت است گفته که
غالب شده است لفظ شیعه در موالیان حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم و اهل بیت
آنحضرت بمرتبه که گردیده است اسم مخصوص از برای ایشان پس هرگاه بگویند فلانی
از جمله شیعه است دانسته میشود که بدرستیکه او از موالیان آنحضرت و اهل بیت
آنحضرت و در مذهب ایشان است و اصل آن از مشایعت بمعنی متابعت و
مطاوعت است صاحب قاموس نیز قریب باین ذکر کرده است و در تفسیر
علی بن ابراهیم علیه الرحمه از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم
روایت کرده است که آنحضرت فرمودند با ابی بصیر که بدرستیکه حق تعالی مبارک
و گوارا گردانید شما آن نام را که فرموده وان من شيعته لابراهيم و قول حق تعالی
که فرموده است فاستغاثه الذي من شيعته على الذي من عدوه پس مبارک
و گوارا گردانید برای شما آن نام نامی را یعنی حق تعالی حضرت ابراهیم علیه السلم را شیعه
نامید و دوست و پیرو حضرت موسی را شیعه نامید چنانچه شما را شیعه میگویند
پس شیعه نامیست که حضرت ابراهیم علیه السلم و دوست و پیرو حضرت موسی علیه السلم
با آن نام نامیده شده اند و این سبب مبارکی و گوارائی آن نام نامیست برای
شما شیخ فخر الدین الطریحی النجفی علیه الرحمه ذکر کرده است که در روایت واقع شده است

که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله حدیث میفرمود و جمیع اصحاب کرامش در شبی از شبها در مسجد
مبارک خود پس آنحضرت صلعم فرمودند که ای قوم چون نام پیغمبران گذشته را مذکور سازید
سلام و صلوات بفرستید اول بر من و بعد از من بر ایشان و هرگاه مذکور کردید
نام حضرت ابراهیم علیه السلم را پس سلام و صلوات بفرستید اولا بر او و بعد از آن بر
من صحابه عرض کردند که یا رسول الله جهت آن چیست و حضرت ابراهیم علیه السلم بچه سبب
باین رتبه عظیم ارجمند گشته آنحضرت صلعم فرمودند که بدانید بدرستیکه در شب معراج
چون حق تعالی مرا باسمان برد پس رسیدم من باسمان سوم و بامر خداوند عالمیان
نصب کردند از برای من در آسمان سوم منبری از نور پس من نشستم در مرتبه بالای
منبر و نشست حضرت ابراهیم علیه السلم در یک پله پایین تر از من و جمیع پیغمبران اولین
نشستند در دور و حوالی آن منبر در اینوقت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم پیدا
شد که می آمد بسوی ما سواره بر ناقه از نور و روی او مثل ماه تابان بود و اصحاب
آنحضرت صلعم مثل ستارگان درخشنده همراه او بودند حضرت ابراهیم علیه السلم بمن گفت
که یا محمد این کدام پیغمبر عظیم الشان است و یا کدام ملک مقرب است من گفتم بحضرت
ابراهیم علیه السلم که او پیغمبر عظیم القدر و ملک مقرب نیست بلکه او برادر من و پسر عموی
من و داماد من و وارث علم من حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم است حضرت
ابراهیم علیه السلم گفت که این جماعت اینجانی که در دور و حوالی او مثل ستارگان درخشنده اند
کیستند من گفتم که آنها شیعیان آنحضرت اند چون حضرت ابراهیم علیه السلم این کلام را
می شنید از درگاه رب العزه مسئلت نموده گفت خداوندا بگردان مرا از شیعه
علی بن ابی طالب علیه السلم پس حضرت جبرئیل علیه السلم در اینوقت نازل شد و این آیه وافی
هدایه را که در سوره صافات است آورد وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ شیخ کلینی علیه الرحمه در کتاب
حجه کافی روایت کرده است از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم

که آنحضرت

که آنحضرت صلعم فرمودند که بدرستیکه آفرید حق تعالی ما را از علیین و آفرید ارواح ما را
از بالاتر از علیین و آفرید ارواح شیعیان ما را از علیین و اجساد شیعیان ما را
از پایین تر از علیین پس از اینجهة واقع شده است نزدیکی و قرابت در میان ما و
ایشان و مائل است دلهای ایشان بسوی ما و در حدیث دیگر روایت کرده است از
حضرت امام محمد باقر علیه السلم که آنحضرت صلعم فرمودند که بدرستیکه حق تعالی آفرید ما را از اعلی
علیین و آفرید دلهای شیعیان ما را از آنچه آفریده است ما را از آن و آفرید بدنهای
شیعیان ما را از پایین تر از آن پس مائل است دلهای شیعیان ما بسوی ما بجهة اینکه
آفریده شده است از آنچه آفریده شده ایم ما از آن پس آنحضرت صلعم این آیه مبارکه سوره
مطففین را تلاوت فرمودند كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا
عِلِّيُّونَ كِتَابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ و آنحضرت صلعم فرمودند که آفرید حق تعالی دشمنان
ما را از سجین و آفرید دلهای پیروان ایشان را از آنچه آفریده است ایشان را از آن و آفرید ابدان
پیروان و دشمنان ما را از پایین تر از سجین پس دلهای پیروان دشمنان ما مائل است
بسوی دشمنان ما بجهة اینکه آفریده شده است از آنچه آفریده شده اند ایشان
از آن پس آنحضرت صلعم این آیه سوره مبارکه مطففین را تلاوت فرمودند كَلَّا إِنَّ كِتَابَ
الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ وَمَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ كِتَابٌ مَرْقُومٌ اما شروط شیعه و صفات
شیعه در احادیث کثیره بسیار است شیخ ابن بابویه علیه الرحمه کتابی در صفات شیعه
تألیف نموده ممکن است که مراد از شیعه در حدیث مذکور خلص شیعه متصف
بصفات مذکوره در احادیث باشند و از غیر شیعه محبین و دوستداران غیر متصف
باوصاف مذکوره باشند و در احادیث واقع شده که ائمه اطهار علیهم السلم بعضی از
دوستان و محبان میفرموده اند که شما از دوستان و محبان ما اید نه شیعه ما کسی
که متابعت و پیروی ما کند در قول و فعلش و یا اینکه مراد از شیعه در حدیث مذکور

شیعه اثنی عشری و از غیر شیعه غیر اثنی عشری از فرق محبین اهل البیت علیهم السلام مثل
فرقه زیدیه و واقفیه و غیرهم باشد و یا اینکه اعم از هر دو باشد والله اعلم یعنی شیخ
عالم فاضل فرات بن ابراهیم الکوفی علیه الرحمه در تفسیرش روایت کرده است از
حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت روایت فرمود از پدر بزرگوارش حضرت
امام زین العابدین علیه السلام آنحضرت فرمود که فرمود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
که چون روز قیامت شود ندا کند منادی از میان عرش مجید که ای گروه خلایق
بپوشید چشمهای خود را تا اینکه بگذرد دختر گرامی حبیب خدا حضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله و برسد بسوی قصرش پس بیاید حضرت فاطمه زهرا علیها السلام دختر
گرامی من و پوشیده باشد دو چادر نکیخته سبز و در دور و حوالی آنحضرت باشند
هفتاد هزار حوری پس چون حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بدر قصر رفیع خود رسد ببیند
حضرت امام حسن علیه السلام را که ایستاده است و حضرت امام حسین علیه السلام ایستاده است
سر بریده حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بحضرت امام حسن علیه السلام گوید که کیست این
سر بریده حضرت امام حسن علیه السلام گوید که او برادر با جان برابر من است بدرستیکه
امت ستمکار پدر عالیمقدارت او را کشتند و سر مبارکش را بظلم و ستم بریدند
پس از جانب خداوند عالمیان ندا آید بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام که ای دختر حبیب
خدا حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بدرستیکه من نمودم بتو آنچه را که کرده
بودند امت ستمکار پدر بزرگوار تو بجهت اینکه ذخیره کرده ام و نگه داشته ام از برای تو
در نزد خودم تعزیه برای مصیبت تو در فرزند دلبند تو حضرت امام حسین علیه السلام
بدرستیکه گردانیده ام من تسلی خاطر مبارک ترا و تسکین و صبر ترا در این روز
اینکه نگاه نکنم بمحاسبه بندگان تا اینکه داخل شوی تو و ذریه تو و شیعیان تو
و کسیکه نیکوئی کرده باشد با تو از غیر شیعیان تو در بهشت عنبر سرشت قبل از

انکه

انکه نگاه کنم من در محاسبه بندگان پس داخل شود حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
دختر گرامی من در بهشت عنبر سرشت و ذریه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و شیعه
آنحضرت پس این است معنی قول خداوند عزوجل که فرموده است لا یحزنهم الفزع
و کسیکه نیکوئی کرده باشد با حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از غیر شیعیان
الاکبر آنحضرت فرمودند یعنی ترس دهم روز قیامت وهم فیما اشتهت انفسهم
خالدون بخدا قسم که آنجاست که حق تعالی فرموده که ایشانند در آنچه خواهد نفسهای ایشان
دایمی و همیشه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و ذریه آنحضرت و شیعه آنحضرت و کسیکه
نیکوئی کرده باشد با ایشان که نبوده باشد از شیعه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام ابن غلام
دامی معروض میدارد که آیه وافی هدایه مذکوره در حدیث در سوره مبارکه انبیا است
و در قرآن مجید دو آیه متصله بهم باین نحو است لا یسمعون حسیسها وهم فیما اشتهت
انفسهم خالدون لا یحزنهم الفزع الاکبر وتتلقیهم الملائکة هذا یومکم الذی
کنتم توعدون حکمت که تقدیم و تأخیر بسبب مناسبت باشد و یا اینکه در مصحف اهل
بیت علیهم السلام نحو مذکور در حدیث باشد والله اعلم ۴۵ محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین
عن محمد بن اسماعیل عن صالح بن عقبة عن عمرو بن شمر عن جابر عن ابی
جعفر علیه السلام قال قال النبی صلی الله علیه و آله لفاطمة علیها السلام یا فاطمة
قومی فاخرجی تلک الصحفة فقامت فاخرجت صحفة فیها ثرید وعراق یفور
فاکل النبی صلی الله علیه و آله وعلی وفاطمة والحسن والحسین علیهم السلام
ثلثة عشر یوما ثم ان ام ایمن رأت الحسین علیه السلام معه شیء فقالت له من
این لک هذا قال انا لنأکله منذ ایام فاتت ام ایمن فاطمة علیها السلام فقالت
یا فاطمة اذا کان عند ام ایمن شیء فانما هو لفاطمة وولدها واذا کان عند
فاطمة شیء فلیس لام ایمن منه شیء فاخرجت لها منه فاکلت منه ام ایمن
ونفدت الصحفة فقال لها النبی صلی الله علیه و آله اما لولا انک اطعمتها

لا كلّت منها انت تدرّبتك الى ان تقوم الساعة ثمّ قال ابوجعفر عليه السّلم و الصّحيفة عندنا لم نخرج بها فاطمة عليها السّلم فی زمانه **كا** محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن ابن بزيع عن صالح بن عقبة عن عقبة عن ابی جعفر عليه السّلم قال ما عُبِدَ الله بشیءٍ من التّحميد افضل من تسبيح فاطمة عليها السّلم ولو كان شیء افضل منه لنحله رسول الله صلّی الله عليه وآله فاطمة عليها السّلم **شرح** مؤلف كتاب طاب الله ثراه وجعل الجنّة مثواه در بيان حديث اوّل گفته كه جوهری گفته است كه عَرق استخوانی است كه گرفته شده باشد از آن گوشت وجمع آن عُراق بضمّ عين است تمام شد كلام جوهری ومراد در اين حديث استخوان با گوشت است چنانكه در لغت نيز با اين معنی آمده است صاحب قاموس گفته است كه عَرق بفتح عين مهمله وسكون را مهمله وعُراق مثل غُراب يعنی بضمّ عين استخوانی است كه خورده باشند گوشت آنرا وجمع آن مثل كتاب يعنی بكسر عين است ومثل غراب يعنی بضمّ عين جمع آن نادر است ويا اينكه عُرق استخوان با گوشت است پس چون خورده شود گوشت آن آنرا عُراق گويند ويا اينكه عَرق وعُراق استخوان با گوشت وبی گوشت هر دو را گويند **اين غلام دا...** معروض ميدارد كه از كلام بعضی از لغويين مثل صاحب نهايه معلوم ميشود كه عَرق بفتح عين وسكون را مهمله پارچه گوشت را گويند وعُراق بضمّ عين مثل غُراب جمع آنست ودر معنی انسب بمقام است صحفة بفتح صاد مهمله وسكون حا مهمله وسكون حا مهمله وفتح فا متصله بها كاسه پهن چوبين را گويند كه مقرّری پنج نفر باشد چنانچه قصعه بحجه ده نفر ومنجله بحجه دو نفر است ودر اين حديث شريف نيز چون پنج نفر آل عبا از آن تناول مينموده اند صحفه بوده كه پنج نفر را سير ميكند ثريد بفتح ثا سه نقطه وكسر را مهمله وسكون يا دو نقطه در زير متصله بدال مهمله نان ريزه شده در شوربا و غيرآنرا گويند وآن صيغه فعيل بمعنی مفعول است ودر حديث نبوی واقع شده كه آنحضرت

فرموده اند که بارک

بيان قال الجوهری العَرق العظم الذی اخذ عنه اللحم [illegible] والجمع عُراق [illegible]

فرمودند كه بارك الله لامّتی فی الثّريد والثّريد بعضی از لغويين ذكر كرده اند كه مراد از ثرد بسيار ريزه وازثريد درشت تر وبزرگتر است ودر فارسی آنرا تريد گويند نفدت بفتح نون وكسر فا وفتح دال مهمله متصله بتاء تانيث صيغه مفرد مونث غايبه معلوم فعل ماضی است از باب علم ونفاد بمعنی تمام شدن وفانی گشتن است بنحويكه باقی نماند از آن چيزی وبهمين معنی است لنفد البحر كه در قرآن مجيد واقع شده نحلَ بفتح نون وفتح حا مهمله صيغه مفرد مذكر غايب معلوم فعل ماضی از باب منع است ميگويند نحله يعنی عطا وبخشش نمود باو از طيب نفس وخواهش بدون توقّع عوض ونحله مصدر باب تفعيل است ومعنی آن تعظيم وگزاردن حمد وثنای حق تعالی است صاحب قاموس گفته مجّده عظّمه واثنی عليه شرح از احوال جابر تفصيل اين مذكور شد ام ايمن آزاد كرده حضرت پيغمبر صلّی الله عليه وآله وخادمه آنحضرت وحضرت فاطمه زهرا عليها السّلم بوده وشرح احوال او قبل ازين مذكور شد هرگاه خواهند رجوع بآنجا فرمايند مولانا خليل قزوينی عليه رحمة الله الملك الغنی در شرح كافی گفته كه ام ايمن كنيزی بود كه از پدر حضرت رسول الله صلّی الله عليه وآله بآنحضرت ميراث رسيده بود ودر بعضی از نسخ كافی اسم حضرت امير المؤمنين عليه السّلم مذكور نيست ظاهر آن است كه در آن ايام حضرت رسول الله صلّی الله عليه وآله آنحضرت را بجهادی فرستاده باشد **اين غلام دا...** معروض ميدارد كه قبل ازين در شرح حديث بيست وچهارم همين باب مذكور شد كه ام ايمن ازنها در عالم بعد از آنحضرت بآنحضرت صلّی الله عليه وآله بميراث رسيده بود مؤلف كتاب عليه الرحمة الی يوم الحساب نيز تصريح بآن در مجلد احوال النّبی صلّی الله عليه وآله از بحار الانوار نموده وچون در بعض نسخ كتاب كافی اسم مبارك حضرت امير المؤمنين مذكور است ظاهرش آنست كه در نسخه مذكور نيست از قلم نسّاخ افتاده باشد ومؤلف كتاب عليه الرحمة والرضوان نيز حديث مذكور را بذكر آن نام نامی ذكر كرده است وصحفه نيز كه مقرّری پنج نفر باتفاق جميع اهل لغت است قرينه حضور آنحضرت است كه پنج تن آل عبا عليهم السّلم از آن تناول مينموده اند

وظاهر حدیث دلالت میکند بر اینکه بوده است تحفه در خانهٔ دیگر مثل مخزن و یا اینکه بوده
مخفی در زیر سرپوش و مانند آن والله اعلم ایضا ثقة الاسلام محمد بن یعقوب الکلینی رحمه الله
در کتاب کافی بسند معتبر مذکور روایت کرده است از جابر بن عبد الله انصاری و
روایت نموده است جابر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرمودند که فرمود حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله بحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام که ای فاطمه برخیز و بیرون بیار آن
کاسهٔ تحفه را پس برخاست حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام و بیرون آورد آن کاسه را
و بود در آن کاسه نان ریزه کرده در شوربا و پارچهای گوشت با استخوان که میجوشید آن
مانند چشمهٔ آب که هرچند از آن بر دارند باز بجوشد و کم و زایل نشود پس حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمهٔ زهرا و حضرت امام حسن
و حضرت امام حسین علیهم السلام تناول فرمودند از آن سیزده روز بعد از آن پس رسید ام ایمن
در حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و اولاد کرام آنحضرت و دید حضرت امام حسین علیه السلام را
که بود با آنحضرت چیزی که تناول مینمود پس گفت ام ایمن بحضرت امام حسین علیه السلام که از کجا
آمده است از برای تو این چیز حضرت امام حسین علیه السلام در جواب او فرمود که بدرستیکه
ما هر آینه چند روز است که از این چیز میخوریم و تناول مینماییم پس ام ایمن آمد بخدمت
حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام و بعنوان گله عرض نمود و گفت که ای فاطمه هرگاه بوده باشد
در نزد ام ایمن چیزی پس بتحقیق که هست آنچیز از برای حضرت فاطمه و اولاد کرام
حضرت فاطمه علیهم السلام و هرگاه بوده باشد در نزد حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام چیزی
پس نیست برای ام ایمن از آن چیزی و نبخشی پس حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام بیرون
آورد از برای ام ایمن بخشی و حصهٔ از طعام آن کاسه و ام ایمن خورد از آن و تمام
شد و باخر رسید کاسه و باقی نماند از آن چیزی و نجوشید بعد از آن چنانچه
میجوشید قبل از آن پس فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام

ازگرمی بالکه
بجوشید

که اگر

که اگر تو اطعام نمیکردی از آن ام ایمن را هر آینه میخوردی تو از آن کاسه و ذریهٔ تو
تا قیام قیامت بعد از نقل این حدیث شریف بجابر فرمود حضرت امام محمد باقر علیه السلام
که آن کاسه همین که صحفه است بالفعل در نزد ما است بیرون خواهد آورد آنرا قائم ما
علیه السلام در زمان خود ایضا شیخ ثقهٔ مذکور در کتاب مزبور بسند معتبر مسطور روایت
کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرمودند که پرستش و بندگی
نشده است حق تعالی بچیزی از تعظیم و ثنا که بوده باشد افضل از تسبیح حضرت فاطمهٔ
زهرا علیها السلام و هرگاه میبود چیزی افضل از آن البته می‌بخشید و عطا مینمود آنرا حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله از طیب خاطر و رضا بحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام فرات عن محمد بن
احمد الهمدانی معنعنا عن ابی عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلام قال قال جابر
لابی جعفر علیه السلام جعلت فداک یا ابن رسول الله حدثنی بحدیث فی فضل
جدتک فاطمة اذا انا حدثت به الشیعة فرحوا بذلک قال ابو جعفر علیه السلام
حدثنی ابی عن جدی عن رسول الله صلی الله علیه و آله قال اذا کان یوم القیمة
نصب للانبیاء والرسل منابر من نور فیکون منبری اعلی منابرهم یوم القیمة
ثم یقول الله یا محمد اخطب فاخطب بخطبة لم یسمع احد من الانبیاء والرسل
بمثلها ثم ینصب للاوصیاء منابر من نور وینصب لوصیی علی بن ابی طالب
علیه السلام فی اوساطهم منبر من نور فیکون منبره اعلی منابرهم ثم یقول الله یا
علی اخطب فیخطب بخطبة لم یسمع احد من الاوصیاء بمثلها ثم ینصب لاولاد
الانبیاء والمرسلین منابر من نور فیکون لابنی وسبطی وریحانتی ایام حیوتی
منبر من نور ثم یقال لهما اخطبا فیخطبان بخطبتین لم یسمع احد من اولاد
الانبیاء والمرسلین بمثلهما ثم ینادی المنادی وهو جبرئیل علیه السلام این فاطمة
بنت محمد این خدیجة بنت خویلد این مریم بنت عمران این آسیة بنت

مزاحم ابنة ام كلثوم ام يحيى بن زكريا فيقفن فيقول الله تبارك وتعالى يا اهل
الجمع لمن الكرم اليوم فيقول محمد وعلي والحسن والحسين لله الواحد القهار
فيقول الله تعالى يا اهل الجمع اني قد جعلت الكرم لمحمد وعلي والحسن والحسين
وفاطمة عليهم السلام يا اهل الجمع طأطئوا الرؤس وغضوا الابصار فان هذه فاطمة
تسير الى الجنة فيأتيها جبرئيل بناقة من نوق الجنة مدبجة الجنبين خطامها
من اللؤلؤ المخفق الرطب عليها رحل من المرجان فتناخ بين يديها فتركبها
فيبعث اليها مائة الف ملك فيصيرون على يمينها ويبعث اليها مائة الف
ملك فيصيرون على يسارها ويبعث اليها مائة الف ملك يحملونها على اجنحتهم
حتى يصيروها على باب الجنة فاذا صارت عند باب الجنة تلتفت فيقول الله
يا بنت حبيبي ما التفاتك وقد امرت بك الى جنتي فتقول يا رب احببت
ان يعرف قدري في مثل هذا اليوم فيقول الله يا بنت حبيبي ارجعي فانظري
من كان في قلبه حب لك او لاحد من ذريتك خذي بيده فادخليه الجنة
قال ابو جعفر عليه السلام والله يا جابر انها ذلك اليوم لتلتقط شيعتها ومحبيها
كما يلتقط الطير الحب الجيد من الحب الردي فاذا صار شيعتها معها عند
باب الجنة يلقي الله في قلوبهم ان يلتفتوا فاذا التفتوا فيقول الله يا احبائي
ما التفاتكم وقد شفعت فيكم فاطمة بنت حبيبي فيقولون يا رب احببنا
ان يعرف قدرنا في مثل هذا اليوم فيقول الله يا احبائي ارجعوا وانظروا
من احبكم لحب فاطمة انظروا من اطعمكم لحب فاطمة انظروا من كساكم لحب
فاطمة انظروا من سقاكم شربة في حب فاطمة انظروا من رد عنكم غيبة
في حب فاطمة خذوا بيده وادخلوه الجنة قال ابو جعفر عليه السلام والله لا
يبقى في الناس الا شاك او كافر او منافق فاذا صاروا بين الطبقات نادوا

كما قال الله تعالى فما لنا من شافعين ولا صديق حميم فيقولون فلو ان لنا كرة
فنكون من المؤمنين قال ابو جعفر عليه السلام هيهات هيهات منعوا ما طلبوا
ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه وانهم لكاذبون فر محمد بن القاسم بن عبيد معنعنا
عن ابي عبد الله عليه السلام انه قال انا انزلناه في ليلة القدر الليلة فاطمة و
القدر الله فمن عرف فاطمة حق معرفتها فقد ادرك ليلة القدر وانما
سميت فاطمة لان الخلق فطموا عن معرفتها شرح طأطئوا بفتح طاء مهمله وسكون
همزه وكسر طاء ثانيه صيغه جمع مذكر است از فعل امر يعني زير اندازيد سرهاى خود را
وطأطأة در لغت بمعني كج كردن وخضوع وتواضع آمده است وبهمين معني است
طأطأ كل شريف لشرفكم مدبجة بضم ميم وفتح دال مهمله وفتح باء موحده مشدده و
فتح جيم صيغه اسم مفعول بمعني زينت كرده شده مر ديباج است صاحب قاموس گفته
الديباج معروف معرب جمعه ديابيج ودبابيج المدبج المزين به خطام
بكسر خاء معجمه وفتح طاء مهمله بر وزن كتاب افسار شتر را گويند مخفق بضم ميم وسكون
خاء معجمه وكسر فاء متصله بقاف صيغه اسم فاعل وبمعني لامع ودرخشنده است
در مجمع البحرين مسطور است كه در حديث واقع شده است كه در دوش حضرت امام محمد
باقر عليه السلام بود در حالت احرام برد مخفق ومراد از آن لامع است مشتق است
از خفق الرجل بثوبه اى لمع به وجوهرى نيز گفته خفق الرجل بثوبه اى لمع به
رحل بفتح راء مهمله وسكون حاء مهمله زين شتر را گويند چنانچه از اسب با سرج
گويند مرجان اكثر لغويين ذكر كرده اند كه مرواريد ريزه را گويند بعضى گفته اند كه مرجان
جواهريست سرخ رنگ وبمعني آن با حديث وآن با آيه مباركه نيز راست
ودر ميان ناس نيز اشهر است وظاهرا كه از لغات مشتركه بين العرب والعجم و
الترك باشد التفات نظر كردن بچپ وراست وبرگشتن ونگاه بعقب كردن را

گویند بعضی از مفسرین در تفسیر قول حق تعالی که فرموده است در سوره مبارکه هود در حکایت
حضرت لوط قالوا یا لوط انا رسل ربک لن یصلوا الیک فاسر باهلک بقطع
من اللیل ولا یلتفت منکم احد گفته اند که مراد آنست که متصل کرد اند رفتار خود را
و قطع نکند بسبب توقفی در بین آن بجهت آنکه کسی که ملتفت شود در رفتار البته مکث و
توقف و مهل می آورد و ایستادن را در آن بین مناسب تمام است ضمیر الیها باعتبار
سته بعد از آن محتمل است که راجع بحضرت فاطمه زهرا علیها السلم باشد و انسب آنست
که راجع بناقه مثل ضمیر ترکبها باشد و تعظیم این بیشتر است والله اعلم تتمه از احوال
جابر بن عبد الله انصاری قبل از این در فاصله دو حدیث مذکور شد هر گاه خواهند
که معرفتی باحوال و محاسن نمایند رجوع بآنجا فرمایند بیهی شیخ عالم کامل فرات بن
ابراهیم الکوفی علیه الرحمه در تفسیرش روایت کرده است بسند مذکور از حضرت
امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم که آنحضرت فرمودند که عرض کرد جابر بن
عبد الله انصاری بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلم که فدای تو شوم ای پسر
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله حدیث کن مرا حدیثی در فضیلت جده بزرگوار
حضرت فاطمه زهرا علیها السلم که هر گاه نقل کنم من آن حدیث را بجهه شیعیان خوشحال
و خوشنود شوند ایشان بآن حضرت امام محمد باقر علیه السلم فرمودند که حدیث کرد
بمن پدرم از جد بزرگوارم حضرت امیر المؤمنین علیه السلم و آنحضرت روایت نمود
از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمودند که چون روز قیامت شود
نصب نمایند در آن روز بجهه جمیع انبیا و مرسلین منبرهای از نور و منبر من بلندتر
از جمیع منبرهای ایشان باشد در روز قیامت بعد از آن حق تعالی جل جلاله فرماید
که یا محمد خطبه بخوان پس بخوانم من خطبه که نشنیده باشد هیچیک از انبیاء
و مرسلین مثل آنرا بعد از آن بگذارند از برای اوصیاء و جانشینان پیغمبران منبرهائی

چون حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
و بعد از آن شیعیان در
رفتار بوده اند توقف
و ایستادن
صح

از نور و بگذارند از برای وصی من حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم در میان آنها
منبری از نور و بوده باشد منبر آنحضرت بلندتر از جمیع منابر ایشان بعد از آن حق تعالی
جل جلاله فرماید که یا علی خطبه بخوان پس بخواند حضرت امیر المؤمنین علیه السلم خطبه که نشنیده
باشد هیچیک از اوصیاء و جانشینان مثل آنرا بعد از آن نصب کنند از برای
اولاد انبیاء و مرسلین منبرهای از نور پس بوده باشد از برای دو پسر من و دو فرزند
زاده من و دو گل بوستان من در ایام زندگانی من منبری از نور پس حق تعالی
فرماید بایشان که خطبه بخوانید پس بخواند حضرت امام حسن علیه السلم خطبه و بخواند حضرت
امام حسین علیه السلم خطبه که نشنیده باشد احدی از اولاد انبیا و مرسلین مثل دو خطبه
آن دو حضرت را پس ندا کند منادی از جانب خداوند عالمیان و آن منادی بوده
باشد حضرت جبرئیل علیه السلم که کجاست حضرت فاطمه زهرا علیها السلم دختر حضرت محمد
مصطفی صلی الله علیه و آله و کجاست حضرت خدیجه بنت خویلد و کجاست مریم بنت
عمران و کجاست آسیه دختر مزاحم و کجاست ام کلثوم مادر حضرت یحیی بن زکریا علی
نبینا و علیهما السلم پس ایشان همه برخیزند پس حق تعالی فرماید که ای اهل قیامت مخصوص
کیست کرم و بخشش در این روز پس حضرت محمد مصطفی و حضرت علی بن ابی طالب
و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین صلوات الله علیهم اجمعین گویند که کرم و بخشش
مخصوص است بخداوند یگانه قهار پس حق تعالی فرماید که ای اهل قیامت بدرستیکه
من گردانیدم کرم و بخشش را مخصوص حضرت محمد مصطفی و حضرت علی مرتضی و حضرت
حسن مجتبی و حضرت حسین شهید کربلا و حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیهم اجمعین
ای اهل قیامت بزیر اندازید سرهای خود را بخشوع تمام و بپوشانید چشمهای
خود را پس بدرستیکه این حضرت فاطمه زهرا علیها السلم است که میگذرد و میرود
بسوی بهشت عنبر سرشت پس بیارد حضرت جبرئیل علیه السلم بجهه حضرت فاطمه زهرا

ناقه از ناقهای بهشت که بوده باشد دو جنب آن مزین بزربفت دیباج و بوده
باشد افسار آن ناقه از مروارید درخشنده تر و بر آن ناقه زینی باشد از مرجان
پس آن ناقه بخوابد در پیش روی حضرت فاطمه زهرا علیها السلم پس حضرت فاطمه زهرا
علیها السلم سوار شود بآن ناقه پس بفرستد حق تعالی بجانب آن ناقه صد هزار
ملک که بگردند در جانب راست آن ناقه که حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بر آن سوار است
و بفرستد بسوی آن ناقه حق تعالی صد هزار ملک دیگر که بگردند در جانب چپ
ناقه حضرت فاطمه زهرا علیها السلم و بفرستد حق تعالی بسوی آن صد هزار ملک که بردارند
آن ناقه را که سوار باشد بر آن حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بر بالای بالهای خود تا
اینکه برسانند بدر بهشت عنبر سرشت پس چون حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بدر
بهشت عنبر سرشت رسد توقفی نموده بجانب چپ و راست و عقب خود ملتفت
شود حق تعالی ندا کند بآنحضرت که ای دختر گرامی حبیب من حضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله چه چیز است موجب التفات و توقف تو و بتحقیق که مقرر کردم
من بجهة تو اینکه داخل شوی به بهشت من پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلم عرض
کند که ای پروردگار من دوست میدارم که معلوم شود قدر و منزلت من در
مثل این روز پس حق تعالی فرماید که ای دختر حبیب من برگرد بصحرای قیامت
و نظر کن باهل قیامت هر که را که بوده باشد در دل او دوستی از برای تو و یا
از برای یکی از ذریه تو دست او را بگیر و داخل بهشت عنبر سرشت کن حضرت امام
محمد باقر علیه السلم فرمودند که بخدا قسم ای جابر بدرستیکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
در آنروز برمیچیند شیعیان خود را و دوستان خود را چنانچه برمیچیند مرغ
دانه نیک را از میان دانه بد پس چون شیعیان حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
باآنحضرت بدر بهشت عنبر سرشت رسند حق تعالی در دل ایشان اندازد اینکه

التفات

التفات نمایند پس چون ایشان توقف نموده بجانب چپ و راست و عقب
مثل منتظران نظر کنند حق تعالی با ایشان خطاب نموده فرماید که ای دوستان من
چه چیز است جهت توقف شما و نظر کردن بجانب چپ و راست و عقب مثل منتظران
و بتحقیق که شفاعت کرده است در حق شما حضرت فاطمه زهرا علیها السلم دختر گرامی حبیب
من حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله پس ایشان عرض نمایند که ای خداوند ما دوست
میداریم ما اینکه معلوم شود قدر ما در مثل این روز پس حق تعالی فرماید که ای دوستان من
برگردید بصحرای قیامت و نظر کنید هر که دوست داشته باشد شما را در دار دنیا از برای
دوستداری حضرت فاطمه زهرا علیها السلم و نظر کنید هر که اطعام کرده باشد شما را در
دار دنیا از برای دوستی حضرت فاطمه زهرا علیها السلم و نظر کنید هر که پوشانیده باشد شما را
از برای دوستی حضرت فاطمه زهرا علیها السلم و نظر کنید هر که آب داده باشد شما را یک شربت
آب در دوستی حضرت فاطمه زهرا علیها السلم و نظر کنید هر که برگردانیده باشد از شما غیبت
و ملامتی را در دوستی حضرت فاطمه زهرا علیها السلم پس بگیرید دست او را و داخل کنید
او را بهشت عنبر سرشت حضرت امام محمد باقر علیه السلم فرمودند که باقی نماند در میان
مردمان مگر شکاک یا کافر یا منافق که غیر ایشان همگی ببرکت حضرت فاطمه زهرا
علیها السلم بدون حساب و انتظار داخل بهشت عنبر سرشت شوند پس چون شک
کنندگان و کافران و منافقان داخل طبقات جهنم شوند ندا کنند چنانچه حق تعالی
در سوره مبارکه شعرا فرموده فَمَا لَنَا مِن شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ یعنی پس نیست
از برای ما در این روز شفاعت کننده و نه دوست دلسوزی پس بگویند فَلَوْ
أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ یعنی پس هرگاه بوده باشد از برای ما بازگشتی
بسوی دنیا پس میباشیم ما این بار از جمله مومنان حضرت امام محمد باقر علیه السلم
فرمودند که هیهات هیهات یعنی دورند بسیار دورند ایشان از آن آرزو می

که میکنند و ممنوعند از آنچه میطلبند و آنحضرت این آیهٔ مبارکه را که در سورهٔ انعام است
تلاوت فرمودند وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ یعنی هرگاه بر
گردانند ایشان را بدار دنیا هر آینه باز بر میگردند ایشان بآنچه نهی شده اند ایشان
از آن و بدرستیکه ایشان هر آینه دروغ گویانند یعنی دروغ میگویند در اینکه ما
هرگاه برگردیم بدنیا میشویم از جملهٔ مومنان بلکه هرگاه برگردند باز از جملهٔ کافران و
منافقان و شکاکان خواهند بود ایضا شیخ جلیل القدر مذکور در کتاب مزبور
بسند مسطور روایت کرده است از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام
که بدرستیکه آنحضرت فرمودند در تفسیر إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ که مراد از لیله
حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام است و قدر خداوند عالمیان است پس کسیکه بشناسد
و بداند حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام را حق شناختن آنحضرت را پس بتحقیق که دریافته است
شب قدر را و بتحقیق که نامیده شد آنحضرت بنام نامی فاطمه بجهة آنکه خلق بریده شده اند
از شناختن قدر و منزلت حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام یعنی خلق از شناختن آنحضرت
بحق معرفتش محروم اند ۴۷ مبج عن الشيخ علي بن محمد بن علي بن عبد الصمد عن جده
عن الفقيه أبي الحسن عن أبي البركات علي بن الحسين الجوزي عن الصدوق
عن الحسن بن محمد بن سعيد عن فرات بن إبراهيم عن جعفر بن محمد بن بشرويه
عن محمد بن إدريس بن سعيد الأنصاري عن داود بن رشيد والوليد بن شجاع
بن مروان عن عاصم عن عبد الله بن سلمان الفارسي عن أبيه قال خرجت
من منزلي يوما بعد وفاة رسول الله صلى الله عليه وآله بعشرة أيام فلقيني
علي بن أبي طالب عليه السلام ابن عم محمد صلى الله عليه وآله فقال لي يا سلمان
جفوتنا بعد رسول الله صلى الله عليه وآله فقلت حبيبي أبا الحسن مثلكم لا
يجفى غير أن حزني على رسول الله طال فهو الذي منعني من زيارتكم فقال

یا سلمان

يا سلمان ائت منزل فاطمة بنت رسول الله فإنها إليك مشتاقة تريد أن تتحفك
بتحفة قد أتحفت بها من الجنة قلت لعلي عليه السلام قد أتحفت فاطمة عليها السلام
بشيء من الجنة بعد وفاة رسول الله قال نعم بالأمس قال سلمان الفارسي فهرولت
إلى منزل فاطمة بنت محمد صلى الله عليه وآله فإذا هي جالسة وعليها قطعة
عباء إذا خمرت رأسها انجلى ساقها وإذا غطت ساقها انكشف رأسها فلما نظرت
إلي اعتجرت ثم قالت يا سلمان جفوتني بعد وفاة أبي قلت حبيبتي أجفاكم قالت
فمه اجلس واعقل ما أقول لك إني كنت جالسة بالأمس في هذا المجلس وباب الدار
مغلق وأنا أتفكر في انقطاع الوحي عنا وانصراف الملائكة عن منزلنا فإذا انفتح
الباب من غير أن يفتحه أحد فدخل علي ثلاث جوار لم ير الراؤون بحسنهن
ولا كهيئتهن ولا نضارة وجوههن ولا أزكى من ريحهن فلما رأيتهن قمت
إليهن متنكرة لهن فقلت بأبي أنتن من أهل مكة أم من أهل المدينة فقلن
يا بنت محمد صلى الله عليه وآله لسنا من أهل مكة ولا من أهل المدينة ولا
أهل الأرض جميعا غير أننا جوار من الحور العين من دار السلام أرسلنا رب العزة
إليك يا بنت محمد صلى الله عليه وآله إنا إليك مشتاقات فقلت للتي أظن
أنها أكبرهن سنا ما اسمك قالت اسمي مقدودة قلت ولم سميت مقدودة قالت
خلقت للمقداد بن الأسود الكندي صاحب رسول الله فقلت للثانية ما اسمك
قالت ذرة قلت ولم سميت ذرة وأنت في عيني نبيلة قالت خلقت لأبي ذر
الغفاري صاحب رسول الله فقلت للثالثة ما اسمك قالت سلمى قلت ولم
سميت سلمى قالت أنا لسلمان الفارسي مولى أبيك رسول الله قالت فاطمة
ثم أخرجن لي رطبا أزرق كأمثال الخشكنانج الكبار أبيض من الثلج وأذكى
ريحا من المسك الأذفر فقالت لي يا سلمان أفطر عليه عشيتك فإذا كان غدا

فحیّتني بتحیّة او قالت بتحیّته قال سلمان فأخذت الرطب فما مررت بجمع من اصحاب
رسول الله صلعم الّا قالوا یا سلمان أمعك مسك قلت نعم فلمّا کان وقت الافطار
افطرت علیه فلم اجد له عجماً ولا نوى فمضیت الى بنت رسول الله صلّى الله علیه
وآله في الیوم الثاني فقلت لها انّي افطرت على ما اتحفتني به فما وجدت
له عجماً ولا نوى قالت یا سلمان ولن یکون له عجم ولا نوى وانّما هو نخل غرسه
الله في دار السّلام بکلام علّمنیه ابي محمّد صلّى الله علیه وآله کنت اقوله غدوة
وعشیّة قال سلمان قلت علّمیني الکلام یا سیّدتي فقالت ان سرّك ان لا یمسّك
اذى الحمّى ما عشت في دار الدّنیا فواظب علیه ثمّ قال سلمان علّمتني هذا الحرز فقالت
بسم الله الرّحمن الرّحیم بسم الله النّور بسم الله نور النّور بسم الله نور على نور بسم الله
الّذي هو مدبّر الامور بسم الله الّذي خلق النّور من النّور الحمد لله الّذي
خلق النّور من النّور وانزل النّور على الطّور في کتاب مسطور في رقّ منشور بقدر
مقدور على نبيّ محبور الحمد لله الّذي هو بالعزّ مذکور وبالفخر مشهور وعلى
السّرّاء والضّرّاء مشکور وصلّى الله على سیّدنا محمّد وآله الطّاهرین قال سلمان
فتعلّمتهنّ فوالله لقد علّمتهنّ اکثر من الف نفس من اهل المدینة ومکّة ممّن
بهم الحمّى فکلّ برئ من مرضه باذن الله تعالى شرح مؤلف کتاب طاب الله
ثراه وجعل الجنّة مثواه در بیان الحدیث شریف گفته که اعتجار پیچیدن عمامه است
بر سر قول حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که در حدیث مذکور فرمود بسلمان قمه یعنی بس چه
چیز بود سبب ترک زیارت ما وا اینکه معنیش آنست که ساکت شود ودر تنگی معنی متغیر
شدن از ردی وحشت وناخوشی است و چون ذره موضوع است در لغت از برای
مورچه کوچک حضرت فاطمه زهرا علیها السلام فرمودند که تو با وجود بزرگی وشرافت
چرا نامیده شده بنامی که دلالت میکند بر حقارت وخنکانج که در حدیث واقع شده

حاشیه الاعتجار لفّ العمامة على الرأس [illegible]

شاید که بوده باشد معرب یعنی نان خشک این غلام داعی معروض میدارد که آنچه
مؤلف کتاب علیه الرحمة الی یوم الحساب در معنی اعتجار فرموده لغویین ذکر کرده اند اما
آن معنی مناسب مردان است و پیچیدن عمامه در زنان مناسب نیست انسب
درینمقام معنی دیگر است که جمیع لغویین آنرا نیز در اعتجار زنان نقل کرده اند چنانچه
پیچیدن عمامه را بر سر بجهت مردان بیان نموده اند جوهری گفته است الاعتجار
ما تشدّ المرأة على رأسها یقال اعتجرت المرأة والاعتجار ایضاً لفّ العمامة على
الرّأس یعنی معجر آنچیزی را گویند که می بندد آنرا زن بر سرش ومی گویند اعتجرت المرأة
یعنی بست زن معجر را بر سرش وایضاً اعتجار پیچیدن عمامه است بر سر یعنی آن
اعتجار زنانست واین اعتجار مردانست وصاحب قاموس گفته است الاعتجار
لفّ العمامة دون التّلحّي وثیاب للمرأة ولغویین ذکر کرده اند که عمامه نشان بزرگی
وایالت وامارت است وآن در میان عرب بمنزلهٔ تاج است در میان عجم ومعجر بکسر
میم بر وزن منبر پارچه ایست کوچکتر از ردا که میپوشاند زن سر خود را بآن ودر مجمع البحرین
مسطور است المعجر وزان مقود ثوب اصغر من الرّداء تلبسه المرأة على رأسها یقال
اعتجرت المرأة اذا لبست المعجر وبعضی گفته اند که معجر مثل عصابه است که می پیچد زن
آنرا بر دور سرش صاحب قاموس گفته که جامهٔ یمنی را نیز معجر گویند ودر نخیه را که بافته
باشند از لیف خرما آنرا نیز معجر گویند ظاهرش آنست که بوده در بدن مبارک حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام در میان خانه پارچه عبائی که هرگاه بر سر مبارکش میپوشید ساقش
پیدا میشد و چون ساقش را می پوشید تا بن سر مبارکش وا میشد و چون آنحضرت
سلمان را دید معجر بر سر مبارک خود کشید یعنی با آن جامه اول بدن مبارک وساقش را
پوشید و با معجر سر منورش را پوشانید نه اینکه جامهٔ اول را با وجود نارسائی بر سر
مبارکش پوشانید با وجود استلزام کشف ساق قول حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

شاید

که فرموده اند سلیمان • فَمَهْ اکثر علما نقل کرده اند که مَهْ کلمه ایست مبنی بر سکون و آن اسم
فعل و معنیش اُکْفُفْ است یعنی بس کن آنچه را که میخواهی بگویی و یا آنچه را که میخواهی بکنی
و بعضی گفته اند که آن مای استفهامست و وقف کرده اند و در آن بهای سکت و
گفته اند مَهْ و براین دو قول راجع میشود دو معنی که مؤلف کتاب علیه الرحمة الی یوم الحساب
ذکر نموده و دو قول حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که فرموده اند مُتَنَکِّرٌ لَهُمْ یعنی نمیشناختم
ایشانرا اصل لغت نکره ضد معرفه است جوهری گفته النَّکِرَةُ ضِدُّ الْمَعْرِفَةِ و ایضا
گفته وَقَدْ نَکَّرْتُهُ فَتَنَکَّرَ اَیْ غَیَّرْتُهُ فَتَغَیَّرَ اِلَی الْمَجْهُولِ و در مجمع البحرین مسطور است که و
اَلنَّکِیْرُ اِنْکَارٌ اِخْلَافُ مَا عَرَفْتَهُ وَنَکِرْتُهُ کَذٰلِکَ وَالنَّکِرَةُ ضِدُّ الْمَعْرِفَةِ وَالتَّنَاکُرُ
التَّجَاهُلُ در اینمقام عدم معرفت النسب از استیحاش و کراهت است و مؤید آن است
متفرع نمودن آنحضرت ع آن قول را بر فَقُلْتُ بِاَبِی اَنْتَ مِنْ اَهْلِ مَکَّةَ اَمْ مِنْ اَهْلِ
الْمَدِیْنَةِ و با در بِاَبِی اَنْتَ با قسم است نه با تعدیه ذَرّ بفتح ذال معجمه و تشدید
راء مهمله مفصله بها مورچه کوچک سرخ رنگ را گویند که از کوچکی قریب باشد که بنظر
نیاید و دیده نشود و لغویین ذکر کرده اند که صد عدد آن بوزن یکدانه جو است و بعضی دیگر
گفته اند که ذره آن چیزیست که دیده میشود در شعاع آفتاب که تابیده باشد از روزنه
خانه و علی التقدیرین آن چیزیست که در نهایت حقارت و کوچکیست و در قرآن مجید
نیز واقع شده فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَیْرًا یَرَهُ وَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا یَرَهُ و
جمع آن ذَرّ بفتح ذال و تشدید راست جوهری گفته الذَّرُّ جَمْعُ ذَرَّةٍ وَهِیَ اَصْغَرُ النَّمْلِ
وَمِنْهُ سُمِّیَ الرَّجُلُ ذَرًّا وَکُنِّیَ بِاَبِی ذَرٍّ نبیل در لغت عرب بمعنی بزرگ و عظیم القدر است
و ظاهر آن است که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از راه مطایبه فرموده باشند که با وجود فضل
و بزرگی تو چرا نامیده شده بنام مورچه بسیار کوچک و الّا بعد از بیان مقصود و جهت
مقدار معلوم است که ذره از برای ابی ذر است خصوصا در نزد علم و ذکای حضرت

فاطمه زهرا علیها السلام که قبل از بیان آنحضرت ع عالمه بما یکون و کان بوده اند و خشکنانج
چنانچه مؤلف کتاب علیه الرحمة الی یوم الحساب بعنوان احتمال گفته که معرب خشکنان است
ظاهر پس آنست که غیر آن نباشد و از کتب کثیره لغت تفحص بلیغ نمود در هیچیک
چیزی بنظر نرسید مگر در کتاب مهذب اللغة که در آن مذکور است الخشکنانج معرب
نان آلوده با انگبین و از کتاب دستور اللغة نیز معلوم میشود که خشکنانج معرب است
و در کتاب فرهنگ مسطور است که خشکنان نانی را گویند که بی نانخورش باشد
مولوی گفته شعر چون روز گردد مید و دو از بهر کبد ٭ نانخشک نان او شود از شیری
زمانه ٭ و در بعضی از نسخ فرهنگ خشک نانه است در اصل و استشهاد هر دو
و آن اقرب بلفظ خشکنانج است که عجم خشکنانه میگفته اند معربش خشکنانج بوده
و ظاهر پس آنست که مراد از خشکنان نان خشک نیست بلکه نانیست که مسافرین
آنرا میپخته اند بنوعیکه محتاج بنانخورش با آن نبوده و مراد از آلوده با انگبین بر زند
مثل نان شکری که حال معمول است و محتمل که شباهت بخرما نیز داشته چنانچه الحال
بیضه مرغ و نیز بزرگتر از آن بالفعل نیز میپزند و در اسفار با خود میبرند خصوصا در سفر
مکه معظمه و مدینه مشرفه که در بیابان ضرور و اکثر حاج محتاج با آنند و حال نیز کعکبات
در آن راه شایع است و مدار علیه حجاج بیت الله الحرام است آنرا میپزند و دو
آتشه میکنند و خشک نموده با خود همراه میبرند در فرهنگ مسطور است که کعکبات
با اول مفتوح بثانی زده و سین مفتوح نوعی از نان باشد که آنرا مربع بریده
بپزند و در ریسمانها کشند و مسافران برو بحر بجهت توشه بردارند تنقاق الطعمه گفته
شعر تو ز کعکبات و حلوا بجایزه بند محمل ٭ که بدین جایزه بتوان سفر حجاز کردن ٭ و بهمین
گفتن آن کلمه را سلمان دلالت میکند بر اینکه بوده باشد معرب خشکنان جوهری
نقل کرده است که گفته است شاعر عرب یَا حَبَّذَا الْکَعْکُ بِلَحْمٍ مَثْرُودٍ ٭٭

نیز که در مهذب نقل نموده
آخر کلمات را
با انگبین
صح

دخشکانٌ مع سَویقٍ مَقنودُ ظاهر از شعر مذکور آنست که عرب نیز خشکان بدون
جیم میکویند بنا علیه ممکن است که بوده باشد جیم در قول حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که
فرموده خشکنانج بمنزله کاف خطاب علما نقل نموده اند که جیم در لغت قومی از یمن
بمنزله کاف خطابست و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز بآن تکلم فرموده و خطاب
بجیم نموده و چون خشکنان کلمه ایست که اصل آن فارسی است اسناد آن بسلمان
علیه الرحمة والرضوان مناسبت تمام دارد بمقام و بوده باشد آن در اصل حدیث بلی الف ولام
والله اعلم جفوت صیغه مفرد مذکر مخاطبست از فعل ماضی و مراد از جفا در اینجا ترک
ملازمت و کردن دوریست چنانچه در باب تلاوت قرآن مجید در حدیث واقع
شده که آنحضرت فرموده اند اقرؤا القرآن ولا تجفوا عنه یعنی قرأت قرآن نمایید و در
دوری از آن منمایید حَزْوَرَة نوعی از دویدن است مابین دویدن تند و رفتار که
راه شتر رود نیز کویند اِعْقِلْ صیغه امر و مراد از عقل در اینجا دانستن و ضبط و نگهداری
کردن است در مجمع البحرین مسطور است که العاقل هو الذی یحبس نفسه و یردها
عن هواها و لغویین دیگر نیز بمعنی فهم و ضبط و نگهداری نقل کرده اند نَضارت
بفتح نون هرگاه با وجه مذکور شود حسن و جمال و خوبی و درخشندگی رو را کویند
مثل ناضرة که در قرآن مجید واقع شده وجوه یومئذ ناضرة صاحب قاموس کفته
النضرة النعمة والعیش والغنی والحسن کالنضور والنضارة جوار بفتح
جیم و واو در اصل جواری است یا را حذف نموده اند جوار شده و جواری جمع
جاریه است و جاریة در لغت بمعنی کنیز و آفتاب و ستاره و زن جوان و دختر و غیره آمده است و مناسب
بانمقام معنی زن جوان و دختر و صبیه است در مجمع البحرین مسطور است الجاریة من
النساء من لم تبلغ الحلم صاحب قاموس کفته الجاریة الشمس والسفینة
و فتیة النساء و هی بیّنة الجرایة شیخ طبرسی علیه الرحمه در تفسیر مجمع البیان بیان نموده

که الجاریة المرأة الشابة لانها تجری فیها ماء الشباب اَدْعَج در اینمقام بمعنی نهایت
صفا و پاکیزکی انسب است صاحب قاموس کفته الدعج والدعجة لون معروف
و تفصیل الدعج شدید الصفاء جوهری کفته قال ابن السکیت یقال ادعج بیّن
الدعج اذا کان شدید الصفاء و یقال للماء الصافی ادعج نوا بفتح نون جمع نواة
و آن دانه خرماست عجم بفتح عین و فتح جیم جمع عجمه بفتح عین و جیم دانه هر چیز را
میکویند که این انار است بلا عجم یعنی بیدانه و در حدیث نبوی صلی الله علیه
و آله واقع شده که آنحضرت فرموده اند که هرگاه بکویم که بدرستیکه نازل شده است
میوه از بهشت هرآینه میکویم که آن انجیر است بجهت آنکه میوه بهشت
عجم نیست بلی عجم است یعنی بیدانه است مثل انجیر لیس بجوز به آنرا بدرستیکه میبرد
بواسیر را جوهری کفته که عجمه مفرد عجم بفتح عین و جیم است در هر دو مثل قصبه و قصب
و عوام میکویند عجم بسکون جیم طور در لغت عرب کوه را کویند صاحب قاموس
کفته است که اسم کوهیست مابین مکه معظمه و مدینه مشرفه و اسم کوهیست در شام و کوهیست
در جانب راست بیت المقدس و کوهی دیگر است در برابر بیت المقدس که قبر هرون
برادر موسی علی نبینا و علیهما السلام در آنست رَقّ بفتح را مهمله و تشدید قاف پوست
نازکی را کویند که نوشته نمود در آن چیزی مطلق نازک و صحیفه سفید را نیز کویند و کسر را
نیز لغتی است در آن صاحب مجمع البحرین ذکر کرده است که بعضی از قرا الحبر را نیز در
قرآن مجید قرائت کرده اند حَبَر بکسر و فتح حاء مهمله و سکون با بالحفظ بمعنی اکرام و
انعام و سرور و جمال و هیئت نیکو لغویین ذکر کرده اند و بمعنی علم و عالم و صالح نیز نقل
کرده اند و از این معنیست احبار که در قرآن مجید و احادیث شریف واقع شده
یعنی علما و صلحا شیخ طبرسی علیه الرحمه در تفسیر مجمع البیان بیان نموده است که مرد
کفته است میکویند هر کوه را طور و هرگاه الطور با الف و لام کویند پس مراد از آن

کوه معین معلوم است و رق بوستیت که نوشته شود در آن و اصل آن از لمعان و
درخشنده کی است و کتاب مسطور یعنی مکتوب و آن کتاب آنجا نیست که نوشته است
آنرا حق تعالی از برای ملائکه در آسمان میخوانند در آن آنچه را که شده است و آنچه را که
خواهد شد تا روز قیامت و بعضی گفته اند که کتاب مسطور که در سوره مبارکه طور
واقع شده قرآن مجید است که نوشته شده است در نزد خداوند عالمیان در لوح
محفوظ و مراد از رق منشور لوح محفوظ است و بعضی گفته اند که مراد از آن صحایف
اعمال عباد است و بعضی گفته اند که مراد توریة حضرت موسی علیه السلم در تفسیر علی بن ابراهیم
علیه الرحمه روایت کرده است که طور کوه طور سینا است و کتاب مسطور یعنی مکتوب
در رق منشور و ایضا روایت کرده است در تفسیر شجرة تخرج من طور سیناء که مراد از
شجره درخت زیتون و آن مثل است از برای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین
علیه السلم و در کتاب تهذیب الاحکام روایت شده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلم
که آنحضرت فرموده اند که بود از جمله وصایای حضرت امیر المؤمنین علیه السلم اینکه بیرون ببرید
مرا بجانب پشت کوفه پس چون خسته شود پاهای شما و باستقبال شما آید نسیمی
پس دفن کنید مرا در آنجا بدرستیکه آن اول طور سینا است پس کردند چنانچه آنحضرت
وصیت فرموده بود و ایضا روایت کرده است از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن
محمد الصادق علیهما السلم که آنحضرت فرمودند در حدیث طویلی که ذکر نموده اند در آن
حدیث احوال حضرت امیر المؤمنین علیه السلم و اوصاف نجف اشرف را که آن قطعه است
از کوه آنجا نیکه حق تعالی در آن کوه با حضرت موسی علیه السلم تکلم نمود و حضرت عیسی علیه السلم را
در آن پاک و پاکیزه گردانید و حضرت ابراهیم علیه السلم را در آن خلعت خلت پوشانید
و حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را در آن کوه بتاج و تاج حب و وداد سرافراز
فرمود و آنحضرت را حبیب خود گردانید و گردانید آنرا مسکن پیغمبران پس بخدا وند

حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلم که نوشته بود حق تعالی آنرا در صحف از برای

عالمیان

عالمیان قسم که ساکن نشده است در آن بعد از پدر پاکیزه اش آدم و نوح علیهما السلم
گرامیتر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم و در کتاب عیون اخبار الرضا از حضرت امام رضا
علیه التحیة والثنا روایت شده است در حدیث طویلی که آنحضرت فرمودند که بدرستیکه
خداوند عالمیان چون حضرت موسی علیه السلم را برسالت مبعوث نمود و او را برگزید
و بشرف تکلم سرافراز گردانید و دریا را شکافت و بنی اسرائیل را نجات داد و توریة
و الواح را در کوه طور با و عطا کرد حضرت موسی علیه السلم چون آنقدر و منزلت خود را در
درگاه الهی مشاهده نمود عرض کرد که ای پروردگار من بتحقیق که تو گرامی داشتی مرا گرامی
که اکرام نفرموده مثل آن احدی را قبل از من پس حق تعالی وحی کرد باو که یا موسی آیا
نمیدانی که بدرستیکه حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله افضل است در نزد من از جمیع ملائکه
مقربین و جمیع خلق من از انبیا و مرسلین حضرت موسی علیه السلم عرض کرد که ای
خداوند من هرگاه حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله گرامیتر باشند در نزد تو از جمیع خلق
تو پس آیا در میان آل پیغمبران گرامیتر از آل من هست خداوند عز و جل فرمودند که
ای موسی آیا نمیدانی که بدرستیکه فضیلت آل حضرت محمد صلی الله علیه و آله بر جمیع آل
پیغمبران مثل فضیلت حضرت محمد صلی الله علیه و آله است بر جمیع پیغمبران پس عرض کرد حضرت
موسی علیه السلم که ای پروردگار من هرگاه بوده باشد آل آنحضرت چنین آیا از امتهای
پیغمبران امتی افضل است از امت من بدرستیکه تو امر فرمودی ابر را که سایه
افکند بر سر ایشان و فرو فرستادی بر ایشان مائده من و سلوی را و شکافتی از برای
ایشان دریا را خداوند عز و جل فرمود که ای موسی آیا نمیدانی اینکه بدرستیکه فضیلت امت
آنحضرت بر جمیع امم مثل فضیلت آنحضرت است بر جمیع خلق من حضرت موسی علیه السلم
عرض کرد که ای خداوند من آرزوی من آنست که ببینم امت آنحضرت را پس
حق تعالی وحی کرد باو که ای موسی تو هرگز نخواهی دید ایشان را جهت اینکه نیست وقت ظهور

ایشان بلکه خواهی دید ایشان را در باغهای بهشت عنبر سرشت در جنت عدن و جنت
الفردوس که بوده باشند در خدمت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و بگردند و تنعم نمایند
در بهشت عنبر سرشت آیا میخواهی که بشنوانم من بتو کلام ایشان را حضرت موسی علیه السلام
عرض کرد که بلی میخواهم ای خداوند من حق تعالی وحی کرد باو که برخیز و بایست در پیش روی
من و به بند کمرت را و بایست مثل ایستادن بندهٔ ذلیل در پیش روی پادشاه
جلیل پس حضرت موسی علیه السلام چنان کرد بعد از آن خداوند عالم جل جلاله ندا فرمود که
یا امة محمد همه ایشان جواب دادند جمیع ایشان از پشت پدران و رحم مادران که
لَبَّيْكَ اللّٰهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ لا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ اِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ وَالْمُلْكَ لَكَ
لا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ پس گردانید حق تعالی این جواب ایشان را شعار حاجیان بعد
از آن ندا فرمود پروردگار عالم جل جلاله که ای امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله بدرستیکه
قضای من بر شما اینست که رحمت خود را شامل حال شما گردانم قبل از غضبم و بخشش
خود را عطا کنم بشما قبل از عذابم پس بتحقیق که اجابت میکنم از برای شما پیش از انکه
دعا کنید و بخوانید مرا و میبخشم بشما قبل از انکه سؤال کنید از من کسیکه ملاقات من
کند بشهادت لا اِلٰهَ اِلّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ وَاَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ
و راستگو داند آنحضرت را در اقوالش و محق داند آنحضرت را در افعالش و شهادت
دهد باینکه حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام برادر آنحضرت و وصی آنحضرت است
بعد از آن حضرت و ولی آنحضرت است و لازم گرداند بر خودش اطاعت حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام را مثل لازم بودن اطاعت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و شهادت
دهد باینکه دوستان برگزیدهٔ پاک و پاکیزه و ظاهر کننده آیات خداوند عالمیان
و دلیلان راه خدا بعد از حضرت محمد مصطفی و علی مرتضی اولیاء اویند داخل میکنم
من او را به بهشت عنبر سرشت هرچند که بوده باشد گناه او مانند کف دریا آنحضرت

فرمودند که چون حق تعالی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را برسالت مبعوث نمود فرمود
که یا محمد وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ یعنی نبودی تو در نزد کوه طور در آن وقت که ندا
کردیم امت ترا باین کرامت پس فرمود حق تعالی بحضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله بعد از این اخبار چنانچه در سورهٔ مبارکهٔ قصص واقع شده بگو الحمد لله رب العالمین
بشکرانه آنچه مخصوص گردانیده است مرا حق تعالی بآن فضیلت و فرمود حق تعالی بحضرت
آنحضرت که بشکرانه این نعمت و فضیلت بگوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ تحقیق
تحفه و اگر فرو شمه از احوال مقداد قبل از این در همین باب مذکور شد و احوال ابوذر
بعد از این بعون الله تعالی در اواخر باب چهارم مذکور خواهد شد و احوال سلمان
بعد از معنی همین حدیث در تبصره مذکور میشود و هر گاه خواهند که معرفت باحوال ایشان
بهم رسانند رجوع بمواضع مذکوره فرمایند یعنی سید عالی نسب جلیل القدر زاهد عابد
جمال العارفین ابو القاسم علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن الطاوس الحسنی علیه رحمة الله
الملک الغنی در کتاب مهج الدعوات بسند معتبر مذکور روایت کرده است از
عبد الله بن سلمان فارسی که او روایت کرده است از پدرش سلمان علیه الرحمة
والرضوان که او گفت که بیرون آمدم من از خانه ام روزی بعد از وفات حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله بده روز پس برخورد بمن حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام
پسر عم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله پس آنحضرت فرمود بمن که ای سلمان ترک
زیارت ما کردی بعد از رحلت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله من عرض کردم که ای
محبوب دل من حضرت ابو الحسن علیه السلام مثل شما را کسی ترک میکند نهایت
اینکه بسبب وفات حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله حزن و اندوه مرا گرفته و این
مانع من گشته که از خانه بیرون نیامده ام و بزیارت شما مشرف نشده ام پس آنحضرت
فرمودند که ای سلمان برو بخانهٔ منورهٔ حضرت فاطمه زهرا علیها السلام دختر گرامی

حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که بدرستیکه آنحضرت مشتاق است بسوی تو و میخواهد
که عطا کند بتو تحفه که آورده اند بجهة آنحضرت از بهشت عنبر سرشت من عرض کردم بخدمت
حضرت امیر المؤمنین علیه السلم که تحقیق که تحفه می آورند بجهت حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
بچیزی از بهشت عنبر سرشت بعد از وفات حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آنحضرت فرمودند
که بلی در شب گذشته آورده اند بجهة آنحضرت گفت سلمان علیه الرحمه و الرضوان که
پس من روان شدم بسوی منزل منور حضرت فاطمه زهرا علیها السلم از قبیل دویدن شتر جوان
بخانه منوره آنحضرت رسیدم دیدم که آنحضرت نشسته و پارچه چادری بر خود گرفته که اگر میپوشید
با آن سر منور شریف را ساق مبارکش نمودار میشد و اگر میپوشید ساق مبارکش را سر منورش گشوده
میشد پس چون نظر مبارک آنحضرت بر من افتاد مقنعه بر سر کشید بعد از آن فرمود که ای
سلمان ترک آمدن نزد من کردی بعد از وفات پدر عالیمقدارم من عرض کردم که ای
محبوب دل من آیا من هرگز ترک خدمت و زیارت شما میکنم آنحضرت فرمودند که پس
چه چیز مانع تو بود بنشین و ضبط کن و نگهدار آنچه را که میگویم از برای تو بدرستیکه من نشسته
بودم شب گذشته در این مجلس و مکان و در خانه بسته بود و من متفکر بودم در انقطاع
وحی الهی از ما و برگشتن ملائکه مقربین از منزل ما پس ناگاه دیدم که در گشوده شد بدون اینکه
بگشاید آنرا احدی پس داخل شد بنزد من سه دختر که ندیده ام مانند ایشان بحسن و جمال ایشان
و نه مثل شکل ایشان و نه درخشندگی روی ایشان و نه پاکیزه تر از بوی ایشان پس
چون من دیدم ایشان را برخاستم بسوی ایشان در حالتیکه نشناسنده بودم مر ایشان را
پس گفتم که قسم میدهم شما را بحق پدر عالیمقدارم که شما از اهل مکه معظمه اید یا از اهل مدینه
مشرفه پس گفتند ایشان در جواب که ای دختر گرامی حضرت محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله نیستیم ما از اهل مکه معظمه و نه از اهل مدینه مشرفه و نه از اهل روی زمین
بدرستیکه هستیم ما دختران از جمله حور العین از دار السلام فرستاده است ما را خدای

عزت و جلال بسوی تو ای دختر گرامی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بدرستیکه
ما مشتاق بودیم بسوی تو پس گفتم من بیکی از ایشان که گمان میکردم که او بزرگتر است
در سن و سال که چیست نام تو او در جواب گفت که نام من مقدوده است من گفتم که
چرا نامیده اند ترا مقدوده او گفت بجهة اینکه آفریده شده ام من از برای مقداد بن
الاسود الکندی صحابه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله پس گفتم بدومین که نام تو چیست او
گفت که نام من ذره است من گفتم که چرا نامیده شده تو ذره و حال آنکه در نظر من بزرگ
قدر و شرف تو او گفت که نامیده شدن من بذره بجهت آنست که آفریده شده ام
بجهت ابوذر غفاری صحابه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله پس گفتم بسومین که نام تو
چیست او گفت که نام من سلمی است گفتم من که چرا نامیده شده تو سلمی او گفت بجهت اینکه
مخلوق شده ام من از برای سلمان فارسی غلام آزاد کرده پدر عالیقدر تو حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه زهرا علیها السلم فرمودند که پس بیرون آوردند آن حور
العین از برای من رطبی در نهایت صفا مانند نانهای شکری بزرگ تو نشته راه
سفیدتر از برف و خوشبوتر از مشک اذفر پس آنحضرت فرمودند از برای من که ای
سلمان افطار کن بر آن رطب امشب پس چون فردا شود دانه خرمای آنرا بجهت من
بیار و با اینکه فرمودند که دانه آنرا برای من بیار تر و دید از او پس گفت سلمان که پس
من گرفتم آن رطب را پس گذشتم بمجمعی از اصحاب حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
مگر اینکه گفتند ایشان بمن که ای سلمان آیا همراه تو هست مشک گفتم بلی پس چون وقت
افطار شد افطار کردم من بر آن رطب نیافتم از برای آن دانه و نه تخم خرمایی پس
رفتم بخدمت دختر گرامی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در روز دوم یعنی فردای
آن و چنانچه آنحضرت فرموده بود و عرض کردم بخدمت آنحضرت که بدرستیکه افطار
کردم من بر آن تحفه که عطا کرده بید شما بمن آنرا نیافتم در آن دانه مطلق و نه دانه خرما آنحضرت

علیه السلم فرمودند که ای سلمان نمیباشد از برای آن دانه و نه دانهٔ خرمائی و بدرستیکه
آن میوهٔ درخت خرمایست که غرس نموده است آنرا حق تعالی در دار السلم بکلامی که
تعلیم کرده است مرا آن پدر بزرگوارم حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله و من میخوانم
آنرا هر صبح و شام گفت سلمان که عرض کردم من بخدمت آنحضرت که تعلیم نمیدهید
آن کلام را بمن ای سیده و بزرگ من پس آنحضرت علیها السلم فرمودند که اگر خشنود میکند تورا
اینکه نرسد بتو آزار تب آنقدر که زنده در دنیا پس مداومت کن بر آن پس گفت سلمان
علیه الرحمة والرضوان که تعلیم فرمود حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بمن این حرز را

بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله النور بسم الله نور النور بسم الله
ابتدا میکنم بنام خداوند بخشاینده مهربان بنام خداوندی که نوراست بنام خداوندی که نور نوراست بنام خداوندی
نور على نور بسم الله الذي هو مدبر الامور بسم الله الذي خلق
که نور بر نوراست بنام خداوند آنچنانکه اوست مدبر جمیع امور بنام خداوند آنچنانکه آفرید
النور من النور الحمد لله الذي خلق النور من النور وانزل النور
نور را از نور شکر و سپاس خداوند آنچنانی را سزاست که آفرید نور را از نور و فرو فرستاد نور را
على الطور في كتاب مسطور في رق منشور بقدر مقدور على نبي
بر کوه طور در کتاب نوشته شده در ورق گشوده شده بقدر تقدیر کرده شده بر پیغمبر گرامی
محبور الحمد لله الذي هو بالعز مذكور وبالفخر مشهور وعلى السراء
داشته شده شکر و سپاس خداوند آنچنانی را سزاست که اوست بعزت و جلال مذکور و اوست بفخر و بزرگی مشهور و او در خوشی
والضراء مشكور وصلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين
و ناخوشی شکر کرده شده و رحمت نماید خداوند عالمیان بر سید ما حضرت محمد مصطفی و آل پاک و پاکیزه او

گفت سلمان که پس آموخته شدم من این کلمات را و بخداوند عالمیان قسم
که البته آموختم من آنرا بیشتر از هزار کس از اهل مدینه مشرفه و مکه معظمه از جمعی که

در ایشان

نقل [illegible] سلمان فارسی علیه الرحمه والرضوان

در ایشان بود آزار تب پس جمیع ایشان صحت یافتند بسبب خواندن ایشان دعا
از آن مرضی که داشتند باذن خداوند عالمیان **تبصره** معرفت احوال سلمان علیه
الرحمة والرضوان باعث ازدیاد ایمان و کمال ایقان مؤمنان است هرچند که این
کتاب گنجایش ذکر آنرا مفصلا ندارد و بعنوان اجمال تیمنا تتمه معروض میدارد و سلمان
فارسی غلام آزاد کردهٔ حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله و اصل او عجم بوده و کنیه ابو عبد الله است
و جلالت قدر او زیاده از حد و حساب است شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب رجال ذکر
کرده است که او اول ارکان اربعه است و احادیث کثیره در فضایل او واقع شده از جمله
حدیثی است که روایت کرده است آنرا شیخ فقیه علیه الرحمه در کتاب اکمال الدین و اتمام
النعمه از حضرت امام موسی کاظم علیه السلم که آنحضرت فرمودند که خبر داد بمن پدر بزرگوارم
حضرت امام جعفر صادق علیه السلم بدرستیکه روزی از روزها نشسته بود حضرت امیر المؤمنین
علیه السلم و سلمان و ابوذر و جماعتی از قریش در نزد قبر مطهر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله پس
فرمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بسلمان فارسی که یا ابا عبد الله آیا خبر نمیدهی ما را از ابتدای
حالت که چگونه بوده است آن پس گفت سلمان که قسم بخداوند عالمیان یا امیر المؤمنین
که اگر غیر از تو دیگری میپرسید خبر نمیدادم او را بدرستیکه بودم من مردی از اهل شیراز
از پسران دهقانان و بسیار عزیز و گرامی بودم من در نزد پدر و مادرم در روز عیدی با پدرم
میرفتم و بصومعه رسیدم شنیدم صدای مردی را که در آن صومعه ندا میکرد
که اشهد ان لا اله الا الله وان عيسى روح الله وان محمدا حبيب الله
پس چون من نام حضرت محمد صلی الله علیه وآله را شنیدم حب آنحضرت بگوشت و
خون من فرو رفت بمرتبه که گوارا نبود بر من آب و طعام مادرم بمن گفت که ای پسر من چرا
سجده نکردی امروز مطلع آفتاب را پس من مکابره کردم با او تا اینکه ساکت شد پس چون
برگشتم بخانه خود دیدم نوشته که آویخته شده است از سقف خانه با مادرم گفتم که این

نوشته خبر است مادرم بمن گفت که ای روزبه بدرستیکه چون برگردیدیم ما از عیدگاه
دیدیم این کتاب راکه آویخته است درآنجا تو مرو نزد آن و دست مزن بآن که
اگر بروی تو نزد و بکشف آن بتحقیق که میکشد پدرت ترا پس صبر کردم تا اینکه شب شد
و پدر و مادرم بخواب رفتند من برخواستم و آن نوشته را برداشتم پس دیدم که
نوشته است در آن بلغت عربی بسم الله الرحمن الرحیم این عهدیست از جانب خداوند
عالمیان بسوی آدم علیه السلم بدرستیکه من خواهم آفرید از پشت تو پیغمبری که نام او
محمد است صلعم امر کند مردمان را به بهترین اخلاق و نهی کند از پرستش بتان ای روزبه برو
نزد وصی حضرت عیسی علیه السلم پس ایمان بیار بخداوند عالمیان و ترک کن مذهب
مجوس آتش پرست را پس لرزیدم من از آن و زیاد شد محبت من و پدر و مادرم
بحال من مطلع شدند و مرا گرفته بچاه عمیقی انداختند و گفتند بمن که هرگاه برگردی
از آنچه اراده کرده میکشیم ما ترا من گفتم که آنچه خواهید با من بکنید بدرستیکه دوستی
حضرت محمد صلی الله علیه و آله بدر نمیرود از سینهٔ من گفت سلمان که قسم بخداوند
عالمیان که من پیش از خواندن آن نوشته عربی را نمیدانستم و بتحقیق که افهام
و اعلام نمود حق تعالی بمن عربی را از آن روز پس ماندم من در آن چاه و هر روز
قرص نان کوچکی از برای من بآن چاه می انداختند پس چون ماندن من در چاه بطول
کشید دست بسوی آسمان برداشتم و بدرگاه قاضی الحاجات عرض کردم که
ای خداوند من بدرستیکه تو دوستی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و وصی او را
بدل من انداختی پس سؤال میکنم از درگاه تو بحق آنحضرت که بزودی فرج بمن کرامت
فرمایی و مرا نجات عطا کنی هنوز از دعا فارغ نشده بودم که مرد سفید پوشی نزد
من آمد و گفت ای روزبه برخیز و بدست من چسبید و مرا بدر صومعه آورد و من
میگفتم که اشهد ان لا اله الا الله و ان عیسی روح الله و ان محمدا حبیب الله

پس

پس از بالای آن دیر راهب صاحب دیر بمن نگاه کرد و گفت که تویی روزبه من گفتم
که بلی دیرانی گفت که بیا بیا بالا و برد مرا نزد خودش و من تا دو سال در خدمت او بودم
بعد از آن گفت آن دیرانی بمن که بدرستیکه اجل من رسیده است و من از دنیا
رحلت خواهم کرد من گفتم که مرا بکه میسپاری او گفت نمیدانم کسی را که قائل باشد بآنچه
من میگویم مگر راهبی که در انطاکیه میباشد پس چون بخدمت او رسی سلام مرا باو برسان
و این لوح را باو بده پس چون آن راهب فوت شد من او را غسل دادم و کفن کردم
و دفن نمودم و آن لوح را برداشته بانطاکیه رفتم و خود را بآن صومعه رسانیدم و میگفتم
اشهد ان لا اله الا الله و ان عیسی روح الله و ان محمدا حبیب الله پس چون
آن دیرانی صدای مرا شنید از دیر بمن نگاه کرد و گفت تویی روزبه من گفتم بلی پس گفت
که بالا بیا پس من بآن دیر رفتم و تا دو سال در خدمت او بودم بعد از آن گفت که بدرستیکه
اجل من رسیده است و من از دار فانی رحلت خواهم کرد پس من گفتم که مرا بکه میسپاری
او گفت که من نمیدانم احدی را که بگوید آنچه را که من میگویم مگر راهبی که در اسکندریه است
پس چون بخدمت او رسی سلام مرا باو برسان و این لوح را تسلیم او نمای چون او فوت
شد من او را غسل دادم و کفن کردم و دفن نمودم و آن لوح را برداشته خود را بدر صومعه
اسکندریه رسانیدم و میگفتم اشهد ان لا اله الا الله و ان عیسی روح الله و ان محمدا
حبیب الله پس نگاه کرد بمن دیرانی و گفت که تویی روزبه من گفتم بلی گفت بالا بیا پس
من بالا نزد او رفتم و دو سال در خدمت او بودم پس چون اجل او نزدیک شد گفت
که بدرستیکه من از دنیا رحلت میکنم من گفتم که مرا بکه میسپاری مرا او گفت که نمیدانم کسی را
از دنیا که بگوید آنچه را که من میگویم و بدرستیکه حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را
ولادت سراسر سعادتش نزدیک است پس چون بخدمت آنحضرت رسی سلام مرا بخدمت آنحضرت
برسان و این لوح را بآنحضرت بده چون او فوت شد من او را غسل دادم و کفن کردم

ودفن نمودم آن لوح را بر داشتم و روانه شدم و با جمعی رفیق راه شدم و با ایشان
گفتم که شما بمن آب و نان دهید و من خدمت گزاری شما کنم ایشان گفتند
که چنین باشد پس چون خواستند که چیزی بخورند گوسفندی را گرفتند و بستند و
آنرا آنقدر زدند که مرد بعد از آن آنرا پختند و کباب کردند و من از خوردن آن امتناع
نمودم ایشان بمن گفتند که بخور من گفتم که بدرستیکه من مرد راهب دیرانیم و دیرانیان
گوشت نمیخورند پس ایشان مرا زدند آنقدر که نزدیک بود بکشند پس بعضی از ایشان
گفتند که دست از او بر دارید تا اینکه بیاید شراب پس بدرستیکه او شراب
نخواهد خورد پس چون شراب آوردند بجهت ایشان بمن گفتند که شراب بخور من گفتم که بدرستیکه
من مرد دیرانیم و دیرانیان شراب نمیخورند پس مرا گرفتند و بستند و اراده کشتن
من نمودند من گفتم که ای جماعت مزنید مرا و مکشید مرا پس بدرستیکه من اقرار
میکنم به بندگی از برای شما پس بغلامی یکی از ایشان اقرار کردم و او آورد مرا و فروخت
بمرد یهودی بسیصد درهم و آنمرد یهودی بعد از گرفتن من از من احوال پرسید من
گفتم که من گناهی نکرده بودم مگر اینکه دوست میدارم حضرت محمد ... و وصی آنحضرت را
پس گفت آنمرد یهودی که بدرستیکه من بسیار دشمن دارم ترا و حضرت محمد صلی الله
علیه و آله را پس آنمرد یهودی بیرون آورد مرا از خانه اش و در در خانه اش تل عظیم
خاکستر بود گفت بخدا قسم ای روزبه اگر نکشی تو امشب تمام این تل عظیم خاکستر را
از اینجا البته میکشم من ترا و من تمام آنشب بکشیدن آن خاکستر اشتغال نمودم و
چون بسیار خسته و مانده شدم و عاجز گشتم بدرگاه قاضی الحاجات عرض کردم
که ای پروردگار من بدرستیکه تو بحق حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و وصی
آنحضرت را بدل من انداختی پس سؤال میکنم از درگاه تو بحق آنحضرت که بزودی فرج
من کرامت فرمایی و مرا نجات از شر او عطا کنی پس حق تعالی بقدرت کامله اش بادی را

دست بوسی من برداشتم

فرستاد

فرستاد که آن تل عظیم خاکستر را از مکانش کند و بمکانیکه یهودی گفته بود گذاشت
پس چون صبح شد و نظر یهودی بآن تل عظیم خاکستر افتاد که جمیع آن نقل گشته
بمن گفت که ای روزبه تو ساحر بوده و من نمیدانسته ام پس البته باید که من ترا از این
قریه بیرون کنم که مبادا اهالی و گمراه گردانی اهل آنرا پس مرا از آنجا بیرون آورد و
بزن سلیمیه فروخت و آنزن مرا بسیار دوست میداشت و آن زن باغی داشت
و بمن گفت که این باغ از تو باشد بخور از آن هر قدر که خواهی و ببخش و تصدق کن هر که
خواهی و من در آن باغ آنقدر که خدا تعالی خواسته بود ماندم پس روزی من در آن
باغ بودم دیدم که هفت نفر می آیند و ابر بر سر ایشان سایه انداخته است من پیش خود
گفتم که البته پیغمبر در میان این هفت نفر هست پس آمدند ایشان تا اینکه داخل شدند بآن
باغ و آن ابر بسیر دیدم همراه ایشان پس چون داخل باغ شدند بودند ایشان حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و ابوذر و مقداد و عقیل بن ابیطالب
و حمزه بن عبد المطلب و زید بن حارثه پس میخوردند ایشان از خرماهای ضایع درخت
خرما و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله میفرمود بایشان که بخورید از خرماهای ضایع
بگوشت و ضایع مکنید مال مردم را پس من نزد خاتونم رفتم و با او گفتم که ای خاتون
من ببخش بمن یکطبق از رطب خاتونم گفت که بخشیدم بتو شش طبق از رطب پس
من آمدم و یکطبق رطب برداشتم و در پیش خود گفتم که اگر حضرت پیغمبر در میان ایشان است
پس بدرستیکه او نمیخورد تصدق را و میل میفرماید از هدیه پس آن طبق خرما را آوردم و در پیش
روی آنحضرت گذاشتم و گفتم که بدرستیکه این صدقه است پس حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرمود بایشان که بخورید و آنحضرت و حضرت امیر المؤمنین و عقیل و حمزه دست
بآن دراز نمودند و میل نفرمودند و آنحضرت بزید بن حارثه فرمود که بخور پس خوردند آنرا
آن سه نفر دیگر من در پیش خود گفتم که این یک علامت و نشان نبوت است

بازنزد خاتونم رفتم و باو گفتم که یک طبق رطب دیگر بمن عطا فرما خاتونم گفت از برای
تو است شش طبق رطب پس من آمدم و یک طبق دیگر رطب برداشتم و بخدمت آنحضرت
آوردم و در پیش روی آنحضرت بر زمین گذاشتم و عرض کردم که این هدیه است پس
آنحضرت ص دست مبارک خود را بجانب آن طبق دراز کرد و گفت بسم الله بخورید همه
پس جمیع آن هفت نفر دست بآن طبق دراز کردند و از آن رطب میل فرمودند پس
من در پیش خود گفتم که این نیز علامت و نشان پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله است
پس من بجانب پشت آنحضرت آمده میگردیدم و نظاره میکردم آنحضرت ملتفت
بجانب من شده و فرمود که ای روزبه مهر نبوت را میجوئی من عرض کردم که بلی پس
آنحضرت ص ردای مبارک از دوش کشید و مهر نبوت در میان دو دوش منور آنحضرت ص
نمایان شد و بر آن روئیده بود چند مو چون من آنرا مشاهده کردم بپای مبارک
آنحضرت ص افتادم و قدم مبارکش را بوسیدم پس آنحضرت ص بمن فرمود که ای روزبه برو
به نزد این زن که خاتون تو است و بگو باو که حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله
میگوید که بفروش بما این غلام را پس من بنزد خاتونم رفتم و باو گفتم که ای خاتون
من بدرستیکه حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله میفرماید به تو که بفروش بما این غلام را
خاتونم گفت که بگو باو که نمیفروشم او را مگر بچهار صد درخت خرما که بوده باشد
دویست درخت آن خرمای زرد و دویست درخت دیگر خرمای سرخ پس من
آمدم و آنچه او گفته بود بخدمت آنحضرت ص عرض کردم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمودند که چه سهل و آسان است آنچه خواسته است او پس فرمودند که برخیز
یا علی و جمع کن این دانه های خرما را همه را پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
آن دانه‌ها را جمع کرد و آنحضرت ص آنها را کاشت و بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود که آب بده بآن دانه‌ها پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آب بر آنها ریخت

هنوز

هنوز بآخر نرسیده بود که درختهای خرما سبز و بلند شد و بار آور گشت پس
آنحضرت فرمود که بنزد آن زن برو و بگو که حضرت محمد بن عبد الله ص میگوید که صاحب
شو آنچه را که خواسته بودی و تسلیم ما کن آنچه را که ما میخواهیم من بنزد آن زن رفتم
و پیغام آنحضرت ص را رسانیدم پس آن زن بیرون آمد و بدرختهای رسیده خرما نظر کرد
گفت بخدا قسم که نمیفروشم تو را باو مگر بچهار صد درخت خرما که زرد باشد
جمیع آن پس حضرت جبرئیل علیه السلام نازل شد و پر و بال مبارک خود را بر آن درختها
مالید پس گردید جمیع آنها خرمای زرد و پس آنحضرت ص فرمودند بمن که برو بنزد آن زن
و بگو که بدرستیکه حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله میفرماید که صاحب شو آنچه را
که خواسته بودی و بده بما آنچه را که میخواهیم ما پس من بنزد آن زن رفتم و آنچه آنحضرت ص
فرموده بود باو گفتم آن زن در جواب بمن گفت که بخدا قسم که یک درخت از این
درختها بهتر است در نزد من از حضرت محمد صلی الله علیه و آله و از تو پس من در
جواب او گفتم که بخدا قسم که یک روز که یک روز در خدمت سراسر سعادت
آنحضرت ص بودن در نزد من بهتر است از تو و از جمیع مال و اسباب تو پس حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله مرا گرفت و آزاد کرد و نام مرا سلمان گذاشت شیخ فقیه علیه الرحمه
گفته است که نام سلمان روزبه و نام پدرش خشنبوذان بوده و هرگز سلمان
بمطلع آفتاب سجده نکرده بود و همیشه بود سجده او بجهت خداوند عالمیان و قبله
که امر شده بود او بآن چون شرقی بود و او سجده میکرد بقبله شرقی خود پدر
و مادرش چنین پنداشتند که او سجده میکند بمطلع آفتاب را مثل ایشان و بود سلمان
وصی وصی حضرت عیسی علیه السلام در رسانیدن آن لوح بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
که منتهی شده بود بآنحضرت وصیت و نام آخر اوصیای حضرت عیسی علیه السلام آبی بود

واو را بزرده نیز میگفتند و بعضی گفته اند که آخر اوصیای حضرت عیسی علیه السلم ابو طالب است
و جهت اشتباه آنست که پرسیدند از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم از آخر اوصیای
حضرت عیسی علیه السلم آنحضرت فرمودند که آبی بضم همزه و فتح با بتخفیف مردم آنرا بتصحیف
ابی بفتح همزه و کسر با خوانده اشتباه نموده اند در کتاب قصص الانبیاء روایت
کرده است که سلمان از اهل اصفهان بوده از قریه که نام آن جی است و پدرش زارع
در قریه مذکوره و بر مذهب مجوس آتش پرست بوده چون سلمان مذهب نصاری را
اختیار نمود بعد از زجر و حبس پدر فرار بشام نمود و در شام نیز بافضل نصاری که اسقف
صاحب کنیسه رفت و در نزد او ماند و چون اسقف صاحب کنیسه فوت شد و
مردمان بتجهیز او حاضر شدند سلمان بایشان خبر داد که این مرد بسیار بد و بدکار
بود نذورات و تصدقات را بکد نیار مستحقین نمیداد و همه را بجهت خود جمع
و ذخیره مینمود و گنج او را بمردمان نشان داد چون گشودند هفت خم مملو از زر طلا
بود پس مردم میت اسقف را از گلو کشیدند و آنرا سنگ باران نمودند و
مرد دیگر را بجای او نصب کردند و این مرد بسیار خوب و فاضل و زاهد بود و
سلمان در نزد او بود و چون وفات آن راهب رسید سلمان را براهبی که
در موصل میبود وصیت نمود سلمان بموصل رفته در نزد آن راهب بود چون وقت
رحلت راهب موصلی رسید سلمان را اشاره براهبی که در نصیبین بود نمود سلمان
نزد او آمده تا وقت وفات در نزد آن راهب بود و او در حین فوت او را
براهبی که در عموریه ارض روم می بود وصیت نمود سلمان حسب الوصیه بعموریه
آمده در نزد آن راهب میبود و چون وقت وفات آن راهب شد سلمان
باو گفت که مرا بکه میسپاری او گفت که من بکسی گمان ندارم ولیکن ظهور حضرت

پیغمبر

پیغمبر آخر الزمان نزدیک شده آثار و علامات آنحضرت را بجهت سلمان بیان نمود
و سلمان را بهجرت بجانب حرمین اشاره نمود و سلمان حسب الوصیه او عازم جانب مکه
معظمه و مدینه مشرفه شد و در آن راه به بند بندگی گرفتار گشته تا اینکه بخدمت حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله سرافراز شد و جمعی کثیر از علمای خاصه و عامه موافق احادیث
ذکر کرده اند که سلمان از اهل اصفهان از قریه که آنرا جی گویند بوده و از حدیث طویلی
که در کتاب خرایج الجرایح مذکور است معلوم میشود که در وقتی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
از مکه معظمه بمدینه مشرفه هجرت نمود چون بقبا رسید در آنجا توقف فرمود تا اینکه حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم بآنحضرت ملحق شود و باتفاق آنحضرت داخل مدینه مشرفه شوند در
وقت توقف آنحضرت در قبا سلمان بخدمت آنحضرت مشرف شد آنحضرت سلمان را
خریده آزاد کردند و در کتاب روضة الواعظین روایت شده است از حضرت امام بحق
ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم که آنحضرت فرمودند که ایمان ده درجه است مقداد
در درجه هشتم و ابوذر در درجه نهم و سلمان در درجه دهم است و از عبد الله بن عباس
روایت کرده است که او گفت که من دیدم در خواب سلمان فارسی را و باو گفتم که تو نیی
سلمان سلمان گفت بلی منم سلمان پس من گفتم باو که آیا نبودی تو غلام آزاد کرده حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله او گفت که بلی من همان سلمان غلام آزاد کرده آنحضرتم من دیدم
که تاجی از یاقوت سرخ در سر او است و انواع زیور و حلتهای رنگارنگ بهشت عنبر
سرشت در بر او است پس گفتم باو که ای سلمان عطا فرموده است خداوند عز و جل بتو
این منزلت نیک را سلمان گفت که بلی پس من باو گفتم که ای سلمان چه چیز را یافتی
در درگاه الهی و در بهشت عنبر سرشت افضل اعمال بعد از ایمان بخداوند عالمیان
و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله سلمان علیه الرحمة و الرضوان گفت که نیست در درگاه
الهی و نه در بهشت عنبر سرشت بعد از ایمان بخداوند عالمیان و حضرت رسول الله صلی الله

چیزی که بوده باشد افضل از دوستی حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و اقتدا بآنحضرت
و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که بدرستیکه بهشت عنبر سرشت مشتاق است
بسوی سلمان از اشتیاق سلمان بسوی آن و بدرستیکه عشق بهشت عنبر سرشت
به دیدار سلمان زیاد تر است از عشق سلمان به بهشت و شیخ محمد کشی علیه الرحمه روایت
کرده است از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که آنحضرت فرمودند که
سلمان ادراک کرده بود علم اول و علم آخر را و او دریایی بود که تمام نمیشود و از
جمله ما اهل بیت نبوت و رسالت بود و علم او بمرتبه بود که روزی گذشت بر ابی بکر
لعین در میان جمعی و گفت باو که بترس از خداوند عالمیان و توبه کن بدرگاه الهی
از آنچه کردی در میان خانه ات دیشب اینرا گفت و گذشت و آنجمع با بی بکر
گفتند که سلمان بتو حرف چنینی گفت و تو او را دفع نکردی آن ملعون گفت که خبر داد
مرا سلمان بچیزی که مطلع نبود بآن مگر خداوند عالمیان و ایضاً در کتاب مذکور
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که ابوذر علیه الرحمه روزی بخانه
سلمان آمد سلمان دیگی او پخته و طبخی مینمود ابوذر و سلمان بذکر حدیث مشغول
شدند ناگاه دیگ سلمان سرنگون گشته افتاد بنحویکه سر دیگ بر زمین چسبید
و هیچ چیز از گوشت و مرق آن بر زمین نریخت ابوذر از مشاهده آن امر غریب
بسیار متعجب گشت سلمان دیگ را برداشت و بجای اول در بالای آتش گذاشت
و با ابوذر مشغول حدیث شد در آن بین باز دیگ سرنگون شد و هیچ چیز از گوشت
و مرق آن بر زمین نریخت ابوذر از مشاهده آن امر غریب اینمرتبه ترسید و برخاسته
از خانه سلمان ترسناک و متفکر بیرون آمد در در خانه حضرت امیر المومنین علیه السلام
باو رسید پس چون حضرت امیر المومنین علیه السلام ابوذر را دید باو گفت که ای
ابوذر چه چیز باعث آن شد که بیرون آمدی از خانه سلمان و چه چیز سبب ترس

وفزع

و فزع تو شد ابوذر بخدمت آنحضرت عرض کرد که یا امیر المومنین دیدم من سلمان را
که کرد چنین و چنین پس تعجب کردم من از آن حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود
که ای ابوذر بدرستیکه سلمان هرگاه بگوید بتو آنچه را که میداند البته خواهی گفت
که خدا بیامرزد کشنده سلمان را ای ابوذر بدان بدرستیکه سلمان باب الله است
در زمین هر که بشناسد او را مومن است و هر که نشناسد او را کافر است و بدرستیکه
سلمان از جمله ما اهل بیت رسالت و عصمت است شیخ مفید علیه الرحمه در کتاب اختصاص
روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت فرمودند که سلمان دیگی
آو پخته طبخ میکرد و ابوذر علیه الرحمه داخل شد بر او در اینوقت دیگ سرنگون افتاد و هیچ
چیز از آن نریخت سلمان آنرا باز بر سر آتش گذاشت بار دیگر آن دیگ سرنگون شد
و هیچ چیز از آن نریخت باز سلمان آنرا برداشته بر سر آتش گذاشت ابوذر برخواست
و بسرعت تمام بخدمت حضرت امیر المومنین علیه السلام آمد و سینه ابوذر تنگ شده بود
از مشاهده آنچه دیده بود و سلمان نیز از عقب ابوذر می آمد چون بخدمت حضرت
امیر المومنین علیه السلام رسیدند آنحضرت رو بسلمان کرده فرمود که ای اباعبدالله
نرمی و مدارا کن بمصاحبت یعنی آنچه در حوصله او نمیگنجد با او اظهار و آشکار مکن
احادیث بسیار دلالت میکند بر کثرت علم و فضل سلمان و او عالم العلوم غریبه
بوده و علم بلایا و منایا و جمیع علوم اولین و آخرین را از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و حضرت امیر المومنین علیه السلام فرا گرفته و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرت
امیر المومنین علیه السلام او را از بعض علوم مخزونه میدانسته تعلیم او مینموده اند شیخ مفید
علیه الرحمه در کتاب اختصاص روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
که آنحضرت فرمودند که بدرستیکه سلمان علیه الرحمه و الرضوان میدانست اسم اعظم حق تعالی را
در کتاب امالی شیخ روایت شده است از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام

که آنحضرت فرمودند که امیر المؤمنین علیه السلم محدَّث بود و سلمان فارسی محدَّث بود
راوی عرض کرد که محدَّث چگونه است آنحضرت فرمودند که محدَّث آنست که می آید
بجانب او ملکی از جانب خداوند عز و جل و نقش میکند در دل او چنین و چنین و شیخ
فقیه علیه الرحمه در کتاب علل الشرایع ذکر کرده است که روایت شده است اینکه بود
سلمان فارسی محدَّث پس پرسیدند از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم و عرض
کردند با آنحضرت که که حدیث میکرد با سلمان آنحضرت فرمودند که حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین علیه السلم و بدرستیکه سلمان را محدَّث میگویند و غیر
او را نمیگویند بجهت اینکه حدیث میفرمودند با او حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم با آنچه تحمل نمیتوانست نمود غیر سلمان از مخزون علم خداوند عالمیان
و مکنون آن و شیخ کلینی علیه الرحمه در کتاب کافی روایت کرده است از حضرت امام زین
العابدین علیه السلم که آنحضرت فرمودند که بخدا قسم که هرگاه میدانست ابوذر آنچه را که
در دل سلمان بود هر آینه هلاک میکرد او را و تحقیق که برادری بسته بود حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله میانهٔ سلمان و ابوذر پس چه گمان دارید شما بسایر خلق بدرستیکه
علم علما صعب و مستصعب است نمیتواند برداشت آنرا مگر پیغمبر مرسل و یا ملک مقرب
و یا بندهٔ مؤمنی که امتحان کرده باشد حق تعالی دل او را از برای ایمان پس آنحضرت
فرمودند که بدرستیکه گردید سلمان از جملهٔ علما بجهت اینکه او بود مردی از ما اهل بیت رسالت
و عصمت پس باین سبب نسبت میدهم من او را بسوی علما و ایضاً شیخ جلیل القدر او
در کتاب مزبور از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده است که آنحضرت
فرمودند که برادری بست حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله درمیان ابوذر و سلمان و شرط
فرمود با ابی ذر اینکه اطاعت سلمان نموده نافرمانی او نکند و شیخ مفید علیه الرحمه
در کتاب اختصاص ذکر کرده است که رسیده است بما در احادیث اینکه هرکسیکه

سلمان فارسی داخل شد بمجلس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در روزی از روزها و
و تمامی اهل آنمجلس تعظیم و تکریم سلمان نمودند و او را مقدم بر خود داشتند تا اینکه
او را در صدر مجلس آنحضرت نشانیدند بجهت بزرگی حق او و اختصاص او بحضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله و آل آنحضرت علیهم السلم پس داخل شد بآنمجلس عمر بن الخطاب علیه اللعنة
والعذاب پس نگاه کرد آن لعین و در صدر مجلس سلمان را دید گفت این عجم چه
نسبت دارد که در صدر مجلس درمیان عرب نشیند پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
بجهت اظهار شرف و قدر سلمان بر بالای منبر رفتند و خطبهٔ بلیغ در حمد و ثنای الهی ادا
فرمودند و بعد از آن فرمودند که بدرستیکه مردمان جمیعاً از اولاد آدم علیه السلم اند
و تا این روز همهٔ ایشان مثل دندانهای شانه اند فضیلت و زیادتی ندارد عرب بر
عجم و نه سرخ بر سیاه مگر بسبب تقوی و پرهیزکاری خداوند عالمیان بدانید که
سلمان دریای علم است که بآخر نمیرسد و گنجیست که تمام نمیشود و سلمان از جملهٔ ما
اهل بیت نبوت و رسالت است و چشمهٔ خوشگوار جوشان حکمت و هدایت است
که بیرون آید از آن دلیل و برهان خداوند عالمیان و ایضاً شیخ جلیل القدر مذکور در کتاب
مزبور روایت کرده است که عرض کردند بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلم
حدیث چهار نفر را آنحضرت فرمودند که چه چهار نفر راوی عرض کرد که چهار نفری
که بهشت عنبرسرشت مشتاق است بسوی ایشان آنحضرت فرمودند که علی آن
سلمان است و ابوذر و مقداد و عمار راوی عرض کرد که کدام یک از این چهار
نفر افضل اند آنحضرت فرمودند که سلمان و آنحضرت لحظهٔ تامل نمود و فرمود که میداند
سلمان علمی را که اگر میدانست آن علم را ابوذر کافر میشد و شیخ محمد کشی علیه الرحمه روایت
کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلم که آنحضرت فرمودند که مگویید سلمان فارسی
بلکه بگویید سلمان محمدی بود سلمان مردی از ما اهل بیت نبوت و رسالت

بزرگی حق او و تعظیم

ایضا شیخ مذکور روایت کرده است از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام
که آنحضرت فرمودند که بتحقیق که بود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام محدَّث و بود سلمان
محدَّث ابو بصیر راوی حدیث تعجب کرد که شرح فرمایید از برای من معنی آن را آنحضرت
فرمودند که یعنی ملک مقرب می آمد و بگوش ایشان میگفت چنین و چنین و در کتاب
عیون اخبار الرضا روایت شده که روزی سلمان علیه الرحمة والرضوان از ابوذر علیه
الرحمة وعده ضیافت گرفت و او را بمهمانی دعوت نمود پس چون ابوذر بخانه او
بمهمانی آمد بیرون آورد سلمان نان خشک گشته و از مطهره اش بر آن آب پاشید
و آن را تر و نرم نمود و در پیش ابوذر گذاشت ابوذر علیه الرحمة گفت که چه خوب و
پاکیزه است این نان کاش میبود نمکی با آن پس سلمان علیه الرحمة والرضوان برخواست
و بیرون رفت و مطهره خود را گرو گذاشت و قدری نمک گرفته نزد ابوذر آورد
پس ابوذر از آن نان بر میداشت و نمک بر آن می پاشید و میخورد و میگفت
شکر و سپاس آنچنان خداوندی را سزاست که روزی ما کردانید این قناعت را
سلمان گفت که هرگاه قناعت میبود مطهره من در گرو نمیبود و در احادیث کثیره
واقع شده است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که بهشت عنبر سرشت
مشتاق است بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام و سلمان و مقداد و ابوذر و ایضا بطرق
متعدده از آنحضرت روایت شده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که امر
کرده است مرا حق تعالی باینکه دوست دارم چهار نفر را و خبر داده است مرا باینکه
حق تعالی دوست میدارد ایشان را حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و سلمان و مقداد
و ابوذر را شیخ محمد بن الحسن الصفار علیه رحمة الله الملک الغفار در کتاب بصائر
الدرجات روایت کرده است از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام
که پرسید از آنحضرت عیسی شلقانی که آیا صحیح است این حدیث که حضرت پیغمبر صلی الله

علیه و آله فرمودند که سلمان مردیست از جمله اهل بیت نبوت و رسالت آنحضرت
فرمودند که بلی راوی عرض کرد که یعنی سلمان از اولاد عبد المطلب است آنحضرت فرمودند
که از جمله ما اهل بیت نبوت و رسالت است باز راوی عرض کرد که یعنی از اولاد
ابی طالب است آنحضرت فرمودند که از جمله ما اهل بیت نبوت و رسالت است راوی
عرض کرد که من نفهمیدم معنی آن را آنحضرت فرمودند که بدان ای عیسی بدرستیکه سلمان
از جمله ما اهل بیت نبوت و رسالت است و آنحضرت اشاره نمودند بدست مبارک خود
بسینه پر نورش بعد از آن فرمودند که گمان مکنی اینکه بدرستیکه حق تعالی آفرید طینت
ما را از علیین و آفرید طینت شیعه ما را از پایین تر از آن پس شیعیان از جمله ما اند
و آفرید دشمنان ما را از سجین و پیروان ایشان را از پایین تر از سجین و ایشان از جمله
دشمنان ما اند که سلمان باین نحو و سبب از ما باشد سلمان بهتر از لقمان حکیم بود
ایضا شیخ مفید علیه الرحمة روایت کرده است در کتاب اختصاص از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام که پرسیدند از آنحضرت از احوال سلمان علیه الرحمة والرضوان آنحضرت فرمود
که چه گویم من در شان کسیکه آفریده شده است از طینت ما و روح او مقرون است
بروح ما مخصوص کردانید حق تعالی او را العلوم بعلم اول و آخر و ظاهر علم و باطن علم و علوم
پنهانی و علوم آشکارا و بتحقیق که در وقت احتضار حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
نشسته بود سلمان در پیش روی آنحضرت مرد اعرابی بخدمت آنحضرت داخل شد
و سلمان را دور کرد و در جای او نشست پس غضب بر آنحضرت مستولی شد بمرتبه که عرق
از میان دو چشم آنحضرت ریخت و چشمهای مبارک آنحضرت سرخ شد بعد از آن فرمود
که ای اعرابی دور میکنی مردی را که دوست میدارد حق تعالی او را و در آسمان دوست
میدارد او را رسول خداوند عالمیان و در زمین ای اعرابی دور میکنی کسی که نازل شد
بمن حضرت جبرئیل علیه السلام مگر اینکه امر کرد مرا از جانب خداوند عالمیان باینکه

برسانم باو سلام ای اعرابی بدرستیکه سلمان از من است و هر که ترک کند او را پس تحقیق
که ترک کرده است مرا و هر که آزار کند او را پس تحقیق که آزار کرده است مرا و هر که
دور کند او را پس تحقیق که دور کرده است مرا و هر که نزدیک گرداند او را پس تحقیق
که نزدیک گردانیده است مرا ای اعرابی غلط مکنید در شان سلمان بدرستیکه حق تعالی
امر کرد مرا بانکه مطلع کنم او را بعلم منایا و بلایا و انساب و فصل الخطاب اعرابی زبان
بمعذرت گشود و گفت یا رسول الله من گمان نداشتم که رسیده باشد سلمان بمرتبه که
فرموده شما آیا نبود او مجوسی آتش پرست و بعد از آن مسلمان شد آنحضرت فرمودند
که بدرستیکه حق تعالی باخبار فرموده اینکه سلمان نبوده است مجوسی بلکه در ظاهر اظهار
اهل شرک خود را مینمود و در باطن همیشه مومن واقعی بود ای اعرابی آیا نشنیده قول
خداوند عالمیان را که فرموده است فَلا وَرَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حَتّى يُحَكِّمُوكَ فِيما شَجَرَ
بَيْنَهُمْ ثُمَّ لا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيماً آیا نشنیده که حق تعالی
میفرماید ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا ای اعرابی آنچه من میگویم
فراگیر و از جمله شاکرین باش و منکر آن مشو که میگردی از جمله جمعی که بعذاب الهی گرفتارند
و تسلیم کن فرموده رسول خداوند عالمیان را تا اینکه بوده باشی از جمله مومنان ایضا
شیخ مفید علیه الرحمه در کتاب مجالس روایت کرده است از حضرت امام بحق
ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آنحضرت فرمودند که سلمان علیه الرحمه والرضوان
میگذشت از بازار حدادان دید که جوانی افتاده و بیهوش شده و مردم دور او را
گرفته اند گفتند مردمان بسلمان که ای اباعبدالله عارض شده است باین جوان
آزار صرع بخوان بگوش او دعایی تا اینکه نجات یابد از آن پس سلمان نزد آنجوان
آمد پس آن جوان چون سلمان را دید بهوش آمد و نشست و گفت ای اباعبدالله
عارض نشده است بمن آزار صرعی که میگویند مردمان بلکه من چون گذشتم از این

بازار

بازار دیدم که میزنند بقوت تمام چکوشهای آهنین گران بیادم آمد قول خداوند
عالمیان که فرموده است وَلَهُمْ مَقامِعُ مِنْ حَدِيدٍ پس از ترس عذاب حق تعالی
عقل از سر من در رفت و بیهوش شدم چون سلمان این سخن دردناک را از آن
جوان شنید حلاوت محبت در راه خدا افتاد از آن جوان در دل سلمان و آن
جوان سلمان را ببرادری خود قبول نمود و همیشه آن جوان با سلمان میبود تا اینکه آن جوان
بیمار شد پس سلمان بدیدن او آمد و در بالای سر او نشست در وقتی که آن جوان
در حالت احتضار بود و گفت سلمان که ای ملک الموت نرمی و مدارا کن با برادر من
حضرت ملک الموت علیه السلام در جواب او گفت که ای اباعبدالله بدرستیکه من با هر مومنی
نرمی و مدارا میکنم و شیخ محمد کشی علیه الرحمه روایت کرده است که چون سلمان علیه الرحمه والرضوان
میدید شتری را که نام آن عسکر بود میزد آن شتر را مردم میگفتند که ای اباعبدالله چه میخواهی
تو ازین حیوان بیزبان سلمان علیه الرحمه والرضوان میگفت که نیست این بهیمه و نه حیوان
بیزبان بلکه این عسکر بن کنعان جنی است و بصاحب شتر میگفت که ای اعرابی نگهدار
و مفروش این شتر را در اینجا و ببر آنرا بجانب دریا و صحرا او بود آن شتر شیطان
و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت فرمودند که خریدند
مردمان آن شتر عسکر نام را بهفتصد درهم و در روایات واقع شده است که شتری
که عایشه ملعونه در جنگ جمل بر آن سوار بود و چون سر پای آن را پی کردند بسر یکپای
ایستاده بود عسکر نام داشت از دو حدیث سابق معلوم میشود که این همان شتر است
که سلمان علیه الرحمه والرضوان او را میزده و میگفته که این شیطان و عسکر بن کنعان
جنی است و میدانسته است سلمان بعلم بلایا و منایا که بعد از این عایشه شتر سوار
بآن شتر شیطان سوار و بجنگ سید ابرار خواهد رفت و قبل از وقوع اخبار بآن
مینموده و شیخ محمد بن احمد الفارسی علیه الرحمه در کتاب روضة الواعظین روایت کرده است و علمای

اهل سنن نیز مثل ابن اثیر وغیره نقل کرده اند که چون سلمان علیه الرحمة والرضوان بیمار شد
در مرض الموت سعد بن ابی وقاص بعیادت او رفت دید که سلمان گریه میکند
سعد با او گفت که ای سلمان چرا گریه میکنی بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
چون از دار فانی رحلت نمود از تو خشنود و راضی بود و بتحقیق که تو در سر حوض
کوثر بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خواهی رسید سلمان علیه الرحمة والرضوان در
جواب گفت که بدرستیکه گریه من از جزع مرگ و یا از راه خواهش بدنیا نیست
بلکه گریه من بجهة آنست که عهد و پیمان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آن بود که چون اجل
موعود در رسد از اسباب دنیای دنی دست تهی و مثل سوار بر بیابان بدون
احمال و اثقال گران باشیم و اجل من رسیده است و حال آنکه در دور من از اسباب
جهان چیده است و نبود در دور او مگر تغار سفالی و کاسه چوبین و مطهره شیخ محمد
کشی علیه الرحمة روایت کرده است از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق
علیهما السلام که آنحضرت فرمودند که سلمان علیه الرحمة والرضوان خواستگاری نمود زنی را
از قبیله کنده پس چون سلمان در روز عروسی داخل خانه آن زن شد دید کنیزی در
خدمت آن زن ایستاده و عبائی در در خانه آن زن آویخته است سلمان علیه الرحمة
والرضوان گفت که چه چیز است در اینخانه مگر بیماری هست که پرده در او کشیده اید
و یا اینکه کعبه گردیده است در آن که پرده آویخته اید بر آن گفتند با او که این زن تو
خواسته است که بپوشاند نفس خود را در آن خانه که مبادا کسی در گذار از در نظرش بر او
افتد سلمان علیه الرحمة والرضوان گفت که این کنیز چیست گفتند که این زن چیزی
داشت خواست که کنیزی بگیرد تا خدمت او نماید سلمان علیه الرحمة والرضوان گفت
که بدرستیکه من شنیدم از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمودند که هر مردی
که بوده باشد در نزد او کنیزی و آن مرد با او نزدیکی نکند و یا اینکه او را شوهر ندهد و آن کنیز

زناکنند بر آن مرد است مثل گناه زنای او و کسیکه مال خود را بقرض دهد گویا که تصدق
کرده است بعض آن و هرگاه بار دوم قرض دهد گویا که تصدق کرده است کل آنرا
و آنحضرت ص فرمودند که ادای حق بعضا حبس آنست که بیاری حق در اینخانه و یا بمکان
حبس بنشین و بگویی که اینست حق تو بگیر آنرا و صاحب شو ابن ابی الحدید که از اعاظم علمای
اهل تسنن است ذکر کرده است که بود سلمان مردی از اهل فارس از رامهرمز و بعضی
گفته اند که او بوده است از اهل اصفهان از قریه که آنرا جی گویند و او از جمله غلامان
آزاد کرده حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و کنیه او ابو عبدالله بود و هرگاه میپرسیدند از او
که تو پسر کیستی میگفت من سلمان بن اسلام و من از بنی آدم و در روایت واقع
شده است که او را قریب بیست آقا خریداری نمودند تا اینکه بحضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله رسید و در روایت شده است که بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خرید
او را از جمعی یهود بر اینکه بکارد بجهت ایشان عدد خطیری از درخت خرما و تعهد او
آنها کنند تا اینکه آن درختها برسند و بار آور شوند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله جمیع
درختهای قیمت سلمان را بدست مبارک خود غرس نمود مگر یک درخت را که عمر غرس
کرد پس جمیع آن درختها رسید و بار آور شد مگر آن درختی که عمر کاشته بود حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که کی کاشته است این درخت را عرض کردند که
عمر بن الخطاب کاشته است آنرا پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آن درخت عمر را
از ریشه کند و بدور انداخت و در جای آن بدست مبارک خود غرس فرمود پس آن
نیز درخت بار آور شد و سلمان حاکم و امیر مداین شد در ایالت و امارت زنبیل
میبافت و میفروخت و بقیمت آن معاش مینمود و میگفت که دوست نمیدارم آنکه
بخورم مگر آنچه را که بدست خود کسب و بهم رسانیده ام و او عرض کرد بخدمت حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله امر خندق را و آنحضرت بحرف او بنای خندق را در مدینه طیبه گذاشت

واو در جنگ بدر و اُحُد و در جمیع جنگها در خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله بود
و در هیچ جنگ از خدمت آنحضرت مفارقت ننمود و مرد خیر فاضل و حبر عالم و زاهد
بود و هرگز بدنیا و زینت آن رغبت ننمود و بود عطای سلمان پنجهزار اشرفی و او جمیع
آنرا تصدق مینمود و از کسب ید خود تناول میکرد و داشت او عبایی که بعض آنرا
بزیرش می انداخت و بعض دیگر را بر خود میپوشید و سلمان خانه نداشت و در سایه
دیوار و اشجار میگذرانید مردی با او گفت که من التماس دارم که مرا رخص کنی تا از
جهت تو خانه بسازم سلمان قبول نکرد و گفت مرا احتیاج بخانه نیست و آن مرد الحاح کرد
والتماس مینمود و سلمان راضی نمیشد تا آنکه آن مرد نزد سلمان آمد و گفت که چون من
میدانم ساختن خانهٔ موافق طبع عالی تورا لهذا التماس میکنم تو التماس مرا قبول کن که
من موافق طبع شریف تو خانه خواهم ساخت سلمان گفت که چگونه خانه بجهت من
میسازی که موافق طبع من باشد وصف آنرا اولا برای من بیان کن آن مرد گفت
که میسازم از برای تو خانهٔ که چون برخیزی در آن بخورد سرت بر سقف آن و اگر دراز
شوی در آن بخورد پاهای تو بدیوار آن سلمان علیه الرحمة والرضوان گفت که بلی مرا چنین
خانه راضیم و بطرق متعدده از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت شده است
که آنحضرت فرمودند که هرگاه بوده باشد دین در ثریا البته میرسانند خود را بآن
سلمان و از عایشه روایت شده که او گفت که بود از برای سلمان مکان معینی که با
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله شبها بتنهایی در آن می نشستند و زیادتی میکرد خلوت
او با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله بر خلوت ما که بودیم زنان حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله و حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله فرمودند که امر کرده است خداوند مرا
مرا بدوست داشتن چهار نفر و خبر داده است مرا بآنکه خداوند عالمیان جل جلاله
دوست میدارد ایشانرا علی بن ابی طالب و ابوذر و مقداد و سلمان و از حضرت علی بن

المطهر

ابی طالب علیه السلام مرویست که آنحضرت فرمودند که بدرستیکه سلمان میدانست علم اول
و علم آخر را و سلمان دریاییست که تمام نمیشود و او از جملهٔ ما اهل بیت نبوت و رسالت است
و در روایت زاذان از آنحضرت روایت شده است که فرمودند سلمان فارسی مثل
لقمان حکیم است و کعب الاحبار گفته است که سلمان مملو بود از علم و حکمت و در روایت
شده است که بدرستیکه ابوسفیان گذشت بر سلمان و صهیب و بلال در میان
جمعی از مسلمانان سلمان و صهیب و بلال گفتند خوب جای شمشیر است گردن دشمن
خداوند عالمیان ابوبکر ایشانرا منع کرد و گفت چنین سخنان میگویید بابی سفیان
و او بزرگ و سید قریش است پس آنخبر بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله رسید آنحضرت
بابی بکر گفت ای ابوبکر شاید که سخن تو موجب ناخوشی و غضب سلمان و صهیب و بلال
گشته باشد پس اگر بغضب آورده باشی تو ایشانرا پس بتحقیق که بغضب آورده خواهی
بود خداوند عالمیانرا پس ابوبکر نزد ایشان آمد و عذرخواهی نمود و وفات سلمان
در سال سی و پنج هجرت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله واقع شد در اواخر خلافت
عثمان و بعضی گفته اند که در اول سال سی و شش هجرت فوت شد و بعضی گفته اند که در
زمان خلافت عمر سلمان بدار باقی رحلت نمود و قول اول اکثر است و بعد از نقل این
اخبار ابن ابی الحدید نقل کرده است کیفیت اسلام سلمانرا چنانچه از کتب شیعه نقل
شد و بعد از آن گفته است که سلمان از شیعهٔ علی بن ابی طالب علیه السلام و از خواص
آنحضرت بود و معتقد امامت آنحضرت که بود سلمان از جملهٔ چهار نفر که سرهای خود را
تراشیدند و شمشیرها برهنه کرده بیاری علی بن ابی طالب علیه السلام آمدند و آن خبریست
طویل و مقام ذکر آن نیست و بعد از آن گفته است که اصحاب ما یعنی سنیان لعین
مخالفت نموده اند با امامیه در آنچه بوده است سلمان از شیعه و بدرستیکه منفرد است
مخالفت علمای اهل سنت با علمای شیعه در امری که زیاده تر از آنست و آن صریح ا

که نقل کرده اند آنرا محمد بهمن از کلام سلمان در روز سقیفه یعنی آن روزی که در سقیفه بیعت
میکردند مردم با ابی بکر و برمیگشتند از بیعت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بجهت حضرت
امیر المؤمنین حیدر سلمان علیه الرحمة والرضوان میگفت در آن روز بجهت مردمان
این دو کلمه را از زبان فارسی عجمان کردید و نکردید در نزد اصحاب ما یعنی اهل تسنن
محمولست کلام سلمان بر اینکه مرادش آنست که کردید شما کار را و نکردید آنرا یعنی
خلیفه تعیین کردید و خوب کردید آنچه کردید اما اینکه عدول کردید و در گذشتید از اهل
بیت نبوت و رسالت پس اگر تعیین میکردید خلیفه را از اهل بیت آنحضرت بود البته اولی
و انسب و علمای امامیه میگویند معنی کلام سلمان علیه الرحمة والرضوان آنست که مسلمان
شدید و مسلمان نشدید تا اینجا ترجمه کلام ابن ابی الحدید بود و چون متضمن اتمام حجت
بر اهل سنت از ذکر احوال سلمان و گفتن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از رگ و ریشه دینی
که کاشته بود عمر و ادخلت ابی بکر بر دشمن خداوند اکبر و نفی غلامان حضرت پیغمبر
و کلام حق سلمان دیگر در سقیفه بود ذکر شد و در کتاب خرایج روایت شده است که
بدرستیکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام داخل شد بمسجد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در
صبح یکروز و فرمود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم و آنحضرت فرمود
بمن که بدرستیکه فوت شده است سلمان و امر فرمودند بمن اینکه بروم و او را غسل دهم
و کفن کنم و بر او نماز کنم و دفن کنم و حال میروم من بشهر مداین بجهت این کار که امر
کرده است مرا آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله عمر بن الخطاب علیه اللعنة والعذاب گفت
که کفن بجهت او از بیت المال بردار آنحضرت فرمودند که محتاج نیست سلمان بکفن
تو از بیت المال پس آنحضرت از مدینه طیبه بیرون تشریف بردند و مردمان تا بیرون شهر
بمشایعت آنحضرت همراه بودند پس آنحضرت رفتند و مردمان برگشتند و در همان روز
قبل از ظهر آنحضرت بمدینه طیبه مراجعت نمودند و فرمود که رفتم و سلمان را دفن کردم که بهشتم

اکثری

اکثری مردم قبول و تصدیق قول وصی حق حضرت رسول نکردند تا اینکه بعد از مدتی
مکتوبی از شهر مداین رسید که بدرستیکه سلمان فوت شد در فلان روز و اعرابی آمد و او را
غسل داد و کفن کرد و نماز کرد و دفن کرد و برگشت پس جمیع مردمان تعجب تمام کردند از
بنای این روایت بر وفات سلمان در زمان ظلم بنیان عمر بن الخطاب علیه اللعنة والعذاب است
و در کتاب مناقب ابن شهر آشوب روایت شده است از جابر بن عبد الله انصاری
که او گفت که نماز کردیم ما با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نماز صبح را در روزی از روزها
و بعد از ادای نماز آنحضرت روی منور خود را بجانب ما نمود و فرمود که ای گروه مردمان
عظیم کرده است حق تعالی مزد شما را در مصیبت برادر شما سلمان علیه الرحمة والرضوان پس آنحضرت
عمامه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را بر سر مبارک خود گذاشت و زره آنحضرت را
پوشید و شمشیر و تازیانه اش را برداشت و بر شتر عضبا آنحضرت سوار شد و فرمود
بقنبر که ده گام بشمار قنبر گفت که من چنان کردم ناگاه خود را در شهر مداین در در خانه
سلمان دیدم زاذان خادم سلمان علیه الرحمة والرضوان گوید که چون وقت وفات سلمان
شد من با او گفتم که کی ترا غسل دهد سلمان علیه الرحمة والرضوان در جواب گفت که غسل میدهد
مرا کسیکه غسل داد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را من گفتم که آنکس را که تو میگوئی در مدینه
منوره است و تو در شهر مداینی سلمان علیه الرحمة والرضوان گفت که ای زاذان چون من
فوت شوم تو خواهی شنید صدای آینده را چون سلمان علیه الرحمة والرضوان برحمت
ایزدی واصل شد من صدائی از در شنیدم و بجانب آن دوان شدم پس ناگاه حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام را دیدم آنحضرت فرمود که ای زاذان فوت شد ابو عبد الله سلمان
من عرض کردم که بلی ای سید من پس آنحضرت داخل شد و ردا از روی سلمان برداشت
ناگاه دیدم که سلمان بروی حضرت امیر المؤمنین علیه صلوات الملک المنان تبسم میکند آنحضرت فرمودند با او
که رحمت حق تعالی بر تو باد ای ابا عبد الله چون ملاقات کنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

شوم پس عرض کن بخدمت آنحضرت آنچه گذشت بر برادرت از قوم تو پس آنحضرت تکفین
و تجهیز سلمان اشتغال نمود پس چون آنحضرت بر سلمان نماز گزارد شنیدیم از آنحضرت
تکبیر بلندی و دیدیم با آنحضرت دو نفر را آنحضرت فرمودند که یکی جعفر برادر من
و یکی دیگر حضرت خضر علیه السلم بود که با هر یک از ایشان هفتاد صف از ملائکه بود و در
هر صفی هزار هزار ملک بود و در کتاب مشارق الانوار روایت کرده است از زاذان
خادم سلمان علیه الرحمة والرضوان که چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بجهت غسل دادن
سلمان بمداین تشریف آوردند تحقیق که فوت شده بود سلمان پس آنحضرت شمله را از
روی سلمان برداشتند پس سلمان علیه الرحمة والرضوان تبسم نمود و قصد کرد اینکه
برخیزد و بنشیند حضرت امیر المؤمنین علیه السلم باو فرمود که برگرد بسوی وفات پس سلمان
برگشت بممات قاضی نور الله مرقده و شیخ فخر الدین الطریحی علیه الرحمة نقل کرده اند
که سلمان در سال سی و شش از هجرت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله برحمت ایزدی در
شهر مداین واصل شد و در آنجا مدفون است و مدت عمر او بنا بر قول اکثر سیصد و پنجاه سال
بوده است و از او پسران و اولاد بسیار باقی ماند و شهرت بین العوام که سلمان علیه الرحمة
والرضوان بوده است خواجه سرا محض غلط و بی اصل است از جمله احادیث حدیث سابق
مذکور متن که از عبد الله بن سلمان الفارسی روایت شده دلیل بر مدعا است بلی
خواجه محرم سرا و ذی عزت و جلالت بوده بذکر اینقدر قلیل از مناقب و فضایل کثیر
سلمان علیه الرحمة والرضوان اختصار شد و بعنوان تفرقه نیز مذکور خواهد شد ومن ۴۸
بعض کتب المناقب باسناده عن اسامة قال مررت بعلی والعباس وهما قاعدان
فی المسجد فقالا یا اسامة استاذن لنا علی رسول الله صلی الله علیه و آله فقلت
یا رسول الله هذا علی والعباس یستاذنان فقال هل تدری ما جاء بهما قلت
لا والله ما ادری قال لکنی ادری ما جاء بهما فاذن لهما فدخلا وسلما ثم قعدا

اقل دولت پنجاه سال بوده و کسی که بیشتر از آن قائل شده بر قول حج

فقالا یا رسول الله ای اهلک احب الیک قال فاطمة وباسناده عن عبد الله بن
بریدة عن ابیه عن عائشة انها کانت اذا ذکرت فاطمة بنت النبی صلی الله علیه
وآله قالت ما رایت احدا کان اصدق لهجة منها الا ان یکون الذی ولدها و
باسناده عن احمد بن محمد الثعلبی عن عبد الله بن حامد عن ابی محمد المزنی عن ابی
یعلی الموصلی عن سهل بن زنجلة الرازی عن عبد الله بن صالح عن ابن لهیعة عن
محمد بن المنکدر عن جابر بن عبد الله ان النبی صلی الله علیه وآله اقام ایاما لم
یطعم طعاما حتی شق ذلک علیه وطاف فی منازل ازواجه فلم یصب عند واحدة
منهن شیئا فاتی فاطمة فقال یا بنیة هل عندک شیء آکله فانی جائع فقالت لا
والله بابی انت وامی فلما خرج من عندها بعثت الیها جارة لها برغیفین وقطعة
لحم فاخذته منها فوضعته فی جفنة لها وغطت علیها وقالت لاوثرن بها رسول الله
صلی الله علیه وآله علی نفسی ومن عندی وکانوا جمیعا محتاجین الی شبعة طعام
فبعثت حسنا او حسینا الی رسول الله صلی الله علیه وآله فرجع الیها فقالت بابی انت
وامی قد اتانا الله بشیء فخبأته قال هلمی فاتته فکشفت عن الجفنة فاذا هی مملوة
خبزا ولحما فلما نظرت الیها بهتت وعرفت انها کرامة من الله عز وجل فحمدت الله
وصلت علی نبیه فقال صلی الله علیه وآله من این لک هذا یا بنیة فقالت هو من عند
الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب فحمد الله عز وجل وقال الحمد لله الذی جعلک
شبیهة بسیدة نساء العالمین فی نساء بنی اسرائیل فی وقتهم فانها کانت اذا رزقها
الله تعالی فسئلت عنه قالت هو من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب فبعث
رسول الله صلی الله علیه وآله الی علی ثم اکل رسول الله وعلی وفاطمة والحسن والحسین وجمیع
ازواج النبی صلی الله علیه وآله واهل بیته جمیعا فشبعوا وبقیت الجفنة کما هی قالت فاطمة فاوسعت
منها علی جمیع جیرانی وجعل الله فیها البرکة والخیر کما فعل الله بمریم علیها السلام

قالت

قب الثعلبي في تفسيره وابن المؤذن في الاربعين باسنادهما عن محمد بن المنكدر عن جابر
مثله شرح قبل ازین نیز مذکور شد که شبعه بضم شین معجمه وسکون باء در لغت عرب قدر
یکجور [?] از طعام را گویند اسامه خانه زاد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وکنیه او ابو محمد است
وابو زید نیز گفته اند پدر او زید بن حارثه بن شراحیل الکلبی است زید غلام آزاد کرده
وپسر خوانده حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله بود ومادر اسامه ام ایمن دایه حضرت پیغمبر است
که قبل ازین شمه از احوال او مذکور شد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله اسامه را امیر لشکر
گران نموده بجانب شام امر فرموده از جمله جمعی که آنحضرت ص با اسامه مقرر کرده بود ابوبکر ملعون
وعمر بن الخطاب علیهما اللعنة والعذاب بودند وچون آنحضرت ص صاحب آزار شد در اثنای
آزار مبالغه فرمود که هر کسی را که با لشکر اسامه مقرر نموده ام بیرون رود وتوقف ننماید
وآنحضرت ص تاکید تمام در روانه شدن ایشان مینمود ومنظور اصلی آنحضرت صلی الله علیه وآله
آن بود که شاید در آنوقت مدینه مشرفه از لوث وجود منافقان پاک گشته بعد از
رحلت آنحضرت ص منافقان لعین رخنه در دین مبین ننمایند لهذا مکرر مبالغه فرمود که جهزوا
جیش اسامة لعن الله من تخلف عن جیش اسامة ابوبکر لعین وعمر بن الخطاب علیهما اللعنة
والعذاب با جمعی دیگر از منافقین الطغاة [?] حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله واندیشه از لعن
آنحضرت نموده تخلف وتوقف ورزیدند واسامه ولشکرش را معطل وسرگردان نمودند
تا اینکه آنحضرت ص از دار فانی بدار باقی رحلت نمود وآنملاعین رخنه در دین مبین انداختند
چون ابوبکر لعین بر سریر خلافت متمکن شد امر نمود که اسامه با لشکرش روانه شود
اسامه نزد ابوبکر آمده گفت که جمعی را که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله امر فرموده بود
که در زیر رایت من باشند ولعن نمود بر هر که توقف وتخلف نماید همراه من کن تا
من بفرموده آنحضرت ص روانه شوم واول ایشان تو بودی ای ابوبکر ودوم عمر بن خطاب
واین جمع که امروز اعوان وانصار تواند از منافقان ابوبکر از سخن او رنجیده اورا

از امارت لشکر معزول نمود وخالد بن ولید لعین را امیر لشکر نموده بجانب شام فرستاد
اسامه با ابوبکر گفت که ای ابوبکر در بستگی [?] حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله گردانیده
بود مرا بر تو امیر پس چگونه تو خلافت در فرمان فرمائی میکنی بر من ابوبکر وعمر بجهت اسکات
او مکر بخانه او رفته وبا او نوازشات نموده وبوعده ایالت وامارت اورا فریب داده
ساکت نمودند قاضی نور الله مرقده ذکر کرده است که ابوبکر وعمر در تسکین وتسلیه اسامه
سعی بلیغ مینمودند واورا در مدت العمر امیر میگفتند وعمر بن الخطاب علیه اللعنة والعذاب
بجهت عبد الله پسر خودش دو هزار اشرفی وبجهت اسامة بن زید یکهزار اشرفی از بیت
المال مسلمین مقرر نمود عبد الله به پدر لعینش گفت که اسامة بن زید را بر من برگزیدی
وتفضیل دادی وحال آنکه من دیده وبوده ام در جنگهای حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
آنچه را که او ندیده ونبوده عمر ملعون گفت که اسامه را تفضیل دادم تو بجهت آنکه
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله اورا زیاده از پدر تو دوست میداشت غرض اینکه
ابوبکر وعمر علیهما اللعنة بلَیتَ ولعلّ اورا ساکت نموده رفته در وادی القری ساکن شد
واز حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که آنحضرت فرمودند که اسامه در آخر
رجوع بحق نمود پس مگوئید در حق او مگر خیر واسامه در وقت وفات حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
قریب به بیست ساله بود ودر آخر عمر از وادی القری بمدینه طیبه مراجعت نموده در اواخر
خلافت معویه ملعون فوت شد یعنی در بعض کتب مناقب باسناده منقولست از اسامه
که او گفت که گذشتم من بحضرت علی بن ابی طالب علیه السلام وعباس عموی حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله وایشان هر دو نشسته بودند در مسجد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله پس گفتند
ایشان که ای اسامه طلب کن برای ما رخصت از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله پس من بخدمت
آنحضرت آمده عرض کردم که حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام وعباس آمده اند وطلب
اذن ورخصت مینمایند آنحضرت ص فرمودند که آیا میدانی که بچه مطلب آمده اند من عرض کردم

که نمیدانم بخدا قسم آنحضرت فرمودند که بلکه من میدانم که برای چه آمده اند رخصت دهید تا زنان
که نزد من آیند پس ایشان هر دو بخدمت آنحضرت داخل شدند و سلام بر آنحضرت کردند و
بعد از آن نشستند پس ایشان گفتند که یا رسول الله کدام یک از اهل تو محبوب تر است
در نزد تو آنحضرت فرمودند که محبوب ترین اهل من در نزد من حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است و
روایت کرده است از عایشه ملعونه که بدرستیکه عایشه هر وقت که مذکور مینمود حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام دختر گرامی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را میگفت که من ندیده ام
کسی را که بوده باشد راستگوتر از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام مگر آنکه بوده باشد
کسی که والد اوست یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و بسند مخالف مسطور است روایت
کرده است از جابر بن عبد الله انصاری که او گفت بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
ماند چند روز که طعامی میل نفرمود تا اینکه سخت شد آن بر آنحضرت و آنحضرت در خانهٔ
زنانش گردید و نیافت در نزد هیچیک از ایشان چیزی که میل فرماید پس آنحضرت بنزد
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام آمدند و فرمودند که ای دختر گرامی من آیا در نزد تو
چیزی هست که من بخورم پس بدرستیکه من گرسنه ام حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
عرض کرد که نیست در نزد من چیزی قسم بخداوند عالمیان پدر و مادرم فدای تو باد یا
رسول الله پس چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از نزد حضرت فاطمه
زهرا صلوات الله علیها بیرون رفت فرستاد بسوی حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام زنی که همسایهٔ آنحضرت بود دو نان گرده و پارچهٔ گوشتی
بجهت آنحضرت پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام گرفت آنرا از آن زن پس گذاشت
آنرا میان طبقچهٔ خمیری که بود از برای آنحضرت و سر آنرا پوشید و گفت که البته بر
میگزینم با آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را بر جان خودم و هر کسیکه در نزد من است
یعنی شوهرم و فرزندان گرامیم و بودند ایشان همگی محتاج بقدر یکخوراک طعام پس

فرستاد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام حضرت امام حسن و یا حضرت امام حسین علیهما السلام را بطلب
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس آنحضرت مراجعت نمودند بسوی حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام پس عرض کرد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که پدر و مادرم فدای تو باد بتحقیق که
رسانید حق تعالی بما چیزی پس پنهان کرده ام من آنرا از برای شما آنحضرت فرمودند که
بیاور آنرا بنزد من حضرت فاطمه زهرا علیها السلام آنرا آورد بنزد آنحضرت پس برداشت سرپوش را
از سر آن طبقچهٔ خمیر پس ناگاه آن طبقچه مملو نان و گوشت گشته بود چون نظر مبارک حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام بآن افتاد متحیر شد و دانست که آن کرامتی است از جانب خداوند
عالمیان پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام شکر و حمد الهی را بجای آورد و صلوات بر
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاد پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که
از کجا آمده است از برای تو این ای دختر گرامی من حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در
جواب گفت که آمده است آن از جانب خداوند عالمیان بدرستیکه حق تعالی روزی
میدهد هر کرا که میخواهد بی گمان و زیاده از حد حساب پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
بحمد و شکر خداوند عز و جل قیام نمود و فرمود شکر و سپاس خداوند سبحانی را سزاست
که گردانید ترا شبیه سیدهٔ زنان عالمیان در زنان بنی اسرائیل در زمان ایشان
پس بدرستیکه بود مریم سیدهٔ زنان عالمیان هر گاه عطا میکرد حق تعالی باو روزی
و می پرسیدند از او از آن واو میگفت در جواب که آمده است آن از جانب خداوند
عالمیان بدرستیکه روزی میدهد حق تعالی بهر که میخواهد بی گمان و زیاده از حد حساب حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاد و حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را طلب فرمود پس
میل فرمودند از آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمه زهرا
و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین صلوات الله علیهم اجمعین و خوردند از آن جمیع
زنان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سیر شدند همگی ایشان و آن طبقچه پر بود همچنانکه بود

وچیزی از آن کم نشده بود حضرت فاطمه زهرا علیها السلم فرمودند که پس من وسیع کردانیدم
از آن روز برا بر جمیع همسایکانم و کردانیده بود حق تعالی در آن خیر و برکت بسیار چنانچه
کرده بود حق تعالی بجهت حضرت مریم علیها السلام شیخ عالم فاضل رشید الدین ابو جعفر محمد
بن علی بن شهر آشوب المازندرانی علیه الرحمه در کتاب مناقب ذکر کرده است که
ثعلبی در تفسیرش و ابو صالح بن المؤذن در کتاب اربعین بسندهای خود از محمد بن
منکدر و او از جابر بن عبد الله انصاری مثل این حدیث را روایت کرده اند این غلام
داعی معروض میدارد که آنچه قبل از این مؤلف کتاب علیه الرحمه الی یوم الحساب از صاحب
کشاف ذکر نموده و این غلام داعی نیز بر طبق آن از تفسیر ابی السعود که بنام سلطان سلیمان
بن سلطان سلیم دهم پادشاهان عثمانیه نوشته و از تفسیر بیضاوی مشهور نقل نموده که
حدیث مذکور است پس معلوم و محقق شد که مضمون حدیث جابر در کتب اهل سنن
مشهور و متواتر است ومن کتاب المناقب المذکور عن ابی سریج محمد بن احمد
المکی عن المظفر بن احمد بن عبد الواحد عن محمد بن علی الحلوانی عن کریمة بنت
احمد بن محمد المروزی واخبرنی ایضا به عالیا قاضی القضاة محمد بن الحسین العدلی
عن الحسین بن محمد بن علی الزینبی عن الکریمة فاطمة بنت احمد بن محمد المروزیة
بمکة رحمهما الله تعالی عن ابی علی زاهر بن احمد عن معاذ بن یوسف الجرجانی عن
احمد بن محمد بن غالب عن عثمان بن ابی شیبة عن منیر عن مجاهد عن ابن عباس
قال خرج اعرابی من بنی سلیم یتبدی فی البریة فاذا هو بضب قد نفر من بین یدیه
فسعی وراءه حتی اصطاده ثم جعله فی کمه واقبل یزدلف نحو النبی ص فلما ان
وقف بازائه ناداه یا محمد یا محمد وکان من اخلاق رسول الله ص اذا قیل له یا محمد
قال یا محمد واذا قیل یا احمد قال یا احمد واذا قیل یا ابا القاسم قال یا ابا القاسم واذا
قیل یا رسول الله قال لبیک وسعدیک وتهلل وجهه فلما ان ناداه الاعرابی یا محمد

یا محمد

یا محمد قال له النبی صلی الله علیه وآله یا محمد یا محمد قال له انت الساحر الکذاب
الذی ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء من ذی لهجة هو اکذب منک انت الذی
تزعم ان لک فی هذه الخضراء الها بعثک الی الاسود والابیض واللات والعزی
لولا انی اخاف ان قومی یسمونی العجول لضربتک بسیفی هذا ضربة اقتلک فیها بهذا خلد لضربتک
فاسود بک الاولین والآخرین فوثب الیه عمر بن الخطاب لیبطش به فقال النبی صلی الله
علیه وآله اجلس یا ابا حفص فقد کاد الحلیم ان یکون نبیا ثم التفت النبی ص الی
الاعرابی فقال له یا اخا بنی سلیم هکذا تفعل العرب یتهجمون علینا فی مجالسنا
یجبهوننا بالکلام الغلیظ یا اعرابی والذی بعثنی بالحق نبیا ان من ضربنی فی
دار الدنیا هو غدا فی النار یتلظی یا اعرابی والذی بعثنی بالحق نبیا ان اهل السماء
السابعة یسمونی احمد الصادق یا اعرابی اسلم تسلم من النار یکون لک ما لنا و
علیک ما علینا وتکون اخانا فی الاسلام قال فغضب الاعرابی وقال واللات والعزی
لا اومن بک یا محمد او یؤمن هذا الضب ثم رمی بالضب عن کمه فلما ان وقع
الضب علی الارض ولی هاربا فناداه النبی ص ایها الضب اقبل الی فاقبل الضب
ینظر الی النبی ص قال فقال النبی ص ایها الضب من انا فاذا هو ینطق بلسان فصیح
ذرب غیر قطع فقال انت محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف
فقال له النبی ص من تعبد فقال اعبد الله عز وجل الذی فلق الحبة وبرء النسمة
واتخذ ابراهیم خلیلا واصطفاک یا محمد حبیبا ثم انشأ یقول ، الا یا رسول الله نبیا
انک صادق ، فبورکت مهدیا وبورکت هادیا ، شرعت لنا دین الحنیفة بعدما ، عبدنا
کامثال الحمیر الطواغیا ، فیا خیر مدعو ویا خیر مرسل ، الی الجن والانس لبیک داعیا
ونحن اناس من سلیم واننا ، اتیناک نرجو ان ننال العوالیا ، اتیت ببرهان من الله
واضح ، فاصبحت فینا صادق القول زاکیا ، فبورکت فی الاحوال حیا ومیتا ، وبورکت

مولوداً وبوركت ناشياً قال ثم الحنق على فم الضب فلم يحر جواباً فلما ان نظر الاعرابي
الى ذلك قال واعجباً ضب اصطدته من البرية ثم اتيت به في كمي لا يفقه ولا يفهم
ولا يعقل يكلم محمداً بهذا الكلام ويشهد له بهذه الشهادة انا لا اطلب اثراً بعد عين
مد يمينك فانا اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمداً عبده ورسوله فاسلم
الاعرابي وحسن اسلامه ثم التفت النبي صلى الله عليه وآله الى اصحابه فقال لهم
علموا الاعرابي سوراً من القرآن قال فلما ان علم الاعرابي سوراً من القرآن قال
له النبي ص هل لك شيء من المال قال والذي بعثك بالحق نبياً انا اربعة الاف رجل
من بني سليم ما فيهم افقر مني ولا اقل مالاً ثم التفت النبي ص الى اصحابه فقال لهم
من يحمل الاعرابي على ناقة اضمن له على الله ناقة من نوق الجنة قال فوثب اليه
سعد بن عبادة قال فداك ابي وامي عندي ناقة حمراء عشراء وهي للاعرابي
فقال له النبي ص يا سعد تفخر علينا بناقتك الا اصف لك الناقة التي نعطيكها بدلاً
من ناقة الاعرابي فقال بلى فداك ابي وامي فقال يا سعد ناقة من ذهب احمر
قوائمها من العنبر ووبرها من الزعفران وعيناها من ياقوت حمراء وعنقها
من الزبرجد الاخضر وسنامها من الكافور الاشهب وذنبها من الذهب وخطامها
من اللؤلؤ الرطب عليها قبة من درة بيضاء يرى باطنها من ظاهرها وظاهرها
من باطنها تطير بك في الجنة ثم التفت النبي ص الى اصحابه فقال لهم من يتوج
الاعرابي اضمن له على الله تاج التقى قال فوثب اليه امير المؤمنين علي بن
ابي طالب ع وقال فداك ابي وامي وما تاج التقى فذكر من صفته قال فنزع
علي عمامته فعممها الاعرابي ثم التفت النبي ص الى اصحابه فقال من
يزود الاعرابي اضمن له على الله عز وجل زاد التقوى قال فوثب اليه سلمان
الفارسي فقال فداك ابي وامي وما زاد التقوى قال يا سلمان اذا كان آخر يوم

وذنبها

من الدنيا

من الدنيا لقنك الله عز وجل قول شهادة ان لا اله الا الله وان محمداً رسول الله
فان انت قلتها لقيتني ولقيتك وان انت لم تقلها لم تلقني ولم القك ابداً قال
فمضى سلمان حتى طاف تسعة ابيات من بيوت رسول الله ص فلم يجد عندهن شيئاً
فلما ان ولى راجعاً نظر الى حجرة فاطمة فقال ان يكن خير فمن منزل فاطمة بنت
محمد ص فقرع الباب فاجابته من وراء الباب من بالباب فقال لها انا سلمان الفارسي
فقالت له يا سلمان وما تشاء فشرح قصة الاعرابي والضب مع النبي قالت له
يا سلمان والذي بعث محمداً ص بالحق نبياً ان لنا ثلاثاً ما طعمنا وان الحسن و
الحسين قد اضطربا علي من شدة الجوع ثم رقدا كانهما فرخان منتوفان ولكن
لا ارد الخير ببابي اذا نزل الخير ببابي يا سلمان خذ درعي هذا ثم امض به الى
شمعون اليهودي وقل له تقول فاطمة بنت محمد اقرضني عليه صاعاً من تمر
وصاعاً من الشعير اردده عليك ان شاء الله قال فاخذ سلمان الدرع ثم اتى به
الى شمعون اليهودي فقال له يا شمعون هذا درع فاطمة بنت محمد ص تقول لك
اقرضني عليه صاعاً من تمر وصاعاً من شعير اردده عليك ان شاء الله تعالى قال
فاخذ شمعون الدرع ثم جعل يقلبه في كفه وعيناه تذرفان بالدموع وهو
يقول يا سلمان هذا هو الزهد في الدنيا هذا الذي اخبرنا به موسى بن عمران في
التوراة انا اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمداً عبده ورسوله فاسلم وحسن
اسلامه ثم دفع الى سلمان صاعاً من تمر وصاعاً من شعير فاتى به سلمان الى
فاطمة فطحنته بيدها واختبزته خبزاً ثم اتت به الى سلمان فقالت له يا سلمان
خذه وامض به الى النبي ص قال فقال لها سلمان يا فاطمة خذي منه قرصاً تعللين
به الحسن والحسين فقالت يا سلمان هذا شيء امضيناه لله عز وجل لسنا ناخذ منه
شيئاً قال فاخذه سلمان فاتى به النبي ص فلما نظر النبي ص الى سلمان قال يا سلمان من

اين لك هذا فقال من منزل بنتك فاطمة قال وكان النبي لم يطعم طعاما منذ
ثلث قال فوثب النبي صلعم حتى ورد الى حجرة فاطمة فقرع الباب وكان اذا قرع النبي
الباب لا يفتح له الباب الا فاطمة فلما ان فتحت له الباب نظر النبي صلعم الى صفار
وجهها وتغير حدقتيها فقال لها يا بنية ما الذي اراه من صفار وجهك وتغير
حدقتيك فقالت يا ابه ان لنا ثلثا ما طعمنا طعاما وان الحسن والحسين قد اضطربا
علي من شدة الجوع ثم رقدا كانهما فرخان منتوفان قال فانبههما النبي صلعم فاخذ
واحدا على فخذه الايمن والاخر على فخذه الايسر واجلس فاطمة بين يديه واعتنقها
النبي صلعم ودخل علي بن ابي طالب فاعتنق النبي صلعم من ورائه ثم رفع النبي صلعم طرفه نحو
السماء فقال الهي وسيدي ومولاي هولاء اهل بيتي اللهم اذهب عنهم الرجس
وطهرهم تطهيرا قال ثم وثبت فاطمة بنت محمد صلى الله عليه واله حتى دخلت
الى مخدع لها فصفت قدميها فصلت ركعتين ثم رفعت باطن كفيها الى السماء
وقالت الهي وسيدي هذا محمد نبيك وهذا علي ابن عم نبيك وهذان الحسن
والحسين سبطا نبيك الهي انزل علينا مائدة من السماء كما انزلتها على بني اسرائيل
اكلوا منها وكفروا بها اللهم انزلها علينا فانا بها مومنون قال ابن عباس والله ما
استتمت الدعوة فاذا هي بصحفة من ورائها يفور قتارها واذا قتارها اذكى من
المسك الاذفر فاحتضنتها ثم اتت بها الى النبي صلعم وعلي والحسن والحسين فلما ان
نظر اليها علي بن ابي طالب قال لها يا فاطمة من اين لك هذا ولم يكن عهد
عندها شيئا فقال له النبي صلعم كل يا ابا الحسن ولا تسأل الحمد لله الذي لم يمتني حتى
رزقني ولدا مثلها مثل مريم بنت عمران كلما دخل عليها زكريا المحراب وجد عندها
رزقا قال يا مريم انى لك هذا قالت هو من عند الله ان الله يرزق من يشاء بغير حساب
قال فاكل النبي صلعم وعلي وفاطمة والحسن والحسين عليهم السلام وخرج النبي صلعم وترود

الاعرابي

الاعرابي واستوى على راحلته واتى بني سليم وهم يومئذ اربعة الاف رجل فلما
ان وقف في وسطهم نادى باعلى صوته قولوا لا اله الا الله محمد رسول الله قال
فلما سمعوا منه هذه المقالة اسرعوا الى سيوفهم فجردوها ثم قالوا له لقد صبوت الى
دين محمد الساحر الكذاب فقال لهم ما هو بساحر ولا كذاب ثم قال يا معاشر بني سليم
ان اله محمد خير اله وان محمدا خير نبي اتيته جائعا فاطعمني وعاريا فكساني وراجلا
فحملني ثم شرح لهم قصة الضب مع النبي صلعم وانشدهم الشعر الذي انشد في النبي صلعم
ثم قال يا معاشر بني سليم اسلموا تسلموا من النار فاسلم في ذلك اليوم اربعة الاف رجل
وهم اصحاب الرايات الخضر وهم حول رسول الله صلعم اقول ووجدت هذا الحديث في كتاب
قديم من مولفات العامة قال حدثنا ابو بكر احمد بن علي الطر ثيثي ببغداد سنة
اربع وثمانين واربعمائة قال حدثتنا كريمة بنت احمد بن محمد بن حاتم المروزي بمكة
حرسها الله تعالى بقراءتي عليها في المسجد الحرام في ذي الحجة سنة احدى وثلثين و
اربعمائة قالت اخبرنا ابو علي ناصر بن احمد الفقيه بسرخس قال حدثنا معاذ بن يوسف
الجرجاني قال حدثنا احمد بن محمد بن غالب عن عثمان بن ابي شيبة عن ابن نمير
عن مجاهد عن ابن عباس رضي الله عنه شرح مولف كتاب طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه در
بيان الحديث شريف بيان فرموده كه جوهري گفته است شتى بالرجل يعني اقامت نمود
بادية فاره لف يعني پيش آمد ويقطع مثل فرح تكلم يعني بكسر طا عين الفعل كه بوده باشد
از باب علم ونضم طا عين الفعل كه بوده باشد از باب كرم يعني فاورشد در گفتن كلام و
نقيه الحديث مثل فرح يعني بكسر قاف عين الفعل كه بوده باشد از باب علم يعني فهميد او حديث را
وعشراء از شتر بضم عين وفتح شين شتريست كه گذشته باشد از آبستن شدن آن ده ماه يا
هشت ماه ويا آنكه عشراء از شتر مثل نفساء است از زنان يعني شتر تازه زاييده وقد رقت
عينه يعني ريخت اشك چشم او وميگويند علله بطعام وغيره يعني مشغول كرد او را بطعام وبغير آن

طعام و مَخْدَعْ خانهٔ کوچک آنچنانیست که بوده باشد در میان خانهٔ بزرگ و میباشد میم آن
مضموم و مفتوح و میگویند صَبَّأَ فُلانٌ وقتی که بیرون رود از دینی بسوی دین دیگر و کاف است
که قلب میشود همزهٔ آن بواو و این غلام وَرِعی معروض میدارد که یَزْدَلِفُ صیغهٔ مفرد مذکر
غایب است از فعل مضارع باب افتعال و اصل آن یَزْتَلِفُ است چون فاء الفعل باب
افتعال زای معجمه است قلب کرده اند تاء آنرا بدال میگویند اِزْدَلَفَ یَزْدَلِفُ اِزْدِلافاً
و اصل آن اِزْتَلَفَ یَزْتَلِفُ اِزْتِلافاً است مثل اِفْتَعَلَ یَفْتَعِلُ اِفْتِعالاً و دَلَفَه بمعنی نزدیکی و
تقرب است و نامیده شده است مشعر الحرام بمُزْدَلِفَه بضم میم و سکون زای معجمه و فتح دال
مهمله و کسر لام که بوده باشد صیغهٔ اسم فاعل بجهت آنکه نزدیکی میجویند مردمان در آن بسوی
درگاه خداوند عالمیان و یا از برای نزدیک شدن مردمان بمنی بعد از کوچ کردن
از عرفات چون مشعر الحرام واقع شده است فیما بین عرفات و منی و در حدیث واقع
شده است که مشعر الحرام نامیده شد بمزدلفه بجهت آنکه گفت حضرت جبرئیل در عرفات
بحضرت ابراهیم علیه السلام که برو بعد از وقوف عرفات بسوی مشعر الحرام پس نامیده شد
مزدلفه و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که آنحضرت فرمودند که بدرستیکه
نامیده شده است مشعر الحرام بمزدلفه بجهت آنکه میروند مردمان بسوی آن از عرفات و
بعضی از علما ذکر کرده اند که میگویند اِزْدَلَفَ الْقَوْمُ هرگاه بیایند ایشان و مشعر الحرام را
مزدلفه میگویند بجهت آنکه میآیند حاجیان از آن بجانب منی بجهت آنکه می آیند حاجیان
مشعر الحرام بعد از وقوف عرفات فی زُلَفٍ مِنَ اللَّیْلِ یعنی در پاره از شب و یا آنکه بوده
باشد از ازدلاف بمعنی اجتماع حاجیان در آن و یا بجهت نزدیک شدن آدم علیه السلام
بسوی حوا و اجتماع آدم با حوا در آن لهذا نامیده اند مشعر الحرام را جَمْع بفتح جیم و سکون
میم و یا بجهت وجوب اجتماع نماز مغرب و عشا در آن این غلام داعی معروض میدارد که ممکن
که جمیع معانی مذکوره و غیر آن نیز که بخاطر احدی رسیده صحیح و ملحوظ باشد و اجتماع هجوم

بعض

ببعض منافی بعض دیگر نیست و چون مناسبت جمیع معانی زلفه و زلف و ازدلاف وجه
تسمیه بجهت آن ذکر نموده اند بخاطر ناقص میرسد که چون صاحب قاموس گفته است
اَلدَّلَفَةُ الْقُرْبَةُ و تَزَلَّفُوا تَقَدَّمُوا وَ تَفَرَّقُوا کَأَنْ دَلَفُوا فِیهِمَا پس ممکن است که بوده باشد
تسمیه آن بمزدلفه بجهت تفرقهٔ مردمان در آن بجهت برچیدن سنگ جمرات و معنی تقدم ایضاً
نیز در آن باین اعتبار ملحوظ است و هر که باین توفیق موفق و مشاهدهٔ آن تفرقه در برچیدن
سنگ جمره و چراغان آن نموده باشد حسن این معنی و اختصاص آن مکان شریف
بآن بر او ظاهر و مبرهن است آنچه مؤلف کتاب علیه الرحمة الی یوم الحساب در لغت تَنْعَه
و از دلف نقل نموده مطابق عبارت جوهری است و قَطَعَ تا آخرش کلام صاحب
قاموس است و در قاموس باین نحو مسطور است قَطَعَ کَفَرِحَ وَ کَرُمَ قَطَاعَةً لَمْ یَقْدِرْ عَلَی
الْکَلَامِ وَ لِسَانُهُ ذَهَبَتْ سَلَاطَتُهُ کَکَیْفَ مَنْ یَنْقَطِعُ صَوْتُهُ و نسبت لفظ حدیث فقره
اخیر بر وزن کتف است و انقطاع صدا مثل آنست که میگویند نفس منقطع شد و درلغت
و آنچه در لغة الحدیث بیان فرموده مطابق آن از کتب مشهوره لغت بنظر کمترین نرسیده
ممکن است که مؤلف کتاب علیه الرحمة الی یوم الحساب خلاصهٔ عبارت قاموس ذکر
نموده باشد صاحب قاموس بعد از ذکر نَقِهَ مِنَ الْمَرَضِ کَفَرِحَ وَ مَنَعَ گفته وَ الْحَدِیثَ
فَهِمَهُ کَاسْتَفْهَمَهُ فَهُوَ نَقِهٌ وَ نَاقِهٌ بنا بر این کلمهٔ مَنَعَ از قلم کاتبان افتاده نسخه بحار
الانوار که در اینوقت در نظر حقیر است در هیچیک کلمهٔ مَنَعَ نیست و بودن آن ضرور است
چنانچه در قاموس مسطور است و جوهری نیز گفته وَیُقَالُ اَیْضاً نَقِهَ الْکَلَامَ نَقْهاً بِالْکَسْرِ
وَ نَقَهَهُ بِالْفَتْحِ نَقْهاً اَیْ فَهِمَهُ وَ فُلَانٌ لَا یَنْقَهُ وَ لَا یَنْقَهُ وَ الْاِسْتِنْقَاهُ الْاِسْتِفْهَامُ پس
مراد جوهری از بالکسر باب فَرِحَ و از بالفتح باب مَنَعَ است و آنچه در عشراء ذکر فرموده بعینه
عبارت قاموس است و شتما به و مثل نفسا و در غیر آن از کتب مشهوره لغت مذکور
نیست و در نهایه مسطور است اَلْعُشَرَاءُ بِالضَّمِّ وَ فَتْحِ الشِّینِ وَ الْمَدِّ الَّتِی اَتَی عَلَی حَمْلِهَا

عشرة اشهر ثم اتسع فيه فقيل لكل حامل عشراء واكثر ما يطلق على الابل والخيل و در
مجمع البحرين مذکورست قوله تعالى واذا العشار عطلت اراد بالعشار بكسر المهملة الحوامل
واحدها عشراء بالضم وفتح الشين والمد وهي التي اتى عليها في الحمل عشرة اشهر ثم لا
يزال ذلك اسمها حتى تضع ثم اتسع فيه فقيل لكل حامل و عبارت جوهری نیز قریب
باینست پس معلوم شد که اصل وضع بجهت شتر آبستن ده ماهه است و بعد از آن تعمیم در آن
داده هر آبستن را از اسب و شتر و غیرهما ده ماهه و کما به آنچه که بوده باشد عشرا گویند
وجمع آن عشار بکسر عین و عشراوات بضم عین است و آنچه در ذرفت بیان نموده مختصر
عبارت قاموس است با قدری قصور و با خلاصه کلام جوهریست جوهری گفته ذرف
الدمع يذرف ذرفا وذرفانا اى سال يقال ذرفت عينه اذا سال منها الدمع و در
مجمع البحرين ذکر نموده که يقال ذرفت العين تذرف ذرفا بالسكون وذرفانا بالتحريك
من باب ضرب اذا سال دمعها وتعلل تا آخرش مطابق عبارت قاموس است و بامنه
يقال نقل نموده جوهری گفته عللته بالشيء اى لهيته به كما يعلل الصبي بشيء من الطعام
يتجزأ به عن اللبن يقال فلان يعلل نفسه بتعلة وتعلل به اى تلهى به وتجزأ
در نهایه مسطورست في حديث ابي خيثمة يصف التمر تعلة الصبي وقرى الضيف اى
ما يعلل به الصبي ليسكت و آنچه در مخدع بیان نموده موافق نهایه است و تحقیق جوهری
و صاحب قاموس مخالف آنست ایشان مخدع را بضم و کسر میم ذکر کرده اند جوهری
گفته المخدع مثال المصحف والمخدع الخزانة حكاه يعقوب عن الفراء قال واصله
الضم الا انهم كسروه استثقالا للضمة صاحب قاموس گفته الخادعة الباب العظيم
في الكبير والبيت في جوف البيت كمنبر ومحكم الخزانة و در قاموس مسطورست الخزا
كلتابه مكان الخزن ولا يفتح كالخزن كمقعد از لطائف بعض لغويين است الخزانة
لا تفتح والقصعة لا تكسر که در فتح و کسر ایهام معنی کشادن و شکستن نموده اند

ازکلام

از کلام جوهری و صاحب قاموس معلوم می شود که مخدع بضم میم
مخزن را گویند اعم از آن که بوده باشد داخل در خانه بزرگ و یا متصل
بآن و یا آنکه بوده باشد خارج از آن و در کوچک و خانه کوچک داخل در خانه
بزرگ را خادعه گویند بنا بر آنچه صاحب قاموس ذکر کرده است و آنچه در تحقیق صبا
مهموز اللام نقل فرموده خلاصه عبارت ابن اثیر است و غیره لغویین نیز با او
موافق اند اما در نقل قلب همزه بواو ابن اثیر منفرد است و او نیز قلب را
مطلقا ذکر ننموده بلکه گفته است که می نامیدند حضرت پیغمبر صلى الله عليه وآله را
صابی بجهت آنکه بیرون رفت آنحضرت از دین قریش بسوی دین اسلام
و هر یک از مسلمانان را که داخل می شدند در دین اسلام می نامیدند مصبو بسبب ابدال
کردند همزه را بواو و نامیدند مسلمانان را صباة بغیر همزه گویا که جمع صابی بغیر همزه است
مثل قاض و قضاة و غاز و غزاة و اعتراض کرده اند بر او با اینکه نامیدن هر یک
از مسلمین مصبو غیر مسموع است بلکه می نامیدند هر یک از ایشان را صابی نه
مصبو و از احادیث نیز چنین می شود معلوم و صبا مهموز اللام فعل لازم است
و بنای اسم مفعول از فعل لازم مخالف عربیت است و محتاج است به تکلف در تفهیم
و صابئون جمع صابی است چنانچه آیه وافی هدایه بر آن ناطق است و هدی
غیر از ابن اثیر صباة را جمع آن ذکر ننموده و چون صبو معتل اللام واوی
بمعنی میل کردن آمده است ممکن است که لفظ انحدیث شریف بوده باشد
از آن نه صبا مهموز اللام که محتاج شویم بقلب همزه بواو و در مجمع البحرین مسطورست
صبا صبوا مثل قعد قعودا و صبوة مثل شهوة مال جوهری گفته صبا يصبو
صبوة وصبوا اى مال الى الجهل كالفتوة و از عبارت قاموس نیز در چند موضع
میل معلوم میشود والله اعلم تریکه بفتح با و تشدید را مهمله و فتح یا و دو نقطه

در زیر بیابان بی آب و گیاه را گویند مثل بریّت صاحب قاموس گفته البریّة الصحراء
کالبریّت جوهری گفته البرّ خلاف البحر والبریّة الصحراء والجمع البراری و
البریّت یوزن تفعلیت البریّة فلمّا سکنت الیاء صارت الهاء تاء مثل عفریت
وعفریة والجمع البراریت و در سوره مبارکه نمل که حق تعالی فرموده قال عفریت من
الجنّ انا آتیك به قبل ان تقوم من مقامك وانّی علیه لقوی امین بعضی از قرّاء
عفریة قراءت نموده اند پس بریّة و بریّت مثل هم اند مانند عفریة و عفریت الّا آنکه یاء
بریّة مفتوح و بعد آن تاء تانیث است و یاء بریّت ساکن و هاء آن بجهت سکون یا
قلب شده است بتاء چنانچه در عفریة و عفریت شده و در عبارت حدیث فی البریة
با معنی تبدّی که مؤلف کتاب علیه الرحمة الی یوم الحساب ذکر نموده متعلق بتبدّی
نخواهد بود بلکه متعلق بفعل محذوف مثل یمشی و مانند آنست و یا متعلق است
بیخرج و هرگاه متبدّی بوده باشد از ابتداء و ظهور چنانچه لغویین ذکر کرده اند فی
البریة متعلق بآن و کلام سلیس خواهد بود صاحب قاموس گفته است بدا بدوًا
و بداءً و بداءةً و بدوًّا ظهر و ابدیته و بدأة الشیء اوّل ما یبدو منه و در نهایه
مسطور است البداءة ابتداء الغزو ومنه حدیث الحدیبیة یکون لهم بدء
الفجور وثناؤه ای اوّله و آخره ضبّ بفتح ضاد معجمه و تشدید با الحفظ در زبان
اسم سوسمار است و کنیه او در لغت عرب ابو الحسیل و ابو الحسل است و بچه آنرا
وقتی که بیرون آید از تخم حسل بکسر حاء مهمله و سکون سین مهمله گویند و جمع ضبّ
ضباب و اضبّ است مثل کفّ و اکفّ صاحب قاموس ضبّان و مضبّة را
نیز جمع ضبّ ذکر نموده و آن حیوانیست بزرگ و صبر آن بر گرسنگی زیاده بر جمیع
حیوانات است از غرایب حالات آن اینست که هرگز آب نمیخورد و دندان آن
نمی افتد ابدا و بچه آن بسیار مثل بچه سایر حیوانات و دندان ضبّ

نیفتد

میکند و در حدیث واقع شده که میمیرد ضب را در سوراخش از لاغری بسبب گناه
اولاد آدم یعنی بشآمت گناه بنی آدم قحط و تنگی بر او نیز میرسد و از گرسنگی و
لاغری هلاک میشود کُمّ بضم کاف و تشدید میم آستین را گویند و جمع آن اکمام و کِمَمة
بکسر کاف و فتح هر دو میم است مثل جُبّ و جِبَبة و کمّة کلاه مدوّر را گویند و واحد کُمَم است
تمثّل صیغه مفرد مذکر غایب فعل مضارع است از باب تفعّل و تمثّل وجه درخشیدن
و نورانی شدن روست از کثرت خشنودی و سرور ابن اثیر که از علمای اهل سنّت است
در نهایه ذکر کرده است فی حدیث فاطمة فلمّا رآها استبشر و تمثّل وجهه ای استنار
و ظهرت علیه امارات السرور الحدیث شریف را که ذکر کرده است ابن اثیر مناسب
بود که مذکور شود بخصوصه در این باب و در قاموس مسطور است تمثّل الوجه والسحاب تمثّلًا
کالقلّ و عبارت جوهری نیز قریب بهمین است وثب صیغه مفرد مذکر غایب است از فعل ماضی
مثل ضرب یضرب جستن و برجستن بعنوان سرعت را گویند و در لغت حمیریه بمعنی
نشستن است صاحب قاموس گفته الوثب الطفر والقعود بلغة حمیر جوهری ذکر
نموده وثب وثبا و وثوبا و وثیبا طفر و ثب فی لغة حمیر اقعد جوهری از اصمعی نقل
کرده است که عربی داخل شد بمجلس یکی از پادشاهان حمیر پادشاه فرمود باو ثب
یعنی بنشین آن مرد عرب جست بعد از آن معلوم شد باو که امر پادشاه بنشستن او بود
نه بجستن تتلظّی صیغه مفرد مذکر غایب فعل مضارع است از باب تفعّل منقوص و لظی
بفتح لام و فتح ظاء معجمه مثل فتی آتش و زبانه آتش را گویند و ایضا نامیست از نامهای
جهنّم جوهری گفته اللظی النار ولظی ایضا اسم من اسماء النار معرفة لا ینصرف
والتظاء النار التهابها وتلظّیها تلهّبها لات و عزّی که در سوره مبارکه النجم واقع شده
اسم دو بتست که تراشیده بودند از سنگ و گذاشته بود در میان خانه کعبه معظّمه و
می پرستیدند آنها را ذکر کرده اند که لات معبود قبیله ثقیف و عزّی معبود قریش و کنانه

بود و بعضی گفته اند که لات از قریش و عزی از غطفان بود شیخ عالم کامل بهاء
الملة والدین در کشکول نقل فرموده که اسم ابی بکر لعین عبد العزی و کنیه آن ملعون
ابو الفصیل بود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله اسم آن لعین را برگردانید بعبد الله و
کنیتی فرمود بابی بکر اما او برگردید و دست از بندگی و پرستش بت عزی چنانچه
مادرش نامیده بود برنداشت و قریب پنجاه سال بعبد العزی موسوم بوده در پنجاه
سالگی اسمش را آنحضرت تغییر داده خواهد بود بجهت آنکه ولادت آن لعین را سه سال
قبل از عام الفیل ذکر کرده اند و فصیل بچه شتر را گویند در وقتی که کشوده شود از شیر
وَاِیّ در قول او لَا وَاِیْ رَبِّكَ یَا مُحَمَّدُ اَقْتُلَنَّ هٰذَا الضَّبَّ بمعنی الّا در استثنا است
علمای نحو و لغت ذکر کرده اند که او در لغت عرب بمعنی الّا آمده مثل آنکه میگویند
لَاَقْتُلَنَّكَ اَوْ تُسْلِمَ و میباشد فعل مضارع بعد از او بمعنی الّا منصوب باضمار اَنْ
ناصبه و بعضی از محققین حمل نموده اند بر آن قول حق تعالی که فرموده است لَاجُنَاحَ
عَلَیْكُمْ اِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ اَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِیضَةً گفته اند که تفرضوا
منصوب است بان مضمره که بعد از او بمعنی الّا مضمر میباشد نه مجزوم بلم برانکه بوده باشد
عطف بر تمسّوا و ممکن است که بوده باشد بمعنی الی و هرگاه او بمعنی الی باشد
شرط در آن نیز اینست که بوده باشد فعل مضارع بعد از آن منصوب باضمار اَنْ ناصبه
که میباشد مضمر بعد از او بمعنی الی میگویند لَاَلْزَمَنَّكَ اَوْ تَقْضِیَنِیْ حَقِّیْ یعنی اِلٰی اَنْ
تَقْضِیَنِیْ حَقِّیْ و ممکن است که بوده باشد بمعنی حتی میگویند لَاَضْرِبَنَّهُ اَوْ یَتُوْبَ
اَیْ حَتّٰی یَتُوْبَ ذَرَبٌ در لغت بمعنی تندی و برندگیست و مراد از تندی زبان
عدم توقف و کندیست که موجب سلاست کلام است بخلاف قطع و لفظ حدیث
ذرب بفتح ذال معجمه و کسر راء مهمله مثل کتف است مانند قطع صاحب قاموس گفته
ذَرِبَ کَفَرِحَ ذَرَبًا وَذَرَابَةً فَهُوَ ذَرِبٌ حَدٌّ در نهایه مسطور است ذَرِبَ لِسَانُهُ اِذَا

کَانَ حَادًّا لَا یُبَالِیْ مَا قَالَ وَمِنْهُ الْحَدِیْثُ قَالَ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ اِنِّیْ رَجُلٌ ذَرِبُ اللِّسَانِ فَلَقَ
صیغه مفرد مذکر غایب است از فعل ماضی باب ضرب و فلق بمعنی شق و شکافتن است
و بمعنی خلق و آفریدن نیز لغویین ذکر کرده اند و حق تعالی در سوره مبارکه انعام
فرموده فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوٰی و چون شق دانه بجهت رویانیدن گیاه و درخت
از آن کمال قدرت صانع ظاهر میشود بسیار واقع شده است قسم بآن و ایضا
کمال قدرت و عجب صنعت است رویانیدن گیاه و درخت از حب و نوی و بیرون
آوردن حب و نوی از گیاه و درخت در نهایه مسطور است اَلْفَلْقُ بِالسُّکُوْنِ الشَّقُّ
وَمِنْهُ الْحَدِیْثُ یَا فَالِقَ الْحَبِّ وَالنَّوٰی اَیِ الَّذِیْ یَشُقُّ حَبَّةَ الطَّعَامِ وَنَوَی التَّمْرِ لِلْاِنْبَاتِ
وَمِنْهُ حَدِیْثُ عَلِیٍّ وَالَّذِیْ فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَاَ النَّسَمَةَ وَکَثِیْرًا مَا یُقْسِمُ بِهَا و در قاموس
مذکور است فَلَقَهُ یَفْلِقُهُ شَقَّهُ کَفَلَّقَهُ فَانْفَلَقَ وَتَفَلَّقَ وَفَالِقُ الْحَبِّ خَالِقُهُ اَوْ شَاقُّهُ
بِاِخْرَاجِ الْوَرَقِ مِنْهُ بَرَاَ صیغه مفرد مذکر غایب است از فعل ماضی مهموز اللام و برء بمعنی
آفریدن است صاحب قاموس گفته بَرَاَ اللّٰهُ الْخَلْقَ کَجَعَلَ بَرْءًا اَوْ بُرُوْءًا خَلَقَهُمْ وَالْبَارِیُ
از جمله اسماء حسنای الهیست و تفسیر نموده اند آنرا بمعنی خالق خلق بدون مثال بعضی
از محققین ذکر کرده اند که مخصوص است این نام عالم بمخلوق حیوان ذی روح و کم است
استعمال آن در غیر جاندار میگویند بَرَاَ اللّٰهُ النَّسَمَةَ وَخَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ نسمه
بفتح نون و فتح سین مهمله و فتح میم متصله بها مفرد نسم بفتح نون و سین است مثل قصبه
و قصب و نسمه بمعنی جان و جاندار آمده و اطلاق میشود بر مطلق انسان از سفید و سیاه
و بر مطلق مملوک از ذکور و اناث و بمعنی نفس نیز آمده است در نهایه مسطور است اَلنَّسَمَةُ
اَلنَّفْسُ وَالرُّوْحُ وَکُلُّ دَابَّةٍ فِیْهَا رُوْحٌ فَهِیَ نَسَمَةٌ وَمِنْهُ حَدِیْثُ عَلِیٍّ وَالَّذِیْ فَلَقَ الْحَبَّةَ
وَبَرَاَ النَّسَمَةَ اَیْ خَلَقَ ذَاتَ الرُّوْحِ وَکَثِیْرًا مَا کَانَ یَقُوْلُهَا اِذَا اجْتَهَدَ فِیْ یَمِیْنِهِ و غیر آن گفتگو
الْغُبَارُ وَالَّذِیْ تُکَوَّنُ النَّسَمَةُ هِیَ هٰهُنَا النَّفَسُ بِالتَّحْرِیْكِ وَاحِدُ الْاَنْفَاسِ و در مجمع

البحرین مذکور است النَّسیمُ النَّفَسُ وَالنَّسَمَةُ مِثْلُهُ سُمِّیَتْ بِهَا النَّفَسُ وَالْجَمْعُ نَسَمٌ مِثْلُ قَصَبَةٍ
وَقَصَبٍ وَمِنْهُ سُبْحانَ اللهِ بارِئِ النَّسَمِ اَیْ خالِقِ النُّفُوسِ وَالنَّسَمَةُ الاِنْسانُ وَتُطْلَقُ عَلَی
الْمَمْلُوکِ ذَکَراً کانَ اَوْ اُنْثی و انسب در مقام قسم بمعنی جان و روح است بجهت آنکه صنعت
آن عجیب و خلقت آن بغایت بدیع است چنانچه عبارت نهایه بر آن شاهد است فقه
بکسر قاف از باب علم است و فقه بکسر فا بمعنی فهمیدن و دانستن است جوهری گفته است
اَلْفِقْهُ الْفَهْمُ تَقُولُ مِنْهُ فَقِهَ الرَّجُلُ بِالْکَسْرِ وَفُلانٌ لا یَفْقَهُ وَلا یَنْقَهُ و در عرف مخصوص
شده است بعلم شریعت و دانستن مسائل فروع و بعضی ذکر کرده اند که میگویند فقه الرجل
بضم قاف از باب کرم هرگاه بگردد مرد فقیه و دانا صاحب نهایه ذکر کرده است که سلمان
علیه الرحمة والرضوان فرود آمد بخانهٔ زنی نبطیه و گفت با آن زن که آیا هست در اینجا مکانی
پاک و پاکیزه که نماز کنم در آن آن زن نبطیه گفت که پاک و پاکیزه کن دلت را و نماز
کن در هر جا که خواهی سلمان علیه الرحمة والرضوان در جواب او گفت فَقِهْتُ یعنی
فهمیدم و دانستم و ادراک کردم حق را و معنی آنچنانی را که اراده کردی تو آنرا اثر
بفتح همزه و فتح ثاء سه نقطه نشان و علامت را گویند صاحب قاموس گفته
الاَثَرُ مُحَرَّکَةً بَقِیَّةُ الشَّیْءِ ج آثارٌ وَاُثُورٌ وَالْخَبَرُ وَالآثارُ الاَعْلامُ اشهب چیزی را
گویند که رنگ آن سفید باشد عمامه بکسر عین چیزی را گویند که به پیچند آنرا بر
سر مثل دستار و جمع آن عمائم است صاحب قاموس عمام را نیز جمع آن ذکر
نموده تقی بضم تاء دو نقطه در فوق بمعنی تقوی است جوهری گفته اَلتَّقْوی وَالتُّقی
واحد قرع صیغهٔ مفرد مذکر غایب است از فعل ماضی باب منع و قرع بمعنی زدن و
کوبیدن است نافذ اسم فاعل و بمعنی نافذ است منتوف اسم مفعول و نتف
بمعنی کندن است در مجمع البحرین مسطور است نَتَفْتُ الشَّعْرَ نَتْفاً مِنْ بابِ ضَرَبَ
نتفته و ممکن است که بوده باشد لفظ حدیث منتوفات بتقدیم تاء دو نقطه در

فوق بر نون از تنوفه که بمعنی بیابان بی آب و گیاه است در مجمع البحرین مسطور است
التَّنُوفَةُ القَفْرُ وَقِیلَ البَعِیدَةُ الماءِ وَجَمْعُها تَنائِفُ جوهری و صاحب قاموس نیز
تنوفه را بمعنی بیابان بی آب و گیاه و دور از آبادی و انیس ذکر کرده اند چون مرغ
وحوش که در چنین بیابان افتد از آب و دانه نا امید گشته خسپد درع بکسر دال
مهمله و سکون را مهمله پیراهن زنان را گویند چنانچه زره مرد را نیز میگویند درع
بمعنی پیراهن زنان مذکر و جمع آن ادراع است و درع بمعنی زره مونث سماعی و
جمع قلت آن ادرع و ادراع و جمع کثرت آن دروع است جوهری گفته درع
الحَدِیدِ مُؤَنَّثَةٌ وَالجَمْعُ القَلِیلُ اَدْرُعٌ وَاَدْراعٌ فَهِیَ الدُّرُوعُ وَدِرْعُ المَرْأَةِ قَمِیصُها وَهُوَ
فاذا کثرت م
مُذَکَّرٌ وَالجَمْعُ اَدْراعٌ وَالثَّنْیُ در فاعتنق الثنی منصوب و مفعول اعتنق است و فاعل
آن ضمیر مستتر است که راجع بعلی بن ابی طالب علیه السلام است و ضمیر ورائه راجع است
به ثنی طرف بفتح طاء مهمله و سکون را مهمله چشم را گویند و نیامده از برای آن
تثنیه و جمع اطلاق میکنند طرف را بر یک چشم و دو چشم و چشمها بجهت آنکه در اصل مصدر است
و یا اسم جامع است از برای چشم صاحب قاموس گفته الطَّرْفُ العَیْنُ لا یُجْمَعُ لِاَنَّهُ
فِی الاَصْلِ مَصْدَرٌ اَوْ اِسْمٌ جامِعٌ لِلْبَصَرِ لا یُثَنّی وَلا یُجْمَعُ و حق تعالی در سورهٔ مبارکه ابراهیم
فرموده لا یَرْتَدُّ اِلَیْهِمْ طَرْفُهُمْ وَاَفْئِدَتُهُمْ هَواءٌ و از کلام بعضی لغویین معلوم میشود که طرف
بمعنی دست و زبان نیز آمده و آن نیز مناسب است و هرگاه طرف بفتح را خوانده
شود حمل آن بر سر ممکن و مناسب است انتبه صیغهٔ مفرد مذکر غایب است از فعل ماضی
باب افتعال و انتباه بمعنی بیدار گردیدن است چنانچه انتباه بمعنی بیدار شدن آمده
انْتَبَهْتُهُ فَانْتَبَهَ صحفه بفتح صاد کاسهٔ چوبین را گویند که پنج نفر را سیر کند قبل ازین
نیز مذکور شد قتار بضم قاف مثل همام بوی دیگ و بوی طعام و امثال آن را گویند
صاحب قاموس گفته القُتارُ کَغُرابٍ رِیحُ البَخُورِ وَالقِدْرِ وَالشِّواءِ وَالعَظْمِ المُحْرَقِ در نهایه

مسطورست در حدیث جابر لا تؤذ جارك بقتار قدرك فهو ریح القدر والتوابل
نحویها ذفر بفتح ذال معجمه وفتح فا در بسیار خوبی بو را کویند و مشک اذفر مشکی را کویند که در
نهایت خوبی و خوشبویی باشد در قاموس مسطورست الذفر محرکة شدة ذکاء
الریح کالذفرة وذفر کفرح فهو ذفر واذفر ومسك اذفر وذفر جید الی الغایة احتضنت
صیغه مفرد مونث غایبه است از فعل ماضی باب افتعال والاحتضان بمعنی در بغل کرفتن است
جوهری کفته الحضن ما دون الابط الی الکشح واحتضنت الشیء جعلته فی حضنی در نهایه
مسطورست فیه انه صلی الله علیه وآله خرج محتضنا احد ابنی ابنته ای حاملا فی حضنه رایات
جمع رایه است و رایه علم را کویند در مجمع البحرین مسطورست الرایة العلم الکبیر و
اللواء دون ذلك والرایة هی التی یتولاها صاحب الحرب ویقاتل علیها والیها تمیل
المقاتلة واللواء علامة کبکبة الامیر تدور معه حیث دار صاحب قاموس کفته
الرایة العلم جمعه رایات سرخس بفتح سین و را اسم شهریست در ولایت خراسان
ومرو بفتح میم وسکون را نیز نام شهریست در خراسان و مروزی نسبت است بدوی
آن بر غیر قیاس وطرثیث بطاء مهمله مضمومه وثاء سه نقطه ویاء دو نقطه در زیر مشدده وثاء سه نقطه
ثانیه بنابر تحقیقی که ذکر کرده است صاحب قاموس اسم قریه است در حوالی نیشابور سعد بن
عباده از بزرکان انصار و کرام روزکار بوده قاضی نور الله مرقده ذکر کرده است که سعد بن
عباده سید انصار و نقیب رسول مختار بوده و در جنک بدر حاضر بوده و در روز فتح
مکه معظمه علم نصرت ظفر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله الی یوم المحشر در دست او بوده علامه
حلی علیه الرحمه او را از زمره مقبولین شمرده و او را اخلاص و اختصاص تمام با حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام بوده و در عروسی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام سعد با فرزندان کمر خدمت
کذاری بر میان جان بسته بمراسم ترتیب کدخدائی و شرایط خدمتکاری قیام نموده
بسعادت جاودانی سرافراز شدند شیخ فاضل حسن بن علی بن محمد بن الحسن الطبرسی

ذکر احوال سعد بن عباده علیه الرحمة

علیه الرحمه در کتاب کامل بهائی که بنام صاحب اعظم خواجه بهاء الدین جوینی نوشته
نقل نموده است که سعد بن عباده رئیس قبیله خزرج و از نقبای انصار بود چون مردم
شروع به بیعت ابی بکر لعین نمودند انصار کفتند که چون ترک نص جلی رسول خدا کردید و پیروی
خواهش و هوای نفس خود نمودید یکی از دیکری اولی نیست ما که انصاریم سعد بن
عباده را رئیس و خلیفه خویش میکردانیم سعد چون این سخن را شنید کفت من
دین را بدنیا نفروشم و بعد از اسلام کافر نشوم و خدا و رسول را خصم خود نکردانم و هرکز
قبول این کار نکنم تا میان ما و دیکران در نزد خداوند عالمیان فرقی باشد چون سعد
ابا نمود مردم میل بطرف ابی بکر لعین کردند و کار آن ملعون قوت کرفت و هر چند
از سعد بیعت طلب نمودند ابا کرد و کفت این دروغ را بخود نبستم بدیکری هم نخواهم
بست و از برای خاطر دیکران بدوزخ نروم و سعد با قوم خود بر ابی بکر بیعت نکرد
هر چند که عمر ملعون الحاح نمود او قبول نکرد و از کثرت و قوت قوم او اندیشه نموده
بر او اکراه و اجبار نتوانستند نمود لاجرم با وی بظاهر مدارا میساختند و در تحصیل بیعت
او حیلها میپرداختند تا آنکه قیس پسر سعد روزی عمر ملعون را نصیحت کرد و کفت نصیحت
مرا قبول کن و از سر شفقت بشنو سعد قسم خورده است که با شما بیعت نکند و شما از او
بجبر بیعت نتوانید کرفت مکر آنکه بکشید او را و کشتن او منوط است بکشتن جمله
خزرج و قتل خزرج منوط است بقتل اوس و قتل اوس منوط است بقتل جمله قبایل
یمن و این ممکن و مقدور شما نیست سعد با ابی بکر بیعت نکرد و چون عمر ملعون خلیفه شد
روزی در میان بازار مدینه میکذشت نظرش بر سعد بن عباده افتاد و کفت ای سعد
یا بیعت کن و یا از این شهر بیرون رو سعد کفت که حرامست مسکونی در شهری که امیر
آن مثل تو کسی باشد بودن مثل من در آن حرام است بنابراین سعد از مدینه طیبه
بجانب شام رفت و او را قبیله بسیار در حوالی دمشق بود هر هفته در دهی مهمان

خویشان خود بود و عمر بن الخطاب علیه اللعنة والعذاب محمد بن مسلمه و خالد بن ولید را
از مدینه بجهت کشتن سعد بن عباده بجانب شام فرستاد چون سعد شبی از دهی
بدهی میرفت از باغیکه رهگذر او بود محمد بن مسلمه و خالد بن ولید که در کمین او بودند هر یک
او را تیری زدند و کشتند و از خوف اقوام و قبایل و فتنه و آشوب ایشان در میان
فاش کردند که سعد بن عباده را جنیان برای خاطر عمر بن الخطاب کشتند و بر درختی
جنیان رفته بودند و دف میزدند و میگفتند قد قتلنا سید الخزرج سعد بن عباده
فرمیناه بسهمین فلم نخط فؤاده و این غدر و حیله بتقریب امتناع بیعت ابوبکر و عمر را
از او کشیدند در کتاب رجال شیخ ابوعلی کشی مسطور است که سعد را شش پسر بود همگی در
نصرت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مراسم مجاهده و اخلاص بجا آورده بودند که یکی از
ایشان قیس بن سعد بود و طول قامت هر یک از سعد و پسرش قیس ده شبر بود بشبر
ایشان و شبر ایشان برابر ذرع دست ما بوده و سعد ابا عن جد در جاهلیت و اسلام
بزرگ و سید قوم خود بود و سفره طعام ایشان بر طوایف انام عام بود قدری از احوال
و مناقب سلمان علیه الرحمة والرضوان قبل از این مذکور شد هرگاه خواهند که معرفتی
باحوال او بهم رسانند رجوع بآنجا فرمایند **ینبغی** در بعضی از کتب مناقب معتبره معنعن
مذکور و منقول است از ابن عباس که او گفت که بیرون آمد اعرابی از بنی سلیم که میبود
در بادیه و بیابان پس در بیابان برخورد بسوسماری و گریخت آن سوسمار از پیش
روی او پس دوان شد آن اعرابی از عقب آن سوسمار و سعی نمود تا اینکه گرفت
آن سوسمار را و بعد از آن گذاشت او را در آستین خود و آمد بجانب حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله پس چون بخدمت آنحضرت رسید در برابر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
ایستاد و ندا کرد بآنحضرت که یا محمد یا محمد و بود از اخلاق حمیده حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله اینکه هرگاه میگفتند از برای آنحضرت یا محمد آنحضرت ص نیز در جواب میفرمود یا محمد

و هرگاه

و هرگاه میگفتند یا احمد آنحضرت ص نیز میفرمود یا احمد و هرگاه میگفتند یا ابا القاسم آنحضرت ص
نیز در جواب میگفت یا ابا القاسم و هرگاه ندا میکردند آنحضرت را بیا رسول الله آنحضرت ص
در جواب میفرمود که لبیک و سعدیک و روی منور آنحضرت ص شکفته و نورانی میشد
و آثار خوشنودی و سرور در روی مبارکش ظاهر میگشت پس چون ندا کرد اعرابی
آنحضرت را بیا محمد یا محمد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز در جواب او فرمود که یا محمد یا محمد
گفت آن اعرابی بآنحضرت که توئی ساحر کذاب آنچنانی که سایه نینداخته است
آسمان و بر نداشته است زمین صاحب لهجه را که او دروغگوتر از تو باشد گمان نیکو
آنست که هست از برای تو در این آسمان خداوندی و فرستاده است تو را
برسالت بسوی جن و انس و بجانب هر سفید و سیاه قسم ببت لات و بت عزی
که اگر نمیترسیدم از اینکه بنامند قوم من مرا عجول البته میزدم ترا باین شمشیرم ضربتی که
بکشم من تو را و از آن ضربت و بکردم بسبب کشتن تو سید و بردارنده اذیت و
آزار خلق اولین و آخرین پس جست بجانب او دلیرسایه مثل گربه در خانه عمر بن
الخطاب علیه اللعنة والعذاب از برای اینکه بزند او را و ناخوشی نماید با او حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله فرمودند که بنشین ای ابو حفص پس بتحقیق که نزدیک است حلیم بردبار
باینکه بشود پیغمبر حضرت پروردگار پس بعد از نهی عمر ملتفت شد آنحضرت صلی الله علیه
و آله بجانب اعرابی و فرمود از برای او که ای برادر بنی سلیم چنین میباشند اعراب
عرب و داخل میشوند ناگاه و بجبر بر ما در مجالس ما و بر روی ما میزنند و میگویند کلام
ناخوش درشت ای اعرابی قسم بخداوند آنچنانیکه فرستاده است مرا بحق و
صدق به پیغمبری هر که ضرر برساند بمن در دار دنیا میسوزد او در آتش دوزخ
فردا ای اعرابی قسم بخداوند آنچنانیکه فرستاده است مرا بحق و صدق به پیغمبری
که اهل هفت آسمان مینامند مرا احمد راستگفتار ای اعرابی مسلمان شو تا اینکه

خلاص شوی از آتش دوزخ و بوده بشد از برای نفع تو آنچه میباشد از برای ما و
برضرر تو باشد آنچه برضرر ماست و بوده باشی تو برادر ما در دین اسلام گفت ابن
عباس که غضب آلود شد آن اعرابی و گفت قسم بلات و عزی که ایمان نمی آورم
بتو ای محمد صلی الله علیه و آله مگر اینکه ایمان بیاورد این سوسمار پس انداخت آن
سوسمار را از آستینش پس چون سوسمار بر زمین رسید رو برگردانید حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله ندا کرد بآن که ای سوسمار روی خود را بسوی من گردان پس
آن سوسمار بقدرت کامله الهی روی خود را بجانب حضرت رسالت پناهی نمود
و نگاه خود را بسوی آنحضرت انداخته بآنحضرت نظاره مینمود ابن عباس گفت پس
آنحضرت فرمودند که ای سوسمار کیستم من پس آن سوسمار بقدرت الله تعالی گویا شد
بزبان فصیح تند سلیس ترا بدون گرفت و گیر لسان پس گفت آن سوسمار که تویی
حضرت محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله بآن سوسمار گفت که که را میپرستی تو آن سوسمار گفت که میپرستم من خداوندی
آنچنانی را که شکافت دانه را و آفرید جان و یا هر جاندار را و حضرت ابراهیم
علیه السلم را خلیل خود گردانید و تو را ای محمد صلی الله علیه و آله بدوستداری خود برگزیده
حبیب خود نامید پس انشا نموده [illegible] این اشعار عربی را که ترجمه اش بفارسی
قریب باینست • راست میگویی تو ای پیغمبر با عز و جاه • هادی و مهدی مبارک گشته
ای پادشاه • ما پرستار بتان امثال خرها بوده ایم • آمدی با دین حق ارشاد نمودی براه •
تو رسول انس و جن و ما گرد هیم از سلیم • بهر تحصیل شرف رو کرده بر این بارگاه •
واضح البرهان تویی پیغمبر یزدان تویی • همچو صبح صادقی اندر شب کفر سیاه •
احوال تو خیرست و این در زندگی و مردگی • از بهر رحمت آمدی گشتی تو امت را پناه •
گفت راوی که بعد از آن پوشیده شد بر دهن سوسمار و لبهای او بر هم منطبق شد

پس

پس دیگر اقدام بجواب و کلام ننمود پس چون اعرابی آن معجزه را دید و تکلم و نعت
و صفت را شنید گفت و اعجبا سوسماری که گرفته بودم من آنرا از بیابان بی آب و گیاه
پس آوردم من آنرا در میان آستینم نمیداند و نمیفهمد و ادراک ندارد و حرف نمیزند
با حضرت محمد صلی الله علیه و آله مثل این کلام و شهادت میدهد از برای آنحضرت ص
مثل این شهادت من نمیخواهم نشان و علامتی بر صدق قول آنحضرت بعد از دیدن
چنین معجزه دست مبارک آنحضرت را بجهت کردن بیعت طلب نمود و گفت
دست رحمت را دراز کن پس شهادت میدهم من باینکه نیست خدایی موجود مگر
خداوند یگانه بیهمتا و شهادت میدهم من باینکه حضرت محمد صلی الله علیه و آله بنده برگزیده
و رسول فرستاده شده خداوند عالمیان است پس مسلمان شد آن اعرابی و خوب
و نیکو بود اسلام او و نبغی نبود مثل اسلام منافقان پس آنحضرت ص بسوی اصحاب کرام خود
التفات نموده فرمود بایشان که بیاموزید بآن اعرابی چند سوره از قرآن مجید گفت
ابن عباس که چون آموخته شد آن اعرابی چند سوره از قرآن مجید را گفت از برای
او حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که آیا از برای تو هست چیزی از مال دنیا آن اعرابی
عرض کرد که قسم بآن خداوندی که فرستاده است تو را بحق و صدق به پیغمبری که
بدرستیکه ما چهار هزار مردیم از بنی سلیم نیست در میان ایشان بیچیزتر از من و نه
کم مالتر از من پس آنحضرت ص بجانب اصحاب کرام خود التفات نموده فرمود بایشان
که هر که سوار کند اعرابی را بر شتری ضامن میشوم من از برای او از جانب خداوند عالمیان
شتری از شترهای بهشت عنبر سرشت گفت ابن عباس راوی حدیث که
پس جست بسوی آنحضرت سعد بن عباده و عرض کرد بخدمت آنحضرت ص که پدر و مادرم
فدای تو باد در نزد من است یک شتر سرخ لاله چشم آبستن ده ماهه و میدهم من آن شتر را
باعرابی پس آنحضرت ص بسعد بن عباده فرمود که ای سعد افتخار میکنی بر ما بشتری که وصف

و مدح آن منتهایی آیا وصف نکنم من از برای تو شتر آنچنانی را که عطا خواهیم کرد ما ترا
عوض از شتر تکیه دادی تو با اعرابی سعد بن عباده عرض کرد بخدمت آنحضرت صلعم که بلی
پدر و مادرم فدای تو باد وصف و بیان فرمایید پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمودند که ای سعد آن شتریست که آفریده شده است از طلای سرخ رنگ و دستها
و پای آن از عنبر است و پشم آن از زعفران است و چشمهای آن از یاقوت
سرخ است و گردن آن شتر از زبرجد سبز است و کوهان آن شتر از کافور سفید
رنگ و دم و باجانه آن از درست و افسار آن شتر از مروارید تر است و بر پشت
آن شتر قبه باشد از یکدانه در سفید دیده شود باطن آن قبه از بیرونش و دیده
شود ظاهر آن از درونش پرواز کند آن شتر تا تو در بهشت عنبرسرشت پس
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله التفات بسوی اصحاب کرام نموده فرمودند که هر که
متوجه گردانند آن اعرابی را ضامن میشوم من از برای او از جانب خداوند عالمیان
تاج تقوی را ابن عباس راوی حدیث گفت که پس جست و ایستاد در خدمت
آنحضرت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و عرض کرد که فدای تو شود پدر و مادر من
چه چیز است تاج تقوی پس آنحضرت ذکر فرمود از صفت تاج تقی گفت راوی که
برداشت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عمامه مبارکش را و بر سر اعرابی گذاشت
و اعرابی را معمم و خود را بتاج و تاج تقی سرافراز فرمود پس حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله التفات نمودند بجانب اصحاب کرام و فرمودند که هر که توشه راه
دهد با اعرابی ضامن میشوم من از برای او از جانب خداوند عالمیان توشه
تقوی و پرهیزکاری را ابن عباس راوی حدیث گفت که پس جست
و ایستاد در خدمت آنحضرت سلمان علیه الرحمه و الرضوان و عرض کرد که پدر و
مادرم فدای تو باد چه چیز است توشه تقوی و پرهیزکاری آنحضرت فرمودند

که ای سلمان

که ای سلمان زاد تقوی آنست که چون روز آخر زندگی دار دنیا شود تلقین کنند
ترا حق تعالی بشهادت لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله پس اگر گفتی تو آنرا
در آن روز آخر علامات مکنی و ببینی تو مرا و می بینم من ترا و اگر نگویی آنرا در روز آخر
نمی بینی تو مرا و نخواهم دید من ترا هرگز گفت ابن عباس راوی حدیث که چون سلمان
علیه الرحمه و الرضوان غلام آزاد کرده حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بود و امید
گاهی بغیر از درگاه دولت سرای آنحضرت نداشت پس رفت سلمان علیه الرحمه
و الرضوان و تمام خانه از خانهای حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را گردید پس
نیافت در نزد هیچیک از ایشان چیزی پس چون برگردید که بیاید افتاد نظر
سلمان علیه الرحمه و الرضوان بحجره منوره حضرت فاطمه زهرا علیها السلم پس گفت سلمان
علیه الرحمه و الرضوان که اگر بوده باشد خیر و برکت پس خواهد بود در خانه حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم دختر گرامی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله پس سلمان علیه
الرحمه و الرضوان بدر خانه منوره حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها آمده دست
بر در زد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم فرمود از عقب در که کیست در نزد در پس گفت
سلمان علیه الرحمه و الرضوان از برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلم که منم سلمان
فارسی پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلم فرمود باو که ای سلمان چه کار داری
و چه چیز میخواهی پس سلمان علیه الرحمه و الرضوان عرض کرد بخدمت حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم قصه آمدن اعرابی و سوسمار را با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
حضرت فاطمه زهرا علیها السلم گفت بسلمان علیه الرحمه و الرضوان که ای سلمان قسم
بخداوند آنچنانی که فرستاد حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را بحق به پیغمبری
بدرستیکه ما سه روز است که چیزی نخورده ایم و حضرت امام حسن و امام حسین
علیهما السلم اضطراب و بی تابی نمودند بر من از شدت گرسنگی بعد از آن خوابیدند

هردو مانند دو جوجهٔ بی پر و بال یا مانند دو جوجه جریده و کردیده در بیابان بی آب و
کیاه و نا امید کشته از آب و دانه اما من بر میکردانم خبر را وقتی که بیاید و فرود
آید خبر بدر خانهٔ من ای سلمان بکیر این پیراهن مرا و ببر آنرا بسوی شمعون یهودی
و بکو باو که میکوید حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم دختر کرامی حضرت محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله که قرض بده بمن برهانت این پیراهن یکمن خرما و یکمن جو بر میکردانم بتو
و میدهم قرض ترا ان شا الله تعالی ابن عباس راوی حدیث کفت که پس کرفت
از حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم آن پیراهن را سلمان علیه الرحمة و الرضوان و بر داشته
آورد آنرا بسوی شمعون یهودی پس کفت سلمان علیه الرحمة و الرضوان بشمعون که ای شمعون
این پیراهن حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم دختر کرامی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه
و آله است میفرماید آنحضرت از برای تو که قرض بده بمن برهانت این پیراهن
یکمن از خرما و یکمن از جو خواهم بر کردانید بسوی تو آنرا ان شا الله تعالی کفت سلمان
علیه الرحمة و الرضوان و یا ابن عباس راوی حدیث که کرفت شمعون یهودی آن
پیراهن منور را و میکردانید آنرا در دستش و میریخت از چشمهای او اشک
جاری و شمعون میکفت که ای سلمان اینست آن زهد تمام و درست در دنیا اینست
آنچیزی که خبر داده است ما را آن حضرت موسی بن عمران علیه السلم در توریه من
ایمان می آورم و شهادت میدهم باینکه نیست خدائی موجود مکر خداوند یکانه بیهمتا
و شهادت میدهم باینکه حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بندهٔ برکزیده و رسول
فرستاده شدهٔ خداوند عالمیان است پس بشرف اسلام مشرف شد شمعون
و نیکو بود اسلام او و بعد از آن داد شمعون بسلمان یکمن از خرما و یکمن از جو پس
سلمان علیه الرحمة و الرضوان آورد آن جو و خرما را بسوی حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم
پس آنحضرت آرد نمود آن جو را بدست مبارک خود و پخت آن آرد جو و خرما را

نان شیرینا

نان شیرینا توشه راه بعد از آن آورد تمامی آنرا بسوی سلمان علیه الرحمة و الرضوان
پس فرمود حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم بسلمان که ای سلمان بکیر این را و ببر بخدمت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله کفت ابن عباس راوی حدیث که پس کفت سلمان
علیه الرحمة و الرضوان بحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم که ای فاطمه بردار از این قرصی را
بجهت آنکه مشغول کنی و ساکن کردانی با آن حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلم را
حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم در جواب سلمان فرمود که ای سلمان این چیزیست که
داده ایم ما آنرا در راه رضای خداوند عالمیان بر نمی داریم ما از آن چیزی کفت
ابن عباس راوی حدیث که پس کرفت آن نان توشهٔ پاکیزه را سلمان و
آورد آنرا بخدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله پس چون نکاه کرد حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله بسوی سلمان فرمود از برای او که ای سلمان از کجا آوردی
تو این را پس عرض کرد سلمان علیه الرحمة و الرضوان که آوردم من آنرا از منزل
مبارک دختر کرامی تو حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم کفت ابن عباس راوی حدیث
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله سه روز بود که چیزی نخورده و طعامی میل نفرموده
بود پس برخواست حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بسرعت تمام تا اینکه تشریف
شریف آورد آنحضرت بخانهٔ منورهٔ حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم پس دست مبارک
بر در زد و دستور آن بود که هر کاه میزد در را حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله نمیکشود از برای آنحضرت در را مکر حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم پس چون
حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم کشود در را از برای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نظر
کرد آنحضرت بزردی رنگ روی منور حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم و تغییر هر دو
حدقهٔ چشم مبارک آنحضرت پس فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از برای
آنحضرت که ای دختر کرامی من چه چیز است آنچه می بینم من آنرا از زردی رنگ

منور تو و تغییر هر دو حدقه چشم مبارک تو پس عرض کرد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
که ای پدر بزرگوار بدرستیکه ما سه روز است که نخورده ایم طعام و بدرستیکه حضرت
امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلم بتحقیق که اضطراب مینمودند بر من از
شدت گرسنگی و خواهش بطعام پس خوابیدند ایشان مانند دو جوجه بی پر و بال
و یا دو جوجه مرغ چریده و گردیده در بیابان بی آب و گیاه و ناامید گشته از
یافتن آب و دان گفت ابن عباس راوی حدیث که پس بیدار کرد حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلم را و نشانید یکی از
ایشانرا بر بالای ران و زانوی راست خود و آن دیگری را بر بالای ران و زانوی
چپ خود و نشانید حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را در پیش روی خود و در بغل
گرفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را و داخل شد حضرت
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلم پس در بغل گرفت حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را از عقب آنحضرت پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بلند
کرد نظر مبارک خود را بجانب آسمان و گفت ای خداوند من و ای سید و آقای
من و ای مولای من اینهایند اهل بیت من ای خداوند من زایل گردان از ایشان
پلیدی را و پاک و پاکیزه گردان ایشانرا پاک و پاکیزه کردنی گفت راوی که
بعد از آن برخاست حضرت فاطمه زهرا علیها السلم دختر گرامی حضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله بسرعت تمام و داخل شد بحجره که بود از برای آنحضرت پس برا
هم گذاشت هر دو قدم مبارک خود را و دو رکعت نماز گزارد و بعد از نماز دست
بدرگاه قاضی الحاجات برداشت و کف هر دو دست مبارک خود را بجانب
آسمان بلند نمود و گفت ای خداوند من و ای سید و آقای من این حضرت محمد
پیغمبر برگزیده تو است و این علی بن ابی طالب پسر عم پیغمبر برگزیده تو است و این

دو تا نواده گان پیغمبر برگزیده تو اند ای خداوند من فرو فرست بر ما مائده از آسمان
چنانچه فرو فرستادی آنرا بر بنی اسرائیل و خوردند بنی اسرائیل آنرا پس کافر شدند
بآن و قیام ننمودند بمراسم شکرگزاری آن ای خداوند من فرو فرست بر ما مائده
پس بدرستیکه ما ایمان آورده ایم بنعمتهای تو و قیام نماینده ایم بشکرگزاری آن
گفت ابن عباس راوی حدیث که بخدا قسم که تمام نشده بود دعای حضرت فاطمه
زهرا علیها السلم که ناگاه دید کاسه بهین بزرگی که مقرری پنج نفر است و آنرا صحفه گویند مالامال
شده و در پشت سر آنحضرت بر زمین گذاشته اند و بلند میشود بوی آن و بود بوی
خوش آن خوشبوتر از مشک ابیضا خوشبوی نیک پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
آنرا برداشته در بغل گرفت و بنزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین
و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهم السلم آورد چون نظر مبارک حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم بر آن افتاد بحضرت فاطمه زهرا علیها السلم گفت که ای فاطمه از
کجا آمده است این از برای تو و گمان نداشت حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بچیزی
که بوده باشد در نزد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمود بحضرت امیر المؤمنین علیه السلم که ای ابا الحسن بخور و میل کن و مپرس شکر و سپاس
خداوند انجنابرا سزاست که نمیرانید مرا تا اینکه روزی و عطا کرد بمن فرزندی شبیه
کرمش و مثل مریم بنت عمران است هر وقت که داخل میشد حضرت زکریا علیه السلم
بر حضرت مریم علیها السلم در محراب عبادتش میدید در نزد او رزق و روزیرا میگفت
حضرت زکریا علیه السلم که ای مریم از کجا آمده است این از برای تو حضرت مریم در جواب
میگفت که آمده است آن از جانب خداوند عالمیان بدرستیکه حق تعالی روزی
میدهد هر کرا که میخواهد زیاده از حد حساب و بی علم و گمان گفت ابن عباس
که پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمه زهرا

وحضرت امام حسن وحضرت امام حسین علیهما السلام خوردند از آن مائده بهشت وبیرون
تشریف آورد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وبرداشت اعرابی توشه راه او وسوار شد
بر راحله اش یعنی بر شتری که داده بود باو سعد بن عباده وآمد آمد اعرابی بقبیله بنی سلیم
وایشان بودند در آن روز چهار هزار مرد پس چون رسید اعرابی بقبیله خود ایستاد و
در میان ایشان وندا کرد بصدای بلندش که بگویید لا اله الا الله محمد رسول الله
گفت راوی که پس چون شنیدند ایشان از او این سخن را بروی وی برداشتند
شمشیرهای خود را وبرهنه کردند شمشیرها را بعد از آن گفتند باو که بتحقیق که میل کرده تو
بسوی دین محمد ساحر کذاب پس گفت آن مرد اعرابی از برای ایشان که نیست
آنحضرت ساحر ونه کذاب بعد از آن گفت که ای گروه بنی سلیم بدرستیکه خدای
حضرت محمد صلی الله علیه وآله بهترین خداهاست وحضرت محمد صلی الله علیه وآله
بهترین پیغمبران است من رفتم بنزد آنحضرت در حالتی که بودم گرسنه پس اطعام
کرد مرا وبودم برهنه پس رخت پوشانید مرا وبودم پیاده پس سوار کرد مرا
بعد از آن نقل کرد از برای ایشان حکایت سوسمار را با حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وآله وخواند از برای ایشان شعر آنجانور که خوانده بود سوسمار در شان حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله بعد از آن گفت که ای گروه بنی سلیم اسلام بیاورید تا بگردید
سالم از آتش دوزخ پس بشرف اسلام مشرف شدند در آن روز
چهار هزار مرد وبودند ایشان اصحاب علمهای سبز وبودند ایشان در دور و
اطراف حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله مؤلف کتاب طاب الله ثراه وجعل الجنة
مثواه گفته است که یافتم من این حدیث شریف را در کتاب قدیمی از تألیفات اهل تسنن
که نوشته شده بود در آن باین نحو که گفت حدیث کرد بما ابوبکر احمد بن علی
الطریثیثی در شهر بغداد در سال چهار صد وهشتاد وچهار هجری واو گفت که حدیث

کرد بمن کریمه دختر احمد بن محمد بن حاتم مروزی در مکه معظمه حرسها الله تعالی بخواندن
کریمه دختر احمد این حدیث را بر او در مسجد الحرام در ماه ذی الحجه سال چهار صد وسی ویک
هجری گفت کریمه که خبر داد ما را آن ابو علی زاهر بن احمد الفقیه در سرخس واو گفت
که حدیث کرد بمن معاذ بن یوسف الجرجانی او گفت که حدیث کرد بما احمد بن محمد بن غالب
از عثمان بن ابی شیبه از ابن نمیر از مجالد از ابن عباس مثل این حدیث شریف که مذکور
شد **من الکتاب المذکور** روی فی المنتخب ان الحسن والحسین علیهما السلام کان
علیهما ثیاب خلق وقد قرب العید فقالا لامهما فاطمة علیها السلام ان بنی فلان
خیطت لهما الثیاب الفاخرة افلا تخیطین لنا ثیابا للعید یا اماه فقالت یخاط
لکما ان شاء الله فلما ان جاء العید جاء جبرئیل بقمیصین من حلل الجنة الی رسول الله
صلی الله علیه وآله فقال له رسول الله ما هذا یا اخی جبرئیل فاخبره بقول الحسن والحسین
لفاطمة وبقول فاطمة یخاط لکما ان شاء الله تعالی ثم قال جبرئیل قال الله تعالی
لما سمع قولها لا نستحسن ان نکذب فاطمة بقولها یخاط لکما ان شاء الله وعن
السید الحافظ الدیلمی باسناده عن انس قال قال رسول الله بینما اهل الجنة
فی الجنة یتنعمون واهل النار فی النار یعذبون اذا لاهل الجنة نور ساطع فیقول
بعضهم لبعض ما هذا النور لعل رب العزة اطلع فنظر الینا فیقول لهم رضوان
لا ولکن علی علیه السلام مازح فاطمة علیها السلام فتبسمت فاضاء ذلک النور
من ثنایاها وبالاسناد عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وآله قال لما اسری
بی ودخلت الجنة بلغت الی قصر فاطمة فرایت سبعین قصرا من مرجان احمر
مکللة باللؤلؤ ابوابها وحیطانها واسرتها من عرق واحد وقال الحسن ما
کان فی الدنیا اعبد من فاطمة علیها السلام کانت تقوم حتی تتورم قدماها
شرح خلق بفتح خاء معجمه وفتح لام چرکین وپاره گویند مذکر ومونث در آن مساوی وو

هر دو خلق میگویند و جمع آن خلقان است و فعل آن از باب حسن خلق بضم لام است و
اخلق نیز مثل آنست در مجمع البحرین مسطور است خلق الثوب بالضم اذا بلی فهو
خلق بفتحتین واخلق الثوب مثله و در قاموس مسطور است الخلق محرکة البالی
للمذکر والمؤنث جمعه خلقان ابن اثیر گفته واخلاق الثوب تقطیعه وقد خلق
الثوب واخلق عید بکسر عین مهمله روز جمعیت و خوشنودی مردمان است و بعضی
گفته اند معنی آن از آنکه روز آنجنانیکه عود میکند در آن روز خوشحالی و سرور در جمیع آن اعیاد
لغویین ذکر کرده اند که چون عید از عود و واوی است موافق قاعدهٔ قیاس آنست که

ذکر اعیاد و فضائل عید نوروز

بوده باشد جمع آن اعواد و هر سنیکه آمده است جمع آن اعیاد و بخلاف قاعده و قیاس
بجهت آنکه حرف یا لازم واحد آن شده نحو که منفک نمیشود از آن و بجهت آنکه
فرق باشد در میان آن و میان اعواد که جمع عود بمعنی چوب است و جهت مردمان
در معنی و عود فرح و سرور با شان و عید اضحی بجهت ادراک وقوف مشعر و عرفات
و توفیق حج بیت الله الحرام معلوم است و در حدیث واقع شده که هر سنیکه گردانیده اند
اول شهر شوال عید رمضان بجهت آنکه جمع شوند مردمان در آن روز در عیدگاه بحمد
و ثنای حق تعالی قیام نمایند بجهت توفیقی که عطا کرده است حق تعالی بایشان
از ادراک شهر رمضان و اتمام آن بعبادات و طاعات و بجهت آنکه آن روز
روز اول سال است که حلال گردانیده است حق تعالی در آن روز را اکل و شرب از برای
آنکه اول سال در نزد اهل حق و تحقیق ماه مبارک رمضان است و در حدیث
واقع شده است که روز عید غدیر که هیجدهم شهر ذی الحجة الحرام است افضل و
اعظم از عیدین است و عید بودن هر روز ولادت حضرات و بعثت و خلافت
ایشان و ایام جمعه مستغنی از ذکر و بیان است و حق تعالی در سورهٔ مبارکه
مائده از زبان حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلم اخبار فرموده قال عیسی ابن

مریم اللهم ربنا انزل علینا مائدة من السماء تکون لنا عیدا لاولنا واخرنا
وآیة منک وارزقنا وانت خیر الرازقین وارد شده است که چون نزول مائده
در روز یکشنبه واقع شد بسبب این گردانیدند نصاری روز یکشنبه را عید خود و عید
نوروز روزیست که بوده باشد آفتاب در نصف النهار آن روز در درجهٔ اول برج
حمل و آن در نزد اهل فرس همیشه معزز و معتبر بوده و اهل فرس این روز را و روزیرا که بوده
باشد آفتاب در نصف النهار آن روز در درجهٔ اول برج میزان عید میدانسته
و آن دو روز را معتبر و معزز میداشته اند و اول را نوروز و ثانی را مهرجان مینامیدند
و هر یک از این دو اسم مرکب از دو اسم است و مهر بمعنی محبت است یعنی محبت
جان و در این دو روز است که شبانه روز در هر بلاد که بوده باشد مساوی و برابر
و میرسد آفتاب بنقطهٔ اعتدال ربیعی در اول و بنقطهٔ اعتدال خریفی در ثانی روز اول
بهار نوروز و روز اول پاییز مهرجان و نیروز بفتح نون معرب نوروز است شیخ
جلیل القدر علی بن عبد الحمید النخعی قدس سره که از اکابر اصحاب ماست در شرح
مصباح صغیر روایت کرده است از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام
که آنحضرت فرمودند که روز نوروز روزیست نهایت شریف و در آن روز در
غدیر خم خلافت بخلیفهٔ بر حق حضرت امیر المؤمنین علیه السلم قرار گرفت و حضرت
صاحب الزمان علیه صلوات الله الملک المنان در این روز فیروز از منصهٔ خفا بجلوه
گاه بروز ظهور خواهد کرد و در این روز در زیر عرش مجید میثاق ارواح معاهده واقع
شده و معلی بن خنیس روایت کرده است که من مشرف شدم بخدمت حضرت امام
بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم در صبح روز نوروز آنحضرت فرمودند که ای
معلی آیا میدانی شرف و بزرگی این روز را من عرض کردم که اینقدر میدانم که عجم
تعظیم این روز را بجای می آورند و این روز را بر خود مبارک میدانند آنحضرت

فرموده‌اند که مجرد همین نسبت که میگویی ای معلی قسم بخداوند عالمیان که شرح شرافت
این روز زیاده از حد و فزون از عد است از جمله شرافتهای این روز آنچه که تو
بیان نمایم در زمان سابق در حوالی واسط طاعون عام پدید آمد و بعضی از مردمان
بآن سبب از شهر بیرون رفتند و بعضی که در شهر ماندند بسبب طاعون فوت شدند
سال دیگر طاعون معاودت کرد و در آنوقت جمیع مردمان از شهر بیرون رفتند
و در میان دو کوه ساکن شدند حق تعالی بر ایشان غضب فرموده بخطاب قهر عتاب
مُوتوا همگی ایشان فوت شدند چنانچه کلام معجز نظام الهی بمضمون آن ناطق است
قوله تعالی أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ
لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ و از ایشان احدی در قید حیات نماند غضب الهی عتاب
پادشاهی در آنقوم بمرتبه اثر نمود که تمامی حیواناتی که همراه ایشان بود با ایشان جمیع
فوت شدند جمعی از اطراف آمده اراده نمودند که ایشانرا دفن کنند عاجز از دفن
ایشان گشته حصاری در دور ایشان کشیدند بعد از مدتی که نمانده بود از ایشان
مگر استخوانهای ایشان حزقیل پیغمبر که سوم خلفای حضرت موسی علیه السلام بود بر
ایشان عبور نمود و چون نظرش بر استخوانهای پوسیده ایشان افتاد از درگاه
خداوند رحیم و رحمن مسئلت نمود که چنانچه از غضب بر ایشان نموده نظر رحمت
بر ایشان افکن از جانب خداوند عالمیان ندای رحمت اثر باو رسید که در روز
فلان که امروز همان روز است دست بدعا بردار و از روی اخلاص و خشوع
تمام دعا کن تا خداوند دعای تو برنشانه اجابت مقرون کرد پس تمامی آنجماعت
که مدتها از رحلت ایشان از دار دنیا بعالم عقبی گذشته بود در آنروز لباس حیات
و خلعت بقا حق تعالی ایشانرا بنوروزی فرمود و در این روز فیروز جوهر آفتاب
عالمتاب را بر ذرات کائنات جلوه طلوع داده و در این روز شریف کشتی

حضرت

حضرت نوح علیه السلام از گرداب اضطراب نجات یافت و در این روز گیاه خرمی
از زمین غمین بیرون آورد و بادهای لواقح که اشجار از آن بارآور میگردند در این
روز آفریده است و در این روز حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله حضرت علی بن ابیطالب
علیه السلام را بر دوش مبارک خود سوار کرد و تا بتهارا از بام کعبه معظمه فرو ریخته درهم شکست
و در این روز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حسب الامر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
جمعی از جنیان را که از طریق مسلمانی منحرف بودند براه اسلام مشرف گردانید
و محمد بن ابی بکر علیه الرحمه در این روز عثمان لعین را بدرک جحیم واصل نمود و خلافت بخلیفه
برحق حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله همراه او بالمنا فرار و استقرار گرفت و جمعی از
خوارج که در جنگ صفین از دین مبین رو گردان گشته بودند حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام در این روز بر سر ایشان رفت و در نهروان ایشانرا بقتل رسانید و ذوالثدیه
که بزرگ ایشان و مثل زنان پستان داشت در میان ایشان مقتول گشت و حضرت
صاحب الزمان علیه صلوات الله الملک الرحمن در این روز دجال ملعون را در کوفه
مصلوب خواهد فرمود و شیخ احمد بن فهد نیز در کتاب مهذب که شرح کتاب نافع است
اکثر اینهارا ذکر کرده است و استحباب غسل و پوشیدن جامه پاکیزه و پاشیدن بوی
خوش و غیر مخصوص که همگی دلالت بر شرافت و تعظیم مینماید از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام در آنروز روایت شده قمیص بمعنی پیراهن معروف است و بمعنی لباس پادشاهی
و خلافت نیز در لغت آمده و جمع آن قمص و اقمصه و قمصان است و تذکیر و
تانیث هر دو مستعمل است در قاموس مسطور است اَلْقَمِيصُ وَقَدْ يُؤَنَّثُ مَعْرُوفٌ
وَلَا يَكُونُ إِلَّا مِنْ قُطْنٍ وَأَمَّا مِنَ الصُّوفِ فَلَا جَمْعُهُ قُمُصٌ وَأَقْمِصَةٌ وَقُمْصَانٌ وَفِي
الْحَدِيثِ إِنَّ اللَّهَ سَيُقَمِّصُكَ قَمِيصًا أَيْ سَيُلْبِسُكَ لِبَاسَ الْخِلَافَةِ حلل بضم حاء
مهمله و فتح لام اول جمع حله بضم حا و تشدید لام است مثل قُلَّة و قُلَل و قبل از این نیز

مؤلف کتاب جنات الخلود ... از جمیع ... در ...
و در کتاب حیات القلوب ذکر کرده است که ...
از حضرت امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
منقول است که کشتی حضرت نوح علی نبینا و علیه
السلام در روز نوروز بر کوه جودی
قرار گرفت
صح

میکوشند که حلّه دو جامه را گویند و یا یک جامه را که بطانه داشته باشد مثل قبا صاحب قاموس
گفته ولا تکون حلّة الّا من ثوبین او ثوب له بطانة ساطع اسم فاعل از باب منع است
میگویند سطع یسطع بفتح طاء مهمله در هر دو یعنی بلند شد و بلند میشود و نور ساطع یعنی
بلند درخشنده است در مجمع البحرین مسطور است سطع الصبح یسطع بفتحتین سطوعا
اذا ارتفع ومنه النور الساطع وهو اللامع المرتفع مازح صیغه مفرد مذکر غایب است
از فعل ماضی معلوم باب مفاعله ومزح بمعنی بازی کردن و خوشطبعی نمودن است و اسم
آن مزاح ومزاحه بضم میم است در هر دو ومزاح بکسر میم مصدر باب مفاعله است جوهری
گفته المزح الدعابة وقد مزح یمزح والاسم المزاح بالضم والمزاحة ایضا واما المزاح با
لکسر فهو مصدر مازحه وهما یتمازحان ودر قاموس مسطور است مزح کمنع مزحا
ومزاحة ومزاحا بضمهما دعب ومازحه ممازحة ومزاحا بالکسر ثنایا بفتح ثاء سه نقطه چهار
دندان پیش دهن را گویند که دو در بالا و دو در زیر است ومفرد آن ثنیّه است و در قاموس
مسطور است الثنیّة من الاضراس الاربع التی فی مقدّم الفم ثنتان من فوق وثنتان
من اسفل جوهری گفته الثنیّة واحدة الثنایا من السنّ اسرج بضم همزه و سکون سین
مهمله وفتح راء مهمله بند و ریسمانی را گویند که بسیر آن بندند و زره محکم که احاطه نماید بجمیع
بدن نیز اسرج گویند چنانچه خونبار را نیز میگویند ابن اثیر گفته الاسرج القدّ وهی ما یقدّ به
الاسیر والاسار بالکسر مصدره وهو ایضا الحبل والقدّ الذی یشدّ به الاسیر و در قاموس
مسطور است الاسرج بالضم الدرع الحصینة ومن الرجل الرهط الادنون بنا علیه
ممکن است که بوده باشد مراد حصار بند آن قصور وممکن است که بوده باشد لفظ حدیث
اسرّه بفتح همزه و کسر سین مهمله وفتح راء مشدده جمع سریر بمعنی صندلی و یا جمع سرار مثل کتاب
که بمعنی خطها است یعنی کرسیهای آن و یا خطوط و نشانهای آن در قاموس مسطور است
السرر جمعه اسرّة واسرار جوهری گفته است السرر کعنب واحد اسرار الکف والجبهة

وهی خطوطها وفی الحدیث تبرق اساریر وجهه وکذلک السرار لغة فی السرر والجمع
اسرّة مثل حمار واحمرة عرق بفتح عین مهمله وفتح راء مهمله یعنی صف خشت و آجر دیوار
وصف سپاهیان و مرغان وصف هر صف زده است و عِرق بکسر عین و سکون راء
بمعنی رگ جان و رگ درخت و کوه بلند و مکان مرتفع و عرصه خانه و چند معنی دیگر
آمده است وجمع عرق بسکون عین الفعل عروق واعراق وعراق است و حمل لفظ حدیث
شریف بر هر یک از این معانی ممکن است در مجمع البحرین مسطور است که حضرت امام بحق ناطق
جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام فرموده اند که انا ابن اعراق الثری یعنی منم پسر اصول زمین و ارکان
آن از ائمه هدی و انبیاء علیهم السلام مثل حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام و حاصل معنی کلام آنحضرت آنست
که منم پسر اصول [illegible] این منم تقدّم صیغه مفرد مذکر غایب است از فعل ماضی باب تفعّل ورم
بفتح واو وفتح راء مهمله خبر کردن و آماس نمودن است در قاموس مسطور است الورم
محرکة نتوّ وانتفاخ ورم کورث وتورّم انتفخ یعنی در کتاب مناقب مذکور مرسلا
روایت شده است که عید نزدیک بود و در بر مبارک حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام
جامهای کهنه و پاره بود و به تحقیق که نزدیک شده بود عید پس گفتند آن دو حضرت بمادر
عالیشان ایشان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که عید نزدیک است پسران فلان را دوخته اند از برای
ایشان جامهای فاخره آیا پس نمیدوزی تو از برای ما جامه بجهت عید ای مادر مهربان
پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام گفت در جواب ایشان که دوخته میشود از برای شما
ان شاء الله تعالی و نور دیدگان خود را خوشنود و دلشاد فرمود پس چون عید رسید حضرت
جبرئیل امین تمام ملک جلیل آمد و دو حله از حلهای بهشت سبز نزد حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله آورد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که چه خبر است ای برادر من
حضرت جبرئیل علیه السلام پس خبر داد حضرت جبرئیل علیه السلام بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
آنچه را که گفته بودند حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام از برای حضرت فاطمه زهرا

و ممکن است که بوده باشد مراد از آن حدیث حسن [illegible] که نقل کرده [illegible] مضمون آن را بعض از اصحاب الحدیث [illegible] خواهد شد بعد از این [illegible] سید ابی العلاء [illegible] علیه السلام صح

و آنچه گفته بود حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلم بجهت دلخوشی ایشان که دوخته میشود از برای شما
ان شاء الله تعالی پس گفت حضرت جبرئیل علیه السلم که فرمود خداوند عالمیان چون شنید
قول حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلم را که خوب نمیدانیم ما اینکه دروغ گو برآید حضرت فاطمه
زهرا علیهاالسلم و یا اینکه دروغ گو گردانیم حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلم را در آنچه گفته است
که دوخته میشود از برای شما ان شاء الله تعالی و سید حافظ دیلمی که از علمای اهل سنت است
باسناد خود روایت کرده است از انس بن مالک که او گفت که فرمود حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله که در آن وقت که اهل بهشت در بهشت قرار گرفته متنعم باشند
و اهل آتش در آتش جهنم معذب باشند در این وقت ببینند اهل بهشت نور مرتفع درخشنده
پس بگویند بعضی از اهل بهشت ببعض دیگر که چه چیز بود این نور روشن درخشنده شاید
که خداوند رب العزة مطلع بر ما گشته و نظر رحمت بسوی ما افکنده باشد پس گوید بجهت
ایشان رضوان خازن جنان که نه چنین است که گمان کرده اید شما بلکه حضرت امیر
المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلم بازی و خوشطبعی نمودند با حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلم
تبسم نمود حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلم پس تابید و روشن شد این نور که دیدید شما
از چهار دندان پیش دهان منور حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلم و باسند متصل روایت
کرده است از ابن عباس و او از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمودند که
چون بردند مرا بسوی آسمان و داخل بهشت عنبر سرشت شدم رسیدم بقصر حضرت فاطمه
زهرا علیهاالسلم پس دیدم من هفتاد قصر از یک دانه مرجان سرخ رنگ مرصع و مزین بمروارید
درهای آن قصرها و دیوارهای آنها و بند و حصار بند آنها و پایهای آنها و باکریها
و خطوط آنها همه از یک صنف واحد و درست بهم بود و با همه از یک رگ و یک اصل
بود که مرجان سرخ مرصع و مزین بمروارید باشد و از حضرت امام حسن علیه السلم روایت شده است
که آنحضرت فرمودند که نبود در دار دنیا عابدتر از حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلم حضرت فاطمه زهرا

ودانیکه حسن لکنتی

می ایستاد

می ایستاد در محراب عبادت بنماز تا اینکه خیز و ورم میکرد پاهای مبارک آنحضرت
بینما النبی صلعم والناس فی المسجد ینتظرون بلالا ان یاتی فیؤذن اذ اتی بعد زمان فقال
له النبی صلعم ما حبسک یا بلال فقال انی اجتزت بفاطمة وهی تطحن واضعة ابنها الحسن
عند الرحی وهی تبکی فقلت لها ایما احب الیک ان شئت کفیتک ابنک وان شئت کفیتک
الرحی فطحنت فذلک الذی حبسنی فقال النبی صلعم رحمتها رحمک الله اقول روی ابن شیرویه
فی الفردوس عن ابن عباس وابی سعید عن النبی صلعم قال فاطمة سیدة نساء العالمین ما خلا مریم
بنت عمران وعن المسور بن مخرمة عنه صلعم قال فاطمة بضعة منی فمن اغضبها فقد اغضبنی او اذاها
اذانی وعن عمر بن الخطاب عنه صلی الله علیه و آله فاطمة وعلی والحسن والحسین فی حظیرة القدس
فی قبة بیضاء سقفها عرش الرحمن عز وجل شرح اجتزت صیغه متکلم وحده است از فعل ماضی معلوم
باب افتعال و عین الفعل آنرا حذف نموده اند اجتزت یعنی گذشتم و گذر کردم جوهری گفته
الاجتیاز السلوک حظیرة القدس بهشت عنبر سرشت چنانچه بیت المقدس حظیرة المحاریب گویند
و اصل حظیره خانه را گویند که بجهت محافظت مال و اسباب سازند و حظر بمعنی منع است و در قاموس
مسطور است حظر الشی وعلیه منع وحجر والحظیرة کالحظر والجنة فیها و حظیرة القدس
الجنة در نهایه و مجمع البحرین مسطور است فی الحدیث لا یلج حظیرة القدس مدمن الخمر اراد بحظیرة
القدس الجنة قبه بضم قاف و تشدید بای بخط در زیر خیمه را گویند و گاه استعمال میشود در بناهای
سابقا مذکور شد در نسخه بهار الانوار که در این وقت در نظر فقیر است در بعضی نسخه لفظ حدیث دهی
تجی است و ظاهرش آنست که تصحیف مصحف باشد که راجع بحضرت امام حسن علیه السلم بوده باشد
چنانچه سابقا نیز مثل آن روایت مذکور شد و اشتباه در اینجا از کاتبان واقع شده خواهد بود
و نحوی ترجمه نمود که با هر دو مناسب و درست باشد و ظاهرش آنست که بوده باشد در حدیث
منقول از فردوس فقره و ما خلا مریم بنت عمران از جمله موضوعات سنیان و ممکن است که فرموده
باشد آنرا حضرت پیغمبر در اول حال حضرت فاطمه زهرا و بعد از قیام بعبادات و صبر بر مصائب

فقالت انا ارفق بابنی فاخذت

والأئمه وظهور اخلاص تمام رسیده باشد آنحضرت بشرف افضلیت زنان اولین وآخرین وکافه
نساء عالمین چنانچه مذکور شد قبل از این ونقل خواهیم کرد بعد از این از کتاب علل الشرائع وکتاب
دلائل الامامه طبری قول حضرت جبرئیل امین وملائکه مقربین یعنی شیخ فقیه زاهد ورام بن
عیسی بن ابی النجم الاشتری در کتاب تنبیه الخاطر روایت کرده است که روزی از روزها در
زمان حضرت رسول الله صلی الله علیه حضرت پیغمبر ... ومردمان در مسجد منتظر بودند که بیاید بلال موذن حضرت
پیغمبر صلی الله اذان بگوید آمد بلال بعد از ساعت وزمانی حضرت پیغمبر فرمودند بلال که
چه چیز نگهداشته تو را ای بلال که دیر کردی پس عرض کرد بلال که بدرستیکه من گذشتم
بحضرت فاطمه زهرا و آنحضرت آرد میکرد وگذاشته بود حضرت امام حسن را در نزد آسیا
و آنحضرت گریه میکرد پس عرض کردم من بخدمت حضرت فاطمه زهرا که کدام یک محبوبتر است در نزد تو اگر
میخواهی نگهداری کنم من پسر تو را واگر میخواهی من بگردانم از برای شما آسیا را آنحضرت فرمودند
که من نرم تر ومهربان ترم بفرزندم پس گرفتم من آسیا را و آرد کردم بجهت آنحضرت پس آن مشغول
شدم وآنست آن چیزی که نگهداشت مرا حضرت پیغمبر فرمودند بلال که رحم کردی تو بحضرت فاطمه زهرا
رحمت خدا [illegible] بر تو باد ایضا مولف کتاب طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه گفته که روایت کرده است
ابن شیرویه که از علمای اهل سنت است در کتاب فردوس از ابن عباس و از ابی سعید که ایشان هر دو
روایت کرده اند از حضرت پیغمبر که آنحضرت فرمودند که حضرت فاطمه زهرا سیده زنان
عالمیان است سوای مریم بنت عمران و از مسور بن مخرمه روایت کرده است که او
گفت که حضرت پیغمبر فرمودند که حضرت فاطمه زهرا پاره گوشتست از من پس هر که غضب
آورد او را بغضب آورده است مرا و یا اینکه آزار کند او را پس بتحقیق که
آزار کرده است مرا و از عمر بن الخطاب علیه اللعنة والعذاب روایت
کرده است که آن ملعون گفت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمودند که حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم وحضرت علی بن ابی طالب وحضرت امام حسن وحضرت

صلوات الله علیهم اجمعین والله اعلم

امام حسین علیه السلم

امام حسین علیهم السلم در بهشت عنبر سرشت خواهند بود در قبه سفیدی که بوده باشد سقف
آن قبه عرش خداوند رحمن عز وجل اقول ۵۲ قال السيد ابن طاوس رحمه الله في
كتاب سعد السعود قال وجدت في كتاب ما نزل من القرآن الكريم في النبي وأهل
بيته تاليف محمد بن العباس بن علي بن مروان قال حدثنا محمد بن القاسم بن عبيد
البخاري عن جعفر بن عبد الله العلوي عن يحيى بن هاشم عن جعفر بن سليمان
عن ابي هرون العبدي عن ابي سعيد الخدري قال اهديت الى رسول الله صلى الله
عليه وآله قطيفة منسوجة بالذهب اهداها له ملك الحبشة فقال رسول الله صلى الله
عليه وآله لاعطينها رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله فمد اصحاب
رسول الله اعناقهم اليها فقال رسول الله صلى الله عليه وآله اين علي قال
عمار بن ياسر فلما سمعت ذلك وثبت حتى اتيت عليا عليه السلم فاخبرته فجاء فدفع رسول
الله صلى الله عليه وآله القطيفة اليه فقال انت لها فخرج بها الى سوق البقيع
فنقضها سلكا سلكا فقسمها في المهاجرين والانصار ثم رجع الى منزله وما معه منها
دينار فلما كان من غد استقبله رسول الله صلى الله عليه وآله فقال يا ابا الحسن
اخذت امس ثلثة الاف مثقال من ذهب فانا والمهاجرون والانصار نتغدى
عندك غدا فقال علي نعم يا رسول الله فلما كان الغد اقبل رسول الله صلى الله
عليه وآله في المهاجرين والانصار حتى قرعوا الباب فخرج اليهم وقد عرق من
الحياء لانه ليس في منزله قليل ولا كثير فدخل رسول الله صلى الله عليه وآله و
دخل المهاجرون والانصار حتى جلسوا ودخل علي على فاطمة عليهما السلم فاذا هو
بجفنة مملوة ثريدا عليها عراق يفور منها ريح المسك الاذفر فضرب علي بيده عليها
فلم يقدر على حملها فعاونته فاطمة على حملها حتى اخرجها فوضعها بين يدي
رسول الله صلى الله عليه وآله فدخل على فاطمة فقال اي بنية انى لك هذا قالت

يا ابه هو من عند الله ان الله يرزق من يشاء بغير حساب فقال رسول الله صلى الله
عليه وآله الحمد لله الذي لم يخرجني من الدنيا حتى رأيت في ابنتي ما رأى زكريا
في مريم بنت عمران فقالت فاطمة يا ابتاه انا خير ام مريم فقال رسول الله صلى الله
عليه وآله انت في قومك ومريم في قومها نخ قطيفه در لغت عرب بالاپوشی را گویند
که بوده باشد کلک دار مثل مخمل وجمع آن قطایف وقطف بضم قاف وطاء مهمله
مثل صحیفه وصحایف وصحف ودر قاموس مسطور است القطيفة دثار مخمل ج قطائف
وقطف بضمتين ابن اثیر گفته القطيفة هي كساء له خمل جوهری ذکر کرده است القطيفة
دثار مخمل والجمع قطائف وقطف ايضا مثل صحيفة وصحف كانهما جمع قطيف وصحيف
سوق بضم سین مهمله بازار را گویند بعضی گفته اند که تذکیر وتانیث هر دو مستعمل میشود
وبعضی دیگر گفته اند که لفظ آن مؤنث است وتذکیر در آن غلط است بجهت آنکه تصغیر آن
سويقه است ومیگویند سوق نافقة وجمع آن اسواق است ودر حدیث واقع شده است
که شر بقاع الارض الاسواق وهي ميدان ابليس وسوق الليل بازاری بوده است
در مدینه طیبه وظاهرش آنست که خرید وفروش در وقت شام در آنجا میشده باشد
جوهری گفته است السوق يذكر ويؤنث نقض صیغه مفرد مذکر غایب است از فعل ماضی
معلوم یعنی برهم زد وشکافت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آن قطیفه را در قاموس
مسطور است النقض في البناء والحبل والعهد وغيره ضد الابرام كالانتقاض و
التناقض صاحب کشاف گفته است النقض الفسخ وفك التركيب سلك بکسر
سین مهمله وسکون لام خیط ونخ را گویند وجمع آن سلك بضم سین وضم لام است
وجمع جمع آن اسلاك وسلوك است جوهری گفته السلك الخيط والسلك بالفتح
مصدر قولك سلكت الشيء في الشيء فانسلك اي ادخلته فيه فدخل در قاموس
مسطور است السلك بالكسر الخيط [illegible] بها ج سلك ج اسلاك وسلوك وسلكه سلكا

یعنی

یعنی نخ نمود آنحضرت عم آن قطیفه را وظاهرش آنست که تمامی تار وپود آن قطیفه
بوده است مفتول طلا چنانچه حال نیز معمول است که میبافند پرده در مبارک خانه کعبه
معظمه وکتیبه جامه خانه مبارکه را از مفتول طلا قبل از این مکرر مذکور شد که جفنه
بفتح جیم کاسه بهین بسیار بزرگ را گویند مثل طشت وطبق خمیر يفوح صیغه مفرد مذکر
غایب است از فعل مضارع معلوم وفوران بوی بهین ومنتشر شدن آنرا گویند در قاموس
مسطور است فاح المسك فوحا بالضم وفوحانا تحركت انتشرت ضرب در این حدیث ضرب
بمعنی اخذ چنانچه مفسرین در تفسیر آیه وافی هدایه ضرب لكم مثلا من انفسكم ذکر کرده اند
وبمعنی مد که مراد دراز کردن دست وبمعنی حرکت دادن بقوت چنانچه لغویین
ذکر کرده اند مناسبت عراق بضم عین وتخفیف آن وادی فدك ويذكر [illegible] وقد يؤنث وتمام از
احوال عمار قبل از این مذکور شد هر گاه خواهند رجوع بآنجا فرمایند یعنی مؤلف کتاب
طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه میگوید که گفته است سید نقیب زاهد وفقیه عالم عامل
جمال العارفين ابي القسم علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن طاوس الحسني قدس الله
روحه در کتاب سعد السعود که یافتم من در کتاب مذکور اهل سنت که تالیف نموده است
آنرا محمد بن عباس بن علي بن مروان واو روایت کرده است بسند مزبور از ابی
خدری که او گفت که بهدیه آوردند بسوی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله بالاپوشی که بافته
شده بود [illegible] هدیه فرستاده بود آنرا پادشاه حبشه بجهت آنحضرت پس حضرت
رسول الله صلی الله علیه وآله فرمودند که هر آینه عطا میکنم آنرا بمردی که دوست میدارد
خداوند عالمیان او را ورسول خدا نیز او را دوست میدارند او را حق تعالی وپیغمبر برگزیده
او پس دراز کردند اصحاب کرام آنحضرت گردنهای خود را بسوی آن بالاپوش
پس فرمود حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله که کجاست حضرت علی بن ابیطالب
علیه السلام گفت عمار بن یاسر علیه الرحمه که پس چون شنیدم من آنرا از حضرت

ممکن است توجیه فقره انت في قومك ومريم في قومها
که مقصود [illegible] مریم بنت عمران در [illegible]
و [illegible] افضل [illegible] زهرا علیها السلام [illegible]
وجمیع زنان عالم
والله اعلم
صح

پیغمبر صلی الله علیه و آله حسنم و بخدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر غربت تمام شتافتم و
بآن حضرت خبر دادم پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله آن بالاپوش را بآنحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
عطا کرد و فرمود که تو لایق و سزاواری بآن پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آن
بالاپوش را برداشت و بیرون آمد بسوی سوق اللیل که بازاری بوده است
در مدینه مشرفه پس بشکافت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آن بالاپوش را نخ نخ و نخهای
طلای آنرا بیرون آورد و پس قسمت کرد آنرا بمهاجرین و انصار بعد از آن برگردید
آنحضرت بمنزل مبارکش و نبود با آنحضرت از آن دیناری پس چون فردای آن
روز شد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روی منور خود را بجانب حضرت امیرالمؤمنین
نمود و فرمود که یا ابا الحسن گرفتی تو دیروز سه هزار مثقال طلا پس من و جمیع مهاجرین و
انصار مهمان تو ایم فردا و چاشت میل میکنیم در نزد تو صباح حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
عرض کردند که بلی خوب است چنین باشند یا رسول الله پس چون فردای آن روز شد
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله با جمیع مهاجرین و انصار رو آوردند بجانب خانه
منوره حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تا اینکه رسیدند و در را زدند پس بیرون آمد
بسوی ایشان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و بتحقیق که عرق کرده بود آنحضرت از
راه شرم و حیا بجهت اینکه نبود در خانه مبارکه آنحضرت کم و نه بسیار پس چون حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام در را گشود و استقبال حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و اصحاب
آنحضرت نمود داخل شد بخانه مبارکه آنحضرت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و داخل شدند
جمیع مهاجرین و انصار تا اینکه نشستند جمیع ایشان باشتهای تمام بجهت خوردن
چاشت علیهم در دولت سرای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
نزد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که شاید آن بضعة الرسول تدارکی بجهت رفع خجالت

آنحضرت نماید پس دید ناگاه در نزد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام کاسه بهشتی بسیار بزرگ
مثل طشت و طبق مملو از ثرید و در آن بود پارهای گوشت و منتشر میشود از آن
بوی مشک بسیار خوشبو پس گرفت بدست مبارکش آنرا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
و با اینکه دراز کرد آنحضرت دست خود را بر آن و با حرکت داد بدست مبارکش آنرا
پس نتوانست حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با آن همه قوت و قدرت که بر دارد آنرا
پس یاری و همراهی نمود حضرت فاطمه زهرا علیها السلام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را در
برداشتن آن تا اینکه بیرون آورد حضرت امیرالمؤمنین آنرا و گذاشت بر زمین در پیش
روی حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین پس چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
آنرا مشاهده نمود برخاسته بنزد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام آمد و فرمود که ای دختر
گرامی من از کجا آمده است از برای تو این طعام حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عرض کرد
که ای پدر عالیمقدار آمده است آن از جانب خداوند عالمیان بدرستیکه حق تعالی
روزی میدهد بهر که میخواهد بیکران و بازیاده از حد حساب پس حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله فرمودند که شکر و سپاس خداوند آنچنانیرا سزاست که بیرون نبرد مرا از دنیا
تا اینکه دیدم در دخترم آنچه را که دیده بود حضرت زکریا علیه السلام در مریم دختر عمران پس
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عرض کرد بخدمت آنحضرت که ای پدر بزرگوار من بهترم یا
مریم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که تو بهتری در میان قوم خود است و او بهتر
بود در میان قوم خودش مصباح الانوار عن ابی جعفر علیه السلام قال اقبلت
فاطمة الی رسول الله صلی الله علیه و آله تعرف فی وجهها الخمص قال یعنی الجوع
فقال لها یا بنیة ههنا فاجلسها علی فخذه الایمن فقالت یا ابتاه انی جائعة
فرفع یدیه الی السماء فقال اللهم رافع الوضعة و مشبع الجاعة اشبع فاطمة بنت
نبیک قال ابو جعفر علیه السلام فلا والله ما جاعت بعد یومها حتی فارقت الدنیا

وعن امیر المؤمنین علیه السلم قال ان فاطمة بنت محمد صلی الله علیه وآله وجدت علة
فجاءها رسول الله صلی الله علیه وآله عائداً فجلس عندها وسألها عن حالها فقالت
انی اشتهی طعاماً طیباً فقام النبی الی طاق فی البیت فجاء بطبق فیه زبیب و
کعک واقط وقطف عنب فوضعه بین یدی فاطمة فوضع رسول الله صلی الله
علیه وآله یده فی الطبق وسمی الله وقال کلوا بسم الله فاکلت فاطمة ورسول الله
صلی الله علیه وآله وعلی والحسن والحسین علیهم السلم فبینما هم یاکلون اذ وقف
سائل علی الباب فقال السلم علیکم اطعمونا مما رزقکم الله فقال النبی صلی الله
علیه وآله اخسأ فقالت فاطمة یا رسول الله ما هکذا تقول للمسکین فقال
النبی صلی الله علیه وآله انه الشیطان وان جبرئیل جاءکم بهذا الطعام من الجنة
فاراد الشیطان ان یصیب منه وما کان ذلک ینبغی له وعن حذیفة قال کان
النبی صلی الله علیه وآله لا ینام حتی یقبل عرض وجنة فاطمة او بین ثدییها
وعن جعفر بن محمد علیهما السلم قال کان رسول الله صلی الله علیه وآله لا ینام حتی
یضع وجهه الکریم بین ثدیی فاطمة شرح خمص بفتح خاء معجمه و سکون میم و صاد
مهمله بمعنی گرسنگیست چنانچه در لفظ حدیث مذکور است لغویین نیز ذکر کرده اند و قول
حق تعالی که فرموده است ذلک بانه لا یصیبهم ولا مخمصة مفسرین تفسیر کرده اند مخمصه
بمجاعه و گفته اند که مخمصه مصدر است مثل مغضبه در نهایه مسطور است الخمص و
الخمصة والمخمصة الجوع والمجاعة ومنه حدیث جابر رأیت النبی خمصاً شدیداً
طاق طاق وطاقچه ایست که در زبان فارسی استعمال میکنند جوهری تصریح نموده که آن
کلمه فارسی معرب است وجمع آن در لغت عرب طاقات وطیقان است طبق بفتح
طاء مهمله وفتح باء موحده در زبر در لغت عرب بچندین معنی آمده و انسب در اینمقام بمعنی
آنچیزیست که چیزی خورند از آن مثل خوان و خوانچه صاحب قاموس در ضمن معانی طبق

ظاهراً ولانصب

گفته

گفته والذی یتکل علیه وجمع آن اطباق باتفاق است صاحب قاموس در جمع
آن اطبقه را نیز ذکر کرده است صاحب مجمع البحرین اطباق را مثال داده باطباق مثل اسباب
جمع آنرا نقل نموده زبیب بر وزن نصیر مویز را گویند و آن اسم جمع است و واحد آن
زبیبه است و می آید لفظ زبیب بعنوان تذکیر و تانیث میگویند هو الزبیب و گویند
هی الزبیب و از عبارت قاموس معلوم میشود که انگور خشک را نیز زبیب میگویند
کعک بفتح کاف و سکون عین است و با تاء وحدت نیز در احادیث بلفظ کعکه
وارد شده و جمیع لغویین تصریح کرده اند که کعک نانیست مشهور و لفظ آن فارسی معرب است
در فرهنگ مسطور است که کاک در لغت فارسی بمعنی خشک است ونانیرا که از آرد خشک
پخته باشند کاک گویند ومعرب آن کعک است ظاهر اقط آنست که تحقیق مشهور باشد اقط
بفتح همزه و کسر قاف کشک را گویند ممکن است که بوده باشد مراد از آن پنیر بجهت آنکه
آنچه ذکر کرده اند در تحقیق آن لغویین نزدیک بتحقیق پنیر است جوهری گفته است که
گاه است ساکن میکنند قاف را و نقل میکنند حرکت آنرا بهمزه در شعر اما از عبارت قاموس
ظاهر میشود که بدون ضرورت شعر میگویند اقط بفتح وضم و کسر همزه با سکون قاف در
هر سه و بفتح همزه و کسر قاف مثل کتف چنانچه مشهور و متفق علیه است و بفتح همزه و ضم قاف
بر وزن رجل و بکسر همزه و کسر قاف مثل ابل و جمع آن اقطان است قطف بکسر قاف
و سکون طاء مهمله خوشه را گویند و جمع آن قطاف و قطوف است در قرآن مجید که در سوره
مبارکه الحاقه واقع شده است قطوفها دانیة بجمع قطف مذکور است ابن اثیر در نهایه
گفته است که مکرر واقع شده است لفظ قطف در احادیث و بفتح روایت کرده اند
آنرا محدثین و بدرستیکه آن بکسر است جزم و تحقیق لغویین ذکر کرده اند که قطف بفتح قاف
مصدر و بمعنی چیدن است اخسأ فعل امر است و ماضی آن خسأ از باب منع
آمده است فعل آن متعدی و لازم میگویند خسأ الکلب یعنی دور کرد سگ را باذلت

وخواری ومیگویند اخسأ الکلب یعنی دور شد سگ باخفت وخواری واصل معنی آن ابعاد
باکراه است چنانچه دور میکنند از خود سگ را باخفت وخواری وناخوشی وبهمین معنی است
در آیهٔ مبارکه که در سوره مؤمنین واقع شده قال اخسئوا فیها ولا تکلمون شیخ طبرسی
علیه الرحمه در تفسیر مجمع البیان بیان نموده که آن بمعنی کردن زجر است بجهت اینکه دور
شو واز الخسئ یعنی دور شو دور شو ونکو لی آنرا از روی قهر وغضب وچند بضم وفتح وکسر
واو مشددی زور را گویند که در فارسی گوشه نامند وتحقیق لغات وذکر لغویین در آنجا
مذکور شد هرگاه خواهند رجوع بآنجا فرمایند وآنکه در حدیث حذیفه البیت آنست که بوده
باشد بمعنی واو جمع چنانچه نقل کرده اند علمای علم نحو ومفسرین ذکر کرده اند در آیه وافی
در آیهٔ سوره مبارکه نور ولا علی انفسکم ان تأکلوا من بیوتکم او بیوت آبائکم ودر توجیه
اثبیت روایت بواو ودر مثل این حدیث که مذکور شد سابقا ومعنوی آنست آنچه روایت
شده است بعد از آن وممکن است که بوده باشد بمعنی بل والله اعلم یعنی شیخ عالم فاضل
شیخ هاشم بن محمد علیه الرحمه در کتاب مصباح الانوار روایت کرده است از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرمودند که آمد حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام بسوی پدر عالیمقدارش
حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله پس آنحضرت دانست از رنگ وروی مبارک حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلام گرسنه بودن آنحضرت را پس فرمودند بآنحضرت که ای دختر گرامی من
اینجا یعنی نزد من بیا ودر برمن بنشین پس نشانید حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلام را بر بالای ران وزانوی راست مبارک خود پس حضرت فاطمهٔ زهرا
علیها السلام عرض کرد که ای پدر عالیمقدار من بدرستیکه من گرسنه ام پس آنحضرت دو
دستهای مبارک خود را بجانب آسمان بر داشت وگفت که ای خداوند
من تویی بلند کنندهٔ زبر دستان وسیر کننده گرسنگان سیر گردان حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلام دختر پیغمبر بر گزیده است را حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند

که قسم بخداوند عالمیان که گرسنه نشد حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام بعد از آن روز تا
اینکه مفارقت از دار دنیا بسرای عقبی فرمود واز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت
کرده است که آنحضرت فرمودند که بدرستیکه حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام دختر گرامی
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله صاحب آزارش پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
بعیادت آنحضرت تشریف ارزانی نموده آمد ودر نزد آنحضرت نشست وپرسید از فرزند
دلبندش احوالش را حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام عرض کرد بخدمت پدر عالیقدرش حضرت
رسول الله صلی الله علیه وآله که بدرستیکه دلم میخواهد وخواهش میکنم بطعام پاکیزه پس حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله برخاست بسوی طاقی در آنخانه واز آن طاقچه آورد خوانچه که بود
درمیان آن مویز ونان تخمیخ وکشک ویا پنیر وخوشهٔ انگور پس آن خوانچه را آنحضرت
گذاشت در پیش حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام پس حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله
دست مبارک خود را در آن طبق گذاشت وگفت بسم الله وفرمود که بگویید بسم الله
وبخورید پس خوردند از آن نعمتهای بهشت عنبر سرشت حضرت فاطمهٔ زهرا وحضرت
امیر المؤمنین وحضرت امام حسن وحضرت امام حسین علیهم السلام ودر اثنای اینکه میخوردند از آن
از آن طعام بهشت عنبر سرشت در اینوقت ایستاد سائلی بر در خانهٔ مبارکهٔ آنحضرت وگفت
السلام علیکم اطعام کنید وبدهید بما از آنچه روزی کرده است حق تعالی آنرا بشما حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله از روی قهر وغضب فرمود که دور شو واو را مثل سگ بخواری
وذلت دور نمود بعد از آن حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام عرض کرد که یا رسول الله هرگز
نفرموده بودید چنین از برای مسکین ونبود قاعدهٔ شما همچنین با سائل وفقیر حزین آنحضرت
فرمودند که بدرستیکه بود او شیطان لعین وبدرستیکه چون آورد حضرت جبرئیل
از برای شما این طعام را از بهشت برین اراده کرد شیطان اینکه بخورد از این
طعام بهشت حلال ونبود این سزاوار او از برای شیطان بجهت اینکه دور کرده شده است

او را از حشمش خداوند عالمیان و از حذیفة الیمان روایت کرده است که او گفت که قاعده
و داب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آن بود که نمیخوابید تا آنکه میبوسید گونهٔ منورهٔ
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را و میان دو پستان آنحضرت را و روایت کرده است از
حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که آنحضرت فرمود که قاعده و دستور
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آن بود که نمیخوابید آنحضرت تا آنکه میگذاشت روی منور
گرامی خود را میان دو پستان مبارک حضرت فاطمه زهرا علیها السلام علل القطان عن
السکری عن الجوهری عن شعیب بن واقد عن اسحق بن جعفر بن محمد بن علی بن زید بن
علی قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول انما سمیت فاطمة علیها السلام محدثة
لان الملائکة کانت تهبط من السماء فتنادیها کما تنادی مریم بنت عمران فتقول
یا فاطمة ان الله اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین یا فاطمة اقنتی
لربک و اسجدی و ارکعی مع الراکعین فتحدثهم و یحدثونها فقالت لهم ذات لیلة
الیست المفضلة علی نساء العالمین مریم بنت عمران فقالوا ان مریم کانت سیدة
نساء عالمها و عالمها و سیدة نساء الاولین و الآخرین کتاب دلائل الامامة للطبری
[سیدة نساء عالمها و ان الله عز و جل جعلک]
عن محمد بن هرون بن موسی التلعکبری عن الصدوق مثله مح آیه مبارکه که در
شان حضرت مریم علیها السلام نازل شده در سورهٔ آل عمران است بعضی از مفسرین ذکر کرده‌اند
که مراد از ملائکه حضرت جبرئیل است بنا علیه در اینجا نیز با حضرت فاطمه زهرا علیها السلام حضرت
جبرئیل خواهد بود و قنوت در لغت بمعنی طاعت و خشوع و نماز و دعا و عبادت و قیام
و طول قیام و سکوت و عبودیت و اطاعت و قیام بحقوق از زوج آمده و در هر جا هر یک
از معانی مذکوره که مناسب باشد مستعمل میشود و در شان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام جمیع
معانی مذکوره مناسب است حق تعالی در سورهٔ مبارکهٔ البقره فرموده کل له قانتون
یعنی همه مطیع و منقاد خداوند عالمیانند و بعضی گفته‌اند که مقر و معترفند بر بندگی و عبودیت

حق تعالی و در سورهٔ مبارکهٔ احزاب فرموده و من یقنت منکن لله و رسوله یعنی قیام
بطاعت و فرمان برداری نماید و در سورهٔ مبارکهٔ تحریم فرموده
عسی ربه ان طلقکن ان یبدله ازواجا خیرا منکن مسلمات مؤمنات قانتات
و ایضا در سورهٔ مبارکهٔ نساء فرموده فالصالحات قانتات یعنی قیام نمایندگان بحقوق
شوهران و اطاعت کنندگان اند بحسب ایشان و در سورهٔ مبارکهٔ البقره فرموده
و قوموا لله قانتین یعنی دائمین و یا طول دهندگان در قنوت و بعضی گفته‌اند یعنی
ساکتین و صامتین و روایت کرده‌اند از زید بن ارقم که او گفت در ابتدای اسلام
ما حرف میزدیم در اثنای نماز تا آنکه نازل شد و قوموا لله قانتین یعنی ساکتین
پس سکوت نمودیم بعد از آن در نماز و در سورهٔ مبارکهٔ زمر فرموده امن هو قانت
آناء اللیل ساجدا و قائما یحذر الآخرة و یرجو رحمة ربه قل هل یستوی الذین یعلمون
و الذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب یعنی نماز گزارنده و عبادت کننده است
در ساعات شب روایت شده است که این آیه مبارکه نازل شد در شان حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام جوهری گفته که اصل در معنی قنوت طاعت است بعد از آن نامیده اند
بقیه معانی را بآن شیخ طبرسی علیه الرحمه گفته است که اصل در قنوت دوام است بعد از آن
استعمال شده است در معانی دیگر و هر یک از معانی مذکوره آیات و احادیث
واقع شده است که مناسبت بمعنی مذکور دارد و اصطفا بمعنی برگزیدن و لطف نمودنست
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر آیهٔ مبارکه روایت شده است که آنحضرت فرموده‌اند
که مراد اینست که حق تعالی برگزید ترا ای مریم از برای ذریهٔ انبیا یعنی که ترا از ذریهٔ پیغمبران
اولوا العزم خود فرموده و پاک گردانید ترا از عمل ناشایست و برگزید ترا از برای ولادت
حضرت عیسی علیه السلام بدون شوهر شیخ طبرسی علیه الرحمه در تفسیر مجمع البیان بعد از ذکر احادیث
شریف بیان نموده که بیرون آمده اصطفا بسبب تکرار که فرموده آنحضرت از تکرار بجهت

انکه میشود بنا بر آنچه حضرت فرمود و لفظ استعمل در دو معنی مختلف یعنی در اوّل استعمال
شده است در معنی که مخالف و مغایر است با معنی که استعمال شده است در آن ثانیا
پس بعمل نیامد مطلقا تکراری که ناخوش است در کلام فصحا بنا علیه که بهترین زنان حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلام نحوی ترجمه خواهد نمود که مبرا باشد از تکرار و موافق باشد با آنچه فرموده است
در آیهٔ مبارکه سجود بر رکوع بعضی گفته اند که جهت آنست که واو دلالت نمیکند بر ترتیب
بلکه از برای مطلق جمع و اشتراکست و بعضی گفته اند که واسجدی یعنی سجده شکر گزار
از برای خداوند عالمیان واركعی یعنی نماز را بجای آر با نماز گزارندگان و بعضی
گفته اند که یعنی نماز را با جماعت ادا نمای بخاطر کمترین میرسد که ممکن است که چون سجود
اشرف و افضل از رکوع است و نهایت انقیاد و تذلّل از آن معلوم میشود بجهة انکه
میگذارد بنده اشرف اعضای خود را که رو و پیشانیست بر زمین بجهة آن مقدم
داشته باشد آنرا حضرت رب العالمین و احادیث کثیره بر فضیلت سجده وارد شده
از انجمله انکه بنده در هیچ حالت نزدیکتر نیست بدرگاه حق تعالی از حالت سجده و
جایز نیست سجده بجهت غیر خداوند عزّ و جلّ و اوست مخصوص بسجده و غیر ذلک والله اعلم
صحیح شیخ فقیه ابو جعفر محمّد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمة روایت کرده است
در کتاب علل الشرایع بسند معتبر مذکور از اسحق بن جعفر نوادهٔ حضرت امام زین
العابدین علیه السّلم که او گفت که من شنیدم از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمّد الصادق
علیهما السلم که آنحضرت میفرمود که بدرستیکه نامیده شد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم محدثه
بجهت انکه فرود می آمدند ملائکه مقربین و یا حضرت جبرئیل امین علیه السّلم از آسمان
پس ندا میکردند آنحضرت را همچنانکه ندا میکردند حضرت مریم بنت عمران علیها السّلم را
پس میگفتند ملائکه مقربین و یا میگفت حضرت جبرئیل امین که ای حضرت فاطمه زهرا
علیها السّلم بدرستیکه خداوند عالمیان برگزید و اختیار کرد ترا بانکه آفرید ترا از

حضرت امام محمّد باقر علیه السلام مریم بنت عمران ... شده است صح

نعیم

نعیم بهشت عنبر سرشت و بیرون آورد ترا از صلب طاهر پاک بهترین پیغمبران حضرت
محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله و از رحم پاکیزهٔ حضرت خدیجهٔ کبری علیها السلم نیکوترین زنان
عالمیان و تزویج فرمود ترا بآنحضرت علی مرتضی علیه السّلم خوبترین جمیع اوصیا و اصفیا
و پاک و پاکیزه گردانید ترا بسبب ایمان کامل از پلیدی کفر و شک و ریب و یا
بسبب توفیق کثرت طاعات و عبادات از پلیدیهای عصیان و نقصان و یا آنکه
پاک و پاکیزه گردانید ترا از آلودگی کثافتها مثل حیض و نفاس که میباشد از برای
زنان و یا آنکه پاک و پاکیزه گردانید ترا از اخلاق ذمیمه و اوصاف ردیه و بر
گزید و اختیار کرد ترا بر زنان جمیع عالمیان بانکه گردانید ترا مادر خلفاء و ائمهٔ
هدی علیهم السلم الی یوم القیام فی الواقع این معنی بغایت دقیق است بجهت آنکه نسب
ارجمند وصایت و خلافت خداوند عالمیان بعد از اندک زمانی از ذریه و رحم
حضرت مریم علیها السلم منتقل شد برحم و ذریهٔ دیگر و همچنین بود در سایر زنان بعد از ائمهٔ
خدا که منتقل میشد از رحمی برحمی دیگر امّا بعد از حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السّلم الی یوم القیام
در ذریه و رحم آنحضرت باقی و منتقل نشد برحم و ذریهٔ دیگر و اشاره باینست قول خداوند
عالمیان در سورهٔ مبارکهٔ زخرف وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ ای حضرت فاطمه
زهرا علیها السلم و ایم مدار بندگی باخلاص خداوند عالمیان را و یا طول بده ایستادن
در نماز را و یا نیکو قیام کن بحقوق شوهر عالیمقدارت که بهترین خلق اولین و آخرین است
بعد از حضرت رسول رب العالمین صلی الله علیه و آله اجمعین الی یوم الدین و یا بهر یک
و یا بجمیع معانی مذکوره در شرح بجهت محض رضای خداوند عالمیان و سجده کن از برای
پروردگارت بعد از قیام بطاعات سجدهٔ شکر توفیق عبادات و طاعات و رکوع کن
با رکوع کنندگان که امر باشد بنماز و یا بنماز جماعت چنانچه مذکور شد در شرح پس آمدند

ملائکه مقربین و با حضرت جبرئیل امین علیه السلم نیز و حضرت فاطمه زهرا علیها السلم پس حدیث
میکرد و حرف میزد آنحضرت با ایشان و حدیث میکردند و حرف میزدند ایشان با
حضرت فاطمه زهرا علیها السلم پس گفت در شبی از شبها حضرت فاطمه زهرا علیها السلم با ایشان
که آیا نیست تفضیل داده شده بر جمیع زنان عالمیان حضرت مریم بنت عمران علیها السلم
پس گفتند ملائکه مقربین و یا گفت حضرت جبرئیل امین علیه السلم در جواب بحضرت فاطمه
زهرا علیها السلم که بدرستیکه بود حضرت مریم علیها السلم سیده و بزرگ زنان عالم خودش
و بدرستیکه گردانیده است خداوند عز و جل تو را سیده و بزرگ زنان عالم خودت
و عالم حضرت مریم علیها السلم و سیده و بزرگ زنان اولین و آخرین ایضا شیخ عالم فاضل
مشهور شیخ محمد بن جریر الطبری علیه الرحمه در کتاب دلائل الامامه بسند مذکور از شیخ
جلیل القدر صدوق علیه الرحمه مثل این حدیث را روایت کرده است ۵۵ اخبرنی عن عبد الله
بن الحسن المؤدب عن احمد بن علی الاصبهانی عن ابراهیم بن محمد الثقفی عن
اسمعیل بن بنان قال حدثنا علی بن جعفر الحضرمی بمصر منذ ثلثین سنة قال
حدثنا سلیمان قال محمد بن ابی بکر قرأ وما ارسلنا من قبلک من رسول ولا نبی
ولا محدث قلت وهل یحدث الملائکة الا الانبیاء قال ان مریم لم تکن نبیة وکانت
محدثة وام موسی بن عمران کانت محدثة ولم تکن نبیة وسارة امرأة ابرهیم قد
عاینت الملائکة فبشروها باسحق ومن وراء اسحق یعقوب ولم تکن نبیة و
فاطمة بنت رسول الله صلعم کانت محدثة ولم تکن نبیة قال الصدوق ره قد اخبر الله
عز و جل فی کتابه بانه ما ارسل من النساء احدا الی الناس فی قوله تبارک وتعالی
وما ارسلنا قبلک الا رجالا نوحی الیهم ولم یقل نساء والمحدثون لیسوا برسل
ولا انبیاء شرح محدثة بضم میم و فتح حاء مهمله و فتح دال مهمله مشدده و ثاء مثلثه صیغه مفرد مذکر

اسم مفعولست

اسم مفعولست و محدثة بفتح ایضا ملحق بهاء تانیث مفرد مونث آنست و محدثون بفتح
مذکور با رجع صیغه جمع مذکر آنست و دخول زنان محدثة در محدث و محدثون بعنوان
تغلیب است شمه از احوال حضرت ساره در شرح حدیث شانزدهم و شمه از مناقب محمد بن ابی بکر
در شرح فقره حدیث سی و نهم همین باب سابقا مذکور شد هرگاه خواهند که معرفتی باحوال
ایشان بهم رسانند رجوع بآنجا فرمایند یعنی شیخ فقیه ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن
بابویه القمی علیه الرحمه بسند معتبر مذکور در کتاب علل الشرایع روایت کرده است که محمد بن ابی بکر
قرائت کرد یا چون قرائت کرد آیه مبارکه را که در سوره حج است باین نحو وما ارسلنا
من قبلک من رسول ولا نبی ولا محدث گفت سلیمان راوی حدیث که من گفتم باو که آیا
حدیث میکنند و حرف میزنند ملائکه مقربین مگر با انبیاء و مرسلین گفت محمد بن ابی بکر در جواب که
بدرستیکه حضرت مریم بنت عمران علیها السلم نبود پیغمبر و حال آنکه بود محدثة چنانچه ناطق است
باین قول خداوند عالمیان که فرموده است در سوره آل عمران واذ قالت الملائکة یا مریم
ان الله اصطفاک وطهرک واصطفاک علی نساء العالمین یا مریم اقنتی لربک
واسجدی وارکعی مع الراکعین و ایضا در سوره مبارکه مذکوره فرموده اذ قالت الملائکة
یا مریم ان الله یبشرک بکلمة منه اسمه المسیح عیسی بن مریم وجیها فی الدنیا والآخرة
ومن المقربین و مادر حضرت موسی علیه السلم محدثة بود چنانچه حق تعالی اخبار نموده است
باین در سوره مبارکه قصص واوحینا الی ام موسی ان ارضعیه فاذا خفت علیه فالقیه
فی الیم ولا تخافی ولا تحزنی انا رادوه الیک وجاعلوه من المرسلین و حال آنکه نبود
والده حضرت موسی پیغمبر و ساره زوجه حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلم تحقیق که دید برای
العین ملائکه مقربین را پس بشارت دادند ملائکه مقربین باو بتولد حضرت اسحق علیه السلم از او
و بتولد حضرت یعقوب علیه السلم بعد از حضرت اسحق ع از ذریه او چنانچه حق تعالی اخبار فرموده است

بان در سوره مبارکه هود وَامْرَاَتُهُ قَآئِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِاِسْحٰقَ وَمِنْ وَرَآءِ اِسْحٰقَ
يَعْقُوبَ قَالَتْ يَا وَيْلَتٰى ءَاَلِدُ وَاَنَا عَجُوزٌ وَهٰذَا بَعْلِى شَيْخًا اِنَّ هٰذَا لَشَىْءٌ عَجِيبٌ قَالُوا
اَتَعْجَبِينَ مِنْ اَمْرِ اللهِ رَحْمَتُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ اَهْلَ الْبَيْتِ اِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ وحال
آنکه نبود حضرت ساره پیغمبر و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام محدثه بود چنانچه در احادیث کثیره متواتره
واقع شده ونبود حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پیغمبر گفته است شیخ جلیل القدر صدوق علیه
رحمة الله الملک الغفور بعد از نقل این روایت در کتاب مذکور که بدرستیکه اخبار فرموده است
خداوند عالمیان در قرآن مجید باینکه نفرستاده است احدی از زنان را برسالت بسوی مردمان
در قول مبارکش که در سوره انبیاست وَمَا اَرْسَلْنَا قَبْلَكَ اِلَّا رِجَالًا نُوحِى اِلَيْهِمْ فَاسْئَلُوا
اَهْلَ الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ونفرموده نساء یعنی بنص آیه وافی هدایه معلوم میشود که باید
بوده باشد رسول و پیغمبر البته مرد و محدثون نیستند رسولان و نه پیغمبران پس جایز است که
بوده باشد زن محدثه و مرد که نبوده باشد رسول و نبی بوده باشد محدث عو اَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ
وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِئَابٍ عَنْ اَبِى عُبَيْدَةَ قَالَ سَاَلَ اَبَا
عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْضُ اَصْحَابِنَا عَنِ الْجَفْرِ فَقَالَ هُوَ جِلْدُ ثَوْرٍ مَمْلُوٌّ عِلْمًا فَقَالَ لَهُ مَا
الْجَامِعَةُ فَقَالَ تِلْكَ صَحِيفَةٌ طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فِى عَرْضِ الْاَدِيمِ مِثْلُ فَخِذِ الْفَالِجِ فِيهَا
كُلُّ مَا يَحْتَاجُ النَّاسُ اِلَيْهِ وَلَيْسَ مِنْ قَضِيَّةٍ اِلَّا وَفِيهَا حَتَّى اَرْشُ الْخَدْشِ قَالَ لَهُ
فَمُصْحَفُ فَاطِمَةَ فَسَكَتَ طَوِيلًا ثُمَّ قَالَ اِنَّكُمْ لَتَبْحَثُونَ عَمَّا تُرِيدُونَ وَعَمَّا لَا تُرِيدُونَ اِنَّ فَاطِمَةَ مَكَثَتْ
بَعْدَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَمْسَةً وَسَبْعِينَ يَوْمًا وَقَدْ كَانَ دَخَلَهَا حُزْنٌ
شَدِيدٌ عَلَى اَبِيهَا وَكَانَ جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَاْتِيهَا فَيُحْسِنُ عَزَاءَهَا عَلَى اَبِيهَا وَيُطَيِّبُ
نَفْسَهَا وَيُخْبِرُهَا عَنْ اَبِيهَا وَمَكَانِهِ وَيُخْبِرُهَا بِمَا يَكُونُ بَعْدَهَا فِى ذُرِّيَّتِهَا وَكَانَ عَلِىٌّ
يَكْتُبُ ذٰلِكَ فَهٰذَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ شرح جَفْرٌ بفتح جیم و سکون فا متصل براء مهمله درش

آن

آنست که بوده باشد در لغت بمعنی صندوق بزرگ مدور که ساخته باشند آنرا از چرم
یا چوب و یا از چوب و چرم بجهت آنکه ذکر کرده است صاحب قاموس وغیره لغویین
اَلْجَفْرَةُ بِالْفَتْحِ جَوْفُ الصَّدْرِ اَوْ مَا يَجْمَعُ الْبَطْنَ وَالْجَنْبَيْنِ وَسَعَةٌ فِى الْاَرْضِ مُسْتَدِيرَةٌ
و ایضا ذکر کرده اند اَلْجَفِيرُ جَعْبَةٌ مِنْ جُلُودٍ لَا خَشَبَ فِيهَا اَوْ مِنْ خَشَبٍ لَا جُلُودَ فِيهَا و در
نهایه مسطور است که اَلْجَفِيرُ الْكِنَانَةُ وَالْجَعْبَةُ الَّتِى يُجْعَلُ فِيهَا السِّهَامُ و ممکن است که بوده باشد
جفیر بکه ذکر کرده اند لغویین بروزن زبیر مصغر جفر مثل صندوق و صندوقچه که میگویند در
زبان فارسی و واقع شده است در حدیث طویلی که روایت کرده است آنرا شیخ کلینی
علیه الرحمه در کتاب مجید کافی از ابی بصیر که پس فرمود حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق
علیه السلام که بدرستیکه در نزد ماست جفر و چه میدانند ایشان که چه چیز است جفر گفت ابو
بصیر که من عرض کردم که چه چیز است جفر آنحضرت علیه السلام فرمودند که ظرفی مخصوص است از
پوست و در آن است علم جمیع پیغمبران و جمیع اوصیا و علم جمیع علمای آنچنانی که قبل از این
بوده اند از قوم بنی اسرائیل و ایضا روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
فرمودند که در نزد من است جفر سفید راوی گفت که من عرض کردم بخدمت آنحضرت
که پس چه چیز است در آن آنحضرت فرمودند که در آن است زبور حضرت داود علیه السلام و توریة
حضرت موسی علیه السلام و انجیل حضرت عیسی علیه السلام و صحف حضرت ابراهیم علیه السلام و حلال و حرام
و مصحف حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و نمیگویم و ادعا نمیکنم که در آنست قرآن مجید و حال
آنکه در آنست آنچه محتاج میشوند مردمان بسوی آن و محتاج نمیشویم ما بسوی احدی
حتی آنکه در آنست تازیانه و نصف تازیانه و چهار یک تازیانه که هر کدام حد چه گناه است
که باید حد زد با آن بکو در آن گناه و دیت خراش که شخصی در پوست بدن دیگری کند
و فرمودند که در نزد من است جفر سرخ راوی عرض کرد چه چیز است در جفر سرخ آنحضرت
فرمودند که در آنست اسلحه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بدرستیکه خواهد گشوده شد

جفر سرخ از برای خون ریزی خواهد کشود و آنرا صاحب شمشیر آل حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
که مراد از آن بوده باشد قائم آل محمد علیهم السلام عرض کردند بخدمت آنحضرت که آیا میدانند
آنچه را که فرمودید اولاد حضرت امام حسن علیه السلام یعنی جمعی از اولاد آنحضرت که ادعای
خلافت و داعیه خروج و پادشاهی دارند آنحضرت فرمودند که آری بخداوند عالمیان
قسم میدانند چنانچه میدانند شب را که بتحقیق شب است و روز را که بتحقیق روز است
اما اینکه وا داشته است ایشانرا حسد و خواهش دنیا بر نفی و انکار حق و هر گاه طلب
میکردند ایشان حق را بجهت صاحب حق بهتر بود از برای ایشان در دنیا و آخرت
و بنا بر بعضی روایات بعد از آن فرمود آنحضرت که بدرستیکه صبح میکنیم ما و حال آنکه
بسیار است دشمنان ما و بتحقیق که شب میکنیم ما در حالتی که نیست از برای ما
دشمنی که بوده باشد دشمنی او بیشتر از خویشان و اقربای ما و در حدیث دیگر وارد
شده است که پرسیدند از آنحضرت که چه چیز است جفر آنحضرت فرمودند که پوست
گوسفند و پوست بز است چسبیده است آنها بیکدیگر در آن است علم حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و جمیع کتب و مصحف حضرت فاطمه زهرا علیها السلام جامع صیغه اسم فاعل است
و بحسب اعتبار بزرگ و یا بسبب جمع مسائل کثیره و یا مسائل متباینه مختلفه در آن طومار اطلاق
اسم جامع بر آن ممکن است چنانچه ذکر کرده اند لغویین که میگویند دیگ بسیار بزرگ را جامع
و میگویند مسجد بسیار بزرگ را جامع بجهت اجتماع مردمان در آن و یکی از نامهای
بزرگ خداوند عالمیان جامع است و در معنی آن گفته اند که اوست خداوند آنچنانیکه
که جمع میکند خلایق را در روزی که شک و شبهه نیست در وقوع آن روز و بعضی گفته اند
که جامع اوصاف حمد و ثنا است و بعضی گفته اند که اوست خداوند آنچنانیکه جمع
میکند مثل را با مثل و متباین را با متباین و ضد را با ضد و این فعل متمشی نمیتواند
شد مگر از خداوند قادر چنانچه وارد شده است که فرعون و فرعونیان در حین غرق

گرفتار

گرفتار شدند بآتش دوزخ و شعرای عرب گفته اند لا تعجبوا لاضداد ان جمعت
فالله یجمع بین الماء والنار و تاء جامعه ممکنست که بوده باشد تاء مبالغه و نحو مثل
تاء علامه و ممکن است که بوده باشد تاء تانیث باعتبار آنکه واقع شده است صفت
از برای صحیفه و در حدیث طویل مزبور که روایت کرده است آنرا شیخ کلینی علیه الرحمه
در کتاب جامع کافی از ابی بصیر مذکور است که حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق
علیهما السلام فرمودند بابی بصیر که ای ابا محمد بدرستیکه در نزد ماست جامعه و چه میدانند
مردمان که چه چیز است جامعه گفت ابو بصیر که من عرض کردم که فدای تو شوم چه چیز است جامعه
آنحضرت فرمودند که صحیفه ایست که طول آن هفتاد ذرع است بذراع حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و املاء آنحضرت است که بیرون آمده است از شکاف دهان مبارک حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و خط مبارک حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که نوشته است آنرا
آنحضرت بدست راست مبارکش در آن نوشته است جمیع حلال و حرام و هر چیزی که
محتاج میشوند بسوی آن مردمان حتی ارش خراش در پوست و دراز کرد آنحضرت
دست مبارک خود را بسوی من و فرمود که اذن و رخصت میدهی از برای من ای
ابا محمد که کنیه ابو بصیر است من عرض کردم که فدای تو شوم بدرستیکه من بنده توام
عمل بیار با من آنچه میخواهی پس آنحضرت فشردند یعنی دست و بازوی مرا بدست
مبارکش و به تندی فرمود که حتی ارش مثل این فشردن نیز در جامعه مرقوم و مذکور است
سید الفضلا میر سید شریف که اعاظم علما و محققین اهل تسنن است در کتاب
شرح مواقف گفته است که بدرستیکه جفر و جامعه دو کتاب است که بوده است از برای
حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام بتحقیق که ذکر شده است در آن دو کتاب بعلم حروف
علم حوادث تا انقراض عالم و ائمه معروفین از اولاد آنحضرت میدانسته اند آنرا
و احکام غریبه میکرده اند بسبب آن و موید قول اوست حدیثی که روایت شده است

از حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا در وقتی که مامون ملعون آنحضرت را منصوب ولی عهد نماید و بآنحضرت وعده میکرد تسلیم خلافت وامر را آنحضرت فرمودند انّ الجفر والجامعة تدلّان علی خلاف ذلک و حدیثی که روایت کرده است شیخ کلینی در کتاب حجت کافی که مدیرستیکه عبدالملک بن اعین عرض کرد بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلم که مدیرستیکه جماعت زیدیه و معتزله بتحقیق که جمعیت کرده اند بر سر محمد بن عبدالله بن آیا پادشاهی هست از برای او یعنی در طالع و شانش آنحضرت فرمودند که بخدا قسم که در نزد من است دو کتاب که نوشته است در آن دو کتاب نام هر پیغمبر و هر پادشاهی که پادشاه خواهد شد در زمین نه بخدا قسم که نیست نام محمد بن عبدالله مذکور محمد بن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام است ولقب او نفس زکیه بود و از ائمه زیدیه و خلیفه یحیی بن زید است چنانچه در اول صحیفه کامله مذکور است و بجهت اخذ بیعت جبری حضرت امام جعفر صادق علیه السلم را مقید و محبوس کرده اند و خانه آنحضرت را غصب نمود چنانچه آنحضرت فرموده بود بپادشاهی نرسید و در چهاردهم شهر رمضان سنه صد و چهل هجری لشکر منصور دوانیقی عباسی او را در مدینه طیبه بقتل رسانیدند أدیم بفتح همزه و کسر دال سکون یا متصل بمیم بر وزن کریم پوست دباغی شده را گویند و پوست سرخ و مطلق پوست را نیز میگویند و جمع آن أدَم بفتح همزه و فتح دال مهمله است مثل أفیق وأفَق جوهری گفته است که گاه می آید جمع آن آدِمَه مثل رغیف و ارغفه فخِذ بفتح فا و کسر خاء معجمه متصله بذال معجمه مثل کتف و فخْذ و فِخْذ بسکون خا با فتح و کسر فا دران را گویند ما بین ساق و ورک و لفظ آن مونث سماعی و جمع آن أفخاذ است فالج بکسر لام شتر بسیار بزرگ دو کوهانه را گویند أرش بفتح همزه و سکون را مهمله دیت جراحات و جنایات و تفاوتی که بگیرد مشتری از بایع در وقت ظهور عیب در مبیع را گویند و اصل أرش در لغت بمعنی افساد است

محمد بن عبدالله درجنگ ازان دو کتاب
ع

خدش

خَدْش بفتح خاء معجمه و سکون دال مهمله خراش را گویند هر چند خراشی باشد که بیرون نیاید از آن خون چنانچه میگویند أرش الخدش گربه را المخادش و مخادیش بر وزن محادث مصحف بضم و فتح و کسر میم جزیر را گویند که بوده باشد صحف در آن و اصل در آن ضم میم است چنانچه مشهور است تبحثون صیغه جمع مذکر مخاطب است از فعل مضارع باب منع و بحث در لغت بمعنی تفحص و تفتیش است لهذا نامیده اند سوره مبارکه توبه را سوره البحوث و بحث در لغت بمعنی استقصا نیز آمده است و در حدیث شریف مذکور آن معنی نیز مناسب است تریدون صیغه جمع مذکر مخاطب است از فعل مضارع باب افعال و اصل آن تُرْوِدون بوده با واو قلب کرده اند واو را بالف در فعل ماضی و بیا در فعل مضارع و حذف کرده اند واو را در مصدر بجهت مجاورت آن با الف و عوض آورده اند از آن ها را در آخر مصدر میگویند أراد یرید ارادة و اراده بمعنی مشیت و خواهش است و اراده در خلق آنچیز را گویند که خواهش کند آن را در دل و خواهند که بعمل آید آن در خارج و در حق تعالی بمعنی ایجاد است و ظاهرش آنست که مراد آنحضرت از فقره انّکم لتبحثون عمّا تریدون و عمّا لا تریدون آن باشد که شما شیعیان البته تفحص و تفتیش میکنید بجهت تحصیل علم و عمل بآنچه میخواهید آنرا و بآنچه نمیخواهید آنرا چنانچه میگویند که فلانی ساعی است در تحصیل علم هر نیک و بد و علمای امامیه علیهم الرحمه تفحص و تفتیش نموده و مینمایند احوال ائمه هدی علیهم السلم و احوال ائمه ظلم و جور را و فلان عالم تفحص و تفتیش نموده است مسائل مخالف و موالف را خلاصه مقصود آنکه این فقره متضمن خوش آمدن آنحضرت است از سؤال و تفتیش شیعیان و تحسین است بایشان و تطابق هر جزء بجزوی منظور نیست که مصحف حضرت فاطمه زهرا علیها السلم عمّا لا تریدون باشد بلکه مقصود حضرت از این کلام محض تحسین شیعیان است بآنکه استقصا و تفحص و تفتیش بلیغ مینمایند که در نزد جمیع اشیا را و نماند در نزد ایشان مجهولی مولانا خلیل قزوینی علیه رحمة الله الملک الغنی

در شرح کتاب حجة کافی در شرح این حدیث شریف گفته بدرستیکه شما هر آینه تفحص میکنید از
چیزیکه میخواهید و از چیزیکه نمیخواهید یعنی آنکه بکار شما نمی آید و تفحص کم است میتواند
بود که اشارت باشد بآنکه بعضی از ذهنهای شما منبعث میشود وقوع ایرادی بی نبوت
مگر مقصود میدارد و اولا آنکه غضبی مگو در ضمن منع و زجر شیعیان از سؤال و معلوم میشود که ناخوش آمده
باشد آنحضرت ع را از سؤال شیعیان و سؤال بی نفع نموده باشند از آنحضرت
و بوده باشد این شیوه و پیشه ایشان همه و این بسیار بعید و منع آنحضرت
ایشان را در چنین مقام که تفتیش نموده اند فضایل حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را
بچنین منع بلیغ بغایت بعید است با وجود قول خداوند عالمیان که فرموده است
وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ ثانیا آنکه جواب سؤال بی نفع لغو نیز مثل سؤال آنست
استغفر الله پس لازم بود بر آنحضرت ع که نگویند این جواب با وجود آنکه در
احادیث متعدده واقع شده است که حضرات ائمه معصومین علیهم السلام بدون سؤال
سائلی اظهار میفرموده اند مصحف حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را و استنباط امور
آینده را از آن بلکه اولا بیان و اظهار میفرمودند آنرا مجملا بنحویکه باعث شوق و
سؤال سائل شود از حقیقت آن چنانچه بیان فرموده اند در حدیث ابی بصیر که روایت
شده است در کتاب حجة کافی و حدیثی که مذکور میشود در متن بعد از این و حدیثیکه
نقل خواهد نمود کمترین در شرح حدیث آینده ثالثا آنکه کدام نفع است انفع
از دانستن فضائل حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که باعث ازدیاد قوت ایمان
و وصول جنان و خوشنودی شیعیان است چنانچه عرض کرد جابر انصاری علیه رحمة
الملک الباری بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فدای تو شوم یا ابن رسول الله
نقل فرما بمن حدیثی در فضیلت جدهٔ عالیمقدارت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
که چون من نقل کنم آنحدیث را بجهت شیعیان فرحناک و خوشنود شوند

شیعیان

شیعیان آن آنحضرت ع حدیث فرمودند بجهت او حدیث شریف غریبی که بنهایت
قدر و منزلت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در نزد خداوند عالمیان و رفعت شان
آنحضرت ع از آنحدیث ظاهر میشود و چنانچه سابقا مذکور شد رابعا آنکه عوام شیعه عجم و
معتقد برآنکه حضرت جبرئیل امین و ملائکه مقربین بوده اند خدمه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
و جنبانندهٔ گهوارهٔ اطفال آنحضرت حتی آنکه بآواز بلند نقل میکنند آنرا درویشان
و مداحان در محلات و اسواق و جمیع از ایشان عوام میفهمند و معتقد اند بوقوع آن
بی نبوت اما آمدن حضرت جبرئیل علیه السلام نزد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در تعزیه
حضرت سید المرسلین و تسلی دادن و نقل و حکایت نمودن با آنحضرت را
نمیفهمند وقوع ایرادی بی نبوت خامسا آنکه شک و شبهه نیست در نهایت فصاحت
و بلاغت کلام ربانی و ایجاز و اختصار آیات قرآنی بمرتبه که واقع شده است در
احادیث که نیست هیچ حرفی از حروف قرآن مجید مگر آنکه هست از برای او هفتاد
هزار معنی با وجود این ایجاز و اختصار در چندین آیات مبارکات بیان فرموده است
حق تعالی بدون سؤال و التماس احدی نزول حضرت جبرئیل علیه السلام و ملائکه مقربین را
بمریم بنت عمران و بساره زوجه حضرت ابراهیم علیه السلام و بوالده حضرت موسی علیه السلام
و ملهم وارد شدن و حرف زدن ملائکه و خبر دادن از آینده بایشان و جواب
و سؤال ملائکه با آن زنان چنانکه گفتند بمریم که خواهد بخشید از تو پسری که بوده
باشد نام او عیسی و او خواهد بود وجیه در دنیا و عقبی و خواهد بود از جمله مقربان
درگاه احدیت و گفتند و دلداری دادند بمادر حضرت موسی علیه السلام که شیر ده
بفرزندت و چون بترسی باو از کشتن فرعون و فرعونیان بینداز او را بدریا
و مترس و محزون مشو بدرستیکه بعد از این رد خواهیم کرد ما او را بسوی تو
و خواهیم گردانید او را از جمله پیغمبران مرسل و گفتند

ونمو و ارشد نند بسیاره با وجود آنکه او کرده ما جره و عجوز آورده که حق تعالی بعد از آن
عطا خواهد فرمود بتو پسری که بوده باشد نام او اسحق و بعد از آن متولد خواهد شد از
اسحق بجهت تو نوادهٔ که بوده باشد نام او یعقوب و ساره گفت در جواب ایشان
یا وَیْلَتیٰ ءَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهٰذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هٰذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ باز گفتند ملائکه مقربین در
جواب قول ساره أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللّٰهِ رَحْمَتُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ
حَمِيدٌ مَجِيدٌ چگونه میفهمند وقوع اینها را از ایشان بدون نبوت و میفهمند نزول و
گفتگو و اخبار بحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم را بدون نبوت و میفهمند دلداری والدهٔ
حضرت موسی علیه السلم را در انداختن فرزندش بدریا با وجود ظن سلامتی و اخبار مادر
حضرت موسی علیه السلم را بآنچه واقع خواهد شد در مستقبل و میفهمند دلداری حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلم را در مصیبت پدر عالیشانش حضرت سید المرسلین و اخبار آنحضرت را
باحوال ذریه اش بعد از این وجه نفع کثیر دارد ذکر نزول حضرت جبرئیل و ملائکه مقربین
بجهت تهنیت حضرت سید المرسلین بمریم و والدهٔ حضرت موسی علیه السلم و ساره که
نبودند ایشان خاتونان ما و نه پدران ایشان پیغمبران ما و نه شوهران ایشان قائمان ما
و نه فرزندان ایشان امامان ما که تصور نشود آن نفع کثیر اضعافاً مضاعفة بجهت آ
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین در نزول حضرت جبرئیل علیه السلم و دلداری
و اخبار و نقل احوال ذریه و هست در مستقبل بخاتون شیعیان و دختر گرامی خاتم
آخر الزمان و شفاعت کنندهٔ ایشان و زوجهٔ مکرمهٔ آقا و صاحب کل اختیار محبان دو
کبرهٔ دو جهان ایشان و والدهٔ عالیشان ائمهٔ حجج و امیدگاه و پناه حقیقی
شیعیان الله رسیده است بخاطر خاطر آن فاضل نحریر خبیر که قاصر است از ادراک
آن عقل امثال فقیر والله یحق الحق و هو یهدی السبیل عزاء بفتح عین مهمله و فتح زاء
معجمه و الف ممدوده در لغت بمعنی صبر است میگویند احسن الله عزاءک یعنی عطا کند

خداوند عالیشان

حق تعالی بادو ثواب بسیار و اطیبا در حدیث واقع شده است که دیدن مصیبت زده
و دادن تعزیه است بر او و یطیب صیغهٔ مفرد مذکر غایب است از فعل مضارع باب افعال
و ممکن است که بوده باشد فعل مضارع ثلاثی مجرد بجهت آنکه می آید ثلاثی مجرد آن نیز
متعدی و بمعنی ثلاثی مزید باب افعال در قاموس مسطور است که طابه و اطابه
طیبة پس معلوم میشود که آمده است مجرد و مزید آن هر دو بمعنی متعدی و طیب لغت
خبیث است در جمیع معانی در حدیث واقع شده است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمودند که بنامند مدینهٔ منوره را طیبه و طابه و بگویند با آن یثرب چنانچه میگفتند قبل از آن
صاحب قاموس ذکر کرده است که طیبه و طاب و طیبه و مطیبه مدینهٔ حضرت پیغمبر است
جوهری گفته که طیبه بر وزن شیبه نام مدینهٔ حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله است یعنی شیخ
ثقهٔ عظیم المقدار محمد بن الحسن الصفار علیه رحمة الله الملک الغفار در کتاب بصائر الدرجات
روایت کرده است بسند معتبر مذکور از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم
که پرسیدند از آنحضرت بعضی از اصحاب یا شیعیان از جفر پس آنحضرت علیه السلم در
جواب فرمودند که آن پوست گاو زریست مملو از علم پس عرض کردند بخدمت آنحضرت
که چه چیز است جامعه آنحضرت فرمودند که آن صحیفه است یعنی مثل طومار که طول آن هفتاد
گز است و در عرض بقدر پوست مثل تماج و امثال آنست که لوله پیچیده آن مثل ران
شتر بسیار بزرگ دو کوهانه است و فرمودند که در آنست کل آنچه محتاج میشوند
مردمان بسوی آن و نیست قضیه مگر آنکه نوشته است در آن حتی آنکه نوشته است در آن ارش
خراشی که در پوست کسی دیگری نماید عرض کردند بخدمت آنحضرت که پس چه چیز است مصحف
حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم آنحضرت لمحهٔ مدتی ساکت شدند بعد از آن فرمودند که بدرستیکه
شما شیعیان هر آینه تفحص و تفتیش میکنید از آنچه میخواهید و از آنچه نمیخواهید یعنی تفحص
و تفتیش مینمایید و استقصا میکنید که بدانید جمیع چیزها را و نماند بر شما چیزی مجهول

نوشته ... در حدیث واقع شده که کسیکه باز دارد مصیبت زده را ... عطا میکند حق تعالی

خوب میکنید که طلب علم میکنید رحمت حق تعالی بر شما باد چنانچه در شرح حدیث مذکور
شد مدتی که حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم بعد از پدر عالیمقدارش حضرت سید
المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین هفتاد و پنج روز و بتحقیق که داخل شده بود بحضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلم حزن و اندوه بسیار در رحلت پدر عالیمقدارش حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله و می آمد حضرت جبرئیل علیه السلم نزد آنحضرت پس نیکو
میکرد اندید صبر و عزای حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم را در مصیبت آنحضرت بوفات
پدر عالیشانش و آنحضرت را دلداری میداد و خاطر مبارک غمگین حزینش را از گرد
کدورت و غبار غم و الم پاک میکرد و خبر میداد بآنحضرت از احوال خیر مآل پدر عالیمقدار
و قدر و منزلت او در نزد خداوند عالمیان و جا و مکان آنحضرت در بهشت عنبر سرشت
و خبر میداد بحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم بآنچه واقع خواهد شد بعد از رحلت آنحضرت
در ذریهٔ آنحضرت و حضرت امیر المومنین علیه السلم مینوشت آنچه را که خبر میداد از آن
حضرت جبرئیل علیه السلم بحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم پس اینست مصحف حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم
این غلام داعی معروض میدارد که ابتدا شیخ کلینی علیه الرحمه در کتاب حجه کافی
از محمد بن یحیی از احمد بن محمد از ابن محبوب از ابن رئاب از ابی عبیده مثل این حدیث
شریف را روایت کرده است چنانچه حدیث آینده را بسندی که نقل خواهد شد
ذکر کرده است و چون دو حدیث مذکور در متن که از کتاب بصائر الدرجات نقل شده
هر دو قریب بهم بفاصلهٔ دو حدیث در یکباب کتاب حجه کافی روایت شده
الا آنکه مولف کتاب علیه الرحمة الی یوم الحساب چنانچه حدیث ثانی را ذکر از کافی نموده
حدیث اول را نیز در اصل نسخهٔ بحار الانوار نقل نموده است اما چون سه نسخه بحار الانوار
که در اینوقت در نظر این ذره بیمقدار است هیچیک مصحح و معتمد نیست نقل حدیث اول
از کتاب کافی از قلم کاتبان افتاده خواهد بود لهٰذا مکرر این بنده کرّات آن قیام نمود بر احمد بن

محمد عن عمر بن عبد العزیز عن حماد بن عثمان قال سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول
تظهر الزنادقة فی سنة ثمانیة و عشرین و مائة و ذلک لانی نظرت فی مصحف فاطمة
قال فقلت و ما مصحف فاطمة فقال ان الله تبارک و تعالی لما قبض نبیه صلی الله
علیه و آله دخل علی فاطمة من وفاته من الحزن ما لا یعلمه الا الله عز و جل فارسل
الیها ملکا یسلی غمها و یحدثها فشکت ذلک الی امیر المؤمنین ع فقال لها اذا احسست
ذلک و سمعت الصوت قولی لی فاعلمته فجعل یکتب کل ما سمع حتی اثبت من ذلک
مصحفا قال ثم قال اما انه لیس من الحلال و الحرام و لکن فیه علم ما یکون کا العدة
عن احمد بن محمد مثله شرح ولادت سراسر سعادت حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد
الصادق علیه السلم در روز دوشنبه هفدهم شهر ربیع الاول سال هشتاد و سه هجری در مدینه
طیبه واقع شد و در روز دوشنبه هفتم شهر ذی الحجة الحرام سال یکصد و چهارده هجری
برتبهٔ خلافت بعد از وفات پدر عالیشانش حضرت امام محمد باقر علیه السلم فایز شد و در
روز دوشنبه پانزدهم شهر رجب المرجب سال یکصد و چهل و هشت هجری در زمان
منصور دوانیقی در مدینهٔ طیبه بزهر جفا برتبهٔ شهادت سرافراز و در قبرستان بقیع در
نزد پدر و جد بزرگوار حضرت امام حسن علیه السلم مدفون شد و بعضی وفات آنحضرت را در شهر شوال
سنهٔ مذکوره نقل کرده اند مدت عمر شریف آنحضرت شصت و پنج سال و کسری قبل از
رتبهٔ خلافت سی و یکسال و مدت امامت و خلافت آنحضرت سی و چهار سال پس ظهور
زنادقه و دولت بنی عباس در زمان خلافت آنحضرت واقع شد در اوایل خلافت
خود آنحضرت اخبار نموده خواهد بود و تظهر صیغهٔ مفرد مونث غایبه است از فعل مضارع
و معنی ظهور اظهر من الشمس است در قاموس مسطور است ظهر ظهورا تبین جوهری گفته ظهر
الشیء ظهورا تبین صاحب مجمع البحرین ذکر کرده است ظهر الشیء ظهورا برز بعد
الخفاء مولانا خلیل قزوینی علیه رحمة الله الملک الغنی در شرح این حدیث شریف در کتاب

تاریخ ولادت و وفات
حضرت امام جعفر صادق علیه السلم

نحوه کما فی کنز اللغه الظهور مصدر باب منع قوت گرفتن یعنی قوت میگیرند فلاسفه زنادقه بفتح
زای معجمه وفتح نون متصله بالف وکسر دال مهمله وفتح قاف متصله بها جمع زندیق
بکسر زای معجمه وسکون نون وکسر دال مهمله وسکون یا متصله بقاف است بر وزن قندیل
جوهری گفته که زندیق معربست وجمع آن زنادقه است واصل زنادقه زنادیق است
حذف کرده اند یا را وعوض آورده اند از یا دو نقطه در زیر که بود در مابین دال وقاف
ها را در آخر کلمه بعد از قاف واسم از آن زندقه است لونتین ذکر کرده اند که زندیق
دهریرا گویند که اختیار مذهب وطریق نموده باشد وبعربی او را ملحد گویند ودر مقد
تبروزی نوشته که زنادقه دهریه اند که قائل نیستند بوجود صانع ونه بهشت ونه بدوزخ
ومیگویند وما یهلکنا الا الدهر وبعضی از علما ذکر کرده اند که زنادقه جمعی از مجوسند
که میگویند ایشانرا ثنویه واعتقاد ایشان آنست که نور مبدأ خیرات وظلمت مبدأ شرورست
وبعضی گفته اند که زنادقه جمعی اند که اظهار ایمان کنند در ظاهر وبوده باشند کافر در باطن
مثل خلفای جور اهل تسنن ودر کتاب مفاتیح العلوم مسطور است که زنادقه جمعی از
مجوس آتش پرست اند که میگویند ایشانرا مانویه وبوده اند ایشان مزدکیه ومزدک
اسم مردیست که ظاهر شد در زمان پادشاهی قباد پدر انوشیروان در عجم وکتابی
آورد زند نام وزند کتاب مجوس است که نوشته بود آنرا زردشت حکیم وگمان
ایشان آنست که زردشت حکیم بوده است پیغمبر وزند کتاب سماویست پس مزدک
مروج مذهب مجوس وآتش پرستی شد واصحاب وتابعان او منسوب شدند
بزند ومعرب شد کلمه پس گفته شد زندیق پس زندقه وزندیق معرب زندیست که اسم کتاب
مجوس است بعضی از علما ذکر کرده اند که این بحسب اصل وضع است بعد از آن استعمال
نموده اند در هر بیدین وسست دین ودر قاموس مسطور است که یا اینکه زندیق معرب
زن دین است یعنی کسی که دین ومذهب او سست باشد مثل دین زن خلاصه

اینکه

اینکه باتفاق لونتین کلمه زندیق معربست واصل آن فارسی از زند کتاب مجوس ویا از زن
دین است ومراد از ظهور زنادقه در سال صد وبیست وهشت هجری ممکن است که بوده باشد
ظهور دولت بنی عباس چون خلفای بنی عباس ضعیف الایمان بوده اند مثل بنی
نه کافر مطلق بوده اند مثل خلفای بنی امیه ونه متصلب در دین وصاحب ایمان بوده
بوده اند مثل سلاطین صفویه انار الله برهانهم گاه اقرار بامامت ائمه هدی علیهم السلام مینموده اند
وگاه ایشانرا زجر وحبس نموده بقتل میرسانیده اند وهرگاه اهل تسنن را قوت وقدرتی
بوده اظهار هم مذهبی با ایشان مینموده اند وهر وقت که فرقه شیعه را قوی میدیده اند
اظهار تشیع میکرده اند باین جهت حضرات ایشانرا زنادقه نامیده ویا اینکه در
ظاهر اظهار اسلام وو در باطن کافر بوده اند ویا اینکه چون ابو مسلم مروزی که بانی
دولت عباسی وصاحب خروج شد مردی بوده مروزی ویا اصفهانی شهرت داده
بود که من از فرزندان سلیط بن عبد الله بن عباسم وسلیط پسر سلیطه کنیز عبد الله بن
عباس بود وخلفای بنی امیه جبرا او را فرزند عبد الله بن عباس نموده میراث که بایست
او از اولاد عبد الله بن عباس گرفتند چنانچه در کتب سیر مفصلا مذکور است خلاصه مدعا

خروج ابو مسلم مروزی

آنکه در سال صد وبیست وهشت هجری ابو مسلم مروزی حسب الامر مودة ابراهیم بن
محمد بن علی بن عبد الله بن عباس که او را ابراهیم امام میگفتند در خراسان خروج نموده
دعوت عباسیه را که از سال صدم هجری داعیان عباسی در آنجا دعوت مخفی داشتند
آشکار نموده ومخترع سیاه پوشی که نشان قوم دولت عباسیه بود گشته کل لشکر
خود را سیاه پوش نمود ودر سال صد وبیست ونه کل ولایت خراسان را مسخر نموده
ونصر سیار را که از جانب بنی امیه در آنجا بود بعراق گریزانید وباین سبب مروان
حمار که آخر خلفای بنی امیه بود ابراهیم بن محمد را محبوس ودر حبس مقتول نموده واخوان
بن محمد با سایر اولاد عباس بکوفه فرار نمودند وبنو امیه از دفع ابو مسلم عاجز گشته

خروج سنباد مجوسی

لشکر بسیار بیشمار بر سر او جمع شده بود * تزلزل تمام یوما فیوما در دولت بنی امیه راه
یافته در سال صد و سی و دو هجری بسعی و اهتمام ابومسلم مروزی سفاح بن محمد برادر
ابراهیم مذکور بر سریر سلطنت متمکن شد چنانچه سابقا مذکور شد و در کتب سیر مذکور است
که ابومسلم در زمان دولت عمر بن عبد العزیز در یکی از قرای اصفهان متولد شد و او از
اولاد گودرز بود و از غرایب اتفاقات آنکه گودرز در روز جنگ لباس سیاه میپوشید
و در غیر معرکه کارزار هرگز نمیخندید ابومسلم نیز در حین خروج و ظهور لباس سیاه پوشیده
و هرگز غیر روز جنگ کسی او را خندان ندیده و بعضی گفته اند که او از اولاد بوزرجمهر
حکیم بوده و او بجهت استحکام بنای دولت عباسیه قریب ششصد هزار نفس را بقتل
رسانید منصور دوانیقی که بعد از برادرش سفاح خلیفه شد او را بانجام رسانیده
مقتول نمود زمخشری در کتاب ربیع الابرار نقل نموده که ابومسلم میگفت که من
مستحق آتش جهنمم بجهت آنکه خاموش کردم مشتعل آتش بنی امیه را و برافروختم
آتشکده ظلم بنی عباس را و ممکن است که مراد از ظهور زنادقه ظهور سنباد مجوسی
آتش پرست باشد سنباد مردی متمول مجوسی بود ساکن بلده نیشاپور و در
سال صد و بیست و هشت هجری که ابومسلم مروزی روانه خراسان بود در نیشاپور
بخانه سنباد رفته ما فی الضمیر خود را باو اظهار نمود و ما بین او و ابومسلم شرایط یگانگی
و دوستی محکم گشت چون در همان سال ابومسلم در ولایت خراسان خروج کرد سنباد
نیز در ولایت نیشاپور سر از گریبان طغیان برآورده اولا با قبایل اعراب که در حوالی
نیشاپور بودند قتال نمود ابومسلم نیز دو هزار نفر مرد جنگی بمدد او فرستاده جمیع
آن قبایل را بقتل رسانید و او نیز برادروش بشیوه ابومسلم سیاه پوش گشته روز
بروز بدستیاری ابومسلم کار آتش پرستان مجوس قوت و اوج گرفته بمرتبه
رسید که بعد از قتل ابومسلم سنباد مجوسی گبران آتش پرست را جمع نموده از

بنشاپور

نیشاپور خروج کرده تا حوالی ری و قزوین را مسخر نمود و قریب بصد هزار نفر از گبران
در ظل رایت او جمع گشته با والی ری قتال نموده ابوعبیده والی ری را بقتل رسانید
و اموال و اسباب بیشمار از مسلمانان غارت نمود و جمعی کثیر از زنان و عیال مسلمین را
اسیر و بر شتران سوار کرده با خود میگردانید و آتش دولت مجوس زبانه بر فلک
اثیر کشید و مزخرفاتی چند بجهت اصحاب خود بیان نموده بسیار از فریب میداد و
میگفت که در وقتی که منصور اراده قتل ابومسلم نمود ابومسلم مرغ سفیدی شده پرواز نمود
و اکنون در فلان قلعه است و مرا فرستاده است تا بجهت او روی زمین را از
منافقان پاک سازم و در فلان کتاب دیده ام که مدت دولت مسلمانان و خدا
پرستان بسر رسیده است اراده آن دارم که بمکه رفته خانه کعبه را خراب نمایم
منصور دوانیقی سرداری عظیم الشان با لشکر گران بجهت رفع او تعیین نمود تلاقی
فریقین در حوالی بلده ساوه اتفاق افتاد و چون نظر زنان مسلمانان که جمعی کثیر بودند
بر لشکر اسلام افتاد همگی بیکبار فریاد کشیدند که وا محمداه مهم مسلمانان بآخر رسید و
مسلمانی بالکلیه زایل شد سردار عظیم الشان منصور امر بلشکریان خود نمود که جمیع
شتران را بجانب لشکر سنباد رم دهند چنان نموده همان لشکر سنباد از رم
شتران و افغان اسیران رم برداشته بارگیان فرار بر قرار اختیار نمودند باین
سبب صفوف آتش پرستان برهم خورده شکست بر میان ایشان افتاد جمعی
کثیر از گبران سنباد در آن روز مقتول و جمعی دیگر در بیابان از تشنگی هلاک شدند
نقل کرده اند که در آن روز هفتاد هزار نفر در معرض تلف آمدند و سنباد بجانب طبرستان
فرار نمود و حاکم طبرستان او را گرفته بقتل رسانید و آتش دعوت آتش پرستان را
از مملکت خراسان فرو نشانید مفصلا در کتب سیر مسطور است هرگاه خواهند رجوع
بآنجا فرمایند سنگک بفتح سین و فتح کاف متصل بتاء تانیث صیغه مفرد فروشت

غایب است از فعل ماضی معتل اللام باب فتح لام الفعل آن محذوف گشته بسبب التقای
ساکنین ملحق بتاء تأنیث و بنگارش بر فرض ثبوت در لغت بمعنی اخبار فعل ناملایم
در این حدیث شریف و امثال آن مجرد است از اعتبار ناملایمی فعل و مقصود از آن محض
اخبار است و تجرید از جملهٔ محاسن علم بدیع است و بیان نموده اند آنرا علمای معانی و بیان
و از این قبیل است قول خداوند عالمیان که فرموده است سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ
لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الآیة و در لغت عرب رفتن در شب را گویند و در آیهٔ مبارکه مجرد
از اعتبار شب و مراد محض رفتن است بدلیل لیلاً و مثل آنست سقیٰک دما و غیر ذلک
و ممکن است که بوده باشد بمعنی الاخبار فعل ناملایم نیز بجهت آنکه تحمل وحی امریست بغایت
عظیم و طاقت بر داشتن آن ممکن نشد بر آسمان و زمین و معلوم و مبین است در احادیث
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله با آن همه رفعت جاه و جلال متغیر میشدند در وقت نزول
وحی الهی و میلرزیدند و عرق بر آنحضرت مینشست و تغیر تمام در احوال آنحضرت بهم میرسید
و اخبار ناملایمی طبع با آن دلیل حقیت و صدق آنست گویا که اخبار نموده است آنحضرت
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را بنزول جبرئیل و وحی از جانب رب جلیل با جثه و برهان
با وجود رغبت تمام تا آن و ممکن است که بوده باشد شکایت آنحضرت باعتبار اطلاع
بر احوال اولاد کرام و ذریه علیهم السلام خود از ظلم و ستم و قتل و غارت و شهادت که
بعد از آنحضرت بر ایشان واقع خواهد شد چون در حدیث سابق و غیره احادیث
مذکور است که خبر میدادند با آنحضرت تا آنچه واقع خواهد شد بعد از آنحضرت در ذریه و اولاد
آنحضرت خصوصا اطلاع تمام بر وقایع کربلای پر بلا و شهادت جمیع ائمهٔ هدی
نه بجفا و یا بسفک دما و بهر یک از معانی مذکوره تمام میشود مدعا مولانا خلیل
خلیل قزوینی علیه رحمة الله الملک الغنی در شرح الحدیث شریف در کتاب حجه
کافی گفته الشکٰ بشین با نقطه و تشدید کاف مصدر باب نصر است کردن کسی

برای مثل است آنکه نخبا بان و درختان و مانند آن و بهمین معنی است بسین بی نقطه نیز
مستوانند بود و بعضی بسین است کرد و فاطمه آنرا سوی امیر المؤمنین علیه السلام باین معنی که
بهیچکس نگفت سوای امیر المؤمنین علیه السلام و هر یک از معانی مذکوره که راست
سلیقهٔ هر کس و لفظ آن در نظرش درست باشد آنرا قبول نماید شیخ کلینی علیه الرحمة
در کتاب حجه کافی روایت کرده است از فضیل که او گفت که من داخل شدم بخدمت
حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام پس آنحضرت فرمودند که ای فضیل
آیا میدانی که در چه چیز نظر میکردم ساعتی قبل از این فضیل عرض کرد که نه میدانم
آنحضرت فرمودند که نظر میکردم در مصحف حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نیست هیچ
پادشاهی که پادشاه خواهد شد بعد از این مگر اینکه نوشته است در مصحف حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلام باسم خودش و اسم پدرش و نیافتم از برای اولاد حضرت امام
حسن علیه السلام در آن چیزی یعنی هیچ پادشاهی در اولاد حضرت امام حسن علیه السلام در آن
مذکور نیست تا قیامت پس معلوم میشود که پادشاهی در اولاد حضرت امام حسین علیه السلام
در آن مرقوم و بنام نامی خود و پدرش در مصحف حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بخط مبارک
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نوشته شده است امید که سلطنت سلاطین صفویهٔ حسینیه
الی ظهور الدولة العلیة العالیة المهدویة الحسینیه متصل و باقی باد بحق محمد و آله الامجاد
یعنی شیخ ثقهٔ عظیم المقدار محمد بن الحسن الصفار علیه رحمة الملک الغفار در کتاب
بصایر الدرجات روایت کرده است بسند معتبر مذکور از محمد بن عثمان که او گفت
که شنیدم من از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که آنحضرت میفرمودند
که ظاهر و آشکار خواهد شد زنادقه چنانچه مذکور شد در شرح در سال صد و بیست و هشت
هجری و این را برای آن میگویم که نظر کردم در مصحف حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
و چنین یافتم که نوشته بود در آن راوی گفت که پس من عرض کردم بخدمت آنحضرت

که چه چیز است مصحف حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پس آنحضرت فرمودند که بدرستیکه خداوند عالمیان
جل جلاله چون قبض روح منور پیغمبر برگزیده خویش را نمود داخل شد بر حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام از وفات پدر عالیقدرش آنقدر از غم و حزن که نمیداند قدر آنرا مگر خداوند
عالمیان پس فرستاد حق تعالی بسوی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام ملکی را یعنی حضرت
جبرئیل علیه السلام را بدلیل احادیث دیگر بجهت اینکه تسلی دهد با آنحضرت و ساکن
گرداند غم آنحضرت را و همدمی نماید و حدیث کند آنحضرت را پس خبر داد حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام آنرا بآنحضرت امیر المؤمنین علیه السلام پس گفت حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام که چون احساس کنی و در شنوی آمدن آن
فرشته و بشنوی صدای آمدن او را بگو از برای من و من خبر کن پس اعلام کرد حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را بآمدن آن فرشته پس شروع کرد حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام بنوشتن و می‌نوشت هرچه را که می‌شنید از حضرت جبرئیل
علیه السلام تا آنکه نوشت از آن مصحفی گفت راوی که بعد از اتمام حدیث آنحضرت فرمود
که آگاه باش و بدان که بدرستیکه نوشته نشده است در آن چیزی از مسائل حلال
و حرام بلکه نوشته شده است در آن علم آنچه خواهد شد تا آخر الزمان ایضاً شیخ
ثقة الاسلام محمد بن یعقوب الکلینی علیه الرحمه در کتاب کافی بسند مذکور مثل
این حدیث را روایت نموده اقول ۵۸ قد اوردنا کثیراً من فضائلها ومناقبها
وسیرها فی باب غصب فدک وباب فضائل اصحاب الکساء علیهم السلام
فنروی الحسن بن سلیمان فی کتاب المختصر من تفسیر الثعلبی باسناده عن
مجاهد قال خرج رسول الله ص وقد اخذ بید فاطمة وقال من عرف هذه
فقد عرفها ومن لم یعرفها فهی فاطمة بنت محمد صلی الله علیه وآله وهی
بضعة منی وهی قلبی الذی بین جنبی فمن آذاها فقد آذانی ومن آذانی فقد

اذی الله

اذی الله مترجم فضائل جمع فضیلة و فضیلت بمعنی درجه بلند است در فضل و دانش بخلاف
نقیصه در قاموس مسطور است الفضیلة الدرجة الرفیعة فی الفضل جوهری گفته
الفضل والفضیلة خلاف النقص والنقیصة مناقب جمع منقبة و منقبت چیزیرا گویند
که موجب افتخار آنکس باشد ضد عیب در قاموس مسطور است المنقبة المفخرة جوهری
گفته المنقبة ضد المثلبة تحقیق نیز مذکور خواهد شد در عنوان باب آینده یعنی
مؤلف کتاب طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه گفته است تحقیق که ذکر کرده ایم ما
بسیاری از فضائل و مناقب و روش و آداب حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را در باب
غصب فدک و در باب فضائل آل عبا که در مجلد سابق این جلد بحار الانوار است
و روایت کرده است حسن بن سلیمان در کتاب مختصر از تفسیر ثعلبی باسناد خود
از مجاهد که او گفت که بیرون آمد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و تحقیق که گرفته بود دست
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را و آنحضرت فرمودند که هرکه شناخته باشد این را پس
تحقیق که شناخته است او را و هر که نشناخته باشد او را پس بشناسد و
بداند که اینست حضرت فاطمه زهرا علیها السلام دختر گرامی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه
و آله و او پارچه گوشتیست از من و او دل من است آنچنان دلی که در میان
دو جانب من است پس هرکه آزار کند و برنجاند او را پس تحقیق که آزار کرده است
مرا و هرکه آزار کند مرا پس تحقیق که آزار کرده و رنجانیده است خداوند
عالمیان را کتاب ۵۹ دلائل الامامة للطبری عن ابی الفرج المعافا عن نحوی
محمد عن احمد بن الحسن عن محمد بن اسمعیل بن ابرهیم بن جعفر بن محمد عن
ابیه عن عمه زید بن علی عن ابیه عن الحسین بن علی ع قال حدثتنی فاطمة
بنت رسول الله ص قالت قال لی رسول الله الا ابشرک اذا اراد الله ان
یتحف زوجة ولیه فی الجنة بعث الیک تبعثن الیها من حلیک مترجم تحقیق

تحفه وحلّی قبل از این در همین باب مذکور شد هر گاه خواهند رجوع بآنجا فرمایند
یعنی شیخ عالم فاضل معتمد شیخ محمد بن جریر الطبری علیه الرحمه در کتاب دلائل
الامامه روایت کرده است بسند مذکور از حضرت امام حسین علیه السلم که آنحضرت
فرمودند که حدیث کرد بمن حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم دختر گرامی حضرت محمد
مصطفی صلی الله علیه و آله و فرمود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند از برای
من که آیا بشارت ندهم ترا ای حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم هر گاه اراده نماید
خداوند عز و جل بآنکه عطا کند تحفهٔ بزوجه مکرمه ولی خود در بهشت عنبر سرشت و
سرافراز کرداند او را میفرستد بسوی تو آنکه بفرستی تو بسوی او چیزی از
زیورهای خودت را باعث افتخار او شود و **باب** سیرتها و مکارم
اخلاقهما علیهما السلم و سیرة بعض خدمهما **شرح** سیر بکسر سین مهمله و فتح یاء متصله
براء مهمله جمع سیرة بکسر سین و سکون یاء و فتح راء مهمله است مثل سدره و
سدر و سیرت در لغت عرب بمعنی سنت و طریقه و هیئت و حالت است و
خدم بفتح خاء معجمه و فتح دال مهمله جمع خادم است و اطلاق میکنند خادم را بر مذکر
و مونث **یعنی** این بابیست در بیان طریقه و آداب و حالات حضرت فاطمهٔ
زهرا علیها السلم و مکارم اخلاق آنحضرت و احوال بعضی از خدمتکاران حضرت فاطمهٔ زهرا
علیها السلم و این باب چهارم ابواب احوال حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم است
ا السندی بن محمد عن ابی البختری عن ابی عبد الله ع عن ابیه قال
تقاضی علی و فاطمة علیهما السلم الی رسول الله صلی الله علیه و آله فی الخدمة
فقضی علی فاطمة بخدمة ما دون الباب و قضی علی علی بما خلفه
قال فقالت فاطمة فلا یعلم ما داخلنی من السرور الا الله باکفائی رسول الله
تحمل رقاب الرجال **شرح** مؤلف کتاب طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه در بیان این حدیث

باب چهارم

شریف گفته که تحمل رقاب رجال یعنی تحمل اموریکه متحمل آن میشود رقاب مردان از
برداشتن چیک آب و هیمه و احتمال آن وارد که بوده باشد مراد حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم
از آن عبارت کنایه از بیرون رفتن بمیان مردان یا راه رفتن بر کردنهای مردان
خابیده در وقت بیرون رفتن حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم در شب از برای طلب آب و
آوردن آن یعنی برداشتن آن بر کردنهای مردان و دور نیست اینکه بوده باشد
اصل آن ما تحمل لبس افتاده باشد کلمهٔ ما که موصوله است از قلم کاتبان لبس بدان
مدرستیکه معروف در لغت کفاه است یعنی ثلاثی مجرد که بوده باشد مصدر آن کفایت
نه اکفاء که ثلاثی مزید باب افعال است که بوده باشد مصدر آن اکفاء چنانچه لفظ
حدیث است شاید که واقع شده باشد در این نیز تصحیف یعنی که نوشته باشند
کاتبان حدیث آنرا بلفظ غیر صحیح **ابن غلام داعی** معروض میدارد که ظاهر و
محقق است که محاکمه آمدن حضرت امیر المومنین و حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم بخدمت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در باب خدمت خانه بود نه بیرون خانه بلکه یعنی
که از راه اعزاز و اکرام که آن دو حضرت بیکدیگر مینمودند حضرت امیر المومنین
علیه السلم را خواهش آن بود که جمیع خدمات خانه و یا اکثر آنرا آنحضرت خود تقدیم
رساند تا بوزر و بدیه حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله مرفه بوده باشند و حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلم را رغبت بآن بود که بجمیع خدمات خانه و یا باکثر آن خود قیام
فرماید تا حضرت امیر المومنین علیه السلم فارغ البال بوده مرفه الحال باشد هر یک
از آن دو حضرت بر یکدیگر سبقت در خدمت میگرفته اند تا اینکه بمحاکمه بخدمت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند که آنحضرت بهر یک آنچه را که فرماید حسب المقرر
بآن قیام نماید آنحضرت هم جمیع خدمات خانه را بدختر گرامی خود مرجوع فرمود و بحضرت
امیر المومنین علیه السلم که آنچه کار بیرون که با تو است با تو باشد کل کار خانه با حضرت

فاطمه زهرا علیها السلم باشد و خوشحالی حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بجهت آنست که پدر
عالیقدر اش کل خدمت خانه را باو مرجوع نموده و آنحضرت را متحمل آن گردانید که
از گردن مبارک حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بار خدمت خانه را بالکلیه برداشته بر
دوش مبارک و بر بدن ضعیف خود باخلاص تمام بجهت خوشنودی خداوند
عالمیان گذاشته بنا بر علیه حضرت فاطمه زهرا علیها السلم کفایت کننده شده باشند بآن
و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله گردانید آنحضرت را کفایت کننده پس باید که بوده
باشد عبارت حدیث اکفانه کفّا و محتاج نیست بوجود لفظ ما که افتاده باشد از
قلم کاتبان و ایضا آمده است در لغت اکفا بمعنی اعطا و بمعنی گردانیدن و بمعنی میل
کردن و هر یک از معانی مذکوره نیز حمل آن ممکن است و تحمّل در لغت بمعنی
برداشتن بار و کار است از گردن مردمان و گذاشتن آنست بر دوش نفس خود
صاحب نهایه گفته است التحمّل ان تحملها عنهم علی نفسه و حضرت فاطمه زهرا
علیها السلم در میان خانه با آب کشیدن با خیاب قیام مینمود چنانچه از احادیث آینده
معلوم میشود و از بیرون که منغمص تیز و بجر متی تمام است که نه حضرت فاطمه زهرا
علیها السلم راغب و نه حضرت امیر المؤمنین علیه السلم متوقع و راضی بآن بود حمل بر آن بمعنی
که مشعر است بر عدم رضای حضرت فاطمه زهرا علیها السلم و توقع حضرت امیر المؤمنین
از دختر حضرت رسول رب العالمین بخدمت چنین بسیار مستبعد است و الله اعلم
قضا در انتقام بمعنی حکم و امر است خدمه بکسر و فتح خا دمعجمه نیز بنا بر تحقیق صاحب
قاموس مصدر خدم یخدم بکسر دال و یخدم بضم دال است یعنی شیخ جلیل القدر
ابو جعفر محمد بن عبد الله بن جعفر بن الحسین الحمیری القمی علیه الرحمه در کتاب قرب
الاسناد روایت کرده است بسند معتبر مذکور از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن
محمد الصادق علیهما السلم و آنحضرت روایت فرموده از پدر عالیقدر اش حضرت امام

محمد باقر

محمد باقر علیه السلم که آنحضرت فرمودند که محاکمه و دیوان آمدند حضرت امیر المؤمنین
و حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در باب خدمت
بامعنی که هر یک از آن دو حضرت از راه اعزاز و احترام یکدیگر خواهش آن داشتند
که بخدمت گزاری قیام نموده بوده باشند آن دیگری مرفه و آسوده چنانچه مذکور شد
در شرح پس حکم کرد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر دختر گرامی خود حضرت فاطمه زهرا
علیها السلم بخدمت آنچه در پشت در خانه است یعنی کل خدمت خانه را بفرزند دلبند
مرجوع و مفوض فرمود و حکم کرد بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بآنچه بوده باشد بیرون در
حضرت امام محمد باقر علیه السلم فرمودند که پس فرمود حضرت فاطمه زهرا علیها السلم که پس
نمیدانند قدر آنچه را که داخل شده بدل من از خوشحالی و خوشنودی مگر خداوند عالمیان
بسبب گردانیدن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرا کفایت کننده برآنکه بردارم بار
گران گردن مردان از او یا اینکه عطا کرد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بمن اینکه تحمل
نمایم بار گردن مردان را یعنی جمیع خدمات را از گردن حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
بر داشته و بر گردن من گذاشته و آنحضرت را مرفه و آسوده فرموده و ممکن است
که بوده باشد مراد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم اینکه کفایت من کرد آنحضرت از بودن
بار گردن مردان ملکه گردانید مرا بار بردارنده از گردن انسان ۲ن بالاسانید
الثلثة عن الرضا علیه السلم عن آبائه عن علی بن الحسین انه قال حدثتنی اسماء
بنت عمیس قال کنت عند فاطمة علیها السلم اذ دخل علیها رسول الله و فی
عنقها قلادة من ذهب کان اشتریها لها علی بن ابی طالب من فیء فقال لها
رسول الله یا فاطمة لا یقول الناس انّ فاطمة بنت محمد تلبس لباس الجبابرة
فقطعتها و باعتها و اشترت بها رقبة فاعتقتها فسر بذلک رسول الله صلی الله علیه
و آله شرح قبل از این مذکور شد که قلاده بکسر قاف بمعنی گردن بند است فیء بفتح

فا و سکون یا دو نقطه در زیر متصله بهمزه و در آخر حدیث شریف بمعنی غنیمت و خراج
که در لغت آمده مناسبست رقبه بفتح را مهمله و فتح قاف و فتح با منقطه بیک نقطه متصله بها بمعنی
بنده و مملوکست اسماء بنت عمیس اول زوجه جعفر طیار و آخر زوجه حضرت امیر المؤمنین
علیه السلم و در وسط زوجه ابو بکر لعین بود و والده محمد بن ابی بکر است و شان او والی
آن است که معصوم علیه السلم نقل حدیث ازو نماید و احوال او مجملا در شرح حدیث پنجم از باب سوم مذکور
شد هر گاه خواهد که معرفتی باحوال او بهم رساند رجوع بآنجا فرماید یعنی شیخ فقیه
ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب عیون اخبار
الرضا باسناد معتبره کانه روایت کرده است از حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا
که آنحضرت روایت فرمودند از جد بزرگوار خویش از حضرت امام زین العابدین علیه السلم
که آنحضرت فرمودند که حدیث کرد از برای من اسما بنت عمیس و او گفت که بودم
من در خدمت سرا سر سعادت حضرت فاطمه زهرا علیها السلم در وقتیکه داخل شد
نزد آنحضرت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و در گردن مبارک حضرت فاطمه زهرا
علیها السلم گردن بندی بود از طلا که خریده بود آنرا از برای آنحضرت حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم از وجه غنیمت و یا خراج پس فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
بدختر گرامی خود که ای فاطمه نگویند مردمان که بدرستیکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
دختر گرامی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله میپوشد پوشاک ستمکاران را
پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بسبب استماع این کلام معجز نظام پدر عالیشان
برید آن گردن بند را و فروخت آنرا و بقیمت آن بنده خرید و آن بنده را در راه
رضای حق تعالی آزاد کرد پس شاد و خوشنود شد از آن حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
٣ع ابن مغيرة عن محمد بن عبد الله الحضرمي عن جندل بن والق عن محمد بن
عمر المازني عن عبادة الكلبي عن جعفر بن محمد عن ابيه عن علي بن الحسين

عن فاطمة

عن فاطمة الصغرى عن الحسين بن علي عن اخيه الحسن بن علي بن ابي طالب ع
قال رايت امي فاطمة ع قامت في محرابها ليلة جمعتها فلم تزل راكعة ساجدة
حتى اتضح عمود الصبح وسمعتها تدعو للمؤمنين والمؤمنات وتسميهم وتكثر الدعاء
لهم ولا تدعو لنفسها بشيء فقلت لها يا اماه لم لا تدعين لنفسك كما تدعين لغيرك
فقالت يا بني الجار ثم الدار ع احمد بن محمد بن عبد الرحمن المروزي عن جعفر
المقري عن محمد بن الحسن الموصلي عن محمد بن عاصم عن ابي زيد الكحال عن ابيه
عن موسى بن جعفر عن ابيه عن آبائه عليهم السلم قال كانت فاطمة عليها السلم
اذا دعت تدعو للمؤمنين والمؤمنات ولا تدعو لنفسها فقيل لها يا بنت رسول الله
انك تدعين للناس ولا تدعين لنفسك فقالت الجار ثم الدار شرح ابن مغیره
علی بن محمد بن الحسن قزوینی است در کتاب علل الشرایع فقیه علیه الرحمه باین نحو روایت
نموده حدثنا علي بن محمد بن الحسن القزويني المعروف بابن مغيرة قال حدثنا محمد بن
عبد الله الحضرمي احادیث بسیار در فضیلت و ثواب دعا جهت برادران
مؤمن واقع شده از جمله حدیثی است که روایت شده است از حضرت امام بحق ناطق
جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم که آنحضرت فرمودند که هر که دعا کند از جهت برادران
مؤمنش ملکی در آسمان اول است که میگوید که حق تعالی عطا کرد بتو صد هزار
مثل آنچه طلب کردی از برای برادر مؤمنت ملکی در آسمان دوم میگوید که
حق تعالی میفرماید که بتو عطا کردم دویست هزار مثل آنچه طلب کردی از برای برادر
مؤمنت و همچنین در هر آسمان بشارت اضافه صد هزار باو میرسد تا اینکه
در آسمان هفتم ملکی باو ندا میکند که حق تعالی عطا فرمود بتو هفتصد هزار مثل آنچه
طلب کردی از برای برادر مؤمنت پس آنحضرت فرمودند که هفتصد هزار دعای
مستجاب بهتر است از یک دعا که معلوم نیست که مستجاب خواهد شد یا نه یعنی

شیخ فقیه ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب
علل الشرایع بسند معتبر مذکور روایت کرده است از حضرت امام بحق ناطق
جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام و آنحضرت روایت فرموده از پدر بزرگوارش حضرت
امام محمد باقر علیه السلام و آنحضرت روایت فرموده از پدر عالیقدرش حضرت امام
زین العابدین علیه السلام و آنحضرت روایت فرموده از خواهر گرامیش فاطمه صغری و
او روایت کرده از پدر عالیشانش حضرت امام حسین علیه السلام و آنحضرت روایت فرموده
از برادر بزرگوارش حضرت امام حسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام که آنحضرت
فرمودند که دیدم من والده عالیقدرم حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را که ایستاده
بود در محراب عبادتش شب جمعه اش و دایما مشغول عبادت و در رکوع و
سجود بود تا اینکه صبح صادق روشن شد و سفیدی آن واضح گشت و شنیدم
من از آنحضرت که دعا میکرد در آن شب از برای مومنین و مومنات و نام
میبرد ایشان را و بسیار دعا مینمود از برای ایشان و دعا نمیکرد از برای نفس
خودش بچیزی پس گفتم من بخدمت آنحضرت که ای مادر مهربان من چرا دعا نمیکنی
از برای نفس نفیس خودت همچنانکه دعا میکنی از برای غیر خودت آنحضرت ع
فرمودند که ای پسرک گرامی من اول همسایه بعد از آن خانه یعنی اهل خانه
ایضا شیخ جلیل القدر مذکور در کتاب مزبور بسند معتبر سابق روایت کرده است
از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام و آنحضرت از پدر بزرگوارش و آنحضرت از پدران
عالیقدرش روایت نموده فرمودند که بود طریقه و دستور حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام اینکه هر گاه دعا میکرد و دعا مینمود از درگاه الهی از برای مومنین و مومنات
و دعا نمیکرد از برای نفس نفیس خودش پس عرض کردند بخدمت آنحضرت که
ای دختر گرامی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بدرستیکه تو دعا میکنی از برای مردمان

و دعا نمیکنی

دعا نمیکنی از برای نفس نفیس خودت پس آنحضرت ع در جواب فرمودند که
اول همسایه بعد از آن خانه ع القطان عن السکری عن الحکم بن اسلم عن
ابن علیة عن الجریری عن ابی الورد بن ثمامة عن علی علیه السلام انه قال
لرجل من بنی سعد الا احدثک عنی و عن فاطمة انها کانت عندی
و کانت من احب اهله الیه و انها استقت بالقربة حتی اثر فی صدرها
و طحنت بالرحی حتی مجلت یداها و کسحت البیت حتی اغبرت ثیابها و اوقدت
النار تحت القدر حتی دکنت ثیابها فاصابها من ذلک ضرر شدید فقلت
لها لو اتیت اباک فسألتیه خادما یکفیک حر ما انت فیه من هذا العمل فاتت
النبی ص فوجدت عنده حداثا فاستحیت فانصرفت قال فعلم النبی ص انها جاءت
لحاجة قال فغدا علینا و نحن فی لفاعنا فقال السلام علیکم فسکتنا و استحیینا
لمکاننا ثم قال السلام علیکم فسکتنا ثم قال السلام علیکم فخشینا ان لم نرد علیه
ان ینصرف و قد کان یفعل ذلک یسلم ثلاثا فان اذن له و الا انصرف فقلت
و علیک السلام یا رسول الله ادخل فلم یعد ان جلس عند رؤوسنا فقال یا فاطمة
ما کانت حاجتک امس عند محمد صلی الله علیه و آله قال فخشیت ان لم تجبه
ان یقوم قال فاخرجت رأسی فقلت انا و الله اخبرک یا رسول الله انها استقت
بالقربة حتی اثرت فی صدرها و جرت بالرحی حتی مجلت یداها و کسحت البیت حتی
اغبرت ثیابها و اوقدت تحت القدر حتی دکنت ثیابها فقلت لها لو اتیت
اباک فسألتیه خادما یکفیک حر ما انت فیه من هذا العمل قال افلا اعلمکما
ما هو خیر لکما من الخادم اذا اخذتما منامکما فسبحا ثلثا و ثلثین و احمدا ثلثا و
ثلثین و کبرا اربعا و ثلثین قال فاخرجت علیها السلام رأسها فقالت رضیت
عن الله و رسوله رضیت عن الله و رسوله رضیت عن الله و رسوله شیخ

مؤلف کتاب طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه در توضیح این حدیث شریف گفته که صاحب
نهایه گفته است مَجِلَتْ یَدُه تَمْجَلُ مَجْلاً یعنی صلب و غلیظ شد پوست دست در
کار کردن بچیزهای صلب و از اینست حدیث حضرت فاطمه زهرا علیها السلم که واقع
شده است که بدرستیکه آنحضرت شکوه کرد بحضرت امیر المؤمنین علیه السلم از مجل دست
مبارکش از آرد کردن در آسیا و گفته است صاحب نهایه که واقع شده است در
حدیث فاطمه زهرا علیها السلم که بدرستیکه آنحضرت افروختند دیگ را یعنی آنقدر آتش
افروختند در زیر دیگ تا اینکه دَکِنَتْ ثِیابُها یعنی چرک و تیره رنگ و غبار شد جامهٔ مبارک
آنحضرت مضارع دَکِنَ یَدْکَنُ و مصدرش دَکَن است و گفته است صاحب نهایه
که لِفاع جامه ایست که پوشیده میشود بآن کل جسد بوده باشد آن جامه یا غیر جامه و از
اینست حدیث حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم و حضرت فاطمه زهرا علیها السلم که فرمودند
وَقَدْ دَخَلْنا فی لِفاعِنا یعنی لحاف ما و گفته است صاحب نهایه که واقع شده است
در حدیث فاطمه زهرا علیها السلم که بدرستیکه آمد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بخدمت حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله پس یافت در خدمت آنحضرت حُدّاثاً را یعنی جماعتی را که
حدیث میگفتند و سخن میکردند و حُدّاث صیغهٔ جمع است بر غیر قیاس حمل کرده اند آنرا
بر نظیرش مثل سامر و سُمّار و بدرستیکه سمار محدثون است قول حضرت امیر المؤمنین
علیه السلم که فرمودند فَلَمْ یَعْدُ اَنْ جَلَسَ یعنی تجاوز نفرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله از نشستن مشتق است از عَدا یَعْدو جوهری گفته است عَداهُ یعنی گذشت
و ترک کرد آنرا و ما عَدا فلانٌ اَنْ صَنَعَ کَذا یعنی تجاوز نکرد فلان از کردن فعل چنین
این غلام داعی معروض میدارد که مَجْل بفتح میم و سکون و فتح جیم و مُجُل
بضم میم و جیم در لغت بمعنی آبله آمده و آن انسب بمقام است در قاموس
مسطور است که اَوِ المَجَلُ اَنْ یَکُونَ بَیْنَ الجِلْدِ وَاللَّحْمِ ماءٌ اَوِ المَجَلَةُ قِشْرَةٌ

وقال الطریحی مجلت یده تمجل مجلاً ... اذا ثخن جلدها وتعجر وظهر فیها ما یشبه البثر من العمل بالاشیاء
الصلبة الخشنة ... انها اشتکت الی علی مجل یدیها من الطحن ... [illegible]

رقیقةٌ تجتمع فیها ماءٌ مِنْ اَثَرِ العَمَلِ جمعه مِجالٌ و مُجُلٌ و اَمْجَلَ کَفَّه ماءٌ فی اَصْلِ
جَبَلٍ اَیْ قادَه و فعل آن آمده است از باب نصر و فتح و عبارت کتاب نهایه
نیز موافق نیست با آنچه مؤلف کتاب علیه الرحمة الی یوم الحساب از آن نقل نموده در
کتاب نهایه باین نحو مذکور است مَجِلَتْ یَدُه تَمْجَلُ مَجَلاً اِذا ثَخُنَ جِلْدُها و تَعَجَّرَ و ظَهَرَ
فیها ما یُشْبِهُ البَثْرَ مِنَ العَمَلِ بِالاَشْیاءِ الصُّلْبَةِ الخَشِنَةِ و مِنْهُ حَدیثُ فاطِمَةَ
اَنَّها شَکَتْ اِلی عَلِیٍّ مَجْلَ یَدَیْها مِنَ الطَّحْنِ ظاهر که بعضی از کلمات از قلم کاتبان
بکار افتاده است مثل ضمیر تثنیه بدیها که در حدیث و در نهایه هر دو بلفظ تثنیه است
و در نسخ بحار که درین وقت در نظر است بلفظ مفرد است و بَثْر بر وزن نمر که
در عبارت نهایه مذکور است دانه مانند آبله است و در دستور اللغه نیز مسطور است
که مَجْل بفتح میم آبله را گویند و آنچه مؤلف کتاب علیه الرحمة الی یوم الحساب در معنی
دُکْنَة از صاحب نهایه نقل کرده است مطابق عبارت صاحب نهایه است نهایت
اینکه در تحقیق او تأمل است بجهت آنکه ظاهر عبارتش افاده میکند اتحاد دکنه و
غبره را و این خلاف تحقیق محققین اهل لغت و مخالف عبارت حدیث شریف
مذکور است اِغْبَرَّتْ ثِیابُها د کَنَسَتِ البَیْتَ وَدَکِنَتْ ثِیابُها د اَوْقَدَتِ
القِدْرَ در حدیث شریف مذکور شد دُکْنَة بضم دال و سکون کاف و فتح نون
مشعله بهار رنگی را گویند که مانند سیاهی باشد مثل رنگ جامه مستعمل طباخان
و خبازان که بهم میرسد آنحضرت مجاورت آتش و دود جوهری گفته است الدُّکْنَةُ
لَوْنٌ یَضْرِبُ اِلَی السَّوادِ وَقَدْ دَکِنَ الثَّوْبُ یَدْکَنُ دَکَناً صاحب قاموس ذکر کرده است
الدُّکْنَةُ بِالضَّمِّ لَوْنٌ یَضْرِبُ اِلَی السَّوادِ دَکِنَ کَفَرِحَ فَهُوَ اَدْکَنُ و غُبْرَة بضم غین
معجمه و سکون با و فتح راء مهمله مشعله بهار رنگ شبیه بغبار را گویند جوهری
گفته است الغُبارُ د الغُبْرَةُ واحِدٌ د الغُبْرَةُ لَوْنُ الاَغْبَرِ وَهُوَ شَبیهٌ بِالغُبارِ وَقَدْ

اَغْبَرَ الشَّیْءُ اِغْبَاراً صاحب قاموس بعد از ذکر غَبَرَه و غُبَار نقل کرده است که وَالغُبْرَةُ
بِالضَّمِّ لَوْنٌ وَاَغْبَرُ وَاغْبَرَّ و در مجمع البحرین مسطور است که الغُبْرَةُ بِالضَّمِّ فَالسُّکُونِ
لَوْنُ الاَغْبَرِ الشَّبِیهُ بِالغُبَارِ وَالمُغْبَرُّ شَیْءٌ فِیهِ غُبَارٌ وَفِی حَدِیثِ فَاطِمَةَ کَسَحَتِ
البَیْتَ حَتَّی اغْبَرَّتْ ثِیَابُهَا اَیْ صَارَ فِیهَا الغُبَارُ لِفَاع بکسر لام مثل لحاف چیزی را
گویند که بپوشانند کل بدن را بوده باشد لحاف یا عباء یا پوست و یا رداء و غیر
آنها حتی آنکه برگ درخت نیز در وقتی که بپوشانند درخت را لِفاع آنست صاحب
قاموس گفته است اللِّفَاعُ کَکِتَابٍ المِلْحَفَةُ اَوِ الکِسَاءُ اَوِ النِّطْعُ اَوِ الرِّدَاءُ وَکُلُّ
مَا یَتَلَفَّعُ بِهِ المَرْأَةُ جوهری ذکر کرده است اللِّفَاعُ مَا یُتَلَفَّعُ بِهِ وَتَلَفَّعَ الرَّجُلُ بِالثَّوْبِ
وَالشَّجَرُ بِالوَرَقِ اِذَا اشْتَمَلَ بِهِ وَتَغَطَّی حُدَّاث بضم حاء مهمله جمع حدیث گویند و آن
بر غیر قیاس جمع نموده اند بر نظیرش سامر و سُمّار و سامر و سَمیر در لغت افسانه گوی
در شب را گویند و سُمّار بضم سین مهمله و تشدید میم مثل حُجّاج جمع سامر بمعنی محدثین
و افسانه گویان است و بعضی از محققین محدثین الحدیث شریف را بلفظ اَحْداث
ضبط و نقل نموده اند و اَحْداث بفتح همزه جمع حَدَث بفتح حاء مهمله و فتح دال مهمله بمعنی
مرد جوان در لغت آمده است یعنی بودند در خدمت آنحضرت هم جمعی جوانان لفظش
موافق قاعده و قیاس و معنیش مناسب مقام است جوهری گفته است که رَجُلٌ
حَدَثٌ اَیْ شَابٌّ فَاِنْ ذَکَرْتَ السِّنَّ قُلْتَ حَدِیثُ السِّنِّ وَهَؤُلَاءِ غِلْمَانٌ حُدْثَانٌ
اَیْ اَحْدَاثٌ و قَدّ در لغت بمعنی برگ و صرف و دوری نیز آمده است و حمل عبارت
حدیث بهر یک از معانی مذکوره نیز ممکن است قِرْبَه بکسر قاف و سکون راء و فتح باء
متصله بها آن چیزیست که شیر و آب کشند با آن بوده باشد خشک و یا غیر آن و جمع قلت
آن قِرْبات بکسر قاف و فتح و کسر و سکون راء مهمله آمده است و جمع کثرت آن قِرَب
بکسر قاف و فتح راء مهمله متصله بباء مخففه در زیر است و همچنین است جمع هرچه بوده باشد

وفل غبر

و تشدید دال مهمله

بروزن

بر وزن فِعْلَه بکسر فاء و سکون عین مثل سِدْرَه و غیره می آید جمع آن بفتح و کسر و سکون
عین و مراد در این حدیث شریف آب کشیدن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است در میان
خانه نه از بیرون چنانچه سابقا مذکور شد کَسَحَتْ صیغه مفرد مونث غایبه است
از فعل ماضی باب مَنَعَ و کَسَحَ در لغت بمعنی رُفتن است و مِکْسَحَه بکسر میم آلت رفتن را
گویند مثل جارو و پارو و قِدْر بکسر قاف و سکون دال مهمله متصله براء دیگ را گویند
و جمع آن قُدُور بضم قاف و دال است و با وجود آنکه لفظ قِدْر مونث سماعیست
آمده است مصغر آن قُدَیْر بدون تاء بخلاف قاعده و قیاس خادِم در لغت خدمتکار را
گویند اعم از آنکه بوده باشد مذکر و یا مونث و جمع آن خُدّام و خَدَم بفتحتین آمده
و فعل آن می آید از باب ضَرَبَ و نَصَرَ و مصدر آن آمده است خِدْمَة بفتح و کسر خاء
معجمه در کتاب مغرب اللغه مسطور است که خادم بمعنی خدمتکار است از مرد و زن
اما آنکه اکثر استعمال آن در کلام ایشان بمعنی جاریه و کنیز است و معنی مذکور
در این حدیث شریف انسب است و چنانچه صاحب مغرب گفته است بودن مراد
از خادم در این مقام جاریه و کنیز اقرب است والله اعلم یعنی شیخ فقیه ابوجعفر محمد بن
علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب علل الشرایع بسند
معتبر مذکور روایت کرده است از حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام که آنحضرت
فرمودند بجهت مردی از بنی سعد که آیا خبر ندهم ترا از خودم و از حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام بدرستیکه بود حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در نزد من و بود آنحضرت محبوب ترین
و عزیزترین اهل حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بسوی آنحضرت صم و بدرستیکه آب کشیده
بود حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بظرف آب کشی در میان خانه آنقدر که اثر کرده
بود در سینه منوره آنحضرت و آرد کرده بود بدست آسیا آنقدر که آبله کرده بود دستهای
مبارک آنحضرت و رفته بود خانه آنقدر که از گرد و غبار برنگ غبار شده بود جامهای

مبارک آنحضرت و آتش افروخته بود در زیر دیگ آنقدر که سیاه و تیره شده بود
لباسهای مبارک آنحضرت پس رسیده بود بآنحضرت از آنچه مذکور شد ضرر شدید پس
گفتم من بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام که هرگاه بروی تو نزد پدر عالیمقدارت
و سؤال کنی از آنحضرت اینکه عطا فرماید بتو کنیزی که کفایت میکند از برای تو سوختن
آنچیز را که هستی تو در آن از این کار و عمل پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بنا بر آن
رفت بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس دید در خدمت آنحضرت جمعی از جوانان را و یا
جمعی از مردان را که حدیث میکردند با آنحضرت پس حیا نمود حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
و لب بسؤال و عرض مطلب بخدمت پدر عالیشأنش نگشوده مراجعت نمود حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که پس دانست حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که بدرستیکه
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام آمده بود از برای مطلبی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمودند که پس صباح آمد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد ما و بودیم ما در زیر پوشش
خودمان پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند در نزد در السلام علیکم پس ساکت
شدیم ما و جوابی ندادیم بآنحضرت و حیا کردیم ما بجهت آنجا و مکان ما پس آنحضرت ص
فرمودند ثانیا که السلام علیکم پس باز ساکت شدیم ما از جواب آنحضرت باز آنحضرت
ثالثا فرمودند السلام علیکم پس ترسیدیم ما که اگر جواب نگوییم مر آنحضرت را اینکه
برگردد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و بتحقیق که بود قاعده و دستور آنحضرت ص اینکه
میکرد همچنین سلام میداد سه مرتبه پس اگر اذن دخول میدادند بآنحضرت داخل میشد
بخانه و الا برمیگشت و مراجعت میفرمود پس گفتم من و علیک السلام یا رسول الله ص
داخل شوید و تشریف ارزانی فرمایید پس آنحضرت ص داخل شد و گذشت و یا
دور نشد از ما و نشست در نزد سر ما پس آنحضرت ص فرمودند که ای فاطمه چه چیز
بود مطلب و حاجت تو دیروز در نزد حضرت محمد صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین

علیه السلام فرمودند که پس ترسیدم من که اگر جواب ندهیم بآنحضرت از اینکه برخیزد
آنحضرت ص پس بیرون آوردم من سر خود را و عرض کردم بخدمت آنحضرت ص که من
بخداوند عالمیان قسم خبر میدهم شما را یا رسول الله بدرستیکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
آب کشیده است با خیک و ظرف آنقدر که مجروح شده است سینه منوره آنحضرت
و آرد کرده است با آسیا آنقدر که آبله کرده است دستهای مبارک آنحضرت و رفته است
خانه را آنقدر که برنگ گرد و غبار گشته است جامهای مبارک آنحضرت و آتش افروخته است
در زیر دیگ آنقدر که سیاه و تیره شده است لباسهای مبارک آنحضرت پس گفتم من از برای
آنحضرت که کاش بروی تو بخدمت پدر بزرگوارت و طلبی از آنحضرت ص خدمتکار
و کنیزی که کفایت نماید تو را از سوز آنچیزی که هستی تو در آن از شدت این کار
و عمل یعنی حاجت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام طلب جاریه و خدمتکاری بود از شما
رضا و تعلیم من پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که آیا پس تعلیم نکنم من
بشما آنچیز را که بهتر است آن از برای شما از کنیز و خدمتکار چون بخوابگاه خود روید
پس بگویید سبحان الله سی و سه بار و بگویید الحمد لله سی و سه بار و بگویید الله
اکبر سی و چهار بار حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که بعد از بیان و تعلیم
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله تسبیح مذکور را بعوض عطای جاریه بحضرت فاطمه زهرا
علیها السلام پس بیرون آورد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام سر مبارک خود را و گفت که
راضی و خوشنود شدم از خداوند عالمیان و پیغمبر برگزیده اش راضی و خوشنود شدم
از خداوند عالمیان و پیغمبر برگزیده اش راضی و خوشنود شدم از خداوند عالمیان
و پیغمبر برگزیده اش این غلام داعی معروض میدارد که مشهور در میان علما نیز آنست
که تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را هرگاه در وقت خوابیدن که مستحب بعمل
آورند اول سبحان الله و آخر الله اکبر را گویند و اگر بعد از نماز بعمل آورند اول الله اکبر

و آخر سبحان الله را گویند جمع بین الاحادیث که در طرق آن واقع شده باین نحو
میشود والله اعلم صح عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله
علیه و آله اذا اراد السفر سلم علی من اراد التسلیم علیه من اهله ثم یکون آخر
من یسلم علیه فاطمة علیها السلام فیکون وجهه الی سفره من بیتها و اذا رجع بدأ
بها فسافر مرة وقد اصاب علی علیه السلام شیئا من الغنیمة فدفعه الی فاطمة
فخرج فاخذت سوارین من فضة وعلقت علی بابها سترا فلما قدم رسول الله
صلی الله علیه و آله دخل المسجد فتوجه نحو بیت فاطمة کما کان یصنع فقامت
فرحة الی ابیها صبابة وشوقا الیه فنظر فاذا فی یدها سواران من فضة واذا
علی بابها ستر فقعد النبی صلی الله علیه و آله حیث ینظر الیها فبکت فاطمة
علیها السلام وحزنت وقالت ما صنع هذا بی قبلها فدعت ابنیها فنزعت
الستر من بابها وخلعت السوارین من یدها ثم دفعت السوارین الی احدهما و
الستر الی الآخر ثم قالت لهما انطلقا الی ابی فاقرئاه السلام وقولا له ما احدثنا
بعدک غیر هذا فشانک به فجاءاه فابلغاه ذلک عن امهما فقبلهما رسول الله
صلی الله علیه و آله والتزمهما واقعد کل واحد منهما علی فخذه ثم امر بذینک
السوارین فکسرا فجعلهما قطعا ثم دعا اهل الصفة قوم من المهاجرین لم یکن
لهم منازل ولا اموال فقسمه بینهم قطعا ثم جعل یدعو الرجل منهم العاری
الذی لا یستتر بشیء وکان ذلک الستر طویلا لیس له عرض فجعل یؤزر الرجل
فاذا التقی علیه قطعه حتی قسمه بینهم ازرا ثم امر النساء لا یرفعن رؤوسهن
من الرکوع والسجود حتی یرفع الرجال رؤوسهم وذلک انهم کانوا من صغر ازارهم
اذا رکعوا وسجدوا بدت عورتهم من خلفهم ثم جرت به السنة ان لا یرفع
النساء رؤوسهن من الرکوع والسجود حتی یرفع الرجال ثم قال رسول الله

صلی الله علیه و آله رحم الله فاطمة لیکسونها الله بهذا الستر من کسوة الجنة ولیحلینها
بهذین السوارین من حلیة الجنة عن الکاظم علیه السلام قال ان رسول الله صلی الله
علیه و آله دخل علی ابنته فاطمة علیها السلام وفی عنقها قلادة فاعرض عنها
فقطعتها فرمت بها فقال لها رسول الله صلی الله علیه و آله انت منی یا فاطمة
ثم جاء سائل فناولته القلادة شرح سلام نامیست از نامهای نیک خداوند
عالمیان و اوست سالم از هر عیب و آفت و نقص و فنا و زوال بعضی از علما ذکر کرده اند
که گذاشته میشود مصدر در موضع اسم و وصف می آورند بآن هرگاه اراده نمایند
مبالغه را از اینست قول ایشان والله هو السلام که وصف است بر مبالغه تمام در بودن
خداوند عالمیان سالم از جمیع نقایص مختلف است قول علما در معنی السلام علیک بعضی
گفته اند که معنی آن دعاست یعنی سلامت باشی تو از جمیع آفات و مکاره و بعضی گفته اند
که معنیش آنست که بوده باشد اسم سلام بر تو و بعضی گفته اند که معنیش آنست که اسم
خداوند عالمیان بر تو باد یعنی بوده باشی تو در حفظ و پناه حق تعالی چنانچه میگویند
الله معک و در فارسی میگویند خدا همراه و انسب آنست که بوده باشد معنی آن دعا
بسلامتی بر آنکس از آفات دنیوی و از عذاب اخروی وضع نموده است آنرا شارع
در موضع تحیت و بشارت بسلامتی و جهت اختیار نمودن لفظ سلام و گردانیدن
آن تحیت و بشارت آنست که متضمن است لفظ سلام معانی کثیره را و مطابق
باسلام آنچنانکه آن نامیست از نامهای نیک خداوند عالمیان پس از راه
تیمن و تبرک امر فرموده است بآن و قبل از اسلام نیز تحیت مینموده اند بلفظ سلام
و بغیر آن نیز اما بوده است تحیت بسلام اقل و بغیر آن اکثر و اغلب حتی اینکه
نشنیده و نمیدانستند در مقام بشارت و تحیت لفظ سلام را اکثری عرب
در قاموس مسطور است که بعرب بدوی گفتند السلام علیک عرب بدوی در جواب

سلام دهند گفت التحیات علیک آنمرد گفت با او که این چگونه جواب بود که دادی
عرب بدوی گفت که سلام و تحیات اسم دو درخت تلخ است حواله کردی تو بر من
یکی را من نیز حواله کردم بتو آن دیگر را غرض آنکه شایع بود در میان اعراب سلام
بلکه معمول بود صباح الخیر و مساء الخیر و امثال آن پس چون حکم اسلام جاری
و شایع شد اقتصار شد بتحیت سلام و منع شد از غیر سلام از الفاظ شایعه در زمان
جاهلیت و علمای اعلام نقل نموده اند که سخت ترین ساعات ابن آدم سه ساعت است
روزی که می آید بدنیا و روزی که میرود از دنیا و روزی که محشور میشود در آن روز و تحقیق
که سلام کرد در آن سه روز حضرت عیسی علیه السلام بر نفس خودش چنانچه حق تعالی
اخبار نموده است بآن در قرآن مجید که گفت حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام وَ
السَّلَامُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدْتُ وَیَوْمَ اَمُوْتُ وَیَوْمَ اُبْعَثُ حَیًّا و گفتن السلام علیک با الف
لام تعریف بهتر است لفظا و معنی السلام علیک و ظاهرش آنست که مراد از سلام
در حدیث شریف سلام با دخول باشد چون داخل شدن بهر خانه بنص آیه وافی هدایه
فَاِذَا دَخَلْتُمْ بُیُوْتًا فَسَلِّمُوْا عَلٰی اَنْفُسِکُمْ موجب و مستلزم سلام است تعبیر نموده ام
از آن بسلام مؤید است تفریع آنحضرت که فرموده است فَیَکُوْنُ وَجْهُهٗ اِلَی السَّفَرِ مِنْ
بَیْنِهَا بر قولش ثُمَّ یَکُوْنُ اٰخِرُ مَنْ یُسَلِّمُ عَلَیْهِ فَاطِمَۃُ والله اعلم سوار بکسر سین
مهمله مثل کتاب و بضم سین مثل غراب زیوری است از برای زنان که میباشد در بازوی
ایشان مثل دست برنجن و امثال آن و جمع آن اَسْوِرَۃ است بکسر واو و جمع
اَسْوِرَۃ اَسَاوِرَۃ است و آیه وافی هدایه سوره مبارکه زخرف فَلَوْلَا اُلْقِیَ عَلَیْهِ اَسْوِرَۃٌ
مِنْ ذَهَبٍ اَسْوِرَۃ و اَسَاوِرَۃ قرائت نموده اند یعنی هرگاه آنحضرت صادق است
در نبوت و سیادت البشر پس باید که انداخته شود در او اسوره از ذهب چون بود
قاعده و دستور عرب اینکه می انداختند بر بازوی بزرگان خود اسوره از ذهب

و بر گردنهای ایشان طوق طلا و حال نیز شایع است در میان ایشان و آمده است
جمع اَسَاوِرَ بدون ها نیز چنانچه حق تعالی در وصف اهل بهشت فرموده یُحَلَّوْنَ فِیْهَا
مِنْ اَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ یعنی گفته اند که اساور بدون ها جمع اسوار بضم همزه است و
اسوار نیز بمعنی سوار است بعضی از لغویین تصریح کرده اند بر اینکه هرگاه دست برنجن و
امثال آن از زینتهای بازوی زنان بوده باشد از طلا میگویند آنرا اسوار و هرگاه بوده
باشد از نقره میگویند آنرا قُلْب بضم قاف و سکون لام منتقله بباء و هرگاه بوده باشد
از غیر طلا و نقره مثل شاخ و عاج و شبه و شیشه و امثال آن میگویند مَسَکَه بفتح میم و سین
مهمله و ظاهرش آنست که نبوده باشد این قول صحیح بجهت آنکه منافات با ظاهر
آیه وافی هدایه قرآنی و لفظ حدیث شریف بجهت آنکه اطلاق شده است سوار در
آن حدیث بر آنچه بوده است از نقره و سابقا نیز مذکور شد مثل انحدیث بلفظ مسکه
باز بجهت آنچه بود از نقره صاحب قاموس گفته است اَلسِّوَارُ کَکِتَابٍ وَغُرَابٍ
اَلْقُلْبُ کَالْاُسْوَارِ بِالضَّمِّ ج اَسْوِرَۃٌ وَاَسَاوِرُ وَاَسَاوِرَۃٌ وَسُوْرٌ وَسُؤُرٌ صبابه بفتح
صاد مهمله رقت شوق و سوزش عشق را گویند جوهری گفته است اَلصَّبَابَۃُ رِقَّۃُ
الشَّوْقِ وَحَرَارَتُهٗ یُقَالُ رَجُلٌ صَبٌّ اَیْ عَاشِقٌ مُشْتَاقٌ در مجمع البحرین مسطور است
الصَّبَابَۃُ لَوْعَۃُ الْعِشْقِ وَحَرَارَتُهٗ شأن در لغت عرب بمعنی امر آمده پس میباشد
معنی کلام حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که فرمود فَشَأْنَکَ مثل آنچه میگویند در فارسی که امر
از تو است یعنی بکن آنچه خواهی که تو بی صاحب امر و اختیار و گفته اند که شأن بمعنی
امر ماخوذ است از قول ایشان که میگویند شَأَنْتُ شَأْنَهٗ یعنی قصد کردم قصد تو را
و یا آنچه میکنیم الخبر را که خوش آید بتو و بوده باشد مستحسن طبع تو و هر دو معنی در حدیث
شریف مناسب است جوهری گفته است اَلشَّأْنُ اَلْاَمْرُ وَالْحَالُ وَیُقَالُ اِشْأَنْ شَأْنَکَ
اَیْ اِعْمَلْ مَا تُحْسِنُهٗ وَشَأَنْتُ شَأْنَهٗ قَصَدْتُ قَصْدَهٗ قبل از این مذکور شد که فاطمه

بکسر قاف بمعنی کردن شدیدست و ظاهرش آنست که بوده باشد ضمیر عنها در قول آنحضرت ص
که فرموده فاعرض عنها راجع بفاطمه چنانچه راجع است بآن ضمیر فقطعتها و منت
بها که متصل است بآن بعد از آن و ممکن است که بوده باشد راجع بحضرت فاطمه زهرا ع
مثل ضمیر عنقها که قبل از آنست بمعنی که مذکور خواهد شد و معنی یعنی شیخ جلیل القدر
ابو نصر حسن بن فضل بن شیخ طبرسی علیه الرحمه در کتاب مکارم الاخلاق روایت کرده است
از زراره از حضرت امام محمد باقر علیه السلم که آنحضرت ع فرمودند که بود قاعده و دستور حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله اینکه هرگاه اراده سفر میفرمود داخل میشد و سلام میکرد بر هر که اراده
داشت آنحضرت هم اینکه سلام کند بر او و از اهلش پس بود آخر کسی که داخل میشد و سلام
و وداع مینمود بر او حضرت فاطمه زهرا علیها السلم پس بعد روانه شدن آنحضرت ص بسوی سفر
از خانه منوره حضرت فاطمه زهرا علیها السلم و چون مراجعت میفرمود آنحضرت ص از هر سفر خیر
اثر ابتدا مینمود بدیدن حضرت فاطمه زهرا علیها السلم و اولا بخانه مبارکه فرزند گرامی
خود تشریف شریف ارزانی میفرمود پس آنحضرت ص بسفری تشریف بردند و رسیده بود
بحضرت امیر المؤمنین علیه السلم چیزی از غنیمت پس داد آنچیز را حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
بحضرت فاطمه زهرا علیها السلم و بیرون رفت بسفر در خدمت سراسر سعادت حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله پس بعد از تشریف بردن ایشان حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
گرفت دو دست برنجن از نقره و آویخت پرده در در خانه مبارکش بسیاق حدیث
دلالت میکند بر اینکه آویخته بود پرده را آنحضرت هم در در درونی او طاق منورش
پس چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از سفر خیر اثر آمدند داخل مسجد مبارک شدند
پس متوجه شد آنحضرت ص بجانب خانه منوره حضرت فاطمه زهرا علیها السلم چنانچه قاعده
و دأب آنحضرت بود و همیشه پس چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله داخل خانه حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم شدند پس برخواست بخوشحالی و خوشنودی تمام حضرت فاطمه

زهرا علیها السلم باستقبال پدر عالیشانش از روی سوزش عشق و اشتیاق لا کلام
پس نگاه کرد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ناگاه دید در دست مبارک حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم دو دست برنجن از نقره و دید آنحضرت صلی الله علیه و آله که آویخته است
از در او طاق حضرت فاطمه زهرا علیها السلم پرده پس نشست حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
در همانجا و مکان که دیده بود آنها را پس بعد از مراجعت آنحضرت ص گریه کرد و محزون
شد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم و گفت که نمیکرد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله چنین
دوری و کم مهربانی با من قبل از این هرگز پس طلبید حضرت فاطمه زهرا علیها السلم هر دو
پسر عالیمقدار خودش حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلم را پس کند آن پرده را
از در او طاقش و بیرون آورد و دست برنجنهای نقره را از دست مبارکش پس داد
دست برنجنها را بیکی پسرش و پرده را با آن دیگری پس گفت آنحضرت ع بدو فرزند دلبندش
که بروید بسوی پدر عالیشان من پس برسانید سلام مرا بآنحضرت و عرض کنید بخدمت
آنحضرت که نکرده ایم ما بعد از تشریف بردن شما بسفر غیر از این را پس امر از دست
و قصد من قصد تو است بآن و میکنم آنچه را که خوش می آید تو را از آن پس حضرت امام
حسن و حضرت امام حسین علیهما السلم آمدند بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و رسانیدند
آنرا بآنحضرت از جانب مادر بزرگوارشان پس بوسید ایشانرا حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و در آغوش خود کشید و بسینه پرنور خود چسبانید و نشانید هر یک از
ایشانرا بر سر ران و زانوی مبارکش پس امر کرد آنحضرت ص تا اینکه شکستند آن دو دست
برنجن نقره را پس گردانیدند آنرا پارچه پارچه پس طلب فرمود آنحضرت اهل صفه را
که بودند قومی از مهاجرین که هجرت نموده بودند بخدمت سراسر سعادت حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و نبود از برای ایشان منزل و مکانی و نه مال و اسبابی
پس تقسیم کرد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پارچهای دست برنجنها در میان ایشان

پس آنحضرت طلب میفرمود و از ایشان مرد عریان آنجا نیز که نپوشیده بود چیزی و بود
آن پرده که فرستاده بود حضرت فاطمه زهرا علیها السلم پارچه دراز کم عرض پس امر
آنحضرت صلعم مثل لنگ و فوطه میگرفت آنرا بر خودش آن مرد برهنه عریان پس
هر گاه بسر بهم می آورد پاره میکرد آنرا تا آنکه قسمت کرد آنحضرت صلعم آنرا در میان
ایشان بچندین لنگ یعنی تا آن پرده چندین برهنه را آنحضرت پوشانید پس امر فرمود
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله زنان را که برندارند سرهای خود را از رکوع و سجود در نماز
جماعت با آنحضرت تا آنکه بردارند مردان سرهای خود را و جهت این امر آن
بود که مردم تنگ بودند ایشان از راه کوچکی لنگها و فوطهها چون میرفتند مردان
برکوع و سجود ظاهر میشد عورت مردان از عقبشان پس جاری شد با آن سنت
آنحضرت صلعم آنکه برندارند زنان سرهای خود را از رکوع و سجود در نماز جماعت تا آنکه
سر بر دارند مردان یعنی هر چند که بوده باشند در جماعتی که نبوده باشد ستر مردان
ایشان ناقص سنت است از برای زنان جماعت گزار آنکه بر دارند سرهای خود را
از رکوع و سجود بعد از مردان پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که رحمت کند
حق تعالی حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بعوض این ستر و پرده که باعث جمعیت شد از
برهنگان اهل صفه جامههای نفیس بهشت عنبر سرشت را و هر آینه مزین خواهد
نمود حق تعالی حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را بعوض این دو دست برنجن نقره که
تقسیم شد بر فقرای اهل صفه از زیورهای نیکوی بهشت عنبر سرشت و از حضرت
امام موسی کاظم علیه السلم روایت کرده است که آنحضرت فرمودند که بدرستیکه حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله داخل شد بخانه مبارکه دختر گرامیش حضرت فاطمه زهرا
علیها السلم و در گردن مبارک حضرت فاطمه زهرا علیها السلم گردن بندی بود پس
آنحضرت صلعم اعراض نمود از آن قلاده یعنی که اقبالی که دلالت کند بر خوش آمدن

بحضرت فاطمه زهرا علیها السلم
الله تعالی پوشانید جامه
عاریان
ع

از آن

از آن بآن نفرمود و یا از حضرت فاطمه زهرا علیها السلم یعنی که مبالغه در اعزاز و نوازش
آنحضرت بدستور سابق ننمود پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلم برید آن گردن بند را
از گردن مبارکش و انداخت آنرا پس فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آنحضرت
فاطمه زهرا علیها السلم که تو از منی ای فاطمه پس آمد سائلی پس داد حضرت فاطمه
زهرا علیها السلم بآن سائل آن گردن بند را قب حلیة ابی نعیم و مسند ابی یعلی
قالت عائشة ما رأیت احدا قط اصدق من فاطمة غیر ابیها و نقیا انه کان
بینهما شیء فقالت عائشة یا رسول الله سلها فانها لا تکذب و قد روی
المحدثین عطا و عمرو بن دینار الحسن البصری ما کان فی هذه الامة اعبد من
فاطمة کانت تقوم حتی تورم قدماها و قال النبی صلعم لها ای شیء خیر المرأة قالت ان لا تری
رجلا و لا یراها رجل فضمها الیه و قال ذریة بعضها من بعض و فی الحلیة الاوزاعی
عن الزهری قال لقد طحنت فاطمة بنت رسول الله صلعم حتی مجلت یداها و طب الرحی
فی یدها شرح مؤلف کتاب طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه در بیان این حدیث شریف
گفته است که طب ناقی در امور فرمیست شاید که بوده باشد معنی اینکه اثر کرده
بود آسیا در دست مبارک حضرت فاطمه زهرا علیها السلم اندک اندک و شاید که واقع شده (اشتباه نموده)
باشد در این لفظ حدیث تصحیف یعنی کلمه دیگر بوده است در عبارت حدیث کاتبان
نوشته اند بعوض آن طب که غیر صحیح این غلام داعی معروض میدارد که آنچه
مؤلف کتاب علیه الرحمة الی یوم الحساب در معنی طب نقل نموده قریب بعبارت
قاموس است و طب بکسر طاء مهمله و تشدید باء بخط در زبر در لغت بمعنی کار جدید و عادت
و خواهش و اراده آمده است ممکن است که بوده باشد مراد اخبار باینکه حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم با وجود آنکه آنقدر آرد کرده بود در آسیا که دست مبارکش آبله
کرده و زخم شده بود باز کار جدید آسیا در دست مبارک آنحضرت بود و دو دست از قاد

[illegible] صح

قدیم بر نداشته بسبب زخم و عذر خفیفی خود را معذور ننموده باز بدان اشتغال مینمود چنانچه وارد شده است در احادیث که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام آرد میکرد در آسیا و خون جاری میشد در عمود آسیا از زخمهای دست مبارک آنحضرت از آنجمله حدیثی است که روایت کرده است آنرا سلمان فا[illegible] علیه الرحمة والرضوان قال کانت فاطمة جالسة قدامها رحی تطحن بها الشعیر و علی عمود الرحی دم سائل حدیث مزبور منقول از کتاب خرائج الجرائح در باب سوم سابقا مذکور شد در قاموس مسطور است اللطیث بالکسر التموع والارادة والاناة والعادة و یعنی بسیار دقیق و فوق کمال تربیت و عبارت محمول بر آن نهایت سلیس است چنانچه گویی در وصف دلیری جنگ کرد فلانی آنقدر که زخم دار شد و با وجود زخم باز کار جنگ در دست او و بجنگ مشغول بود و فلان خادم آنقدر خدمت خانه نمود که بیمار شد و با وجود بیماری باز کار خانه در دست او بود یعنی با وجود عذر زخم و بیماری خود را معذور و معاف نداشته دست از عادت و کار خود نکشید والله اعلم رحی بفتح راء مهمله و فتح حاء والف مقصوره آسیا گویند و اصل آن بوده است با یاء دو نقطه در زیر قلب کرده اند یا را بالف و مینویسند آنرا بصورت یاء بجهت فرق در میان آن و منقلب از واو و لفظ آن مؤنث است و میگویند رحی و رحیان و ثلاث ارح وارحاء و بعضی نقل کرده اند آنرا بالالف ممدوده و میگویند رحاء و رحاءان وارحیة مثل عطاء و عطاءان و اعطیة جوهری گفته است که اجماعت کرده اند آنرا منقلب از واو و نمیدانم که چه چیز است دلیل ایشان در کتاب مجمع البحرین مسطور است که آسیای آبی و حمام و نوره از عمل جن است یعنی بانی و واضع آن جن بوده و در زمان حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام وضع نموده اند تحقیق تتمه و تکمله قبل از این مذکور شد آو رحی

ازاعاظم

از اعاظم علمای اهل سنت است و نام او عبدالرحمن بن عمرو است و علمای اهل سنت او را امام خود میدانند و امام عبدالرحمن بن عمرو منسوبند اوزاع قبیله ایست از قبایل همدان که بوده است پدر ایشان مرثد بن زید ملقب باوزاع و چون بوده است عبدالرحمن مذکور از آن قبیله مشهور گشته است باوزاعی زهری بضم زای معجمه و سکون هاء یکی از رواة و علمای اهل سنت است و اسم او احمد بن محمد بن مفرج النباتی است و زهره قبیله ایست از قبایل قریش و پدر آن قبیله کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر است و زن کعب زهره نام داشته اولاد او را نسبت داده اند بآن زن و مسمی نموده اند ایشانرا بنام آن زن و بوده اند ایشان خالوهای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و چون احمد بن محمد مذکور نیز از آن قبیله بوده مشهور گشته است بزهری یعنی شیخ فقیه رشید الدین ابو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب المازندرانی علیه الرحمة در کتاب مناقب ذکر کرده است از کتب مخالف که در کتاب حلیه ابی نعیم و در کتاب مسند ابی یعلی روایت شده است که گفت عایشه ملعونه که من ندیده ام احدی را هرگز که بوده باشد راستگوتر از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام غیر از پدر عالیشان آنحضرت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و روایت کرده اند ابونعیم و ابو یعلی هر دو در کتابهای خود که بدرستیکه واقع شد در میان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و عایشه ملعونه چیزی و چون محاکمه آن بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید عایشه ملعونه عرض کرد بخدمت آنحضرت که یا رسول الله بپرس از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پس بدرستیکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نمیگوید هرگز دروغ و تحقیق که روایت کرده است این دو حدیث مذکور را عطا و عمرو بن دینار نیز که از علمای اهل سنت اند و منقولست از حسن بصری که او گفت که نبود در این امت

عبادت کننده تر از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام می ایستاد آنحضرت در محراب عبادت
تا اینکه ورم میکرد پاهای مبارک آنحضرت ع و فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
از برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که چه چیز بهتر است از برای زن حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام در جواب عرض کرد بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که بهتر از
برای زن آنست که نه بیند او مردی را و نه بیند او را مردی پس حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله آنحضرت را در بغل گرفته بسینه پر نور خود چسبانید و این آیه مبارکه را
که در شان حالیشان ایشان در سوره مبارکه آل عمران نازل شده بمناسبت
مقام تلاوت فرمودند ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ و در کتاب
حلیه اوزاعی روایت کرده است از زهری که او گفت که بتحقیق که آرد کرده بود
در آسیا حضرت فاطمه زهرا علیها السلام دختر گرامی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
آنقدر که آبله کرده بود و مجروح شده بود از کثرت گردانیدن آسیا دستهای
مبارک آنحضرت و با وجود این حال باز بود کار آسیا در دست مبارک آنحضرت ع و معذور
و معاف نگردانید بسبب آن عذر معقول مشروع بدن مبارک مجروح ضعیف خود را
از گردانیدن آسیا و قیام بآن خدمت با مشقت چنانچه مذکور شد در شرح
٧٥ قب في الصحيحين ان عليا ع قال اشتكى مما ابدا بالغرب فقالت فاطمة ع و
الله اني اشتكي يدي مما اطحن بالرحى وكان عند النبي ص اسارى فامرها
ان تطلب من النبي ص خادما فدخلت على النبي ص وسلمت عليه ورجعت
فقال امير المؤمنين ع ما لك قالت والله ما استطعت ان اكلم رسول الله ص
من هيبته فانطلق علي معها الى النبي ص فقال لهما لقد جاءت بكما حاجة فقال
علي مجاوبا لهما فقال ص لا ولكني ابيعهم وانفق اثمانهم على اهل الصفة
وعلمهما تسبيح الزهراء ع كتاب الشيرازي انها لما ذكرت حالها وسألت جارية

بكى

بكى رسول الله ص فقال يا فاطمة والذي بعثني بالحق ان في المسجد اربعمائة رجل ما لهم
طعام ولا ثياب ولولا خشيتي خصلة لاعطيتك ما سألت يا فاطمة اني لا اريد ان
ينفك عنك اجرك الى الجارية واني اخاف ان يخصمك علي بن ابي طالب يوم القيمة
بين يدي الله عز وجل اذا طلب حقه منك ثم علمها صلوة التسبيح فقال امير المؤمنين
مضيت تريدين من رسول الله ص الدنيا فاعطانا الله ثواب الآخرة قال ابو هريرة
فلما خرج رسول الله ص من عند فاطمة انزل الله على رسوله وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ
رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا يعني عن قرابتك وابنتك فاطمة ابتغاء يعني طلب رحمة
من ربك يعني رزقا من ربك ترجوها فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا يعني قولا حسنا فلما
نزلت هذه الآية انفذ رسول الله ص جارية اليها للخدمة وسماها فضة تفسير الثعلبي
عن جعفر بن محمد ع وتفسير القشيري عن جابر الانصاري انه رأى النبي ص فاطمة
وعليها كساء من اجلة الابل وهي تطحن بيديها وترضع ولدها فدمعت عينا
رسول الله ص فقال يا بنتاه تعجلي مرارة الدنيا بحلاوة الآخرة فقالت يا رسول الله
الحمد لله على نعمائه والشكر لله على آلائه فانزل الله وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى
ابن شاهين في مناقب فاطمة واحمد في مسند الانصار باسنادهما عن ابي هريرة وثوبان
انهما قالا كان النبي ص يبدأ في سفره بفاطمة ويختم بها فجعلت وقاية من كساء
خيبرية لقدوم ابيها وزوجها فلما رآها النبي ص تجاوز عنها وقد عرف الغضب
في وجهه حتى جلس عند المنبر فنزعت قلادتها وقرطيها ومسكتيها ونزعت
الستر فبعثت بها الى ابيها وقالت اجعل هذا في سبيل الله فلما اتاه قال ص قد فعلت
فداها ابوها ثلث مرات ما لآل محمد وللدنيا فانهم خلقوا للآخرة وخلقت الدنيا
لهم وفي رواية احمد فان هؤلاء اهل بيتي ولا احب ان ياكلوا طيباتهم في حياتهم
الدنيا ابو صالح المؤذن في كتابه بالاسناد عن علي ع ان النبي ص دخل على ابنته

فاطمة فاذا في عنقها قلادة فاعرض عنها فقطعتها فرمت بها فقال رسول الله صلى الله
عليه وآله انت منّي يا فاطمة ثم جاءها سائل فناولته القلادة. ابو القاسم القشيري
في كتابه قال بعضهم انقطعت في البادية عن القافلة فوجدت امرأة فقلت لها من
انت فقالت وقل سلام فسوف تعلمون فسلمت عليها فقلت ما تصنعين هيهنا قالت
من يهدي الله فلا مضل له فقلت أمن الجن انت ام من الانس قالت يا بني آدم
خذوا زينتكم فقلت من اين اقبلت قالت ينادون من مكان بعيد فقلت اين
تقصدين قالت ولله على الناس حج البيت فقلت متى انقطعت قالت ولقد خلقنا
السموات والارض وما بينهما في ستة ايام فقلت اتشتهين طعاما فقالت وما
جعلناهم جسدا لا يأكلون الطعام فاطعمتها ثم قلت هرولي ولا تعجلي قالت
لا يكلف الله نفسا الا وسعها فقلت اردفك فقالت لو كان فيهما آلهة الا الله لفسدتا
فنزلت فاركبتها فقالت سبحان الذي سخر لنا هذا فلما ادركنا القافلة قلت ألك
احد فيها قالت يا داود انا جعلناك خليفة في الارض وما محمد الا رسول يا يحيى
خذ الكتاب يا موسى اني انا الله فصحت بهذه الاسماء فاذا انا باربعة شباب
متوجهين نحوها فقلت من هؤلاء منك قالت المال والبنون زينة الحيوة الدنيا
فلما أتوها قالت يا ابت استأجره ان خير من استأجرت القوي الامين
فكافوني باشياء فقالت والله يضاعف لمن يشاء فزادوا علي فسألتهم عنها
فقالوا هذه امنا فضة جارية الزهراء ما تكلمت منذ عشرين سنة الا بالقرآن
شرح اشتكا در لغت بمعنی شکوه وبمعنی درد و وجع آمده بمعنی ثانی در حدیث
شریف است غرب بفتح غین معجمه وسکون راء مهمله متصله بباء [illegible] دلو
بسیار بزرگ را گویند که از پوست گاو درست نمایند وغرب بفتح راء مثل قصب
آبی را گویند که تقاطر نماید از آن دلو در مابین چاه وحوض ودر حل حدیث شریف بهر دو

بمعنی مکنت هیبة در لغت عرب چنانچه بمعنی مخافه آمده بمعنی اجلال وبزرگی
نیز آمده ودر این حدیث شریف بمعنی ثانی انسب است جوهری گفته است الهيبة المهابة
وهي الاجلال والمخافة در مجمع البحرين مسطور است هاب الشيء اذا خافه واذا وقره
وعظمه والهيبة والمهابة وهي الاجلال والمخافة صاحب نهايه ذكر كرده است هاب
الشيء يهابه اذا خافه واذا وقره وعظمه مجاراة در كلام گفت وشنيد باهم وخوض
نمودن در سخن بيكديگر است وبمعنی مذكور است در حديثي كه واقع شده است وانا اكره
مجاراة من لا عقل له يعني بر حذر بيد از گفتگو با كسيكه نداشته باشد عقل وخوض
با او در سخن وحرف كساء بكسر كاف مثل كتاب پوشاك را گويند واصل آن كسو
با واو است بجهة آنكه مشتق از كسوه است اما چون واقع شده بود واو بعد از الف
قلب كرده اند آنرا بهمزه جمع كساء اكسيه است اجلة بفتح همزه وكسر جيم وتشديد لام
متصله بهاء جمع جلال بكسر جيم است مثل اهلة وهلال وجلاول بكسر جيم جمع جل بضم جيم
وجل پوشاك حيوانات را گويند چنانچه پوشاك انسان را ثوب وجامه گويند جوهری
گفته است الجل بالضم والفتح جل الدابة والجمع الجلال والاجلة صاحب قاموس
جل را بالضم وفتح جيم نيز نقل كرده است واو منفرد است در نقل فتح وغيره تنوين ذكر
كرده اند آنرا بالضم ظاهر مثل آنست كه بوده باشد جل از لغات مشتركه بين العربية
والعجمية مثل تنور وزنبور نعماء بفتح نون وسكون عين مهمله متصله بميم والف ممدوده
بمعنی نعمت بكسر نون وسكون عين است وجمع آن بنابر تحقيق صاحب مجمع البحرين
انعم است در قاموس مسطور است النعمة بالكسر المسرة واليد البيضاء الصالحة كالنعمى
بالضم والنعماء بالفتح ممدودة ج انعم ونعم ونعمات بكسرتين وبفتح العين
وجوهری گفته النعمة اليد والصنيعة والمنة وما انعم به عليك وكذلك النعمى
فان فتحت النون مددت فقلت النعماء والنعيم مثله در مجمع البحرين مذكور است كه

النعمة اليد والصنيعة والمنة وما انعم به عليك وكذلك النعمى فان فتحت النون
مددت وقلت النعماء وجمع النعمة نعم كسدرة وسدر وانعم ايضا كافلس و
جمع النعماء انعم ايضا بعضی از محققین ذکر کرده اند که نعماء بفتح نون والف ممدوده
نعمتهای باطنی را گویند والاء نعمتهای ظاهر را گویند وبهمین معنی انسب است بحدیث شریف
وتقدیم حضرت فاطمه زهرا علیها السلم نعماء را بر آلاء وگردانیدن حمد را بجهت نعماء وشکر را
در برابر آلاء مؤید آنست ودر مجمع البحرین نیز مسطور است که النعماء بالفتح والمد
هي النعم الباطنة والآلاء هي النعم الظاهرة الاء در لغت بمعنی نعمتهاست ومفرد
آن الی بفتح همزه وفتح لام است مثل معی وامعاء وگاه است که میاید بکسر همزه و
منسوب سند واحد آنرا بیاء دو نقطه در زیر جوهری گفته است الآلاء النعم واحدها
الی بالفتح وقد تکسر وتکتب بالیاء مثال معی وامعاء در کتاب غریب اللغه
مسطور است که میاید الی واحد آلاء بفتح وضم وکسر همزه صاحب قاموس نیز همزه
آنرا بحرکات ثلث ذکر کرده است وبعضی از محققین نقل کرده اند که آلاء نعم
ظاهر است چنانچه مذکور شد که نعماء نعمتهای باطنی است در حدیث واقع شده است
که تفکروا فی آلاء الله ولا تتفکروا فی الله لا تعجلی صیغه مفرد مؤنث مخاطبه است
از فعل نهی وعجله در لغت بمعنی سرعت در رفتار خلاف بطوء است وحمل این حدیث شریف
بر آن محتاج بتکلف است انسب آنست که بوده باشد نهی از اضطراب وحیرت
وامر بتحمل وصبر در آن مشقت وباین معنی نیز آمده است در لغت در قاموس مسطور است
العجول الثكلى والوالهة من النساء والابل لعجلتها في جيئتها وذهابها جزعا ودر مجمع البحرین
مذکور است تعجل عجلى بالكسر اى فليكن التحمل والصبر في تحصيل المطالب
وامراة عجلاء تحقیق رحی وخادم وخدمت وجاریه وقلاده وقرط و
منگله واحوال جابر انصاری قبل از این مذکور شد هرگاه خواهند رجوع بسابق

درتحقیق

درتحقیق آنها نمایند و دو نفر شیرازی از جمله محدثین اهل سنن است اسم یکی محمد بن محسن بن
سعید واسم آن دیگر عمر بن محمد بن علی است وقشیریا مثل زبیریا اسم قبیله ایست از
عرب که مسمی شده است باسم قشیر بن کعب بن ربیعه که بوده است پدر اهل آن قبیله
ابن شاهین از جمله محدثین اهل سنن است ظاهرش آنست که بوده باشد ضمیر
فاعوض عنهما راجع بقلاده چنانچه راجع است بآن ضمیر فقطعتها وضمیر فرهنتها
وممکن است که بوده باشد راجع بحضرت فاطمه زهرا علیها السلم مثل ضمیر عنقها که قبل از
آنست یعنی شیخ فقیه رشید الدین ابوجعفر محمد بن علی بن شهرآشوب المازندرانی
علیه الرحمه در کتاب مناقب بطریق مخالف ذکر کرده است که در صحیح مسلم ودر صحیح
بخاری مسطور است که بدرستیکه حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم فرمودند که بدرد
آورده است مرا از آنچه ترشیوم من بسبب آب کشیدن با دلو بزرگ گاوی و با فقرا
ریزان آن فیما بین چاه و حوض پس فرمود حضرت فاطمه زهرا علیها السلم که قسم
بخداوند عالمیان که بدرستیکه مریض و دردناک کرده است مرا دست من
از آرد کردن بسنگ آسیا وبود در نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله جمعی اسیر پس امر کرد حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم بحضرت فاطمه زهرا علیها السلم اینکه طلب نماید از پدر عالیشان
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله کنیزی پس داخل شد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بخدمت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلام کرد بآنحضرت ومراجعت نمود بخانه مبارکه
خود آنحضرت امیر المؤمنین علیه السلم گفت بحضرت فاطمه زهرا علیها السلم که چه چیز شد از
برای تو حضرت فاطمه زهرا علیها السلم گفت که قسم بخداوند عالمیان که قادر نشدم
بر اینکه عرض کنم مطلب خود را بخدمت حضرت پیغمبر خداوند عالمیان صلی الله علیه
وآله از راه تعظیم واجلال آنحضرت پس روانه شد حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم
باحضرت فاطمه زهرا علیها السلم بسوی حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله پس چون

بخدمت آنحضرت رسیدند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمودند بایشان که بتحقیق که آمده اید
شما نزد من بجهت حاجتی پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلم عرض کرد بخدمت آنحضرت
گفت وگوئی را که کرده بودند باهم حضرت امیر المؤمنین وحضرت فاطمه زهرا علیهما السلم
وآنچه را که گذشته بود در میانهٔ ایشان پس فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
که نه یعنی نمیدهم بشما کنیزی از آن اسیران بلکه میفروشم جمیع ایشانرا وانفاق میکنم
قیمت آنها را بر اهل صفه وتعلیم کرد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله بحضرت فاطمه زهرا
علیها السلم بعوض عطای کنیز تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را ؛ درکتاب شیرازی محدث
اهل سنت مذکور است که بدرستیکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلم چون نقل کرد حال
خود را در خدمت آنحضرت وسؤال نمود از آنحضرت کنیزی را حضرت رسول الله
صلی الله علیه وآله از استماع احوال وشنیدن کشیدن مشقت فرزند گرامیش
گریان شد پس فرمود که ای فاطمه قسم بخداوندی آنچنانکه فرستاده است مرا بپیغمبری
بحق وصدق که بدرستیکه در مسجد میباشند چهارصد نفر مرد که نیست از برای ایشان
خوراک ونه جامه وهستند جمیع ایشان گرسنه وبرهنه وباوجود آن هرگاه
نمیبود ترس واندیشهٔ من از خصلتی البته عطا میفرمودم بتو کنیزی ای فاطمه بدرستیکه
نمیخواهم من اینکه جدا ومنفک شود از تو مزد واجر عظیم تو در خدمت ومشقت
ومنتقل شود بسوی جاریه وکنیز وبدرستیکه میترسم من از اینکه خصمی نماید بانو
حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم در روز قیامت در پیش خداوند عز وجل وقتی
که طلب نماید حقش را از تو یعنی حق زوج را بر زوجه از قیام بخدمات زوج
وخود را معاف نموده باشی تو از آن واقدام ننموده باشی بتمامی آن پس تعلیم
کرد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله بحضرت فاطمه زهرا علیها السلم صلوة تسبیح را بعوض
آنچه طلب نموده بود آنحضرت پس فرمود حضرت امیر المؤمنین بحضرت فاطمه زهرا

علیها السلم که رفتی تو بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وخواهش نمودی از خدمت
آنحضرت دنیا را پس عطا کرد حق تعالی بما ثواب آخرت را ؛ ابو هریره که از رواة
معتبر اهل سنت است روایت کرده است که چون بیرون تشریف آورد حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله از نزد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم فرو فرستاد خداوند عالمیان
بر رسول برگزیده اش این آیهٔ مبارکه را که در سورهٔ بنی اسرائیل است وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ
عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا یعنی اگر اعراض کنی تو البته از قرابت ودختر
حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بجهت طلب رحمت از پروردگارت یعنی رزق از جانب
خداوند عالمیان خواهی وامیدواری آنرا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا یعنی پس بگو از برای
ایشان قول نیک خوش آینده موافق مطلب وسؤال ایشان پس چون نازل شد
این آیهٔ مبارکه فرستاد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله کنیزی بجهت حضرت فاطمه
زهرا علیها السلم از برای خدمت ونام گذاشت آنحضرت آن کنیز را فضه ؛ در تفسیر ثعلبی روایت
شده است از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم ودر تفسیر قشیری
روایت کرده است از جابر بن عبد الله انصاری که بدرستیکه حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وآله دید حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را که بر آنحضرت بود پوشاکی از
جلهای شتر وآنحضرت آرد میکرد ودر آسیا بمشقت تمام با دستهای مبارک خود
ودر اینوقت وحال شیر میداد فرزند گرامیش را پس چون نظر مبارک آنحضرت بفرزند
دلبندش افتاد واحوال آن نور دیده اش را بآن نحو مشاهده نمود پس اشک آلود
شد هر دو چشم مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وفرمود که ای دختر گرامی من تعجیل
کن ومشقت تمامی تلخی دنیا بجهت شیرینی آخرت پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
عرض کرد بخدمت پدر عالیشانش که یا رسول الله حمد از برای خداوند عالمیان است
بر نعمتهای باطنی او که عطا فرموده است وشکر از برای خداوند عالمیان است

نعمتهای ظاهری او که تفضل نموده است بر ما پس فرو فرستاد حق تعالی بر پیغمبر برگزیده اش
این آیه مبارکه را که در سوره والضحی است وَلَسَوْفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرْضَیٰ یعنی
البته که بعد از این در آخرت عطا میکند ترا خداوند تو آنقدر که خواهی پس راضی
و خوشنود شوی ثوبان ا ابن شاهین در کتاب مناقب حضرت فاطمه و احمد در
کتاب مسند الانصار باسناد خود روایت کرده اند از ابی هریره و ثوبان که
بدرستیکه ایشان هر دو گفتند که بود دأب و دستور حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
اینکه ابتدا میکرد در هر سفر بحضرت فاطمه زهرا علیها السلم و ختم میفرمود سفر را بحضرت فاطمه
زهرا علیها السلم یعنی اول سفر انحضرت صلعم دیدن حضرت فاطمه زهرا علیها السلم و آخر سفرش
که مراجعت مینمود دیدن حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بود البته بنحوی متصل بود دیدن
انحضرت صلعم برفتن و آمدن از سفر که گویا بود اول و آخر سفر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
پس گردانید حضرت فاطمه زهرا علیها السلم در وقتی که بود انحضرت در سفر پارچه
پوشاک خیبریه را پرده و فرش نمود در خانه مبارکش را با و بخشیدن آن از جهت قدوم
میمنت لزوم پدر عالیشانش و شوهر عالیمقدارش پس چون نظر مبارک حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله در وقت مراجعت بآن افتاد تجاوز نمود و در گذشت
از دیدن انحضرت صلعم و بتحقیق که ظاهر شد آثار غضب در روی مبارک حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله تا اینکه آمد و نشست در مسجد در نزد منبر پس کند حضرت فاطمه
زهرا علیها السلم گردن بند خود را از گردن مبارکش و گوشوارها را از گوش منورش
و دست برنجنها را از دستهای پاکیزه اش و کند آن پرده را پس فرستاد کل اسباب
تجمل خود را بخدمت پدر عالیشانش و پیغام کرد بخدمت انحضرت صلعم که بگردان
مجموع آنرا در راه خداوند عالمیان و عطا کن بفقرا و مساکین مسلمانان پس
چون آن اسباب و پیغام اخلاص آیین بخدمت حضرت رسول رب العالمین رسید

انحضرت

انحضرت صلعم فرمود که بتحقیق که کرد آنچه را که دلخواه من بود فدای او شود پدرش
انحضرت صلعم فرمودند این کلام عالینظام را سه بار بعد از آن فرمودند که نیست از
برای آل محمد صلی الله علیه و آله دنیا و نیستند ایشان آفریده شده از برای
دنیای دنی پس بدرستیکه مخلوق شده اند ایشان از برای آخرت و نعمتهای بهشت
عنبر سرشت و آفریده شده است دنیا از برای وجود شریف ایشان بمعنی که واقع
شده است در حدیث قدسی لَوْلَاکَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاکَ و در روایت احمد در کتاب
مسند الانصار چنین است که بعد از آن انحضرت صلعم فرمود که بدرستیکه ایشان جماعت اهل
بیت منند و دوست نمیدارم من اینکه بخورند ایشان طیباتشان را در زندگی دنیای
ایشان یعنی میخواهم که بوده باشند کل طیبات ایشان مرزوق و مصروف برای ایشان
در دار عقبای ایشان ا ابو صالح موذن روایت کرده است در کتابش باسناد
خودش از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم که انحضرت فرمودند که بدرستیکه حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله داخل شد بر دختر گرامیش حضرت فاطمه زهرا علیها السلم پس دید
انحضرت صلعم در گردن مبارک حضرت فاطمه زهرا علیها السلم گردن بندی پس اعراض کرد
انحضرت صلی الله علیه و آله از آن قلاده بآن معنی که اقبالی که دلالت کند بر خوش آمدن
از آن بآن ننمود و با اینکه از حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بآن معنی که نهایت اعزاز و
احترام بالاو مثل سابق انحضرت صلعم بعمل نیاورد پس برید حضرت فاطمه زهرا علیها السلم آن
گردن بند را از گردن مبارکش و انداخت آنرا پس فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
که تو از منی ای فاطمه پس آمد بدر خانه مبارکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلم سائلی
پس عطا کرد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بآن سائل آن گردن بند را ا ابو القاسم قشیری
در کتابش ذکر کرده است که گفت بعضی از ایشان که باز ماندم من از قافله در بیابان
پس دیدم زنی را در آن صحرا پس گفتم من با آن زن که کیستی تو آن زن در جواب من

تلاوت نمود آیه مبارکه آخر سوره زخرف را وقل سلام فسوف یعلمون اگرچه قرائت قراء سبعه
در قرآن یعلمون بیاء دو نقطه در زیر هست اما ذکر شده هست که تعلمون بتاء دو نقطه در
فوق قرائت اهل مدینه و اهل شام هست اشعار نموده هست آن زن بتلاوت این آیه که
که اول سلام بده بعد از آن احوال بپرس پس گفت آن زن که سلام دادم من بر آن زن
و گفتم که چه میکنی در اینجا او در جواب گفت من یهد الله فلا مضل له یعنی
آنست که تلاوت نموده باشد آن زن آیه مبارکه سوره زمر را ومن یهد الله فما
له من مضل کاتبان بتصحیف نقل نموده باشند چنین اشاره بانست که راه را گم کرده
از قافله باز مانده ام پس گفتم من آیا از جنی تو یا از انس آن زن در جواب من تلاوت
نمود آیه سوره مبارکه اعراف را یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد یعنی بنی آدم ام
پس گفتم من که از کجا می آیی تو تلاوت نمود در جواب آیه سوره مبارکه سجده را
ینادون من مکان بعید ایما نموده هست بر اینکه از جا و مکان دوری می آیم
پس گفتم من که اراده کجی داری تلاوت نمود در جواب آیه مبارکه سوره آل عمران را
ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا یعنی اراده حج بیت الله الحرام
دارم پس گفتم من که کی جدا شده از قافله در جواب تلاوت نمود آیه مبارکه سوره
ق را ولقد خلقنا السموات والارض وما بینهما فی ستة ایام اشاره بانست که
شش روز هست که از قافله جدا شده ام پس گفتم من که آیا میخواهی طعامی و اشتهای
خوردن آن داری تلاوت نمود در جواب آیه مبارکه سوره انبیا را وما
جعلناهم جسدا لا یأکلون الطعام اشعار نموده هست باینکه میخواهم پس اطعام کردم
باو بعد از آن گفتم باو که بدو و مضطرب و حیران و با کم صبر و بی تحمل مشو در جواب
تلاوت نمود آیه مبارکه سوره البقره را لا یکلف الله نفسا الا وسعها یعنی تکلیف
مالا یطاق نکرده هست حق تعالی بر بنده اش بقدر طاقت و قوتی که دارم براه می آیم

پس گفتم من باو که ردیف سوار گردانم تو را با خودم در جواب تلاوت نمود آیه
مبارکه سوره انبیا را لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا اشعار بر انست که دو نفر
سوار شدن بر یکی شتر موجب اضرار و افساد آن حیوان هست پس فرود آمدم من از شتر
و سوار کردم او را بر آن چون بر شتر سوار شد تلاوت نمود آیه مبارکه زخرف را
سبحان الذی سخر لنا هذا چنانچه سنت هست خواندن آن در وقت هر سواری پس
چون رسیدیم بقافله گفتم من که آیا از برای تو هست نفری در این قافله در جواب
تلاوت نمود آیه سوره مبارکه ص یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض و آیه سوره
مبارکه آل عمران را وما محمد الا رسول و آیه مبارکه سوره مریم را یا یحیی خذ الکتاب و آیه
مبارکه سوره قصص یا موسی انی انا الله رب العالمین پس صدا بلند کردم من با این نامها
پس ناگاه دیدم چهار جوان که متوجه اند بجانب آن زن پس گفتم من که چه چیز تو اند
ایشان در جواب تلاوت نمود آن زن آیه مبارکه کهف را المال والبنون زینة
الحیوة الدنیا اشعار نموده هست بر اینکه آن جوانان پسران اویند پس چون آمدند
آن جوانان بنزد او تلاوت نمود بجهت ایشان آیه مبارکه سوره قصص یا ابت
استأجره ان خیر من استأجرت القوی الامین اشاره نموده هست بر ایشان که
چیزی بدهند باین مرد و او قوی و امین بود در آوردن و رسانیدن او با ایشان
پس دادند ایشان بمن چیزی چند پس تلاوت نمود آن زن آیه مبارکه سوره
بقره را والله یضاعف لمن یشاء یعنی اضافه و زیاده گردانند بر او عطا را پس
زیاده گردانیدند ایشان بر من عطیه و بخشش را پس پرسیدم من از آن جوانان
از حال آن زن یعنی که این زن کیست و حالش چیست پس گفتند آن جوانان که
این زن والده ماست و او هست فضه کنیز حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بیست سال هست
که حرف نمیزند مگر بآیات قرآنی و کلمات فرقانی این غلام داعی معروض میدارد

که ظاهر شرح آنست که بوده است اسم پسر بزرگ او داود و ثانی محمد و ثالث یحیی و چهارم
موسی بترتیبی که ذکر کرده آنها را فقیه و الآیمه باشند حتی بجهت تقدیم داود بر محمد و تقدیم
یحیی بر موسی با وجود آنکه مقدم است محمد در قرآن بر جمیع ایشان و الله اعلم ۸
من کتاب زهد النبی لابی جعفر احمد القمی انه لما نزلت هذه الآیة علی النبی
وان جهنم لموعدهم اجمعین لها سبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم بکی
النبی بکاء شدیدا وبکت صحابته لبکائه ولم یدروا ما نزل به جبرئیل ولم
یستطع احد من صحابته ان یکلمه وکان النبی اذا رای فاطمة فرح بها فانطلق
بعض اصحابه الی باب بیتها فوجد بین یدیها شعیرا وهی تطحن فیه وتقول وما
عند الله خیر وابقی فسلم علیها فاخبرها بخبر النبی وبکائه فنهضت والتفت
بشملة لها خلقة قد خیطت اثنی عشر مکانا بسعف النخل فلما خرجت نظر سلمان
الفارسی الی الشملة وبکی وقال واحزناه ان قیصر وکسری لفی السندس والحریر
وابنت محمد علیها شملة صوف خلقة قد خیطت فی اثنی عشر مکانا فلما دخلت
فاطمة علی النبی قالت یا رسول الله ان سلمان تعجب من لباسی فو الذی بعثک
بالحق ما لی ولعلی منذ خمس سنین الا مسک کبش نعلف علیها بالنهار بعیرنا
فاذا کان اللیل افترشناه وان مرفقتنا لمن ادم حشوها لیف فقال النبی
یا سلمان ان ابنتی لفی الخیل السوابق ثم قالت یا ابت فدیتک ما الذی ابکاک
فذکر لها ما نزل به جبرئیل من الآیتین المتقدمتین قال فسقطت فاطمة
علی وجهها وهی تقول الویل ثم الویل لمن دخل النار فسمع سلمان فقال یا
لیتنی کنت کبشا لاهلی فاکلوا لحمی ومزقوا جلدی ولم اسمع بذکر النار وقال
ابوذر یا لیت امی کانت عاقرا ولم تلدنی ولم اسمع بذکر النار وقال یا لیتنی
کنت طائرا فی القفار ولم یکن علی حساب ولا عقاب ولم اسمع بذکر النار

وقال علی یا لیت السباع مزقت لحمی ولیت امی لم تلدنی ولم اسمع بذکر النار ثم
وضع علی یده علی راسه وجعل یبکی ویقول وا بعد سفراه وا قلة زاداه فی
سفر القیمة یذهبون فی النار ویختطفون مرضی لا یعاد سقیمهم وجرحی لا یداوی
جریحهم واسری لا یفک اسرهم من النار یاکلون ومنها یشربون وبین اطباقها
یتقلبون وبعد لبس القطن مقطعات النار یلبسون وبعد معانقة الازواج
مع الشیاطین مقرنون شرح نهضت صیغه مفرد مونث غایبه است از فعل ماضی باب
منع ونهوض بمعنی قیام است التفت صیغه مفرد مونث غایبه است از فعل ماضی باب
افتعال والتفاف پوشانیدن کل بدن است بجامه ولفافه در قاموس مسطور است
والتف بثوبه تلفف در مجمع البحرین مذکور است التف بثوبه ای اشتمل شمله بفتح
وسکون میم وفتح لام متصله بها التجزیرا گویند که پوشیده شود بآن جوهری گفته است
الشملة کساء یشتمل به قال ابن السکیت یقال اشتملت شملة تشملنی و در کتب
دستور اللغه مسطور است که شملة تشملنی ای ذا سعة شملة کلیم صاحب قاموس گفته
الشملة بالفتح کساء دون القطیفة یشتمل بها کالشمل والشملة بکسر اوطیماه وشمله
اعطاه ایاها وشملة کعلمة شملاه وشمولا اعطاه بها سعف بفتح سین مهمله وفتح عین
مهمله متصله بها جمع سعفة بفتح سین وفتح عین است مثل قصبة وقصب وسعفه
شاخ وبرگ درخت خرما را گویند جوهری گفته است السعفة بالتحریک غصن
النخل والجمع سعف از قاموس معلوم میشود که برگ درخت خرما را نیز سعفه
گویند ممکن است که بوده باشد مراد در این حدیث شریف از سعف پوست شاخ
وبرگه ابن اثیر گفته است که سعفه شاخ درخت خرما و یا خشک شده آنرا گویند
ومنه حدیث ابن جبیر فی صفة الجنة ونخلها کربها ذهب وسعفها کسوة اهل
الجنة قیصر بفتح قاف وسکون یا وفتح صاد مهمله متصله برا لقب هرقل پادشاه

ذکر هر چه پادشاه بوده که ملقب
بوده است بنفیس

روم بوده است و ملقب شده است بآن هر که بوده باشد پادشاه روم میگویند
او را قیصر و هرقل بکسر ها و فتح و کسر را و سکون قاف مثل دِمَشق و بسکون را و
وکسر قاف بروزن فِلْفِل و بفتح ها و فتح قاف مثل جعفر اسم پادشاهیست از
پادشاهان روم و بوده است او بمذهب نصاری اول کسیکه سکه زد بر طلا
و اختراع اشرفی را نمود او بود و اول کسیکه بنای معبد و کلیسا جهت نصاری
گذاشت او بود و نقل کرده اند که او را مهارتی تمام در علم نجوم بوده و در مجمع البحرین
مسطور است که هرقل دانسته بود از علم حساب که بدرستیکه بوده است مولود حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله بقران علویین در برج عقرب و در کتاب مسند احمد مسطور است
که او نوشت بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که بدرستیکه من مسلمانم حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله فرمودند که بدرستیکه او بر مذهب نصرانیت خود باقیست کسری
بفتح کاف و سکون سین و فتح را و بکسر کاف مثل جِلْبِی معرب خسرو است
و ملقب شده است بآن هر که بوده باشد پادشاه عجم و جمع کسری اکاسره است بر
غیر قیاس صاحب قاموس گفته است و اکاسِرَه و کُسُور نیز در جمع آن ذکر کرده است
و نسبت بسوی آن کِسْرِی و کِسْرَوِی است و از نسبت قول عرب که میگویند
حُبَّة کِسْرَوَانِیَّة چنانچه در فارسی میگویند خُمِّ خسروی و متفق اند لغویین در اینکه
کسری معرب خسرو است صاحب قاموس گفته است که معنی آن واسع الملک است
و خسرو پرویز پسر هرمز نواده انوشیروان عادل پادشاه عظیم القدر عجم بوده است
و تفسیر نموده اند خسرو پرویز را بپادشاه مظفر و مالک عزیز و میگویند انوشیروان را
کسری و ظاهر آنست که بوده باشد نام اصلی او نیز خسرو و مسمی شده باشد
باسم جد نواده اش خسرو که از طبقه چهارم پادشاهان عجم اند و اینها را ساسانیان و اکاسره
نیز گویند و اول ایشان اردشیر بابک بن ساسان الاصغر از نسل ساسان بن بهمن

ذکر شمه از احوال اکاسره و بعضی ملوک عجم
و پادشاهان ساسانیه و ساسانیان

اسفندیار است و در کتب سیر مسطور است که حضرت مسیح علیه السلام در زمان پادشاهی
اردشیر بن ساسان مبعوث شده و او اول پادشاهیست که در روی زمین
ملقب بشاهنشاه شده و اول کسی است که اختراع کمر کرد و آنرا بر میان لبست و
از او مؤلفات و مصنفات ذکر کرده اند و از جمله کلمات او نقل کرده اند که
فرموده است سُلْطَانٌ عَادِلٌ خَیْرٌ مِنْ مَطَرٍ وَابِلٍ و بعد از او پسرش شاپور بن
اردشیر که از جانب والده نیز از اولاد اشک بن اشکان بود پادشاه شده و
مانی نقاش که ضرب المثل بین الناس است در زمان او ظاهر شد و بنابر اشهر روایات
مورخین سی و دو نفر از ایشان پادشاهی ملک عجم نموده و اکثر بلاد روم و عرب
و ترک و هند را بحیطه تصرف در آوردند و پادشاهان معروف و مشهور مثل هرمز و
بهرام اول و ثانی و ثالث و بهرام گور از سلسله مذکوره است و طوایف عجم را اخلاص
و عقیدت تمام بایشان بوده بمرتبه که زنان و دختران پادشاهی مینموده اند و چون
هرمز بن نرسی بن بهرام ثالث که پادشاه نهم بود از دار دنیا رحلت نمود از او
فرزندی نماند که وارث ملک و تاج و تخت باشد ایرانیان غمناک گشتند که
ملک بدست بیگانگان خواهد افتاد مع هذا قطع امید ننموده از مخدرات اهل
حرم استفسار نمودند که آیا احدی حامله است بعد از تفحص و تجسس بلیغ معلوم شد
که والده شاپور ذوالاکتاف حامله است همگی خوشحال و خوشنود گشته تاج
شاهی را بر بالای سر مادر شاپور آویختند و باتفاق تمام کمر خدمت و جان فشانی
از روی عقیدت و اخلاص بر میان جان بستند تا اینکه شاپور متولد شد و
مدت هفتاد و دو سال که مجموع عمر او بود به نیک نامی جهان بانی و پادشاهی
نمود و از کلمات اوست که فرموده اِنَّ مِنَ الْکَلَامِ مَا هُوَ اَنْفَعُ مِنَ الْغَیْثِ
وَمَا هُوَ اَقْطَعُ مِنَ السَّیْفِ و کسری بن قباد مشهور بانوشیروان پادشاه بیستم ایشان

و بوزرجمهر حکیم در خدمت او بود و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در زمان او متولد شد
و خسرو پرویز نوادهٔ انوشیروان پادشاه بیست و دوم ایشان است در نهایت
اقتدار و حشمت بوده و در کتب اهل سیر مسطور است که اسباب حشمت خسرو پرویز
بمرتبه‌ای بود که در عالم قرین او و انباز او نبودند و او را تختی بود در نهایت ارتفاع و
در آن تخت هر روز صد و بیست استاد که هر استادی سی شاگرد داشت مدت
دو سال بی تعطیل کار کردند و صد و چهل هزار میخ نقره بر آن زده بودند از صد
مثقال تا شصت و بچند قسم منقسم بود که در هر فصلی بطرفی از اطراف آن می نشست
و آن را بگوهرهای قیمتی مرصع کرده بودند و یکهزار گوی زرین هر گویی پانصد مثقال
از آن آویخته و صورت دوازده برج و هفت کوکب و اعمال ساعات و غیر ذلک
بر آن مرتب ساخته و سی هزار زین مرصع و صد گنج داشت که هر یکی باسمی موسوم
بود و یکی از آنها را گنج باد آورد می گفتند و در شبستان او دوازده هزار کنیز ماه روی
عنبر بوی بود و یکهزار و دویست فیل داشت و پنجاه هزار اسب در طویلهٔ او بسته
بود و دوازده هزار شتر کارخانهٔ خاصهٔ او را میکشید و مقداری طلای دست
افشار داشت که بی عمل آتش هر چه میخواستند از آن میساختند و اسب شبدیز که
بر باد پیشی میگرفت مشهور و معروف است و غیر ذلک بعد از آنکه سی و هشت سال
و چند ماه پادشاهی نموده بود در زمان بعثت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پسرش
قباد که بشیرویه مشهور است او را کشته و بر سریر مملکت بعد از قتل پدر متمکن گشت
و هفده نفر برادران خود را جمیعا بقتل رسانید و برمک بن فیروز جد برامکه را وزیر
اعظم خود نموده بعد از شش ماه فوت شد و پوران دخت و آزرمی دخت
دختران خسرو پرویز که هر یک جمیله‌ترین زنان و اعقل اهل زمان خود بودند یک
بنیکنامی مدتی جهانبانی و پادشاهی نمودند و جمیع ایرانیان مطیع و منقاد بودند

و آخر پادشاهان آن سلسله که پادشاه سی و دوم بوده باشد یزدجرد بن شهریار بن
خسرو بن هرمز بن انوشیروان عادل است و شهربانو خاتون والدهٔ عالیمقدار
حضرت امام زین العابدین علیه السلام دختر گرامی یزدجرد بن شهریار نوادهٔ کسری معرب
خسرو مذکور و ذریهٔ سلاطین قدیم عجم بوده است و نام اصلی عجمی او را شاه زنان
و شاه جهان ذکر کرده اند در حدیث واقع شده است که چون حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام او را اعزاز و احترام نموده بجهت تزویج حضرت امام حسین علیه السلام اختیار
فرموده از او پرسید که نام تو چیست او عرض کرد که شاه جهان آنحضرت علیه السلام
فرمودند که بل شهربانویه پس این نام نامی را حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعوض
اسم عجمی او برا و گذاشتند پس معلوم شد که سلاطین صفویهٔ موسویهٔ حسینیه لا زال
ایام دولتهم و سلطنتهم متصلة الی دولة صاحب هذه الامه وارث حقیقی تاج و
تخت سلطنت عجم و اولاد کسری و پرویز و سلاطین قدیم اند و نتیجهٔ عدل ایشان
متصل بانوشیروان عادل و شاپور ذو الاکتاف و سلاطین کامیاب الی شاهنشاه
جهان اردشیر بابک بن ساسان است و این نیز معلوم و محقق شد که نور ولایت
و امامت بعد از رحم طیبهٔ خاتون اولین و آخرین حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام منتقل
شد برحم پاکیزهٔ شاهزادهٔ عجم و باقی ماند خلافت و وصایت در رحم و ذریهٔ او چنانچه
باقی ماند در رحم و ذریهٔ حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام تا قیام قیامت و باین معنی و تحقیق
که موجب افتخار عجم است الی یوم القیام برکافهٔ انام سبقت گرفته است احدی
از علمای اعلام بر این غلام ظاهر شد آنست که بوده باشد مراد در حدیث اهل
قیصر و کسری و آن اشنسبت هذا عام مسک بفتح میم و سکون سین مهمله مشدده بکاف
در لغت عرب پوست را گویند و جمع آن مسوک است مثل فلس و فلوس در نهایه
ابن اثیر مسطور است که المسک بسکون السین الجلد و منه حدیث علی علیه السلام ما کان

فرانتهی الامساك كُبَّتی ای جلدة الحدیث نیز موافق ومؤید حدیث شریف مذکور در
متن است کَبش بفتح کاف وسکون با بخط [illegible] متصله بشین معجمه نوع وبا
مطلق گوسفند است وجمع آن کِباش بروزن کتاب واکبش است در مجمع
البحرین مسطور است که الکبش فحل الضأن فی ای سنّ کان وقیل الحمل اذا اثنی
واذا خرجت رباعیته والجمع اکبش وکباش ککتاب صاحب قاموس اکباش
نیز در جمع آن با در جمع مذکور ذکر نموده است مِرفقه بکسر میم وسکون رای مهمله وفتح
فا وفتح قاف متصله بها در لغت عرب پشتی وبالشت را گویند جوهری گفته المرفقة بالکسر
المخدّة در مجمع البحرین مسطور است که المرفقة کمکنسة الوسادة والمخدّة ومنه ثم قرب لنا
المرفقة ومنه کانت مرفقته من ادم الحدیث نیز موید حدیث شریف مذکور در
متن است اَدَم بفتح همزه ودال مهمله متصله بمیم بنا بر ظاهر کلام لغویین وتصریح صاحب
مجمع البحرین جمع ادیم بروزن علیم است وادیم پوست دباغی شده را گویند در مجمع
البحرین مسطور است که والادیم الجلد المدبوغ والجمع ادم بفتحتین وفی الخبر کانت مخدة
من ادم جوهری گفته است الادم جمع الادیم مثل افیق واَفَق وقد یجمع علی ادمة
مثل رغیف وارغفة ابن اثیر در نهایه بعد از ذکر اینکه ادام بکسر همزه وادم بضم همزه
نان خورش را گویند گفته است الادمة بالفتح جمع ادیم مثل رغیف وارغفة والمشهور
فی جمعه ادم واطلاق جمع در الحدیث شریف ظاهرش آنست که بوده باشد بجهت
آنکه نبوده است ابره آن بالشت از پوست واحد بلکه بوده است از پوستها
دوخته بوده اند آنها را بهم مثل خرقه درویشان وبمعنی النسب بمقام است لیف
بکسر لام مشهور است از درخت خرما بیرون می آید رشته که میتابند از آن ریسمان ووحدان
لیفه است مَزَقُوا صیغه جمع مذکر غایب است از فعل ماضی باب ضرب وممکن است
که بوده باشد از باب تفعیل چنانچه واقع شده است در تنزیل بجهت مبالغه وتفرق

در لغت

ودر لغت بمعنی دریدن وپاره کردن است در مجمع البحرین مسطور است که مزقت
الثوب من باب ضرب شققته ومزّقته بالتشدید مبالغة جوهری گفته است
مزقت الثوب امزقه مزقا خرقته ابن اثیر وغیره لغویین نیز نقل کرده اند ودر معانی
مزّق پراکندگی وتفرق را ودر قول سلمان علیه الرحمة والرضوان بمعنی نیز چون
مزّق بعد از اکل واقع شده مناسب است عاقر در لغت زنی را گویند که آبستن نشود
ونزاید فرزندی ومرد را نیز که حاصل نشود برای او فرزند عاقر گویند جوهری گفته است
العاقر المرأة التی لا تحمل ورجل عاقر ایضا لا یولد له وجمع آن عُقَّر است
بضم عین مهمله وفتح قاف مشدده مثل راکع ورکّع قِفار بکسر قاف بروزن
کتاب جمع قفر است وقفر در لغت عرب بیابان بی آب وگیاه را گویند که
نبوده باشد در آن دیار تخطّف واختطاف بمعنی زیادتی مبالغه است در خطف
وخطف در لغت عرب بمعنی ربودن واخذ کردن بسرعت است واستعمال نموده اند
آنرا در کندن رخت وگوشت وعضو از بدن ومعنی اخیر انسب بمقام است در نهایه
مسطور است الخطف استلاب الشیء واخذه بسرعة یقال خطف الشیء یخطفه واختطفه
یختطفه ومی آید ثلاثی مجرد آن از باب سمع وآمدن آن از باب ضرب
قلیله ورد یه است ومناسب عضو وگوشت منقطع وکنده شده از بدن را خطفه گویند جرحی
بفتح جیم وسکون را مهمله وفتح حاء مهمله متصله بیا جمع جریح است واطلاق میکنند آنرا بر جماعت
مردان وزنان چنانچه اطلاق میکنند جریح را بر مرد وزن زخم دار جوهری گفته است
رجل جریح وامرأة جریح ورجال جرحی ونسوة جرحی اَسْری بفتح همزه وسکون سین
وفتح را مهمله متصله بیا جمع اسیر است چنانچه اُساری بضم همزه وفتح سین متصله
بالف وفتح را متصله بیا نیز جمع اسیر است وقرائت نموده اند باسری واساری
آیه مبارکه سوره انفال را ما کان لنبی ان یکون له اسری شیخ طبرسی علیه الرحمه

الملک الغنی در تفسیر مجمع البیان بیان نموده است که ابو علی گفته است که اسری اقرب
بقیاس و بهتر است از اساری بجهت آنکه اسیر مفرد آن صیغه فعیل بمعنی مفعول است
و فعیل بمعنی مفعول اگر بیاشد جمعش بر وزن فعلی مثل جریح و جرحی و قتیل و قتلی
و جاری و مستمر است این قاعده در این باب بمرتبه که تشبیه میشود بآن غیر آن
از آنچیزی که نیست از جنس آن ولیکن موافق است بآن مثل مرضی و هلکی
و موتی و اینها بجهت شدت اموری که مبتلی شده اند بآن و داخل شده اند در آن
و ایشان کاره و ناخوش دارند آنرا پس گردیده است هر یک از ایشان شبیه
بفعیل بنابر قول خلیل پس معلوم شد که اسری اصل و موافق قاعده و قیاس است
در جمع اسیر و قول ایشان اساری در جمع اسیر مبنی بر تشبیه است بر کسالی چنانچه
میگویند کسلی بنابر تشبیه آن با اسری و ازهری گفته است که اساری جمع جمع است
یعنی اساری جمع اسری و اسری جمع اسیر است و لغویین مشهور ذکر نموده اند
دقایق مذکوره را صاحب قاموس در جمع اسیر و گفته اسراء و اساری را نیز ذکر
نموده است اسر بفتح همزه و سکون سین مهمله متصله برا مهمله بند و بست و حبس را
گویند و بهمین سبب نیز مسمی شده است اسیر بمعنی محبوس و بسته شده در حدیث
واقع شده است که حضرت داود علیه السلام چون یاد میکرد عقاب و عذاب
خداوند عالم باز است و پراکنده میشد اعضای بدن آنحضرت بنحوی که ضبط و
حفظ آن نمیشد مگر با محکم بند و بست و ایضا آمده است اسر بمعنی اسار بر وزن
کتاب و آن ریسمانیست که بسته میشود اسیر بآن لبس بضم لام مصدر لبس
از باب سمع و بمعنی پوشیدن است و بفتح و کسر مناسب نیست در این مقام
جوهری گفته است اللُّبس بالضم مصدر قولک لبست الثوب و اللَّبس بالفتح
مصدر قولک لبست علیه الامر و اللباس ما یلبس و کذلک الملبس و اللبس

بالکثر

بالکثر مثله حریر جامه بسیار نازک نفیس ابریشمین را گویند و سندس بمعنی زربفت
و دیبای نازک فاخر است چنانچه قبل از این با سایر لغات مذکوره در حدیث
مذکور شد و ظاهرش آنست که بوده باشد فقره یا لیتنی کنت طائراً فی القفار
منقول قول مقداد و افتاده باشد اسم او از قلم کاتبان کتاب و نبودن اسم
مقداد با نام ابی ذر و سلمان بعید است و شمه از مناقب و احوال سلمان و مقداد
قبل از این مذکور شد و قدری از احوال ابوذر بعد از ذکر معنی همین حدیث در
تبصره مذکور خواهد شد هر گاه خواهند معرفتی باحوال ایشان بهم رسانند رجوع بآنجا
فرمایند یعنی سید عالم و عابد و نقیب فاضل و زاهد جمال العارفین ابو القاسم
علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن الطاوس الحسینی علیه رحمة الله الملک الغنی در
کتاب دروع الواقیه روایت کرده است از کتاب زهد النبی تالیف شیخ ابو جعفر
احمد القمی که بدرستیکه چون نازل شد آیه وافی هدایه سوره مبارکه حجر بر حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ
مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ گریه کرد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله گریه بسیار شدید از خوف
عذاب خداوند قهار و ذکر جهنم و وصف نار و گریه کردند صحابه کرام آنحضرت از
برای گریه آنحضرت و نمیدانستند آنچه را که نازل شده است بآن حضرت جبرئیل علیه السلام
و قادر نبود احدی از اصحاب آنحضرت بآنکه تکلم نماید و احوال پرسد از آنحضرت و
بود داب و دستور حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آنچه هر گاه میدید حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام را خوشحال و خوشنود میشد بسبب دیدن آنحضرت پس رفتند بعضی از
اصحاب آنحضرت و ظاهرش آنست که بوده باشد سلمان علیه الرحمة و الرضوان بحجره
درخانه منوره حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پس دیدند آنحضرت را که در پیش او بود
قدری جو و آنحضرت آرد میکرد آنرا در آسیا و میگفت مضمون بلاغت مشحون آیه

وانی هدایه سوره مبارکه قصص و شوری وَمَا عِنْدَ اللّٰهِ خَیْرٌ وَاَبْقٰی یعنی آنچه در نزد
خداوند عالمیان است از مزد و جزا و مثوبات بهتر و دایمی تر است از برای نیکان
پس سلام داد بر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و اخبار نمود آنحضرت را بخبر حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و گریه آنحضرت پس برخاست حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
و پوشانید خود را بشمله که بود از برای آنحضرت شمله کهنه که دوخته بودند پارهای
آنرا در دوازده جا بپوست شاخ و برگ مانند لیف درخت خرما پس چون بیرون
آمد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از خانه نگاه کرد سلمان علیه الرحمة و الرضوان بچادر
کهنه و پاره آنحضرت گریه کرد سلمان و گفت واحزناه بدرستیکه اهل قیصر پادشاه
روم نصرانی و اهل کسری پادشاه فارس مجوسی هر آینه در میان زربفت دیبای
نازک فاخر و در میان جامههای ابریشمین بسیار نازک نفیس اند و دختر گرامی
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله پیغمبر برگزیده خداوند عالمیان پوشیده است
چادر پشمینه کهنه را که دوخته شده است در دوازده جا پس چون داخل شد حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرد بخدمت آنحضرت
که یا رسول الله بدرستیکه سلمان تعجب نمود از لباس و چادر من پس قسم بخورم من
بخداوند آنچنانیکه فرستاده است ترا به پیغمبری بحق و صدق که نیست از
برای من و حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام از ابتدای پنج سال الی الآن مگر پوست
گوسفندی که علف میدهیم بر روی آن در روز شتر خود را پس چون شب میشود
فرش میکنیم آنرا در زیر خود و بدرستیکه ناز بالش ما را ابره اش از پوستهاست
یعنی از یک پوست و دو پوست نیز نیست بلکه از پوستهاست که دوخته شده است
بهم مانند خرقه درویشان و در میانش آغشته شده است لیف درخت خرما
پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که ای سلمان بدرستیکه دختر گرامی من

درمیان

درمیان اسبان سبقی گیرنده است یعنی از جمله سابقین و مقربان درگاه رب
العالمین است بعد از آن عرض کرد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که ای پدر بزرگوار
جانم فدای تو باد چیز است آنچه گریان گردانیده است ترا پس ذکر کرد آنحضرت
از برای فرزند گرامیش آنچه را که نازل شده بود با آن حضرت جبرئیل علیه السلام از دو
آیه مبارکه که مذکور شد راوی گوید پس از شنیدن آن دو آیه مبارکه افتاد حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام بر روی مبارک خود بر زمین و میگفت وای پس وای از برای
کسیکه داخل شود باتش دوزخ پس شنید سلمان علیه الرحمة و الرضوان آن دو آیه
وصف جهنم و نار را پس گفت که ای کاش که میبودم من گوسفندی از برای اهلم
پس میخوردند ایشان گوشت مرا و پاره و پراکنده مینمودند پوست مرا و نمیشنیدم
من ذکر آتش دوزخ را و گفت ابوذر علیه الرحمه ای کاش میبود مادر من عاقره
نزاییده و نمیزایید مرا و نمی شنیدم من ذکر آتش دوزخ را و گفت مقداد علیه الرحمه
بنا بر ظاهر ای کاش که می بودم من مرغی در بیابانهای بی آب و گیاه و نمیبود
بر من حساب و نه عقاب و نمی شنیدم من ذکر آتش دوزخ را و گفت حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام که ای کاش پاره میکردند درندگان گوشت بدن مرا
و کاش مادر من نمیزایید مرا و نمی شنیدم من وصف و ذکر آتش دوزخ را پس
گذاشت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دست مبارک خود را بر سرش مانند مصیبت
زدهگان و اندوهناکان و گریه میکرد آنحضرت و میگفت وای از دوری سفر وای
از کمی توشه راه در سفر دور و دراز قیامت میبرند اهل آتش را در آتش و میگیرند
و میکشند ایشانرا بسرعت تمام بیمارانند که عیادت نمیشود و صاحب آزارانند
و زخم دارانند که مداوا نمیشود زخم داران ایشان و اسیرانند که وا نمیشود بند و قید
ایشان میخورند از آتش دوزخ و می آشامند از آتش دوزخ و در میان طبقات

ذکر شمه از احوال ابوذر غفاری علیه الرحمه

آتش جهنم میکردند و بعد از پوشیدن لباسهای نازک پنبه رخوت بریده شده جبهای آتشین را می پوشند و بعد از معانقهٔ ازواج پاکیزه با شیاطین لعین در وو قرب و جوار یکدیگر معذب بعذاب الیم آتش جحیم اند **تکملة** ابوذر علیه الرحمه از کبار صحابه است و قدیم الاسلام و ثالث ارکان اربعه ایمان و جبار قطب اهل عرفان است ذکر شده است که ایمان آورد ابوذر علیه الرحمه بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از سه کس چهارم مؤمنان او بود و او مردی بود بلند بالا و لاغر جثه و گندم گون و شیعه خالص العقیده حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بوده است بعنوان اختصار شمهٔ از احوال و کیفیت حالات او مذکور میشود افضل المحققین و قدوة الفضلاء المتاخرین علامهٔ حلی علیه رحمة الله الملک الغنی در کتاب خلاصه نقل نموده که اسم او جُندَب بضم جیم و سکون نون و فتح دال مهمله و باء بخطط ابن جنادة بضم جیم و فتح نون و دال مهمله بعد از الف غفاری و کنیه او ابوذر است و بعضی گفته اند که اسم او جندب بن سکن است و بعضی گفته اند که اسم او یزید بن جناده بوده است از جملهٔ مهاجرین حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و احد ارکان اربعه است روایت شده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلم که آنحضرت فرمودند که برنگشت ابوذر علیه الرحمه از حق و فوت شد در زمان کفر بنیان عثمان علیه اشد اللعنة و النیران در ربذه نقل شده است از او خطبهٔ فصیح که شرح کرده است در آن خطبه اموری را که واقع شد بعد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و در کتاب استیعاب مذکور است که او اعلم و ازهد و اورع بود از امثال و در قول حق و صدق گوی مسابقت از اقران ربوده و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله کلام اعجاز نظام مَا اَظَلَّتِ الخَضْرَاءُ وَلَا اَقَلَّتِ الغَبْرَاءُ مِنْ ذِي لَهْجَةٍ اَصْدَقَ مِنْ اَبِي ذَرٍّ در شان او فرموده و بمضمون بلاغت مشحون اَبُو ذَرٍّ فِي اُمَّتِي شَبِيهُ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ فِي زُهْدِهِ او را

ستوده

ستوده و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم پرسیدند از حال ابی ذر آنحضرت در جواب فرمودند که او مردی است که از علوم دینی و مسائل یقینی آنچه فهمیده و حفظ کرده است دیگران از فهم آن عاجزاند شیخ کلینی علیه الرحمه در کتاب کافی و شیخ فقیه علیه الرحمه در کتاب امالی روایت کرده اند بسند متصل از ابی بصیر که او گفت که فرمود حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم از برای مردی از اصحاب آنحضرت که آیا خبر ندهم بتو که چگونه بود سبب اسلام سلمان و ابی ذر علیهما الرحمه پس عرض کرد آن مرد و خطا و غلط کرد در عرض که اما اسلام سلمان را البته فهمیده ام من آنرا خبر بده بمن که چگونه بود سبب اسلام ابی ذر پس آنحضرت علیه السلم فرمودند که بدرستیکه ابوذر علیه الرحمه در وادی مرّ که نمنزلی بمکه معظمه است میچرانید گوسفندان خود را در اینوقت آمد گرگی از جانب راست گوسفندان او پس حمله کرد ابوذر بعصایش بر آن گرگ و دور کرد آنرا پس حمله کرد گرگ بر گوسفندان ابی ذر از جانب چپ پس دور کرد آنرا ابوذر بعصایش و گفت ابوذر که بخدا قسم که ندیده ام من گرگی بدتر و شریرتر از تو پس گفت آن گرگ در جواب ابی ذر که بدتر و شریرتر از من بخدا قسم اهل مکه اند فرستاده است حق تعالی بسوی ایشان پیغمبری پس تکذیب میکنند ایشان پیغمبر خداوند عالمیانرا و دشنام میدهند او را پس جا کرد حرف گرگ در گوش و دل ابی ذر پس گفت ابوذر بهمشیره اش که بیار از برای من انبان ظرف توشه و مطهرهٔ آب و چوب دستی مرا پس بیرون آمد ابوذر و روان شد بجانب مکه بجهت تحقیق کلام ذئب و یافتن خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس می آمد تا اینکه رسید بمکه در وقت بسیار گرم و تعب و مشقت تمام کشیده بود در راه پس آمد بر سر چاه زمزم

و دلو آبی کشید که بیاشامد و فرو نشاند تشنگی خود را پس بیرون آمد ابوذر از چاه
زمزم مملو از شیر پاکیزه پس گفت ابوذر در پیش خود که یافتم که این دلالت
میکند بر اینکه آنچه خبر داده است مرا آن گرگ و بر اینکه آنچه آمده ام من بطلب
آن حق و صدق است پس خورد آنرا و داخل مسجد الحرام شد و دید در مسجد
الحرام که حلقه زده و نشسته اند جمعی کثیر از قریش پس آمد ابوذر و نشست
در نزد ایشان پس دید ایشانرا که دشنام میدهند و حرفهای زشت میگویند
بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله چنانچه گفته بود گرگ پس گفت ابوذر که یافتم
که هست آنچه خبر داده بود مرا آن گرگ پس اینچنین بود کار و حرف ایشان
تا اینکه وقت عصر شد پس آمد بجانب ایشان ابوطالب چون نظر ایشان
بابی طالب افتاد گفتند بیکدیگر که بس کنید و ساکت شوید که بدرستیکه آمد
عموی او پس چون ابوطالب علیه السلم بنزدیک ایشان رسید همگی اکرام
و عظام او نمودند و بود حضرت ابوطالب ع حرف زن ایشان و خطیب
ایشان تا اینکه متفرق شدند پس چون ابوطالب برخاست و روانه شد
من نیز از عقب او روان شدم پس ابوطالب متوجه شد بسوی من و گفت
چه مطلب داری و چیست حاجت تو من گفتم که مطلب من آنست که بخدمت
این پیغمبری که مبعوث شده است در میان شما مشرف شوم ابوطالب گفت
که چه کار داری تو با او ابوذر گفت که میخواهم اینکه باو ایمان آورم و تصدیق
نبوت او نمایم و امر کند مرا بامری مگر اینکه اطاعت او کنم گفت ابوطالب
که شهادت بده باینکه نیست خدائی موجود مگر خداوند یگانه بیهمتا و بدرستیکه
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله پیغمبر برگزیده خداوند عالمیان است
پس گفتم چنین که بلی اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله گفت

ابوطالب بمن که فردا انوقت نزد من بیا پس چون فردا شد باز ابوذر
داخل مسجد الحرام شد و دید که حلقه زده اند انجماعت و دشنام میدهند بحضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و حرفهای زشت میگویند در شان آنحضرت چنانچه
گفته بود گرگ پس نشست ابوذر در نزد ایشان تا اینکه آمد حضرت ابوطالب
علیه السلم پس چون دیدند ایشان ابوطالب را بیکدیگر گفتند که بس کنید و خاموش
شوید بتحقیق که آمد عموی او پس ساکت شدند همه و آمد ابوطالب و نشست
در نزد ایشان و بود متکلم و خطیب ایشان تا اینکه برخاست پس چون ابوطالب
برخواست و روانه شد من نیز از عقب او روان شدم پس ابوطالب متوجه
بجانب من شد و گفت که چیست مطلب تو ابوذر گفت که ادراک شرف
خدمت این پیغمبر برگزیده که مبعوث شده است در میان شما ابوطالب گفت
که چه کار داری با او ابوذر گفت که میخواهم اینکه ایمان آورم باو و تصدیق
کنم بنبوت او و امر کند مرا بچیزی مگر اینکه اطاعت و پیروی کنم باو پس گفت
ابوطالب که بگو اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله پس گفت ابوذر
که بلی میگویم اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله گفت ابوذر که پس
بالا برد مرا ابوطالب بسوی خانه که در آنخانه بود حمزه بن عبد المطلب پس چون
داخل شدم بآن خانه سلام کردم بحمزه بن عبد المطلب پس حمزه جواب سلام
بمن داد و گفت که چه مطلب داری من گفتم که میخواهم برسم بخدمت این پیغمبر
که مبعوث شده است در میان شما گفت حمزه که چه مطلب داری در نزد او من
گفتم که میخواهم ایمان بیاورم باو و تصدیق نمایم بنبوت او و اطاعت نمایم بامر
او گفت حمزه که شهادت بده بیگانگی خداوند عالمیان و برسالت حضرت محمد
مصطفی صلی الله علیه و آله من گفتم که بلی اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله

پس بلند کرد مرا بسوی خانه که در آن خانه بود جعفر بن ابی طالب پس چون داخل
شدم بر آن خانه سلام دادم بر جعفر و او جواب سلام بمن داد و گفت که چه مطلب
داری من گفتم که میخواهم برسم بخدمت این پیغمبر که مبعوث شده است برسالت
درمیان شما جعفر گفت که چه کار داری باو من گفتم که میخواهم ایمان بیارم باو و تصدیق
نبوت او را و اطاعت کنم فرمان او را گفت جعفر که شهادت بده بیگانگی
خداوند عالمیان و برسالت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله من گفتم که
بلی اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله پس برد مرا بخانه که بود در
آنخانه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پس چون داخل شدم من بر آنخانه پس سلام
کردم بآنحضرت و آنحضرت جواب سلام بمن داد و گفت چه مطلب داری من
عرض کردم که میخواهم برسم بخدمت این پیغمبر که مبعوث شده است درمیان
شما آنحضرت علیه السلام فرمودند که چه کار داری باو من عرض کردم که میخواهم اینکه
ایمان بیاورم باو و تصدیق کنم بنبوت آنحضرت و اطاعت کنم فرمان آنحضرت را
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که شهادت بده بیگانگی خداوند عالمیان
و بنبوت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله من گفتم که بلی اشهد ان
لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله پس آنحضرت بلند کرد مرا بسوی خانه
که در آنخانه بود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله چون داخل شدم بآنخانه دیدم
آنحضرت را نوری که بود در نور پس سلام کردم بخدمت آنحضرت و آنحضرت
جواب سلام داد بمن و گفت که چه میخواهی و چه مطلب داری من عرض کردم
که میخواهم برسم بخدمت این پیغمبر برگزیده که مبعوث شده است درمیان شما
آنحضرت صلعم فرمودند که چه کار داری باو من عرض کردم که میخواهم ایمان بیاورم
بآنحضرت و تصدیق کنم نبوت آنحضرت را و اطاعت کنم اوامر آنحضرت صلعم را

آنحضرت

آنحضرت صلعم فرمودند که شهادت بده بیگانگی نیست خداوندی موجود مگر خداوند
یگانه بیهمتا و بدرستیکه حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله رسول خداوند عالمیانست
من گفتم که بلی اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله پس آنحضرت صلعم
فرمودند که منم رسول خداوند عالمیان ای اباذر برگرد و برو بسوی وطنت پس
بدرستیکه فوت شد پسر عموی تو پس ضبط و تصرف کن مال او را و باش در آنجا تا
اینکه ظاهر و آشکار شود کار من گفت ابوذر که پس مراجعت کردم از خدمت آنحضرت
بسوی بلادم پس دیدم که فوت شده است پسر عموی من در همان وقت و ساعت که فرموده
بود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و مخلف شده است از او مال بسیار پس
من صاحب شدم آن مال را و ماندم در بلادم تا اینکه ظاهر شد امر حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله پس آمدم بخدمت آنحضرت صلعم در تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
مسطور است که حدیث کرد بمن پدرم از پدرانش که بدرستیکه بود ابوذر از بهترین
اصحاب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در نزد آنحضرت صلعم پس آمد ابوذر یک روزی
بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و عرض کرد بخدمت آنحضرت که یا رسول الله
بدرستیکه من دارم بقدر شصت گوسفند پس اکراه دارم از اینکه من خود ببرم
آنها را بصحرا و مفارقت کنم از خدمت سراسر سعادت شما و ناخوشی دارم اینکه
واگذارم آنها را بچوپانی بجهت آنکه مبادا آنکه در رعایت ننماید چوپان آن حیوانات
و ظلم نماید بر آنها پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله امر کردند باو که خود ببر
آنها را پس ابوذر حسب الفرموده آنحضرت صلعم گوسفندان خود را برداشته بصحرا
برد و در روز هفتم بخدمت آنحضرت صلعم مراجعت نمود چون نظر مبارک حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله بابی ذر افتاد فرمود که یا اباذر گفت لبیک یا رسول الله آنحضرت صلعم
فرمودند که چه کردی گوسفندهات را ابوذر عرض کرد که یا رسول الله بدرستیکه

حکایت عجیبی واقع شد در گوسفندان من آنحضرت فرمودند که چگونه بود آن
ابوذر عرض کرد که یا رسول الله من مشغول بودم بنماز که گرگان دوان شدند بجانب
گوسفندان من گفتم که ای خداوند من آیا مشغول باشم بنماز و یا مشغول شوم بنگهداری
گوسفندان پس برگزیدم نماز را بر گوسفند مشغول نماز و طاعت شدم شیطان
آمده وسوسه کرد در دل من که ای اباذر هرگاه تو مشغول شوی بنماز گرگان
میبرند جمیع گوسفندان تو را و نمیماند از برای تو در دنیا آنچیز که زندگی کنی تو
آن پس من گفتم در جواب شیطان که باقی میماند از برای من پرستش خداوند
عزوجل بیگانگی و ایمان بحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و دوستداری
برادر او که سید جمیع خلایق بعد از آنحضرت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم
و دوستداری امامان هدایت کننده و پاک از جمیع گناهان از اولاد آنحضرت
و دشمنی دشمنان ایشان پس هرگاه باقی باشد این از برای من سهل است
آنچه فوت شود از من در نزد من پس مشغول شدم بنماز بفراغ بال پس دیدم
در اینحال که آمد گرگی و گرفت بره را و برد و من میدیدم آنرا ناگاه دیدم که
شیری آمد از برابر و گرفت آن گرگ را و دو نصف کرد و بره را از دهن او گرفته
آورده و داخل گله گوسفندان من نمود پس صدا زد آن شیر بمن که ای اباذر
تو بخاطر جمعی تمام مشغول باش بنماز بدرستیکه خداوند عالمیان موکل کرده است
مرا بنگهداری گوسفندان تو تا اینکه فارغ شوی تو از نماز پس من مشغول بودم
بنماز و عارض شد بمن از تعجب آنقدر که نمیداند قدر آنرا مگر خداوند عالمیان
تا اینکه فارغ شدم از نماز پس بعد از فراغ از نماز آمد بنزد من آن شیر و گفت بمن
که برو بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و خبر بده بآنحضرت که بدرستیکه
خداوند عالمیان اکرام فرمود صحابه آنجناب تو را که حفظ کننده شرایع دین مبین تو است

و موکل گردانیده است شیر را که محافظت نماید گوسفندان او را پس تعجب کردند
از این خبر ابی ذر جمعیکه بودند در دور و حوالی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس
فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که تو راست میگویی ای اباذر و بتحقیق که
ایمان می آورم و تصدیق میکنم بآنچه میگویی تو و من و علی بن ابی طالب و حضرت
فاطمه زهرا و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهم السلم پس گفتند بعضی از
منافقین که این خبر ساختگی و تمهیدی بود در میانه محمد و ابوذر اراده حضرت
محمد صلی الله علیه و آله آنست که بازی زند و فریب دهد ما را بفریبهائی که وارد
حضرت محمد صلی الله علیه و آله پس متفق شدند باهم جمعی از ایشان و گفتند که میرویم
بمکانی که گوسفندان ابی ذر در آنجاست و نظر میکنیم باو و گوسفندانش که آیا میآید
شیر و محافظت میکند گوسفندان او را در وقت نماز کردن ابی ذر تا ظاهر و
آشکار گردانیم کذب و دروغ او را پس رفتند بآنمکان و نظاره نمودند دیدند
که ابوذر ایستاده است بنماز و شیر میگردد در دور گوسفندان او مثل چوپانان
و هرگاه دور میشود گوسفندی از گله شیر می آرد و داخل میکند آنرا بگله تا اینکه فارغ
شد ابوذر از نماز پس ندا کرد آن شیر بابی ذر که هست گوسفندان تو همه صحیح
و سالم سپردم من آنها را بتو بعد از آن ندا کرد شیر تا آن منافقین که البته بود در جمله
ایشان عمر لعین که ای گروه منافقین انکار میکنید شما از برای دوستدار حضرت
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و حضرت علی مرتضی علیه السلم و آل پاک ایشان و کسیکه
متوسل است بخداوند عالمیان بسبب ایشان اینکه مسخر گرداند حق تعالی مرا بجهت
محافظت گوسفندان او قسم بخداوند آنجنابی که گرامی گردانید حضرت محمد و آل پاک
و پاکیزه او را که گردانیده است حق تعالی مرا فرمان بردار ابی ذر بمرتبه که اگر
بفرماید بمن اینکه بخیرم و پاره و هلاک گردانم شما را البته بعمل می آوردم امر و فرمان

اورا قسم بخداوند عظیم که اگر سؤال کند ابوذر از درگاه حق تعالی بحق حضرت محمد و آل
پاک او صلوات الله علیهم اجمعین اینکه بگرداند حق تعالی جمیع دریاها را روغن
زنبق و شیره و کوهها را مشک و عنبر و کافور و درختان روی زمین را تمام زمرد
و زبرجد البته که مستجاب میگرداند حق تعالی دعای او را پس چون ابوذر بخدمت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که ای اباذر
بدرستیکه تو خوب و نیکو قیام کردی بطاعت و فرمانبرداری خداوند عالمیان
پس مسخر گردانید حق تعالی از برای تو کسی را که کفایت کند دشمنان تورا
ای اباذر بدرستیکه تو از جملهٔ افاضل و بزرگان آن جماعتی که مدح کرده است
حق تعالی ایشانرا باینکه بپا میدارند نماز را شیخ فقیه علیه الرحمه در کتاب
علل الشرایع روایت کرده است که آمد ابوذر علیه الرحمه روزی بمسجد حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله پس گفت بصحابهٔ آنحضرت که ندیده بودم من مثل آنچه
دیدم در شب گذشته گفتند صحابه که چه چیز دیدی در شب گذشته ابوذر گفت
که دیدم که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بیرون آمد از حجرهٔ منورهٔ خود و چسپیده
بود دست حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را و بیرون رفتند هر دو باهم
بسوی قبرستان بقیع و من میرفتم از عقب ایشان تا اینکه رسیدند
بقبرستان مکهٔ معظمه پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بنزد قبر پدر عالیقدر آن
آمده دو رکعت نماز گزارد ناگاه قبر شکافته شد و عبد الله پدر آنحضرت در میان
قبر نشسته میگفت اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله پس
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که کیست ولی تو ای پدر مهربان من
عبد الله گفت که کیست ولی ای پسر عالیقدر من حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمودند که هست ولی حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام پس گفت عبد الله

وان علیا

وَاَنَّ عَلِیًّا وَلِیّی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که رجوع و بازگشت نمای بسوی
قبر و روضهٔ ات پس آنحضرت بنزد قبر مادر عالیشانش آمده بعمل آورد آنچه را که عمل
آورده بود در نزد قبر پدر بزرگوارش ناگاه قبر شکافته شد و والدهٔ عالیشان آنحضرت
در میان قبر نشسته میگفت اشهد ان لا اله الا الله و انک نبی الله و رسوله پس
آنحضرت فرمودند که کیست ولی تو ای مادر مهربان من پس گفت والدهٔ آنحضرت
که کیست ولی یا نبی الله حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که هست ولی حضرت
علی بن ابی طالب علیه السلام پس گفت مادر عالیشان آنحضرت که وَاَنَّ عَلِیًّا وَلِیّی پس حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که برگرد بسوی قبر و روضهٔ ات چون ابوذر علیه الرحمه
این حدیث شریف را نقل نمود انکار و تکذیب او نمودند مردمان و عرض کردند
بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که دروغ بسته است بر شما امروز جندب
و نقل میکند از شما چنین و چنین آنحضرت فرمودند که مَا اَظَلَّتِ الْخَضْرَاءُ وَلَا اَقَلَّتِ
الْغَبْرَاءُ عَلَی ذِی لَهْجَةٍ اَصْدَقَ مِنْ جُنْدَبٍ ایضا شیخ جلیل القدر مذکور در کتاب
مزبور روایت کرده است که عرض کردند بخدمت حضرت امام بحق ناطق جعفر بن
محمد الصادق علیهما السلام که آیا ابوذر افضل است یا شما اهل البیت آنحضرت علیه السلام
فرمودند که چند است ماههای سال راوی عرض کرد که دوازده آنحضرت علیه السلام
فرمودند که ماههای حرام آن چند است راوی عرض کرد که چهار ماه است آنحضرت علیه السلام
فرمودند که ماه مبارک رمضان از جملهٔ اشهر حرم است راوی عرض کرد که نه آنحضرت
فرمودند که ماه مبارک رمضان افضل است یا ماههای حرام راوی عرض کرد که
ماه مبارک رمضان افضل است آنحضرت علیه السلام فرمودند که پس همچنین ما اهل بیت نبوت و رسالت
قیاس نمیشود بما احدی بدرستیکه ابوذر علیه الرحمه بود در میان اصحاب پیغمبر پس
مذاکره مینمودند ایشان فضائل این حضرات پس گفت ابوذر علیه الرحمه که افضل این ا

آسمان تا بود زد بر خاک گشت مهر و ماه
چشم ابوذر راستگو مادر گیتی نزاد

حضرت علی ابن ابیطالب علیه السلام است و اوست قسیم الجنة و النار و اوست صدیق
این امت و فاروق این امت و اوست حجت خدای تعالی بر این امت پس جمیع
آن قوم اعراض نموده رو از ابوذر گردانیدند و انکار قول او نموده او را تکذیب
کردند پس آمد ابو امامه باهلی بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و عرض کرد
بخدمت آنحضرت قول ابوذر و انکار و تکذیب خلق را پس حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله فرمودند که ما اظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء یعنی از شما ای
ابا امامه من ذی لهجة اصدق من ابی ذر در تفسیر علی بن ابرهیم روایت شده است
که بدرستیکه این آیات مبارکات سوره انفال انما المؤمنون الذین اذا
ذکر الله وجلت قلوبهم و اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا و علی ربهم یتوکلون
الذین یقیمون الصلوة و مما رزقناهم ینفقون اولئک هم المؤمنون حقا
لهم درجات عند ربهم و مغفرة و رزق کریم نازل شد در شان حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام و ابی ذر و سلمان و مقداد و ایضا روایت کرده است که آیه
مبارکه سوره توبه و السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار و الذین
اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم و رضوا عنه و اعد لهم جنات تجری تحتها الانهار
خالدین فیها ابدا ذلک الفوز العظیم نازل شد در شان نقبا ابوذر و مقداد و سلمان
و عمار و در تفسیر شیخ فرات بن ابراهیم روایت کرده است که حضرت امام بحق ناطق
جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام فرمودند که بدرستیکه [illegible] آیه مبارکه سوره
انشقاق و تین الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات فلهم اجر غیر ممنون نازل
شد در شان سلمان و مقداد و ابوذر و عمار علیهم الرحمة و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
و از برای ایشان است اجر غیر ممنون شیخ مفید علیه الرحمة در کتاب مجالس
و شیخ فقیه علیه الرحمة در کتاب خصال روایت کرده اند از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

که آنحضرت

که آنحضرت فرمودند که بدرستیکه خداوند عالمیان امر کرده است مرا بآنکه
دوست دارم چهار نفر از اصحابم را و خبر داده است مرا بآنکه بدرستیکه حق تعالی
دوست میدارد ایشانرا اصحاب عرض کردند که کیستند ایشان یا رسول الله پس جمیعا
میخواهیم که بوده باشیم از جمله ایشان آنحضرت فرمودند که آگاه باشید بآنکه بدرستیکه
حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام از جمله ایشان است پس لمحه آنحضرت ساکت شد
و باز فرمود که آگاه باشید بآنکه بدرستیکه حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام
از جمله ایشان است و باز ساکت گشته بعد از آن فرمود که آگاه باشید بآنکه بدرستیکه
حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام از جمله ایشان است و ابوذر است و سلمان فارسی
و مقداد بن الاسود الکندی احادیث کثیره باین مضمون از طرق خاصه و عامه بعنوان
تواتر روایت شده است شیخ فقیه علیه الرحمة در کتاب خصال روایت کرده است
از حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا که آنحضرت روایت نمود از پدران عالیمقدارش
از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که آنحضرت فرمود که حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله که بدرستیکه بهشت مشتاق است بسوی تو یا علی و بسوی سلمان
و عمار و ابی ذر و مقداد و مضمون این حدیث شریف نیز بطرق خاصه و عامه متواتر
روایت شده است شیخ مفید علیه الرحمة روایت کرده است در کتاب مجالس از جمله
احتجاجات عبدالله بن عباس بر معویه لعین اینکه گفت ابن عباس بمعویه که بدرستیکه
باقیماندند بر دوستی صاحبت که با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بمنزله هارون است
با موسی از اهل بیت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله سلمان و ابوذر و مقداد و ثابت
قدم بودند ایشان در اخلاص و اعتقاد با آنحضرت تا اینکه ملاقات نمودند با خداوند
عالمیان ایضا شیخ جلیل القدر مذکور در کتاب مزبور روایت کرده است از
حضرت امام رضا علیه السلام خلاصه این مضمون را که جمعی عرض کردند بخدمت آنحضرت که ما

از جمله شیعیان حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم اند آنحضرت علیه السلم فرمودند که وای بر شما
بدرستیکه شیعه امیر المومنین ع بود حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلم و سلمان
و ابو ذر و مقداد و عمار و محمد بن ابی بکر ایشان آنچنان جماعتی بودند که مخالفت
نکردند هیچ چیز را از امرهای آنحضرت ایضا شیخ مذکور در کتاب مزبور روایت
کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلم که آنحضرت فرمودند که شنیدم من از
جابر بن عبد الله انصاری که او میگفت که هرگاه میدیدند سلمان و ابو ذر علیهما الرحمه
این جماعت را که ادعا میکنند دوستداری شما اهل بیت را البته میگفتند ایشان که بدرستیکه
دروغ میگویند اینها و اگر میدیدند این جماعت ایشان را البته میگفتند بایشان
که مجانین اند شیخ محمد بن علی بن احمد الفارسی در کتاب روضة الواعظین روایت
کرده است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که یا علی بدرستیکه بهشت
عنبر سرشت مشتاق است بسوی تو و بسوی عمار و سلمان و ابی ذر و مقداد و ایضا
روایت کرده است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که بدرستیکه سایه
نینداخته آسمان و برنداشته است زمین صاحب لهجه را که بوده باشد راستگوتر
از ابی ذر زندگی خواهد کرد یکه و تنها و خواهد مرد یکه و تنها و مبعوث خواهد شد
از قبر یکه و تنها و داخل بهشت عنبر سرشت خواهد شد یکه و تنها و آنحضرت صلی الله
علیه و آله فرمودند که هرکه خواهد که نظر کند بسوی زهد عیسی بن مریم علیه السلم پس نظر کند
بسوی ابی ذر علیه الرحمه شیخ محمد کلینی علیه الرحمه روایت کرده است از حضرت امام
بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم که آنحضرت فرمودند که بدرستیکه عثمان
فرستاد دو غلام خود را در خفیه نزد ابی ذر علیه الرحمه و همراه ایشان نموده بود دویست
عدد اشرفی و گفت بایشان که بگویید بابی ذر که میرساند عثمان بسوی تو سلام و
میگوید که این دویست اشرفی را فرستادم از برای تو که صرف کنی در آنچه خواهی

پس چون غلامان نزد ابی ذر آمدند و سلام و پیغام عثمان را رسانیدند ابو ذر گفت
بایشان که آیا داده است عثمان بهر یک از مسلمانان دویست عدد اشرفی غلامان
گفتند که نه ابو ذر گفت که پس من نیز از جمله مسلمانانم و گنجایش ندارد از برای من
مگر آنچیزی که گنجایش داشته باشد از برای هر یک از مسلمانان گفتند غلامان
بابی ذر که پیغام کرد بتو عثمان که بدرستیکه این از عین المال من است و قسم
بخداوند عالمیان که مخلوط نشده است بآن حرام و نفرستاده ام من بسوی تو آنرا
مگر از ممر حلال ابو ذر گفت که نیست مرا احتیاجی بآن و بتحقیق که داخل شده ام من
باین روز در حالتی که هستم من غنی ترین مردمان گفتند باو غلامان عثمان که حق تعالی
اصلاح کند حال ترا نمی بینیم ما در خانه تو کم و نه بسیار که منتفع شوی تو بآن
گفت ابو ذر که بلی در زیر این طبقچه هست دو عدد نان جو خشک شده که چند روز
بر آن گذشته پس چه میکنم من این اشرفیها را نه بخدا قسم که محتاج نیستم من بآن
و بتحقیق که صبح کرده ام در حالتیکه غنی و توانگرم بولایت حضرت علی بن ابیطالب
علیه السلم و عترت هدایت کننده و پاک و پاکیزه آنحضرت که هادیان راه حق اند و
همچنین شنیده ام از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و بدرستیکه قبیح است
از برای شیخ پیر آنکه بوده باشد کذاب پس برگردیدند آن دو غلام با آن
اشرفیها بسوی عثمان و اعلام کردند باو که میگوید ابو ذر که بدرستیکه نیست
مرا احتیاجی بآن اشرفیها و نه بآنچه در نزد عثمان است تا آنکه ملاقات
کنم خداوند عالمیان را پس بوده باشد حق تعالی حاکم در میان من و میان او
شیخ کلینی علیه الرحمه روایت کرده است از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن
محمد الصادق علیهما السلم که آنحضرت فرمودند که بدرستیکه آمد ابو ذر بخدمت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در وقتی که بود حضرت جبرئیل علیه السلم در نزد

آنحضرت بصورت دحیهٔ کلبی و خلوت کرده بود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله با او
چون دید ابوذر که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خلوت نموده است با دحیه
کلبی برگشت و نه برید کلام ایشانرا پس گفت حضرت جبرئیل علیه السلام بحضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله که یا محمد این ابوذر بود که آمد و برگشت و سلام نکرد بما
اگر پیش می آمد و سلام میکرد البته رد میکردیم ما باو سلام را ای محمد بدرستیکه
از برای اوست دعائی که دعا میکند بآن و معروفست در نزد اهل آسمانها
پس چون بروم من بآسمان سؤال کنید شما از او از آن دعا بعد از رفتن حضرت
جبرئیل علیه السلام آمد ابوذر بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس آنحضرت
گفت باو که ای اباذر چه چیز مانع تو شد از اینکه آمدی نزد ما و سلام نکرده برگشتی
عرض کرد ابوذر که یا رسول الله گمان کردم من که شما خلوت کرده اید با دحیه
کلبی و حرفی دارید با او در میان پس آنحضرت فرمودند که بدرستیکه او
حضرت جبرئیل علیه السلام بود و بتحقیق که اگر سلام میکردی بر ما البته رد میکردیم
ما هر دو بسوی تو سلام را پس چون دانست ابوذر که او بوده است حضرت
جبرئیل علیه السلام پشیمان شد از نکردن سلام آنقدر که نمیدانند قدر آنرا مگر
خداوند عالمیان پس گفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله باو که چه چیز است آن
دعائی که میخوانی تو آنرا پس بتحقیق که خبر داد بمن حضرت جبرئیل علیه السلام که بدرستیکه
از برای تو هست دعائی که میخوانی آنرا و معروف و مشهور است دعای تو
در آسمانها پس عرض کرد ابوذر که بلی یا رسول الله میگویم من اللهم انی اسئلک
الامن والایمان بک والتصدیق بنبیک والعافیة من جمیع البلاء والشکر علی
العافیة والغنی عن شرار الناس شیخ محمد کشی علیه الرحمه دعای ابی ذر را در اینجا
باین نحو روایت نموده اللهم انی اسئلک الایمان بک والتصدیق بنبیک

والعافیه

والعافیة من جمیع البلاء والشکر علی العافیة والغنی عن الناس ایضا شیخ محمد کشی
علیه الرحمه روایت کرده است که بدرستیکه ابوذر علیه الرحمه چسبیده بود بحلقهٔ در مبارکهٔ
کعبه در موسم حج و بآواز بلند میگفت که بدرستیکه منم جندب از برای هر که
نشناسد مرا و منم ابوذر بن جناده از برای هر که شناسد مرا بدرستیکه من شنیدم
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنحضرت میفرمود که هر که مقاتله نماید با من در اول
و در دوم پس او در سوم از جمله پیروان دجال است بدرستیکه مثل اهل بیت
من در این امت مثل کشتی نوح علیه السلام است در دریای بی پایان هر که پناه
آورد بآن نجات یافت از هلاکت و هر که تخلف نمود از آن غرق و هلاک شد
آیا رسانیدم و تبلیغ نمودم فرموده حضرت پیغمبر را بشما شیخ فقیه علیه الرحمه در کتاب
خصال روایت نموده است از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام
و آنحضرت روایت نمود از پدران عالیمقدارش که گریه کرد ابوذر علیه الرحمه
از ترس خداوند عالمیان آنقدر که بدرد آمد چشم او پس گفتند باو ای اباذر
کاش طلب میکردی از حق تعالی اینکه شفا دهد بچشم تو ابوذر گفت که بدرستیکه من
مشغولم از آن بچیزی زیاده تر است غم و هم من از برای آن گفتند باو که چیست عزیزتر
از چشم که مشغول گشته بآن بحدی که فراموش کرده چشم عزیز خودت را ابوذر گفت
که آن دو امر عظیم بزرگ قدر یکی بهشت و دیگری دوزخ در تفسیر علی بن ابراهیم
علیه الرحمه مسطور است که داخل شد ابوذر بر عثمان ملعون در حالتی که علیل و
صاحب آزار بود و تکیه نموده بود بر عصایش و در پیش عثمان صد هزار درهم
بود که آورده بودند بجهت او از بعضی نواحی و مصاحبان عثمان دور عثمان را
فرو گرفته بودند بطمع آن مال که قسمت کند عثمان بایشان پس گفت ابوذر
بعثمان که چه زر و مال است این گفت عثمان لعین که صد هزار درهم است که آورده اند

از برای من از بعض نواحی میخواهم که نگه دارم آنرا تا اینکه منضم کنم با آن مثل آنرا بعد از آن
با نچه رابهم تقاضا کند آن نمایم گفت ابوذر که ای عثمان صد هزار درهم بهتر است
یا چهار دینار عثمان گفت که صد هزار درهم ابوذر گفت که بخاطرت می آید که من
و تو داخل شدیم هر دو بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله در وقت عشا پس
دیدیم آنحضرت را مغموم و محزون پس سلام کردیم بر آنحضرت آنحضرت ص از کثرت
غم و حزن آنقدر مغموم و محزون بود که جواب سلام ما نداد پس چون صبح شد
داخل بخدمت آنحضرت شدیم پس دیدیم آنحضرت را شاد و خندان پس عرض کردیم
بخدمت آنحضرت ص که پدران و مادران ما فدای تو باد بخدمت تو مشرف شدیم
در شب گذشته پس دیدیم شما را در نهایت غم و حزن و امروز می بینیم شما را در
نهایت خوشحالی و سرور پس آنحضرت ص فرمودند که بلی بدرستیکه باقیمانده بود
در نزد من از غنیمت مسلمین چهار اشرفی که تقسیم نکرده بودم من آنرا و ترسیدم
از اینکه مبادا ادراک کند مرا مرگ و آن باقی مانده باشد در نزد من و بتحقیق
که قسمت کردم آنرا امروز پس استراحت یافتم از آن عثمان ملعون نگاه
کرد بسوی کعب الاحبار که عالم و انیس او بود و گفت باو که ای ابا اسحق چه میگوئی
در حق کسی که بدهد زکوة واجبی مالش را آیا واجب است بر او بعد از آن چیزی
کعب الاحبار گفت که نه هر چند که بگذارد بر روی هم خشت طلا و نقره واجب
نیست بر او چیزی پس بلند کرد ابوذر عصای خود را و زد بر سر کعب الاحبار
و گفت باو که ای پسر یهودیه کافره ترا چه نسبت دارد حکم کردن در میان
مسلمانان فرموده خداوند عالمیان راستتر است از قول تو که فرموده است
در سوره مبارکه توبه وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي
سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ

وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ پس گفت
عثمان لعین که ای اباذر بدرستیکه تو پیر خرف شده و عقلت زایل شده است
و اگر نمی بودی تو از صحابه کرام حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله البته میکشتم من ترا
ابوذر گفت که دروغ میگوئی تو ای عثمان خبر داده است مرا حبیب من
حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله پس آنحضرت ص فرمودند که بازی و فریب نمیتوانند
داد ترا و قادر نیستند بر کشتن تو و اما از عقل من پس بتحقیق که باقیمانده است
آنقدر که حفظ کرده ام حدیثی را که شنیده ام آنرا از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله
در حق تو و قوم تو عثمان ملعون گفت که چه خبر شنیده از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
در حق من و در حق قوم من ابوذر گفت که شنیدم از آنحضرت ص که فرمودند که چون
برسد آل ابی العاص بسی نفر مرد خواهند گردانید مال الله را دولت و دغل خواهند
کرد در کتاب الهی و بندگان شایسته حق تعالی را خوار و فاسقان را یار و با
صالحان جنگ خواهند نمود گفت عثمان لعین که ای گروه اصحاب محمد صلی الله علیه
وآله آیا شنیده است احدی از شما این حدیث را از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
پس جمیع ایشان گفتند که نشنیده ایم ما این حدیث را پس گفت عثمان لعین که بطلبید
حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را پس آمد حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه پس گفت عثمان لعین که ای ابا الحسن ببین که چه میگوید
این پیر کذاب آنحضرت ع فرمودند که خاموش باش ای عثمان و مگو بابی ذر کذاب
پس بدرستیکه من شنیدم از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله که آنحضرت میفرمود که
سایه نینداخته است آسمان و بر نداشته است زمین صاحب لهجه را که بوده باشد
راستگوتر از ابی ذر پس گفتند اصحاب حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله که راست
میگوید حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام پس بتحقیق که شنیده ایم ما این حدیث را

از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس گریه کرد ابوذر علیه الرحمه در اینوقت و گفت وای
بر شما همگی دراز کرده اید گردنهای خود را بسوی اموال فانی و گمان میکنید که بدرستیکه
من دروغ می بندم بر رسول حضرت رب العالمین پس نگاه کرد ابوذر بسوی
آنجماعت و گفت که کیست بهترین شما پس گفتند ایشان که تو بهترین مایی ابوذر
گفت که بلی من جدا شدم از خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در این جبه و لباس
که حال نیز در بر منست و شما بتحقیق که احداث کردید در دین احداثهای بسیار
و حق تعالی خواهد پرسید شما را از آن و نخواهد پرسید مرا پس گفت عثمان لعین بابا
که ای اباذر سؤال میکنم از تو بحق حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله اینکه خبر
بدهی بمن براست و صدق آنچه می پرسیم از تو ابوذر گفت که اگر قسم نمیدادی تو
مرا بحق حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله باز میگفتم بتو آنچه را که بوده باشد حق
و راست گفت عثمان لعین که کدام شهر و بلاد محبوب و دوست داشته شده تر است
در نزد تو اینکه بوده باشی در آن ابوذر گفت مکه معظمه حرم خدا و حرم رسول خدا
صلی الله علیه و آله عبادت کنم در آن تا اینکه برسد بمن مرگ پس گفت عثمان
که نه و کرامتی نیست از برای تو ابوذر گفت که مدینه مشرفه حرم حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله عثمان لعین گفت که نه و کرامتی نیست از برای تو پس ساکت
شد ابوذر گفت عثمان لعین که کدام بلاد بدتر و ناخوشتر است در نزد تو ابوذر
گفت که ربذه آنجائیکه بودم من در آن بر غیر دین اسلام عثمان لعین گفت که برو
تو بآنجا پس گفت ابوذر بعثمان که بتحقیق که پرسیدی تو از من آنچه خواستی و من
براست و درست آنرا گفتم تو و من نیز سؤال میکنم از تو پس تو نیز راست و
درست بگو بمن عثمان لعین گفت که بلی میگویم چنین پس گفت ابوذر که اگر بفرستی
تو مرا با مسلمانان بجنگ مشرکان و اسیر کنند مرا کافران و گویند که سربلندیم

او را اگر بثلث آنچه تو مالک آنی عثمان گفت که بخونبهای تو میدهیم ثلث مالم را
ابوذر گفت که اگر گویند که سربلندیم اباذر را اگر اینکه بخشی تو نصف مالت را عثمان
لعین گفت که میدهیم ابوذر گفت که اگر گویند که بخونبهای ابوذر میخواهیم کل آنچه را که
تو مالک آنی عثمان لعین گفت که میدهیم ابوذر گفت الله اکبر گفت بمن حبیب من
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در روزی از روزها که ای اباذر چگونه خواهی
بود تو در وقتی که بگویند از برای تو که کدام بلاد محبوبتر است در نزد تو پس
بگویی تو مکه معظمه حرم خداوند عالمیان و حرم حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
که عبادت کنم در آن خداوند عالمیان را تا اینکه برسد بمن مرگ پس بگویند که
نه کرامتی نیست از برای تو پس بگویی تو که مدینه مشرفه حرم حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله پس بگویند که نه و کرامتی نیست از برای تو پس بگویند که کدام بلاد
بدتر است بسوی تو که بوده باشی در آن پس بگویی تو که ربذه آنجائیکه بودم
من در آن بر غیر دین اسلام پس بگویند از برای تو که برو بآنجا و بآن مکان
پس من عرض کردم بخدمت آنحضرت که بدرستیکه این امر واقع خواهد شد
یا رسول الله آنحضرت فرمودند که بلی واقع میشود و همچنین قسم بخداوندی آنچنانکه
جان من در ید قدرت اوست پس من عرض کردم که یا رسول الله آیا پس
نگذارم من این شمشیرم را بر دوشم پس بزنم با آن پیشاپیش آنحضرت فرمودند که نه
بشنو و ساکت باش هر چند که بشنوی آنرا از غلام سیاه حبشی و بتحقیق
که فرو فرستاده است حق تعالی در شان تو و عثمان آیه‌ای در قرآن پس عرض
کردم من که کدام آیه است آن یا رسول الله آنحضرت فرمودند آیه مبارکه که در
سوره البقره است وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ
مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ

وتخرجون فريقا منكم من ديارهم تظاهرون عليهم بالاثم والعدوان وان
ياتوكم اسارى تفادوهم وهو محرم عليكم اخراجهم افتؤمنون ببعض الكتاب
وتكفرون ببعض فما جزاء من يفعل ذلك منكم الا خزي في الحيوة الدنيا
ويوم القيمة يردون الى اشد العذاب وما الله بغافل عما تعملون

شیخ فقیه علیه الرحمه در کتاب علل الشرایع و معانی الاخبار روایت کرده است
از ابن عباس که او گفت که بود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در مسجد قبا و در نزد
آنحضرت بودند جمعی از اصحاب پس آنحضرت فرمودند که اول کسی که داخل شود
بشما در این ساعت خواهد بود او از اهل بهشت پس چون شنیدند اصحاب
آنحضرت آنرا جمعی برخاسته بیرون رفتند بجهت اینکه برگردند اول و داخل شوند
بخدمت آنحضرت و مستوجب بهشت شوند پس دانست حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله مطلب و مقصود ایشان را پس آنحضرت فرمودند بجهت جمعی که باقیمانده
بودند در خدمت آنحضرت که زود باشد که داخل شوند بر شما جمعی که سبقت گیرند
ایشان بمن پس هر که خبر دهد بمن به بیرون رفتن ماه آذار پس از برای او ست
بهشت عنبرسرشت پس برگردیدند آنجماعت که رفته بودند و داخل شدند
بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و همراه ایشان داخل شد ابوذر علیه الرحمه
پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود از برای ایشان که در کدام ماهیم ما
از ماههای رومیه گفت ابوذر که بتحقیق که بیرون رفت ماه آذار یا رسول الله
پس آنحضرت فرمودند که بتحقیق که میدانستم من آنرا ای اباذر ولیکن دوست
داشتم اینکه اعلام کنم بقوم و اصحاب خودم اینکه بدرستیکه تو از اهل بهشتی
و چگونه نباشی تو از اهل بهشت و حال اینکه دور خواهند کرد ترا از حرم من
بعد از وفات من بجهت محبت و دوستداری تو با اهل بیت من پس زندگی

خواهی

خواهی کرد تو یکه و تنها و خواهی مرد یکه و تنها و سعادتمند خواهند شد بسبب تو جمعی
که مرتکب تجهیز و دفن تو شوند و آنجماعت رفقای من خواهند بود در جنت الخلد
آنجائیکه وعده شده است از برای متقیان شیخ محمد کشی علیه الرحمه ذکر کرده است
که ماند ابوذر علیه الرحمه در ربذه تا اینکه فوت شد چون اجلش نزدیک شد گفت
بزنش که بکش گوسفندی را از گوسفندانت و بپز آنرا خوب و بنشین در سر راه
و چون برسند بر تو جمعی از سواران اول بگو بایشان که ای بندگان مسلمان
خداوند عالمیان اینست ابوذر صحابه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بتحقیق رسیده
باجلش و ملاقات کرده است خداوندش را پس یاری کنید مرا بر دفن او و اعانت
کنید او را پس بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر داده است مرا باینکه بدرستیکه
من خواهم فوت شد در زمین غربت و بدرستیکه متوجه غسل و دفن و نماز من خواهند
شد جمعی از امت آنحضرت که بوده باشند صالحان این امت و از محمد بن علقمه
بن اسود النخعی روایت کرده است که او گفت که ما بیرون رفتیم باراده زیارت
و حج بیت الله الحرام با جمعی از مؤمنان که از جمله ایشان بود مالک بن الحرث الاشتر
و چون رسیدیم بربذه پس دیدیم زنی را در کنار راه ایستاده و میگوید که ای بندگان
مسلمان خداوند عالمیان اینست ابوذر صحابه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
بتحقیق که فوت شده است غریب و بیکس نیست کسی که یاری و همراهی کند
بمن در کفن و دفن او پس چون شنیدیم ما کلام آن زن را پس نگاه کردیم
بر روی یکدیگر و شکر کردیم خداوند عالمیان را بر آنچه روزی ما کرده اند از توفیق
آن سعادت و گفتیم کلمه انا لله و انا الیه راجعون را بر بزرگی آن مصیبت
پس روانه شدیم با آن زن و تجهیز نمودیم اباذر را و در کفن نفیس او را کفن کردیم
و غسل دادیم و پیش داو داشتیم بجهت نماز مالک اشتر را پس نماز کرد با مالک

باو پس دفن کردیم اورا بعد از دفن ایستاد مالک اشتر بر سر قبر او و گفت ای
خداوند ما این ابوذر مصاحب حضرت پیغمبر برگزیدهٔ تو است عبادت و پرستش تو نمود
در میان عابدان و جهاد کرد در راه تو با مشرکان تغییر نداد دین قویم ترا و تبدیل
نکرد فرمودهٔ پیغمبر ترا چون دید منکرین قیمت را کردانید از ایشان دل و زبانش را
و ناخوش داشت انرا بدل و زبانش تا اینکه ستم و ظلم نمودند بر او و دور کردند
او را از حرم محترم خدا و رسول و خار و حقیر کردانیدند او را ای خداوند ما پس بکش
انتقام او را از کسیکه محروم کرد او را از در رحمتش و دور کردانید او را از حرم
محترم پیغمبر برگزیدهٔ تو صلی الله علیه و آله و ما همگی دست بجانب آسمان برداشته
بودیم و میگفتیم آمین بعد از آن آورد آن زن گوسفند آنچنانیرا که پخته بود آنرا
و گفت آن زن که بدرستیکه ابوذر قسم داده است شما که نروید تا اینکه چاشت
میل کنید پس چاشت کردیم ما و روانه شدیم و در کتاب روضة الواعظین
مسطور است که چون وقت وفات ابوذر رسید گفتند باو که ای اباذر چه چیز است
مال تو ابوذر در جواب گفت که عمل منست گفتند که ما میپرسیم از طلا و نقره ابوذر
علیه الرحمه گفت که من هرگز صبح نکرده ام و شام داخل نشده ام که بوده باشد
از برای من کندوج و در آن کذارم متاع خود را بدرستیکه من شنیده ام
از دوست و حبیبم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که آنحضرت میفرمود که
کندوج مرد قبر او است و در تفسیر علی بن ابراهیم مذکور است که در عقب ماند از
پیغمبر صلی الله علیه و آله ابوذر در غزوهٔ تبوک بسبب ضعف و لاغری شترش
پس واماند شتر او در راه پس منافقان گفتند که برگشت و تخلف نمود ابوذر از
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و اسباب خود را بدوش بسته از عقب
آنحضرت میرفت تا اینکه بعد از سه روز ملحق شد بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

و هرگز شام کرده ام و صبح داخل نشده ام صح

برحق

پس چون بلند شد آفتاب نظر کردند مسلمانان بسوی شخصی که می آید از بیابان پس
فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که گویا که آن آینده ابوذر است پس گفتند
اصحاب که بلی اوست ابوذر پس فرمود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
که آب برسانید باو که او تشنه است بسیار پس صحابه حسب الامر آنحضرت بردند
باستقبال او آب و رسید ابوذر بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و با او
بود مطهرهٔ پر آب پس گفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله باو که ای اباذر همراه تو
بوده است آب و تو می آمدی عطشان عرض کرد ابوذر که بلی یا رسول الله پدر و
مادرم فدای تو باد رسیدم من بسنگی دیدم که جمع شده است در آن از آب
باران با صفای تمام پس چشیدم آنرا دیدم که آبیست سرد و شیرین پس گفتم که
نمیخورم من از این آب تا اینکه میل کند از آن حبیب من حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله پس آنحضرت فرمودند که ای اباذر رحمت حق تعالی بر تو باد زندگی
خواهی کرد تو یکه و تنها و خواهی مرد یکه و تنها و مبعوث خواهی شد تو از قبر یکه و تنها
و داخل خواهی شد بهشت عنبر سرشت یکه و تنها و سعادتمند خواهند شد
بسبب تو جمعی از اهل عراق که موفق شوند بغسل دادن تو و تجهیز و تکفین و نماز بر تو
و دفن نمودن تو پس چون عثمان ملعون فرستاد اباذر را بربذه فوت شد
در ربذه پسر او ذر پس بعد از دفن ایستاد ابوذر بر قبر او و گفت رحمت کند حق تعالی
بر تو ای ذر بتحقیق که بودی تو کریم الخلق و نیکوکار و مهربان بر پدر و مادر نسبت
بمن در وقت تو دلتنگی و ملامت و نیست از برای من بغیر درگاه الهی بدیگری
حاجت و بتحقیق که مشغول کرده است مرا غم و هم از برای تو از مغموم شدن بجهت
تو اگر نمیبود هول و ترس روز قیامت دوست میداشتم که بوده باشم من در جا و
مکان تو ای کاش میدانستم که چه پرسیدند از تو و چه جواب دادی تو بایشان

بعد از آن گفت که ای خداوند من واجب کرده بودی تو از برای خودت بر او حقی
چند و واجب کرده بودی از برای من بر او حقی چند پس من بخشیدم بر او حقوق
خودم را پس تو نیز بخش بر او حقوق خودت را پس بدرستیکه تو اولایی بحق و
بخشش از من و بود از برای ابی ذر گوسفندی چند که معاش میکرد بآن پس دردی
بهم رسید در گوسفندان او و مردند کل آنها و فوت شد زن ابی ذر پس رسید
بابی ذر و دخترش درد گرسنگی پس گفت دختر ابی ذر که برخورد بما گرسنگی تمام
و باقی ماندیم ما سه روز گرسنه که نیافتیم در آن سه روز هیچ خوراک و طعام پس گفت
من پدرم که ای دخترک من ببر مرا بریگزار شاید که بیابیم در آن علف دانه
پس ما رفتیم با هم بریگزار هر چند که جستیم نیافتیم علف دانه دار پس جمع کرد
پدر من ریگ را و گذاشت سر را بر آن دیدم من که منقلب شد چشمهای او
پس گریه کردم و گفتم ای پدر گرامی من چه کنم با تو و من مانده ام یکه و تنها و
غریب و بیکس پس گفت ابوذر که ای دخترک من مترس پس بدرستیکه چون
فوت شوم من می آیند نزد تو از اهل عراق جمعی که کفایت کنند کار مرا پس
بدرستیکه خبر داده است مرا آن حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در
غزوه تبوک پس فرمود آنحضرت از برای من که ای اباذر تو زندگی خواهی کرد
یکه و تنها و خواهی مرد یکه و تنها و مبعوث خواهی شد یکه و تنها و داخل بهشت
خواهی شد یکه و تنها و سعادتمند خواهند شد بسبب تو جمعی از اهل عراق که
متکفل شوند غسل و تجهیز و دفن ترا پس چون من فوت شوم بپوشان بر روی
من عبای مرا و بنشین بر سر راه عراق پس چون بیایند نزد تو جمعی از
سواران برخیز و بگو بایشان که اینست ابوذر مصاحب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
تحقیق که فوت شده و جسد او در زمین مانده گفت دختر او که قبل ازین آمدند

نزد او

نزد او جمعی از اهل ربذه پس گفتند که ای اباذر چه چیز درد آورده است ترا ابوذر
گفت که گناهانم گفتند که چه میخواهی گفت رحمت خداوند عالم را گفتند که طبیب
میخواهی گفت طبیب بیمار کرده است مرا گفت دختر او که چون ابوذر را حالت
احتضار افتاد شنیدم که میگفت در آنوقت که مرحبا بدوستیکه رسانید خود را
در وقت احتیاج رستگاری نمی یابد هر که پشیمان گشته برگرده خداوندا بخش مرا
بگشت قسم بحق تو میدانی که دوست میدارم لقای ترا پس چون رحمت
الهی واصل شد گستردم من عبای او را بر رویش و آمده نشستم بر سر راه عراق پس
دیدم که آمدند جمعی پس برخاستم و گفتم که ای گروه مسلمانان اینست ابوذر مصاحب
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله تحقیق که فوت شده و جسد پاک او در زمین مانده
پس ایشان از استماع این کلام خود را از مرکب بزیر انداختند و پیاده و گریان
همراه من آمدند پس او را غسل داده کفن نموده دفن کردند و بود در میان ایشان
مالک اشتر و روایت شده است که گفت مالک اشتر که کفن کردم من او را در حله
که بود همراه من و قیمت آن حله چهار هزار درهم بود پس گفت دختر او پس من نماز
میکردم و روزه میگرفتم بدستور او پس در این بین شبی خوابیده بودم در نزد
قبر او در خواب دیدم او را که قرآن میخواند و تهجد مینماید چنانچه بجا می آورد در
ایام حیوة پس گفتم باو که ای پدر بزرگوار چه کرد با تو خداوند پس او گفت که ای
دخترک گرامی من آمدم من نزد خداوند کریمی که راضی بود او از من و من راضی
بودم از او و اکرام کرد مرا و انعامات نمود من پس عمل نیک کن و فریفته دنیای
دون مشو این غلام داعی معروض میدارد که بموجب احادیث کثیره
و روایات خاصه و عامه اولا عثمان لعین اباذر را بسبب حق گوئی و دوستداری
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اخراج بلد نموده بشام فرستاد و معویه ملعون که والی

شام بود و هر چند سعی نمود که او را بزر و سیم فریفته نماید ابوذر علیه الرحمه فریفته نگشته
دست از گفتن مدایح حضرت امیر المؤمنین علیه السلم و مثالب ملاعین ثلثه علیهم اللعنه و مواعظ
حسنه بر مسلمین و امر بمتابعت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین
برنمیداشت معویه ملعون بعثمان لعین نوشت که اگر ترا احتیاج بمملکت شام است
پس چارهٔ ابی ذر ضروریست و نزدیک آن شده که مملکت شام را از تو باز دارد
و اهل آنرا بتو بشوراند عثمان لعین نامه باو نوشت که برسیدن نامهٔ من او را
بر شتر برهنه بدراه درشت روی سوار و با دلیل بدکردار که او را بعنف و تعدی
تمام و تعب و مشقت لا کلام آورد ارسال دار معویه ملعون حسب الامر آن لعین
چنان نمود و مردم شام بمتابعت او تا دیر مران آمدند و در آنجا ابوذر با ایشان
نماز جماعت گزارده و خطبهٔ در نهایت فصاحت و بلاغت بر ایشان خواند و با
ایشان وداع نمود خطبهٔ مذکوره در کتاب مجالس شیخ وغیره مسطور است و او را
بتعدی و مشقتی آوردند که جمیع رانهای او زخم و مجروح گشته بود و بعد از آن چنانچه
مذکور شد او را ثانیا اخراج بلد و امر بربذه نمود و امر کرد عثمان لعین که کسی
بمشایعت او نرود و با او حرف نزند مروان ملعون فرمود که ابوذر را بخواری تمام
ارسال دار حسب الفرموده عثمان مروان بی ایمان او را اخراج نمود و احدی
او را مشایعت ننمود چون این خبر محنت اثر بحضرت امیر المؤمنین علیه السلم رسید
که مروان ملعون حسب الفرموده عثمان لعین ابوذر را باین خواری روانه ربذی نموده
از خوف مشایعت و وداع او ننمودند آنحضرت ع آنقدر گریست که محاسن مبارکش
از اشک چشم منورش تر شد بعد از آن فرمود که آیا چنین میکنند با مصاحب
رسول خدا حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله پس آنحضرت ع برخاست و با حضرت امام
حسن و حضرت امام حسین و عبد الله بن عباس و فضل و قثم و عبد الله و عقیل و عمار بن

یاسر از عقب ابی ذر شتافت چون بابی ذر رسیدند و نظر ابوذر بر ایشان افتاد
میل بجانب ایشان نموده گریان شد و گفت پدر و مادرم فدای شما باد میبینم
رویی چند که هر وقت میدیدم ایشانرا بخاطرم میرسید حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله بعد از آن دست بجانب آسمان برداشت و گفت که خداوندا بدرستیکه
من دوست میدارم ایشانرا هر چند که پاره پاره کنند مرا در دوستی ایشان و دور
کردند مرا از خدمت ایشان و میفرستند بمکان بی زرع و گیاه که نیست در آن
انیس و نه جلیس پس حضرت امام حسن علیه السلم با ابی ذر متکلم شد مروان لعین صدا
زد بآنحضرت که ساکت شو ای حسن مگر نشنیدهٔ که امیر المؤمنین عثمان نهی
کرده است از حرف زدن با آن مرد اگر نمیدانی بدان پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
حمله بر مروان لعین نمود و او را دشنام داد و تازیانه بر سر مرکب مروان بی ایمان
زد چون مروان را قدرت معارضه با آنحضرت نبود غضبناک برگشت و بجهت عثمان
خبر آورد و بعد از آن ایشان با ابی ذر وداع نموده هر یک نصایح حسنه بیکدیگر
گفته گریان از مفارقت او مراجعت نمودند و این معنی باعث رنجش عظیم عثمان
لعین از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم شد در اکثر کتب خاصه و عامه مفصلا
مذکور است ابن ابی الحدید نیز که از اعاظم علمای اهل تسنن است بتفصیل در شرح
نهج البلاغه ذکر کرده است چون این کتاب گنجایش تفصیل آن ندارد بذکر آن
و سایر فضایل ابی ذر علیه الرحمه مفصلا قیام نتوانست نمود مستند و افتخار سنیان
لعین بصحابه بودن ابوبکر و عمر و عثمان علیهم اللعنه است حتی اینکه احادیث کثیره
بجهت رد طعن شیعه در باب صحابه وضع و ذکر نموده اند از جملهٔ احادیث
موضوعه ایشان که کمترین خود از زبان بریده علمای ایشان در بالای منبر در مسجد
الحرام شنیده ام تمام شنیده آنست که مذمت مینمود آن واعظ ملعون گروه ناجیه

شیعه را آبا وار بلند میگفت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده الله الله لا تقولوا
فی اصحابی شیئا و گروه شیعه رافضی سخنان بد میگویند در باب صحابه کرام و سنیاد
ظلم و ستم میدهند بر ایشان و نگه نمیدارند حرمت اصحاب حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله را و رعایت نمیکنند حق صحبت ایشان را با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
پس آیا نبود ابوذر رضی الله عنه از جمله اصحاب کرام آنحضرت باتفاق جمیع امت و نکرد عثمان
لعین با او آنچه نکند هیچ مسلمان با مسلمان و نگه نداشت حرمت اصحاب حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله را و رعایت ننمود حق صحبت آنحضرت را هرگاه راست و واقع
باشد الحدیث و امثالش چنین پس چرا عمل ننمود بآن عثمان لعین علیه اللعنة الی
یوم الدین ربذه بفتح را و فتح با و فتح ذال معجمه متصله بها اسم محلیست در باب
الحرمین در سه چهار منزلی مدینه مشرفه و بالفعل مشهور است بصفرای مدینه و قبر ابی ذر
علیه الرحمه در آنجا معروف و معلوم و در نزد اهل آن مشهور و قدری راه از
آبادی بیرون است کمترین در ایام مجاورت بیت الله الحرام و حرم حضرت
سید الانام وارد آن مقام گشته و چند روز توقف نموده و بزیارت ابی ذر
در آن چند روز هر صبح و شام مشرف گشته مقبره او در سنگستان دامن کوهی
واقع است که اکثر سنگهای آن سنگ سماق و یا مانند سنگ سماق است
و حصاری سنگ چین از سنگهای مذکوره در مقبره ابی ذر نموده اند و قبری در حوالی
آن نبود مگر یک قبر دور از آن که اهل آن نمودند که قبر احدی از اهل سبزوار است
و مضمون حدیث نبوی صلی الله علیه و آله یموت وحده از آن آشکار است و
آنچه در مجمع البحرین مسطور است که ربذه در سه منزلی مدینه طیبه بوده در ابتدای اسلام
آباد بوده و قبر ابی ذر و جمعی از صحابه در آنجا بوده است و در این وقت خراب
و بر طرف گشته نام و نشانی از آن معلوم و معروف نیست در نظر فقیر بغایت بعید نمود

والله اعلم **کشف ۹** من مسند احمد بن حنبل عن ثوبان مولی رسول الله صلی الله علیه
و آله قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله اذا سافر آخر عهده بانسان من اهله
فاطمة و اول من یدخل علیه اذا قدم فاطمة قال فقدم من غزاة فاتاها فاذا هو
بمسح علی بابها ورأی علی الحسن والحسین قلبین من فضة فرجع ولم یدخل علیها
فلما رأت ذلک فاطمة ظنت انه لم یدخل علیها من اجل ما رأی فهتکت الستر
ونزعت القلبین من الصبیین فقطعتهما فبکی الصبیان فقسمته بینهما
فانطلقا الی رسول الله صلی الله علیه و آله وهما یبکیان فاخذه رسول الله
منهما وقال یا ثوبان اذهب بهذا الی بنی فلان اهل بیت بالمدینة واشتر
لفاطمة قلادة من عصب وسوارین من عاج فان هؤلاء اهل بیتی ولا احب
ان یاکلوا طیباتهم فی حیوتهم الدنیا **شرح** مؤلف کتاب طاب الله ثراه و جعل الجنة
مثواه در بیان الحدیث شریف گفته که قلب بضم قاف دست برنجن را گویند
ابن اثیر در کتاب نهایه گفته است که در حدیث ثوبان واقع شده است که بدرستیکه
حضرت فاطمه زهرا علیها السلم زینت کرده بود حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام را
بدو قلب از نقره و قلب دست برنجن است و گفته است که در الحدیث واقع
شده است که بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند بثوبان که بخر از برای
حضرت فاطمه زهرا علیها السلم گردن بندی از عصب و دو دست برنجن از عاج
خطابی گفته است در کتاب معالم که اگر نبوده باشد جامه یمانیه پس نمیدانم که چه چیز است
آن و نمیدانم اینکه گردن بند میباشد از عصب و گفته است ابوموسی که احتمال
دارد در نزد من اینکه بوده باشد در روایت حدیث عصب بفتح صاد
و عصب بفتح صاد اطناب مفاصل حیوانات است و آن چیز مدور است
پس احتمال این دارد که ایشان میگرفته اند پی بعض حیوانات پاک را پس میبریده اند

بیان [illegible]

ذکر تمساح بحری

آنرا میکرد انیده اند مانند مهره پس چون حک شده است مباحثه اند از آن
گردن بند و هرگاه جائز و ممکن باشد اینکه اخذ کنند از استخوان سنگ پشت و غیرش
دستبرنجن جائز و ممکن است اینکه اخذ کنند از پی اشباه سنگ پشت مهره که پس
کشند و درست نمایند از آنها گردن بند گفته است که پس گفت از برای من
بعضی از اهل یمن که بدرستیکه عصب دندان حیوان بحریست که مینامند آنرا فرس
فرعون و درست میکنند از آن مهره و غیر مهره از دسته کارد و غیره و میباشد سفید
ابن غلام دهی معروض میدارد که بر فرض ثبوت این قول ممکن است که
بوده باشد مراد از فرعون در قول ایشان تمساح بجهت آنکه ذکر کرده اند لغویین
فرعون را بمعنی تمساح و گفته اند که تمساح حیوانیست بحری بصورت سوسمار و آن
از عجیبترین حیوانات آبیست و پشت آن مانند پشت سنگ پشت است که کار
نمیکند با آن آهن و چهار دست و پا و دم درازی دارد و بلندی آن زیاده از پنج
ذرع نمیشود و از برای او است زبانی در نهایت درازی و دهانی در نهایت وسعت و
بزرگی و شصت دندان ناب در بالا و چهل دندان ناب در پایین دارد و مابین
هر دو دندان ناب یک دندان کوچک مربع است و داخل میشود بعضی از آنها در بعضی
از آنها در وقت بهم آوردن دهن و میگیرد آدم و گاو را و فرو میبرد و در یا
پس میخورد آنها را و این نمیباشد مگر در رود نیل مصر و پس صاحب قاموس گفته
که در نهر مهران نیز میباشد جاره علیه ممکن است که بوده باشد فرس مذکور بسکون راء
مهمله بمعنی فریس و مفروس اما ذکر کرده است احدی از اهل لغت عصب را بمعنی
دندان فرس فرعون و نه فرس فرعون را از جمله حیوانات بحریه و هرگاه میبود
همچنین شایع که مباحثه اند از دندان آن قلاند مبالیست که بوده باشد هر دو
از جمله معارف و معنی دیگر که ذکر کرده است ابن اثیر که بوده باشد پی بریده شده

مغیبت

مغیبت بسیار بعید و خنک ممکن است که بوده باشد مراد گردن بندیکه چیده
و کشیده باشند از مروارید و جواهر و یا مانند جواهر بر خیط و پیچیده و جمع و بسته
باشند آنها را بهم چنانچه حال نیز در گردن بند و دست بند زنان معمول است که جواهر
ریزه و امثال جواهر بگونه بر لیمان میکشند و می بندند و بدست میکنند و از
گردن می آویزند و عصب در لغت بمعنی جمع شدن و طی و لی و ضم منفرق و پیچیدن
بعض بر بعض آمده و هر یک از معانی مذکوره که متفق اند جمیع لغویین در ذکر آنها تمام
میشود مدعا در مجمع البحرین مسطور است که جمع عصبه بضم عین و سکون صاد و فتح باء
منقله بها عُصَب است مثل غُرفة و غُرَف و گفته است سُمّيت بذلك اخذا من
الذين كانوا تعصّب بعضهم بعضا كشدّ الاعصاب در اینجا نیز مناسبت هر دانه بدانه مثل
بستن اعصاب ایضا گفته است قوله تعالی یوم عصیب ای صعب شدید و مثل و
منه العصبة لالتفاف بعضها على بعض و فی الحدیث سأله من ثیاب تعمل بالیمن
علی عمل العصب الیمانی هو برد یمنیة یعصب غزلها ای یجمع ثم یصبغ
و ینسج جوهری گفته است العصب الطی الشدید ایضا گفته است و تعصبت الابل
و عصبت بالکسر اذا اجتمعت ابن اثیر ذکر کرده است که اعصوصبوا ای اجتمعوا و
صاروا عصابة واحدة و ایضا گفته است یعصب غزلها ای یجمع و یشد و گفته است
یعصب فیجدلها ای یثدان در قاموس مسطور است العصب الطی واللی والشد
و ضم ما تفرق من الشجر و خبطه در گردن بندی که بوده باشد بطریق مذکور میباشد
در آن جمیع معانی مزبوره و در معنی لی گفته است لواه یلویه لیا و لویا بالضم فتله و ثناه
فالتوی و تلوی فی الواقع منشی بلکه زیاده میکردانند آنرا در چیدن دست بند و
گردن بند ایضا دلیل است بر آن شیوع گفتن بر هر دسته و بسته مروارید ریزه و
امثال آن که چیده و کشیده باشند آنرا بر لیمان شده و میگویند بر کشیده شده

بر لیمان شده دران غیر شده و محتمل است که بوده باشد مراد از آن گردن بند از گل
و نیلوفر چون بالفعل نیز معمول در اهل حرمین آنست که گردن بندها میسازند از گل
و تصنعات مینمایند در چیدن و بستن آن و دادوستد مینمایند بدان و شیوع
تمام دارد در میان ایشان و آمده است در لغت عَصَب بفتح عین
مهمله و فتح و سکون صاد مهمله متصله بباء منقطه و بضم عین
و سکون صاد بمعنی نیلوفر در نهایه نیز مسطور است که اَلعَصَبَةُ اللّبلابُ وهو نباتٌ
یَتَلَوّی عَلَی الشَّجَرِ و مؤید اینست تسمیهٔ عرب موضع گردن بند را از سینه لبّه و لبب
در قاموس مسطور است که اَللَّبَبُ المَنحَرُ کاللبّة وموضعُ القِلادةِ مِنَ الصَّدرِ و غیر او
نیز همچنین ذکر کرده اند که لبّه و لَبَب در لغت بمعنی موضع گردن بند است از سینه و
اطلاق میکنند عصبه را بر لبلاب والله اعلم بالصواب قبل از این نیز مذکور شد که قُلب
بضم قاف و سکون لام و سوار بکسر و ضم سین سوار برنجن را گویند و قلاده بکسر قاف
گردن بند را گویند مِسح بکسر میم و سکون سین مهمله پلاس را گویند و جمع آن مسوح
و امساح است عاج بعضی از لغویین ذکر کرده اند که آن چیزیست که اخذ میکرده اند
از کاسه پشت سنگ پشت صحرائی و بعضی گفته اند که از سنگ پشت دریائی و بعضی
گفته اند که بوده است از استخوان پشت حیوان بحری و بعضی گفته اند که عاج
استخوان فیل است و بعضی گفته اند که مخصوص دندان فیل است چون در حدیث
واقع شده است که بود از برای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله شانه از عاج و مذهب
شافعی آنست که میباشد استخوان فیل نجس لهذا اختلاف نموده اند در آن و ظاهر
آنست که بوده باشد مراد استخوان دندان فیل و مباحثه اند از آن سوار و
شانه و در حدیث واقع شده است که شانه کردن ریش بشانه عاج زایل میگرداند
وبا و طاعون را و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرات ائمه معصومین صلوات الله

علیهم اجمعین شانه میکرده اند بشانه عاج ذکر کرده است صاحب قاموس که هر گاه
دود کنند بر زراعت و درخت باستخوان فیل نزدیک نمیشود بآن کرم و نمیرسد
بآن ضرر و هر گاه بخورد هر روز بقدر دو درهم از استخوان فیل زنی نازا با آب و عسل تا
هفت روز بمرور روز هفتم با او مقاربت شود البته میشود آن زن آبستن و فروشنده
آنرا در لغت عرب عوّاج گویند ثوبان غلام حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و کنیه
او ابا عبد الله است اسیر کرده بودند او را از قبیله حمیر پس خرید او را حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و آزاد نمود او را و بود او در خدمت آنحضرت و بعد از آنحضرت در
خدمت اولاد آنحضرت تا زمان معویه ملعون یعنی شیخ ثقة زکی علی بن عیسی
الاربلی علیه الرحمه در کتاب کشف الغمه نقل کرده است از کتاب مسند احمد بن حنبل
که در آن کتاب روایت شده است از ثوبان آزاد کردهٔ حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
که او گفت که بود دأب و دستور حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله اینکه هر گاه تشریف
میبردند بسفر آخر عهد و دیدن آنحضرت با انسانی از اهلش بود حضرت فاطمهٔ زهرا
علیها السلام و اول کسی را که داخل میشد بخانه او و دیدن مینمود چون از سفر رجعت
میفرمود حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام بود گفت ثوبان که پس تشریف ارزانی فرمود
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از سفری پس آمد بدیدن حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام
و دید آنحضرت پلاسی که آویخته شده بود مثل پرده در در خانهٔ منورهٔ حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلام و در بازوی حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام دو دست بند
نقره پس برگردید آنحضرت و داخل نشد بخانهٔ حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام پس چون دید
آنرا حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام گمان کرد و دانست که داخل نشده است آنحضرت بخانهٔ
مبارکهٔ او از برای خاطر آنچه دیده است در طفلان از دست بند نقره و در در آن
پلاس را پس حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام کند آن پرده را از در و بیرون آورد آن

دو دست بند را از بازوی آن دو طفل پس برید و قطع نمود و آنها را دگر به در
آمد نزد طفلان آنحضرت تقسیم کرد در میان دو فرزند دلبندش یعنی که بعضی را بدست
حضرت امام حسن علیه السلم و بعضی را بدست حضرت امام حسین علیه السلم داد و دو فرزند
ایشان را بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و آن دو طفل معصوم گریه میکردند پس
گرفت آنحضرت را از ایشان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و فرمود که ای ثوبان ببر
این را بسوی بنی فلان اهل بیت در مدینه یعنی بده با ایشان بجهت استحقاق تمام
ایشان و بخر از برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلم گردن بندی از رشته و شده مهره
و یا از دسته و چیده گل نیلوفر و یا از مهره دندان حیوان بحری چنانچه مذکور شد
در شرح و دو دست برنجن از عاج پس بدرستیکه اینها اهل بیت منند و من
دوست میدارم اینکه بخورند ایشان طیبات شانرا در زندگی دنیای ایشان
کا محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن عثمان بن عیسی عن فرات بن الاحنف قال
سمعت اباعبدالله علیه السلم یقول لیس علی وجه الارض بقلة اشرف ولا انفع
من الفرفخ وهو بقلة فاطمة علیها السلم ثم قال لعن الله بنی امیة هم سموها بقلة
الحمقاء بغضا لنا وعداوة لفاطمة علیها السلم کا محمد بن یحیی عن احمد بن محمد
عن ابی یحیی الواسطی عن بعض اصحابنا عن ابی عبدالله علیه السلم قال بقلة
رسول الله صلی الله علیه و آله الهندباء و بقلة امیر المؤمنین علیه السلم الباذروج
و بقلة فاطمة علیها السلم الفرفخ شرح فرفخ بفتح فا و سکون را مهمله و فتح فا ثانیه
متصله بخا معجمه در لغت عرب خرفه را گویند و آنرا در فارسی بجله بضم گویند و پرپهن نیز
گویند و در لغت عرب بجهت آن هفت نام در کتب مشهوره لغت مذکور است
اول فرفخ که مذکور شد و گفته اند که آن معرب پرپهن است دوم فرفخین بفتح فا
و سکون را مهمله و کسر فا ثانیه و سکون یا دو نقطه در زیر متصله بنون سوم رجله

بکسر را

بکسر را مهمله و سکون جیم و فتح لام متصله بها چهارم بقلة المبارکة بجهت آنکه
شده و بهترین سبزیهاست پنجم بقلة اللینة ششم حولاء بفتح حا مهمله هر چند
اشهر آن با زوج است اما خرفه را نیز حولاء گویند چنانچه در قاموس و مجمع البحرین
مسطور است هفتم بقلة الحمقاء لغویین ذکر کرده اند که چون آن با وجود منافع
کثیره قدر و مکان خود را نمیدانند در محل سیلاب و در زیر پا بدون کاشتن
میروید باین اعتبار نامیده اند آنرا بقلة الحمقاء و از حدیث شریف معلوم
میشود که واضع این اسم بجهت خرفه بنو امیه علیهم اللعنه اند از راه بغض با اهل
بیت نبوت و رسالت و عداوت با حضرت فاطمه زهرا علیها السلم یعنی چون خرفه
تره حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بود بنو امیه از راه دشمنی نام گذاشتند
آنرا بقلة الحمقاء یحتمل که آنچه ذکر کرده اند لغویین در وجه تسمیه آن شهرت داده باشند
آنرا نیز بنو امیه علیهم اللعنة و گفته باشند بجهت اینکه نفرت نمایند مردمان
از آن که این بقله ایست احمق بجهت آنکه میروید بدون کاشتن در زیر پا و در
جاییکه میکند ریشه آنرا سیلاب مولانا خلیل قزوینی علیه رحمة الله الملک الغنی
در شرح کتاب کافی در شرح الحدیث شریف گفته که نام نهادند بنو امیه آنرا
بقلة الحمقاء یعنی سبزی زن بیعقل مراد اینست که بکنایه آن البقلة الحمقاء که مرکب
توصیفی است بنو امیه اسقاط الف لام کردند تا مرکب اضافی شود ولی اظهر آنست
که نبوده باشد این مراد و نامند آنرا التسمیه و لغویین نیز گاه ذکر کرده اند آنرا با الف
لام و گاه ذکر کرده اند بی الف لام بمناسبت مقام و نسبت الف لام را دخلی در
تسمیه در الحدیث شریف مذکور شد الفرفخ و جوهری نیز گفته است الفرفخ
البقلة الحمقاء التی یقال لها الفرفخین پس هر گاه کسی بگوید فرفخ و فرفخین تسمیه
دیگر نموده است بغیر این و در قاموس مسطور است که والبقلة المبارکة الهندباء

اوایل جلد وکذا البقلة اللینة وکذا بقلة الحمقاء و نسبت کاسنی منسوب بزنی که
بوده باشد عاقل و یا احمق بلکه آن تره حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله است و احدی
از لغویین نقل نکرده است چنین بجهت الحمقاء مگر روییدن آنرا بدون کاشتن
در مسیل آب و در زیر پا و مشترک است در همین نیز بهندبا و فرق نکرده اند در
ذکر آن با الف لام و بی الف لام و هرگاه بوده باشد آن البته مرکب اضافی
کافیست در جواز اضافه موصوف بر صفت استشهاد مسجد الجامع و جانب الغربی
که ناطقست بر آن کلام ربانی و ایضا روایت کرده است شیخ کلینی علیه الرحمة
از حضرت امام بحق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم که آنحضرت فرمودند که پا گذاشت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر ریگ بسیار گرمی پس سوزانید آن ریگ از
شدت گرمی پای مبارک آنحضرت را پس گذاشت آنحضرت پای مبارک خود را
بر بوته خرفه پس ساکن شد از پای مبارک آنحضرت سوزش ریگ گرم پس دعا کرد
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از برای خرفه و دوست میداشت آنحضرت
خرفه را و میفرمود که چه تره ایست صاحب برکت و نفع هندبا بکسره ها و سکون
نون و فتح و کسر دال مهمله و فتح باء یکنقطه در زیر و الف ممدوده و مقصوره کاسنی را
گویند و آنرا هندب بکسره ها و سکون نون و فتح دال مهمله نیز گویند و واحد آن هندباه است و
مذکور شد که آنرا بقلة المبارکة و بقلة اللینة و بقلة الحمقاء نیز گویند و ممکن است که
وضع اسم بقلة الحمقاء نیز بجهت کاسنی بوده باشد بنو امیه از راه بغض و کینه
که داشتند با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در حدیث واقع شده است که کاسنی
درختی است در در بهشت عنبر سرشت و نیست هیچ برگ آن مگر اینکه بر آنست
قطره از بهشت پس بخورید آنرا و مفشانید آنرا در وقت خوردن حضرت امام
بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم فرمودند که پدر عالیمقدارم نهی میکرد ما را

از افشاندن

از افشاندن آن در وقت خوردن و ایضا روایت شده است که کاسنی
سید تره ها و سبزیهاست و هر که بخواهد و در شکم او باشد هفت برگ کاسنی ایمنست
از درد قولنج در آن شب انشاء الله تعالی و هر که خواهد که بسیار شود مال و فرزندان
او پس بسیار بخورد کاسنی را و خوردن کاسنی شفاست از هر درد و آزار و
نیست هیچ درد و مرضی که بوده باشد در شکم بنی آدم مگر اینکه قمع میکند آنرا کاسنی
حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم فرمودند که بدرستیکه گمان
میکنید شما که سرد است کاسنی و نیست اینچنین بلکه معتدل است آن و فضیلت
کاسنی بر سایر تره ها و سبزیها مثل فضیلت ماست بر کافه ناس و در حدیث دیگر
فرمودند که کاسنی زیاد میگرداند آب منی را و نیکو میکند فرزند را کاسنی گرم و
نرم است فزون میگرداند فرزندان ذکور را یعنی خوردن کاسنی موجب حصول
فرزندان ذکور میشود در قاموس و مجمع البحرین مسطور است که کاسنی نافع است
از برای معده و جگر هرگاه بخورند آنرا و هرگاه ضماد کنند آنرا با ریشه اش بر عضوی
که گزیده باشد عقرب نافع است باذروج بفتح باء یکنقطه در زیر منفصله الف
و فتح ذال معجمه و ضم راء مهمله و سکون واو متصله بجیم لغویین ذکر کرده اند که آن
تره است معروف و تقویت مینماید جگر را بسیار و قابض است و آن نوعی از
ریحان کوهیست و آنرا در لغت عرب حوک نیز گویند در کتاب اختیارات
بدیعی مذکور است که باذروج نوعی از ریحان کوهیست و بسیار باشد در دامن کوهها
و صاحب کتاب محاسن الآداب تفسیر کرده است آنرا ببادرنجبویه و تفسیر او مخالف
تحقیق صاحب قاموس است و بعضی گفته اند که آن بالنگو و یا شبیه بالنگوست
که تخم آن تخم شربتست و بعضی دیگر ذکر کرده اند که آن تره خراسانست در کتاب بلغة
لغت مسطور است که انباذروج با رنگ و بوی چیزی باشد مانند نعنع در حدیث

واقع شده است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را خوش می آمد از ترها بادروج
وحضرت امیر المؤمنین علیه السلم را نیز همچنین و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلم
روایت شده است که آنحضرت طلبیدند در سر سفره بادروج را و فرمودند که بدرستیکه
من دوست میدارم اینکه ابتدا کنم در خوراک بباذروج بدرستیکه آن
میگشاید سده ها را و اشتهای طعام می آورد و زایل میکرداند آزار سل را و
بر ورا منیکنم هرگاه ابتدا کرده باشم بباذروج از آنچه بخورم بعد از آن بجمله طعامها
پس بدرستیکه باک ندارم بعد از خوردن آن از هیچ درد و آزار و فساد و چون
فارغ شدند از خوردن طعام باز طلب فرمودند باذروج را و بعد از طعام
میل نمودند برگهای آنرا و بجاضرین عطا کردند و فرمودند که ختم کنید خوراک
خود را بآن بدرستیکه آن گوارا میکند و هضم مینماید آنچه را که خورده شده است
قبل از آن چنانچه اشتها می آورد بجهت آنچه خورده شود بعد از آن و زایل میکند
ثقل معده را و خوشبو میکند باد گلو و بوی دهن را و از حضرت امام بحق ناطق
جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم روایت شده است که آنحضرت فرمودند که بدرستیکه
باذروج تره پیغمبر است آگاه باشید که در آن هشت خصلت است اول اینکه گوارا
و هضم میکند طعام را دوم اینکه میگشاید سده ها را سوم اینکه خوشبو میکند باد
گلو را چهارم اینکه خوشبو میکند بوی دهن را پنجم اینکه اشتها می آورد بجهت
طعام و خوراک ششم اینکه بیرون میکند درد را هفتم اینکه باعث امنیت
از کوفت جذام هشتم اینکه چون قرار گیرد در شکم انسان قلع و قمع میکند جمیع
دردها را یعنی ثقة الاسلام محمد بن یعقوب الکلینی علیه رحمة الله الملک الغنی
در کتاب کافی روایت کرده است بسند معتبر مذکور از حضرت امام بحق ناطق
جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم که آنحضرت فرمودند که نیست بر روی زمین

تره

تره اشرف و پر نفعتر از خرفه و آن تره و سبزی حضرت فاطمه زهرا علیها السلم است
بعد از آن آنحضرت علیه السلم فرمودند که لعنت حق تعالی بر بنی امیه باد ایشان
نامیدند آنرا بقلة الحمقاء از روی بغض و کینه با ما و دشمنی با حضرت فاطمه
زهرا علیها السلم یعنی این نام را که متضمن خفت و خواری و موجب نفرت
طبایع است بنو امیه وضع کرده اند برای آن چون بود آن تره محبوب حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سبزی حضرت فاطمه زهرا علیها السلم نامیدند ایشان آنرا
از راه بغض و کینه که داشتند با اهل بیت نبوت و رسالت و دشمنی که داشتند
با حضرت فاطمه زهرا علیها السلم و تا بن الحمق موسوم بوده است قبل از آن ایضا شیخ جلیل
القدر مذکور بسند معتبر مسطور در کتاب مزبور روایت کرده است از حضرت
امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم که آنحضرت فرمودند که بود تره و
سبزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله کاسنی و تره حضرت امیر المؤمنین علیه السلم باذروج
و تره آنحضرت فاطمه زهرا علیها السلم خرفه ممکن است که بوده باشد جهت اختصاص
اینکه موافقتر بوده است هر یک از اینها مذاقه و مزاج هر یک از حضرات
و رغبتر بوده است آنحضرت بآن و بیشتر میل میفرموده است از آن والله اعلم
باب محمد بن علی بن محبوب عن محمد بن الحسین عن محسن بن احمد عن محمد
بن حباب عن یونس عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان فاطمة علیها السلم
کانت تاتی قبور الشهداء فی کل غداة سبت فتاتی قبر حمزة و تترحم علیه
و تستغفر له شرح قبر بفتح قاف و سکون با و متصله برا مهمله محل دفن انسانرا
گویند و ذکر کرده اند در تفسیر قول خداوند عالمیان که فرموده است در سوره مبارکه
عبس ثم اماته فاقبره یعنی گردانید حق تعالی از جمیع مخلوقات انسانرا

صاحب قبر که پوشیده و پنهان شود در آن و نگردانید از برای قبر انسان قبر

و مقبره پس قبر از جمله آنچیزیست که گرامی داشته است حق تعالی بنی آدم را بآن

و جمع آن قبور بضم قاف و با بی‌نقطه و مقبره بفتح میم و فتح و ضم و کسر با بی‌نقطه

مقبر بکسر میم و فتح با موضع قبر را گویند و قبر حمزه عموی حضرت پیغمبر صلی الله علیه

و آله و قبور شهدا علیهم السلم در دامنه کوه احد است قریب بیک فرسخی مدینه

مشرفه سبت بفتح سین و سکون با و منقطه بتا در لغت بمعنی رحت و فراغت است

لهذا تفسیر کرده اند بعضی از مفسرین آیه مبارکه سوره نبا را وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا

یعنی گردانیدیم خواب شما را رحت و استراحت از برای بدنهای شما و بعضی

دیگر گفته اند که معنیش آنست که گردانیدیم خواب شما را قطع کننده اعمال شما و دخل

و تصرف شما و یوم السبت روز شنبه را گویند ذکر کرده اند در وجه تسمیه آن اینکه چون

آفرید حق تعالی عالم را در شش روز که اول آن بوده است یکشنبه و آخرش جمعه

پس نامیده شد روز هفتم یوم السبت بجهت انقطاع شغل و عمل و ایام آن و

رحت و استراحت در آن و آن روزیست در نهایت یمن و برکت و حضرت

پیغمبر صلی الله علیه و آله دعا و طلب فرموده است از درگاه رب العزت

مبارکی و نیکی را در صبح روز شنبه و پنجشنبه و جمع آن در لغت عرب اسبت و

سبوت است رحمة در لغت عرب در انسان بمعنی رقت قلب و مهربانیست

میگویند رحمته از باب علم و ترحمت علیه از باب تفعل و ذکر کرده اند که ترحم

آمده است بمعنی گفتن رحمك الله و یرحمك الله و آمده است بمعنی گریه کردن

بسیار و ناله و افغان و جمیع معانی مذکوره مناسب دارد مقام یعنی شیخ

الطائفه محمد بن الحسن الطوسی علیه رحمة الله الملك الغنی در کتاب تهذیب الاحکام

روایت

روایت کرده است بسند معتبر که او از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق

علیهما السلم که آنحضرت فرمودند که بدرستیکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را دستور

و قاعده چنین آن بود که تشریف می آورد بزیارت قبور شهدا که واقعست در دامنه

کوه احد بیک فرسخی مدینه مشرفه در هر صبح روز شنبه پس می آمد آنحضرت نزد قبر عمش

حمزة بن عبد المطلب سید الشهداء علیه منا التحیة و السلم و رقت مینمود آنحضرت

بر عم بزرگوارش و گریه و ناله و افغان مینمود بر او و رحمت میفرستاد بر او و طلب آمرزش

و غفران مینمود از درگاه خداوند رحیم و رحمن بجهت او ص ۱۳ إِنَّمَا النَّجْوَىٰ مِنَ الشَّيْطَانِ

لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ

قَالَ فَإِنَّهُ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

قَالَ كَانَ سَبَبُ نُزُولِ هَذِهِ الْآيَةِ أَنَّ فَاطِمَةَ رَأَتْ فِي مَنَامِهَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلعم

أَنْ يَخْرُجَ هُوَ وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ مِنَ الْمَدِينَةِ

فَخَرَجُوا حَتَّى جَاوَزُوا مِنْ حِيطَانِ الْمَدِينَةِ فَتَعَرَّضَ لَهُمْ طَرِيقَانِ فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذَاتَ الْيَمِينِ حَتَّى انْتَهَى بِهِمْ إِلَى مَوْضِعٍ فِيهِ نَخْلٌ وَمَاءٌ

فَاشْتَرَى رَسُولُ اللَّهِ صلعم شَاةً كَبْرَاءَ وَهِيَ الَّتِي فِي إِحْدَى أُذُنَيْهَا نُقَطٌ بِيضٌ فَأَمَرَ بِذَبْحِهَا

فَلَمَّا أَكَلُوا مَاتُوا فِي مَكَانِهِمْ فَانْتَبَهَتْ فَاطِمَةُ بَاكِيَةً ذَعِرَةً فَلَمْ تُخْبِرْ رَسُولَ اللَّهِ صلعم

بِذَلِكَ فَلَمَّا أَصْبَحَتْ جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ بِحِمَارٍ فَأَرْكَبَ عَلَيْهِ فَاطِمَةَ عم وَأَمَرَ أَنْ يَخْرُجَ أَمِيرُ

الْمُؤْمِنِينَ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنَ الْمَدِينَةِ كَمَا رَأَتْ فَاطِمَةُ فِي نَوْمِهَا

فَلَمَّا خَرَجُوا مِنْ حِيطَانِ الْمَدِينَةِ عَرَضَ لَهُ طَرِيقَانِ فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صلعم ذَاتَ الْيَمِينِ

كَمَا رَأَتْ فَاطِمَةُ حَتَّى انْتَهَوْا إِلَى مَوْضِعٍ فِيهِ نَخْلٌ وَمَاءٌ فَاشْتَرَى رَسُولُ اللَّهِ صلعم شَاةً

كَمَا رَأَتْ فَاطِمَةُ عم فَأَمَرَ بِذَبْحِهَا فَذُبِحَتْ وَشُوِيَتْ فَلَمَّا أَرَادُوا أَكْلَهَا قَامَتْ فَاطِمَةُ

وَتَنَحَّتْ نَاحِيَةً مِنْهُمْ تَبْكِي مَخَافَةَ أَنْ يَمُوتُوا فَطَلَبَهَا رَسُولُ اللَّهِ صلعم حَتَّى وَقَعَ عَلَيْهَا وَهِيَ

تبکی فقال لها ما شانک یا حبیبته قالت یا رسول الله رایت کذا وکذا فی نومی وقد
فعلت انت کما رایته فتحجبت عنکم فلو لا انکم تموتون فقام رسول الله فصلی
رکعتین ثم ناجی ربه فنزل علیه جبرئیل فقال یا محمد هذا شیطان یقال له الزها
یغوا الذی اری فاطمة هذه الرؤیا ویؤذی المؤمنین فی نومهم ما یغتمون به
فامر جبرئیل فجاء به الی رسول الله فقال له انت اریت فاطمة هذه الرؤیا فقال
نعم یا محمد فبزق علیه ثلث بزقات فشجه فی ثلث مواضع ثم قال جبرئیل لمحمد
صلی الله علیه واله قل یا محمد اذا رایت فی منامک شیئا تکرهه او رای احد من
المؤمنین فلیقل اعوذ بما عاذت به ملائکة الله المقربون وانبیاء الله المرسلون
وعباده الصالحون من شر ما رایت من رؤیای ویقرء الحمد والمعوذتین وقل
هو الله احد ویتفل عن یساره ثلث تفلات فانه لا یضره ما رای وانزل الله
علی رسوله انما النجوی من الشیطان الایة **شرح** مؤلف کتاب لب لباب طاب ثراه و
جعل الجنة مثواه در بیان این حدیث شریف گفته است که شنیده ام من کبرا و یا آنچه
که بوده باشد بشکل آن و آنچه در نزد ماست از کتب لغت باین معنی که مذکور شده است
در حدیث مزبور **این غلام داعی** معروض میدارد که ممکن است که بوده باشد
مراد از آن در حدیث دلالت بر سبیل التزام و نبوده باشد در گوش بره نقطه سفید
دنشان و چون گوسفند بزرگ شود بهم رسد در گوش آن خط و خال باین اعتبار
اطلاق نمایند بر آن کبرا نه باعتبار وضع لفظ بجهت این معنی چنانچه نمکی شدن آب
سفید دلالت میکند بر بزرگی و پیری آن و گره گره شدن شاخ بزکوهی و آهو دلالت
میکند بر بزرگی آن بلکه باعتبار و تعبیر مینمایند از هر گره آن بیکسال شاید که بوده باشد
نقاط سفید در گوش گوسفند نیز همچنین از حکمت صنع خداوند آسمان و زمین نجوی
در لغت عرب بمعنی ستر و راز است که بوده باشد در میان دو نفر و نجوی اسم است

و فرا گفته است که آمده است نجوی اسم مصدر و بنا بر این حدیث مراد از آن در این آیه
مبارکه خواب باطل شیطانیست بعضی از مفسرین نیز حمل نموده اند بر آن شیخ طبرسی
علیه الرحمه در تفسیر مجمع البیان بیان نموده است که گفته اند بعضی که مراد از نجوی در
این آیه مبارکه احلام است یعنی آنچه می بیند آنرا انسان در خواب پس محزون و مغموم
میگرداند او را و شیطان مشهور است و در لغت عرب اطلاق میکنند شیطان را بر هر یاغی
سرکش متمرد که بوده باشد از انس و جن و حیوانات و اختلاف نموده اند در نون
شیطان که آیا زاید است یا اصلی هرگاه بوده باشد زائده با الف خواهد بود شیطان
غیر منصرف و مشتق از شیط که بمعنی سوختن و هلاک شدن است و یا از استشاط
که بمعنی تندی در غضب و برافروختن است و هرگاه بوده باشد اصلیه خواهد بود
منصرف و مشتق از شطن که بمعنی دوریست یعنی دور است از خیر و صلاح و یا از
شطن که بمعنی ریسمان طویل است یعنی طویل در شر و فساد و اصلی بودن نون اقرب
بصواب سیبویه ذکر کرده است در یک موضع از کتابش نون را زائده و در موضع
دیگر آن کتاب نقل نموده است آنرا اصلی حزن بضم حاء مهمله و سکون زاء معجمه
متصله بنون و بفتح حاء و زای بمعنی اندوه نقیض سرور و خشنودیست و جمع آن
احزانست و فعل ثلاثی آن از باب فرح میباشد لازم البته و تعدیه آن بنا بر لغت
تمیم بهمزه است یعنی نقل مینمایند آنرا بباب افعال و میگویند احزنته و بنا بر لغت
قریش بحرکت است یعنی بنقل نمودن بباب نصر ینصر می آید در این باب متعدی
میگویند حزنه یحزنه جوهری ذکر کرده است که قرائت شده است بهر دو در قرآن مجید
و منع کرده است ابو زید استعمال فعل ماضی ثلاثی را متعدی و ذکر کرده است که
نمی باشد متعدی از فعل ماضی و میگویند حزنه و منحصر است استعمال متعدی
در فعل مضارع ثلاثی باب نصر و میگویند یحزنه هم صیغه مفرد مذکر است از فعل ماضی

وَهَمَّ در اینمقام بمعنی قصد و اراده است چنانچه در آیه مبارکه وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا
بمعنی مذکور است در نهایه مسطور است هَمَّ بِالأَمْرِ يَهُمُّ إِذَا عَزَمَ عَلَيْهِ حِيطَان جمع
حائط است و موافق قیاس آن بود که بوده باشد حوطان و اصل حایط حاوط است
قلب کرده اند واو را بیا و میگویند آنرا حائط و جمعش را حیطان صاحب قاموس
ذکر کرده است حِیاط را نیز در جمع آن و حائط در لغت دیوار و باغ حصار دار را نیز
گویند و حمل حدیث شریف مذکور بر هر دو معنی محتمل است اِنْتَبَهَتْ صیغه مفرد
مؤنث غایبه است از فعل ماضی باب افتعال و انتباه بمعنی بیدار شدن است
از خواب ذُعْر بضم ذال معجمه و سکون عین مهمله متصله برا مهمله و در لغت بمعنی ترس
و خوف و وحشت است و عبارت حدیث شریف ذَعِرَة بفتح ذال معجمه و کسر عین
و فتح را متصله بها تانیث است که بوده باشد صفت مشبهه آن هر چند که نقل
نموده اند آمدن آنرا هیچیک از لغویین ممکن است که بوده باشد لفظ حدیث
ذاعِرَة مثل کاتِبَة شُوِيَتْ بضم شین معجمه و کسر واو و فتح یا متصله بتا صیغه مفرد
مؤنث غایبه است از فعل ماضی مجهول از باب ضَرَبَ شِوَاء بکسر شین بروزن
کِتَاب و بضم شین نیز مثل غُرَاب بنابر ذکر صاحب قاموس در لغت عرب بریان را
گویند و آنرا شَوِي بروزن غَنِي نیز گویند و پارچه از آنرا شِوَاة گویند تَنَحَّتْ
صیغه مفرد مؤنث غایبه است از فعل ماضی ناقص باب تَفَعُّل و تَنَحِّي در لغت
عرب بمعنی قصد کردن و اراده نمودن و متوجه شدن بسوی گوشه و کنار
و بمعنی دوری کردن و کناره گزیدن از مردمان نیز آمده و بهر دو معنی مذکور حمل
نموده اند مضمون حدیث شریف را که واقع شده است وَتَنَحَّى فِي بُرْنُسِهِ
فَقَامَ اللَّيْلَ فِي خَمِيصَتِهِ و در اینحدیث شریف انسب باول معنی اول و بثانی معنی
ثانی است ناحِيَة در لغت عرب بمعنی جانب است و ذکر کرده اند که آن صیغه

فاعله است

فاعِلَه است که آمده است بمعنی مفعوله و جمع آن نواحی است در قاموس مسطور است
که ناحِيَة و ناحاة هر دو آمده است بمعنی جانب بَزَقَ صیغه مفرد مذکر غایب است
از فعل ماضی باب قَتَلَ بُزَاق بضم با مثل غُراب در لغت عرب آب دهان را گویند
چون بیرون آید و جدا شود از دهان و مادامیکه بوده باشد در آن میگویند آنرا ریق
شَجَّ صیغه مفرد مذکر غایب است از فعل ماضی و می آید فعل آن از باب ضَرَبَ و نَصَرَ
و شَجّ در لغت عرب بنابر اصل وضع شکستن سر را گویند و بعد از آن استعمال
نموده اند آنرا در زخم و شکستن سایر اعضا در مجمع البحرین مسطور است که الشَّجُّ هُوَ
فِي الرَّأْسِ خَاصَّةً وَهُوَ أَنْ يَضْرِبَهُ بِشَيْءٍ فَيَجْرَحَهُ وَيَشُقَّهُ ثُمَّ اسْتُعْمِلَ فِي غَيْرِهِ مِنَ
الأَعْضَاءِ يُقَالُ شَجَّهُ يَشُجُّهُ مِنْ بَابِ قَتَلَ عَلَى الْقِيَاسِ وَفِي لُغَةٍ مِنْ بَابِ ضَرَبَ
و بعضی از علما ذکر کرده اند که مخصوص است شَجّ بزخم و شکستن سر و رو و مانند
زخم و شکستن اعضای دیگر را که بوده باشد غیر سر و رو جرح بقول مطلق يَتْفِلُ بکسر
و ضم فا صیغه مفرد مذکر غایب است از فعل مضارع معلوم و آمده است آن از باب
ضَرَبَ و نَصَرَ و تَفْل در لغت عرب نفخ را گویند که بوده باشد با آن قدری
از آب دهن و ذکر کرده اند که تَفْل شبیه است به بَزْق و آن کمتر است از
بزق و زیادتر است از نفث اول بزق است بعد از آن تفل است بعد از آن
نفث است بعد از آن نفخ است و هم آن تُفْل بضم تا و سکون فا متصله بلام
و تُفال بضم تا و فتح فا متصله بالف قبل از لام است جوهری گفته است که
التَّفْلُ شَبِيهٌ بِالْبَزْقِ وَهُوَ أَقَلُّ مِنْهُ أَوَّلُهُ الْبَزْقُ ثُمَّ التَّفْلُ ثُمَّ النَّفْثُ ثُمَّ النَّفْخُ
وَقَدْ تَفَلَ يَتْفُلُ وَيَتْفِلُ در قاموس مسطور است تَفَلَ يَتْفِلُ وَيَتْفُلُ بَصَقَ وَالتُّفْلُ
وَالتُّفَالُ بِضَمِّهِمَا الْبُصَاقُ وَالزَّبَدُ در مجمع البحرین مسطور است التَّفْلُ نَفْخٌ مَعَهُ
أَدْنَى بُزَاقٍ وَهُوَ أَكْثَرُ مِنَ النَّفْثِ یعنی شیخ عالم فاضل علی بن ابراهیم بن هاشم القمی

علیه الرحمه نقل کرده است در تفسیرش در آیه وافی هدایه سوره مبارکه مجادله که
حق تعالی فرموده است إِنَّمَا النَّجْوَىٰ مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ
لَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ گفته است که حدیث
کرد مرا پدرم بسند مذکور از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام
که آنحضرت فرمودند که بود سبب نزول این آیه مبارکه اینکه حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام دید در خواب که پدر بزرگوارش حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله قصد و اراده
کرده است اینکه بیرون رود آنحضرت و حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمه زهرا
و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین صلوات الله علیهم اجمعین از مدینه مشرفه
پس بیرون رفتند ایشان تا اینکه گذشتند از دیوارهای مدینه مشرفه و باز از باغهای
حصاردار مدینه مشرفه پس پیش ایشان آمد و ظاهر شد از برای ایشان دو راه پس گرفت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله راه جانب راست را و رفتند تا اینکه رسیدند
با ایشان بموضعیکه بود در آن درختهای خرما و آب پس خرید حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله گوسفند بزرگی و آن گوسفند آنچنانیست که بوده باشد در یکی از
گوشهای او نقطهای سفید پس امر فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بکشتن
آن گوسفند پس چون خوردند ایشان گوشت آن گوسفند را فوت شدند
همگی در همانجا و مکانشان پس بیدار شد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از خواب
گریان و ترسان و خبر نمود آن خواب خود را بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
پس چون صبح شد آمد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله با حماری پس سوار کرد
بر آن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را و فرمود که بیرون بیاید حضرت امیر المؤمنین
و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهم السلام از مدینه مشرفه چنانچه دیده بود
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در خواب پس چون رفتند و گذشتند از دیوارها و باز از

باغها

باغهای حصاردار مدینه مشرفه برخوردند و ظاهر شد از برای آنحضرت دو راه
پس گرفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله راه جانب راست را چنانچه دیده بود
در خواب حضرت فاطمه زهرا علیها السلام تا اینکه رسیدند بآن موضعیکه در آن بود درخت
خرما و آب پس خرید حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله گوسفندی چنانچه دیده بود
در خواب حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پس امر کرد بذبح آن گوسفند پس کشتند
آنرا و بریان کردند پس چون اراده کردند خوردن آنرا برخاست حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام و قصد کرد و اراده نمود گوشه و جانبی را از ایشان و در آن گوشه
و کنار گریه میکرد از ترس اینکه مبادا بمیرند و فوت شوند ایشان پس طلب نمود
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را تا اینکه رسید بنزد آنحضرت
و دید که گریه میکند حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پس فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
که چه میشود ترا و چیست موجب گریه تو ای دختر گرامی من حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام عرض کرد که یا رسول الله بدرستیکه دیدم من چنین و چنین در خواب
و تحقیق که عمل آوردید شما همچنانکه دیده بودم من آنرا در خواب پس برگزیدم
گوشه و کناره گرفتم از شما بجهت اینکه نه بینم شما را که فوت میشوید پس برخاست
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و دو رکعت نماز بجا آورد و بعد از نماز مشغول شد
بگفتن سر و راز بدرگاه خداوند بی نیاز پس نازل شد حضرت جبرئیل علیه السلام و گفت
یا محمد این شیطانیست که میگویند او را دهار یعنی نام و یا لقبش دهار است و
اوست آنکسی که نموده است بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام این خواب را و آزار
میکند مؤمنان را در خواب ایشان و مینماید با ایشان آنچیزرا که مغموم و محزون شوند
مؤمنان بسبب آن پس امر شده بود بحضرت جبرئیل علیه السلام پس آورده بود
حضرت جبرئیل علیه السلام آن شیطان را حسب الامر بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

پس گفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بد نماز شیطان که نموده بحضرت فاطمه زهرا
علیها السلام اینخواب را و نماز عرض کرد که بلی یا محمد پس آب دهن انداخت حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله بر آن دو نماز شیطان سه بار پس گفت آنحضرت که مرا او را در سه
موضع پس گفت حضرت جبرئیل بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که بگو یا محمد هر وقت
که ببینی در خواب کراهت چیزی را که ناخوش آید ترا دیدن آن و یا ببیند
یکی از مؤمنان همچنان پس باید که بگوید اَعُوْذُ بِمَا عَاذَتْ
پناه میبرم بچیزی که پناه بردند
بِهِ مَلٰئِکَةُ اللهِ الْمُقَرَّبُوْنَ وَ اَنْبِیَاءُ اللهِ الْمُرْسَلُوْنَ
بآن ملائکه خدای تعالی که مقربان درگاه الهی اند و پیغمبران خداوند عالم که مرسلین اند
وَعِبَادُهُ الصَّالِحُوْنَ مِنْ شَرِّ مَا رَاَیْتُ مِنْ رُؤْیَایَ
و بنده کان شایسته خدای تعالی اند از شر آنچه دیدم من از خواب دیدنم
و بخواند بعد از این دعا سوره مبارکه الحمد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ
برب الناس و قل هو الله احد را و تفل کند بجانب چپ خود سه تفل پس بدرستیکه
هرگاه عمل آورد اینچنین ضرر نمیرساند او را آنچه دیده است در خواب و فرو
فرستاد حق تعالی در آنوقت بر پیغمبر برگزیده خود آیه مبارکه اِنَّمَا النَّجْوٰی مِنَ
الشَّیْطَانِ را تا آخر آیه و فی هدایه که نزول است در سوره مبارکه مجادله سنه ۳
عَنْ اَبِیْ بَصِیْرٍ عَنْ اَبِیْ عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ رَاَتْ فَاطِمَةُ فِی النَّوْمِ کَاَنَّ
الْحَسَنَ وَالْحُسَیْنَ ذُبِحَا اَوْ قُتِلَا فَاَحْزَنَهَا ذٰلِكَ فَاَخْبَرَتْ بِهِ رَسُوْلَ اللهِ صَلَّی اللهُ
عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ فَقَالَ یَا رُؤْیَا فَتَمَثَّلَتْ بَیْنَ یَدَیْهِ قَالَ اَنْتِ اَرَیْتِ فَاطِمَةَ هٰذَا الْبَلَاءَ
قَالَتْ لَا فَقَالَ یَا اَضْغَاثُ اَنْتِ اَرَیْتِ فَاطِمَةَ هٰذَا الْبَلَاءَ قَالَتْ نَعَمْ یَا رَسُوْلَ اللهِ
قَالَ فَمَا اَرَدْتِ بِذٰلِكِ قَالَتْ اَرَدْتُ اَنْ اُحْزِنَهَا فَقَالَ لِفَاطِمَةَ اسْمَعِیْ لَیْسَ
هٰذَا بِشَیْءٍ شرح ذُبِحَا صیغه تثنیه مذکر غایب است از فعل ماضی مجهول باب منع ذبح

بفتح ذال معجمه و سکون با و منقطه بحا مهمله در لغت شق و نحر و بریدن حلقوم را گویند
چنانچه مَذْبَح بفتح میم حلقوم و مِذْبَح بکسر میم کارد را گویند و ذِبْح بکسر ذال و سکون
با منقطه بحا آنچیز را گویند که ذبح میکنند و میکشند آنرا چنانچه حق تعالی فرموده است
وَفَدَیْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِیْمٍ قُتِلَا صیغه تثنیه مذکر غایب است از فعل ماضی مجهول
باب نصر و بعضی ذکر کرده اند آمدن آنرا لازم و تعدیه آنرا بباء یعنی میگویند قُتِلَ بِهِ
چنانچه شایع است گفتن قتله که متعدیست و قتل مطلق کشتن است بهر نحو که
بوده باشد رُؤْیَا بضم را و سکون همزه و فتح یا و منقطه بالف بدون تنوین بر وزن
فُعْلٰی در لغت عرب آنچیز است که ببیند آنرا در خواب و غیر منصرف است کلمه آن
و جمع آن آمده است رُؤًی بتنوین مثل هُدًی و رُعًی و حقیقت آن بنا بر آنچه
ذکر کرده اند بعضی از علمای اعلام آنست که بدرستیکه خداوند عالمیان خلق میکند
باسباب مختلفه در ذهنها در وقت خواب صور علمیه را که مطابق است بعضی
از آنها با آنچه گذشته است و با آنچه خواهد شد و بعضی دیگر مطابق نیست با گذشته
و آینده و در حدیث واقع شده است که بدرستیکه احداث کرد حق تعالی
آنرا و نبود قبل از آن و علت احداث آن آن بود که حق تعالی فرستاد پیغمبری
از پیغمبران را بهدایت خلق پس دعوت نمود آن پیغمبر خلق را بعبادت و اطاعت
حق تعالی پس گفتند ایشان که اگر ایمان آوریم ما بتو و عبادت و اطاعت
نماییم خداوند عالمیان را چه چیز خواهد بود از برای ما گفت آن پیغمبر که اگر ایمان
آورید شما داخل میکند حق تعالی شما را بهشت عنبر سرشت و اگر عصیان ورزید
و کافر شوید داخل میکند خداوند قهار شما را بجهنم گفتند ایشان با آن پیغمبر که چه چیز است
بهشت و چه چیز است دوزخ پس وصف کرد آن پیغمبر از برای ایشان بهشت و دوزخ را
پس گفتند ایشان که کی داخل خواهیم شد ما بآن گفت آن پیغمبر در جواب ایشان

که داخل میشوید بآن در وقتی که فوت شوید شما الحال پس گفتند که تحقیق که دیده ایم ما
مردکان خود را که گردیده اند استخوان و پوسیده شده اند یعنی اجساد این را
ملاحظه نموده ایم در دنیا که نبوده اند در بهشت و نه در نار و تصور نموده بودند
ثواب و عقاب ارواح را بدون اجساد پس زیاد شد تکذیب و استخفاف
ایشان باین سبب بر آن پیغمبر پس احداث کرد حق تعالی دیدن خواب را در
میان ایشان پس ایشان آمدند بخدمت آن پیغمبر و خبر دادند باو بآنچه دیده
بودند و بآنچه انکار میکردند از وقوع آن یعنی میدیدند در خواب چیزی را که متلذذ
و خوشنود میشود بآن روح و یا متوحش و محزون میگردد روح از دیدن آن
بدون مقارنت ابدان و اجساد پس گفت آن پیغمبر که بدرستیکه خداوند عالمیان
خواسته که تمام کند حجت را بر شما همچنین خواهد شد ارواح شما چون فوت شوید
شما و بماند بدنهای شما در زمین میباشد ارواح در عقاب تا اینکه مبعوث
شود اجساد و ابدان ذکر کرده اند بعضی از علما که مستفاد میشود از این حدیث
اینکه حادث است احلام و نبوده است قبل از آن و اینکه عالم برزخ شبیه است
بعالم خواب و با اینکه ارواح مثاب و معاقب اند قبل از آنکه مبعوث شود ابدان
و در حدیث واقع شده است که حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم
فرمودند بمفضل بن عمر که فکر کن در دیدن خوابها که چگونه تدبیر کرده است خداوند
عالمیان امر را در آن پس ممزوج گردانیده است راست آنرا بدروغش پس اگر
میبود جمیع خوابها راست پس میشدند کل مردمان پیغمبران راستگوی خداوند عالمیان
و اگر میبود جمیع آنها دروغ هر آینه نبود مطلقا در دیدن آنها نفع و سود بلکه میبود بیهوده
هرزه و پوچ پس گردانید حق تعالی بعضی از آنها را راست و بعضی از اوقات
تا اینکه منتفع شوند بسبب آن مردمان و هدایت یابند بآن بآنچه بوده باشد

موافق مصلحت ایشان و احتراز نمایند بسبب آن از آنچه بوده باشد موجب مضرت
ایشان و گردانید بسیاری از آنرا دروغ بجهت آنکه اعتماد نکنند مردمان بر آن
بکل اعتماد و روایت شده است از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمودند
که دیدن خواب میباشد بر سه قسم یکی خواب دیدن بشارت و خوشنودیست
از جانب خداوند عالمیان و یکی دیگر موجب حزن و اندوه است که میباشد
از جانب شیطان و یکی دیگر آنست که حدیث میکند انسان نفسش را بآن پس
می بیند آنرا در خواب و از تحقیق بعضی از محققین نیز چنین مستفاد میشود که خواب
بر سه قسم است یکی رؤیای صادقه است و آن چیزیست که مشاهده میکند آنرا
نفس مطمئنه از روحانیات و از عالم علوی و این خوابیست واقعی و واقع
میشود البته تعبیری نکند آنرا و یا اینکه نکند بجهت آنکه آنچه بوده باشد در عالم
علوی حقیقی است کل آن و تغییر و تبدیلی نیست در آن و میباشد آن مثل وحی
منزل موافق واقع و وقت آن بعد از انقضای دو ثلث شب است که وقت
حلول ملائکه مقربین و حوالی سحر است و گاه است که ظاهر میشود اثر آن بعد از
مدتی بجهت آنکه ادراک کرده است آنرا نفس از عالم علوی قبل از نزول بزمین
و یکی دیگر خواب شیطانیست که مکدر و محزون میشود بسبب آن نفس آن چیزیست
که مشاهده میکند آنرا نفس در وقت استیلاء قوت شهویه و غضبیه بر حصول امور
شریره بجهت یاری شیطان و نفس شیطانی و یکی دیگر آنست که می بیند در خواب
امور مرتسمه در نفس را از قوت متخیله و متوهمه و ظاهرش آنست که بوده باشد
این اضغاث و داخل شود بآن چیزی از رؤیای صادقه و شیطانیه و اکثر آنست
که دیده میشود این دو نوع ای آخر در ثلث اول شب و واقع میشود این دو نوع بحسب
تعبیر و در حدیث واقع شده است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که

خواب بسته است بر پای مرغ پرنده و پرواز مینماید مادامی که تعبیر ننمایند آنرا و
چون تعبیر نمایند پس واقع میشود بر آنچه تعبیر شد بآن از نیک و بد پس باید
که نقل نمود آنرا بر مردمان عاقل خیرگو ابن اثیر نقل کرده است که زنی در
خواب دید که ستون خانهٔ او شکست بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد
و بخدمت آنحضرت عرض کرد شوهر آن زن در سفر بود آنحضرت ص فرمودند که خواب
تو دلالت میکند بر اینکه بیاید شوهر تو بزودی و سلامتی از سفر چنان شد که
فرموده بود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از مدتی باز آن زن در خواب دید مثل
آنچه را که دیده بود قبل از آن و روانه شد که بیاید بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
در عرض راه برخورد بابی بکر و نقل کرد باو خوابش را ابوبکر گفت که تعبیرش آنست
که فوت شود شوهر تو پس آن زن داخل شد بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و خواب خود را عرض کرد آنحضرت ص فرمودند که نقل کردهٔ خواب را بکسی آن زن
عرض کرد که بلی در عرض راه برخوردم بابی بکر و نقل کردم باو و او تعبیر کرد چنان
آنحضرت ص فرمودند که واقع میشود خواب بر آنچه تعبیر شود اول بآن و از حضرت
امام رضا علیه التحیة والثنا روایت شده است که آنحضرت ع روایت نمود از پدر
بزرگوارش از جد عالیمقدارش از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمودند
که هر که ببیند مرا در خواب پس بتحقیق که دیده است مرا بجهت اینکه شیطان متمثل
نمیشود بصورت من و نه بصورت یکی از اوصیای من و نه بصورت احدی از
شیعیان ایشان و بدرستیکه رؤیای صادقه جزئیست از هفتاد جزو از نبوت
و در حدیث دیگر واقع شده است که رؤیای مؤمن در آخر الزمان جزئیست
از هفت جزو از نبوت و در حدیث واقع شده که مخرج رؤیای صادقه و کاذبه
هر دو موضع واحد است یعنی موضع هر دو دل است و از احادیث معلوم میشود

کهعدل

که عدل و ظلم پادشاه را دخل تمام است در جمیع امور حتی اینکه خوابها میباشد راست
و درست در عهد پادشاه عادل دادرس و میباشد کذب و دروغ در زمان پادشاه
فاسق ظالم و پاک و پاکیزه و با وضو بودن و بذکر و دعا مشغول بخواب رفتن و در
شکم لقمهٔ حلال بودن و امثال آنها را نیز مدخلیت تمام است در صدق و راستی
خواب والله اعلم بالصواب ضغث بفتح و کسر ضاد معجمه و سکون غین معجمه متصله بثاء
سه نقطه در لغت عرب دستهٔ علف را گویند که مخلوط و ممزوج شده باشد
در آن تر و خشک آن و ایضاً آمده است ضغث بمعنی جمع و خلط و اضغاث احلام
بمعنی اخلاط احلام است مثل اضغاث خیش و میگویند اضغاث احلام بر رؤیای
آنچنانیکه صحیح نباشند تأویل آن بجهت مخلوط شدن صدق و کذب در آن جوهری
گفته که وَاَضْغاثُ اَحْلامٍ الرُّؤیا الَّتی لا یَصِحُّ تأویلُها لاختلاطِها و ضَغَثَ الحدیثَ
خَلَطَهُ و از حدیث شریف مذکور متن نیز خلط صدق و کذب در اضغاث معلوم است
بجهت اینکه بود ذبح و قتل حضرت امام حسین علیه السلام حق و مطابق واقع یعنی
شیخ ثقه زکی محمد بن مسعود السلمی معروف بعیاشی علیه الرحمه روایت کرده است
در تفسیرش از ابی بصیر که او روایت نموده است از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن
محمد الصادق علیهما السلام که آنحضرت فرمودند که بدرستیکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
دید در خواب که حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام شده اند مذبوح
یا مقتول تردید از راوی است پس محزون و مغموم نمود حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را
آن پس حکایت نمود آنحضرت ع آنچه دیده بود در خواب بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
پس فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که ای رؤیا پس متمثل شد آن در پیش
روی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آنحضرت ص فرمودند برؤیای صادقه که تو نمودهٔ
بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام این بلا را رؤیای صادقه عرض کرد که نه من

نمودم بآنحضرت آنرا پس آنحضرت ص فرمودند که یا اضغاث تو نموده آنحضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلام این بلا را اضغاث عرض کرد که بلی یا رسول الله ص من
نموده‌ام آنرا بآنحضرت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که چه چیز اراده
نموده بودی تو بآن اضغاث عرض کرد که اراده کرده بودم از نمودن آن اینکه
محزون گردانم حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام را پس آنحضرت ص فرمودند بحضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلم بجهت دلداری آنحضرت که بشنو آنچه میگوید اضغاث نیست این
چیزی یعنی اضغاث چیزی نیست که اعتماد تمام بشد بر آن بلکه مخلوط میباشد
از صدق و کذب نه آنچه دیده در خواب بجهت آنکه بود قتل و ذبح حضرت امام
حسین علیه السلم مطابق صدق و واقع چنانچه مذکور شد در شرح نوادر الرکی و
بِاِسْنَادِهِ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ قَالَ
عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِسْتَاْذَنَ اَعْمَى عَلَى فَاطِمَةَ عَم فَحَجَبَتْهُ فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ لِمَا لِمَ حَجَبْتِيهِ وَهُوَ لَا يَرَاكِ فَقَالَتْ اِنْ لَمْ يَكُنْ يَرَانِي فَاَنَا اَرَاهُ
وَهُوَ يَشُمُّ الرِّيحَ فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ص اَشْهَدُ اَنَّكِ بَضْعَةٌ مِنِّي وَبِهٰذَا
الْاِسْنَادِ قَالَ سَاَلَ رَسُولُ اللّٰهِ اَصْحَابَهُ عَنِ الْمَرْاَةِ مَا هِيَ قَالُوا عَوْرَةٌ قَالَ فَمَتَى
تَكُونُ اَدْنَى مِنْ رَبِّهَا فَلَمْ يَدْرُوا فَلَمَّا سَمِعَتْ فَاطِمَةُ ع ذٰلِكَ قَالَتْ اَدْنَى مَا
تَكُونُ مِنْ رَبِّهَا اَنْ تَلْزَمَ قَعْرَ بَيْتِهَا فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اِنَّ
فَاطِمَةَ بَضْعَةٌ مِنِّي شرح حجبت صیغهٔ مفرد مؤنث غایبه است از فعل ماضی
باب قتل و حجب در این حدیث شریف بمعنی منع کردن از دخول است از ستر
و بمعنی مذکور نقل شده است در لغت عرب جوهری گفته است حجبه ای منعه
عن الدخول و ظاهر شن هست که مشتق باشد حاجب که بمعنی دربان و جمعش حجاب
بتشدید جیم است و حجب بودن برادران ام را در میراث ثلث از معنی مزبور مراة

والمرأة زنرا گویند چنانچه مرء و امرء مرد را گویند میباشد مذکر و مؤنث آن بی همزه
وصل و با همزهٔ وصل و نقل شده است در میم مرء با همزهٔ وصل فتح و ضم و کسر و می آید
تثنیهٔ آن از لفظش و نیامده است بجهت آن صیغهٔ جمع از لفظش صاحب قاموس
ذکر کرده است که شنیده شده است از عرب مرؤن در جمع آن و هرگاه بوده
باشد با همزهٔ وصل ذکر کرده اند در راء مهمله آن سه لغت فتح راء و دائماً و ضم راء و دائماً
و اعراب را موافق عامل و می باشد تصغیر آن با همزهٔ وصل هرگاه خواهند که تصغیر
نمایند از آن حذف مینمایند همزه از آن و در مرد مریء و در زن مریئه بعضی ذکر کرده
که جایز است در مرأة نقل حرکت همزه بر راء ساکنه و حذف همزه مذکوره پس گفته
شود مرة عورة بفتح عین مهمله و سکون واو و فتح راء منقله بها در لغت عرب
آمده است بمعنی آنچه در آید انسان را از ظهور آن و کل آنچه بپوشد انسان آنرا و حیا نماید
از کشف و بروز آن و ایضا آمده است در لغت بمعنی زن چنانچه ظاهر حدیث نیز
مذکور متن است بجهت آنکه حیا میشود از ظهور آن چنانچه حیا واقع میشود از ظهور عورة
و جمع آن عورات بسکون واو و فتح واو است و قرائت شده است در آیهٔ مبارکه
ثلث عورات بسکون و فتح واو و در مجمع البحرین مسطور است که العورة القبل
والدبر سميت السوءة عورة لقبح النظر اليها وكل شيء يستره الانسان انفة
او حياء فهو عورة والجمع عورات بالسكون للتخفيف والقياس الفتح لانه اسم
وهي لغة هذيل والعورة النساء ومنه الحديث المرأة عي وعورة جعلها نفسها
عورة لانها اذا ظهرت يستحيي منها كما يستحيي من العورة اذا ظهرت و در کتاب
نهایه نیز این حدیث بدون لفظ عی مذکور و در شرح نیز بهمین دستور مسطور است
جوهری گفته است که جمع عورة عورات بسکون واو است و منحصر است تحریک
حرف ثانی فعلة در جمع اسما هرگاه نبوده باشد حرف ثانی یاء و واو و قرائت عورات

بنحو یک قراءت بعض و ذکر کرده اند که عورت در مردان که باید بپوشند آنرا و
ناخوش است کشف و ظهور آن ما بین ناف و زانوی مرد است و در زنان آزاد
جمیع جسد ایشان است حتی موی سرهای ایشان و چنین نیست در کنیزان قَعر بفتح
قاف و سکون عین مهمله متصله براء مهمله بیخ و ته آنچنانیست که بوده باشد در آخر بیخ
و ته آن چیز و جمع آن قُعور بر وزن فلوس است در مجمع البحرین مسطور است که
قَعرُ الشیءِ نهایةُ اسفلِه والجمع قعورٌ کفلسٍ وفلوسٍ تجلس فی قعر بیتها کنایة عن
الملازمة و در قاموس مسطور است که راوند اسم موضعیست در حوالی شهر صفاهان و
مشهور آنست که اسم قریه ایست از دهات شهر قم و لوثت قطب راوندی از آن و تحقیق
تفصیله مذکور شد در باب سابق هرگاه خواهند رجوع بآنجا فرمایند یعنی سید جلیل
المقدار فضل الله بن علی بن عبید الله الحسنی الراوندی علیه الرحمة بسند او روایت
کرده است در کتاب نوادر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که آنحضرت روایت نمود
از پدران عالیشانش که فرمود حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام که طلب اذن
و رخصت داخل شدن نمود مرد کور نابینایی از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام باینکه
داخل شود بخدمت آنحضرت پس منع فرمود حضرت فاطمه زهرا علیها السلام آن کور نابینا را
و رخصت نداد باو باینکه داخل شود بخدمت آنحضرت پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمودند بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام که بچه جهت و سبب منع کردی او را و رخصت دخول
ندادی باو و حال آنکه او نمی بیند او را پس عرض کرد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بخدمت
آنحضرت در جواب که اگر چه نمی بیند او مرا لیکن من می بینم او را و می شنود می بوید
او بوی را پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که شهادت میدهم براینکه بدرستیکه
تو پاره گوشتی از منی و ایضاً سید عالیمقدار روایت کرده است در کتاب
مذکور بهمین اسناد که فرمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که پرسید حضرت رسول الله

صلی الله علیه و آله از اصحاب گرامش از زن که چه چیز است حقیقت زن و فرض کردند
اصحاب که زن عورة است یعنی باید که بوده باشد پوشیده و پنهان و ناخوش است
کشف و ظهور او آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود که در چه وقت میباشد زن نزدیکتر بخداوند عالمیان
پس ندانستند از اصحاب و قیام نتوانستند نمود بجواب پس چون شنید
این را حضرت فاطمه زهرا علیها السلام گفت در جواب که نزدیکترین حالات زن
بدرگاه خداوند عالمیان حالت لزوم و بودن اوست در میانهای ته خانه خود
پس فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله یعنی بعد از شنیدن جواب حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام که بدرستیکه حضرت فاطمه زهرا پاره گوشتیست از من
ابن خادم داعی معروض میدارد که در کتاب نهایه مسطور است که فاطمة
بضعةٌ منّی یُنصِبُنی ما انصبها ای یُتعبنی ما اتعبها والنصب التعب وقد نصب
ینصب نصبةً فهو نصبٌ وانصبه غیره وفیه فاطمة بضعة منی یُشعفنی ما اشعفها
الاشعاف الاعانة وقضاء الحاجة والقرب ای ینالنی ما نالها ویُلمّ بی ما المّ بها
فی حدیث فاطمة فلما رآها استبشر وتهلّل وجهه ای استنار وظهرت علیه امارات
السرور شرح نصب در لغت عرب بمعنی رنج و مشقت است نال صیغه مفرد مذکر غایب
از فعل ماضی معلوم باب نصب و ینال صیغه مضارع آنست و اصل آن نَیِل و ینیَل
بوده است مثل نصب ینصب و نیل در لغت عرب بمعنی رسیدن و برخوردن است
و اکثر استعمال آن بیا باشد در خیر جوهری گفته است نال الخیر ینال نیلاً ای اصاب
واصله نَیِل ینیَل مثل تعب یتعب وانا نائل الخیر والمّ صیغه مفرد مذکر غایب از فعل
ماضی باب افعال و یلمّ مضارع آنست و الالمام در لغت بمعنی فرود آمدن و نازل شدن
و نزدیک گشتن است و لمّ بمعنی اصلاح و جمع کردن متفرق است و جمیع معانی مقصود او
مناسب است جوهری گفته است لمّ الله شعثه ای اصلح وجمع ما تفرّق من اموره والمّ به

ای نزدیک بر و ایضا گفته است در معنی لم ای تقرب یعنی ذکر کرده است ابن اثیر که از
مشاهیر علمای اهل السنت است در کتاب نهایه که در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله
واقع شده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
پارچه گوشت است از من برنج و آزار میآورد مرا آنچه برنج و آزار آورد او را و گفته است
که آمده است نقب در لغت عرب بمعنی نصب و می آید ثلاثی مجرد آن لازم و ایضا
می آید متعدی مثل ثلاثی مزید باب افعال و ایضا ذکر کرده است که در حدیث نبوی
صلی الله علیه و آله واقع شده است که آنحضرت فرمودند که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
پارچه گوشتی است از من هر که یاری و همراهی کند با و و برآورد حاجت او را و تقرب
جوید بخدمت گزاری او پس یاری و همراهی نموده است با من و برآورده است حاجت
مرا و تقرب جسته است در نزد من بخدمت گزاری من یعنی میرسد بمن آنچه میرسد
بآن دختر گرامی من و فرود می آید و نزدیک میشود بمن آنچه فرود آید و نزدیک شود
بآن فرزند دلبند من ایضا ذکر کرده است که در حدیث فاطمه زهرا علیها السلام واقع شده است
که چون میدید آنحضرت علیها السلام را حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خوشحال و خوشنود
میشد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از دیدن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
و نورانی و شکفته میشد روی منور حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ظاهر و هویدا میشد در
روی مبارک آنحضرت آثار خوشنودی و سرور چون معلوم میشود که احادیث سه گانه
مذکوره ثابت و متواتر است در نزد سنیان بمرتبه که ذکر کرده اند لغویین از ایشان
و شرح و تحقیق نموده اند الفاظ آنها را موافق واقع پس ضرور و مناسب بود که
ذکر شود در این باب و یا در باب سابق تا حجت باشد بر هر سنی منافق ظاهر اگر بوده است
آن حصه و نصیب این غلام که ذکر نماید از کتب مشهوره فیما بین ایشان در انتقام ختم شد تا آن کلام
احوال حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بعد از این شروع خواهد نمود بعون الله

الملک

الملک العلام شرح باب پنجم در ذکر عروسی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و ابواب
بعد از آن و سایر احوالات آنحضرت ان شاء الله تعالی بزیارت رقم مبارک قدر
توام در شب عید رمضان سنه ۱۲۲۳ مشرف شد و در شهر شوال ختم بالخیر و الاقبال
تجلیل نسخه تصحیح منتسخ متن و سایر نسخ ضروریه اوقات را بالتمام مصروف نمود
باطراف بجهت تحصیل آن ممکن نشد و تاخیر در امتثال فرمان قضا جریان ولینعمت
عالم و عالمیان بر این غلامان با خلاص توامان حرام و غیر مجوز است لاعلاج با وجود
عدم منتسخ صحیح و سایر اسباب ضروری و عدم قوت و استطاعت و کثرت موانع
و عوایق تجلیل تمام در غره شهر ذی القعده الحرام سنه ۱۲۲۳ شروع بشرح نمود و بعون الله
و حسن توفیقه در شب جمعه ۵ شهر ربیع الاول سنه اربع و عشرین بعد الف و مائه
هجری شرح با تمام رسید امید که در نظر کیمیا اثر اعلیحضرت ظل الله فی العالمین
مستحسن و مقبول گشته ثواب آن الی یوم النشور بروزگار فرخنده آثار نواب کامیاب
سپهر رکاب شرع پرور و بارواح کثیر البرکات سلاطین صفویه انار الله برهانهم سیما
نواب خاقان طوبی آشیان قدس مکان نور الله مرقده و جعل الجنة مثواه
و اصل و عاید گردد بحق
محمد و آله الطیبین الطاهرین
آمین یا رب
العالمین
م م م

فرغ من تحریر الحقیر العبد الخاطی الفقیر حاجی ... فی شهر ... سنه ۱۱۳۳

معضمین ارسال شد
چون مدتی تجلیل
آن ...